

مصدق، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران

جلد نوزدهم

جمال صفری

مصدق ، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران

جلد نوزدهم

جمال صفری

انتشار و نقل مطالب فقط با ذکر مأخذ آزاد است!

تیرماه ۱۴۰۰

ارتباط از طریق پست الکترونیک:

mosadegh.fatemi@yahoo.com

انتشارات مصدق – فاطمی

تقدیم به روانشاد دکتر منصور بیات زاده که عمر را
در مبارزه علیه دیکتاتوری و برای تحصیل آزادی و
استقلال ایران گذاراند

فهرست

۳	فهرست
۹	پیشگفتار
۲۵	در عصر ساسانیان
۲۸	مبنای سیاست شاپور
۲۹	مانویان تحت تعقیب و شکنجه
۳۱	دلایل سقوط ساسانیان: ضعف و فساد اداری
۳۳	دلایل سقوط حکومت ساسانیان: فساد روحانیون زرتشتی
۳۴	دلایل سقوط حکومت ساسانیان: اختلاف و تفرقه بین حکام و اشراف
۳۵	به تخت نشستن شاهان ضعیف
۳۶	ریشه‌های سقوط ساسانیان
۵۰	تقاضای استرداد املاک
۵۹	شور اول لایحه املاک و آگذاری
۶۳	سرلشکر محمدحسین آیرم: قزاق، رئیس نظمیه دیکتاتور و غارتگر
۶۵	وضعیت تبعیدی‌های مازندرانی و خراسانی و گرگانی در فارس
۶۷	مرتضی قلیخان، اقبال‌السلطنه ماکویی فرزند تیمورخان اقبال‌السلطنه حکمران
۶۷	مرتضی قلیخان، اقبال‌السلطنه ماکویی
۷۳	ذخیره مملکتی و غارت درآمدهای نفتی ایران به دست رضا شاه
۷۵	حساب بانکی رضا شاه در کشورهای خارجی
۷۷	سند از اسناد مربوط به سه حساب خارجی رضاخان
۸۰	وضعیت فساد در ایران
۸۰	نگاهی به اموال منقول و غیرمنقول رضا شاه
۸۱	رضاشاه و غصب اراضی عشایر
۸۸	توضیحات و مآخذ
۹۱	خمینی رهبر چماقداران
۹۳	شعبون جعفری: برو بچه‌ها سرکار هستند
۹۶	آیت‌الله منتظری: شما را در آینده جزو جنایتکاران در تاریخ می‌نویسند"

۹۹	فاجعه‌ی کرمان ۱۲۰۸ - ۱۲۰۹ هجری قمری
۱۰۰	فساد کلیسا
۱۰۷	فصل اول
۱۰۸	در عصر ساسانیان
۱۱۰	پایان و کارنامه ساسانیان (روایت زرین کوب)
۱۱۰	چهارده قرن رویدادهای پرخطر
۱۱۱	درسهایی ایران باستان به جهانیان
۱۳۵	توضیحات و مآخذ
۱۳۶	فصل دوم
۱۳۶	مطالعه‌ای، در باب پدیده فساد؛
۱۳۶	دلایل بروز، تبعات و راهکارهای مبارزه
۱۵۴	توضیحات و مآخذ
۱۶۴	فصل سوم
۱۶۴	ثروت رضا شاه چگونگی جمع‌آوری آن
۱۶۷	داستان سختی‌ها و ناملایمات رضا شاه
۱۷۸	املاک و اموال کیفیت بدست آمده؟
۱۸۴	توضیحات و مآخذ
۱۸۵	فصل چهارم
۱۸۵	چهارم - وضعیت مهمانخانه‌ها
۱۸۸	استدعای استرداد املاک
۱۸۹	تقاضای استرداد املاک
۱۹۶	شرح حال یک مازندرانی ستمدیده
۲۰۷	نمونه‌ی دیگر از معادلات شاه سابق
۲۰۹	توضیحات و مآخذ
۲۱۰	فصل پنجم
۲۱۰	۳ - فروش خالصجات
۲۱۱	نقل از روزنامه مرد امروز
۲۱۵	کافه خیارات

۲۲۱	وحشی گری عجیب!
۲۲۳	بعد از قتل سردار معزز
۲۲۵	دست انتقام
۲۲۷	متفرق کردن اشرار
۲۳۰	داستان خوشمزه
۲۳۴	توضیحات و مآخذ
۲۳۵	فصل ششم
۲۳۵	لایحه املاک و اگذاری
۲۳۵	۳- شور اول لایحه املاک و اگذاری
۲۶۴	توضیحات و مآخذ
۲۶۵	فصل هفتم
۲۶۵	سرلشکر محمود افشارطوس
۲۸۲	توضیحات و مآخذ
۲۸۳	فصل هشتم
۲۸۳	فعالیت‌های سیاسی شکرالله خان صدري (قوام‌الدوله)
۲۸۳	* ثروت رضاشاه عامل اصلی اخراج میلیسپو
۲۸۸	۲- ثروت اقبال‌السلطنه ماکوئی
۲۸۸	شایعه‌ها، جلوتر از گزارش‌های بانک شاهی
۲۹۳	توضیحات و مآخذ
۲۹۴	فصل نهم
۲۹۴	۴- کوچاندن عشایر و ایلات
۳۳۳	توضیحات و مآخذ
۳۳۴	فصل دهم
۳۳۴	سرلشکر انصاری و شاه سابق
۳۳۸	میرزا طاهر تکابنی
۳۳۸	فراموش شدگان
۳۴۱	ضایعه بزرگ عالم ادب
۳۴۲	شهربانی سرلشکر آیرم و شهربانی سر پاس مختار

۳۴۷	بحق در قوانین: راجع به املاک و آگذاری
۳۵۲	آزادی قانون
۳۵۸	استرداد املاک
۳۶۴	توضیحات و مآخذ
۳۶۵	فصل یازدهم
۳۶۵	میرزا محمدطاهر تنکابنی سرنوشت
۳۶۷	در علم ریاضیات، هیئت و نجوم تبحر کافی داشت
۳۶۸	فعالیت های سیاسی میرزا
۳۶۹	مشاغل اداری
۳۷۰	پایان زندگی
۳۷۰	اخلاق
۳۷۱	آثار
۳۷۴	نصرت الله امینی وکیل و از یاران دکتر مصدق در باره میرزا طاهر تنکابنی
۳۷۵	معراج میرزا طاهر تنکابنی/ از کتاب افسانه زندگی دکتر باستان
۳۸۰	توضیحات و مآخذ
۳۸۱	فصل دوازدهم
۳۸۱	سرلشکر محمدحسین آیرم: قزاق، رئیس نظمیہ دیکتاتور و غارتگر
۳۸۵	مرغ از قفس پرید !!
۳۸۹	توضیحات و مآخذ
۳۹۰	فصل سیزدهم
۳۹۰	وضعیت تبعیدی های مازندرانی و خراسانی و گرگانی در فارس
۳۹۴	مرتضی قلیخان، اقبال السلطنه ماکویی
۳۹۶	دستگیری و قتل اقبال السلطنه
۴۰۲	سردار عزیز الله معزز
۴۰۷	توضیحات و مآخذ
۴۰۸	فصل چهاردهم
۴۰۸	ذخیره مملکتی و غارت درآمدهای نفتی ایران به دست رضا شاه
۴۱۳	صندوق ذخیره استرلینگ مملکتی

- ۴۳۲..... سایر بودجه های تخصیصی از محل ذخیره مملکتی در لندن.
- ۴۳۸..... تغییر مسیر درآمدهای نفتی ایران و حساب های بانکی خارجی رضا شاه.....
- ۴۵۴..... * محموله های طلای نیویورک.....
- ۴۵۶..... حساب بانکی رضا شاه در کشورهای خارجی.....
- ۴۵۹..... حساب های بانکی رضا شاه در لندن.....
- ۴۶۷..... ثروت رضا شاه در نیویورک.....
- ۴۷۵..... اقدام شاه جدید برای حواله پول توسط پست دیپلماتیک ۱۹۵۲ - ۱۹۴۳.....
- ۴۸۷..... توضیحات و مآخذ.....
- ۴۸۸..... **فصل پانزدهم**.....
- ۴۸۸..... سند از اسناد مربوط به سه حساب خارجی رضاخان.....
- ۵۰۴..... توضیحات و مآخذ.....
- ۵۱۶..... **فصل شانزدهم**.....
- ۵۱۶..... نگاهی به اموال منقول و غیرمنقول رضا شاه.....
- ۵۲۹..... عریضه محمد بدر به محمد رضا پهلوی و جواب دربار.....
- ۵۳۳..... توضیحات و مآخذ.....
- ۵۳۴..... **فصل هفدهم**.....
- ۵۳۴..... ۱- گسترده گی مکانی.....
- ۵۳۵..... ۲- تنوع و گستره منابع مالی رضا شاه.....
- ۵۴۹..... خلاصه عایدات و مخارج ۱۳۱۲ شامل :.....
- ۵۵۲..... عوائد پنبه پاک کنی به شهر نقدی و جنسی است.....
- ۵۵۲..... پرونده ۱۸ - د ؛ (۲۴ برگ).....
- ۵۷۴..... حساب جاری بانکی داخلی.....
- ۵۷۸..... توضیحات و مآخذ:.....
- ۵۸۱..... رضاشاه و غصب اراضی عشایر.....
- ۵۸۴..... مصادره های رضاخانی!.....
- ۵۸۸..... **فصل هیجدهم**.....
- ۵۹۰..... جواهرات سلطنتی در دوران پهلوی اول.....
- ۵۹۷..... معمای جواهرات سلطنتی پس از سقوط پهلوی اول.....

۶۲۱ سرقت جواهرات سلطنتی ایران
۶۲۴ قانون فروش جواهرات سلطنتی، ۱۹۲۶
۶۲۶ قانون فروش جواهرات سلطنتی، ۱۹۳۷
۶۳۶ شمس پهلوی و دو حلقه الماس نشان
۶۴۲ خاطرات گلشائیان در باره « جواهرات سلطنتی »
۶۴۵ توضیحات و مآخذ
۶۵۷ فصل نوزدهم
۶۵۷ نظرات متفاوت آمریکایی ها و انگلیسی ها درباره اوضاع اقتصادی
۶۶۵ فروش تمبر پستی به جای ارز
۶۶۷ انتقال پول های ایران به نیویورک
۶۷۳ توضیحات و مآخذ

پیشگفتار

«همه می دانند که رضا خان قیل از کودتا یعنی در دوره سربازی بقول معروف «هفت آسمان یک ستاره نداشت» حتی در موقعی که افسری جزء بود، در یک خانه محقر استیجاری در یکی از کوچه های سنگلج منزل داشت.»

«طبق گفته مؤید احمدی نماینده کرمان در جلسه رسمی مجلس (در شهریور ۱۳۲۰) رضاشاه دارای ۴۴ هزار پارچه آبادی از قریه و قصبه و بلوک بوده است. بعلاوه مبلغ ۵۸ میلیون لیره دربانکهای انگلستان سپرده است و در بانک ملی هم طبق صورت حساب رسمی ۶۸ میلیون تومان سپرده داشته که به فرزندش بخشیده است. بطوریکه گفته اند رضا شاه ظرف مدت ۱۶ سال سلطنت یکی از ثروتمندان جهان گردیده بود.»

« حسین مکی « تاریخ بیست ساله ایران » جلد ششم صص ۲- ۱ »

پیشگفتار را با اشاره مختصری به دوران حکومت ملی دکتر مصدق که او و یارانش چگونه زندگی می کردند آغاز می کنم. زیرا متن کتاب جلد نوزدهم « مصدق، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران » است که در باره فساد عصر پهلوی اول است. جا دارد که بخشی از گفت و گویی از نشریه ایران فردا را که (به همت شهید هدی صابر، شماره ۵۳ - اردیبهشت ۱۳۷۸) با آقای نصرت الله خازنی رئیس دفتر نخست وزیری حکومت ملی آقای دکتر مصدق انجام داده است در اینجا می آورم.:

* منابع مالی دفتر کار نخست وزیری از کجا تأمین می شد؟

* از دارائی شخصی مصدق. بیست و هشت ماه تمام یک ریال از اعتبار دولت خرج نشد، همه خرجها شخصا پرداخت می شد. خرج نهار و شام و صبحانه ۵۰ سرباز و درجه دار که آنجا بودند را خود آقای مصدق می داد و همچنین عیدی ها و هزینه ها

و پاداشها را. مثلاً "اگر فلان مهندس در موقع خلع ید فداکاری کرده بود، یک دفعه ده هزار تومان از خودش پاداش می داد. حساسیتهای مالی مصداق نظیر نداشت. یک بار پیشکارش که شرافتیان نام داشت و ۴۶ سال پیش او بود، برحسب تصادف با سایرکارمندان بانک ونخست وزیری سوار ماشین نخست وزیری شده بود. مصداق چنان توپ و تشری به او زد که به چه مناسبت توکه کارمند دولت نیستی سوار ماشین دولتی شده ای؟. تا این اندازه سخت گیر بود. حتی من گفتم آقا سر راه منتظر ماشین بوده است، وقتی اینها رد می شده اند، دیده اند شرافتیان هم ایستاده، گفتند شما هم بالا بیا وسوارش کرده اند. حتی خود مصداق یک دفعه ماشین نخست وزیری را سوار نشد. آقای مصداق یک پلیموت سبز رنگ داشت که از آن استفاده میکرد.

* مصداق مبالغ اضافی هم به شما پرداخت؟

* به عنوان پاداش می داد و ما نمی گرفتیم. حتی یک روز ناراحت شد و گفت هیچ کس حق ندارد چک مرا برگرداند. گفتم شما می بینید که من بعضی وقتها تا نصف شب هم اینجا هستم. این چیزها را به پول تبدیل نفرمائید. من خرج ندارم، حتی احتیاج هم به حقوق دولت ندارم. گرفتن این پاداش مرا ناراحت می کند. استدعا می کنم به آقای شرافتیان بگوئید که این چکی را که به من داده، پس بگیرد. ما به قصد خدمت به مملکت خودمان آمده ایم.

* او چه گفت؟

* گفت زورم به تو نمی رسد.

دکتر مصداق همه هدایایی که در مسافرت به آمریکا برد و فرشهایی که برای ترومن خریده بود، همه از جیب خودش بود، حتی خرج مشاورانی که با آقای دکتر مصداق رفتند به عهده خودش بود. نتیجه چه شد؟ نتیجه این شد که آقای دکتر مصداق در عرض ۲۸ ماه حکومت خودش حدود ۲ میلیون و ششصد هزار تومان خرج کرد.

* حساب خرجها را دارید؟

* در ذهنم هست، مصداق هنگام کودتا بدهکار بود. یکی به خواهر آقای پرفسور عدل بدهکار بود، (خانم شمس فرکه هنوز هم زنده است)، یکی هم به یک وکیل عدلیه ای بدهکار بود که وکالت نمی کرد اما وکیل بود. این بود که وقتی کودتای ۲۸ مرداد شد دکتر مصداق حقیقتاً "هیچ نداشت. پارک را هم که فروختند به قرضه‌هایش دادند. مثلاً اگر جنابعالی نامه می نوشتی، نوشته اش می برید و کاغذ سفید را دست من می داد و

می گفت میادا نفله بشود، مال دولت است و این ارزدولتی است. قضیه ای یادم آمد. یک روز ایشان تب کرد و مریض شد. اتفاقاً روز جمعه هم بود. دکتر غلامحسین خان هم به شمال رفته بود. یک پزشک ارمنی بود که خیلی آدم شریفی بود. من دنبال وی فرستادم که بیاید معاینه کند. پزشک گفت آقای خازنی آقای دکتر چیزیشان نیست، گرما زده شده اند، چون سقف خانه اش شیروانی است. اتاق گرم است، حتی مدتی که مشغول معاینه اش بودم گرما مرا اذیت کرد. این فقط گرما زدگی است. اگر یک کولر گازی توی اتاقشان بگذارید حالشان خوب می شود و بلند می شوند. ارباب رجوع هم راحت هستند. من خودم در اندرونی کولرگازی نداشتم. زندگی مصداق فوق العاده ساده بود. درمنزل ما هم کولرنداشتند که از آنها قرض کنم و به منزل آقای دکتر مصداق بیاورم. در تهران کولرگازی دو نمایندگی داشت؛ یکی کاریر و یکی وستینگهاوس. کسی را فرستادم که یک کولر از آنها بخرد. گفتند در گمرگ خرمشهر است تا ترخیص کنیم و به تهران بیاوریم یک هفته طول می کشد. من گفتم که نمی شود تا یک هفته صبر کنیم. هی پرس و جو کردیم که آقای فلانی کولر گازی داری یانه؟ از این و از آن پرسیدم تا مهندس حق شناس که وزیر راه بود گفت اتفاق من در شمس العماره یک کولر گازی دارد که اساساً کار نکرده است. برای اینکه شمس العماره تابستانها خنک است، زمستان هم گرم. چون از خنثی ساخته شده و این کولر را من می دهم باز کنند و بیاورند و اینجا بگذارند. گفتم مستلزم خرابی نیست؟ گفت نه، قابی درست کرده اند و گذاشته اند و در می آوریم، کاری ندارد. چون مصداق یک دفعه فرموده بود که حتی یک چوب کبریت از مال دولت نباید توی خانه من باشد و این اولتیماتوم را از همان روزهای اول به من و به همه و حتی به پیشخدمت خودش داده بود. من به مش مهدی گفتم کولر را آوردم، اگر آقا پرسید از کجا آوردند بگو من خبر ندارم. و راستی هم نمی دانست از کجا آوردند. مصداق هی از من پرسید که این کولر را از کجا آوردید؟ می گفتم دکتر گفته. جواب درستی نمی دادم. بالاخره آنقدر مرا سؤال پیچ کرد که گفتم آقا من به نمایندگی وستینگهاوس و کاریر برای خرید کولر فرستاده ام اما تحویل آن یک هفته طول می کشد. این کولر را از کسی امانت گرفته ام، یک هفته آنرا بگذارید، کولر که آمد یک دانه می خریم و سرچایش می گذاریم و این را به صاحبش می دهیم، بالاخره مرا وادار کرد تا ناچار بگویم بابا این کولر در اتاق آقای مهندس جهانگیر حق شناس بوده

است. فهمید که من دنبال کولر می‌گردم گفت در اتاق من یک کولر است هیچ به دردم نمی‌خورد. برای چند روزی آن را امانت ببرید. من قبول کردم و آن را آوردیم. طبق دستور هم گذاشته‌ایم. بالاخره گفت آقای خازنی من از شما استدعا می‌کنم همین الان کولر را بردارند و ببرند سرجایش بگذارند. گفتم آقای دکتر نبض تان را گرفته، تب دارید. احتمالاً گرم‌زده هستید. گفت من حالم خوب است. گفتم آخر هر چیزی اندازه‌ای دارد، تا این مقدار حساسیت؟ اگر کولر وزارت راه پنج روز تو خانه شما کار کند دنیا بهم می‌خورد؟ گفت نه، اصرار مکن. زنگ زد به مش مهدی آمد و به او گفت به اندرون بگویید "وان نیلاتور" (پنکه) روشن کنند. گفتم "وان نیلاتور" هوای گرم را، هی می‌چرخاند، به چه درد می‌خورد؟ خواهش و استدعا می‌کنم، ۳، ۴ روز به من مهلت بدهید. می‌خواهید سفارش کنم کولر را با هواپیما بفرستند. گفت من استدعا و خواهش می‌کنم کولر را ببرید. آقا آنقدر به من اصرار کرد که کولری که یک ساعت کار کرده بود، دوباره در آوردیم و به وزارت راه فرستادیم. تا این اندازه افراطی بود.

ما از اعتبار دولت یک شاهی استفاده نکردیم، چه در دفتر نخست وزیر و چه در منزل دکتر مصداق. آقا اعتبار محرمانه‌ای داشت. نخست وزیر برای تشریفات می‌توانست همه نوع خرج بکند. مصداق می‌گفت من که کار محرمانه‌ای ندارم. از اعتبار محرمانه و از اعتبار اختصاصی که در اختیار نخست وزیری بود، در آن ۲۸ ماه دیناری خرج نشد.

* پایان سال مالی سرنوشت حساب اعتبار محرمانه چه شد؟

* به خزانه بر می‌گرداندند.

* شما برای اداره دفتر تنخواهی در اختیار داشتید؟

* تنخواه در دست من نبود. مصداق یک پیشکاری داشت به نام شرافتیان که درآمد موقوفات بیمارستان نجمیه را او اداره می‌کرد. ضمناً مخارج خانه و اینها را او می‌داد، ما هیچ مالی در اختیار نداشتیم.

* زندگی مصداق چقدر ساده بود؟

* عرض کنم روزی که منزل غارت شد، تمام اثاثیه منزل دکتر مصداق سی هزار تومان نمی‌ارزید؟ فرشهای خیلی معمولی داشت که در آن تاریخ حدود ۱۵۰۰ تومان نمی‌ارزید، فرش‌های هم در اتاق هیئت دولت بود که اتاق پذیرایی آقای دکتر مصداق هم

بود که خیلی معمولی بود. حتی اتاق ملک اسماعیلی که معاون پارلمانی بود فرش نداشت. زندگی او واقعاً ساده بود. مله‌های او عبارت بود از چوبهای معمولی که همیشه دیده‌اید، فقط دوتا دستگیره داشت، دوتا هم تشک داشت که باز می‌کردند و می‌نشستند و سر جایش می‌گذاشتند. نه خیال کنید ساخت هانس بود، ابداً منزل آقای دکتر مصدق، چه اندرون و چه بیرون ساده‌ترین خانه‌ها بود، یک دانه آنتیک که قیمت حسابی داشته باشد، اصلاً" نبود، خیلی ساده زندگی می‌کرد. (۱)

در استبداد دیرپا ایران فساد، غارت و جنایت نظام «سلسله جلیله روحانیت شیعه» در برخی شاخص‌ها در تاریخ معاصر ایران بی‌سابقه است.

بدون شک شخص خمینی نظریه پرداز و پایه گذار نظام فاسد، غارتگر و ویرانگر ولایت فقیه است** و روند فساد، جنایت، غارت (بنام به اصطلاح مصادره انقلابی) و خیانت از همان روزهای نخستین پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ برپشت بام مدرسه رفاه، محل استقرار آیت‌الله خمینی، رهبر جمهوری اسلامی آغاز شد و سرانجام در مجلس خبرگان اول به ریاست آقای منتظری «بعد که به اشتباه خود آگاه شد بر علیه استبداد برای حقوق مردم مبارزه کرد و او را از قائم مقامی رهبری خلع کردند) و با دستیاری بهشتی و حسن آیت و قریب به اکثریت روحانیون مجتهد در مجلس برضد اصول و خواسته‌های انقلاب و حقوق ملت با فریب دادن ملت و تحمیل اصل ولایت فقیه دست به کودتای ننگین زدند.

بهشتی‌ها، هاشمی‌رفسنجانی‌ها، علی‌خامنه‌ای‌ها و... و مراجع ریز و درشت دولتی و دستیاران مکلا و... آمران و عاملان و ویرانگر این نظریه در جامعه ملی شدند. به بیان دیگر، حکمت عملی این روحانیون خونریز و جانی که نقش اساسی درستون پایه‌های نظام جبار و مستبد «ولایت مطلقه فقیه» داشتند، بازتاب حکمت نظری اسلام فقاهتی بنیادها و حوزه‌های دینی و آموخته‌ها و خلقیات آنها براساس قدرت، زور و تزویر است. بطور کلی بنیادهای دینی در تمامی قرون و اعصار و از باستان تاکنون یکی از اصلی‌ترین بنیادهای دیرپای استبداد در جامعه و موانع رشد و آزادی مردم بوده‌اند. اینها بنا بعبادت دیرینه خود با انواع روایت‌ها و حدیث‌های از خود ساخته، حرام را حلال کرده و حلال را حرام جلوه دادند!! و اموال و دارائیهای مردم را بدون نظارت دولت و حکومت‌های وقت و غیر مردمی و مستبد یا شراکت با آنها هبه کرده و ملاحورش کرده و می‌کنند.....

از اینرو، از منظر محمد جعفری؛ « غارت و ویرانگری نظام ولایی یک عمل خاص در یک زمان و مکان نیست بلکه یک فرآیند است که پیوستگی دارد و همچنان بشدت ادامه دارد و مجموعه زندگی ایرانیان را در داخل و حتی خارج از ایران، تا آنجا که در دسترسش باشد، در بر می گیرد.

آنچه در ایران از فساد، جنایات و غارتگری اتفاق افتاده و می افتد بدون استثنا ریشه در رهبری و تعلیمات خمینی دارد و خامنه ای مو به مو آموزه های او را به عمل در آورده و آنرا تکمیل کرده است. هر آدم بی غرض و منصفی که به وضعیت امروز ایران بنگرد به عمق فاجعه غارتگری که در ایران در دوران حکومت جمهوری ولایت مطلقه رخ داده و همچنان ادامه دارد به سادگی قابل درک است که وضعیت غارتگری و -غنیمت‌گیری به شرایط و در شرایط جنگی می‌ماند. اینان تا به امروز چنان عمل کرده اند که گویی خود را جزو مهاجمان به ایران و ایرانی تلقی کرده و ایران را هم سرزمین فتح شده. آنهایی که آنچه از جنایت، فساد و غارتگری در ایران اتفاق افتاده است را به حساب خامنه ای واریز می کنند، یا از امور واقع بی اطلاع اند و یا اینکه منافع خاصی دارند که به آنها جرأت گفتن حقایق را نمی دهد.

آقای خمینی نه تنها ایران را کشور فتح شده و آنچه به دست آمده را غنایم می خواند، و در خوردن و بردن دست اعوان و انصار خود را بر جان و مال و ناموس مردم باز می گذارد، بلکه موافق نظر و عمل آقای خمینی به هیچ دین و قرار و قاعده ای جز تصاحب مطلق قدرت بنام ولایت مطلقه فقیه اعتقاد ندارد و به هیچ قول و قراری پایبند نیست. و اگر هم گاهی در اثر اجبار و ترس از خشم مردم از قول و قرار و قانون صحبت می کند، برای تحمیق و اغفال توده مردم و خریدن زمان است. یکی از مهمترین ارزشهای دین و حفظ و صیانت از آن، وفای به عهد است آیا وی به یکی از وعده و قول و قراری که در پاریس به ملت ایران در برابر انظار جهانیان داد، عمل کرد؟ به ضررس قاطع می‌شود گفت که بعد از به قدرت رسیدن عکس تمام آن را انجام داد: ملت که برای رسیدن به آزادی، استقلال، عدالت و حقوق خویش به قیام برخاسته و وی را بر کرسی رهبری نشاندد و وی در کسوت یک روحانی و عارف و مرجع تقلید انواع و اقسام حقوق و آزادی را در انظار جهانیان به ملت ایران وعده داد که به بیان پاریس مشهور شد. وقتی مردم

انقلاب را به پیروزی رساندند و وی پایش به ایران رسید، غیر مستقیم به نحوی که ملت بپا خاسته فوری متوجه نشوند، و بر عکس فکر کنند، که همه اینها به خاطر خدمت و رسیدن به آزادی و حقوق از دست رفته خویش است ایران را کشوری فتح شده به دست خود و آنچه را که به دست آمده را غنایم خواند. وی در فرماتی به شورای انقلاب منصوب خود در تاریخ ۵۷/۱۲/۹ می گوید: «تمام اموال منقول و غیر منقول سلسله پهلوی و شاخه ها و عمال و مربوطین به این سلسله را که در طول مدت سلسله غیر قانونی، از بیت المال اختلاس نموده اند، به نفع مستمندان و کارگران و کارمندان ضعیف مصادره و منقولات آن سپرده در بانک ها به اسم شورای انقلاب یا اسم اینجانب شود و غیر منقول از قبیل مستقالات و اراضی، ثبت و ضبط شود تا به نفع مستمندان از هر طبقه صرف گردد و در ایجاد مسکن و کار و غیر ذلک، به جمیع کمیته های انقلاب اسلامی در سراسر کشور دستور می دهم که آنچه از این غنائم به دست آورده اند، در بانک با شماره معلوم بسپرنند. و به دولت ابلاغ نمایند که این غنائم مربوط به دولت نیست و امرش با شورای انقلاب است و آنچه که مأمورین دولت به دست می آورده اند و یا می آورند، باید به همین شماره به بانک تحویل دهند و کسانی که از این اموال چیزی به دست آورده اند، باید فوراً به کمیته ها یا بانک تحویل دهند و متخلفین مورد مواخذه خواهند بود.» (۱۲)

در این فرمان چند نکته مهم که پایه گذار غارتگری، زدنی و فساد است آمده، اما در آن دوران پرهیجان و برافروخته شده از عشق رسیدن به آزادی، استقلال، عدالت و حقوق کسی به آن توجه مبذول نکرد:

۱- در آن فرمان آمده «تمام اموال منقول و غیر منقول سلسله پهلوی و شاخه ها و عمال و مربوطین به این سلسله». از خاندان خود پهلوی که بگذریم، وقتی می گوید «تمام اموال منقول و غیر منقول شاخه ها و عمال و مربوطین به این سلسله» دست اعوان و انصار خود را برای تصاحب اموال تمامی کسانی که در دوران پهلوی ها کارمند و جزو کارکنان دولت و یا به نحوی در ارتباط بوده اند و بخواهند باز می گذارد. و به زعم آقای خمینی همه کارکنان دولت را در ۵۰ سال گذشته پهلوی ها را در بر می گیرد.

۲- وی آنچه از این طریق به دست آمده را غنائم می خواند.

۳- و مهم اینکه: وی دخل و تصرف دولت منتخب خود را از این غنائم می بندد و

می گوید که «این غنائم مربوط به دولت نیست و امرش با شورای انقلاب است» شورای انقلاب هم یعنی خودش
 ۴- در آنجا وی فرمان می دهد که منقولات این غنائم در اختیار خودش می باشد» و
 منقولات آن سپرده در بانک ها به اسم شورای انقلاب یا اسم اینجانب شود» و
 ۵- متخلفین از این فرمان و یا کسانی که بخواهند غیر از آن عمل کنند «مورد
 مواخذه خواهند بود.»

در همان دو هفته اول بعد از پیروزی انقلاب و یک روز بعد از فرمان فوق در تأکید غنائم به مثابه کشوری که به دست وی فتح شده است و گویا ملت ایران مسلمان نبوده و به دست ایشان مسلمان شده اند و مال و جانشان در ید اختیار اوست، در سخنرانی خود در ۵۷/۱۲/۱۰ در مورد مصادره کردن و غنائم اسلام فرمود: «من در این آخر که از تهران می خواستم بیرون بیایم، دستور دادم که تمام املاک و دارائی های سلسله منحوس پهلوی و تمام دارائی آن اشخاص که وابسته به او بودند و این ملت را چابیدند مصادره بشود. برای طبقه ضعیف مسکن ساخته بشود. سرتاسر ایران برای ضعف مسکن می سازیم... یکی از اموری که باید بشود همین معناست. این دارایی از غنائم اسلام است و مال ملت است و مستضعفین و من امر کرده ام، به مستضعفین بدهند و خواهند داد و پس از این هم تخفیف های دیگر در امور حاصل خواهد شد.» (۱۳)

باز در تأکید به غنائم به دست آمده و اینکه این غنائی با قیام به دست آمده و دخالت دولت منتخب خودش هم در آن غنائم ممنوع است، در تاریخ ۵۷/۱۲/۱۵ در جمع روحانیون و طلاب حوزه علمیه قم بیان می کند: «ما تهران که بودیم این مطلب را گفتیم به اینها که باید کلیه دارائی، دارائی نمی گوئیم که دارائی آن ها بوده است، کلیه آن چیزهایی که محمد رضا خان و پدرش و اتباع اینها غصب کردند از این ملت، باید همه اینها ملی بشود و به صرف مستمندان برسد، هیچ ارتباطی به دولت ندارد، غنیمتی است به دست آمده است با قیام و نهضت این ملت یعنی این ملتی که از طبقه سوم است... این ملت مسلم، غنائم مال اینهاست و باید به اینها بدهید...» (۱۴)

آقای خمینی در سخنرانی خود در تاریخ ۵۸/۸/۱۴ در جمع گروهی از دانشجویان اصفهان، مستقیم و غیر مستقیم به فقها و روحانیون تحت امرش آموزش و فرمان می دهد که هر جا و نسبت به هر کس که مصالح ایجاب کرد، فقیه می تواند زیر

مالکیت بزند و یا هر اندازه اش که لازم باشد می تواند محدود و مصادره کند:

«اسلام با مستمندان بیشتر آشنائی دارد تا با آن اشخاصی که چه هستند. این اشخاص هم اموالشان همانطوری که گفتید این اموال بسیار مجتمع اینها از را مشروع نیست. اسلام اینطور اموال را به رسمیت نمی شناسد و در اسلام اموال مشروع و محدود به حدودی است و زائد بر این معنا ما اگر فرض بکنیم که یک کسی اموالی هم دارد خوب اموالش هم مشروع است. لکن اموال طوری است که حاکم شرع فقیه، ولی امر تشخیص داد که ه اینقدر که هست نباید اینقدر باشد، برای مصالح مسلمین می تواند غصب کند و تصرف کند و یکی از چیزهایی که مترتب بر ولایت فقیه است و مع الاسف این روشنفکر های ما نمی فهمند که ولایت فقیه یعنی چه، یکی اش هم تحدید این امور است. مالکیت را در عین حال که شارع مقدس محترم شمرده است، لکن ولی امر می تواند همین مالکیت محدودی که ببیند خلاف صلاح مسلمین و اسلام است، همین مالکیت مشروع را محدودش کند به یک حد معینی و با حکم فقیه از او مصادره بشود.» (۱۵)

وقتی گفته می شود که موافق نظریه و عمل کرد، آقای خمینی پیرو هیچ دین و قرار و قاعده ای جز دین تصاحب قدرت مطلق بنام ولایت مطلقه فقیه نیست، سخن گزافی نیست و عین واقعیت و حقیقت است. وی در هر فرصتی که به دست می آورد، به یاران و اعوان انصارش جرأت می بخشد و می آموزد که نباید پیرو قرار و قاعده ای وقتی آن قرار و قاعده به ضرر شما است بود. به سه نمونه گویا توجه کنید:

یک/ قم: در تاریخ ۶۱/۳/۳۰ در جمع گروهی از علما، انمه جماعات و روحانیون و وعاظ قم و تهران «اگر یک در میلیون احتمال، یک احتمال بدهیم که حیثیت اسلام با بودن فلان آدم یا فلان قشر در خطر است، ما مأموریم که جلوییش را بگیریم، تا آن قدری که می توانیم هر چه می خواهند به ما بگویند که کشور ملایان، حکومت آخوندیسیم و از این حرفهایی که می زنند، و البته این هم یک حربه ای است برای این که ما را از میدان به در کنند، ما نه از میدان بیرون نمی رویم.» (۱۶) می دانید «اگر یک در میلیون احتمال» یعنی چه؟! یعنی اکثریت مردم را هم می توانیم حذف کنیم.

دوم: آقای خمینی در سال ۶۲ که با کشتار و کسپیل فرزندان این کشور به زندانها دیکتاتوری مطلق را استقرار بخشیده، در جمع فقهای شورای نگهبان و اعضای

شورای عالی قضائی و فقها به آنها درس می دهد و می گوید: چون ما می خواهیم اسلام را پیاده کنیم. پیرو هیچ قرار و قاعده ای نباشید و هر جا و هر وقت لازم شده صریحاً حرف خود را پس بگیرید و آن را عوض کنید و به آنها این چنین درس و تجربه می آموزد: « پس از انقلاب من خیال کردم وقتی انقلاب پیروز شد، افراد صالحی هستند که کارها را طبق اسلام عمل کنند، لذا بارها گفتم که روحانیون می روند کارهای خودشان را انجام می دهند. بعد دیدم خیر، اکثر آنها افراد ناصالحی بودند و دیدم حرفی که زده ام درست نبوده است، آدم صریحاً اعلام کردم من اشتباه کرده ام. این برای آن است که ما می خواهیم اسلام را پیاده کنیم. پس در این رابطه ممکن است دیروز حرفی زده باشم و امروز حرف دیگری و فردا حرف دیگری را، این معنا ندارد که من بگویم چون دیروز حرفی زده ام باید روی همان حرف باقی بمانم.» (۱۷) آیا ماکیاول که این قدر در کشور ما بد نام است، شاگرد آقای خمینی به حساب می آید؟ به نظر من هرگز!» (۲)

میرزا محمدعلی محلاتی (حاج سیاح) متولد ۱۲۵۲ قمری/ ۱۲۱۵ خورشیدی - ۱۸۳۶ میلادی - درگذشت ۱۳۴۳ قمری/ ۱۳۰۴ خورشیدی /۱۹۲۵ میلادی از نخستین کسانی بود که مشروطه خواهی و فرهنگ سازی مدرن برای ایران هدف مطلوبش بود. به همین سبب پس از دیدن بخش بزرگی از جهان، و سرتاسر ایران، تلاش نمود تا نخستین آدمی باشد که کوشیده است، برای همیشه نام ایران در دل و ذهنش باقی مانده، و دغدغه خردگرائی در میان ایرانیان دل مشغولیش باشد.

«حاج سیاح نخستین ایرانی است که در دوران مدرن، جهان آن روز را حسابی گشته بود. با بسیاری از بزرگان نیمه قرن ۱۹ مانند تزار روس، گاریبالدی، امپراطور بلژیک و رئیس جمهوری آمریکا دیدار و بحث کرده و همچنین نخستین ایرانی است که عبارت حقوق بشر را به معنای امروزی آن به کار برده است. او سفرهای طولانی مدتی به اقصی نقاط اروپا و آمریکای شمالی و همچنین کشورهای شرق از جمله هندوستان صورت داده و کشورهای زیادی را دیده بود. پس از ۱۸ سال سفر به فرنگ، وی در سال ۱۸۷۷ به ایران بازگشت و وارد صحنه انقلاب مشروطیت شد و بخاطر نوشتن نامه های انتقاد آمیز به مدت ۲۰ ماه رهسپار زندان نیز گردید.»

در خاطراتش در سفر به شهرهای مختلف ایران (مهر ۱۲۵۷ خورشیدی) می نویسد:

در همه جای ایران مردم در فشار جهل و ظلم هستند، ابداء ملتفت نیستند که انسانند، و انسان حقوقی دارد. ملاها و امرا خواسته اند، که اینان نادان و مرکب مطیع آنان باشند، و انصافاً هم خوب به مقصود خود رسیده اند. انسان این مردم را می بیند فکرمی کند چگونه حکماء اروپا حکم می کنند که وقتی اولاد انسان خرافات خلاص شده همه حقیقت جو گردیده، به حکم مساوات در تحت قانون واحد، صحیح، عقلانی زندگانی خواهند کرد» (۳)

همچنین اوضاع حکومت و حکومتگران و آخوندها و طلبه های شهرکرمان را چنان شرح می دهد که تجسمی از «نظام ولایت فقیه» «سلسله جلیله روحانیت شیعه» امروز است و اینگونه به نوشته آورده است:

سیاحت شهر کرمان را کردم. این ایالت که در تاریخ ایران از جاهای معروف و نامی و مدتها مقر سلاطین مستقل بوده، آبادی و صنایع و ادباء و علما و بزرگان آن مشهور بوده اند. فعلاً خرابه زاری گردیده که گویا لشکر ظلم برای این ایالت خلق شده است.

الان حاکم اینجا شهاب الملک است و اسمعیل خان نایب الحکومه اوست، برادر او احمد خان مرا در بازار دیده شناخته به شهاب الملک اطلاع داده بود. آدم فرستاد مرا به ارک برده احترام زیاد نمود و نایب الحکومه را مهماندارم گردانید. با احمد خان محشور بودم و غالباً بهمراهی او گردش می کردم، جوان خوب و معقولی بود. وضع کرمان را بدتر از قاین و سیستان و هرجای ایران دیدم، اگرچه تمام ایران برای کسیکه دنیا را گردش کرده خرابه ای بنظر می آید که در هر طرف دست ظلم، جان و ناموس و عقل و هوش و مال و راحت مردم را گرفته، عفونت ظلم تمام این فضا را پر کرده و تمام این خرابیها را سبب نبودن قانون در این مملکت میدانم لکن کرمان را بدتر از همه جا دیدم با اینکه اهل کرمان ذاتاً آدمهای ملایم و خوبی هستند و اگر راحتشان بگذارند حالت ادبیت و تعرض بدیگران ندارند لکن دچار زندگانی ناگواری هستند. از وقتی که لطفعلی خان زند آن جوان نامدار از خیانت خائنان مسأصل شده در کرمان تحصن کرده و اهل کرمان باو مساعدت کردند بعد از دستگیر شدن آن جوان نامدار ظلمی که بر اهل کرمان از آغامحمد خان قاجار شده و دنباله همان ظلمی است که تا الان کشیده شده که قلم از نوشتن و زبان از گفتن آن شرم دارد و در عوض خوبیها و مراعات کریم خان بزرگ منش با فتوت، چنان مجازات! واقعاً انسان نمی تواند تصور کند.

بعد از دستگیری لطفعلی خان تمام اموال اهل کرمان بغارت رفته، خانه ها ویران گردیده، مردان به قتل رسیده. بسیاری از اطفال زیرپا و از بیکی در خرابه ها تلف گردیده اند. به این ها اکتفا نشده تمام لشگریان مشغول دریدن پرده ناموس زنان و دختران گردیده، چه ها کرده اند بشرح نمی آید. جمعی دختران و عروسان با عفت و نجیب برای حفظ ناموس خود فرار کرده به قلعه دختر که در نزدیک شهر است پناه برده بوده اند، لشگریان بی شرم میریزند که در آنجا آنها را بدست آرند، دختران با شرف تماما خود را به چاهی که در آنجا بوده میریزند. لشگریان ناپاک رسیده کار را به این شکل دیده لب چاه را روی آن بیچارگان خراب می کند والان چاه دختران و قلعه دختران یادگار آن تاریخ است.

اجمالا کار معاش، چنان براهل کرمان تنگ است که اهل سیستان و قاین از ایشان بیشتر در رفاه بودند بطوریکه از کرمان به آنجاها پناه می برند با آن سخت حالی که آن بیچارگان داشتند و سابقاً اشاره کردم. اهل کرمان از شدت اضطراب اولاد خود را بشال بافی و فرش بافی می فرستند که اگر کامل و استاد شدند ده شاهی اجرت والا سه یا چهار شاهی می گیرند و اگر خطایی در کار یا جزئی سستی از آن بچه های کوچک دیده شود با سوزن به دست ایشان زده سوراخ می کنند... تمام خیاطی و لباس دوزی با زنان است به قیمت خیلی نازل. از صد خانه یکی قدرت ندارد شب چراغ روشن کند، بسیاری چند روز نان نیافته با شلغم و چغندر اگر پیدا شود، می گرانند. انسان به میدان می رود می بیند مردم بیچاره هر یک پاره نمدی پوشیده که بتنش فرو رفته، پشت های از هیزم در پشت از صحرا آورده بجزئی وجه می فروشند و برای این پشته که از ده شاهی بالاتر نمی فروشند دو روز کار کرده، با وجه آن باید امرار معاش کنند و مالیات دیوان را بدهند. لابد کار بدتر از همه هم که فعلاً از کارهای معمولی آنجا است. بنویسم.

از شدت پریشانی، دختران که به نه سالگی رسیده یا نرسیده، به مقاطعه میدهند، یا با اسم صیغه و متعه، یا فروش، هر چه که بگوئی سزاست. در مدرسه مذهبی نمدالان کرمان و سایر مدارس مذهبی، طلاب کارشان صیغه دادن زن و دخترست. که به خود زنها یا کسان ایشان وجهی داده، زنها را برای اینکار اجاره می کنند. به مردم صیغه یا مقاطعه می دهند، وجه اجاره را داده و باقی دخل ایشان است. این وضع کرمان و آن عمل طلاب شریعت در مدرسه! به سایر مدارس. مجال نکردم بروم

لکن بمدرسه نمد مالان رفتم. این مدرسه زیاد وسیع نبود حجراتی که دارد در ایوان هر حجره از طلاب جوان یا پیر نشسته و بهرکس که وارد می شود، به او قلیان میدادند، و اظهار انس کرده بعد می پرسیدند: از اوسئوال می کنند که زن می خواهی یا دختر جوان، قیمت را طی کرده، آخوند خود صیغه می خواند. بعد یا آن شخص به منزل زن می رود، یا زن را به منزل خود می برد. گاهی شبها هم طلاب برای طلاب یا آشنایان ایشان هم می آورند و از این وجوه مالیات دیوان و خدمتانه، مامورین داده می شود. این زن بیوه به مدارس مذهبی آمده و شبانه متعه طلاب شده و پول می گرفتن، اختصاص به کرمان ندارد. در تمام شهرهای ایران طلاب عزب در مدارس غالباً زن می آورند و متعه می کنند، یکشنبه یا چند ساعته و حتی در نجف و کربلا هم متداول است. لکن به دیگران دادن و اجرت گرفتن منحصر به کرمان است. غالباً توپچیها در آنجا پول دار هستند، زیرا اغلب کار ایشان قمار است و قمار خانه دارند، مردم مضطر شده خصوصاً برای مالیات دیوان از دهات و شهر، زن و دختر به آنها گرو داده پول قرض می کنند.

در حمام بودم یک نفر مرا شناخته بعد از تعارفات پرسید: «کرمان را چگونه می بینید؟» گفتم: «آدم هایش خوب و بی شرارتند لکن خیلی خیلی پریشان هستند.» گفتم: «با این قابلیت اراضی کرمان که علف صحرای آن زیره است بسیاری از مردم چنان پریشان هستند که نمی توانند مهمانی به خانه برند و اینکه می بینید زن و دختر می فروشند از ناچاری است. بروید به مدرسه نمد مالان ببینید چه محشر است؟ از توپچیها بپرسید چگونه قرض به مردم میدهند؟ کرمان باید بیست هزار خروار غله، مالیات به دیوان بدهد. هرکس حاکم می شود موافق ترتیب مقرر که در عوض اینکه حاکم و اجزایش از دولت باید مواجب گرفته در محل حکومت به حفظ امنیت و احقاق حق اقدام کنند. به حسب زیادی دخل و اهمیت ولایت هرکس طالب حکومت است، در تهران که حکومتها حراج است هرکس که به شاه و وزیر و عمله خلوت و واسطه کار و حرم شاه پول بدهد حکومت به او داده می شود، اخلاق و احوال و سن و سال ابدا فرق ندارد. بسا بچه ۱۰ ساله، ۱۵ ساله، ۲۰ ساله از شاهزادگان، حاکم یک ایالتی مثل کرمان و خراسان می شود و جمعیتی بزرگ از گرگان گرسنه به اسم اتباع حکومت با خود به آن ایالت و ولایت می برد که باید بعد از ادای صد هزار تومان که به دیوان داده

و رشوه‌ها و پیشکش‌ها، همان اندازه برای بعد از خرج‌ها بماند و اطرافیان گرسنه او هم هر یک نخیره چندین ساله بیاورند.

یک شعبه دخل حکام از غله و ارزاق خلائق است، این غله دیوان را خیلی ارزان از دولت تسعیر میکنند. مثلاً خرواری یک تومان یا دو تومان بدیوان پول میدهند لکن خود در ولایت از مردم غله میگیرند بسیار است که تمام محصول یک زارع کفایت نمیکند باید بفروش زن و دختر و غیرها گندم خریده بدهد بعلاوه بعضی حکام باجبار از مالکان هم هر جا انباری است بقیمتی خریده تمام ارزاق مردم منحصر میشود بحاکم، بعد بهر قیمت که میخواهد میفروشد، مثلاً دو تومان خریده، بیست تومان میفروشد. ایکاش همین باشد از نانوا رشوه میگیرند، مرخص میکنند که گران بفروشند و خاک داخل کنند و ناپخته بفروشند. مردم بیچاره اسماً خرواری بیست تومان نان میخورند لکن قطعاً در وزن ده دو و ده سه کم میکنند و بقدر آن خاک و هر زهرمار داخل میکنند. در کرمان یک نفر ملقب به زعیم باشی حکومت خرواری بیست تومان خریده اسماً بیست تومان نان میفروشد لکن چه نان که اگر یکساعت بگذرد مثل سنگ میشود و سیاه و سرا پا سنگ و خاک و اگر گرماگرم بخورند ناپخته و در هرمن ده دو کم میفروشند. بدبختی در این است بعد از این بلاها چنان کم میزنند که زن و مرد و بیچارگان با پولی که به هزارجان کردن بدست آورده بسا سه و چهار ساعت در برابر دکان نانوا ایستاده تا یک نان بقیمت جان بخرند و مردم رویهم ریخته در برابر دکان نانوا این قدر جمعیت است که راه سد شده و فریادها با آسمان بلند است. شاید کسی خیال کند که غله کم است خیر! خیر! از اول سال چنین است. فرضاً اگر غله ولایت کفایت نکند در آخر سال یک ماه و دو ماه باید کم آید با اینکه اصلاً کم نمی‌آید و از جای دیگر نمی‌آورند و بسا هست انبارها بسال دیگر می‌ماند.

دخل حکاک فقط از غله نیست، انسان نمی‌تواند شرح دهد که از قصابها حکام و اتباع حکام چه دخل می‌برند و قصابها چه بلا بسر مردم می‌آورند. غالباً ذغال، هیزم و میوه جات و گچ و سایر لوازم از این قبیل مایه دخل این حکام است بلکه بالاتر فکر بکنید آب مردم را که باید بخورند و استعمال کنند یک چشمه دخل حاکم است که بیک یا چند نفر می‌فروشند مثلاً به چند صد تومان و ایشان بعنوان میرابی از هرخانه بقدر زور و قوت مبالغی گرفته آب می‌دهند و ناداران لابد از آب هم محرومند.

محمد اسمعیل وکیل الملک چون در آنجا ملک پیدا کرده تعدیات او غالباً راجع به املاک بوده و باز رفتاری با مردم داشته و آبادی کرده، از آبادیهای خوب او در نزدیکی شهر، باغی است که باغ زریسف گویند، به تماشای آن رفته باغ خوبی بود. باغهای دیگری هم دولتی هست آن ها را هم شمارش کردم. اجمالاً کرمان و اطراف آن از جاهای قابل انتفاع ایران است اهالی کارکن و اهل سلیقه و هوش کار و اختراع دارند. شال کرمان و قالی کرمان و عبا کرمان از متاعهای ممتاز عالم است. زیره است خیلی معطر و پاکیزه است، آنچه که هست این است که دولت آنجا را بهر کسی که می خواهد دخل زیادی ببرد و غارت زیادی بنماید سالیانه در مقابل مبلغی می فروشد، دیگر آن حکام و مقتدران هر بلائی که بسرمردم بیاورند مسئول نیستند و مردم بیچاره ابداً حال و قدرت تشکی و امید ندارند.

حاجی میرزا قاسم خان دیوان بیگی بود، پس او یحیی خان کلانتر شهر بود و روزی حاکم را با اعیان شهر به مهمانی باشکوهی دعوت کرده از من هم وعده خواسته بود رفتم. شهاب الملک حاکم که از ایل شاهسون است انصافاً از وقت ورودم تا آخر زیاد محبت و احترام کرد. من در «مجلس گفتم: «عزم دارم از اینجا به شیراز رفته از آنجا عازم طهران شوم» همه تحسین کردند. میرزا قاسم خان اسب و شترم را فرستاده بود یزد/ شهاب الملک سؤال کرده بود که: «فلانی مرکوب چه دارد؟» گفته بودند: «فعلاً پیاده است، مرکوب ندارد» امر کرده بود الاغ رهواری برای من خریداری کنند. فردا الاغ سفید قشنگی با تمام لوازم آوردند و تهیه سفرم را دیدند، چند نفر سوار برای همراهی من معین کردند. فردای آن روز نایب الحکومه با سوارها در منزل حاضر شدند که مرا راه بیندازند. من مهیا شده رفتم از شهاب الملک و داع کرده برگشتم. سوار الاغ شدم. نایب الحکومه تا دم دروازه مشایعت کرد و بسوارها گفت: «باید درکمال خوبی اطاعت از فلانی نمائید، هر جا بخواهد حرکت کند یا اقامت نماید تابع میل او باشید و از هر منزلی بمنزل دیگر رسانیده باید سند رضایت بیاورید» مکتوبی هم بیکی داد که به نایب الحکومه های منازل بین راه نوشته بودند. (۴)

بدیگر سخن، استاد دکتر غلامحسین صدیقی در کتاب «جنبش های دینی ایرانی در قرنهای دوم و سوم هجری» درباره «پیشوایان مذهب در دولت ساسانی» می نویسد: «پیشوایان مذهب زردشت در دولت ساسانی صاحب قدرت شدند و احیاناً با اشراف بر ضد پادشاه، تباری// می کردند. در جامعه و بویژه در میان عوام نفوذ و تأثیرشان بسیار

بود بطوری که در زندگانی هر یک از ایشان دخالت می نمودند، همه چیز می بایستی به تصویب و تصدیق روحانیان باشد « نفوذ روحانیان تنها به قدرت ایشان در رسمی شناختن زایشها و زناشوییها و جز اینها و اقدام به تطهیرات و قربانیاها نبود، بلکه دارائی، املاک زمینی و منابع ثروت هنگفت که از جریمه های دینی و عشر و بخششها حاصل میشد، در این امر دخیل بود، بعلاوه ایشان چنان استقلال وسیعی داشتند که دولتی در دولت تشکیل می دادند.

مؤیدان به کردار و رفتار مردم نظر داشتند و اداره اخلاقی و معنوی ملت، خاصه تا نیمه اول قرن ششم میلادی، در دست ایشان بود. یکی از نتایج این اختیار واسع تولید استبداد در میان مؤیدان بود و دیگر غلبه ظواهر و رسوم دینی و سست شدن عاطفه مذهب و شیوع تروبرو تقدس دروغین.

ظهور فرقه های مخالف سنت، بر شدت این استبداد افزود. روحانیان زرتشتی چنین می پنداشتند که وظیفه حکومت یاری کردن با ایشان در دفع پیروان این فرقه هاست، و حکومت نیز بی آنکه همه وقت به عواقب وخیم این سخت گیریهای دینی توجه داشته باشد، بر طبق این طرز فکر عمل می کرد. به این ترتیب، مذهب زرتشتی با سختگیری و تعصب و ناموافقی با دین دیگر، پر از عقاید مطلق و آداب سخت و مناهای آزار دهنده شد.» (۵)

بیاد می آورم، «وقتی برزویهی طبیب در مقدمهی ترجمه کلیله و دمنه - که به رغم تردید بیرونی تمام نشانه های احوال عصر خویش را منعکس می کند - با تأثر خاطر نشان می نماید که در ایام او «خیرات بر اطلاق روی به تراجع نهاده است - و کارهای زمانه روی به ادبار دارد - و عالم غدار و زاهد مکار بدین معانی شادمان و به حصول این ابواب تازم روی و خندان» گشته اند تصویر جامعه ای را طرح می کند که آنچه باید آن را به سوی خیر و صلاح سوی دهد وی را در فساد و دروغ و کذب و خطا غرق می کند.» از اینرو در کلیله و دمنه آمده است: (۶)

«خاصه در این روزگار تیره که خیرات بر اطلاق روی بتراجع آورده است و همت مردمان از تقدیم حسنات قاصر گشته با آنچه ملک عادل انوشروان کسری بن قباد را سعادت ذات و یمن تقیبت و رجاحت عقل و ثبات رای و علو همت و کمال مقدرت و صدق لهجت و شمول عدل و رافت و افاضت جود و سخاوت و اشاعت حلم و

رحمت و محبت علم و علما و اختیار حکمت و اصطناع حکما و مالیدن جباران و تربطت خدمتگزاران و قمع ظالمان و تقویت مظلومان حاصل است می‌بینیم که کارهای زمانه میل به ادبار دارد، و چنانستی که خیرات مردمان را وداع کردستی، و افعال ستوده و اخلاق پسندیده مردوس گشته. و راه راست بسته، و طریق ضلالت گشاده، و عدل ناپیدا و جور ظاهر، و علم متروک و جهل مطلوب، و لوم و دناعت مستولی و کرم و مروت منزوی، و دوستیها ضعیف و عداوتها قوی، و نیک مردان رنجور و مستذل و شریران فارغ و محترم، و مکر و خدیعت بیدار و مظفر، و متابعت هوا سنت متبوع و ضایع گردانیدن احکام خرد طریق مشروع، و مظلوم محق ذلیل و ظالم مبطل عزیز، و حرص غالب و قناعت مغلوب، و عالم غدار بدین معانی شادمان و بحصول این ابواب تازه و خندان.» (۷)

در عصر ساسانیان

«قلع و قمع مزدکیان و مانویان که به کمک دولت برای موبدان حاصل آمد و تضمین و فشاری که در موارد ضعف دولت از جانب موبدان به ادیان غیر ایرانی رایج در کشور اعمال شد و در بعضی موارد هم حتی با وجود ارتباط این تضییقات با منافع موبدان پای منافع دولت هم در میان بود، موجب افزایش قدرت و نفوذ موبدان گشت و تدریجاً معادله‌ی قدرت در زمینه‌ی اتحاد دین و دولت بر هم خورد چنان که هر چه قدرت روحانیت زرتشتی افزوده می‌شد از میزان تسلط دولت بر امور مربوط به حکومت می‌کاست.» (۸)

«هرمزد در سال ۲۷۳ در ۴۲ سالگی درگذشت و برادرش بهرام اول جانشین او شد. کرتیر (کعبه زردشت، س ۶) در مورد قدرت خود در زمان این پادشاه همان جملات قبلی را عیناً می‌آورد و لقب خود را نیز همان «موبد اورمزد» نکر می‌کند. به نظر می‌رسد که قدرت واقعی کرتیر از این زمان آغاز می‌شود و در دوران بهرام دوم به اوج خود می‌رسد. وی که سالیان درازی کینه مانی و مانویان را در دل داشت، در این زمان توانست، نخست تضییقاتی برای این پیامبر و پیروان او فراهم آورد و سپس مانی را به قتل برساند. در زمان بهرام اول مانی از بابل زادگاه خویش خارج شد و بر سواحل دجله به سفر پرداخت و به نواحی گوناگونی که پیروان او به سر می‌

بردند، سرزد. سرانجام در خوزستان به شهر هرمزد اردشیر که همان سوق الاهواز جغرافیائویسان دوران اسلامی و اهواز کنونی است، رسید و بر آن بود که به سرزمین کوشان (دراغانستان کنونی) برود. مدتی در اهواز در صومعه ای پنهان ماند. ۲۳ سرانجام او را از ادامه سفر بازداشتند و به ناچار از اهواز به میشان، سرزمینی در دهانه دجله رفت و از راه دجله به تیسفون وارد شد. از آنجا به بیل آباد (جندی شاپور) به دربار بهرام اول احضار شد. در این شهر محاکمه ای برای او در حضور شاه تشکیل دادند که در آن کرتیر نقش عمده را بر عهده داشت. ۲۴ این مطلب از متن مواعظ مانوی به قبطی نیز تأیید می شود که در آن نام این موبد به صورت کردل آمده است. بخش هایی از جریان ملاقات مانی با بهرام اول که به منزله محاکمه وی بود، در متنی به فارسی میانه ۲۵ و در «مواعظ مانوی» به قبطی باقی مانده است. مانی سرانجام محکوم می شود و به زندان می افتد و در آنجا درمی گذرد. با این کار کرتیر بزرگ ترین دشمن خود را برای همیشه از میان برداشت. تعقیب و شکنجه و آزار مانویان از اقدامات بعدی او بود که تا پایان دوران بهرام دوم جانشین بهرام اول ادامه یافت.

بهرام دوم در سال ۲۷۶ به سلطنت رسید. کرتیر در کتیبه های خود (کعبه زردشت، س ۷ به بعد) به او که در هنگام سلطنت نوجوان بود علاقه خاصی نشان می دهد، وی را خصوصاً با صفات «رادو راست و مهربان و نیکو کردار و نیکوکار» می ستاید، و قدرت خود را با جملاتی همانند آنچه در مورد شاهان قبلی آورده، شرح می دهد. علاوه بر آن مقامات جدید خود را ذکر می کند: «موبد و داور همه کشور»، «آیین بد» (رئیس تشریفات دینی) و «صاحب اختیار» آتش «ناهید اردشیر» و «ناهید بانو» در استخر. ارادت بهرام به کرتیر و نفوذ او بر شاه جوان بسیار است به طوری که شاه لقب «منجی روان بهرام» را بر عنوان قبلی او «موبد اورمزد» می افزاید (کعبه زردشت، س ۹). امتیاز منحصر دیگری که بدو اعطا می کند این است که به وی اجازه می دهد کتیبه خود را زیر کتیبه شاپور بر دیوار کعبه زردشت که از بناهای سلطنتی بوده و در سه محل دیگر که به نقش های برجسته شاهان اختصاص داشته، نقش کند و در این سه محل نقش برجسته کرتیر نیز که از علامت قیچی بر روی کلاهش قابل تشخیص است، دیده می شود. ۲۶ مقام او در روحانیت هم طراز مقام بهرام دوم در سلطنت است.

سرکوبی همه مذاهب جز دین زردشتی مقبول همگان (ارتدکس) مهم ترین اقدام اوست که از آن با افتخار سخن می گوید: «و کیش اهریمن و دیوان از قلمرو سلطنتی بیرون شد و آواره گشت، و یهودیان و شمنان برهمنان و نصاری و مسیحیان و مکتکان (؟) ۲۷ و زندیقان (مانویان) درکشور سرکوب شدند، و بت ها شکسته و لانه های دیوان ویران شد، و جایگاه و نشستگاه های ایزدان بنا گردید.» (کعبه زردشت، س ۹ و ۱۰). سختگیری های اومنصر به دین ها و آیین های بیگانه نبود، او حتی تحمل مغان زردشتی را نیز نداشت که افکارشان با اندیشه های دینی او متفاوت بود: «دین مزدیسنی و مغان خوب را درکشور عزیز و محترم کردم و بدعت گذاران و مردان فاسدی (؟) را که میان جماعت مغان به دین مزدیسنی و اعمال ایزدان مطابق با مقررات دینی رفتار نمی کردند، عقوبت و تنبیه کردم تا آنان را اصلاح کردم.» (کعبه زردشت، س ۱۳ و ۱۴). به خوبی می بینیم که دیگر اثری از سیاست تسامح دوران شاپور برجای نمانده است و کرتیر دین و سیاست را چنان سخت و خشن به هم پیوسته است که تا پایان دوران ساسانی در آن خللی راه نمی یابد. این سیاست سختگیری کم و بیش در همه این دوره ادامه می یابد تا آنجا که موجبات سقوط این حکومت را فراهم می آورد.

کرتیر همزمان و درکنار اقدامات سخت گیرانه خود، در بنا کردن آتشکده ها، تأسیس آتش ها، اختصاص درآمد موقوفات به آنها و تخصیص مستمری برای روحانیان و اجرای مراسم دینی در فصول مختلف و به مناسبت های گوناگون، چنانکه از کتیبه های او بر می آید، پیوسته کوشا بوده است. به گفته او در یک سال ۶۷۹۸ جشن فصلی (ردپساگ) را اجرا کرده است.

یکی از اقدامات کرتیر برای حقانیت بخشیدن به اقدامات خود، معراج اوست که شرح آن را در دو کتیبه سرمشهد و نقش رستم آورده و در کتیبه نقش رجب به آن اشاره کرده است و نقش برجسته ای از آن در سرمشهد وجود دارد. ۲۸ شرح معراج متعلق به نوع ادبیاتی است که موضوع آن کشف و شهود و پیشگویی است و نمونه معروف آن در ادبیات پیش از اسلام ایران ارداویرافنامه است. اما نگارش معراج نامه کرتیر از نظر زمانی مقدم بر ارداویرافنامه است که تألیف آن از اواخر دوره ساسانی و تدوین نهایی آن از قرن سوم هجری (نهم میلادی) است، گرچه هسته موضوع کتاب به دوران اوستایی باز می گردد.

در آغاز این بخش از کتیبه ۲۹ به روایت اول شخص آمده است که چون کرتیر از آغاز کار نسبت به ایزدان و خداوندگاران مطیع و نیکخواه بوده است، خداوندگاران و ایزدان او را محترم و شریف داشته اند و او در زندگانی به مقام برجسته در کشور رسیده است. آنگاه از ایزدان خواسته است که همان گونه که در زندگانی چنین مقامی را بدو ارزانی داشته اند، در صورت امکان جهان دیگر را نیز بدو بنمایاند که بدانند کارهای نیک این جهان و نیکوکاری و بدکاری در جهان دیگر چگونه است تا در امور مربوط به جهان دیگر با اعتمادتر و بهتر از دیگران شود. همچنین از ایزدان درخواست می کند راه شناختن بهشت و دوزخ را بدو بنمایاند و بدونموده شود که پس از مرگ آیا رستگار است و "دین" وی را به بهشت می برد یا اینکه گناهکار است و "دین" او را به دوزخ رهنمون می شود. . . .» (۹)

مبنای سیاست شاپور

بدیهی است که شاپور در کارهای کرتیر با نظر تأیید می نگرید، اما بعید است که وی در زمان شاپور ارتقا مقام پیدا کرده باشد، زیرا سیاست شاپور مبنی بر تسامح با سایر ادیان و ایجاد پشتیبانان از مسیحیان و پیروان یهود در برابر امپراتوری روم بود، هر چند در این مورد موفقیت زیادی کسب نکرد، اما همین سیاست تسامح و فرمان وی مبنی بر آسوده گذاشتن پیروان ادیان، خود دلیلی گویا بر عدم دخالت دادن همه جانبه کرتیر در امور سیاسی و یا ارتقای مقاوم وی می باشد. در هر صورت، به نظر می رسد که شاپور کرتیر را همواره در مرتبه ساده ایهرپت، که دارندگان دانش دینی و مسئول آتش بودند، نگهداشت. تنها در روزگار شهریاری جانشینان شاپور بود که کرتیر ترفیع مقام پیدا کرد و همین امر موجب بالا رفتن سلسله مراتب مزدایی گردید. نخستین گام در این زمینه را هر مزد اردشیر (هرمزد یکم، ۲۷۲ م.) برداشت. وی با وجود اینکه مانی را نزد خود بار داد و حمایتی را که شاپور از وی کرده بود از سر گرفت، اما کردتیر را هم به سمت «مگویت اوهرمزد» برگزید. البته فاصله بین این دو عنوان بسیار زیاد و در خور توجه است؛ ایهرپت، هیچگونه قدرتی نسبت به زیر دستان خود ندارد، حال آنکه مگویت به معنی «سرکرده مغان» آشکارا ریاست یک فرد بر دیگر موبدان را تداعی می کند.

مانویان تحت تعقیب و شکنجه

کرتیر در عهد ورهران «وهرام» یا بهرام یکم نفوذ فراوانی به دست آورد و در دوره همین پادشاه است که مانی را به وی تسلیم و معتقدان آیین مانوی تحت تعقیب و آزار و شکنجه قرار می‌گیرند. پس از بهرام یکم، نرسه «نرسی» جای او را می‌گیرد و کرتیر همچنان صاحب نفوذترین موبد عهد ساسانی به کار خود و دخالتش در سیاست ادامه می‌دهد. اندک اندک، سختگیری و خشونت‌های مذهبی بیشتر و بیشتر می‌شود تا جایی که معتقدان تمامی ادیان تحت پیگرد واقع می‌شوند؛ کرتیر که بدینوسله آخرین پله پیشرفت را طی می‌کند، خود در کتیبه‌هایش (کعبه زرتشت، ۸ و ۹) می‌گوید که به تعقیب و آزار «یهودیان، بوداییان، برهمنان، نستوریان (یهودی - مسیحیان)، (مسیحیان، ماکتکان) مانداییان، مانویان و زندیکان (مرتدان مزدایی) پرداخت»، هر چند اقدام کردیر ظاهراً در تعقیب و آزار یهودیان چندان مؤثر نبوده است، اما در باره آزار پیروان دیگر ادیان، به طور سیستماتیک و منظم این سیاست پیگیری شد و عاقبت طومار دولت ساسانی را در هم پیچید، و دین و دولتش را با هم به دست فنا سپرد. (۱۰)

از روایت‌های گوناگون چنین بر می‌آید که شاپور نسبت به ادیان و مذاهب و افکار خارجی تسامح داشته است. مانی در زمان شاپور ظهور کرد و به حضور شاپور رسید و اجازه یافت دین خود را تبلیغ کند. به روایت ابن الندیم ۱۹ پیروز یکی از برادران شاپور واسطه ملاقات مانی و شاه بود و برادر دیگر او مهرشاه، فرمانروای میشان به مانویت گروید ۲۰ و مانی کتاب شاپورگان خویش را به فارسی میانه برای شاپور نوشت. در کتاب «مواعظ مانوی» ۲۱ به زبان قبطی از زبان مانی خطاب به بهرام اول آمده است که: «شاپورشاه خود مرا تیمار می‌داشت، و نامه‌هایی به سرزمین‌ها خطاب به بزرگان نوشت تا مرا پشتیبانی کنند.» انتشار مانویت در قلمرو ساسانی در دوران ساسانی که اثر دیرپایی داشت، مدیون همین روحیه تسامح بود که بی تردید پسند خاطر کرتیر نبود. از سوی دیگر در دینکرد (کتاب چهارم، ص ۴۱۲) می‌خوانیم که «شاپور فرمود کتاب‌های مربوط به پزشکی، ستاره‌شناسی، حرکت، زمان و مکان و جوهر و عرض و کون و فساد و تغییر و تحول، منطق و دیگر صنایع

ومهارت ها را که از دین (کتاب دینی، اوستا) منشعب بود، و در هندوستان و روم و سرزمین های دیگر پراکنده بود، باز گرد آوردند و با اوستا تلفیق کردند.» مؤلفان دوران اسلامی نیز دستور ترجمه کتاب های یونانی و هندی را به زمان اردشیر و شاپور نسبت داده اند. ۲۲ بنابراین، شواهد و مدارک دال بر آن است که کرتیر در زمان شاپور همچنان روحانیی در مرتبه هیربدی بوده و آنچه در باره قدرت خویش در این دوران اظهار داشته، گزافه گویی است.

شاپور در سال ۲۷۳ (یا به نظر بعضی ۲۷۰) در گذشت و پسرش هرمزد جانشین او شد و از این زمان بود که راه برای اجرای نقشه هایی که کرتیر طی سالیان دراز درس می پرورد، هموار شد. کرتیر (کعبه زردشت، س ۴) می آورد که این شاه او را کلاه و کمر که نشانه های اشرافیت بوده، بخشیده و او را به لقب «موبد اورمزد» (اهوره مزدا) مفتخر کرده است. درباره قدرت خود در زمان این شاه عیناً همان جملات پیشین را ذکر می کند. در دوران یکساله سلطنت هرمزد هنوز تسامح دینی دوران شاپور حکمفرما بود، زیرا در متن مانوی به زبان قبطی که قبلاً از آن یاد کردیم، می خوانیم که «و شاه هرمزد همچنین کرد (یعنی مانند پدرش رفتار کرد)، زیرا پس از شاپور شاه من نزد او . . . بودم.» (۱۱)

جلال الدین آشتیانی این نمایش را سرآغاز یک دوران اختناق و تحت فشار گذاشتن باوران به آیین های دیگر می داند و در این باره چنین می نویسد:

«شاهپوردوم... درصدد برآمد اختلافات مذهبی را که آن زمان شدت داشت، از میان بردارد. مجلس بزرگی از پیروایان دین تشکیل داد و در این مجلس یکی از حاضران موسوم به آذرب مهراسپند پیشقدم شد و درخواست نمود برای اثبات حقانیت دین زرتشت در آزمایش قضایی شرکت کند. این آزمایش انجام شد و فلز گداخته بر روی سینه او ریختند و او آسیب ندید و پیروز شد! به همین جهت شاهنشاه اعلام کرد، اکنون صحت و درستی دین زرتشت را در این دنیا به چشم دیدیم! و دیگر برای ادیان باطل و پیروان مذاهب دیگر مجال باقی نخواهد ماند. از آن زمان... پیروان ادیان دیگر به نام منافق و مفسد و مرتد به اعدام محکوم شدند و در این جا شاهپور با همان خیمه شب بازی و لوطی گری که جدش، ارداویراف به معراج فرستاد تا حقانیت دین درباری را ثابت کند، آذرباد مهراسپند، موبد موبدان خود را وسیله این چشم بندی قرارداد

وبه استناد این حقه بازی وجعل این حادثه مخالفین روحانیت و دربار را به چوبه دار سپرد.» (زرتشت، مزدیسنا و حکومت، ص ۴۲۱) (۱۲)

عبدالحسین زرین کوب «دلایل سقوط حکومت ساسانیان» اینگونه بررسی می کند: تاریخ ایران بعد از اسلام، از فتح مداین بدست اعراب آغاز می شود که در دنباله ی آن دولت عظیم کهنسال ساسانی انقراض یافت و سراسر ایران به دست اعراب افتاد. این حادثه ی عظیم که سر فصل تاریخ جدید ایران و پایان عهد باستان آن به شمار می رود داستانی شگفت و حیرت انگیز می نماید و هرکس به تاریخ ایران می نگرد می خواهد سر این نکته را کشف کند و معلوم بدارد که دولت عظیم ساسانی به چه سبب با سرعتی چنان شگفت انگیز سقوط کرد و قوم گمنام عرب چگونه در عرصه ی تاریخ جهان ناگهان چنان عظمت و قدرتی شگرف بدست آورد. تحقیق این نکته مستلزم غور در تاریخ اواخر ساسانیان و مطالعه ی وقایع و احوالی است که منجر به ضعف و انحطاط قطعی آن دولت گشت. لیکن برای درک این معنی نیز که اعراب چگونه به چنین فتوحی که هرگز آن را در خواب هم نمی دیدند نایل آمدند باید آن قوم را شناخت و دگرگونیهای را که در آن روزگاران ظهور اسلام در سرنوشت آن قوم پدید آورده بود مطالعه کرد. فهم درست موجبات سقوط دولت ساسانی بدون تامل درین مقدمات میسر نیست.

دلایل سقوط ساسانیان: ضعف و فساد اداری

سقوط ساسانیان البته از ضربت عرب بود لیکن در واقع از نیروی عرب نبود. چیزی که مخصوصا آن را از پای درآورد غلبه ی ضعف و فساد بود. می توان گفت که مقارن هجوم عرب، ایران خود از پای درآمده بود و شقاق و نفاق بین طبقات و اختلافات و رقابتهای میان نجبا بعلاوه ی تفرقه و تشتت در امر دیانت آن را به کنار ورطه ی نیستی کشانیده بود و در چنان حالی، بی آنکه معجزه یی لازم باشد، هر حادثه یی ممکن بود آن را از پای درآورد. دولت عظیم کهنسال ساسانی در آن روزگاران فترت و نکبت چون سلیمان مرده یی بود که تکیه بر عصای برپا مانده اما موریانه خورده ی خویش داشت. و هر تندبادی که از کران صحرائی بر می خاست

می توانست آن پیکر فتوت بی رمق را خاک خورد کند و به مغاک هلاک بسپارد و پیداست که قومی گرسنه و تازه نفس اما حادثه جوی و بی باک، که خود را مظهر مشیت خداوند و واسطه ی نشر پیام و اراده ی او می دانست، بخوبی می توانست این نقش ظاهر و هیكل آراسته را به يك ضربت از پای درافکند و آن را در زیر تفرقه و تشننت و فسادى که آن را از درون می خورد مدفون نماید و با این احوال دیگر چه جای آنست که مورخ سقوط چنین دولتی را به بازی تقدیر یا معجزه یی خدایی منسوب بدارد؟ آنکه گفته اند کنگره های قصر کسری، یکچند پیش از این حادثه فروریخت، نشانه ی آن است که در آن روزگاران از ضعف و پریشانی که در بنای آن دولت راه یافته بود و از دیوار خراب آن جز سایه یی ضعیف و ناپایدار که دیگر امان و سکون نیز در پناه آن وجود نداشت باقی نمانده بود.

ضعف و فساد در همه ی ارکان روی داشت و دولت برومند کهن اینک روی به نکبت و زوال آورده بود. اهل بیوتات از میراث رقابتهای درباری کهن عداوتها و خصومتهاى کهنه داشتند. حوادث خونین عهد مزدک و قباد و بلهوسیهای خسرو پرویز بین آنها رشگها و دشمنیها پدید آورده بود. حشمت حکام را قدری نمانده بود. حرص و تجمل چنگ انداخته بود و تمام مبانی حکومت را سست و ضعیف کرده بود. اردای ویراننامه تصویری بود از جامعه ی گناه آلود آکنده از جور و فساد اواخر ساسانیان. تصویری که بر دیوار جهنم نقش یافته بود تا آنچه را در آن جهنم فساد و گناه روی می دهد بی کیفر و بی عقوبت نگذاشته باشد. تصویری دیگر شکایت تلخ و دردناک برزویه ی طیب است در مقدمه ی کلیله و دمنه که بی شك قسمتی از احوال روحانی و اخلاق اواخر عهد ساسانیان را روشن می کند.

می گوید: «درین روزگار تیره که خیرات بر اطلاق روی به تراجع آورده است و همت مردان از تقدیم حسنات قاصر گشته.... کارهای زمانه میل به ادبار دارد و چنانستی که خیرات مردمان را وداع کردستی و افعال ستوده و اقوال پسندیده مدروس گشته و راه راست بسته و طریق ضلالت گشاده و عدل ناپیدا و جور ظاهر و علم متروک و جهل مطلوب و لوم و دنائت مستولی و کرم و مروت (سایت تخصصی تاریخ اسلام) منزوی و دوستیها ضعیف و عداوتها قوی و نیکمردان رنجور و مستذل و شیربران فارغ و محترم و مکر و خدیعت بیدار و وفا و حریت در خواب، دروغ موثر و مژم و راستی مهجور و مردود و حق منهزم و باطل مظفر و متابعت هوی

سنت متبوع و ضایع گردانیدن احکام خرد طریق مشروع و مظلوم محق ذلیل و ظالم مبطل عزیز و حرص غالب و قناعت مغلوب و عالم غدار بدین معانی شادمان و به حصول این ابواب تاره و خندان.....» این سخنان اگر بعد از عهد انوشروان هم نوشته شده باشد باز تصویر احوال روحانی این عصر ضعف و انحطاط بشمارست. عصری که در آن روحانیت هیچ پیامی برای تسلیت و امید نداشت. درین ایام سراسر مراسم دینی جز محدودیتها و تشریفات نبود.

دلایل سقوط حکومت ساسانیان: فساد روحانیون زرتشتی

از آغاز تشکیل دولت ساسانی هر روز آتشگاه و موبد غنی تر و حریص تر می شدند. اهتمام کسانی مانند شاپور سوم و یزدجرد اول و قباد برای جلوگیری ازین توسعه طلبی آتشگاه پیشرفتی نیافت. مغان که از خاندانهای توانگر بودند بجز حکومت دینی حکومت دنیوی را نیز با ضیاع و عقار فراوان در دست داشتند. این قدرت و ثروت البته آنها را به فساد می کشانید و چنان می شد که از روحانیت بویی نیز نزد آنها نمی ماند. از این رو بود که پیش از عهد اسلام آیین عیسی رفته رفته رواجی تمام می یافت و دین زرتشت را در بین طبقات دردمند و حتی در بین اشراف تربیت یافته پس می زد و حتی گفته اند اگر اسلام در آن روزگاران به ایران راه نمی یافت شاید کلیسا خود آتشکده ها را ویران می کرد. درین حادثه ی عظیم سقوط ساسانیان در واقع وضع اخلاقی و دینی چنان بود که جز آن سقوط و جز آن شکست را کسی انتظار نمی داشت. در آن گیر و دار عجیب که بعد از دوران شیرویه در ایران پدید آمده بود دیگر برای ساسانیان چیزی نمانده بود که کسی از عامه بدان دل بسته باشد و یا بخاطر آن فداکاری کند. فره ی ایزدی، در سقوط پی در پی شاهان ضعیف، هیبت و ارج دیرین خود را از دست داده بود.

مطامع حکام و فرمانروایان باضافه ی فساد و اختلاف موبدان و روحانیان علائق و عقاید کهن را به سستی افکنده بود. شاهان، خود از استیلاء دشمنان همواره در خاطر دغدغه ی سقوط و بیم جان می پروردند و آرام و قرار نداشتند. فرمانروایان بلاد سرحدی، که امیدی به بقاء دولت مرکزی نداشتند، از ابراز نافرمانی نسبت بدان دستگاه بیم بدل راه نمی دادند. تفرقه و تشتت اخلاقی اکثر خردمندان را نگران حادثه

بی شگرف که دیر یا زود می بایست از پرده برآید کرده بود. سقوط دولت ساسانیان که از حمله و هجوم عرب از پای درافتاد البته شگفت و حزن انگیز بود. اما چندی قبل از دوران سلطنت قباد و انوشروان نی این دولت از ضع و هرج و مرج که داشت مقهور هفتالیان (هیاطله) گشته بود. گبروز ساسانی بدست آن قوم کشته شده بود و ایران خراجگزار آنان -سایت تخصصی تاریخ اسلام - شده بود. لیکن در آن روزگاران، هنوز مثل پایان عهد خسرو پرویز ایران همه ی نیروی مادی و معنوی خود را از دست نداده بود. هفتالیان نیز خود آن قدرت روحانی را که محرك فتوحات عرب و موجب غرور آنها بود نداشتند. ازین رو دیگر بار ایران از آن بلیه ی سقوط سر راست کرد. بلند شد و باز حیات خود را از سر گرفت. لیکن در حمله ی عرب، اوضاع گونه ی دیگر داشت و مخصوصا ضعف و فساد داخلی این بار سقوط قطعی را سبب می گشت.

دلایل سقوط حکومت ساسانیان: اختلاف و تفرقه بین حکام و اشراف

در واقع دولت عظیم ساسانی در آخرین ایام عمر خویش سخت رنجور و ناتوان گشته بود. جنگها و منازعات خونین و مستمر خسرو پرویز آن را فصد کرده بود و سخت به بیخونی دچار کرده بود. تجملها و عیاشیهای او، خاصه بعد از انضباط نسبی عهد خسرو انوشروان، نجبا و اشراف مملکت را سخت خودسر و در عین حال زیاده سست کرده بود. این جنگهای پرویز خزانه ی دولت را تهی داشت و نفوذ و قدرت اهل بیوتات و اقطاع داران را که از غارتهای بیحساب و بخششهای بی دریغ بهره یافته بودند برافزود. سوء ظن او و پدرش شیرویه خاندان خسروان را از شاهزادگان لایق که در روز سختی بتوانند تاج و تخت مرده ریگ را حفظ کنند خالی نمود و نجباء و ارباب بیوتات که جانشینان ضعیف خسرو را بازیچه ی خویش می دیدند به طمع ملك ستانی افتادند. ماجرای بهرام چوبین که یکچند شیرویه و خسرو را ستو کرد شهربراز را نیز بدین خیال انداخت.

به تخت نشستن شاهان ضعیف

از این رو بود که در مدت اندک، عده بی زیاد از شاهان ضعیف به تخت برآمدند بی آنکه شانه‌ی هیچ یک را آن مایه تاب و قدرت باشد که بتواند در زیر بار سنگین چنین وظیفه‌ی پایداری کند. حتی یکی از آنها نیز نامش فیروز که هم در روز تاجگذاری آن «کلاه کیانی» را برای سر خویش زیاده‌تنگ و سنگین یافته بود این را بی پرده گفته بود و بهمین سبب همانجا به دست بزرگان کشته شده بود. چنین ضعف و فتوری که در آن روزگاران بر پیکر دستگاه راه یافته بود، البته دولت عظیم ساسانی را از درون می خورد و تحلیل می برد. نه فقط جنگ و کشتار – در عهد پرویز و بعد از آن – ایران را به بیخونی دچار کرد بلکه حوادث طبیعی نیز برین مصایب افزود. در اواخر عهد پرویز، در فرات و دجله طغیانی عظیم روی داد و گویند چندین سد را در هم شکست. اهتمام فراوان خسرو و مخارج هنگفتی که برای تعمیر و ترمیم این سدها کرد نیز فایده‌ی نبخشید. چندی بعد قسمتی از ایوان کسری ویران شد و این حادثه نیز به فال بد تلقی گشت.

در سلطنت کوتاه شیرویه طاعونی سخت پدید آمد و خلقی بسیار از مردم و از سپاه درین واقعه هلاک شد. این حوادث خود البته در خاطرها تأثیر می کرد و رنج و نومیدی بر می افزود. چنانکه بعدها، شماره‌ی این امور را افزودند و آن همه را علائم سقوط و نشانه‌ی زوال دولت ساسانیان شمردند. با چنین نومیدیها و پریشانیها عجب نبود که دولتی چنان دیرینه روز با سرعتی شگرف و برق آسا در برخورد با یک طوفان ریگ که از صحاری عربستان بر می خاست و در قادسیه چشمهای خسته و خواب آلوده‌ی سپاه ایران را تیره و خیره کرد بدانگونه از پای درافتد که تسلیم و فنای آن بیشتر به یک سکتی قلبی مانند شود تا به یک بیماری ممتد درونی که در واقع موجب زوال آن گشته بود. (۱۳)

ریشه‌های سقوط ساسانیان

بنابراین زرین کوب «ریشه‌های سقوط ساسانیان» حاصل و چکیده نظرش این است که: «سقوط امپراطوری چهارصد ساله‌ی ساسانیان به نیروی يك تئوکراسی نوحاسته که چهل سال بیش از تأسیس آن نگذشته بود، در دنیای عصر چنان خلاف انتظار به نظر می‌رسید که قبولش برای اذهان مستلزم قبول يك معجزه‌ی واقعی بود. اما موجب این سقوط تا حدی نیز هماهنگی و همسازي مجموع اسبابی بود که لااقل از يك قرن قبل از وقوع، امپراطوری را تدریجاً به سوی این سرنوشت می‌برد و انقراض اجتناب‌ناپذیر آن را الزام می‌کرد. در این يك قرن، که مدت بین جلوس خسرو اول و جلوس یزدگرد سوم را شامل می‌شد، تقریباً به طور مستمر و فقط با وقفه‌های کوتاه، ایران با بیزانس جنگیده بود و در طی این جنگها که حاصل آن همواره بازگشت به وضع سابق بود، لاجرم چیزی از نیروی مادی، نیروی انسانی، و نیروی امید خود را از دست داده بود. نهضت مزدك و سرکوبی شدید آن، جامعه‌ی ایرانی را هم نسبت به موبدان و هم نسبت به طبقات نجبا کینه‌توز و بدگمان و ناخرسند کرده بود. تولید کشاورزی به خاطر استمرار جنگها و داد و ستد بازرگانی به علت ناامنی راهها هر روز نقصان یافته بود. توسعه‌ی شهرها که نقل و انتقال دائم سپاه آن را الزام می‌کرد معیشت دهقانان و نجبای زمین‌دار را تدریجاً دشوار کرده بود، و الزام روستاییان و پیشه‌وران به خدمات نظامی کشاورزی و صنعت را از توسعه به تولید بازداشته بود. اختلاف مراتب در طبقات، استعدادهای آفریننده را از فعالیت و گسترش مانع آمده بود و سنگینی بار جزیه و خراج، که طبقات ممتاز از پرداخت آن معاف بودند، طبقات عامه را از پا در آورده بود. قدرت سلطنت، به جهت مداخلات مستمر سرداران و ارتشتاران در امور غیرنظامی، تنزل پیدا کرده بود، و فساد پنهان مقامات آتشگاه به سبب استمرار فریبکاریهایی که لازمه‌ی دخالت آنها در امور مربوط به حکومت بود آشکار شده بود. تفاوتی که در بین قول و عمل در نزد موبدان و هیربدان وجود داشت. اعتماد عامه را نسبت به آنها متزلزل کرده بود. تبلیغ اقلیتهای دینی و آنچه نزد موبدان بدکیشی تلقی می‌شد در اعتقاد عامه نسبت به آیین زرتشتی تردید و تأمل به وجود آورده بود. و با چنین احوال، که اسباب سقوط و از هم

پاشیدگی امپراطوری را فراهم ساخته بود بقا و دوام دستگاه قدرت بیشتر از سقوط و اضمحلال آن به معجزه احتیاج داشت، خاصه که شور و هیجان مهاجمان هم در نشر عقیدت و تأمین معیشت خویش عامل عمده‌ی پیروزی آنها بود و برای مقابله با آن همان اندازه شور و هیجان لازم بود: چیزی که در مدافعان «رژیم» در دنبال سالها راحت‌طلبی و مسئولیت‌گریزی اشرافی دیگر وجود نداشت. طبقات عامه هم، به دفاع از آنچه مسئولیت‌گریزی اشرافی آن را از دست می‌داد علاقه‌ی قلبی نداشت، با این همه سقوط دنیای اشراف ساسانی نیروی حیاتی ایران را از بین نبرد. روح ایرانی در زبان، در «سنت»، و در تاریخ وی باقی ماند، مقاومت کرد، و در طی دو قرن کشمکش آنچه را به خود او تعلق داشت و ویژه‌ی امپراطوری محکوم به سقوطش نبود، با سرسختی حفظ کرد. سرانجام ققنوس دوباره از میان خاکسترهایی که آتش آن خاموش شده بود سر برآورد. فقط يك خاموشی طولانی، که ناگزیر بود، بین حیات تازه‌اش با آنچه به گذشته‌ی او تعلق داشت فاصله انداخت. آنچه به گذشته‌اش تعلق داشت شور و غرور يك جوانی طولانی بود: آکنده از قهرمانیهای بزرگ و در عین حال سرشار از گمراهیهای بزرگ - نه آیا دوران جوانی لغزشهای بزرگ را هم در پی پیروزیهای بزرگ به دنبال دارد؟ معه‌ذا یاد آن روزگاران شاد و پرجوش و خروش جوانی که سبکسریها و دیوانگیهایش نیروی انسان را تباه می‌کند همواره مایه‌ی دلنازی است. کیست که آن روزگاران از دست رفته‌ی جوانی خود را با شوق و حسرت یاد نکند؟ روزگاران قهرمانیهای بزرگ، خطاهای بزرگ، و لذتهای بزرگ را که تا چشم بازکردی گذشت: یاد باد آن روزگاران یاد باد! (۱۴)

همچنان که ذهنیت تاریخی حکومت وحشت کلیسای قرون وسطی در غرب در قتل و جنایت و آتش زدن و سوزاندن دیگراندیشان فراموش نشدنی است...

چرا که از فساد و استبداد فراگیر آغاز گردید زیرا «خدام کلیسا چون به امور دنیوی آلوده گشتند، اغلب مانند عمال حکومت‌های معاصر، پست و پولکی شدند.

فساد در نهاد آدمی و سنن زمانه بود. دادگاه‌های کشوری در برابر فریبایی پول، به نحو رسوایی انگیزی، رام میشدند؛ و انتخاب شدن هیچ پای، از لحاظ دادن رشوه به پای انتخاب شدن شارل پنجم به امپراطوری نمیرسید. صرف‌نظر از این یک مورد خارجی، بزرگترین رشوه‌ها در دادگاه رم پرداخت میشد. برای اموری که در دستگاه اداری دربار پایها انجام میشد حق الزحمه‌های مناسبی تعیین شده بود؛ اما حصر و

مال اندوزی کارمندان، آن را تا بیست برابر مقدار شرعی و قانونیش بالا برد. هر حرامی را میشد حلال کرد و از هر جرم، و حتی گناهی، میشد برائت حاصل کرد، به شرط آنکه انگیزه کافی ارائه میشد.

انئاسیلویو، پیش از آنکه به مسند پاپی نشیند، نوشت: در رم همه چیز فروختنی بود و هیچ چیز را بدون پول نمیشد بدست آورد. یک نسل بعد، راهب ساوونارولا، با اهانتی اغراق آمیز، کلیسای رم را “فاحشه” ای خواند که الطاف خویش را به پول میفروشد. بعد از یک نسل دیگر، اراسموس خاطر نشان کرد: “بیشتری دربار پاپ به اوج خود رسیده است”. لودویک فون پاستور مینویسد:

فساد عمیقی بر تمام کارمندان دستگاه پاپی حکمفرما بود. ... مقدار غیرمتعارف انعامها و رشوه هایی که مطالبه میشد از اندازه بیرون بود. به علاوه، ماموران از هر جانب به تعریف و حتی جعل اسناد میپرداختند. از این روی شگفت نیست اگر از تمام نقاط دنیای مسیحیت فریاد اعتراض نسبت به فساد و رشوه ستانی کارمندان دستگاه پاپی به آسمان بلند است.

در کلیسای قرن پانزدهم جایی برای تجلی سنجیه و فضیلت فقر نبود. از مبلغ ناقابلی که برای احراز به مقام کشیشی پرداخت میشد، تا پولهای هنگفتی که کاردینالها برای ترفیع خو میدادند، هر انتصابی تقریباً مستلزم “چرب کردن سبیل” روسای مافوق بود. یکی از راه های پولاندوزی پاپها عبارت بود از فروش ادارات وابسته به کلیسا، یا نصب اشخاصی به مقامات کلیسایی و حتی کاردینالی که حاضر بودند کمک اساسی به هزینه کلیسا بکنند. آلكساندر ششم ۸۰ اداره جدیدی تاسیس کرد و از هر یک از اشخاصی که بر راس آن ادارات منصوب کرد، ۷۶۰ دوکات (۱۹,۰۰۰ دلار) دریافت داشت. یولیوس دوم “کالج” یا دفترخانه‌های که ۱۰۱ دبیر داشت ایجاد کرد و رویهمرفته از فروش مناصب آن ۷۴,۰۰۰ دوکات استفاده برد. لئو دهم ۶۰ تن را به مقام پردهداری و ۱۴۱ تن را به مباشرت دربار پاپی برگزید و ۲۰۲,۰۰۰ دوکات از آنان دریافت داشت. مواجهی که به این ماموران پرداخته میشد، از نظر گیرنده و دهنده، به مثابه پیش پرداخت سالیانه یک قرارداد بود؛ به نظر لوتر، فاسدترین نوع خرید و فروش مقامات کلیسایی همین بود.

در هزاران مورد، منتصبان از بنفیس خود بخش کلیسایی، حوزه دیر، اسقف نشین که درآمدش صرف عیش و عشرتشان می شد، فرسنگها به دور بودند. چه بسا که یک

شخص، مستمری بگیر غایب چندین شغل بود. مثلاً کاردینال فعالی چون روزریگو بورخا (پاپ آلکساندر ششم آینده) از منصبهای مختلف، سالیانه درآمدی برابر ۷۰۰۰ دوکات (۱,۷۵۰,۰۰۰ دلار) به دست می‌آورد، و دشمن وی، کاردینال دلا رووره (پاپ یولیوس دوم بعد) در یک زمان، هم اسقف اعظم آوینیون، هم اسقف بولونیا و لوزان و کوتانس و ویویه و ماند و اوستیا و ولتری، و هم رئیس دیرهای نونانتولا و گروتافراتا بود. با همین روش "چند منصبی" بود که کلیسا کارگزاران عمده خود را، و در بسیاری از موارد دانش پژوهان و شاعران و دانشمندان را، حمایت میکرد. به این طریق، پتر ارک، منقد تندزبان پایه‌های آوینیون، از مقرری منصب بی مسئولیتی که آنان به وی واگذاشته بودند میزیست.

اراسموس، که هزاران خطا و حماقت کلیسا را به باد تمسخر و هجا میگرفت، مرتب مقرری ثابتی از کلیسا دریافت میداشت. کوپرنیک، که مهلکترین ضربات را بر مسیحیت قرون وسطی وارد آورد، سالها از مستمری مقامات و مناصب کلیسایی، که مستلزم حداقل صرف وقت و انصراف از پژوهشهای علمی بود، میزیست.

شدیدتر از اتهام "چند منصبی"، اتهام فساد اخلاق فردی روحانیان بود. اسقف تورچلو گفته است (۱۴۸۵): "اخلاق روحانیان فاسد است، آنها برای عموم مایه دردسر و دل آزاری شده اند." از چهار فرقه رهبانی که در اواخر قرن سیزدهم تاسیس یافته بودند، یعنی فرقه های فرانسیسیان، دومینیکیان، کرملیان، و آوگوستینوسیان، غیر از فرقه آخری، بقیه به نحو شرم انگیزی از تقوا و پرهیزگاری دست کشیده بودند. نظامات و قوانین رهبانی، که در تب دینداری و شور مومنان قدیم وضع شده بود، اینک بر طبیعت آدمی، که هر روز بیشتر خود را از زیر بار ترس و وحشت قوای فوق طبیعی بیرون میکشید، بیش از حد گران میآمد. هزاران تن از راهبان و فرایارهای مسیحی که ثروت اشتراکیشان آنها را از رنج کار بدنی آسوده ساخته بود، خدمات مذهبی را به غفلت سپردند، از چهار دیواری دیرهایشان قدم به بیرون نهادند، به ولگردی پرداختند، در میان میخانه ها به باده نوشی نشستند، و به دنبال عشق ورزی سرگردان دیارها شدند. راهبی از فرقه دومینیکیان، موسوم به جان برومیار، در باره فرایارهای هم مسلکش چنین میگوید:

آنان که بایستی بینوایان و فقیر را پدر باشند ... بر غذاهای لذیذ حریص شده اند و از خواب شیرین تَلذذ میجویند. ... عده بسیار معدودی، با منت فراوان، در سر نماز

صبحگاهی و یا مراسم قداس حاضر میشوند. ... همه شان در شکمبارگی و باده خواری اگر بگوییم در ناپاکی غرق شده اند. از این روی، اکنون مجامع راهبان را فاحشه خانه مردمان هرزه و محل بازیگران مینامند.

یک قرن بعد از او، اراسموس این اتهام را تکرار کرد: “بسیاری از صومعه های مردانه و زنانه تفاوت چندانی با فاحشه خانه های عمومی ندارند.” پتر ارک از نظام انضباطی، خداترسی، و تقوای راهبان صومعه کارتوزی، که برادرش در آنجا زیسته است، تصویر منصفانه و شایسته ای به ما ارائه میدهد؛ چند تا از صومعه های هلند و بخش خاوری آلمان هنوز آن روح تقوا و دانش پژوهی را که موجد فرقه “برادران همزیست” و سبب تألیف کتاب تقلید مسیح شد حفظ کرده بودند. با وجود این، یوهانس تریتمیوس، رئیس دیر شپونهایم (حد ۱۴۹۰)، راهبان این قسمت از آلمان را، با شدتی مبالغه آمیز، چنین مورد اتهام قرار داد:

اینان به میثاق های سه گانه مذهبی ... چندان بی اعتنایی میکنند که گویی هرگز برای حفظ آنها سوگند نخورده اند. ... تمام روز را به زشتگویی و یاوه سرایی میگذرانند و همه وقتشان را وقف بازی و شکم بارگی کرده اند. ... با تصرف علنی املاک خصوصی مردم ... هر یک در خانه خصوصی خود بسر میبرند. ... از خداوند ابدانمیترسند و به او محبتی ندارند؛ به زندگی پس از مرگ معتقد نیستند، و شهوات جسمانی را بر نیازهای روحانی ترجیح میدهند. ... میثاق فقر را خوار میدارند، از عفت و پاکدامنی به دورند، و اطاعت و فرمانبرداری را مسخره میکنند. ... دود گناهان و هرزگیهای آنان همه جا را فرا گرفته است.

گیژونو، مشاور پاپ، که برای اصلاح صومعه های بندیکتیان به فرانسه رفته بود، با گزارش تاسفباری بازگشت (۱۵۰۳): بسیاری از راهبان قمار میبازند، لب به لعن و نفرین میآیند، در قهوه خانه ها میولند، قداره می بندند، مال می اندوزند، زنا میکنند، “چون باده خواران عیاش زندگی میگذارند”، و “آن قدر در فکر دنیا فرو رفته اند که کلمه (دنیاپرست) دنیا دوستیشان را نمیترساند. ... اگر من بخواهم همه آنچه را که با چشم دیده ام بیان کنم، سخن سخت به درازا خواهد کشید.” بر اثر افزایش بی نظمی و بی انضباطی در دیرها و صومعه ها، عده زیادی از راهبان نسبت به کارهای نیکی که آنها را مورد اعتماد مردم قرار داده بود دستگیری از مستمندان، تیمارداری بیماران و مسافران، و تعلیم و تربیت راه بی اعتنایی در پیش گرفتند. پاپ لئو دهم

میگفت (۱۵۱۶): «فقدان انضباط در دیرهای فرانسه و زندگی نامتعادل و بیرون از رویه راهبان چنان بالا گرفته است که هیچ کس، نه پادشاه، نه حاکم، و نه مردم، برایشان ارزش و احترامی قابل نیست». یک تاریخ نویس اخیر کاتولیک وضعیت این زمان (یعنی ۱۴۹۰) را، محتملا با شدتی بیش از اندازه، چنین خلاصه میکند:

اسناد و مدارک بیشمار این زمان را بخوانید حکایات تاریخی، سرزنشها و ملامتهای اخلاقیون، هجاهای شاعران و ادیبان، توقعات پاپی و احکام سینودها در آنها چه نوشته شده است هیچ، جز همان حقایق و همان شکایات: فساد زندگی رهبانی، از میان رفتن نظم و انضباط و اخلاق ... و تعداد بیشمار دزدان و فاسقان؛ برای پی بردن به بین داخلی اکثر دیرهای بزرگ، باید گزارشات مشروحی را که نتیجه تحقیقات قضایی است بخوانیم. ... اعمال ظمیه ای نکوهیده در میان کارتوزیان به حدی زیاد بود که آوازه بدنمای آنها در همه جا شیوع داشت. ... زندگی راهبانه از راهبه خانه رخت بر بسته بود. ... همه اینها دست به دست یکدیگر دادند تا این محرابهای دعا و نیاز را به مراکز عیاشی و بی نظمی تبدیل کنند. (۱۵)

سایت تابناک منتسب به محسن رضائی در ۷ اردیبهشت ۱۳۸۷ می نویسد: «در بسیاری از موارد، می بینیم کسانی که به فعالیت های شبیه آمیز اقتصادی اشتغال دارند، نه تنها اهل واجبات دینی هستند، بلکه مرجع انجام بسیاری از مستحبات هستند و از راه اندازی صندوق های قرض الحسنه گرفته تا برگزاری مراسم مذهبی و به جا آوردن حج و زیارت های پی در پی، جزو برنامه های ثابت آنهاست.

بسیاری از چهره های به ظاهر موجه که با استفاده از رانت دولتی به ثروت های کلان می رسند، حتی با اختصاص بخشی از منافع خود به عنوان وجوهات شرعی، در ساختار حوزه های علمیه و برخی بیوت نیز صاحب اعتبار می شوند و نتیجه آن که مافیا در ایران برخلاف دیگر کشورهای دنیا، دست کم در برخی از لایه های بالا، ظاهری موجه دارد. هر چند منافع اقتصادی ناشی از این رانت ها، تنها محدود به این چهره ها نمی شود و دیگر سودجویان اقتصادی نیز از این فضا استفاده خود را می کنند و در مجموع، می توان گفت که مافیا در ایران به نام برخی چهره ها و به کام شمار بسیاری از فعالان و رابطه های اقتصادی عمل می کند.»

نوکیسه ها و خانواده های تار عنکبوتی مافیایی آخوندی، نظامی و مالی از رأس تا قاعده آن و شبکه هایی که در طول این سه دهه تنیده اند همانند دوران پهلوی ها

سرمایه ها و ثروت های ملی ایران را جذب کشورهای مسلط کرده اند و همچنان ادامه می دهند و کشور را در خدمت بازار مصرفی کالاهای بنجول غرب و شرق قرار داده با گسترش بازار سوداگری و دلالی که تفکر بنیادهای مذهبی می باشد، هست و نیست حال و آینده کشور را به تاراج گذاشته اند. در این فساد و غارت ثروت و سرمایه های طبیعی و انسانی ایران، بخش قابل توجهی از جمعیت ایران را آلوده نموده اند و ... الخ

بیاد بیاورید وقتی شاه و همدستانش ایران را ترک کردند، مسئولین کشور گفتند ۳۱ میلیارد دلار سرمایه و ارز توسط شاه و... از ایران خارج شده است: در ۲۳ دی ماه ۱۳۵۷ نشریات آن زمان با تیتر بزرگ نوشتند «دولت بختیار معرفی شد». بختیار در بخشی از سخنان خود هنگام معرفی دولت در مجلس سنا گفت: «خزانه خالی، فقر مالی، ورشکستگی بخش خصوصی، اعتصابات همه جانبه دستگاه های دولتی... میراث حکومت های گذشته برای دولت این جانب است...». سناتور محمد علی مسعودی در این نشست خواستار پاسخگویی وزیر اقتصاد به این سؤال شد که «در ماه های شهریور، مهر و آبان تا موقعی که خروج ارز از کشور ممنوع شده است، چه کسانی ارز غیر بازرگانی بیش از یک میلیون تومان از کشور خارج کرده اند...». (نرخ تقریبی دلار ۷۰ ریال بوده است) در حقیقت آنها نظام بانکی ایران را به علت پرداخت بی رویه اعتبارات و خروج سرمایه از کشور به ورشکستگی کشاندند.

خواننده گرامی! نوزدهمین جلد از سری مجله های «مصداق، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران»، پیش روی شما است.

◀ **فصل اول**، در این فصل از عبدالحسین زرین کوب بر این عقیده است که: «وقتی برزویه طیب در مقدمه ای ترجمه کلیه و دمنه- که به رغم تردید بیرونی تمام نشانه های احوال عصر خویش را منعکس می کند - با تأثر خاطر نشان می نماید که در ایام او «خیرات بر اطلاق روی به تراجع نهاده است- و کارهای زمانه روی به ادبار دارد- و عالم غدار و زاهد مکار بدین معانی شادمان و به حصول این ابواب تازه روی و خندان» گشته اند تصویر جامعه ای را طرح می کند که آنچه باید آن را به سوی خیر و صلاح سوی دهد وی را در فساد و دروغ و کذب و خطا غرق می کند. گرایش به

مذهب زروانی هم، که خدای تقدیر و رقم زننده‌ی خیر و شر بود و نیایش او در اواخر عهد ساسانیان دوباره به نحو بارزی در بین مردم شایع شده بود در این دوران انحطاط، همت و نیروی مقاومت و مبارزه با فساد رایج در عصر را از مردم سلب کرده بود. نامه‌ی معروف رستم فرخزاد به برادرش که در شاهنامه هست این ضعف روحیه‌ی اهل عصر را که به سقوط و انحطاط خویش به عنوان یک تقدیر و مشیت ایزدی می‌نگریست نشان می‌دهد. این گرایش عامل بازدارنده‌ای در مقابل هر گونه حرکت و تلاش احتمالی بود که در حقیقت تقدیر آسمانی را مانع از تأثیر سعی و عمل نشان می‌داد - و پیدا است که در یک دوران انحطاط و فساد، هیچ چیز مثل اعتماد به جبر، تسلیم‌شدن به سقوط و نابودی نهایی را برای انسان قابل تحمل نمی‌سازد - سقوط و نابودی محتوم و گزیرناپذیری که از اشعار سیاسی ساسانیان و از اتحاد نامقدس تاج و آتش‌گاه به وجود آمده بود.» (۱۶)

◀ **فصل دوم**، در رابطه «اطاق بازرگانی صنایع، معادن و کشاورزی ایران» در «بررسی مسائل روز اقتصاد ایران» است که عامل اصلی فساد قانون اساسی ولایت فقیه و شخص رهبر می‌باشد در این بررسی نیآورده است و در تعریفی که از فساد ارائه می‌دهد بدین‌قرار است:

فساد عبارت است از سوءاستفاده از قدرت برای کسب منفعت شخصی. فساد موضوعی نهادی و مربوط به اقتصاد سیاسی است و گروه‌های سیاسی فاسد در تداوم آن نقش کلیدی دارند. شناخت مشکل فساد نیازمند روی کردی چند وجهی است و حوزه‌های مختلفی از علوم سیاسی تا اقتصاد را شامل می‌شود.

از جمله مهمترین دلایل بروز فساد و رفتارهای رانتی را میتوان در مواردی نظیر اندازه بخش عمومی، کیفیت قوانین، فقدان رقابت اقتصادی، ساختار غیردموکراتیک حکومت، ضعف حاکمیت قانون، فقدان نهادهای مشارکتی و عدم پاسخگویی، عدم وجود عزم جدی برای مقابله با فساد، دلایل فرهنگی، جنسیت خلاصه نمود. میتوان گفت عمده دلایل ایجاد فساد، مشکلات نهادی یا ساختاری هستند که توجه بیشتری را در راستای مبارزه با این پدیده میطلبد.

پدیده فساد، پیامدها و تبعات عدیده ای به همراه دارد. افزایش نابرابری، کاهش بهره‌وری، کاهش سرمایه‌گذاری، کاهش کیفیت عملیات بخش عمومی، انحراف در

عملیات بخش خصوصی و گسترش اقتصاد سایه یا فعالیتهای غیر رسمی از جمله تبعات شیوع پدیده فساد است.

در ادبیات موجود در خصوص مبارزه با فساد به ایجاد شفافیت به عنوان اصلی ترین راهکار اشاره شده است. کنترل قدرت سیاسی، استقلال نهاد قضایی، ایجاد نهادهای مستقل ضد فساد و بازبودن و پاسخگویی از دیگر راهکارهای ارائه شده در ادبیات موضوع است. تجارب موفق در زمینه مبارزه با پدیده فساد نیز بحثهای نظری را تأیید میکند. اراده سیاسی قوی برای مبارزه با فساد، تدوین قوانین ضد فساد، پاسخگویی و شفافیت، استقلال قوه قضائیه و مواردی از این دست، اقداماتی است که در عمل به کاهش میزان وقوع فساد در کشورهای موفق منتج گردیده است.

به گواهی تجربه کشورهای موفق در زمینه مبارزه با فساد و کشورهای با درجه فساد پایین، راهکار اصلی مبارزه با این پدیده، مبتنی بر پیشگیری است. به عبارتی نیاز است که کانونهای اصلی فساد شناسایی و با نهادهای مناسب و کارآمد تا حد امکان از وقوع آن جلوگیری شود. فساد زمانی کاهش مییابد که هزینه فرصت ارتکاب آن افزایش یابد. تا زمانیکه ارتکاب رفتارهای فسادآلود، هزینه اندکی داشته باشد، امیدی به کاهش آن در جامعه نیست.

بررسی وضعیت ایران در زمینه فساد بسیار تأسف برانگیز است. کشور در شاخصهای سنجش فساد همواره در جایگاه بسیار نامناسبی قرار داشته و برخورد با این مساله نیازمند عزمی جدی و فرا قوه ای است. عمده مصادیق رفتارهای مبتنی بر فساد در کشور را شاید بتوان در توزیع درآمدهای نفتی، توزیع منابع بانکی، خصوصی سازی، قوانین و مقررات گمرکی، نحوه اجرای قانون و مواردی از این دست دانست. توزیع درآمدهای نفتی توسط دولت بدون وجود نظارتیهای لازم قانونی و مدنی، عدم نظارتیهای کافی بانک مرکزی بر عملکرد بانکها، گسترش موسسات مالی غیرمجاز، الزام بانکها به اعطای تسهیلات با مبالغ هنگفت به افراد خاص، عدم رعایت قوانین بانکی و تغییر مسیر سپرده های مردمی به سمت فعالیتهای سوداگرانه، شفاف نبودن واگذاریها در فرآیند خصوصی سازی و انجام واگذاریها در قالب رد دیون و تسویه بدهیها، دستکاری نرخهای تعرفه در کالاهایی خاص و در جهت منافع گروهی مشخص و مواردی از این دست، همگی از مصادق های اصلی فساد در کشور هستند که در کنار عدم اجرای صحیح قانون و عدم پاسخگویی به مردم،

همواره خسارتهای جبران ناپذیری را برای جامعه به همراه داشته اند. تا زمانی که راهکارهای مقابله با فساد و به ویژه فساد سیستمی، شناسایی نشود و به صورت سیستمی با این معضل مقابله نشود، نمیتوان مبارزهای اصولی با آن داشت. (۱۷) صص ۱-۲

دلایل بروز فساد، اندازه بخش عمومی، کیفیت قوانین، ناتوانی یا عدم وجود عزم جدی برای مقابله با فساد، جنسیت، ضعف حاکمیت قانون، فرهنگ، جغرافیا و تاریخ، اهم تبعات بروز فساد، افزایش نابرابری، کاهش بهره وری، کاهش سرمایه گذاری، کاهش کیفیت عملیات بخش عمومی، انحراف در عملیات بخش خصوصی، گسترش اقتصاد سایه از عوامل آن هستند. (۱۸)

◀ **فصل سوم**، در این فصل حسین مکی در کتاب «تاریخ بیست ساله ایران» درباره غارت و غصب املاک مردم اینگونه شرح می کند: همه می دانند که رضا خان قبل از کودتا یعنی در دوره سربازی بقول معروف «هفت آسمان یک ستاره نداشت» حتی در موقعی که افسری جزء بود در یک خانه محقر استیجاری در یکی از کوچه های سنگلج منزل داشت، و ماجرای صابون فروش دوره گرد مشهور است که به خانه رضا خان چند قالب صابون نسپه داده بود و چند روز بعد برای مطالعه پول صابون مراجعه کرد و کار به نزاع لفظی کشید و حرفهای زشت بین رضا خان و صابون فروش رد و بدل می شود و پس از آنکه رضا خان به مقام وزیر جنگی ارتقاء یافت اتفاقاً روزی ضمن عبور با صابون فروش مزبور مواجه و مصادف می شود و صابون فروش مورد سؤال و جواب قرار می گیرد. این داستان را معمرین شنیده اند و حتی در یکی از روزنامه ها هم نوشته اند که در کتاب «رضا شاه» به چاپ رسیده است.

اما در اواخر دوران وزیر جنگی، نخست بومهن و سپس رودهن را متصرف شد و از آنجا همانطور که مجله پیکار - که در برلن منتشر می شد - کاریکاتوری از رضا شاه به شکل اژدهای خطرناکی کشیده بود که در حین خزیدن زمین ها و قراء و قصبات و املاک مردم امی بلعید. ناگفته نباید گذاشت که انتشار این کاریکاتور و مطالب آن موجب گردید که روابط ایران و آلمان به تیرگی گرائد.

رضا خان در دوران ریاست وزرائی از بومهن بطرف مازندران و در دوران سلطنت بطرف گرگان و گیلان و سایر نقاط کشور همچنان با سرعت و شدت عجیبی شروع به تصرف املاک و دست اندازی به هستی مردم نمود. بطوریکه در شهریور ۱۳۲۰ که اجباراً از ایران خارج گردید طبق گفته مؤید احمدی نماینده کرمان در جلسه رسمی مجلس رضا شاه دارای ۴۴ هزار پارچه آبادی از قریه و قصبه و بلوک بوده است. بعلاوه مبلغ ۵۸ میلیون لیره دربانکهای انگلستان سپرده است و دربانک ملی هم طبق صورت حساب رسمی ۶۸ میلیون تومان سپرده داشته که به فرزندش بخشیده است. بطوریکه گفته اند رضا شاه ظرف مدت ۱۶ سال سلطنت یکی از ثروتمندان جهان گردیده بود.

ناگفته نباید گذاشت که رضا شاه بزرگترین کارخانه و هتل داران هم در ایران بوده است مانند هتل ابعلی و ویلاهای مبارک آباد و هتل های گچ سرچالوس، رامسر، دربند شمیران، فردوسی در تهران و غیره و کارخانه های حریربافی چالوس و پارچه بافی علی آباد (شاهی) و کارخانه برنج پاک کنی و پنبه و کارخانه سنگ و غیره هم بوده است. و اگر غارت هائی که از خزانه اقبال السلطنه ماکوئی و سردار معزز بجنوردی و خزعل و دیگران را بحساب آوریم معلوم می شود که چه ثروت سرسام آوری ظرف این مدت اندوخته است. گرچه از غارت خزائن اشخاص فوق الذکر چیزی عاید او نشد و نصیب خزانه سلطنتی انگلستان گردید که شرح آن در این دوره تاریخ (جلد دوم) داده شده است.

رضا خان در دوران سربازی و قبل از رسیدن به مقامات بالا بسیار بی چیز و تهیدست بوده است و البته خود داستان او آن جوانی و سربازی را برای عده ای از رجال همراه بدون پروا و پرده پوشی نقل نموده است. اورنگ (شیخ الملک) که یکی از همراهان (ملتزمین رکاب) بود درین باره مقاله مفصلی در بیست و چهارمین سال (۱۳۴۷) سالنامه دنیا در صفحه ۱۷۶ و ۱۸۱ نگاشته است. که ذیلاً نقل می شود:

.....شاه روی خود را به ملتزمین نمود و از دوران جوانی خود حکایتی نمود که من بی مناسبت نمی دانم به شرح آن حکایت بپردازم. اولاً باید به اطلاع خوانندگان گرامی سالنامه وزین دینا برسنام رضا شاه مطالب را بطور پخته بزبان می آورد.من جوان ۱۸ ساله سرد و گرم چشیده روزگار بودم. من محبت پدر و مادر را

درک نکرده بودم و از روزی که خودم را شناختم در اجتماع بودم به کار و کوشش می پرداخته و تلاش معاش می کردم. در آن روزگار تنها کاری که وجود داشت کار سربازی بود و من هم در آن سن و سال وارد خدمت سربازی شده بودم چون به سرباز داو طلب اگر هیچ چیزی نمی دادند اقلاً همان جیره نقدی یا جنسی و مواجب مختصر را پرداخت می کردند و یا اگر هم جیره ای نمی دادند و مواجب را بوقت نامعلوم موکول می کردند حواله ای بعهده خوانین ایالات و ولایات صادر می کردند تا آن سربازگرسنه ولخت و عوربه صفحات مختلف کشور رهسپار شده حواله را وصول نماید ولی بسیار اتفاق می افتاد که اینگونه حواله ها نکول شود مگر اینکه آن سرباز لخت و گرسنه با اتکاء به تفنگ خود بتواند قدرت خود را اعمال نماید ولی قدرت او در برابر قدرت خوانین آنروز ایران صفر بوده است بدلیل اینکه همه اعیان و اشراف ایالات و ولایات مملکت عده ای را تحت سلاح خود داشته و این عده در پناه تفنگهای خود دست بهر عملی به نفع مصالح آن خان و آن ارباب و اعیان میزدند...

. رضا شاه سپس ادامه داد: من در آن سن و سال که مدتی بود وارد خدمت سربازی شده بودم ولی نه جیره ای دریافت می کردم و نه مواجبی بمن داده می شد و یا حتی حواله ای عهده یکی از خانهای مملکت نمی دادند تا رهسپار نقطه ای از کشور شوم و آن حواله را وصول نمایم خوشحالم بودم اقلاً صاحب یک تفنگ و یک رأس اسب می باشم بهمین جهت مرخصی گرفتم تا با اسب که تنها وسیله آنروز ایران در مسافرت از نقطه ای به نقطه ای دیگر کشور بوده است، به مسقط الرأس خود سفر نمایم و اقلاً با افراد فامیل خود تجدید عهد نمایم چون سالها بود از آنها خبری نداشتم و مدتها بود به زادگاه خود سفر نکرده بودم. من با اسب از تهران خارج شدم و خوب بخاطر دارم از محل قصر قاجار که اطراقگاه ما بود راه افتادم. من هیچکس را در این سفر همراه نداشتم؛ لباس من وصله دار بود و درست است لباس سربازی بتن داشتم ولی این لباس نشانی از سربازی نداشت و از طرفی مردم در طول راه از سرباز به صورت خوشی استقبال نمی کردند چون می دانستند پای هر سرباز داوطلب بهر نقطه از دهات برسد بدبختی و بیچارگی بارمغان می آورد.....

... من نیم بیشتری از راه را طی کرده بودم ولی میدانستم راه بس دشوار و سخت و جانفرسا در پیش دارم. اصولاً راهی که در پیش داشتم راه چوپانان بود که در قشلاق

و بیلاق از این راه استفاده می کردند راهی بود که از گردونه گدوک می گذشت و همین راهی که اکنون مشغول پیمودن آن می باشم. من نزدیک غروب آفتاب باهمان اسب که دیگر رمقی نداشت وارد فیروز کوه شدم. باد تندی میوزید و سرما کاملاً احساس می شد. پرنده در کوچه های تنگ و تاریک قصبه پر نمی زد و جنبه ای دیده نمی شد. آنقدر به جستجو پرداختم تا توانستم به قهوه خانه ای دسترسی پیدا کنم چون می دانستم دوستان و یاران قدیم پدرم با آشنائی را با من که سرباز لخت و عور و گرسنه ای بودم باز نخواهند کرد. قهوه چی اهل سمنان بود و سالها بود که در قصبه فیروز کوه به قهوه چی گری اشتغال داشت و کسی بود که با بیشتر چار و ارها و قافله های مسافرین آشنائی پیدا کرده بود و اسم و رسم آنها را می دانست من چه کسی هستم و اهل کجا می باشم و از کجا آمدم و بکجا میروم و شاید تصور می کرد سرباز داوطلب ساده و بدون پول و مال و منال می باشم که مانند سربازان عزم را جزم کرده ام تا راه دهات بزرگ را پیش بگیرم و مالیات حاکم را وصول نمایم. قهوه چی سمنانی در همان بدو ورود من به قهوه خانه توجه خود را باندام من جلب کرد. اولین سؤال او این بود شب را در قهوه خانه بیتوته خواهید کرد یا اینکه در محل دیگری به استراحت خواهید پرداخت؟ معلوم بود من جز قهوه خانه مکانی برای استراحت نداشتیم و استراحتگاه قهوه خانه نیز فاقد همه چیز بود و ده ها نفر از مسافرین که متأسفانه همگی وضع و حالی شبیه وضع و حال من داشتند مجبور بودند در گوشه قهوه خانه چمباتمه زده و شب دراز را به صبح آورند. من بشدت گرسنه بودم و از طرفی اسب بی رمق من که ناتوان شده بود در خارج از قهوه خانه پس مانده کاه سایر اسبان را که تا لحظه ای پیش در آنجا به استراحت می پرداختند به دندان می کشید. همانطوری که گفتم دیگر یکشاهی در جیب نداشتیم ولی مختصری از سوغاتی که عبارت بود از سه قواره چیت هر کدام به اندازه سه متر درخوریجین اسب خود موجود داشتیم. چاره ای جز فروش سه قواره چیت برای تأمین مخارج قهوه خانه و تهیه علوفه مرکوب نبود ولی نمی دانستم در آن وقت از غرب آفتاب آیا دکانی باز است که من بتوانم این سه قواره چیت را بفروشم برسانم و یا اینکه باید آنها را نزد قهوه چی بمانانم بگذارم و درگرو او باقی باشد تا پس از بازگشت از سفر (الاشت) مخارج یک شب اقامت در قهوه خانه را باو کارسازی نموده و سه قواره چیت را تحویل بگیرم و اما من چیتها را برای سوغاتی به زادگاه خود می بردم و

لطفی نداشت که پس از پایان سفر الاشت و بازگشت به تهران در موقع ورود به فیروز کوه آنها را از قهوه چی تحویل گرفته و مجدداً به تهران برگردانم. البته وضع زندگی فامیل من در الاشت بد نبود و همگی متکی بخود بودند و روی تلاش و کوشش خود بزندگی می پرداختند و سربار دیگران نبودند و من هم نمی خواستم خود را سربار آنها نمایم چون اتکا بنفس داشته و دارم و بهمین جهت بفوریت تصمیم گرفتم سه قواره چیت را برسم سوغات به الاشت نبرم زیرا ارزش چندانی نداشت بدلیل اینکه قسمت اعظم سوغات آنها را در طول راه از دست داده و خرج خود و مرکوب خود کرده بودم و مهمتر از همه اینکه نمی خواستم از بستگان خود برای مراجعت به تهران خرج سفر دریافت نمایم چون به رگ غیرتم بر می خورد لذا هر سه قواره چیت را از خروجین در آورده و با خود بقهوه خانه آوردم و در حالی که قهوه چی چشمان خود را بمن دوخته بود و مرا همچنان ورنانداز می کرد تحویل او دادم و گفتم هر چه خرج امشب می شود از محل قیمت این سه قواره پارچه حساب کنید ولی قهوه چی بلافاصله در جواب گفت من بزاز نیستم، باشد تا صبح به بزاز محله بفروشید. ولی من قصد داشتم صبح خیلی زود بسفر ادامه بدهم و فیروز کوه را ترک نمایم. قهوه چی که خیلی خوب بروحیه واردین آشنا بود دانست که واقعاً پولی بهمراه ندارم و منظور از فروش چیت تأمین مخارج می باشد. او بدون اینکه سخن دیگری بگوید سه قواره چیت را از دست من گرفت و در دولابچه خود گذاشت و پس یک استکان چای قند پهلو بدست من داد. بهر ترتیبی که بود و در آن وضع ناهنجار شب را در آن قهوه خانه مخروبه و بسیار کثیف و درعین حال سرد بروز آوردم در حالیکه قهوه چی فقط دو قران و نیم مابه التفاوت بهای سه قواره چیت را پس از کسر مخارج آن شب من در قهوه خانه و نگاهداری اسب در طویله خارج قهوه خانه و تهیه علوفه مرکوب را پرداخت کرده بود. ایکاش من به این سفر ادامه نمی دادم. برای اینکه دنباله سفر پر از مخاطره بود. رگبار تندی شروع شده بود و راه را بهیچوجه تشخیص نمی دادم. رگبار یکساعت بیشتر ادامه نداشت ولی قسمتی از نیروی خود را از دست داده بودم و نیم ساعتی بعد مرکوب من هم از دست رفت یعنی بزمین نشست و روی ناتوانی و گرسنگی جان داد و من در وضعی فوق العاده دشوار و در حالیکه بشدت خسته و کوفته شده بودم مختصرلوازم سفر خود از روی لاشه اسب برداشته و براه افتادم. آنقدر راه رفتم تا به کاروانسرای مخروبه بین راه

گدوک رسیدم هیچکس در کاروانسرا نبود و البته سرما بیداد می کرد. من وقتی در انجام کاری تصمیم بگیرم محال است تا به مقصود نرسم از تلاش دست بکشم من تصمیم گرفته بودم بهر نحوی که باشد از این مشکل رهایی یابم و براه ادامه بدهم و با وجودیکه راهی که در پیش داشتم کوهستانی بود و خستگی بوجود می آورد و من نیز بشدت خسته بودم و گرسنگی مرا یک چوپان سنکسری که برای حمل اثاثه خود از آن کاروانسرا بین راه گدوک رفع کرده بود ولی عزم را جزم کردم و بطرف مقصد پیش رفتم ولی در همین نقطه که اکنون متوقف می باشیم از پا افتادم و قدرت پیشروی بیشتری را پیدا نکردم و من در همین کلبه مخروبه که هنوز باقی و بر قرار است و از دور آن را مشاهده می کنید دونفر چوپان پناهم دادند من مدت هفت روز در حال اغما بودم و این اغماء ناشی از طی کردن راه سخت و دشوار و تحمل ناملایمات طول راه اعم از بیخوابی و بی غذائی بوده است. وضع من بصورتی درآمده بود که رفتن به زادگاه خود در الاشت اصلاً ممکن نبود و کاروانی که از راه رسیده بود در ظهر روز هفتم از روی رحم و شفقت حاضر شدند مرا به تهران انتقال بدهند به شرطیکه نیمی از راه را با یکی از قاطران کاروان طی کرده و نیمی دیگر را پیاده بهمراه کاروانیان ببیمایم.... (۱۹)

◀ **فصل چهارم** ، به شکایت مردم مازندران شمال که رضاخان بزور و ثمن بخش املاک آنها را بنام خود کرده است اختصاص داده ام بعنوان نمونه:

تقاضای استرداد املاک

عده ای از اهالی مازندران رونوشت نامه ای را که بریاست مجلس شورای ملی و نمایندگان مجلس نوشته اند برای درج در روز نامه فرستاده و طی آن پس از بیان تعدیاتی که درین مدت بر مردم مازندران شده است خاطر نشان می کنند که اهالی این سامان گذشته از آنکه املاک خود را در مقابل بهای بسیار ناقابل از دست داده اند طی چند سال اخیر کلیه سرمایه نقدی و جواهرات زن و بچه خود را نیز صرف پرداخت جریبانه و ساختن خانه های روستائی و کارهای تحمیلی دیگر کرده اند.

اینک امضاء چندین از کسانی که این نامه را نوشته و درخواست استرداد فوری املاک و رفع بدبختی عموم را دارند نیلاً چاپ می شود:

حاج شیخ عبدالرحیم رحمانی- علینقی رندانی- عزت الله گلبادی - جلال ایرانپور- علی اکبر دری - عبدالعلی داراب - ابوالحسن سنگ - اسحق علی آبادی - معاونیان خادمی و غیره.

عده ای از اهالی ساری ضمن نامه رقت انگیزی که به مجلس شورای ملی نوشته اند اظهار داشته اند که از مجلس انتظار می رود برای مسئله استرداد املاک مردم مازندران که شامل حال هزاران نفر بدبخت است قانونی طرح و تصویب نماید و با اصلاح بودجه اعطای اموال شاه برای امور خیریه اکتفا هم نکند. عده ای از امضاء کننده گان این نامه عبارتند از - علی اکبر گلبادی - عباس عمادی - حاج حسن عرب - صادق مظفری - کامران محسنی - محمد حسن هلال محسنی- عبدالعلی داراب- مهدی ماطری- محمد قلی ابوالملوکی و غیره.» (۲۰)

« بوسیله حضرت آقای طباطبائی نماینده محترم ساوه

چهار هزار ذرع مربع مفروض از جنوب باغی که اکنون قصر سلطنتی است به انضمام بیست و دو باب دکان و یکباب کاروانسرا که حالیه از بین رفته و جزء عمارت های جدید شده است بر طبق مدارک معتبر ملک اینجانب است و شاه سابق بدون مجوز و اعتبار باسناد من یکنفر یهودی غاصب معاملاتی نموده بودند همان وقت به وزارت دادگستری شکایت کردم و سوابق موجود است دیری نگذشت که کودتای معروف واقع شد البته دیگر موقعی برای تظلم و محاکمه باقی نبود ناچار سکوت اختیار کردم. پس از مدتی که شاید دو سال یا بیشتر باشد امضاء و تصدیق معامله را که مورد تکذیب اینجانب بود از من خواستند و چون از برای پدرم تصور خطر بود ناچار بدون اخذ دیناری امضاء کردم تنها چیزی که در موقع بنظرم رسید و درسترس داشتم این بود که موضوع را به مرحوم مدرس کتباً آگهی دادم و ایشان هم صحت آنرا تصدیق و نزد خود نگاهداشته شاید روزی بکار آید بدبختانه هنگام دستگیر شدن آن مرحوم نوشته من هم با سایر نوشته جات او بدست رئیس شهربانی افتاد و پدر بیچاره ام مدتی در زحمت بود فقط خواست خداوندی او را نجات داد. اکنون که امیدی پس از یأس حاصل و بساط دادگستری شده است استدعا دارم به آقای

وزیر دادگستری که شاید خودشان هم جزء مظلومین باشند مراجعه فرمائید که پرونده امر را ملاحظه و احقاق حق نمایند.

فخر علاء

نقل از شماره ۳۲۵۷ روزنامه تجدد ایران مورخ اول آبانماه ۱۳۲۰

« عرضحال عجیب و خواندنی - طرز معاملات شاه سابق!

نقل از روزنامه تجدد ایران شماره ۳۲۴۶ یکشنبه ۲۰ مهر ۱۳۲۰

با کمال احترام بعرض میرسانم: درسال ۱۳۱۱ شمسی کار پرداز املاک اختصاصی اعلیحضرت سابق در اشراف (بهشهر فعلی) حسب الدستور شاه سابق املاک موروثی این بنده را ضبط و تصرف و دوسال تمام محصول جنسی و نقدی املاک بنده را از مراتع و مزارع و جنگل (که سالیانه در حدود چهل هزار تومان به حقیر عاید می داشت) نیز ضبط و غصب نمود.

در مقدمه امر بنده به طهران آمده و به تصور امید احقاق حق خود و رفع تعدی مزبور بعرض عرایض تلگرافی و پستی مستقیماً بعنوان شخص اعلیحضرت سابق مبادرت نمودم فقط در جواب آخرین عریضه تلگرافی شهری ام آقای رئیس کابینه مخصوص (آقای شکوه الملک) حقیر را تلگرافاً (که تلگراف مزبور موجود است) به کابینه خود احضار و شفاهاً بیاناتی تهدید آمیز از طرف اعلیحضرت وقت به حقیر ابلاغ فرمودند (که در موقع لزوم آن جواب و اظهارات شفاهی آقای شکوه الملک را به عرض خواهم رسانید) پس از دوسال عجز و ناله (که سواد اکثر از عریضه هایم موجود است) و سالی معادل چهل هزار تومان غصب و ضبط املاک موروثی حقیر آقای سرلشکر بوذرجمهری به بنده وعده استخلاص املاکم را بشرط اینکه دو هزار تومان به ایشان بپردازم دادند بنده هم بواسطه بیچارگی این پیشنهاد را پذیرفته و مبلغ یک هزار صد تومان نقد و نهصد تومان سند به ایشان دادم که پس از تسلیم املاکم وجه مزبور را به ایشان بدهم ولی باز هم نتیجه حاصل نشد تا آنکه در ۲۶ فروردین ۱۳۱۳ آقای مجد السلطان لطیفی و ۴ نفر مأمور یقه سرخ درباری « که سمت آنها را نمیدانم » بنده را از دربار به محضر رسمی شماره ۱۱ که تحت تصدی آقا شیخ عبدالحسین نجم آبادی و فعلاً شماره ۳ است به امر آقای سرلشکر

بوذرجمهری بردند - دم درب محضر آقای مجدالسلطان به بنده گفت شما را برای امضاء قباله فروش املاکتان که در این محضر نوشته شده و حاضر است آورده ایم در نظر داشته باشید که بی سرو صدا و بدون کلمه اعتراض باید قباله را امضاء کنید والا این چهار نفر مأمور که همراه شما هستند شما را بجائی خواهند برد که دیگر روی اطفال خود را هم نبینید پس از آن مرا وارد محضر نجم آبادی نموده بدین نحو وادار به امضای قباله که بهیچوجه از مضمون آن جزئی اطلاعی نداشتیم نمودند - پس از ختم امضاء سند و دفاتر محضر - آقای مجد السلطان ببنده اظهار نمود که چون شش هزار تومان بابت وجه این قباله باید به شما داده شود فعلاً هزار تومان وجه را در اینجا دست گردان می کنیم ولی پول را در دربار به شما خواهیم پرداخت.

ده قطعه اسکناس یکهزار ریالی از جیب خود بیرون آورده و شش نوبت به بنده دادند و به بنده دستور دادند دو باره روی میز گذارم پس از انجام این تشریفات یک قطعه از اسکناسهای مزبور را برداشته و خرد نموده پنجاه تومان آنرا به آقای شیخ عبدالحسین صاحب محضر بعنوان حق تحریر دادند - و از آنجا بنده را به منزل آقای سرلشکر بوذرجمهری بعنوان اخذ مبلغ مزبور بردند - آنجا که رفتم آقای سرلشکر بوذرجمهری پس از مطالب و اخذ بنچاقهای موجوده املاکم مبلغ پانصد و پنجاه تومان اسکناس به بنده داده و برای تنمه شش هزار تومان چنین اظهار داشتند:

اولاً - مبلغ چهار هزار و چهار صد تومان بابت مالیات دوساله ملک شما (که محصول آنرا قبل از قباله گرفتن از بنده به قسمی که فوقاً عرض شده در حدود سالی چهل هزار تومان توسط کار پردازان درباری ضبط شده است) که مالیه مطالب به مالیه باید پردازم .

۲ - هزار تومان بابت تنمه دو هزار تومان که قرار بود بمن داده باشید محسوب می شود گرچه من موفق به استرداد املاک شما نشدم ولی زحمت خود را کشیده ام چنانچه این ۶ هزار تومان را برای شما دست و پا کردم.

۳ - پنجاه تومان بابت حق محضر پرداخت شده است.

بنده جواباً عرض کردم اولاً قیمت املاک بنده متجاوز از یک میلیون و نیم تومان است نه شش هزار تومان و ثانیاً مالیات مورد مطالبه راجع به محصول دوساله ایست که به قسمی که خاطر محترم مسحتضراست توسط کار پردازان دربار ضبط گردیده

و به بنده مربوط نیست و بنده برای یکشاهی امروز در این شهر سرگردانم و در موضوع دو هزار تومان هم با این بدبختی بلاسبب و جهتی که برایم ایجاد شده است طبق قولی که داده بودید در صورتی که املاک و عواید ضبط شده امر مسترد می فرمودید حال که به این وضعیت درآمده است هزار و صد تومان سابق را نیز حقاً باید مسترد فرمائید خصوصاً با وضع پریشانی که برایم ایجاد فرموده اید و امروز برای چند ریال قیمت نسخه و نان ظهر اطفالم سرگردان و متحیر می باشم - در جواب با کمال تندگی و تشدد بنده را امر به سکوت و تهدید نموده و اظهار داشت که چنانچه این اظهارات را نوبت دیگر تکرار کنم پشیمان خواهم شد چه آنکه برای تأدیب بنده اقدام مقتضی خواهد نمود- و پس از آن بدون اعتنا به التماس بنده به بنده امر خروج از منزل خود نمود.

سه روز قبل که برای مستحضر شدن از موضوع قباله مزبوره بدفتر رسمی شماره ۳ مراجعه نمودم معلوم گردید که قباله و سند مزبور به شماره ۶۰۱۴ دفتر نماینده و ۷۰۲۰ دفتر سر دفتر در تاریخ ۲۹/۲/۱۳ به ثبت وارد و مبلغ آن هم شش هزار و چهار صد و پنجاه و دو تومان و پنج ریال است نه شش هزار تومان!!

و بدین کیفیت چهار صد و پنجاه و دو تومان و پنج ریال از اصل مبلغ این قباله دستور العملی نیز با بنده محسوب نداشتند- و با این کیفیت املاک آباء و اجدادی بنده را که در حدود سالیانه چهل هزار تومان شخصاً از آن عایدی بر می داشتیم و قیمت آن متجاوز از یک میلیون و نیم تومان است قهراً و جبراً از تصرف خارج و یک خاندان پانصد ساله ایرانی را (که در تمام ادوار زندگانی شخصی و اجتماعی خود جز اطاعت و خدمتگزاری به مملکت و خیر خواهی و مساعدت نسبت به هموطنان خود عملی را مرتکب نشده اند) تباہ و از هستی ساقط نمودند پس از چندی که از تاریخ قباله مزبور می گذشت از طرف شهربانی بنده را جلب و بالاخره نزد آقای آیرم رئیس شهربانی وقت بردند- مشارالیه به بنده شخصاً اظهار نمود که حسب الامر شاهانه شما ممنوع از مراجعت به مازندران می باشید علیهذا باید کتباً متعهد و ملتزم شوید که به مازندران معاودت نکنی بنده جواباً عرض نمودم که بنده خلافی نکرده ام که مستوجب چنین مجازاتی باشم چه آنکه متجاوز از ۱۵۰ سال است که پدران من در مازندران متوطن و ممر معاش من و خانواده ام عایدات باقیمانده املاک من است که در آنجا واقع است الزام به عدم خروج از طهران برای بنده مثل

حبس ابد و محکومیت به مرگ یک عائله بیگناه ۷۰ نفری است جواب دادند مگر املاک شما تمام خریداری نشده است عرض کردم املاک میراثی مرا ضبط نمودند و فعلاً مختصری املاک خریداری شخصی بنده در آنجا که سالی چهل هزار تومان عایدی آن یگانه ممر منحصر فعلی عائله و اطفالم است موجود است. در جواب ضمن اظهار تأسف از این ابتلاء برای حقیر ببنده فرمودند شهربانی مأمور است که شما را به قبول و اجراء این تعهد ملزم کند و چاره جز اطاعت ندارید - و ورقه که قبلاً به خط دیگری تنظیم شده بود جلوبنده گذارده و بنده را وادار به امضاء آن نمود. طولی نکشید که از کسان بنده که از مازندران اطلاع رسید که املاک خریداری شخصی شما را نیز به ضمیمه کلیه املاک موروثی تان کار پرداز در باری اشرف (بهشهر حالیه) ضبط و عواید آنرا هم بردند بعلاوه کسان و رعایا شما را قهراً بدفتر رسمی محل برده و املاک شما را بنام آنها قباله خریداری تنظیم نمودند و هر چه جواب دادیم که ما مالک این نقاط نیستیم تا این قباله را امضاء کنیم. مؤثر واقع نگردیده و پس از الزام به امضاء قباله های مزبور خواستیم وجوه آنرا لااقل گرفته برای شما بفرستیم ما را بضرر شلاق و تهدید به حبس و تبعید از دفتر خارج نمودند.

معلوم است از وصول چنین خبری چه حالی بیک فرد مظلوم بی پشت و پناه غارت شده دست می دهد و هر چه فکرم بجائی نرسید به قصد انتحار افتادم ولی فرمان وجدانی و با مسئولیت اداره عائله بیگناهم مرا از این تصمیمی بازداشت و بالاخره با یأس کامل از نتیجه به شکایتی که بدربار می نمایم چون هیچ مقامی به شکایت و تظلم بنده و امثال بنده اعتناء نمی نمود باز برای تشفی قلب و اینکه شاید این رفتار از طرف کارکنان در باری خود سرانه بوده است و پس از این همه ابتدا در فکر تقفدی افتاده و از مرگ و بی آبروئی خود و عائله ام رهائی یابیم لذا به آقای شیبانی رئیس املاک و آقای سرلشکر بوذرجمهری مراجعه نمودم در جواب پس از عتاب های شدید بنده را تهدید بزندان نموده و از اطاق خارج کردند بنده نیز در طول این مدت جز آستانه حق مأمّن و پناهی نیافتیم و او یگانه شاهد و گواه است که چه شبها و روزهای بر ماستمدیدگان گذشته است.

اکنون که رائحه اجراء عدالت استشمام می شود بخواهد اجازه داده که بدین وسیله مختصری از شرح مصائب و مظالم وارد بخود را به اطلاع آن نمایندگان محترم رسانیده رفع بیدادگری های وارد بشود.

قاسم عبدالملکی مازندرانی هژبرالدوله سابق (۲۱)

۳ - فروش خالصجات

◀ **فصل پنجم**، در باره فروش خالصجات است است و «قانونی از مجلس گذشت که دولت املاک خالصه را بفروش برساند. منظور از وضع این قانون هم این بود که املاک خالصه را به ثمن بخش به رضا شاه و اگذار نمایند.

یکی از این خالصجات قریه خیرآباد در ورامین بود که پس از شهریور ۱۳۲۰ یعنی در دوره چهاردهم مجلس دکتر مصدق نسبت به معاملاتی که در مورد این خالصه انجام شده به بدر وزیرداری اعلام جرم نموده و ضمن توضیح مفصل و مستند چنین می گوید:

«... آقای مجید زاده در گزارش چنین می نویسد: «قریه خیر آباد در سال ۱۳۱۷ ضمن سایر خالصجات در اجرای قانون فروش املاک خالصه بطور آزاد و بوسیله اشخاص بصیر و مورد اطمینان به مبلغ ۸۸۹۵۱ تومان ارزیابی شد بود که در همان سال بطور غیر آزاد به قیمت فروش باعلیحضرت سابق در مبلغ ۱۹۹۹۹ تومان و هفت ریال تقویم گردید و برگهای هر دو ارزیابی در پرونده وصل بهم بایگانی شده» (پرونده برگ ۱۹۰)

در صورتیکه اخیراً خیرآباد را ارزیابی نموده و پس از وضع صدی ده که از بابت هزینه برداشت حساب شده آنجا به مبلغ ۵۰۰ هزار تومان قیمت کرده اند (پرونده برگ ۳)....»

رضا شاه املاک مردم را عنقا و جبراً میگرفت و بطوریکه در این قسمت کتاب دیده می شود اگر کمترین مقامی می کردند بزیرشلاق متصدیان می افتادند یابه زندان می رفتند و بعضی هم در زندان تلف می شدند برایش کافی نبود و چینه دان حرص و

ولع او را پر نمی کرد لذا قانون فروش خالصجات را از مجلس گذراندند تا بهترین املاک خالصه دولتی را تصاحب نماید.

روز نامه داد در شماره ۱۰ مورخ ۸/۷/ ۱۳۲۱/ زیر عنوان: «راجع به املاک واگذاری» چنین نوشته است «دولت در شهر گرگان یکصد و بیست و پنج پارچه قصبه و قریه مهم که اغلب آن قراء شش دانگی بوده. زیر دارایی وقت تمام این ۱۲۵ پارچه خالصه دولت را فقط و فقط در مقابل ۷۵ هزار تومان به شاه سابق انتقال داده که تنها سه دانگ قصبه مهم کرد کوی و مزارع تابعه آن که از جمله ۱۲۵ پارچه مورد انتقال بوده بیش از دو میلیون و نیم ریال یعنی سه برابر وجهی که برای ۱۲۵ پارچه داده است ارزش داشته است».

دربعضی موارد وزارت دارائی قراء وقصبات مهم بزرگ را بزور و عنف از صاحبان آنها به ثمن بخش می خرید و یا بعنوان کوچاندن صاحبان آن جبراً متصرف می گردید و جزء خالصه دولتی می گردید سپس به رضا شاه واگذار می شد که نمونه آن در زیر عیناً به نظر می رسد:

* نقل از روزنامه مرد امروز

دزدان مسلح چگونه اموال مردم را غارت کردند؟!
«یک نمونه از معاملات شاه سابق» توضیح اینکه این معامله عیناً به شاه سابق منتقل شده است.»

آقای مدیر محترم نامه ملی مرد امروز گرچه تعدیات مامورین شاه سابق به اهالی شمال خاصه به اهالی کلارستاق بر احدی از اهل کشور پوشیده نیست ولی یک پرده از غارت گری را خیلی ها اطلاع ندارند قیمیتی است عین امریه و قباله را درج فرماید چون در ۱۳۱۰ املاک کلارستاقی را وزارت مالیه تصرف کرد عده از طایفه های بنده را آوردند و در قصر حبس کردند بعد از چند ماه زن و بچه آنها را در کامیون ها ریختند با هر خانه واری پنج من تبریز بار بردند رشت. تمام با زورسرهنگ سهیلی آنها را داد گرداندند آوردند کاروانسرای زال محمد!

مردها را به آنها ملحق بردند کرمان بعد جیرفت بعد شیراز، ده خانوار تلف شدند اموال را هم با احشام هرچه بود مأمورین نظمیه و شاه بردند بهر جا که می بایست برسد رسیده بود در ۱۳۱۳ مالیه املاک را فروخت به شاه بعد در ۱۳۱۴ این کاغذ رابه شاه نوشته بودند در صورتیکه نام و نشانی از اموال نبود چهار سال بیشتر به غارت برده بودند. نمیدانم نوشتن این کاغذ در روی چه اصلی بوده آقای فروهر معاون وزارت مالیه آنوقت و پدر مدیرکل آنوقت که هر یک برای فنای ماها پیش قدمی می نمودند و ابتکاری می کردند ممکن است پرسش شود که نوشتن این کاغذ از روی چه سیاست و اصلی بود. سالار مرزبان اینک عین قباله و نامه وزارت دارائی

نسختان

این ورقه که در صفحه ۲ شماره ۱۲۸۶۷ دفتر ۳۳ صاحب دفتر ثبت شده است در دفتر این جانب نماینده ثبت اسناد هم در صفحه ۲۵ دفتر ۳۷ اسناد رسمی شماره ۱۱۷۴۷ در تاریخ ۵/۲۷/۱۳۱۶ شمسی به ثبت رسیده مهر دفتر اسناد رسمی شماره ۱۱ صادق

با احراز شناسنامه متعاملین-

تمام مراتب مسطوره در این ورقه در نزد اینجانب واقع شد.

بتاریخ ----- امضای

اکنون در این قسمت فقط در باره املاک رضا شاه بحث می شود تا معلوم گردد که اینهمه املاک را چگونه متصرف شده است. (۲۲)

◀ **فصل ششم،** برای اینکه خوانندگان ارجمند در جریان غصب و دزدیهای و فساد رضا خان و غریب به اکثریت اطرافیان و یارانش قرار بگیرند، نگارنده «مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی ۱۲ بهمن ۱۳۲۰ جلسه: ۱۹ دوره سیزدهم قانونگذاری» در اینجا در اختیارشان قرار می دهم:

در این فصل آورده ام"

شور اول لایحه املاک واگذاری

رئیس- شور اول گزارش کمیسیون قوانین دادگستری راجع به املاک واگذاری مطرح است. گزارش کمیسیون قرائت می‌شود:
گزارش از کمیسیون قوانین دادگستری به مجلس شورای ملی

کمیسیون قوانین دادگستری لایحه شماره ۳۶۴۴۹ دولت راجع به املاک واگذاری را در جلسات عدیده با حضور آقای وزیر دادگستری تحت شور و مذاقه قرار داده و در اطراف هر یک از مواد آن علاوه بر توضیحات مفصلی که آقای وزیر دادگستری دادند با آقایان نمایندگان مازندران نیز تبادل افکار نموده بالنتیجه مواد زیر را تنظیم نموده اینک گزارش آن برای شور اول تقدیم می‌شود.
رئیس- مذاکره در کلیات است. آقای بهبهانی

بهبهانی- بنده خیلی میل دارم در عرایضی که می‌کنم از مقام ادب و نزاکت خارج نشده باشم این است که عرایضی که می‌کنم هم از جنبه نظر سیاست عمومی و هم از نظر دیانت و هم از نظر اصل مالکیت و هم از نظر حفظ قوانین جاریه مملکتی و هم از نظر قانونگذاری و هم از جهت نظر قضاوت لازم می‌دانم مراتبی را که عرض کردم نمی‌خواهم همه را توضیح بدهم برای این که یک مقداری وقت مجلس را خواهم گرفت و میل ندارم علاوه بر این در بعضی جهاتش هم شاید نتوانم فقط یک نکته را بنده توضیح می‌دهم و آن مسأله نظر قضایی است البته مأمورینی که برای رسیدگی به این کار معین می‌شود و این هیئت را تشکیل می‌دهند یک مردمانی هستند که سابقه قضایی دارند و سال‌ها است که در امور قضایی دخالت کرده‌اند و اذهانشان مأنوس به قوانین جاریه مملکتی است امروز مصادف می‌شوند با یک قانونی که اساساً برخلاف قوانین جاریه مملکتی است چطور؟ برای این که اساساً قوانین فصل قضا و فصل خصومات هر چه نوشته شده است برای مملکت هم‌ااش از روی قاعده الیبتن علی‌المدعی والیمن علی من انکر است و دیگر این که اصل در هر معامله‌ای

را برحسب ظاهر صحیح می‌دانسته‌اند مگر این که خلافتش محرز شود. اینجا در این قانون این دو اصل به جهاتی که بر همه آقایان مکشوف است رعایت نشده یعنی مالک مالک قدیمی شناخته نشده و ید وارده را ید مالکیت شناخته است این قانون و این بنایش بر این است از راه نظر این که این املاکی که از مردم گرفته شده است تمام به مناسبت عدم رضایت مردم گرفته شده است اعم از این که پولی بهشان داد یا نداده‌اند یا ملکی در مقابلش داده‌اند یا نداده‌اند مطابق قیمت ملکشان داده باشند یا کمتر داده باشند یا زیادتر داده باشند اصل را در این قانون این طور تشخیص داده است که این املاک که در دست هست ید غاصبانه است (صحیح است) به چه مناسبت؟ به مناسبت این که قانون مدنی ما چند ماده‌اش مخصوصاً می‌گویند ملکی که از دست مالک گرفته شود بدون رضایت او این ملک ملک غصب است و ید ید غصب است و اینجا هم تقریباً به شهادت همه آقایان اهل مملکت نه مجلس تنها بلکه به شهادت خیلی اشخاص که در این شهر هم نیستند در خارج شهر هستند. معلوم است که عملیاتی که موجب شده است که صورت این املاک صورت نقل و انتقالی پیدا کرده یا این که ورقه مالکیت روی اینها صادر شده روی چه اصلی بوده پس بنابراین همین امر موجب شده است و این معلومیت این مطلب موجب شد که دولت یک قانونی آورد به مجلس شورای ملی که اصل مالکیت را در اینجا اصل صحت مالکیت مردم را در اینجا اصل نگرفته و اصل را غاصبیت گرفته است. پس بنابراین هر ملکی که عنوان غصبیت داشته باشد باید این ملک به صاحبش داده شود. «مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی ۱۲ بهمن ۱۳۲۰ جلسه: ۱۹ دوره سیزدهم قانونگذاری»

◀ **فصل هفتم،** برای اینکه با سیر تحول فکری سرلشکر محمود افشار طوس با آن سابقه ای که در زمان پهلوی اول در مازندران بجا گذاشته بود آشنا بشوید در اینجا بطور مختصر در باره سرلشکر محمود افشار طوس در اختیار خوانندگان ارجمند قرار می‌دهم بدون شک در آینده درباره او که بقول منصور رحمانی «.. فدای روحیه صداقت آمیز خدمتی یک سرباز ملت دوست شد. نسبت به رئیس دولت کمال اعتقاد و احترام را داشت و به شرافت ذاتی مردم ایران و قابلیت آنها به تکامل و ترقی مؤمن شده بود.

از فصل هشتم تا فصل یازدهم، دربارهٔ قسمتهای دیگر ظلم و ستم و چپاول رضاخان می باشد. دنیای اقتصاد می نویسد: میلسپو در سال ۱۳۰۱ برای اصلاح امور مالی به ایران آمد. او در زمان انتصاب خود اختیارات تامی داشت که حتی وزیر مالییه وقت هم از آن بی بهره بود.

میلسپو با چنین اختیاراتی شروع به کار کرد. بر آمدن و قدرت یافتن رضا خان اما برای مستشار آمریکا نشانه خوشی نبود. شیخ الاسلامی در کتاب قتل اتابک به نقل از قوام الدوله، دلیل برکناری میلسپو را ظنین شدن این مستشار آمریکایی از ثروت رضا خان می داند. آنچه می خوانید بخش سوم از این گزیده کتاب است.

رضاخان هم موقعی که به سلطنت رسید به پاس قدردانی از زحمات تیمورتاش، او را به مقام وزارت دربار منصوب کرد. در راس چنین مقامی، او (تیمورتاش) از همان روز نخست بزرگترین یار و یاور شاه جدید - که از سطحی پایین به مقامی چنین والا رسیده بود - به شمار می رفت. رضاشاه موقعی که به سلطنت رسید آداب و رسوم شهریاری را خوب بلد نبود و موقعی که رجال و صوابدید کشور را از حیث تبار و شئون اجتماعی بالاتر از او بودند به حضور می پذیرفت، در حضور آنان همیشه احساس ضعف و درماندگی می کرد و حقیقتاً نمی دانست چگونه با مخاطب خود صحبت کند. در این گونه موارد، تیمورتاش با آن زرنگی خاصی که داشت آنا به داد سرور تاجدارش می رسید و او را از آن وضع درماندگی، بی آنکه حاضران متوجه شوند، نجات می داد. این شیوه کمکرسانی نامرئی و تدبیری که برای تسهیل مکالمه شاه به کار می برد، چنان موثر و مشکل گشا بود که شاه هنوز هم که هنوز است باطنا هرگز مایل نیست بی حضور تیمورتاش کسی از رجال داخلی و خارجی را به حضور بپذیرد. وزیر دربار نه تنها از این موهبت خدادادی برخوردار است که می داند چگونه و با چه شیوه ای که دیگران ملتفت نشوند، کلمات و عباراتی را که سرور تاجدارش در مکالمه با رجال عالی قدر لازم دارد، به او تلقین کند، بلکه در مواردی هم که شاه احیاناً در دادن جواب سوالی فرو می ماند، تیمورتاش همیشه و در قبال هر سوالی، جوابی مناسب آماده دارد که با دادن آن می تواند شاه را از مخصمه تکلم نجات بخشد. آخرین دلیل تقرب تیمورتاش (به عقیده قوام الدوله) این است که وی محرم کامل اسرار رضاشاه است و شاه واقعا مطلب محرمانه ای که از چشم تیمورتاش پوشیده باشد ندارد. او با خصوصی ترین و پوشیده ترین کارهای رضاشاه

آشنا است و این محرمیت به درجه‌ای است که حتی به فرض اینکه پهلوی (روی دلایل دیگر) بخواهد تیمور را عوض کند باز جرات چنین اقدامی را که منجر به از دست دادن مستشاری چنین محرم و دانا خواهد شد در خود احساس نمی‌کند. در اینجا قوام‌الدوله مکثی کرد و گفت: اما....

... اما این وضع برای همیشه دوام نخواهد کرد، زیرا یکی از مقتدرترین اعضای سلسله سابق - مرحوم ظل‌السلطان - سه دوست بسیار نزدیک و محرم راز داشت که سر هر سه را در طی زمان خورد و همه‌شان را آهسته و بی‌سر و صدا نابود کرد! به بیان دیگر برخی از فجایع مجدداً بصورت چکیده از اینجا می‌آورم: (۲۳)

فجایع دیگر

به بادرفت سر شمع و همچنان می‌گفت

که فکر مردم هستی به باد داده کنید

درباره فجایع و جنایاتی که در زمان رضا شاه صورت گرفته و تصرف املاک و اموال مردم داستانهای زیاد شنیده‌ام که همه مردم مازندران نمونه‌هایی از آن را بچشم دیده و یا بتواتر شنیده‌اند.

نویسنده در سه دوره که نماینده مجلس بود همه ساله از ۲۹ [اسفند] تا ۱۳ فروردین رابه مازندران مسافرت و دره کیلومتری شاهی در قریه متونه کلا که خرده مالک و قسمتی از آن متعلق بورثه علی آبادی بود میرفتم و مهمان پروفیسورهادی علی آبادی وکیل پایه یکم دادگستری بودم و غالباً در اطراف دوره تصاحب املاک صحبت به میان می‌آمد. البته از وقایعی که شهرت داشت اگر جمع آوری شود کتابها تدوین خواهد گردید. در یکی از زمستانها که رضا شاه به مازندران مسافرت کرده بود قرار بود که یک روز در بابل توقف نموده سپس به مسافرت ادامه دهد.

بسیاری از مردم که املاک آنها بوسیله اداره املاک تصرف شده بود دیگر ممرمعاشی نداشتند ناچاربه تکدی در شهر و یلان و سرگردان می‌گشتند بطوری که در هر نقطه از شهر تعدادی زیاد گدا با لباس مندرس مشغول تکدی بودند. شهر دار و حاکم شهر از نظر اینکه هنگام ورود رضا شاه به شهر مواجه با اینهمه سائل نشود دستور دادند که تمام آنها را جمع آوری و درحمام های عمومی نگاهداری

نمایند تا رضا شاه از شهر خارج شود. شهرداری بکمک شهربانی تمام متکدیان را جمع آوری در حمام های عمومی محبوس نمودند و در حمام ها از بیرون قفل نمودند. قبلاً طبق برنامه تنظیمی قرار بود که رضا شاه بیش از یک روز و یک شب در شهر توقف نکند. اتفاقاً بارندگی شدید شد و شاه تصمیم گرفت تا بارندگی ادامه دارد در آنجا بماند شاه سه روز و سه شب در قصر سلطنتی توقف نمود. پس از رفتن شاه در هر حمامی را که باز کردند تعدادی بواسطه نرسیدن غذا و نبودن هوا از گرسنگی مرده یا خفه شده بودند که مجموعاً تلفات به شصت هفتاد نفر رسیده بود.

رضا خان از دوران کودکی و سربازی بقدری تهیدستی و رنج و سختی را کشیده بود که عقده روانی و بیماری پیدا کرده بود و همین که بمقاماتی رسید شروع به جمع آوری ثروت کرد بطوری مبتلا به این بیماری شده بود که بعد جنون کشیده شده بود و هیچگونه علاجی نداشت و هرچه برمکنت خود می افزود، حریص تر می گردید و اگر چند سال دیگر سلطنتش دوام پیدا می کرد دیگر برای هیچکس ملکی و تمولی باقی نمی گذاشت. بعضی از دوستان او که متوجه این غریزه او شده بودند از باب خیر خواهی باو تذکر می داند و ظاهراً برای خوش آیند آنها قبول می کرد ولی در باطن نه تنها کمترین اثری نداشت بلکه او را حریص تر می کرد که به جمع آوری ثروت تلاش بیشتر نماید حکایت ذیل که از کتاب رضا شاه گردآورده نعمت الله مهر خواه به سال ۱۳۲۵ در تهران به چاپ رسید بهترین معرف روحیه و عمل رضا خان سردار سپه است. (۲۴)

سرلشکر محمدحسین آیرم: قزاق، رئیس نظمیۀ دیکتاتور و غارتگر

◀ فصل دوازدهم، درباره سرلشکر محمد حسین آیرم می خوانید. سرلشکر محمدحسین آیرم از نظامیان سفاک دوره حکومت رضاشاه در سال ۱۲۶۱ متولد شد. او پس از تحصیلات مقدماتی رهسپار روسیه شد و در مدرسه نظام آن کشور آموزش دید. او با درجه افسری وارد قزاقخانه شد و توانست مترجم لیاخوف فرمانده قزاقها شود. آیرم خان با تسلط کامل به زبان روسی به تهران بازگشت و به دنبال کودتای ۱۲۹۹

رضاخان با درجه سرهنگی وارد ارتش شد و به فرماندهی هنگ مازندران منصوب گردید. پس از چندی فرماندهی هنگ گیلان نیز به وی واگذار شد. او به تدریج، مقامش بالا رفت، درجه‌ی سرتیپی گرفت و فرماندهی قوای شمال شد. در چند زود خورد داخلی شرکت نمود و غائله ترکمن صحرا را فیصله داد. در ۱۳۰۴ که قدرت و محبوبیت امیرلشکر طهماسبی در آذربایجان موجب وحشت رضاشاه شده بود، سردار سپه به تبریز عزیمت کرد، او را با خود به تهران آورد و سرتیپ آیرم را به جای وی به فرماندهی لشکر آذربایجان منصوب نمود و برای مدتی اختیارات حکومتی را هم به او سپرد.

آیرم چند سالی در آذربایجان اقامت داشت ولی در اثر شورش نظامیان در سلماس و کشته شدن سرهنگ ارفعی فرماندهی آنجا آیرم به تهران احضار شد و مدتی رئیس دژبان و زمانی فرمانده لشکر سوار بود. در ۱۳۱۰ به جای سرتیپ فضل‌الله زاهدی به ریاست شهربانی که در آن روز نظمیّه گفته می‌شد منصوب گردید و در شانزدهم همان ماه واحد پلیس سیاسی (اداره اطلاعات شهربانی) را دایر کرد. او قریب پنج سال رئیس کل تشکیلات نظمیّه‌ی ایران بود. در ۱۳۱۲ درجه‌ی سرلشکری گرفت و قدرت فوق‌العاده‌ای به دست آورد و تحقیقاً شخص دوم ایران شد. مخصوصاً پس از عزل، تعقیب، حبس و مرگ تیمور تاش و سردار اسعد بختیاری که اولی وزیر دربار و دومی وزیر جنگ بودند، قدرت او افزایش یافت و در صحنه‌ی سیاسی آن روز بلامعارض گردید. نخست‌وزیر و رئیس مجلس از او دستور می‌گرفتند. مأمورین آیرم مقامات آن روز را طوری در اختیار داشتند که همه روزه گزارش مفصلی از اعمال و رفتار و کارهایشان توسط آیرم به رضاشاه داده می‌شد. تبعید عدل‌الملک دادگر رئیس مجلس آنروز و زین‌العابدین رهنما نماینده‌ی مجلس و مدیر روزنامه‌ی ایران، نتیجه گزارش‌های آیرم بود. سلب مصونیت از تعدادی از نمایندگان نیز مولود اقدامات او بود. در هر حال طوری زمینه را برای خود مهیا کرده بود که احدی قدرت مخالفت با او را نداشت. (۲۵)

وضعیت تبعیدی های مازندرانی و خراسانی و گرگانی در فارس

* دکتر نصرالله سیف پور فاطمی در کتاب تحت عنوان «گزند روزگار» می نویسد: یکی از وقایع جگرخراش سالهای آخر سلطنت رضا شاه حضور عده زیادی از تبعیدی های مازندرانی و خراسانی و گرگانی در فارس بود. این عده بیشتر مالکین املاکی بودند که شاه مصادره کرده بود و بعد از ترس شورش و بلوا آن ها را به فارس تبعید کردند. بیشتر این افراد از خود سرمایه و هزینه و زندگانی نداشتند و استانداری و شهرداری و شهربانی با بودجه کم خود به آن ها کمک می کردند ولی دوری از خانه و اولاد و عیال و فقر در غربت آنان را رنج می داد و هر وقت به سراغ من می آمدند جز اظهار همدردی و مختصر کمکی کاری از دستم بر نمی آمد ولی همیشه از شنیدن و دیدن آن ها رنج می بردم و هر چه به تهران گزارش می دادم که وجود این افراد در هر کجای کشور که هستند با این طرز بدبختی و گرسنگی دور از انصاف و عدالت است، جواب تهران یا سکوت بود یا به طور اختصار وزرای کشور جواب می دادند: «موضوع از صلاحیت شما خارج است.» گروهی از جوانان تبعیدی را در کارخانه های شیراز و اداره شهرداری به طور روز مزد استخدام کرده و از این راه کمکی به زندگانی آنان می شد. واقعه تأسف آورده اقدام شهربانی در اعزام عده ای کارگزار فارس برای کارخانه های شاه در گرگان و مازندران بود. حقوق این کارگران کم، رفتار مأمورین بسیار خشن و ظالمانه، محل زندگانی آنها نا سالم و اغلب مبتلا به مرض مالاریا می شدند و با حال بیماری به شیراز برمی گشتند ولی شهربانی مرتب دسته دیگری را به شمال اعزام می داشت. کسان این افراد مرتب مزاحم استانداری و فرمانداری بودند ولی افسوس که از ما کاری ساخته نبود. مشکلات کار مازندران و تبعیدی ها هنوز حل نشده بود که تهران به شهربانی دستور داد عده ای کارگر از آباده و اقلید جمع آوری و به معادن سنگ مرمر بفرستد. شاه مشغول ساختمان قصر مرمر در تهران بود. کلیه مرمر آن از یزد می آمد و چون در آن منطقه کارگر کافی نبود ادیب

السلطنه رادسر رئیس پلیس تهران مأمور مخصوص برای فرستادن سنگ مرمر زیادتر به تهران شده و از این رو به جمع آوری کارگر از فارس همت گماشت. این گروه کارگران در روز ده ساعت در معدن کار می کردند و دولت فقط خوراک آن ها را تأمین می کرد. دربارهیچ گونه اعتباری برای مزد کارگران نداشت. علاوه بر کارگر، شهربانی کلیه کامیون های مردم را برای حمل سنگ مرمر مصادره می کرد. این فشارها و ظلم انسان را یاد شعرخاقانی می انداخت.

ما بارگه دادیم، این رفت ستم بر ما
بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خذلان
[خاقانی]

آری این کاخ مرمر که با خون دل و عرق جبین هزاران کارگر یزدی و استان فارسی و دسترنج صدها صنعتگر اصفهانی و مشهدی و کاشانی ساخته شد به پدر و پسر وفا نکرد. رضا شاه در همان سالی که ساختمان کاخ به پایان رسید از کشور تبعید و در غربت جان سپرد. پسرش هم با خفت و مذلت مانند یهودی سرگردان سالهای آخر عمر خود را از شهری به شهری و از کشوری به کشوری فرار کرده و بالاخره در مصر با خفت جان داد. نفرین و نفرت صدها هزار ایرانی بدرقه راه پدر و پسر بود.

عیسی به رهی دید یکی کشته فتاده
حیران شدو بگرفت به دندان سر انگشت
گفتا که «کرا کشتی تا کشته شدی زار؟
تا باز که او را بکشد آنکه تو را کشت؟» (۲۶)

مرتضی قلیخان، اقبال السلطنه ماکویی فرزند تیمورخان اقبال السلطنه حکمران

مرتضی قلیخان، اقبال السلطنه ماکویی

ماکو و سرحددار ایران و رییس ایل بیات‌های ماکو. وی از طرف دولت مامور حفاظت از سرحدات ایران با دولت عثمانی و روسیه بود. وقتی فرمان مشروطیت صادر شد، در مقام مبارزه برآمد، ولی مشروطه‌خواهان آذربایجان او را تعقیب کردند. به خاک قفقاز رفت و مشغول تحریک شد. آشوب و ناامنی بالا گرفت و مردم در فشار قرار گرفتند. با قوایی که در قفقاز فراهم کرده بود به ماکو حمله نمود. مشروطه‌خواهان را منکوب ساخت و مجددا قدرت را در دست گرفت. با مشروطه مخالف بود و در بلوای تبریز به مشروطه‌خواهان لطمه‌های سنگینی زد. تا کودتای ۱۲۹۹ قدرتمندترین خان آذربایجان بود. سرلشکر عبدالله طهماسبی که به فرماندهی لشکر آذربایجان منصوب شد، برنامه اصلی‌اش از بین بردن اقبال السلطنه بود. با وی طرح دوستی ریخت، چند بار به ماکو رفت. به وی صمیمیت نشان می‌داد، تا اینکه یک روز که به ماکو رفته بود پس از صرف غذا هدایایی برای سردار سپه مطالبه کرد. خان ماکو از خزانه پر و پیمان خود هدایای ذی‌قیمتی به سردار سپه داد، حتی مقادیری جواهر و اشیای نفیس به امیرلشکر بخشید. هنگام خداحافظی طهماسبی از او خواهش کرد در اتومبیل فرمانده لشکر بنشیند تا مقداری از راه را با هم طی کنند و مذاکره نمایند. وقتی اتومبیل از ماکو فاصله گرفت، در اولین آبادی سردار خواست از اتومبیل پیاده شود و به ماکو بازگردد، ولی فرمانده لشکر به او اعلام داشت که طبق دستور دولت توقیف است.

سردار متأثر شده و گفت من و پدرانم سال‌های سرحددار این آب‌و‌خاک و در دولت‌خواهی ضرب‌المثل بوده‌ایم. من برای خدمت به شاه حتی با ملت جنگ کردم تا یاغی نبودن خود را اثبات نمایم. برای توقیف من اینقدر مقدمات لازم نبود. ما سپر بلای شما مامورین هستیم. پادشاه پس از ما به شما خواهد پرداخت.

هر طور بود طهماسبی، اقبال السلطنه را با خود به تبریز آورد و محبوس نمود، ولی ظاهراً در زندان وسایل رفاه او را فراهم ساختند و همه روزه امیرلشکر برای دیدار

او به زندان می‌رفت و وعده استخلاص او را می‌داد. در مدتی که در زندان بود مأمورین طهماسبی خزائن جواهرات و اشیای قیمتی او را ضبط کردند و به طوری که شنیده شد این ثروت تمام و کمال تحویل سردار سپه گردیده است. اقبال السلطنه در زندان مرد و معلوم نیست به مرگ طبیعی از دنیا رفته یا به دست عمال دولت به قتل رسیده است. (I)

جعفر، آقازاده در «بررسی زندگی و اقدامات اقبال السلطنه ماکویی» در باره قتل اقبال السلطنه و غارت اموال وی توسط رضاخان بدین‌سان شرح می‌دهد: سرلشگر امیر طهماسبی والی نظامی آذربایجان در این دوره رابطه ای ظریف و ماهرانه با ایلات و عشایر منطقه برقرار کرده بود. او سعی در جلب قلوب و محبت متنفذین منطقه داشت و رابطه خود را با آنها نزدیک می‌کرد تا در آینده از این روابط استفاده نماید. در راستای این هدف، امیر لشکر طهماسبی در ۲۴ تیر (۱۳۰۲) به ماکو مسافرت کرد و حدود ۱۱ روز در این منطقه اقامت کرد. او هدف خود از این مسافرت را ملاقات با رؤسای طوایف منطقه و امیدوار کردن آنها به الطاف سردار سپه اعلام کرد. او در این سفر با اقبال السلطنه و دیگر خوانین دیدار کرد و آنها تعهد کردند که ۳۶۵ خروار گندم به دولت پیشکش دهند. از طرفی اقبال السلطنه و دیگر خانها پذیرفتند که در فاصله بین ماکو و خوی راه شوسه بسازند. برای بررسی مالیاتهای عقب افتاده خوانین و پرداخت آن کمیسیونی تشکیل شد. در این سفر طهماسبی سمت ریاست اقبال السلطنه بر قشون ماکو را تأیید کرد ولی سلطان حمزه خان جلیوند را به معاونت او انتخاب کرد.

امیر طهماسبی از این سفر چند هدف را دنبال می‌کرد. او می‌خواست سردار ماکو و ایلات منطقه را نسبت به دولت مرکزی و شخص رضاخان سرمهر آورد و آنها را به حفظ موقعیت خویش امیدوار نماید. از طرفی این سفر برای این بود که اقبال السلطنه و ایلات دست از مخالفت‌های گذشته بردارند و نسبت به دولت مرکزی مطیع باشند. تعهدات مالی که خوانین ماکو و سردار برخلاف گذشته به گردن گرفتند حاکی از ترس آنها از قدرت دولت مرکزی و آگاهی آنها نسبت به تغییرات قدرت دولت مرکزی می‌باشد. او در این سفر قصد اعتماد سازی در روابط خود با سردار را داشت تا سردار او را دوست و یار خود بداند تا در صورت نیاز از این دوستی بهره

برداری نماید. او بعداً هم دیدارهایی با سردار ماکو داشت، ولی اقبال السلطنه هرگز به این دیدارها و ماهیت واقعی آن پی نبرد.

دستگیری و قتل اقبال السلطنه

به نظر می‌رسد تا این دوره سردار سپه و طهماسبی بیشتر سعی داشتند تا با جلب نظر و اعتماد اقبال السلطنه و مطیع کردن او، قدرت دولت مرکزی را در این ناحیه برقرار سازند و البته با تعهداتی که اقبال السلطنه در سفر امیر طهماسبی تقبل کرد، نوید سازش بین طرفین و ابقای اقبال السلطنه به عنوان یک قدرت اقتصادی اما بدون اقتدار سیاسی را در منطقه می‌داد. اما سردار ماکو اقداماتی کرد که اگر رضاخان در برانداختن او شک داشت، تردیدش از بین رفت و مصمم به از میان برداشتن او شد. مواردی که خوانین در سفر طهماسبی متعهد به انجام آن شدند در واقع به معنی مصالحه دولت با ایشان بود. نقض این موارد توسط سردار منجر به واکنش شدید دولت در برابر وی شد. سردار بعد از توافق چون همیشه به خودسری عادت کرده بود و در فکر حکومت مستقل خویش بود، علی‌رغم درخواست های طهماسبی، این موارد تعهد را بر نتافت و شروع به کارشکنی کرد. با تحریکات سردار، عشایر ماکو دوتن از قزاق های شهر را بدون دلیل به قتل رساندند. از طرفی او اگرچه تعهد کرده بود که هزینه ساخت راه شوسه ماکو به خوی را به همراه دیگر خوانین بپردازد ولی از این کار امتناع کرد. از سویی دیگر سردار با نوشتن نامه هایی به سران عشایر منطقه آنها را به شورش علیه دولت برانگیخت ولی آنها حاضر به این کار نشدند و نامه های سردار را به نزد امیر لشکر طهماسبی فرستادند. با این اقدامات، سردار راه هرگونه صلح به روی رضاخان را بست و وی بهانه خوبی برای برانداختن اقبال السلطنه پیدا کرد. رضاخان، طهماسبی را که توانسته بود اعتماد سردار را بدست آورد، مأموردستگیری وی کرد. او در ۲۹ مهر سال ۱۳۰۲ به ماکو نزد اقبال السلطنه رفت و با نیرنگ و خدعه او را دستگیر نموده و روانه تبریز کرد. طهماسبی وظیفه اش را به خوبی انجام داد؛ بطوری که اقبال السلطنه به قول همسر خویش آنقدر به طهماسبی اطمینان پیدا نموده بود که گمان نمی‌کرد وی را دستگیر نماید و گرنه می‌توانست به شوروی فرار نماید. گویا سردار به حمایت شوروی ها و پناه

دانشان به خودش مطمئن بود، این امر شاید نشانگر روابط پنهانی دیگر وی با آنها و سازش های میان ایشان باشد، اما این مسأله به دلیل فقر منابع درحال حاضر برای ما پنهان است. طهماسبی بعد از دستگیری اقبال السلطنه بیانیته ای منتشر کرد که به دلیل اهمیت آن، قسمتهایی از آن را در زیر می آوریم:

در اینموقع سردار اقبال السلطنه ماکوئی را دستگیر و اعزام تبریز نمودم همان اقبال السلطنه خائن را که از ذکر مفاد مراسلات خیانت کارانه متعدد مشارالیه خودداری می نمایم. و با قلب سرشار از فرح؛ صمیمانه بعموم لشگریان که رشته فتوحات پی در پی در اثر شجاعت و عزم راسخ آنان سرتاسر آذربایجان منور شده است تبریک گفته به برادران و رعایای ستم کشیده آذربایجان عموماً و نواحی ماکو و خوی خصوصاً بشارت داده تبریک می گویم.... ماراست که از خالق متعال، عظمت و قدرت یگانه ناجی ایران حضرت اشرف وزیرجنگ و فرمانده کل قشون دامت عظمته را مسئلت نمایم... اکنون اکراد رشید ماکو با خیال راحت قدم به صحنه خدمتگزاری گذاشته و برای ثبوت ادعای خود امنیت فوری فرا گرفته سرتاسر ماکو را بشارت میدهند. اکنون رؤسای طوایفین که از کثرت ظلم و تعدی اقبال السلطنه چندین سال بماکو نیامده بودند، بواسطه اطمینان و انتظاری که بمراحم یگانه سرپرست حقیقی قشون پیدا نمودند تقاضای آمدن به تبریز را نمودند و عنقریب حرکت مینمایند...» این پیام در تاریخ سوم آبان ۱۳۰۲ از بازرگان صادر شده است. لحن حماسی این بیانیته نشان از اهمیت قدرت سردار ماکو در نظر دولت مرکزی می باشد. از طرفی طهماسبی، سردار را خائن به وطن ذکر می کند و می نویسد که از ذکر نامه های خیانت کارانه او خودداری می کند، منظور طهماسبی شاید نامه های اقبال السلطنه به اکراد می باشد که در این نامه ها او آنها را به شورش علیه دولت تحریک کرده بود. در این نامه وی در صدد به دست آوردن دل اکراد منطقه بوده و با ایشان به توافق رسیده که آنها برای اثبات حسن نیت خود به تبریز بیایند. با این سیاست، او زیرکانه سرنوشت اکراد را که قدرت نظامی منطقه در دست آنها بود، از اقبال السلطنه که یاغی معرفی شده، جدا می کند تا از شورشهای احتمالی آنها در اثر دستگیری اقبال السلطنه جلوگیری نماید. اکراد هم تسلیم در برابر دولت مرکزی را به شورش و حمایت از اقبال السلطنه ترجیح دادند.

اقبال السلطنه مدتی در تبریز زندانی بود که خبر مرگ او بعد از چند روز به سکنه قلبی اعلام شد. اما از همان زمان درباره نحوه ی مرگ او سوء ظن پیدا شد و بعداً هم کسانی چون تیمورتاش، فیروز و دیگران با همین سکنه های رضاشاهی کشته شدند. بهبودی پیشکار رضا خان می نویسد که اقبال السلطنه به دار آویخته شد. مکی معتقد است که او را بوسیله آمپول و تزریق سم کشتند، دولت آبادی معتقد است که او را اعدام کردند، ولی خانواده او معتقد بودند که سردار ماکو نه اعدام شد، نه به دار آویخته شد و نه سکنه کرد، بلکه در زندان مسموم شد. مستوفی معتقد است که خود سردار سپه دستور قتل اقبال السلطنه را صادر کرده بود و امیر طهماسبی بدون اجازه او نمی توانست این کار را انجام دهد. از همه این اشارات می توان به این نتیجه رسید که اقبال السلطنه به دستور رضاخان کشته شد، نه اینکه به مرگ طبیعی مرده باشد.

امیر طهماسبی بعد از دستگیری اقبال السلطنه، عده ای از افراد پادگان نظامی را در کاخ سردار که خزانه او در آنجا قرار داشت، مستقر کرد و آنها خدمه قصر را بیرون کردند. بعد از مرگ سردار بیشتر خزائن او بوسیله مأمورین مخصوص امیر لشکر و یا شاید توسط خود او مصادره و به تهران فرستاده شد. این نوشته مستوفی را سندی که از کارگذاری آذربایجان در تبریز در تاریخ ۱۱ دی ۱۳۰۲ صادر شده تأیید می نماید: « پولهای اندوخته شده و استعدادهای آقای اقبال السلطنه که یکی از صاحبمنصبان نظامی از طهران برای حمل آن آمده بود تحویل و به طهران حمل فرمودند. » . میزان این اموال مصادره شده بسیار زیاد بود بطوریکه زن سردار می گوید که این اموال را بار چهل شتر کردند و به تبریز و از آنجا به تهران فرستادند. پسر سردار سالها بعد ادعا کرد که میزان خسارت وارد شده از سوی رضاخان به اموال آنها حدود دو میلیارد ریال بوده است. در میان این اموال چندین شمشیر مرصع و جواهر نشان و جواهرات سردار بود که چند میلیون ارزش داشتند. عین السلطنه هم اشاره می کند که قورخانه او را هشتصد شتر به تبریز حمل کرد. امین الشرع هم می نویسد که ۲۸ صندوق پول نقره، ۴ صندوق پول طلا و قورخانه وی را با ۱۸ شتر به تهران فرستادند. صرف نظر از درستی این مبالغ و آمارها، اقبال السلطنه به طور موروثی ثروت هنگفتی داشت که با قتل وی بیشتر این اموال مصادره شد. بدون تردید تمام یا قسمت بیشتر ثروت مصادره شده اقبال السلطنه به رضاخان رسید و این ثروت او دومین منبع ثروت هنگفت رضا شاه (منبع اول ثروتش اموال امیر

عشایر خلخال بود) گردید و مبلغی هم از این ثروت صرف هزینه های وزارت جنگی که هر روز در حال گسترش و بازسازی توسط رضاخان بود، گردید. رضاخان معتقد بود که طهماسبی قسمتی از اموال اقبال السلطنه را به خود اختصاص داده است. و به این علت از وی عصبانی بود ولی طهماسبی خود این مسأله را انکار می کرد. مستوفی هم معتقد است که در این میان چیزی از ثروت خان ماکو به طهماسبی نرسید و رضاخان تمام این اموال را خود صاحب شد و از آن چیزی به خزانه دولت داده نشد. بعداً مصادره اموال اقبال السلطنه و دیگران و تحویل ندادن آنها به خزانه دولت مرکزی و اختصاص آنها به خود یکی از موارد استیضاح مدرس و اقلیت مجلس پنجم از سردار سپه بود که به جایی نرسید رضاخان تنها به ضبط اموال سردار اکتفا نکرد بلکه قسمتی از املاک او را هم ضبط کرد؛ ولی جزئیات این امر روشن نیست.

پس از دستگیری و زندانی شدن اقبال السلطنه، در ماکو حکومت نظامی اعلام شد و یاور معین السلطنه به فرمانداری نظامی ماکو و سلطان حمزه خان جلیل وند به ایلخانی طوایف ماکو برگزیده شد. بعد از مرگ سردار هیچ عکس العملی از بازماندگان و نوکران او نشان داده نشد. از این امر می توان نتیجه گرفت که اگر سردار تهدیدی برای قدرت رضاخان محسوب می شد و قدرت و توان لازم برای مقابله با دولت را داشت، حتماً بازماندگان او علیه دولت مرکزی بعد از مرگ سردار می شوریدند. سردار در این مواقع قدرت جنگی خویش را از دست داده بود «مردی بود بعدت در اقلیت و بثروت در اکثریت» و تنها ثروت هنگفتش عامل اقتدار وی بود و نمی توانست تهدیدی علیه حاکمیت دولت مرکزی باشد. قدرت و استقلال عمل سردار در منطقه نه به علت اقتدار ذاتی اش بلکه به علت ضعف قدرت دولت مرکزی بود که به متنفذینی نظیر سردار اجازه مخالفت با دولت مرکزی را می داد. رضاخان در ظاهر ابتدا قصد داشت تا او را بعد از قبول اقتدار دولت مرکزی در قدرت اقتصادی خویش به عنوان زمیندار در منطقه ابقا نماید اما تحریکات وی در منطقه و عدم فرمانبرداری کامل از دولت مرکزی سبب مرگش شد. ثروت افسانه ای سردار و امید دست یافتن به آن هم از عوامل قتل وی توسط رضاخان سردار سپه بود. سردار سابقه ای نیکو در ذهنیت ایرانیان و مردم منطقه نداشت. قتل و عامهای مردم آزادی خواه منطقه در جریان مشروطه، خودسریهای بعد از مشروطه و

سیاست گرایش به کشورهای همسایه و بویژه روسیه سبب نفرت مردم منطقه و دیگر نقاط کشور از وی شده بود. او وجهه ای ملی برای خود نساخته بود که دولت و مردم خواهان حفظ وی در منطقه باشند. بعد از قتل وی از سوی سیاسیون اعتراضی جدی به مرگ وی نشان داده نشد (II) (۲۷)

ذخیره مملکتی و غارت درآمدهای نفتی ایران به دست رضا شاه

◀ **فصل سیزدهم**، محمد قلی مجد با استناد به « اسناد وزارت خارجه آمریکا» در رابطه، « ذخیره مملکتی و غارت درآمدهای نفتی ایران به دست رضا شاه» می نویسد: در ۳۰ سپتامبر ۱۹۴۱، فقط دو روز پس از خروج رضا شاه از ایران، مجلس ماده واحده ای به تصویب رساند. گزارش وزیر مختار وقت آمریکا، لوییس دریفوس پسر، نشان می دهد که درآمدهای نفتی ایران و صندوق ذخیره ای که قرار بود درآمدهای نفتی به آن واریز شود در کنترل دولت ایران نبود. علاوه بر این، درآمدهای سالانه نفتی ایران در بودجه عادی کشور گنجانده نمی شد (نگاه کنید به تصویر شماره ۱).

چنان که وزارت امور خارجه مستحضر است، درآمدها و حق الامتیازهایی که شرکت نفت انگلیس و ایران می پردازد به یک صندوق ذخیره واریز می شود و در بودجه عادی مملکت منظور نمی گردد. امور این ذخیره همیشه محرمانه بوده است، هر چند معمولاً در زمان تسلیم لایحه بودجه به مجلس به اطلاع عموم می رسد که چه مبلغی از محل آن به ارتش، یا جاده سازی و کارهای دیگر اختصاص خواهد یافت. بنابراین، هدف از تصویب این قانون منظور کردن درآمدها و موجودی صندوق در بودجه عادی کشور است، که مسلماً اگر دولت ایران قصد تنظیم بودجه ای مناسب و جایگزین کردن آن بجای اعداد و ارقام غلط انداز و بی معنی گذشته را داشته باشد اقدامی ضروری است.

دریفوس سپس به درآمدهای نفتی ایران از محل حق الامتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران بین سالهای ۱۹۲۷ تا ۱۹۴۱، اشاره می کند و بلایی را که بر سر آن آمد

شرح می دهد. اصولاً از آنجایی که درآمدهای نفتی در بودجه منظور نمی شد، هیچکس نمی دانست که چه بلایی بر سر آن می آید. به مدت چهارده سال، مردم ایران را از آنچه « ارزشمندترین دارایی اقتصادی شان » توصیف می شد. بی خبرنگار داشته بودند.

آمار و ارقام مربوط به ذخیره مملکتی ایران اولین بار در زمان بحث و بررسی لایحه قانونی فوق در مجلس فاش شد. آقای اعتبارمخبر کمیسیون بودجه مجلس فاش کرد که در طول چهارده سال فعالیت صندوق مبلغ ۳۱ میلیون لیره به آن واریز شده بود؛ که از آن مبلغ ۲۷ میلیون لیره خرج شده و ۳ میلیون لیره هم طلا خریداری شده بود. می گوید که موجودی فعلی صندوق پس از کسر ۶۰۰ هزار لیره تعهدات جاری آن برابر با ۱/۳۰۰/۰۰۰ لیره است. اگر چه احتمالاً حساب و کتاب های آقای اعتبار خالی از ایراد نیست، گمان می رود که ذخایر رسمی فعلی صندوق همان ۰/۳۰۰ / ۱ لیره باشد. مخبر کمیسیون بودجه گفت که نمی داند ۲۷ میلیون لیره دیگر به چه مصرفی رسیده است ولی ای کاش پول بیشتری صرف خرید طلا می شد. اگر اعداد و ارقام بالا را صحیح فرض کنیم، معلوم می شود که درآمد شرکت نفت انگلیس و ایران در طول چهارده سال گذشته به طور متوسط ۲ میلیون لیره در سال بوده است. البته دولت هنوز مبلغ درآمدهای جاری از این محل را فاش نمی کند، ولی سفارت از منابع موثق اطلاع یافته است که مبالغ مزبور برای سال جاری و سال گذشته سالیانه حدود ۴ میلیون لیره بوده است. (۲۸)

سخنگوی یکی از کمیسیون های مجلس که مسئول بررسی درآمدهای نفتی در طول حکومت رضا شاه بود صادقانه اذعان داشت که کمیسیون واقعاً نمی داند که ۲۷ میلیون لیره (از ۳۱ میلیون لیره در آمد صندوق) به چه مصرفی رسیده است.

در این فصل سعی بر این است که نحوه تخصیص و محل مصرف این مبالغ روشن شود. در ابتدا به داستان تأسیس صندوق ذخیره استرلینگ مملکتی که در گزارش دریفوس آمده است می پردازیم. صندوق فوق از سال ۱۹۲۷ تا ۱۹۴۱ فعالیت داشت و با استفاده از همین ساز و کار بود که درآمدهای نفتی ایران (یعنی همان

۲۷ میلیون لیره ای که مغفود شده است) به حساب های شخصی رضا شاه در اروپا و آمریکا راه کج می کرد. (۲۹)

حساب بانکی رضا شاه در کشورهای خارجی

آرشیو وزارت امور خارجه آمریکا شواهد مستندی از ثروت رضا شاه در بانک های خارجی به دست می دهد. بر اساس این سوابق می دانیم که سپرده های بانکی رضا شاه در لندن متجاوز از ۲۰ میلیون لیره (۱۰۰ میلیون دلار) بود که احتمالاً رقم واقعی آن ۲۵ میلیون لیره (۱۲۵ میلیون دلار) بوده است. آمار مربوط به دارایی های خارجی در ایالات متحده در سال ۱۹۴۱ نشان می دهد که دارایی های رضا شاه در این کشور به هنگام بر کناری اش حداقل ۵ / ۱۸ میلیون دلار بود.

از گزارش دیپلمات های امریکایی در سوییس نیز می توان نتیجه گرفت که موجودی حساب های رضا شاه نزد بانک های سویسی نیز بسیار قابل ملاحظه بوده است. علاوه بر این، در سال ۱۹۴۱، شاه نزدیک به ۵۰ میلیون دلار سپرده نیز نزد بانک های ایرانی داشت. بنابراین، شاه حداقل ثروتی بالغ بر ۲۰۰ میلیون دلار در بانک های لندن، نیویورک، سوییس، تهران و تورنتو برای خودش انباشته بود. این پول به نرخ امروز حداقل ۷ میلیارد دلار ارزش داشت، البته جدای از سهام و اوراق قرضه اش در آمریکا و اروپا، املاک وسیعش، زمین های کشاورزی، بنگاههای صنعتی و بازرگانی، و صد البته عالی ترین بخش از جواهرات سلطنتی باستانی [که به سرقت برده بود] این دزدی، چه با معیارهای نسبی و چه مطلق

، از بزرگترین دزدهایی است که یک نفر در طول تاریخ انجام داده است. این مسئله همچنین نشان می دهد که غارت ثروت یک ملت، سپس حفظ و انتقال آن به نسل بعد چقدر ساده است.

در زمان بر کناری و فرار رضا شاه در سپتامبر ۱۹۴۱، حدس و گمان های بی پایانی در باره مبالغ هنگفتی که از قرار معلوم شاه و مملکت در بانک های خارجی انباشته بود، وجود داشت. دریفوس، وزیر مختار آمریکا در تهران، سردرگمی و فریبکاری در باره این مسئله را اینگونه توصیف می کند :

حدس و گمان و اخبار کذب درباره سپرده های خارجی شاه سابق تمامی ندارد، و برخی می گویند که این سپرده ها سر به صدها میلیون دلار می گذارد. حرف ها حدیث هایی که درباره این سپرده های خارجی و برسر زبان هاست دقیقاً شبیه همان گجی و سردرگمی محافل دولتی است، زیرا مقامات هم چیز زیادی نمی دانند و کارشان حدس و گمان است. سخنگویان و نویسندگان یک روز می گویند که اقداماتی برای ضبط این سپرده هایی وجود ندارد، و روز بعد از آن دوباره همان حرف های اول شان را تکرار می کنند و یا حرف های دیگری می زنند. حقیقت امر این است که تا بحال هیچ مدرکی دال بر وجود هیچ سپرده ای در بانک های خارجی و یا مالکیت املاک و اموال و یا اشیاء قیمتی در کشورهای دیگر ارایه نشده است. رئیس الوزراء در تاریخ ۲۸ سپتامبر به مجلس اطلاع داد که به منظور تسکین نگرانی مردم از این بابت، دولت سندی محضری به امضاء شاه سابق رسانده است که به موجب آن اگر پولی در بانک های خارجی داشته باشد همراه با بقیه اموالش به شاه [کنونی] انتقال یابد...

شایان ذکر است که تا بحال هیچ حرفی درباره انتقال سهام و اوراق قرضه ای که شاید شاه سابق در کشورهای خارجی داشته باشد زده نشده است.

دولت های انگلیس و ایران، به ویژه محمد علی فروغی، رفیق شفیق رضا شاه، در پنهان ساختن حساب های خارجی او نقش بسزایی داشتند. انگلیسی ها که همدست رضا شاه بودند، منافع خارجی او نقش بسزایی داشتند. انگلیسی که همدست رضا شاه بودند، منافع گسترده ای در پنهان ساختن بزرگی این غارت عظیم داشتند. همینطور، فروغی در فساد با رضا شاه همدست بود و از رشوه ها و پیشکش ها سهم می برد.

ایرانی هایی که در انتقال پول به بانک های خارجی به رضا شاه کمک کرده بودند و اطلاعاتی از این موضوع داشتند، همگی در ایران و در پست های عالی شان باقی ماندند. همه رؤسای سابق بانک ملی و رؤسای کمیسیون اسعار [ارز] خارجی وزارت مالیه نیز در ایران بودند. و اکثر آنها همچنان در مناصب عالی به خدمت ادامه دادند. دو تن از وزرای کابینه فروغی، یعنی عباسقلی گلشائیان و یدالله عضدی قبلاً ریاست کمیسیون اسعار خارجی را برعهده داشتند. دو شخص دیگر هم که از

سال ۱۹۳۳ سال ها رئیس بانک ملی ایران بودند- یعنی ژنرال رضا قلی امیر خسروی و محمد علی فرزین- نیز در ایران ماندند.

چنانکه در زیر اشاره خواهد شد، همین امیر خسروی مأمور ابلاغ دستورالعمل رضا شاه برای انتقال وجوه از بانک میدلند، که درآمدهای نفتی ایران در آن نگهداری می شد، به حساب های شخصی اش در بانک وست مینیستر بود. این اشخاص حتماً از حساب های خارجی رضا شاه خبر داشتند. ولی همه آنها سکوت اختیار کردند، زیرا واضح بود که با پادشاهی پسر رضا شاه چنین کاری ارزشش را داشت. (۳۰)

سند از اسناد مربوط به سه حساب خارجی رضاخان

◀ فصل چهاردهم، محمد دهنوی محقق تاریخ معاصر ایران تحت عنوان «برگهایی از تاریخ»، «اسناد مربوط به سه حساب خارجی رضا خان» را در دسترس عموم مردم ایران قرار داده است و می نویسد: آنچه در ذیل می خوانید، «سند [۹] از اسناد مربوط به سه حساب خارجی رضا شاه در سالهای ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱ ش. است. برای اطلاع بیشتر و دقیقتر از تعداد حسابهای خارجی او میزان وجوه آنها بایستی در انتظار صورت برداری از تمامی اسناد موجود در «مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی» و همچنین انتشار اسناد پراکنده در سایر سازمانها و دوایر داخلی و بایگانیهای خارجی و نزد افراد مختلف بود.

پس از سقوط دیکتاتور در باره وجود نقدی او در بانکهای خارجی مطالبی غیر مستند و گاهی با ذکر ارقام اغراق آمیز در جراید منتشر شد و در مجلس نیز مذاکراتی انجام گرفت و سرانجام دولت محمد علی فروغی اعلانی را در دو نوبت به شرح زیر در جراید انتشار داد: «نظربه اینکه انتشار یافته بود که پادشاه سابق در بانکهای خارجی پول نقد دارند، هیئت دولت دقیقاً در صدد تحقیق برآمده. ولی تاکنون به هیچوجه اطلاعی بدست نیامده است که ایشان در بانکهای خارجی پول نقدی داشته باشند.»

مؤلف یا مؤلفین کتاب گذشته چراغ راه آینده است پس از نقل خبر فوق از روزنامه اطلاعات مورخ ۲ / ۷ / ۱۳۲۰ می افزایند: «عصر روز ۶ / ۷ / ۲۰ نخست وزیر به نمایندگان اظهار داشت که: «هر چند معلوم نشده است که ایشان (رضا شاه) در

خارجه پولی داشته باشند. ولیکن احتیاطاً به اعلیحضرت شاه سابق مراجعه شد که تصریح فرمایند اگر در خارج دارایی داشته باشند آن مشمول صلحنامه باشد. ایشان نیز مطابق سند رسمی که در بندر عباس تنظیم شده جوهری را که در بانکهای خارج معلوم شد جزو صلحنامه منظور داشتند و به اعلیحضرت همایونی انتقال خواهد یافت».

به نظر می رسد که این ۹ سند اولین مدارک مستندی است که در باب دارایی نقدی رضا شاه منتشر می گردد. خلاصه مطالب مندرج در این اسناد به ترتیب تقدم تاریخی به این شرح است:

(الف) طبق سند اول مورخ ۲۰ مهر ۱۳۱۰، که به امضای رئیس وقت بانک ملی ایران است. رضا شاه از بابت سود ۱۵۰/۰۰۰ دلار امانت ثابت در بانک «اونیون دو بانک سوئیس» از ۸ تیر تا ۷ مهر ۱۳۱۰ بابت بهره ۲/۵٪ و ۲٪ در سال مبلغ ۸۷۵ دلار دریافت داشته است.

(ب) بر اساس سند دوم مورخ ۲۸ مرداد ۱۳۱۰ به امضای رئیس وقت بانک ملی ایران، از بابت ۱۵۰/۰۰۰ دلار سپرده ثابت از ۸ تیر تا ۱۱ مرداد ۱۳۱۰ نزد بانک «ریش کردیت گزانشافت برلن»، مبلغ ۷۴۳/۸۳ دلار بهره عاید رضا شاه گردیده است. طبق همین سند امانت ثابت فوق به دستور رضا شاه در ۱۲ مرداد ۱۳۱۰ به «میدلند بانک» لندن منتقل شده و در ۲۶ مرداد ۱۳۱۰ به موجب ابلاغ «بانک پهلوی» به «وستمینستر بانک» لندن تسلیم است.

(ج) بنابر مطالب محرمانه سومین سند در ۲۵ مرداد ۱۳۱۰ سرهنگ امیر خسروی رئیس بانک پهلوی به بانک ملی ایران اطلاع داده است که به دستور رضا شاه مبلغ سپرده در بانک میدلند لندن به حساب شاه در بانک وستمینستر لندن پرداخت گردد.

(د) سند چهارم سوادنامه دکتر لیندنبالات رئیس بانک ملی به سرهنگ امیر خسروی رئیس بانک پهلوی است در تاریخ ۲۶ مرداد ۱۳۱۰ مبنی بر اجرای دستور انتقال ۱۵۰/۰۰۰ دلار از بانک میدلند لندن به بانک وستمینستر لندن.

(ه) سند پنجم اعلام وصول چکی است به مبلغ ۸۶/۳۰ دلار توسط رئیس بانک ملی به نام رضا شاه از بابت بهره سپرده در مدت ۱۴ روز میدلند بانک لندن.

و) سند ششم، مراسله ای است از رئیس شعبه خارجی بانک و ستمینستر به رضا شاه در ۱۲ شهریور ۱۳۱۰ مبنی بر دریافت مبلغ ۵۰/۰۰۰ دلار و واریز مبلغ فوق به حساب امانت ثابت او به مدت یک سال با سود ۳٪ در سال و ارسال قبض امانی مبلغ مورد نظر مهور به مهر بانک.

ز) سند هفتم سواد نامه « رئیس دفتر املاک شاهنشاهی » است به رئیس بانک پهلوی مبنی بر اجازه و موافقت رضاشاه با تمدید امانت ثابت مذکور در فوق بقیه مدت شش ماه از ۲۵ اوت ۱۹۳۲ تا ۲۵ فوریه ۱۹۳۳ با سود ۱,۵٪ در سال. باید دانست که به دلیل بحران معروف اقتصادی در کشورهای غربی، نرخ بهره به نصف تقلیل یافته بوده است.

ح) این سند تصویر یک فقره قبض امانی بانک و ستمینستر لندن راجع به سپرده موضوع سند هفتم ب تاریخ ۲۵ اوت ۱۹۳۲ و به شماره ۳۸۷ است.

ط) سند نهم، نامه ای است از بانک پهلوی در تاریخ ۱۳ مهر ۱۳۱۱ به سرتیپ کریم خان بوذرجمهری مبنی ارسال قبض امانی موضوع سند هشتم و درخواست ارسال قبض امانی سابق جهت بازگرداندن به بانک و ستمینستر لندن. [این سند متأسفانه در کتاب چاپ نشده است]

سند ۲ - این سند عبارت است از سیاهه اسامی علماء، ملاکین، تجار، رؤسای برخی از ادارات دولتی و نیز کشاورزان مازندرانی که در سال ۱۳۱۱ شمسی دستگیر و املاک آنان توسط رضا شاه تصاحب شد و خود آنان با خانواده هاشان به نقاط مختلف کشور تبعید گردیدند.

سند مورد بحث یکی از صدها سندی است که به خوبی نشان میدهد چگونه رضا خان که به گفته خود در جوانی « سربازی پابرهنه و گرسنه » بوده و قبل از کودتای انگلیسی سوم اسفند ۱۲۹۹، بنا به روایتی که شیخ الملک اورنگ از قول او در سالنامه دنیا نقل کرده است، فاقد امکان تهیه زاد و توشه مسافرت از تهران به آلاشت برای دیدار خانواده اش بوده است، در طول کمتر از ۲۰ سال، به سبب برخورداری از حمایت خارجی و تصاحب قدرت سیاسی و نظامی و اعمال فشار، ارباب و قتل. بنابراین قول مشهور صاحب ۴۴ هزار پارچه آبادی و میلیونها تومان و دلار وجوه نقد در بانکهای داخلی و خارجی گردیده است.

این سند از سوی دیگر نشانگر بی منزلتی و آسیب پذیری و بی ثباتی نهاد « مالکیت» در ایران است. به بیان دیگر تا حدودی مبین علت عدم انباشت سرمایه در بُعد معنوی و مادی است. (۳۱)

وضعیت فساد در ایران

بهر رو، مجموعه درباره «فساد و غارت دوران پهلوی اول» با استناد به اسناد و تحقیقات پژوهشگران مختلف نگارش، تنظیم و تدوین کرده ام و با نوشته ای تحت عنوان «ثروت رضا شاه و چگونگی جمع آوری آن» به قلم حسین مکی از کتاب «تاریخ بیست ساله ایران» را آغاز می کنم و در اختیار خوانندگان ارجمند قرار می دهم:

نگاهی به اموال منقول و غیرمنقول رضا شاه

◀ فصل پانزدهم تا شانزدهم، محمد ترکمان محقق تاریخ معاصر ایران در نوشته پژوهشی خود تحت عنوان «نگاهی به اموال منقول و غیرمنقول رضا شاه» اموال غصب شده توسط رضا شاه را مورد بررسی قرار داده است و می نویسد: مطالعه و بررسی سیاهه اموال منقول رضا شاه از جهات عدیده، از جمله جامعه شناختی، جایگاه مالکیت، فرآیند تملک و سازوکار و مؤلفه های قدرت و همچنین سیر تحولات اقتصادی و سیاسی ایران معاصر قابل توجه و دقت می باشد. مسائل مذکور از دیر باز مطرح نظر محققین و نویسندگان بوده است و در رساله های مستقل، یا در جزو نوشته های خود، بدان پرداخته اند. امید آن داریم که این نوشته مواد و مصالح بیشتری برای تعمیق مباحث فوق فراهم آورده و امکان جمع بندی و تحلیل دقیق تری را به وجود آورد.

در باره اموال تحت تصرف و طریق تملک آن توسط رضا شاه، پس از شهریور ۱۳۲۰ مقالات و نوشته های فراوان در جراید و مجلات و کتاب ها منتشر و در مجالس قانونگذاری پس از شهریور تا کودتای انگلیسی - آمریکایی و ارتجاعی ۲۸ مرداد ۳۲ بسیار سخن گفته شده است.

سخنان و نوشته های مطروحه در این ارتباط، تاکنون اکثر قریب به اتفاق از سوی

متظلمین عنوان گردیده است، در صورتی که در این نوشته از منظر اسناد به دست آمده از دربار پهلوی و بنیاد وابسته به آن، این موضوع روایت می شود. در سال ۱۳۶۹، ۹ سند از اسناد مربوط به چهار حساب خارجی رضا شاه در بانک «اونیون دو بانک سوییس»، «ریش کردیت گزلفاشت برلن»، «میدلند بانک» لندن و «وستمینستر بانک» لندن متعلق به سال های ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱، و همچنین سندی حاوی سیاهه اسمی علماء، ملاکنی، تجار و رؤسای برخی از ادارات دولتی و نیز کشاورزان مازندرانی که در سال ۱۳۱۱ شمسی دستگیر و املاک آنان توسط رضا شاه تصاحب شده بود و خود با خانواده به نقاط مختلف کشور تبعید گردیده بودند، (۳۲)

ملک مدنی نماینده ملایر نیز در سخنان خود در باره ضرورت ملغی اعلام کردن اسناد مالکیت صادر شده به نام رضا شاه، توسط مجلس شورای ملی گفت: «شاه سابق را می دانم ۱۷ سال، در این مملکت سلطنت کرد و این را تقسیم به روز بکنین تقریباً شش هزار روز می شود و ایشان چهل و چهار هزار سند مالکیت صادر کرده اند. تقسیم که بکنیم روزی هفت سند مالکیت ایشان گرفته اند... به عقیده بنده ماده اول این قانون باید این طور نوشته شود (نظر به این که شاه املاکی را از مردم قهراً غصب کرده بود و الزاماً سند مالکیت هایی صادر کرده بود... این اسناد بلا اثر و ملغی و از درجه اعتبار ساقط است.»

رضاشاه و غصب اراضی عشایر

دنیای اقتصاد «در باره غصب اراضی عشایر» می نویسد: نویسندگان این گزارش معتقدند، رضاخان پس از آنکه به شاهی رسید به ثروت اندوزی تمایل پیدا کرد و در حالی که اراضی مرغوب در جای جای ایران را تملک می کرد، فروغی نخست وزیر تلاش می کرد این کار او را توجیه کند.

بارهای مردم در میدان های پایین شهر تا فروش نرفتن بارهای اختصاصی نمی بایستی به فروش برسد حتی سیمان را که مورد احتیاج عمومی بود همان ایادی منحصر خریداری و بعد سه برابر قیمت خریداری به مردم می فروختند. حتی خرید

و فروش اتومبیل می‌بایست نفعی به شاهزاده‌ها برساند! اگر راه‌ها امن نباشد شخص می‌داند که با يك دسته دزد طرف است و دزد به نام دزد مال مردم را می‌گیرد، اما در دوران بیست ساله به نام قانون، به دست دفتر اسناد رسمی و مامورین ثبت اسناد و شهربانی که هر کدام به نوبه خود حافظ حقوق و اموال مردم بودند مال و هستی مردم را می‌گرفتند که همه تعریف کردند رضاخان میرپنج افسر دیویزیون قزاق که در سوم اسفند ۱۲۹۹ هـ ش کودتا کرد و سردار سپه شد و در ۱۳۰۴ هـ ش به سلطنت نشست نه ملکی داشت نه کارخانه‌ای و نه وجوه نقدی در بانک‌های خارجی ولی روز بیست و پنجم شهریور ۱۳۲۰ هـ ش که امکان زورگویی و ستمگری برای او باقی نماند و به اجبار کناره‌گیری کرد وی با تملك حاصلخیزترین نقاط کشور در مازندران، گیلان، گرگان و سایر نقاط، بزرگترین مالك کشور ایران بود و با در دست داشتن ذخائر نقدی در بانک‌های انگلستان، آمریکا و آلمان یکی از ثروتمندترین مردان به شمار می‌آمد.

چگونه این ثروت کلان در چنین مدت محدودی فراهم گردید؟ از راهی سهل و ساده، وزارت دارایی به صاحب ملك دستور می‌داد که چون نباید در محل علاقه و ملك و آبی داشته باشد لذا ضروری است املاك خود را به شخص صلاحیتداری (که صلاحیت آن را کمیسیون دولتی در محل تعیین می‌کرد) بفروشد و الا وزارت دارایی املاك وی را تصرف می‌کرد یا به ثمن بخش و به زور می‌خرید و سپس به رضاشاه منتقل می‌کرد.

مثلا از سال ۱۳۱۱ الی ۱۳۱۳ هـ ش «کراس‌تاق» که صد و سی و چهار پارچه دهات بیلاقی و قشلاقی و مراتع و جنگل‌های مفصل داشت به ترتیب فوق ضبط اداره دارایی شد. در تنکابن جمعی مالکین را گرفتند در قصر زندانی کردند و بعد زن و بچه آنها را داخل کامیون ریختند و به چند دسته تقسیم کردند و به کرمان، جیرفت، بم، شیراز، کرمانشاه، همدان و قزوین فرستادند. یکی از مالکینی که به نی‌ریز تبعید شده بود بعد از شهریور ۱۳۲۰ هـ ش چنین نوشت: «ملك کمینه را در کجور مازندران بدون خریداری، بدون فروختن، بدون تعویض حتی بدون امضا و بدون اخطار ضبط کردند. آقایان وکلای مجلس و هیات دولت امروز هم همان موقع سر کار بودند! وقتی من و هزاران مثل مرا تبعید می‌کردند هیچ‌کسی حرفی نزد. يك مامور نماینده مختاری رییس شهربانی اثاثیه و لباس ما را هم حراج کرد و دیناری از پول آن را هم به ما

نداد!

روزنامه‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ ه.ش، پر است از اعمالی که عمال دیکتاتور برای سلب املاک مردم انجام داده بودند. يك نماینده مجلس انگلستان پس از مسافرت به ایران و مطالعه احوال ایرانیان نوشته بود: «رضاشاه دزدان و راهزنان را از سر راه‌های ایران برداشت و به افراد ملت خود فهماند که من بعد در سرتاسر ایران فقط يك راهزن باید وجود داشته باشد.»

جنون ثروت، رضاخان را چنان از خود بی‌خود کرده بود که تنها به غصب املاک مردم، برقراری انحصار جهت فروش برنج و پنبه و گندم املاک اختصاصی به قیمت دلخواه، کارخانه‌داری، خرید و فروش ارز به کشت و فروش بادمجان و تره‌بار در میدان‌های پایین شهر ختم نمی‌شد بلکه اعتبارات و بودجه مملکتی و خصوصا درآمد کشور از نفت بدون هیچ‌گونه حساب و کتابی در اختیار شخص اعلیحضرت! بود و وی به میل و اراده خود از آن استفاده می‌کرد. موید احمدی نماینده مجلس در اول مهر ۱۳۲۰ ه.ش در مورد چگونگی صرف عایدات نفت سوالی در مجلس مطرح کرد و مخبر کمیسیون بودجه گفت از سال ۱۳۰۶ ه.ش سی و يك میلیون لیره عاید شده که بیست و هفت میلیون آن خرج گردیده ولی معلوم نیست به چه ترتیب و به چه مصرفی رسیده است. شهرداری تهران هم در مهر ۱۳۲۰ ه.ش در مقام انتشار و مطالبه هزینه‌هایی برآمد که برای دربار کرده بود و جمع آن به سیصد و پنجاه میلیون ریال می‌رسید و اعلام داشت شهرداری تقریباً تمام اعتبارات خود را به مصرف دربار رسانده و اکنون کار شهرداری به علت نداشتن وجه راكد گردیده است.

اما فروغی برای تسکین احساسات مردم با شتاب صلح‌نامه‌ای از رضاشاه گرفت و محمدرضا به صلاحدید او املاک غصبی پدر را در اختیار دولت قرار داد تا موقتاً مردم را آرام کند. با این ترتیب املاک رضاشاه به دولت انتقال یافت، اما موضوع حل نشد و گرفتاری مربوط به این املاک دامنگیر دولت، مردم و به خصوص دستگاه دادگستری گردید و تا زمان حاضر هم تمام نشده است. با این توضیح اداره املاک اختصاصی تبدیل به اداره املاک واگذار شد و مقرر شد اشخاصی که ادعا دارند پس از این که حکم قطعی از دادگستری گرفتند ملك را پس بگیرند. در ابتدا مجلس قبول نمی‌کرد که مالك مسلم ملك به صورت مدعی ظاهر شود و سال‌ها به عدلیه برود ولی

در نهایت پذیرفت که رضاشاه آن همه املاک را مالک شده! و عده معدودی توانستند املاک خود را مسترد دارند بعد از هشت سال املاک مجدداً با تصویب مجلس به محمد رضا برگشت و در سال ۱۳۳۲ هـ.ش در اختیار دولت مصدق قرار گرفت، اما پس از کودتا با تصویب‌نامه به شاه تقدیم شد و در اجرای انقلاب معروف شاه و مردم «انقلاب سفید!» املاک غصب شده به دهقانان فروخته شد و با سپردن قیوض اقساطی به بانک بهای اقساط بیست و پنج ساله نقداً وصول شد و به خارج رفت در حالی که هنوز پرونده‌های زیادی در مراحل دادگستری در جریان رسیدگی است!» (۳۳)

◀ **فصل هفدهم** ، [سید یعقوب انوار همان کسی است که در مجلس پنجم و مؤسسان برضد حقوق ملت و قانون اساسی مشروطیت عمل کرد و همراه با محمد علی فروغی، تیمور تاش، علی اکبر داور، سید محمد تدین ، سلیمان میرزا اسکندری و ... یکی از پایه‌گذاران سلطنت رضا خان بود که با «الخیر فیما وقع» بیانات خود را شروع نمود!!]

«الخیر فیما وقع پیش‌آمدی واقع شده است که انشاءالله الرحمن امیدواریم این پیش‌آمد نیکی باشد و خیر و سعادت ملت ایران در این پیش‌آمد باشد که از تحت یک فشار خیلی ممتدی نجات پیدا کردند و من یک خوشوقتی دارم که الان دارم در یک مجلسی صحبت می‌کنم که عموم نمایندگان مجلس مثل مجلس سابق یک روح اتحاد و یگانگی با پشتیبانی از کابینه و دولت دارند که انشاءالله امیدواریم تمام خرابی‌های سابق ما ترمیم شود که مثلاً ما می‌گوییم سؤال دارم یا استیضاح دارم از فلان وزیر فوری آن وزیر حاضر شود روزنامه‌های ما نباید مثل مرغ منقار چیده در قفس آهنین باشند تا کی باید ملت ایران صدا نداشته باشد که بگوید آقا ظلم خانه مرا خراب کرده است (یک نفر از نمایندگان- هنوز مختاری سرچایش هست)»

I - «از نطق سید یعقوب انوار در مجلس شورای ملی ۲۵ شهریور ۱۳۲۰»
 «از یک هفته به این طرف انتشارات و شایعاتی راجع به جواهرات سلطنتی و پشتوانه اسکناس در شهر جریان یافته که البته همه مطلع شده‌اند. گفته می‌شود که جواهرات دست خورده شده و نقل و انتقال‌هایی داده شده و این انتشارات و مذاکرات

موجب تزلزل و نگرانی افکار عمومی شده است از آقای کفیل وزارت دارایی که به مقام وزارت معرفی شده‌اند سؤال شد که اطلاعات خود را راجع به این موضوع به اطلاع مجلس شورای ملی برسانند حالا هم که آقای نخست وزیر حضور دارند تقاضا می‌شود رفع نگرانی بفرمایند. »

II - « از نطق صفوی در مجلس شورای ملی ۲۳ شهریور ماه ۱۳۲۰ »

«در مدت تقریباً متجاوز از بیست سال اعلیحضرت شاه سابق زمامدار مطلق و اختیار دار بدون نظارت در تمام امور مالی و اقتصادی مملکت بودند. مردم عجالتاً می‌خواستند که این قسمت به طور صریح معلوم شود که حقوق مملکت و حقوق افراد و دولت به طور صحیح حفظ شده باشد خلاصه و کلامی دارند که بفهمند تعدی و اجحافی به مالیه مملکت نشده است و بنابراین بیشتر از هینت دولت این تقاضا می‌شود که مواظب این کار باشند ما میل داریم ببینیم چه تدابیری اتخاذ می‌کنند البته خود دولت تدابیر حقوقی اتخاذ می‌کنند و این را باید بدانیم که چه اقدامی می‌کنند» (۳۴)

◀ فصل هیجدهم ، در باره جواهرات مسروقه: دکتر محمد قلی مجد در کتاب « رضا شاه و بریتانیا » یک فصل را به جواهرات سلطنتی در دوران پهلوی اول با استناد به « اسناد وزارت خارجه آمریکا » قرار داده است و در این باره می‌نویسد: از بهترین شاخص های تنفر مردم از رضا شاه و بی اعتمادی به او این نگرانی عمومی بود که مبدا او به هنگام خروج از ایران در ماه سپتامبر ۱۹۴۱ مقدراری از جواهرات سلطنتی ایران را نیز با خود برده باشد. گزارش دریفوس از هیاهویی که بر سر جواهرات سلطنتی بلند شده بود، بسیار روشنگر است:

مسئله جواهرات سلطنتی به بحث روز تبدیل شده است. وزیر مالیه [عباسقلی گلستانیان] در پاسخ به شایعات گسترده ای که در باره انتقال جواهرات سلطنتی از تهران بر سر زبان ها افتاده، در تاریخ ۱۴ سپتامبر ۱۹۴۱ در مجلس گفت که تمام جواهرات سلطنتی، که قابل ذکر است بخشی از پشتوانه قانونی ریال را تشکیل می

دهد، نزد بانک ملی محفوظ است و نمایندگان می توانند شخصاً از آنها بازدید کنند. این جواهرات، به استثنای تاج شاه، در تاریخ ۲۶ اوت به دلیل گرد و خاک ناشی از ساخت و ساز در نزدیکی موزه کاخ گلستان، از کاخ به بانک ملی منتقل شدند. البته هیچکس حرف وزیر را باور نمی کند، و همگان بر این باورند که تاج شاه را واقعاً از تهران بیرون برده بودند؛ ولی پرس و جوهای خجالت آور مردم، و رادیو لندن و دهلی درباره آن و ادارشان کرد تا تاج را به تهران بر گردانند. علاوه بر این، در اینجا همه می گویند که کفیل وزارت مالیه را چند ساعت قبل از اینکه اظهارت فوق را در مجلس ایراد کند، وزیر کردند تا پاداش این کارش را داده باشند. کمیسیونی به ریاست نصرالله اخوی، رئیس دیوان عالی کشور، و متشکل از علی هدایتی، رئیس دیوان محاسبات، حسین علاء، ابراهیم حکیمی و ۱۲ نماینده مجلس مأمور تحقیق، درباره جواهرات سلطنتی و تهیه گزارشی در باره نگهداری آنها در بانک ملی و اصالت شاه شده است. (۳۵)

◀ **فصل نوزدهم**، در این فصل «نظرات متفاوت آمریکایی ها و انگلیسی ها درباره اوضاع اقتصادی» در اواخر عصر رضان خان آمده است که: در شرایطی که ایران در سال های ۱۹۴۱-۱۹۴۰ در شرف قحطی زدگی بود مقادیر قابل توجهی محصولات کشاورزی از ایران به اتحاد شوروی صادر می شد که از آن جمله می توان به ۲۰۰ هزار رأس دام از مناطق حاشیه دریای خزر اشاره کرد. چنانکه کنسول آمریکا، موس، در طول سفرش در سال ۱۹۴۱ به بجنورد در شمال خراسان شاهد بود، برغم شرایط فلاکت بار مردم، مأموران «انحصار غله» سخت مشغول کار بودند، و غله کشاورزان را به منظور صادرات خریداری می کردند. از آنجایی که رضا شاه کل منطقه خزر و بجنورد را صاحب شده بود، عواید حاصل از صادرات مستقیماً به جیب او می رفت. صدور گندم، برنج، پنبه، و دام از شمال ایران به اتحاد شوروی دلارهایی به جیب او می ریخت که آنها را به حساب هایش در نیویورک و نهایتاً بانک های سوییس انتقال می داد.

بنابراین تعجبی ندارد که رضا شاه تا روزهای آخر حکومتش مجدانه تلاش می کرد زمین های مناطق مجاور خاک اتحاد شوروی را به تصرف خود در آورد. (۳۶)

میلسپو اشاره می کند که در طول بیست سالی که رضا شاه بر ایران حکومت کرد، «ثروتی کلان برای خود انباشت. ... و کاملاً کشور را دوشید.» انتقال وجوه به بانک های نیویورک و سوییس (علاوه بر حساب های بانکی اش در لندن) نشان می دهد که غارت ثروت های ایران توسط رضا شاه خیلی گسترده تر از چیزی است که میلسپو حتی تصورش را هم می کرد.

دلیل اصلی کمبود شدید ارز در ایران در طول سال های ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۱ به این دلیل بود که رضا شاه بخش عمده ای از درآمدهای ارزی اقتصاد ایران را تصاحب و به حساب های بانکی خودش در اروپا و آمریکا سرازیر می کرد. (۳۷)

فرانکفورت – جمال صفری

تیرماه ۱۴۰۰

توضیحات و مآخذ

- ۱ - جمال صفری «خصوصیات اخلاقی و فضیلت های انسانی دکتر محمد مصدق» ، انتشارات مصدق - فاطمی ، اسفند ۱۳۹۴ ، صص ۶۵ - ۶۰
- ۲ - محمد جعفری « تکامل مفهوم غارت در جمهوری اسلامی اموی عصر حاضر خمینی، غنائم، غارت و کشور فتح شده»، ۳۰ شهریور ۱۳۹۹
- ۱۲ - صحیفه نور ۱۸ جلدی وزارت ارشاد، ج ۵ ص ۱۲۴.
- ۱۳ - صحیفه نور ۱۸ جلدی وزارت ارشاد، ج ۵ ص ۱۲۱۲۸-۱۲۷.
- ۱۴ - صحیفه نور ۱۸ جلدی وزارت ارشاد، ج ۵ ص ۱۵۲-۱۵۱.
- ۱۵ - همان سند، ج ۱۰، ص ۱۳۸.
- ۱۶ - همان سند، ج ۱۶ ص ۲۱۱ - ۲۱۲.
- ۱۷ - صحیفه نور ۱۸ جلدی وزارت ارشاد، ج ۱۸ ص ۱۸۷. و،
- ۳ - « خاطرات حاج سیاح » به کوشش حمید سیاح ، مؤسسه انتشارات امیر کبیر ۲۵۳۶ ، ص ۱۷۳
- ۴ - پیشین ، صص ۱۶۸ - ۱۶۲
- ۵ - دکتر غلامحسین صدیقی « جنبش های دینی ایرانی در قرنهای دوم و سوم هجری » - شرکت انتشاراتی پاز هنگ - ۱۷۲ - صص ۲۰ - ۱۹
- ۶ - دکتر عبدالحسین زرین کوب « روزگاران، تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی » - ناشر سخن ، ۱۳۷۸ ، صص ۳۰۱ - ۳۰۰
- ۷ - مترجم « کلیله و دمنه » ابوالمعالی نصرالله منشی و با تصحیح و توضیح مجتبی مینوی تهرانی، نشر ثالث ، ۱۳۸۸ ، صص ۵۶-۵۵
- ۸ - دکتر عبدالحسین زرین کوب « روزگاران، تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی » - ناشر سخن ، ۱۳۷۸ ، ص ۳۰۰
- ۹ - برگرفته از یکی قطره باران، جشن نامه استاد دکتر زریاب خوئی، به کوشش احمد تقضلی، تهران ۱۳۷۰. صص. ۷۳۴-۷۳۰.
- ۱۰ - منبع: وبلاک سنجش نامه رشد

- ۱۱ - برگرفته از یکی قطره باران، جشن نامه استاد دکتر زریاب خوئی، به کوشش احمد تقضلی، تهران ۱۳۷۰. صص. ۷۲۱-۷۳۷.
- ۱۲ - رحیم رییس نیا «آذربایجان در سیرتاریخ ایران» (از آغاز تا اسلام- بخش دوم)، انتشارات نیما- تبریز، ۱۳۶۸، ص ۸۰۲
- ۱۳ - برگرفته از کتاب «تاریخ ایران بعد از اسلام» عبدالحسین زرین کوب، صفحه صص ۱۶۱ - ۱۵۴
- ۱۴ - منبع: کانون ایرانی پژوهشگران فلسفه
- ۱۵ - دورانت، ویلیام جیمز، (Durant, William James). «تاریخ تمدن - اصلاح دینی جلد ۶»، ترجمه احمد آرام : اقبال: فرانکلین، ۱۳۳۷. صص ۲۵-۲۲
- ۱۶ - دکتر عبدالحسین زرین کوب «روزگاران، تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی» - ناشر سخن، ۱۳۷۸، صص ۳۰۲ - ۳۰۱
- ۱۷ - پیشین، صص ۲-۱
- ۱۸ - بررسی مسائل روز اقتصاد ایران (مطالعه ای، در باب پدیده فساد؛ دلایل بروز، تبعات و راهکارهای مبارزه) - اطاق بازرگانی صنایع، معادن و کشاورزی ایران - مرداد ۱۳۹۵ - صص ۲-۱
- ۱۹ - حسین مکی «تاریخ بیست ساله ایران» جلد ششم - نشر ناشر - ۱۳۶۲ - صص ۱۲-۱
- ۲۰ - نقل از شماره ۳۲۴۶ روزنامه تجدد ایران مورخ یکشنبه ۲۰ مهرماه ۱۳۲۰
- ۲۱ - حسین مکی «تاریخ بیست ساله ایران» جلد ششم - نشر ناشر - ۱۳۶۲ - صص ۲۶-۲۱
- ۲۲ - حسین مکی «تاریخ بیست ساله ایران» جلد ششم - نشر ناشر - ۱۳۶۲. صص ۴۰-۳۸
- ۲۳ - دنیای اقتصاد: شنبه ۱۳ خرداد و سه شنبه ۱۶ خرداد ۱۳۹۱ به نقل از عصر پهلوی به روایت اسناد / علیرضا زهیری ناشر: دفتر نشر معارف - ۱۳۷۹
- ۲۴ - حسین مکی «تاریخ بیست ساله ایران» جلد ششم - نشر ناشر - ۱۳۶۲ - صص ۱۰۲-۱۰۱

- ۲۵ - شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، نشر علم، ج اول. - ۱۳۸۹ - صص ۴۲ - ۴۰
- ۲۶ - نصرالله سیف پور فاطمی «گزند روزگار»، ناشر: شیرازه - ۱۳۷۹ - صص ۱۰۹ - ۱۰۷
- ۲۷ - I - دکتر باقر عاقلی «شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران» جلد اول - نشر گفتار - ۱۳۸۰ - صص ۱۶۸ - ۱۶۷
- II - جعفر، آقازاده «بررسی زندگی و اقدامات اقبال السلطنه ماکویی» - سایت حوزه <http://www.hawzah.net/fa/thesis/thesisview/81688>
- ۲۸ - محمدقلی مجد «رضاشاه و بریتانیا» - ترجمه: مصطفی امیری - مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی - بهار ۱۳۸۹، صص ۲۷۵ - ۲۷۳
- ۲۹ - محمدقلی مجد «رضاشاه و بریتانیا» - ترجمه: مصطفی امیری - مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی - بهار ۱۳۸۹
- ۳۰ - محمدقلی مجد «رضاشاه و بریتانیا» - ترجمه: مصطفی امیری - مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی - بهار ۱۳۸۹، صص ۳۶۴ - ۳۶۱
- ۳۱ - محمد دهنوی «برگهایی از تاریخ» از کتاب «تاریخ معاصر ایران» کتاب دوم - مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی - ۱۳۶۹ - صص ۱۷۰ - ۱۶۹
- ۳۲ - محمد دهنوی «برگهایی از تاریخ» از کتاب «تاریخ معاصر ایران» کتاب هفتم - مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی - ۱۳۶۹ - صص ۱۰۱
- ۳۳ - منبع: دنیای اقتصاد : شماره ۱۹۸۸، به تاریخ شنبه ۱۹ دی ۱۳۸۸
- ۳۴ - I - مذاکرات مجلس شورای ملی ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ نشست ۱۱۵
- II - مذاکرات مجلس شورای ملی، روز یکشنبه ۲۳ شهریور ماه ۱۳۲۰ نشست ۱۱۴
- ۳۵ - دکتر محمد قلی مجد «رضاشاه و بریتانیا»، (بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا) ترجمه مصطفی امیری - مؤسسه انتشارات پژوهشهای سیاسی - ۱۳۸۹ - صص ۳۹۲ - ۳۹۱
- ۳۶ - پیشین، صص ۴۵۱ - ۴۵۰
- ۳۷ - پیشین، صص ۴۵۲

** خمینی رهبر چماقداران

توضیح اینکه خمینی پس از مستقر شدن بطور نامنظم در ایران بوسیله آخوندهای نظیر هادی غفاری و سران هیئت مؤتلفه چماقداری در ایران را رهبر میکرد و بدینرو، بعد از خمینی، علی خامنه‌ای رهبری نیروی های منظم چماقداران مخرب را بعهده دارد و بهمین جهت مصونیت قضایی دارند.

محمد جعفری در کتاب «تقابل دو خط» این مهم را از نظر تاریخی آورده است: به‌جاست که در همین‌جا جلسه‌ای را که در تاریخ ۵۹/۱۲/۲۶ با آقای موسوی اردبیلی در مورد مسائل مختلف و از جمله چماقداری به بحث و گفتگو پرداختم توضیح دهم:

آقای موسوی اردبیلی دادستان کل کشور، مسوولین مطبوعات کشور (انقلاب اسلامی، میزان، کیهان، اطلاعات، جمهوری اسلامی، آزادگان) را برای بحث و گفتگو در مورد خطمشی مطبوعات کشور و رسیدن به چهارچوبی مشخص در تاریخ ۵۹/۱۲/۲۶ به دفتر دادرسی دیوانعالی کشور فراخواند. این جلسه با حضور نمایندگان مطبوعات و آیت‌الله موسوی اردبیلی برگزار گردید و پس از بحثهای مفصلی که انجام شد، آقای موسوی اردبیلی پیشنهادی ارائه دادند که به تصویب نمایندگان مطبوعات مزبور رسید. متن پیشنهادی بشرح زیر است.

«ما نمایندگان مطبوعات کشور (انقلاب اسلامی - میزان - کیهان - اطلاعات - جمهوری اسلامی - آزادگان) تعهد می‌سپاریم که از تاریخ امروز ۵۹/۱۲/۲۶ نسبت به رعایت قانون مطبوعات اقدام کرده و در مورد حفظ چهارچوبه آن تعهد اخلاقی و قانونی داشته باشیم.» (پیوست سند شماره ۲۵)

پس از پایان جلسه و خداحافظی آقای موسوی اردبیلی گفتند آقای جعفری لطفاً شما بمانید یک کاری با شما دارم. بعد از اینکه دیگران محل جلسه را تحرک کردند و من و موسوی اردبیلی دوبدو شدیم. آقای موسوی ابتداء گفتند، آقای جعفری اگر شما آدم توانایی نبودید، مدیر روزنامه نمی‌شدید و منم اگر ناتوان و یا با استعداد نبودم،

دادستان کل کشور نمی‌شدم.

شما چرا این مطالب را می‌نویسید. پاسخ دادم ما چه مطالب دروغ و یا نادرستی را می‌نویسیم. گفتند خیر آقای جعفری نمی‌گویم دروغ می‌نویسید. شما در مورد آن طرف هر چه می‌خواهید بنویسید. اما در مورد این طرف چیزی ننویسید. پاسخ دادم یعنی شما می‌فرمائید ما در مورد مسائل کشور چیزی ننویسیم. خوب آن طرف دولت است، مجلس است، کل قوه قضائیه است ارگانهاست، شما می‌فرمائید اگر در اینها اشکال و یا ایرادی بود، چیزی ننویسیم؟ در این صورت بهتر است روزنامه‌ها را تعطیل کنید. آقای موسوی گفت: آقای جعفری شما که می‌دانید من چه می‌گویم و من هم می‌دانم شما چه می‌گویند. چرا کوتاه نمائید. وضع کشور بحرانی و خطرناکی است. همه چیز انشالله به مرور درست می‌شود. هی اینگونه مطالب ننویسید. باز پاسخ دادم. شما موارد خلاف را بفرمائید، چشم من عمل می‌کنم. گفت آقای جعفری این چه حرفهایی است که شما می‌زنید. در مورد آقای بنی‌صدر هر چه می‌خواهید بنویسید ولی در مورد آن طرف چیزی ننویسید، شما که می‌دانید من چه می‌گویم.

بعد از این بحثها من به آقای موسوی اردبیلی گفتم: حال من یک سؤال از شما که دادستان کل کشور هستید دارم و آن اینکه لطفاً بفرمائید. این چماقداریها که این روزها شایع شده و به سخنرانیها و حتی به سخنرانی‌های رئیس‌جمهوری حمله می‌شود، به نفع اسلام و انقلاب است یا به ضرر آن؟

ایشان پاسخ دادند، آقای جعفری اینهایی که دست به اینکارها می‌زنند، اینها زجر کشیده‌ها هستند نماز شب خوانها و زندان رفته‌ها هستند، چه کنیم. من گفتم فرض بفرمائید، تمام اینها فرزندان امام جعفر صادق^(ع) هستند و همه نماز شب خوان و افزودم که از صحبتی که همین هفته در تلویزیون داشتید. چنین برداشت می‌شد که شما به چماقداری یک نوعی مشروعیت می‌دهید. بالاخره صریح بفرمائید آیا به نظر شما عمل چماقداری اینان به ضرر اسلام و انقلاب است یا به نفع آن؟ در این موقع ایشان پاسخ داد: این به ضرر اسلام و انقلاب است. گفتم پس چرا جلو آن را نمی‌گیرید؟ ایشان پاسخ داد، ما آنها را نمی‌شناسیم و نمی‌توانیم جلو آنها را بگیریم.

من به ایشان پاسخ دادم، آقای دادستان من هم سند و مدرک دارم و هم تمام سران اینها را می‌شناسم. اگر شما به من حکم بدهید، من همه اینها را دستگیر می‌کنم و با سند و مدرک آنها را تحویل دادستانی می‌دهم. اما نه اینکه به من حکم بدهید و از آن

طرف چوب لای چرخ من بگذارید. همانطوری که گفتم، من سران اینها را با اسم و رسم می‌شناسم و با داشتن حکم از جانب شما، همه را دستگیر و تحویل می‌دهم و خودم هم هیچ‌کاری با آنها ندارم. شما هر چه صلاح دانستید با آنها بکنید. وقتی بحث به اینجا کشید، ایشان رک و پوست کنده بمن گفت:

آقای جعفری اگر بخواهیم این مسئله را پیگیری بکنیم، کار به جاهای بالا می‌کشد و من نمی‌توانم و با زبان و بی‌زبانی به من فهماند که در صورت پیگیری کار به آقای خمینی خواهد کشید و لذا عملی نیست. این بود خلاصه بحث و گفتگو با آقای موسوی اردبیلی. «.

منبع: محمد جعفری «تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۱۳۶۰ تحول انقلاب از آزادی به استبداد» ، انتشارات برزاوند ، صص ۳۷۱-۳۶۸

شعبون جعفری: برو بچه‌ها سرکار هستند

شعبون جعفری در خاطراتش بیهوده نگفته است «همین بچه‌های ما رومی‌بینین؟ هر کدومشون ده تا خیابون تهران به فرمونشونه. همین الانشم بازگه کاری ساخته باشه از بچه‌های جنوب شهر ساخت هست و بس»! فراموش نباید شود که شعبون مرید آقای ابوالقاسم کاشانی بود. خانم هما سرشار در گفتگو با شعبون جعفری آورده است:

«س - الان اگر شما بروید ایران، برو بچه‌هایتان سرکار هستند؟

ج - بله، باشگاه‌ها رو صادره کردن و لی‌بازه و بچه‌ها ورزش می‌کنن. همین بچه‌های ما رومی‌بینین؟ هر کدومشون ده تا خیابون تهران به فرمونشونه. همین الانشم بازگه کاری ساخته باشه از بچه‌های جنوب شهر ساخت هست و بس. با بعضی هاشون در تماسم، بهم تلفن می‌کنن.

یکیشون رئیس گروه ضربت ... شده.

س - جدا؟ پس حسابی پارتی دارید؟

ج - بذاریه چیزی برات تعریف کنم خانوم. یه ممد افشار بود تو تهران میخواست بیاد لندن. این وقتی رفته بود فرودگاه - تقریباً یه سال بعد از انقلاب - اون موقع طلا

ملاهای مردمی میگرقتن. بعد زن ممد به دستبند طلا و گلوبند و اینا داشته. یارو مأمور فرودگاه میاد میگه باید اینا رودربیاری. زنه درمیاره و اون همه رومیگیره تو دستش و میگه برین اون کنار وایسین. حالامسافرا همه دارن میرن، وقتی همه میرن تو، یارو طلاها رومیاره و میداره تودست ممد و میگه: «از قول من به آقای جعفری سلام برسون.» «میگه:

«تو از کجا منو میشناسی؟» «میگه: «من تو رو یکی دو دفعه تو حرم شابدولعظیم با آقای جعفری دیدمت، برو.» «هیچی ردش میکنه. به جون شما. س - از بچه های خودتان بوده؟

ج - بله، بودن دیگه از همونایی که هنوزم تو تهران هستن.

س - ولی انگار خودتان به قول قدیمی ها دیگر بوسیده اید و گذاشته اید کنار، دلتان دیگر دنبال این کارها و مبارزات نیست؟

ج - گفتیم که دیگه به سن و سال ما قد نمیده!»

منبع: «خاطرات شعبون جعفری»، به گوشش هما سرشار - نشر ناب - چاپ دوم -

بهار ۱۳۸۱، لس آنجلس، ص ۳۷۸

* عبدالکریم لاهیجی، از باسابقه‌ترین وکلا و فعالان حقوق بشر و رییس «فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر» به خاطراتش از صحبت‌های روح‌الله خمینی اشاره می‌کند و می‌گوید: «من در سال ۶۰ هنوز مخفیانه در ایران زندگی می‌کردم و به خوبی به یاد دارم که هر چند روز یک بار صحبت‌های خمینی از تلویزیون پخش می‌شد. خمینی خطاب به مادر و پدراهایی که فرزندان‌شان وابسته به گروه‌های سیاسی بودند، می‌گفت از نظر شرعی بر آنها واجب است بچه‌های خود را لو بدهند. بعد هم می‌گفت ممکن است توبه آنها پذیرفته نشود و اعدام شوند اما حداقل با این کار آخرت فرزندان‌شان را خریده‌اند! می‌خواهم بگویم درجه قساوت و بی‌رحمی یک رهبر تا این حد بود که از پدر و مادران می‌خواست بچه‌های خود را به قید شرع لو بدهند. رئیسی و بقیه هم شاگردان چنین مکتبی هستند. خمینی در یکی دیگر از سخنرانی‌هایش می‌گفت افراد نظام مانند باغبانی هستند که وظیفه زدن علف‌های هرز را دارند تا به بقیه گیاهان باغ صدمه وارد نشود. منظور او از علف‌های هرز هم منافق و معاند و همان اسامی بود که در ادبیات‌شان محدود می‌شود.»

منبع: گویا نیوز (۴ تیر ۱۴۰۰)

* خمینی در جمع اعضای انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی در اروپا مردم را به جاسوسی فراخواند و به مادران و پدران گفت که اگر فرزندانشان «نصیحت‌پذیر نیستند» [آنهار] معرفی کنند. [این] یک تکلیف شرعی استدر اینجا می‌خوانید:

و من به حسب تکلیف شرعی به همه ملت عرض می‌کنم که هر منزلی، این دو-سه تا منزلی که در اطراف خانه خودش است، نظر بکند ببیند چه جور می‌گذرد در سرتاسر ملت. وقتی مملکت مال خود شما هست و دارند بر ضد مملکت شما عمل می‌کنند، خودتان باید این مسائل را حل بکنید، ننشینید که دولت بکند. دولت همچو قدرتی الآن ندارد که همه در سرتاسر کشور- عرض می‌کنم- اطلاعات داشته باشد. خوب، شما باید جمعیت اطلاعاتی و گروه اطلاعاتی باشید. خوب، هر انسانی می‌تواند که بفهمد این منزل همسایه، کی‌ها هستند، چه می‌کنند، آن منزل آن طرفیش هم چه می‌کند. این دو-سه تا منزلی که اطراف است، شما آن را تحت نظر بگیرید، شما هم او را تحت نظر بگیرید. اگر ده روز، بیست روز، یک ماه این کار بشود که همه مردم توجه به این داشته باشند که این همسایه من چه می‌کند، تو خانه همسایه من کی رفت و آمد می‌کند، پیدا کردن یک رد پایی از این منافقین و منحرفین فوراً اطلاع بدهند به آن کمیته نزدیک، به آن کلانتری نزدیک اطلاع بدهند که یک همچو قصه‌ای در آن منزلهاست، اگر این طور بشود زود حل می‌شود.

اینها یک جمعیت زیادی [نبودند] که شما خیال کنید که یک گروه زیادی هستند. اینها اول خودشان را امتحان کردند، ریختند توی خیابان و شروع کردند آدم کشتن، بعد توی سرشان وقتی زدند، گفتند که نه ما این کار را نباید بکنیم، یک جور دیگر باید بکنیم، باید در مخفی این کار را بکنیم. اینها یک عده‌ای کمی هستند که بسیارشان گرفتار شدند و بسیاری از خانه‌هایشان از بین رفته و یک جزئی مانده و یک دسته بازیخورده‌ای که ما واقعاً متأسفیم از این. پدر و مادرها توجه کنند بچه‌هایشان را که چه می‌کنند و چه می‌گذرد، این دختر بیچاره را نگذارند که در دام اینها بیفتند، این پسر بیچاره را نگذارند که در دام اینها بیفتد، خودشان آنها را نصیحت کنند و اگر نصیحت‌پذیر نیستند معرفی کنند. یک تکلیف شرعی است، کسی که می‌خواهد یک مسلمان را بکشد شما باید قبل از اینکه او بکشد معرفی‌اش کنید و اگر نکنید شما

شریکید در این جرم. اگر این مطالبی که من عرض می‌کنم و این یک تکلیف شرعی الهی است که خود مردم سرتاسر کشور، خود مردم که در هر جا هستند نظر کنند ببینند در این همسایگی با آن همسایه، آن همسایه چه می‌گذرد، کی رفت و آمد می‌کند، رفت و آمدهای مشکوک است، رفت و آمدهای عادی است؟ رفت و آمدهای مشکوک را نظر بگیرند و بعد اطلاع بدهند. اگر یک مدت کوتاهی این کار بشود این عده کمی که مشغول این فساد هستند [شناسایی می‌شوند]

منبع: از سخنرانی خمینی در جمع اعضای انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی در اروپا (بررسی مشکلات) تاریخ: قبل از ظهر ۱۹ مرداد ۱۳۶۰ / ۹ شوال ۱۴۰۱، صحیفه نور، جلد ۱۵، از صفحه صص ۱۰۰ - ۹۹

آیت الله منتظری: شما را در آینده جزو جنایتکاران در تاریخ می‌نویسند"

نظام فاسد و جنایتکارولایت فقیه به فرمان علی خامنه ای و نیروهای سرکوبگر امنیتی و نظامی در ۲۸ خرداد ۱۴۰۰ ابراهیم رئیسی «عضوهینت مرگ» رابه تعبیرزنده یادآیت الله منتظری «جزو جنایتکاران در تاریخ» انتصاب کرد، کشتادن مردم به پای صندوقهای رأی از طرف آنها شکست خورد، و اکثریت مردم ایران با نه گفتن به نظام سلسله جلیله روحانیت غارتگر «واقعیت راهمان که بود شناختندوبه تحقیرنه گفتند وحقارت طراح طرح وقاتل تاریخی» و «ابتدال شر» را به آنها خاطر نشان کردند..

واکنش مهم تاریخی آیت الله منتظری بر علیه جنایتکاران که «شما را در آینده جزو جنایتکاران در تاریخ می‌نویسند» در اینجابهعنوان سنددرتاریخ معاصر ایران در دسترس خوانندگان ارجمند می‌آورم:

بی بی سی می نویسد: انتقادات آقای منتظری به اعدام ها، سرانجام باعث شد تا بنیانگذار جمهوری اسلامی، در ۶ فروردین ۱۳۶۸ وی را از سمت قائم مقامی رهبری، که از تیرماه ۱۳۶۴ و بنا بر تصمیم مجلس خبرگان عهده دار آن بود، عزل کند.

البته احمد منتظری در ویدیویی که اخیراً منتشر شده، در مورد رسیدن نامه های انتقادی پدرش به دست شخص آقای خمینی هم ابراز تردید می کند و می گوید: "من فکرمی کنم اصلاً این نامه ها به امام نرسید".

آقای منتظری خطاب به مسئولان اعدام های ۶۷ گفته بود: "بزرگترین جنایتی که در جمهوری اسلامی شده و تاریخ ما را محکوم می کند به دست شما انجام شده و [نام] شما را در آینده جزو جنایتکاران در تاریخ می نویسند"

"من بگذارم مردم را بکشند تا بعداً رهبر شوم؟"

آیت الله منتظری دو سال قبل از درگذشت خود، در مصاحبه ای با عماد الدین باقی از شاگردان خود تأکید کرد از اینکه، علی رغم هزینه های بعدی، به وظیفه خود در اعتراض به اعدام ها عمل کرده "وجدانش راحت است".

او در پاسخ به گفته آقای باقی مبنی بر اینکه "بعضی می گویند اگر شما این کار را نکرده بودید، حساسیت ها به وجود نمی آمد و شما بعد از فوت امام خمینی زمام رهبری را به دست می گرفتید" اظهار داشت: "معنی حرف آن بعضی این است که من بگذارم مردم را بکشند، خلاف شرع انجام شود برای اینکه بعد می خواهم رهبر شوم؟ اصلاً و ابداً وجدانم به چنین امری راضی نمی شد."

آقای منتظری در بخشی از فایل صوتی مرداد ۱۳۶۷ خود نیز، با ذکر دغدغه هایی مشابه نقل می کند: "همه رفقای ما با نوشتن نامه به امام مخالف بودند ولی من دیدم جواب ندارم روز قیامت؛ وظیفه من است به امام تذکر بدهم."

این مرجع تقلید، همچنین می گوید: "من از اول این جریان [اعدام ها] تا حالا باور کنید شبی نیست که ۲-۳ ساعت فکرم را ناراحت نکند و خوابم نمی برد... جواب خانواده ها را چه می خواهید؟ ... چقدر شاه اعدام کرد؟ اعدام های خودمان را با اعدام های آنها حساب [مقایسه] بکنیم."

آیت الله منتظری در جلسه مرداد ماه، به حسینعلی نیری، مرتضی اشراقی، ابراهیم رئیسی و مصطفی پورمحمدی هشدار می دهد: "بزرگترین جنایتی که در جمهوری اسلامی شده و تاریخ ما را محکوم می کند به دست شما انجام شده و [نام] شما را در آینده جزو جنایتکاران در تاریخ می نویسند".

او در آن جلسه، همچنین مقام هایی در حکومت را متهم می کند که از مدت ها پیش به دنبال اعدام زندانیان بوده اند و می گوید: "این چیزی است که اطلاعات رویش نظر داشت و سرمایه گذاری کرد." آقای منتظری می افزاید که احمد خمینی هم "از سه - چهار سال قبل" از انجام چنین اعدام هایی در مورد اعضای سازمان مجاهدین خلق هواداری می کرده است. او تاکید می کند که مدافعان اعدام ها "فرصت را مغتم شمردند در این جریانی که منافقین آمدند به ما حمله کردند [و] این را جا انداختند پیش امام."

احمد منتظری، فرزند آیت الله منتظری در گفت و گو با بی بی سی فارسی در پاسخ به این سؤال که چرا این فایل اکنون منتشر می شود، گفت: "چون دیدیم با توجه به شبکه های اجتماعی زمینه اش اکنون وجود دارد و دیدیم که موقعیت مناسبی است که این حقایق منتشر شود. این فایل در واقع مهر تأییدی بر کتاب خاطرات آقای منتظری است. چون بسیاری با تحریف تاریخ قصد داشتند چهره دیگری از او به تصویر بکشند و این انتشار این فایل خط بطلانی است بر روی این تحریف ها."

[آیت الله منتظری در خاطرات خود نوشته بود: "اول محرم شد من آقای نیری که قاضی شرع اوین و آقای اشراقی که دادستان بود و آقای رئیسی معاون دادستان و آقای پورمحمدی که نماینده اطلاعات بود را خواستم و گفتم الان محرم است حداقل در محرم از اعدام ها دست نگه دارید، آقای نیری گفت: "ما تا الان هفتصد و پنجاه نفر را در تهران اعدام کرده ایم، دویست نفر را هم به عنوان سرموضع از بقیه جدا کرده ایم، کلک اینها را هم بکنیم بعد هر چه بفرمایید."]

اشاره قائم مقام وقت آیت الله خمینی، به مشارکت سازمان مجاهدین خلق در حمله به خاک ایران بعد از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در عملیات موسوم به "فروغ جاویدان" است که پس از آن، رهبر وقت با صدور دستوری از مسئولان قضایی و امنیتی خواست که تمام زندانیان "سرموضع" این سازمان اعدام شوند.

منبع: «روایتی منتشر نشده از جلسه دی ۶۷ آیت الله منتظری با اھیات مرگ»، ۳۰ آذر ۱۳۹۸ - ۲۱ دسامبر ۲۰۱۹ - بی بی سی

فاجعه‌ی کرمان ۱۲۰۸-۱۲۰۹ هجری قمری

علی اصغر شمیم در کتاب «ایران در دوره سلطنت قاجار» در باره قتل عام شهر توسط آغامحمد خان می نویسد: مساعدت و یاری مردم کرمان با شاهزاده‌ی زند که خود مدتی در زمان حیات پدرش بر آن شهر حکومت کرده بود، چنان آتش کینه و غضب خان قاجار را برافروخت که خود به فتح آن شهر همت گماشت. در این لشکرکشی بیش از ۵ هزار از سپاهیان او در بیرون دروازه و در کوچه‌های کرمان به دست لطفعلی خان و همراهان معدود و متهور او نابود شدند و سرانجام نیز بر لطفعلی خان دست نیافت و چون وی از کرمان گریخت و سپاه او متفرق شدند، آغا محمد خان وارد کرمان شد و دمار از روزگار مردم بینوای آن شهر درآورد. امر داد تا ۸ هزار نفر از زنان و دختران شهر را میان سپاهیان قاجار تقسیم کردند و عده‌ی کثیری را به قتل رسانیدند و جمعی را کور کردند.

«... جمیع مردان بلد را به حکم وی یا کشتند یا کور کردند. منقول است که عدد کسانی که از چشم نابینا شدند به هفت هزار رسید و عدد قبلی نیز از این متجاوز بود. کسانی که در این بلیه شامل نشدند نه به سبب رحم کسی یا گریز خود بود، بلکه بدین‌جهت که دست جلادان از کثرت عمل از کار بازماند. گویند آغا محمد خان حکم کرد که به وزن مخصوصی یعنی چند من چشم از برای او ببرند و هیچ استبعادی ندارد».

«نقل از تاریخ ایران- سرجان ملکم»

سیاست خشن و بی‌رحمانه خان قاجار که از لحاظ بشردوستی و انسانیت نفرت‌انگیز و شایسته‌ی سرزنش و ملامت بود از نظر پیشرفت کار او بسیار مؤثر افتاد و این فاجعه‌ی خونین حس مقاومت و اندیشه‌ی پایدار در برابر مقاصد خان را از مردم سایر بلاد ایران به کلی سلب نمود و شاید اتخاذ چنان تصمیم هولناک و دور از مروت و انصاف از طرف خان اصولاً به همین منظور بوده است که لااقل با این فاجعه و سلب مقاومت از دیگران از خونریزی و تکرار وقایع نظیر آن در سایر نقاط جلوگیری شود. ولی این نکته مسلم است که آغا محمد خان مردم کرمان را نه به سبب

مقاومت آنان به آن روز سیاه نشانید، بلکه حس کینه‌جویی از خاندان زند بر وجود خان مستولی بود و بر اراده‌ی او حکومت می‌کرد و به همین دلیل وقتی لطفعلی خان با حيله و خیانت حاکم بم دستگیر و نزد خانه‌ی قاجار اعزام شد، ولی چنان رفتار وحشیانه‌ای نسبت به آن شاهزاده‌ی دلیر مرتکب شد که نظیر آن را در تاریخ ایران نمی‌توان یافت.

«... تقریر کردار آغا محمد خان علی التفصیل در این مورد بالنسبه به این پادشاه اسیر مایه تفضیح طبیعت انسانی و تحریر آن موجب تلویث صفحه‌ی تاریخ است خواننده را نفرت‌انگیزد و شنونده را ضجرت زاید همین کفایت است که چشمان لطفعلی خان را به سرانگشت (خویش) کنده او را به تهران فرستاد».

«نقل از تاریخ ایران- سرجان ملکم»

با دستگیری و کور شدن لطفعلی خان و با مقدماتی که از آغاز پادشاهی لطفعلی خان به وسیله‌ی حاجی ابراهیم خان و دیگر خیانت‌پیشگان برای خرابی کار زندیه و تقویت خان قاجار فراهم شده بود، بساط سلطنت زندیه از ایران برچیده شد و آغا محمد خان پس از سه ماه اقامت در شیراز حکومت فارس را به برادرزاده‌ی خود بابا خان سپرد و حاجی ابراهیم خان را با لقب اعتماد الدوله به وزارت خود برگماشت و به تهران بازگشت (شعبان ۱۲۰۹ هجری قمری).

منبع: علی اصغر شمیم، «ایران در دوره سلطنت قاجار» نشر: افکار، ۱۳۷۴ - صص ۳۹ - ۴۰

علی اصغر شمیم (همدانی) (۱۳۴۵-۱۲۸۲) استاد تاریخ، مترجم، نویسنده و مورخ ایرانی است.

فساد کلیسا

ویلیام جیمز دورانت در کتاب «تاریخ تمدن - اصلاح دینی» آورده است: «شورای پیزا در بیست و پنجم مارس ۱۴۰۹ تشکیل شد. بندیکتوس گرگوریوس را فرا خواند تا در برابرش حاضر شوند؛ آنها اعتنایی نکردند. شورا نیز آن دو را معزول کرد و پاپ جدیدی برگزید و به وی، که پاپ آلکساندر پنجم باشد، فرمان داد که پیش از ماه

مه ۱۴۱۲ بار دیگر شورای عمومی کلیسا را تشکیل دهد، و سپس به اجلاس خود خاتمه داد. اینک، به عوض دو پاپ، سه پاپ وجود داشت. مرگ آکساندر (۱۴۱۰) به فیصله امور کمی نکرد. کاردینالها یوانس بیست و سوم را به جانشینی او انتخاب کردند، و یوانس خودکامه ترین و متمرکزترین پاپی بود که تا به حال بر مسند پاپی نشسته بود. این کوندوتیره روحانی، بالداساره کوسا، هنگامی که به نیابت پاپ در بولونیا حکومت میکرد، هر عملی را مشروع دانسته و بر هر کاری، حتی فحشا و قمار و رباخواری، مالیات بسته بود. بنابر روایت منشی وی، آن حضرت دویست دختر باکره، زن شوهردار، و راهبه را لکه دار کرده بود. اما وی پول داشت و سپاهی جنگاور؛ شاید میتوانست ایالات پاپی را تصاحب کند و به این طریق گرگوریوس را از راه بینوایی به کناره گیری وا دارد.» (۱)

دورانت ادامه می دهد: «فساد در نهاد آدمی و سنن زمانه بود. دادگاه های کشوری در برابر فریبایی پول، به نحو رسوایی انگیزی، رام میشدند؛ و انتخاب شدن هیچ پاپی، از لحاظ دادن رشوه به پای انتخاب شدن شارل پنجم به امپراطوری نمیرسید. صرفنظر از این یک مورد خارجی، بزرگترین رشوه ها در دادگاه رم پرداخت میشد. برای اموری که در دستگاه اداری دربار پاپها انجام میشد حقالزحمه های مناسبی تعیین شده بود؛ اما حصر و مالاندوزی کارمندان، آن را تا بیست برابر مقدار شرعی و قانونیش بالا برد. هر حرامی را میشد حلال کرد و از هر جرم، و حتی گناهی، میشد برائت حاصل کرد، به شرط آنکه انگیزه کافی ارائه میشد. انناسیلویو، پیش از آنکه به مسند پاپی نشیند، نوشت: در رم همه چیز فروختنی بود و هیچ چیز را بدون پول نمیشد بدست آورد. یک نسل بعد، راهب ساوونارولا، با اهانتی اغراقآمیز، کلیسای رم را «فاحشه» ای خواند که الطاف خویش را به پول میفروشد. بعد از یک نسل دیگر، اراسموس خاطر نشان کرد: «بیشر می دربار پاپ به اوج خود رسیده است». لودویک فون پاستور مینویسد:

فساد عمیقی بر تمام کارمندان دستگاه پاپی حکمفرما بود. ... مقدار غیرمتعارف انعامها و رشوه هایی که مطالبه میشد از اندازه بیرون بود. به علاوه، ماموران از هر جانب به تعریف و حتی جعل اسناد میپرداختند. از این روی شگفت نیست اگر از تمام نقاط دنیای مسیحیت فریاد اعتراض نسبت به فساد و رشوه ستانی کارمندان دستگاه پاپی به آسمان بلند است.

در کلیسای قرن پانزدهم جایی برای تجلی سنجیه و فضیلت فقر نبود. از مبلغ ناقابلی که برای احراز به مقام کشیشی پرداخت میشد، تا پولهای هنگفتی که کاردینالها برای ترفیع خو میدادند، هر انتصابی تقریباً مستلزم “چرب کردن سبیل” روسای مافوق بود. یکی از راه های پولاندوزی پاپها عبارت بود از فروش ادارات وابسته به کلیسا، یا نصب اشخاصی به مقامات کلیسایی و حتی کاردینالی که حاضر بودند کمک اساسی به هزینه کلیسا بکند. آلكساندر ششم ۸۰ اداره جدیدی تاسیس کرد و از هر یک از اشخاصی که بر راس آن ادارات منصوب کرد، ۷۶۰ دوکات (۱۹’۰۰۰ دلار) دریافت داشت. یولیوس دوم “کالج” یا دفترخانه‌های که ۱۰۱ دبیر داشت ایجاد کرد و رویهمرفته از فروش مناصب آن ۷۴’۰۰۰ دوکات استفاده برد. لئو دهم ۶۰ تن را به مقام پردهداری و ۱۴۱ تن را به مباشرت دربار پاپی برگزید و ۲۰۲’۰۰۰ دوکات از آنان دریافت داشت. مواجهی که به این ماموران پرداخته میشد، از نظر گیرنده و دهنده، به مثابه پیشپرداخت سالیانه یک قرارداد بود؛ به نظر لوتر، فاسدترین نوع خرید و فروش مقامات کلیسایی همین بود.

در هزاران مورد، منتصبان از بنفیس خود بخش کلیسایی، حوزه دیر، اسقف نشین که درآمدش صرف عیش و عشرتشان میشد، فرسنگها به دور بودند. چه بسا که یک شخص، مستمریگیر غایب چندین شغل بود. مثلاً کاردینال فعالی چون رودریگو بورخا (پاپ آلكساندر ششم آینده) از منصبهای مختلف، سالیانه درآمدی برابر ۷۰۰۰ دوکات (۱’۷۵۰’۰۰۰ دلار) به دست میآورد، و دشمن وی، کاردینال دلا رووره (پاپ یولیوس دوم بعد) در یک زمان، هم اسقف اعظم آوینیون، هم اسقف بولونیا و لوزان و کوتانس و ویویه و ماند و اوستیا و ولتری، و هم رئیس دیرهای نونانتولا و گروتافراتا بود. با همین روش “چند منصبی” بود که کلیسا کارگزاران عمده خود را، و در بسیاری از موارد دانش پژوهان و شاعران و دانشمندان را، حمایت میکرد. به این طریق، پتر ارک، منقد تندزبان پاپهای آوینیون، از مقرری منصب بیمسئولیتی که آنان به وی واگذاشته بودند میزیست.

اراسموس، که هزاران خطا و حماقت کلیسا را به باد تمسخر و هجا میگرفت، مرتب مقرری ثابتی از کلیسا دریافت میداشت. کوپرنیک، که مهلکترین ضربات را بر مسیحیت قرون وسطی وارد آورد، سالها از مستمری مقامات و مناصب کلیسایی، که مستلزم حداقل صرف وقت و انصراف از پژوهشهای علمی بود، میزیست.

شدیدتر از اتهام “چند منصبی”، اتهام فساد اخلاق فردی روحانیان بود. اسقف تورچلو گفته است (۱۴۸۵): “اخلاق روحانیان فاسد است، آنها برای عموم مایه دردسر و دلآزاری شده اند.” از چهار فرقه رهبانی که در اواخر قرن سیزدهم تاسیس یافته بودند، یعنی فرقه های فرانسیسیان، دومینیکیان، کرملیان، و آگوستینوسیان، غیر از فرقه آخری، بقیه به نحو شرم انگیزی از تقوا و پرهیزگاری دست کشیده بودند. نظامات و قوانین رهبانی، که در تب دینداری و شور مومنان قدیم وضع شده بود، اینک بر طبیعت آدمی، که هر روز بیشتر خود را از زیر بار ترس و وحشت قوای فوق طبیعی بیرون میکشید، بیش از حد گران میآمد. هزاران تن از راهبان و فرایارهای مسیحی که ثروت اشتراکیشان آنها را از رنج کار بدنی آسوده ساخته بود، خدمات مذهبی را به غفلت سپردند، از چهار دیواری دیرهایشان قدم به بیرون نهادند، به ولگردی پرداختند، در میان میخانه ها به باده نوشی نشستند، و به دنبال عشق ورزی سرگردان دیارها شدند. راهبی از فرقه دومینیکیان، موسوم به جان برومیار، درباره فرایارهای هم مسلکش چنین میگوید:

آنان که بایستی بینوایان و فقر را پدر باشند ... بر غذاهای لذیذ حریص شدهاند و از خواب شیرین تَلذذ میجویند. ... عده بسیار معدودی، با منت فراوان، در سر نماز صبحگاهی و یا مراسم قداس حاضر میشوند. ... همه شان در شکمبارگی و باده خواری اگر بگوئیم در ناپاکی غرق شده اند. از این روی، اکنون مجامع راهبان را فاحشه خانه مردمان هرزه و محل بازیگران مینامند.

یک قرن بعد از او، اراسموس این اتهام را تکرار کرد: “بسیاری از صومعه های مردانه و زنانه تفاوت چندانی با فاحشه خانه های عمومی ندارند.” پتر ارک از نظام انضباطی، خداترسی، و تقوای راهبان صومعه کارتوزی، که برادرش در آنجا زیسته است، تصویر منصفانه و شایسته ای به ما ارائه میدهد؛ چند تا از صومعه های هلند و بخش خاوری آلمان هنوز آن روح تقوا و دانشپژوهی را که موجد فرقه “برادران همزیست” و سبب تالیف کتاب تقلید مسیح شد حفظ کرده بودند. با وجود این، یوهانس تریتمیوس، رئیس دیر شپونهایم (حد ۱۴۹۰)، راهبان این قسمت از آلمان را، با شدتی مبالغه آمیز، چنین مورد اتهام قرار داد:

اینان به میثاقهای سه گانه مذهبی ... چندان بی اعتنائی میکنند که گویی هرگز برای حفظ آنها سوگند نخورده اند. ... تمام روز را به زشتگویی و یاوه سرایی میگذرانند و

همه وقتشان را وقف بازی و شکمبارگی کرده اند. ... با تصرف علنی املاک خصوصی مردم ... هر یک در خانه خصوصی خود بسر میبرند. ... از خداوند ابدانمیترسند و به او محبتی ندارند؛ به زندگی پس از مرگ معتقد نیستند، و شهوات جسمانی را بر نیازهای روحانی ترجیح میدهند. ... میثاق فقر را خوار میدارند، از عفت و پاکدامنی به دورند، و اطاعت و فرمانبرداری را مسخره میکنند. ... دود گناهان و هرزگیهای آنان همه جا را فرا گرفته است.

گیژونو، مشاور پاپ، که برای اصلاح صومعه های بندیکتین به فرانسه رفته بود، با گزارش تاسفباری بازگشت (۱۵۰۳): بسیاری از راهبان قمار می بازند، لب به لعن و نفرین می آلاینند، در قهوه خانه ها میولوند، قداره می بندند، مال می اندوزند، زنا میکنند، "چون باده خواران عیاش زندگی میگذارند"، و "آن قدر در فکر دنیا فرو رفته اند که کلمه (دنیاپرست) دنیا دوستیشان را نمیترساند. ... اگر من بخواهم همه آنچه را که با چشم دیده ام بیان کنم، سخن سخت به درازا خواهد کشید." بر اثر افزایش بی نظمی و بی انضباطی در دیرها و صومعه ها، عده زیادی از راهبان نسبت به کارهای نیکی که آنها را مورد اعتماد مردم قرار داده بود دستگیری از مستمندان، تیمارداری بیماران و مسافران، و تعلیم و تربیت راه بی اعتنایی در پیش گرفتند. پاپ لئو دهم میگفت (۱۵۱۶): "فقدان انضباط در دیرهای فرانسه و زندگی نامتعادل و بیرون از رویه راهبان چنان بالا گرفته است که هیچ کس، نه پادشاه، نه حاکم، و نه مردم، برایشان ارزش و احترامی قایل نیست". یک تاریخ نویس اخیر کاتولیک وضعیت این زمان (یعنی ۱۴۹۰) را، محتملا با شدتی بیش از اندازه، چنین خلاصه میکند:

اسناد و مدارک بیشمار این زمان را بخوانید حکایات تاریخی، سرزنشها و ملامتهای اخلاقیون، هجاهای شاعران و ادبیات، توقعیات پاپی واحکام سینودها در آنها چه نوشته شده است هیچ، جز همان حقایق و همان شکایات: فساد زندگی رهبانی، از میان رفتن نظم وانضباط و اخلاق ... و تعداد بیشمار دزدان و فاسقان؛ برای پی بردن به بی نظمیهای داخلی اکثر دیرهای بزرگ، باید گزارشات مشروحی را که نتیجه تحقیقات قضایی است بخوانیم. ... اعمال نکوهیده در میان کارتوزیان به حدی زیاد بود که آوازه بدنامی آنها در همه جا شیوع داشت. ... زندگی راهبانه از راهبه خانه رخت

بر بسته بود. ... همه اینها دست به دست یکدیگر دادند تا این محرابهای دعا و نیاز را به مراکز عیاشی و بینظمی تبدیل کنند.

روحانیان آزاد البته اگر با نظر مدارا به صیغه و متعه گیری بنگریم از راهبان و فرایارهای مسیحی بهترند. گناه عمده کشیشان بخشها جهل و نادانیشان بود. اما پولی که بدانها پرداخت میشد چنان کم بود و کارشان چندان سخت که نه پس اندازونه وقت برای تحصیل و مطالعه داشتند، و چنانکه از دینداری و پارسایی مردم برمیآید، همیشه مورد احترام و محبت بودند. شکستن عهد و میثاق تجرد امری شایع بود. در نورفک انگلستان، از ۷۳ مورد اتهام بی عفتی که در ۱۴۹۹ ضبط شد، ۱۵ موردش درباره کشیشان است؛ به همین طریق در ریین از ۱۲۶ مورد، ۲۴ مورد، و در لمبث از ۵۸ مورد، ۹ تا؛ یعنی بر روی هم کشیشان ۲۹ درصد کل مجرمین را تشکیل میداده اند، در حالی که شمارشان کمتر از ۲ درصد کل جمعیت بوده است. برخی از کشیشان اقرار نپوش از زنان تائب و معترف تقاضاهای نامشروع میکردند. هزاران تن از آنها صیغه و متعه داشتند؛ در آلمان تقریباً همگی از این فیض بهره ور بودند. در رم، کشیشان صیغه های متعدد نگاه میداشتند؛ بنابر بعضی اخبار، در این شهر صد هزار نفری، شش هزار روسپی زندگی میکردند. اجازه بدهید بار دیگر از یک تاریخ نویس کاتولیک نقل قول کنیم:

وقتی که بالاترین طبقه روحانیت در چنان وضعی باشد، جای شگفتی نیست که همه گونه بینظمی و شرارت و گنهکاری در میان راهبان و کشیشان آزاد تداوم عام یابد. نمک زمین طعم خود را از دست داده بود. ... اما اگر کسی تصور کند که فساد و انحطاط روحانیت در رم بیش از جاهای دیگر بود، به خطا رفته است، زیرا مدارک و شواهد مستند نشان میدهند که در تمام شهرهای شبه جزیره ایتالیا فساد و هرزگی گریبانگیر کشیشان بوده است. ... از این روی، تعجب آور نیست که نویسندگان معاصر، با تحسر و تاسف، از انحطاط روحانیت یاد میکنند و میگویند که روحانیت در همه جا نفوذ و اعتبار خود را از دست داده است، و در بسیاری از نقاط کسی برای کشیشان کمترین ارزشی قایل نیست. فساد اخلاق آنان به حدی زیاد بود که زمزمه تحصیل اجازه ازدواج برای کشیشان به گوش میرسید. (۲)

۱ - - دورانت، ویلیام جیمز، (Durant, William James)، «تاریخ تمدن - اصلاح دینی جلد ۶»، ترجمه احمد آرام نشر: اقبال: فرانکلین، ۱۳۳۷، ص ۱۱

۲ - پیشین ، صص ۲۶ - ۲۲

* دکتر عبدالحسن بصیره در نوشته پژوهشی خود تحت عنوان «نگاهی به پیدایش علم نوین در گذار از سده های میانه به دوران نوزایی علم (رنسانس) در اروپا» می نویسد: البته آبه لاردر طرح چنین نظریه هایی در آن سالها تنها نبود و اندیشمندان دیگری نیز بودند که بیان می کردند دین و دیانت را باید با عقل و خرد سنجید. در سده های دوازدهم و سیزدهم امواج این دیدگاه سراسر اروپا را دربر گرفته بود. بیداری علوم طبیعی و رستاخیز فلسفی که ریشه در فلسفه یونان و فلسفه اسلامی داشت گونه ای روشنگری علمی را در اروپا به وجود آورد. در سده سیزدهم می توان گفت که انقلابی در الهیات سده های میانه روی داده بود. از این زمان کلیسا پی برد که منافعش سخت به خطر افتاده است. وحشت کلیسا در این دوران علت دیگری نیز داشت و آن پیشرفت شگفت اندیشه های علمی و طبیعت گرایانه فیلسوفان مسلمان مانند ابن سینا ، زکریای رازی ، فارابی، ابن رشد، ابن میمون یهودی و... بود که در زمان جنگهای صلیبی به سرعت در اروپا پخش شده و با استقبال مواجه شده بود. منبع: دکتر عبدالحسن بصیره «نگاهی به پیدایش علم نوین در گذار از سده های میانه به دوران نوزایی علم (رنسانس) در اروپا»

◀ تکامل مفهوم غارت در جمهوری اسلامی اموی عصر حاضر خمینی، غنایم، غارت

۱۲- صحیفه نور ۱۸ جلدی وزارت ارشاد، ج ۵ ص ۱۲۴.

۱۳- صحیفه نور ۱۸ جلدی وزارت ارشاد، ج ۵ ص ۱۲۱۲۸-۱۲۷.

۱۴- صحیفه نور ۱۸ جلدی وزارت ارشاد، ج ۵ ص ۱۵۱-۱۵۲.

۱۵- همان سند، ج ۱۰، ص ۱۳۸.

۱۶- همان سند، ج ۱۶ ص ۲۱۱ - ۲۱۲.

۱۷- صحیفه نور ۱۸ جلدی وزارت ارشاد، ج ۱۸ ص ۱۸۷.

فصل اول

«وقتی برزویه‌ی طبیب در مقدمه‌ی ترجمه کلیه و دمنه- که به رغم تردید بیرونی تمام نشانه‌های احوال عصر خویش را منعکس می‌کند - با تأثر خاطر نشان می‌نماید که در ایام او «خیرات بر اطلاق روی به تراجع نهاده است- و کارهای زمانه روی به ادبار دارد- و عالم غدار و زاهد مکار بدین معانی شادمان و به حصول این ابواب تازه‌روی و خندان» گشته‌اند تصویر جامعه‌ای را طرح می‌کند که آنچه باید آن را به سوی خیر و صلاح سوی دهد وی را در فساد و دروغ و کذب و خطا غرق می‌کند.» از اینرو در کلیله و دمنه آمده است (۱)

خاصه در این روزگار تیره که خیرات بر اطلاق روی بتراجع آورده است و همت مردمان از تقدیم حسنات قاصر گشته با آنچه ملک عادل انوشروان کسری بن قباد را سعادت ذات و یمن نقیبت و رجاحت عقل و ثبات رای و علو همت و کمال مقدرت و صدق لهجت و شمول عدل و رافت و افاضت جود و سخاوت و اشاعت حلم و رحمت و محبت علم و علما و اختیار حکمت و اصطناع حکما و مالیدن جباران و تربطت خدمتگزاران و قمع ظالمان و تقویت مظلومان حاصل است می‌بینیم که کارهای زمانه میل به ادبار دارد، و چنانستی که خیرات مردمان را وداع کردستی، و افعال ستوده و اخلاق پسندیده مردوس گشته. و راه راست بسته، و طریق ضلالت گشاده، و عدل ناپیدا و جور ظاهر، و علم متروک و جهل مطلوب، و لوم و دناءت مستولی و کرم و مروت منزوی، و دوستیها ضعیف و عداوتها قوی، و نیک مردان رنجور و مستدل و شیران فارغ و محترم، و مرک و خدیعت بیدار و مظفر، و متابعت هوا سنت متبوع و ضایع گردانیدن احکام خرد طریق مشروع، و مظلوم محق ذلیل و ظالم مبطل عزیز، و حرص غالب و قناعت مغلوب، و عالم غدار بدین معانی شادمان و بحصول این ابواب تازه و خندان. (۲)

در عصر ساسانیان

«قلع و قمع مزدکیان و مانویان که به کمک دولت برای موبدان حاصل آمد و تضمین و فشاری که در موارد ضعف دولت از جانب موبدان به ادیان غیر ایرانی رایج در کشور اعمال شد و در بعضی موارد هم حتی با وجود ارتباط این تضییقات با منافع موبدان پای منافع دولت هم در میان بود، موجب افزایش قدرت و نفوذ موبدان گشت و تدریجاً معادله‌ی قدرت در زمینه‌ی اتحاد دین و دولت بر هم خورد چنان که هر چه قدرت روحانیت زرتشتی افزوده می‌شد از میزان تسلط دولت بر امور مربوط به حکومت می‌کاست.» (۳)

از روایت های گوناگون چنین بر می آید که شاپور نسبت به ادیان و مذاهب و افکار خارجی تسامح داشته است. مانی در زمان شاپور ظهور کرد و به حضور شاپور رسید و اجازه یافت دین خود را تبلیغ کند. به روایت ابن الندیم ۱۹ پیروز یکی از برادران شاپور واسطه ملاقات مانی و شاه بود و برادر دیگر او مهرشاه، فرمانروای میشان به مانویت گروید ۲۰ و مانی کتاب شاپورگان خویش را به فارسی میانه برای شاپور نوشت. در کتاب «مواظ مانوی» ۲۱ به زبان قبطی از زبان مانی خطاب به بهرام اول آمده است که: «شاپور شاه خود مرآتیماری داشت، و نامه هایی به سرزمین ها خطاب به بزرگان نوشت تا مرا پشتیبانی کنند.» انتشار مانویت در قلمرو ساسانی در دوران ساسانی که اثر دیرپایی داشت، مدیون همین روحیه تسامح بود که بی تردید پسند خاطر کرتر نبود. از سوی دیگر در دینکرد (کتاب چهارم، ص ۴۱۲) می خوانیم که «شاپور فرمود کتاب های مربوط به پزشکی، ستاره شناسی، حرکت، زمان و مکان و جوهر و عرض و کون و فساد و تغییر و تحول، منطق و دیگر صنایع و مهارت ها

را که از دین (کتاب دینی، اوستا) منشعب بود، و در هندوستان و روم و سرزمین های دیگر پراکنده بود، باز گرد آوردند و با اوستا تلفیق کردند.» مؤلفان دوران اسلامی نیز دستور ترجمه کتاب های یونانی و هندی را به زمان اردشیر و شاپور نسبت داده اند. ۲۲ بنابراین، شواهد و مدارک دال بر آن است که کرتیر در زمان شاپور همچنان روحانی در مرتبه هیریدی بوده و آنچه در باره قدرت خویش در این دوران اظهار داشته، گزافه گویی است.

شاپور در سال ۲۷۳ (یا به نظر بعضی ۲۷۰) در گذشت و پسرش هرمزد جانشین او شد و از این زمان بود که راه برای اجرای نقشه هایی که کرتیر طی سالیان دراز در سر می پرورد، هموار شد. کرتیر (کعبه زردشت، س ۴) می آورد که این شاه او را کلاه و کمر که نشانه های اشرافیت بوده، بخشیده و او را به لقب «موبد اورمزد» (اهوره مزدا) مفتخر کرده است. درباره قدرت خود در زمان این شاه عیناً همان جملات پیشین را ذکر می کند. در دوران یکساله سلطنت هرمزد هنوز تسامح دینی دوران شاپور حکمفرما بود، زیرا در متن مانوی به زبان قبطی که قبلاً از آن یاد کردیم، می خوانیم که «و شاه هرمزد همچنین کرد (یعنی مانند پدرش رفتار کرد)، زیرا پس از شاپور شاه من نزد او ... بودم.» (۴)

جلال الدین آشتیانی این نمایش را سرآغاز یک دوران اختناق و تحت فشار گذاشتن باوران به آیین های دیگری دانده و در این باره چنین می نویسد:

«شاهپوردوم... در صدد برآمد اختلافات مذهبی را که آن زمان شدت داشت، از میان بردارد. مجلس بزرگی از پیرویان دین تشکیل داد و در این مجلس یکی از حاضران موسوم به آذربد مهر اسپند پیشقدم شد و درخواست نمود برای اثبات حقانیت دین زرتشت در آزمایش قضایی شرکت کند. این آزمایش انجام شد و فلز گداخته بر روی سینه او ریختند و او آسیب ندید و پیروز شد. به همین جهت شاهنشاه اعلام کرد، اکنون صحت و درستی دین زرتشت را در این دنیا به چشم دیدیم! و دیگر برای ادیان باطل و پیروان مذاهب دیگر مجال باقی

نخواهد ماند. از آن زمان... پیروان ادیان دیگر به نام منافق و مفسد و مرتد به اعدام محکوم شدند و در این جا شاهپور با همان خیمه شب بازی و لوطی گری که جدش، ارداویراف به معراج فرستاد تا حقانیت دین درباری را ثابت کند، آذربادمهر اسپند، موبدان موبد خود را وسیله این چشم بندی قرارداد و به استناد این حقه بازی و جعل این حادثه مخالفین روحانیت و دربار را به چوبه دار سپرد.» (زرتشت، مزدیسنا و حکومت، ص ۴۲۱) (۵)

پایان و کارنامه ساسانیان (روایت زرین کوب)

چهارده قرن رویدادهای پرخطر

۱۶-۱- اگر چه دنیای باستانی ایران که از آغاز عهد ماد و تا پایان عصر ساسانیان، چهارده قرن رویدادهای پر خطر را - جز در ماجرای کوتاه اما خونین اسکندر - به آسانی و بی‌زیان عمده‌ای از سر گذرانیده بود و همچنان بالان و نازان در سر جای خویش باقی مانده بود، ناگهان در مقابل يك ضربه‌ی «به هنگام» و نفس‌گیر، آن هم از جایی که هیچ از آنجا احساس بیم و خطر نمی‌کرد تقریباً بیهوده و رایگان از پا درآمد و دین و دولت او با هم به کام فراموشی و فنا- هر چند نه برای همیشه- در افتاد، باز کارنامه‌ی روزگاران گذشته‌اش، مثل شمارنامه‌ی عمر يك پهلوان پیر، پرازخاطره‌های خوش، نشانهای افتخار، و یادگارهای غرور انگیز بود.

در دیده‌ی مورخ اندیشمور دقیق امروز، این چهارده قرن عمر پر کشمکش و آکنده از متانت و وقار، به رغم مرگ نابیوسیده‌ای که آن را پایان داد، بیهوده نبود چرا که ایران باستانی از این مایه عمر، که در چهارراه حوادث همه در ماجراهای پر هول و خطر گذشت، برای دنیایی که بر روی ویرانه‌های آن شکفت خاطره‌ی خوش و میراث ارزنده‌ای که در خور عمرهای دراز و

افتخار آمیز است باقی گذاشت.

درسهایی ایران باستان به جهانیان

۱۶-۲- ایران باستان به دنیا درس تسامح آموخت، درس عدالت و درس قانون و انضباط یاد داد. به دنیایی که آشور و بابل و مصر و یهود آن را از تعصب و خشونت آکنده بود نشان داد که با اعمال تسامح بهتر می‌توان امپراطوریهای بزرگ را از اقوام گونه‌گون به وجود آورد و اداره کرد. به دنیا تعلیم داد که عدالت هم اگر با دقت و مساوات همراه باشد به اندازه‌ی آزادی یا بیش از آن می‌تواند صلح و آرامش را تأمین کند. به اهل عصر نشان داد که انسان، آنجا که نیکی می‌کند با آنچه انجام می‌دهد به آنچه مبدأ نیکی است کمک می‌کند و آنجا که به بدی می‌گراید دنیایی را که تعلق به شر دارد افزایش می‌دهد. به عالمی که گه گاه مفتون زهد و ریاضت بود تعلیم داد که پارسایی در ترک دنیا در التزام زهد و ریاضت نیست. پارسایی واقعی سعی در آبادانی دنیا و افزونی نعمت و برخورداری از شادیهایی این جهانی است. به دنیا آموخت که شادی موهبت ایزدی است و آن کسی که خود را از آن بی‌بهره سازد به نعمت پروردگار خویش کفران می‌کند. به دنیا آموخت که سعادت انسان در گرو زندگی مرفه، شاد و سازنده است و هر گونه ریاضت‌گرایی در حیات این جهانی دنیایی بعد از مرگ را برای انسان تباه و ضایع می‌کند. به دنیا نشان داد که ترقی اقتصادی و سعی در آبادانی عالم بهایی زندگی ساده، عدالت‌جویی و خردمندانه است. به دنیا نشان داد که بدبینی و عیب‌جویی در باب عالم و نظام به هم پیوسته‌ی آن نشان کژاندیشی است. پیروزی نهایی خیر بر شر قطعی است و آنکه درین باب شك کند از اینکه در دام شر بیفتد ایمن نیست. به دنیا نشان داد که عصیان بر ضد هر چه اهریمنی است همسازی با اراده هورمزدست و از اینجا است که در مقابل ضحاک، در مقابل جمشید، و در مقابل افراسیاب شورشگری، کاری موافق با

عدالت محسوبست.

ایران باستان در کار جهانداري نظارت در تأمین امنیت و آسایش اقوام تحت فرمان را بر فرمانروایان الزام کرد. به قدرت بی‌لجام، غارتگر و عاری از رأفت و شفقت اقوام بین‌النهرین در نواحی مجاور قلمرو خویش خاتمه داد و دولتی جهانگیر که از حیث وسعت و قدرت از آنها برتر و از حیث نظم و عدالت صوابنامه‌ی خطاهای آنها باشد پی افکند - چیزی که تا آن زمان در تمام دنیای اطراف مدیترانه همانند نداشت.

ایران باستان به دنیا آموخت که ایجاد امپراطوری، برخلاف آنچه نزد آشور و مصر و بابل آن اعصار معمول بود راهش منحصر به ایجاد محدودیتهای دینی، اعمال تضییق و فشار بر اقوام تابع، و یغما کردن حاصل دسترنج آنها به نام باج خراج و هدیه و غنیمت نیست. با رعایت تسامح و رأفت، امپراطوری پایدارتر، فراگیرتر و ایمن‌تر می‌توان به وجود آورد. ایران باستان ایجاد اولین دستگاه اداری منسجم و منظم را در امپراطوری وسیع خویش با موفقیت تجربه کرد و هدف توسعه‌ی فتوحات کشتار و غارت و رها کردن کشور مفتوح به حال ویرانی و پریشانی ساخت سرزمین را مثل قلمرو نژادی خود مشمول قانون و عدالت خویش کرد.

ایران باستان در تمام گستره‌ی امپراطوری خویش، از همان آغاز فرمانروایی شبکه‌ای منظم از پست و چاپاری سریع و دقیق را وسیله‌ی ارتباط اجزاء کشور و ساتراپیها ساخت و نظام خبررسانی فعال و مرتبی در داخل و خارج امپراطوری به وجود آورد. جاده‌های هموار، استوار و پر رفت و آمدی ایجاد کرد که تخته‌گاههای وی را به شرق و غرب عالم مربوط داشت. بازرگانی بین نواحی امپراطوری را توسعه داد و ضرب سکه‌های زر - زریک - را که ترس و تردید بازرگانان را در داد و ستد بین اقوام برطرف می‌کرد وسیله‌ی توسعه‌ی اقتصادی ساخت. بین آسیای غربی، اروپای اطراف مدیترانه، با آسیای مرکزی

و آفریقا و هند رابطه‌ی داد و ستد منظم به وجود آورد. در دریای هند، بحر عمان، و خلیج فارس اقدام به کشتی رانیهای اکتشافی کرد، و برای ایجاد ارتباط بین مدیترانه و بحر احمر يك شعبه رود نیل را لای روبي کرد و ظاهراً به صورت ترعه‌ی قابل کشتیرانی در آورد. سیاست نفي بلد و تبعید و اسارت و گروگيري اقلیتها را که آشوریها و بابلیها در منطقه پیش گرفته بودند کنار گذاشت و از جمله به یهودیان تبعید شده در بابل اجازه‌ی بازگشت به سرزمین مقدسشان داد.

اگر حکومت عامه معمول در آتن را، که در آنجا دموکراسی خوانده می‌شد، کوروش به کنایه بازار فریب و دروغ و معامله‌ی وعده‌هایی بی‌پایه خواند، در عوض خود وی قانون ثابت فراگيري را که دگرگوني - و استثنا که خود نوعی دگرگوني است- در آن راه نداشت در بین تمام طبقات جامعه وسیله‌ی تضمین عدالت بی‌گذشت و تأمین حسن سلوک انسانی کرد. اگر آزادی فردی را آن گونه که در آتن حق افراد ممتاز و موجب رواج هرج و مرج و اتهام و تعقیب و تهدید و تبعید مردم می‌شد در خور تقلید نیافت، نظارت در اجرای دقیق عدالت و جلوگیری از تعدی و اجحاف اقویا بر ضعفا را همچون وسیله‌ای مطمئن برای استقرار جامعه‌ی امپراطوری ضروری تلقی کرد.

ایران باستان ثنویت - اعتقاد به جدایی دو مبدأ خیر و شر را که بعدها از آنها به اهورامزدا (سپنتا مینو) و اهریمن (انگره مینو) تعبیر کرد- ظاهراً همچون راه حلی فلسفی در مقابل وحدت‌گرایی جبریه که نفي مسئولیت و تسلیم به يك اراده‌ی مرموز لازمه‌ی آن می‌شد، ارائه کرد و از لحاظ اخلاق هم مسئولیت فردی نسبت به اعمال خویش و هم احساس اعتماد به نفس را در تمیز خیر و شر به انسان الزام و تعلیم کرد. ایران باستانی شادی را که مایه‌ی افزونی شور و نشاط عملی و موجب خروج ذهن و ضمیر انسان از حالت کرختی و انفعالی مرگ‌آور و بی‌ثمر می‌شود يك نعمت بزرگ ایزدی، که بیش از همه نعمتها در خورسپاس است تلقی کردند. فقط داریوش درکتیبیه‌ی خویش اهورامزدا

آفریننده‌ی زمین و آسمان را به خاطر همین شادی که برای انسان آفرید سپاس جداگانه کرد، بلکه توجه به سرود و رامش لازمه‌ی سپاس نعمت در خانه‌ی مرد مزایبی بود حتی قرن‌ها بعد ضرورت شادی و خوشباشی رعیت، يك پادشاه ساسانی - بهرام گور- را بر آن داشت تا خنیاگرانی را از هند (= لوریان، لولیان) به ایران دعوت کند و نگذارد که محنت کشان عالم، لحظه‌ای چند را که برای فراغت دارند از این شادی که هدیه ایزدی است باز مانند. قصه‌ی گریستن مغان، که بعدها در بخارا همچنان رایج ماند و شبهه‌ی رواج گریه و اندوه را القاء می‌کند ظاهراً به مغان قوم اختصاص داشت و آن نیز به خاطر زنده نگهداشتن کینه‌ی دیرینه‌ای بود که ایرانیان شرقی با قبایل وحشی گونه موسوم به تورانی داشتند- و ضرورت نگهداشت این کینه هم برای ایجاد حالت آمادگی دایم مردم آن حدود در مقابله‌ی با مهاجمان وحشی غارتگر بود.

ایران باستانی توسعه‌طلبی روم را در مرزهای خویش متوقف کرد. سنای روم و امپراطورهایش را به زور اسلحه سر جایی خود نشانده. با آنچه در مورد سربریده‌ی کراسوس سردار شکست خورده روم کرد، و با خفت و تحقیری که بعدها نسبت به امپراطور اسیر روم- والرین - انجام داد، هر چند از شیوه‌ی مروت و فتوتی که آیین و اخلاق قدیم ایرانی بود تا حدودی عدول کرد اما درس عبرت‌آمیز جالبی به تجاوزجویان مغروری داد که خدعه‌ی خیانت‌آمیز شرم‌انگیز کارا کالا امپراطور دیوانه‌ی خود را محکوم نمی‌کردند اما رفتار تلافی جویانه‌ی شاپور را نسبت به دشمن اسیر تا آن اندازه در خور ملامت می‌دیدند. برای يك قوم جنگجویی متجاوز، و در عین حال سوداگر که اجازه می‌داد يك امپراطور دیوانه‌اش به اسب خود عنوان سناتور دهد، درسی که ارد اشکانی و شاهپور ساسانی به آنها داد در خور، و موجب توجه به ضرورت شناخت حدود مسئولیت در رفتار با کشورها بود.

ایران باستان، طی قرن‌ها هجوم اقوام وحشی و بیابانگرد مرزهای شرقی را که سکاییها، کیدارها، هیاطله و ترکان آن سوی جیحون - یا سیحون - بوده‌اند و در

سنت‌های دیرینه‌ی ایرانی بر تمام آنها صرف‌نظر از تفاوت زبان و نژاد آنها، عنوان تورانی اطلاق شده است به زور اسلحه و گاه با مذاکره‌ی صلح‌جویانه سد کرد. این طوایف که کارشان غارت و تاخت و تاز در شهرهای مرزی و به ویرانی کشیدن تمام آثار تمدن در این نواحی بود گه‌گه با دشمنان ایران- حتی در اواخر با بیزانس و روم - متحد می‌شدند، امنیت بازرگانی و تعادل اقتصاد شهرهای شرقی را به هم می‌زدند و غالباً دفع آنها جز با جنگ‌های طولانی و مستمر ممکن نمی‌شد. سابقه‌ی تهدید و کشمکش آنها نسبت به مرزهای ایران در هجوم سکاها به ایران عهد ماد، در لشکرکشی کوروش و داریوش به مساکن این اقوام وحشی برای تنبیه آنها، و در قصه‌های افسانه‌آمیز افراسیاب و پیران و ارجاسب انعکاس دارد و در سنت‌های اوستایی مخالفت آنها با ایرانیان جنبه‌ی دینی دارد. آخرین مقابله‌ی عمده‌ی با آنها- که برای ایران موجب زیان بسیار هم شد- در عهد پیروز ساسانی پیش آمد و آنچه در این برخورد روی داد نقش ایران باستانی را در جلوگیری از انتشار آنها در آسیای غربی و در مشرق مدیترانه نوعی دفاع از تمدن در مقابل توحش نشان داد- و بیزانس هم در عهد خسرو انوشروان اهمیت این دفاع را دریافت.

ایران باستانی، از همان آغاز پیدایش قدرت خویش در دنیایی که ادیان رایج شامل اعتقاد به انواع شرک و جادو و متضمن التزام طاعت بی‌چون و چرا از احکام شمنان و کاهنان ترفندساز مردم فریبی بود که جهالت و تعصب عوام موجب دوام قدرت اهریمنی آنها می‌شد تعلیم اخلاقی ارزنده‌ای عرضه کرد که در کردار نیک و گفتار نیک و اندیشه‌ی نیک خلاصه می‌شد و قربانی خونین، و اعتقاد به جادو را در قلمرو خویش منسوخ و ممنوع کرد.

مع‌هذا موضع میانه‌ای که ایران باستانی را در بین سه قاره‌ی بزرگ عالم گذرگاه حوادث می‌کرد به‌وی- که سیاست تسامح را هم وسیله‌ی تأمین و تحکیم قدرت امپراطوری خویش می‌شناخت- امکان داد تا قلمرو حکومت خود را در فلات، عرصه‌ی برخورد و تماس بین ادیان مختلف و گفت و شنود عقاید

گونه‌گون سازد و بدین گونه ایران، در گذشته‌های باستانی خویش نیز مثل امروز، کانون برخورد و محاوره‌ی عقاید و ادیان متنوع بود. در پایان عصر ساسانیان و حتی در پایان عهد اشکانی آیین بودا، آیین عیسی و آیین یهود هم همراه با آیین زرتشتی در ایران پیروانی داشتند و اقلیتهای دینی با نظر تسامح و حتی احترام نگریده می‌شدند.

ایران باستانی به خاطر آنچه به دنیای عصر داد و به خاطر آنچه برای بسط تمدن و رفاه دنیای عصر انجام داد در تاریخ نام و آوازه‌ای آمیخته به احترام یافت. سرنوشت او، بر خلاف سرنوشت امپراطوریهای کهنه‌ای چون بابل و مصر و آشور که قرن‌ها قبل از وی به انقراض و فنا محکوم شده بودند به انحلال در امپراطوریهای دیگر منجر نشد. با وجود شکست سختی، که در پایان عصر ساسانیان، از اعراب خورد به قوت اراده و نیروی همت خویش در صحنه باقی ماند، فاتحان را در ایجاد امپراطوری جدید که خود وی بخشی از آن گشت سرمشق و یاری داد و سرانجام ایران نومسلمان را در درون اقیانوس متلاطم و پرمخاطره‌ای که امپراطوری نوپای خلفا در دمشق و سپس در بغداد بود به صورت یک جزیره‌ی ثابت در آورد. آن را اگر نه از لحاظ سیاسی باری از لحاظ دینی، فرهنگی، و علمی مستقل یا لامحاله متمایز و ممتاز نگه داشت و حتی در مدتی کمتر از دو قرن، بغداد مرکز خلافت امپراطوری خلفا را به صورت تصویری اسلامی شده از تختگاه حکومت بر باد رفته‌ی ساسانیان در آورد.

دنیای باستانی ایران در همان هنگام سقوط با وجود تفرقه و تشتت که دچار آن بود از آنچه در طی عمر گذشته به وجود آورده بود و برای دنیایی که تازه می‌شکفت به میراث می‌گذاشت، برای خود کارنامه‌ای درخشان داشت. حتی طرز فرمانروایی برخی از پادشاهان گذشته‌ی خود را در نظر فرمانروایان جدید همچون نمونه حسن اداره و سلوک نجیبانه نشان می‌داد - و آن را برای آنها شایسته‌ی تقلید و تقدیر می‌کرد. قصه‌ی بنای طاق کسری - ایوان مداین در

تیسفون، که در همان ایام سقوط ساسانیان در افواه نقل می‌شد يك شاهد نجابت اخلاق قوم و برای مالکان جدید دنیا قابل تحسین بود.

پادشاه ساسانی، با وجود قدرت مطلقه‌ای که جان و مال مردم را در قبضه‌ی تصرف او نهاده بود قطعه زمینی را که بدون آن قصر عظیم بد قواره می‌ماند نتوانست به هیچ بهایی از پیرزنی که مالک آن بود خریداری کند. در عین حال دست به تعدی و اکراه هم ننگشود و خرابه‌ی پیرزن در کنار قصر وی عرصه را بر آن بنای عظیم تنگ کرد و این عیب که برای ایوان مداین باقی ماند به عنوان نمونه‌ای از حسن سلوک خسرو سالها شاهده‌ی بر دادگری و عدالت‌پروری او به شمار می‌آمد. قصه‌هایی مشابه که درباره‌ی فریدرش دوم پادشاه پروس در اروپای عصر جدید و درباره‌ی عربی به نام ابن عبدالسلام هاشمی در نظیر همین زمینه نقل کرده‌اند ظاهراً جز تلقی سرمشقی از این واقعه‌ی نمایان عبرت‌انگیز باستانی چیز دیگری نباشد.

درباره‌ی عدالت پسرش هرمزد، نقل می‌شد که يك بار ولیعهد جوانش خسرو پرویز ایوارگاه يك روز شکار با غلامان و ملازمان و مطربان همراه خویش از فرط خستگی و ملال روزانه، به خانه‌ی مردی روستایی فرود آمده بود و چنان که در این موارد پیش می‌آید غلامانش به غرور قدرت خداوندگار میوه‌های باغ دهقان را غارت کرده بودند، اسبان‌ش کشتزار و سبزه‌ی ملك وی را پایمال ساخته بودند و بانگ ساز و آواز مطربانش که می‌خواستند يك شب عسرت را بر شاهزاده‌ی جوان شب عشرت سازند دهقان و همسایگانش را آزار داده بود. چون گزارش ماجرا به آگهی شاه رسید ولیعهد و یارانش را برخلاف آنچه آنها انتظار داشتند به شدت تنبیه کرد، خسرو را وادار به پرداخت جریمه‌های سخت و اظهار پوزشهای فروتنانه نمود و بدین گونه در قضیه‌ای بدین سادگی چنان نمونه‌ای از عدالت سرد بی‌گذشت را عرضه کرد که قرن‌ها بعد در آنچه بر زبانها نقل می‌شد و در داستانها روایت می‌گشت مایه‌ی حیرت و عبرت بود.

قصه‌ی بهرام گور با آن روستا که در پذیرایی از موکب شاهانه چنان که باید رسم

ادب به جا نیلورد و مورد تنبیه سختی واقع گشت، با وجود خوشنوتی که در این شیوه‌ی تنبیه آشکار است متضمن يك درس بزرگ سیاست و اخلاق بود بر وفق این روایت- که فردوسی آن را با لطف بیان شاعرانه‌ای نقل می‌کند- بهرام گور يك روز در بازگشت از يك شکار بی حاصل به روستایی آباد که در سر راه وی بود رسید. شاه که از ناکامیابی در شکار خشمگین و پرتاب بود در دل آرزو کرد که شب را همان جا به سر برد اما از اهل ده که برای نظاره‌ی موکب شاه آمده بودند هیچکس در خواست و آفرینی نثار وی نکرد. شاه دل‌تنگ شد و از کردار آنها با خشم و ناخرسندی یاد کرد.

وزیر که موبدی زیرک و چاره‌گر بود، چون از ناخرسندی شاه آگهی یافت برای آنکه انتقام بی‌حرمتی قوم را که در حق پادشاه رفته بود از آنها بستاند از جانب شاه به اهل ده اعلام کرد که شاه را از آبادانی و سبزی و پرریاری این روستا خوش آمد و بدین سبب «شما را همه يك سره کردم». از این پس زن و مرد و کودک همه مهترید و کسی را نباید که فرمان برید. از این فرمان سودای مهتری اهل ده را با هم به ستیزه واداشت. نظم و انسجام کارها از هم گسست باغ و کشت بی نظارت ماند و به ویرانی افتاد و مرد و زن با یکدیگر در افتادند و سر انجام ده زیر و زبر گشت؛ متروک و خالی ماند و جز پیری چند بی دست و پا که قدرت کار و امکان گریز نداشتند، هیچ کس آنجا نماند. روستا هم بی‌آب و درخت و بی‌کشت و برماند و مردم و چارپای را در آن دشت ویران جای درنگ نماند. سالی دیگر که شاه با موکب نخجیر از همان سرزمین عبور می‌کرد آن ده خرم را ویران و بی‌باغ و کشت یافت غمگین شد و با تأثر و درد از موبد خواست تا هر چه زودتر در تجدید آبادانی آن اهتمام کند و وقتی موبد از پیری که در آن ویرانه جای ساکن مانده بود موجب ویرانی ده را پرسید پیر چنین پاسخ داد که: روزگاری موکب شاه از اینجا گذر کرد موبد از زبان او به اهل ده اعلام کرد که شما همگی کدخدای دهید و هیچکس را در اینجا بر دیگری مهتری و برتری نیست و آنچه از آن فرمان عاید

ما شد، کشمکش، هرج و مرج و پریشانی بود که روستا بدین ویرانی کشید. وزیر از جانب شاه وی را مهتر و کدخدای ده کرد و از خزانه‌ی پادشاه بذر و چهارپا بدو داد. و ده که به اندک زمان دوباره آباد گشت با این واقعه این معنی را که ضرورت اجتناب از تعدی قدرت و تسلیم به هرج و مرج فرصت‌جویان بود، برای عبرت‌پذیران به صورت رمز و تمثیل موضوع تجربه‌ای کرد، که جز مغزهای ناهشیوار خود را معروض آزمون مجدد آن نتواند کرد.

ورای این گونه قصه‌ها که رفتار فرمانروایان را نمودار عالی حکمت و سیاست عملی نشان می‌دهد، تسامح در عقاید را در ایران از طرز برخورد این گونه فرمانروایان می‌توان یک عامل عمده‌ی قوام و دوام امپراطوری شناخت. در رعایت این تسامح کوروش به قدری دقت و اهتمام می‌ورزید که اقوام تابع، با وجود تفاوت‌هایی که بین آیین خود آنها با آیین کوروش بود دلشان به قول گزنفون چنان روبه او بود «که همه می‌خواستند چیزی جز اراده‌ی او بر آنها حکومت نکند» داریوش هم، که ظاهراً غیر از گرایش شخصی به آیین تسامح این شیوه را به مثابه‌ی وسیله‌ی ارتباط قلبی بین اقوام امپراطوری با پادشاه می‌دانست در این زمینه اهتمام بسیار داشت. وی طی یک گفت و شنود که با عده‌ای از اتباع بیگانه قلمرو خویش در باب مراسم تدفین مردگان داشت تفاوت فاحش و آشتی‌ناپذیر بین عقاید و رسوم این اقوام را دریافته بود از این‌رو یک بار یک والی خویش را به خاطر آنکه حرمت یک معبد یونانی را رعایت نکرده بود مورد ملامت قرار داد. در بین ساسانیان هم، نزد کسانی از پادشاهان که دخالت موبدان را در امر دولت نوعی تجاوز به حق فرمانروایی می‌دیدند این شیوه تسامح دنبال می‌شد. یزدگرد اول به خاطر بی‌اعتنایی به موبدان و کراهیت از دخالت‌های آنها در امور مربوط به دولت چنان در حق مسیحیان که منفور موبدان بودند با رأفت و تسامح رفتار کرد که رؤسای کلیسا او را پادشاه رحیم عیسوی خواندند. با این حال به مجرد آنکه این تسامح، عسویان را به ایجاد شورش و اختلال واداشت بلفضولیهای آنها را با شدت و خشونت مانع آمد. وی حتی بی‌طرفانه سعی کرد از بین ادیان رایج عصر

آن را که به نظر می‌آمد از دیگران بهتر است برای خود- نه برای رعیت- اختیار کند و با این حال چون با وجود مطالعه‌ی بسیار سرانجام بر همان مذهب زرتشتی باقی ماند این جستجوی او در نظر کشیشسان ارمنی دورویی و فریب کاری خوانده شد- آیا اگر به مسیحیت گرویده بود جستجویش عاری از دورویی و ریا خوانده نمی‌شد؟ اگر موبدان او را یزدگرد بزهار (= یزد جرداثیم) خواندند و به احتمالی با همدستی بزرگان مخالف نقشه‌ای برای قتل او طرح کردند بی شک به خاطر همین میل به تسامح بود که برای روحانیان قوم قابل تحمل نبود. جوابی هم که هر مزد پسر خسرو اول در جواب موبدان داد، و در آن درخواست آنها را برای اعمال تضییق در حق پیروان ادیان اقلیت به استهزا گرفت، اهمیت نقش تسامح را در حفظ امنیت و هم زیستی در يك امپراطوری وسیع از نظر فرمانروایانی خردمند قابل ملاحظه نشان می‌دهد.

این رسم تسامح که مبنای سیاست کوروش و داریوش هخامنشی بود و بعد از آن هم عدول از آن گه‌گاه دشواریهایی برای امپراطوری پارس به وجود می‌آورد بدان سبب که در عهد اشکانیان هم به لحاظ سادگی معیشت و شیوه‌ی عشایری گونه‌ی نظام حکومت آنها دوام یافت، ایران باستانی را از دیرباز تا اواخر عهد ساسانیان صحنه‌ی ظهور و توسعه‌ی ادیان غیر ایرانی کرد.

از جمله، آیین بودا لااقل از عهد اشکانیان (ح ۸۰ ق م) و شاید هم قبل از آن در نواحی شرقی و بیشتر در نواحی بلخ پا گرفت و حتی بعدها هم این دیانت تا حدی از طریق تبلیغ‌گران ایرانی - شاید اشکانی نژاد- در چین نشر و ترویج شد. بلخ هم که يك کانون بودایی‌گری در قلمرو ایران بود معبد عظیم بودایی خود را که «نوبهار» خوانده می‌شد و همچنین مجسمه‌های سترک و یادگارهای بازمانده از خاطره‌ی شخص بودا را تا اواخر عهد ساسانیان حفظ کرد و در تمام این مدت زائران چینی برای تبرک و تحقیق و کسب دانش دینی به نواحی باختر (= بلخ) در رفت و آمد بودند و گویند در اواخر عهد ساسانیان نزدیک صد دیر بودایی و

هزاران راهب و شمن از بوداییان ایرانی و غیر ایرانی در این شهر می‌زیسته‌اند. در بین این یادگارهای مقدس بودایی، کشکول بودا، طشتی که وی خود را به وسیله‌ی آن شستشو می‌کرد و نیز جاروی بودا و همچنین یک دندان او را یاد کرده‌اند. این اشیاء مدتها در نوبهار بلخ نگهداری می‌شد و بعدها بخشی از آنها به خزانه‌ی خسرو انوشروان انتقال یافته بود.

اگر درست باشد که یک شاهزاده‌ی ساسانی، فیروز نام که گویند برادر شاپور اول بود و از جانب پدرش اردشیر بابکان در نواحی کوشان فرمانروایی داشت به آیین بودا گرویده باشد، رواج و نفوذ این آیین در نواحی شرقی قابل ملاحظه خواهد بود و بی‌شک سعی کرتیرمود- روحانی متعصب و متنفذ اوایل عهد ساسانیان - در قلع و قمع آنها نیز حاکی از احتمال توسعه و انتشار فوق‌العاده آن دین است در داخل حوزه‌ی پیروان زرتشت باید باشد.

مع هذا از روایات زائران چینی که در عهد خسرو انوشروان برای زیارت به نواحی بلخ می‌آمده‌اند، همچنین از سابقه‌ی نوبهار بلخ در ادبیات حماسی ایران قدیم که اجداد برامکه‌ی معروف هم تا روزگار اسلام همچنان پرده‌دار و متولی آن بوده‌اند و نیز از شواهد و قراینی که از احوال بعضی خانان ماوراءالنهر و از آثار مکشوفه‌ی آن نواحی به دست می‌آید این نکته به تحقق می‌پیوندد که آیین بودا در ایران باستانی تا پایان عهد ساسانی رایج بوده است و پیروان آن جزو اقلیت‌های عمده‌ی قلمرو ساسانیان به شمار می‌آمده‌اند.

آیین یهود هم که در عهد ساسانیان همچنان باقی بود در تمام تاریخ ایران باستانی سابقه‌ای طولانی داشت. فتح بابل به دست کوروش قوم را از تبعید و اسارت نجات بخشید، در خود ایران هم به آنها پایگاه سکونت داد و از جمله نواحی شوش و همدان و ری و اصفهان از مراکز سکونت آنها گشت. صحت داستان مردخای و فرمان قتل یهود و سپس لغو آن از جانب پادشاه هخامنشی بدان گونه که در تورات - کتاب استر - آمده است به حکم شواهد بسیار، افسانه‌ای مجعول است و در اینکه گروه‌های یهودی در آن ایام در ایران و تحت حمایت پادشاهان هخامنش در

آسایش به سر می‌برده‌اند و به تجارت و صنعت اشتغال داشته‌اند جای تردید نیست.

در دوران اشکانیان هم، غیر از آنکه گروه‌های بزرگ این اقلیت در نواحی خوزستان و نقاط مرکزی ولایت ماد سکونت داشته‌اند تعداد بیشتری از آنها در نواحی بابل و اطراف تیسفون می‌زیسته‌اند و در کار تجارت و فلاحت خویش از حمایت پادشاهان پارت برخوردار بوده‌اند. روی هم رفته این جماعت چون برخلاف عیسویان در منازعات جاری و دایم ایران و روم در آن ایام به جانبداری از دشمن یا احتمال همکاری با سپاهیان روم متهم نبودند در کار تجارت و داد و ستد آزادی بیشتر داشتند و از این حیث بیش از سایر اقلیتها فعال بوده‌اند حتی مدارس خاصی هم برای تعلیم الهیات خویش داشته‌اند. رئیس روحانیان آنها، رش گالوتا- که بعدها به صورت عربی رأس جالوت خوانده می‌شد- نماینده‌ی رسمی و کارگزار واقعی آنها در نزد دولت و در دربار پارت مورد تکریم و احترام درخور بود.

اینکه در آغاز عهد ساسانیان ظاهراً نسبت به آنها آزارها یا لاف‌سختگیریهایی انجام شد به تو هم وجود نوعی علاقه‌ی قلبی بین آنها با سلسله‌ی انقراض یافته‌ی اشکانی بود- که البته حسن ظنی فوق‌العاده و خلاف طبیعت نسبت به آنها بود. مع‌هذا، آنها در دوران ساسانیان هم جز به ندرت، غالباً از هر گونه آزار و تزییق شدید و مستمر در امان ماندند.

در عهد شاپور اول، که آیین بودا و مانی هم به رعایت مصلحت، با تسامح تلقی می‌شد آنها در بابل، در فراغت و آسایشی ناشی از حمایت پادشاه، برای جمع و تدوین قسمتی از روایات و سنتهای خویش فرصت پیدا کردند. شاپور دوم- معروف به ذوالاکتاف - به نسبت تسامح فطری در عقاید یا به الزام و تشویق مادرش که توجه ویژه‌ای به یهودیان داشت در حق آنها مدارا می‌کرد- و حتی خطاهای سخت آنها را گه گاه با دیده‌ی اغماض می‌نگریست. یزدگرد اول حتی شوشندخت، دختر رش گالوتای قوم را به زنی گرفت.

نکال و آزاری که به تحریک موبدان در عهد پیروز منجر به کشتار فجیع جمعی از آنها در نواحی اصفهان شد تقریباً ماجرای استثنایی و در واقع مبتنی بر اتهام نادرستی بود که از جانب موبدان بدسگال به آنها زده شده بود. با آنکه در اواخر عهد ساسانیان، آن گونه که از تأمل در شاهنامه برمی آید اکثریت قوم در اذهان عامه متهم به لثامت و خست و مشهور به اعمال سحر و جادو بودند، این سوء شهرت که البته مبنای معقولی هم نداشت موجب اعمال آزار در حق آنها نشد. تجارت و صنعت و دلالی و صرافیه و احیاناً طبابت همچنان شغل عمده‌ی آنها بود. حتی با آنکه مفران ایام نهضت مزدک بعضی ماجراجویان آنها در نواحی مجاور تیسفون شورشهایی به راه انداختند این اقدامات خود سرانه بهانه‌ای برای اعمال تعقیب و آزار آنها نگشت.

در مورد دیانت مسیح این نکته که از چه زمان این آیین به ایران زمین وارد شد اطلاعات ما در حال حاضر چندان دقیق نیست. ظاهراً آن است که از هنگام ولادت عیسی مسیح در عهد اشکانیان تا ورود آیین او به قلمرو ایشان بیش از یک قرن مدت گرفته باشد.

مع هذا در عهد اشکانیان و قسمتی از اوایل روزگار ساسانیان، چون مسیحیت هنوز آیین رسمی روم نشده بود، در روند منازعات مستمر بین ایران و روم به این اقلیت دینی به چشم عامل بیگانه با فرقه‌ی طرفدار دشمن نگریسته نمی‌شد و آیین آنها همه جا از اربل و کرکوک تا نواحی گیلان و باختر با تسامح و رأفت تلقی می‌گشت. اتخاذ این سیاست هم تا حدی نیز شاید ناظر به جلب خاطر عیسویان روم یا تضعیف قدرت موبدان و دینیاران بود. که اگر در این مدت گه‌گاه تعقیب و آزاری هم نسبت به عیسویان ایران اعمال شد باید به تحریک و اصرار آنها و مبنی بر تعصباتی شخصی بوده باشد.

اما توطئه و تحریک جدی از جانب موبدان بر ضد عیسویان ایران از اوایل عهد ساسانیان و از زمانی آغاز شد که دین عیسی به وسیله قسطنطین مورد حمایت امپراطوری اعلام شد و شاپور دوم پادشاه ساسانی معاصر او ضرورت دید که از

باب احتیاط، اتباع عیسوی قلمرو خویش را به منزله‌ی کسانی تلقی کند که در هر گونه درگیری بین ایران و روم، جانب دشمن را خواهند گرفت. و شاید برای پیروزی او دعا و حتی خبر چینی هم خواهند کرد از آن پس خارخارانی دغدغه، پادشاهان ساسانی را از اعمال تسامح نسبت به این همدستان احتمالی دشمن مانع آمد. البته این نکته هم که ساسانیان، برخلاف اشکانیان و هخامنشیان بنای فرمانروایی خود را بر دیانت نهاده بودند و دین و دولت را توأمان و جدایی‌ناپذیر اعلام کرده بودند از اسباب عمده در عدول آنها از سیاست تسامح بود.

با این همه، از اواخر قرن پنجم میلادی به روزگار پیروز ساسانی آن گاه که آیین نسطوری، با وجود مخالفتی که کلیسای رسمی روم نسبت به آن اظهار می‌داشت، در بین مسیحیان ایرانی مقبول شد و حتی تقریباً مذهب رسمی عیسویان ایران اعلام گشت، بهانه‌ی روحانیان زرتشتی و دولت ساسانی برای اعمال تضییق نسبت به عیسویان ساکن ایران کم شد و اگر تضییقها و فشارهایی هم در حق آنها اعمال شد ناشی از تعصبهای جاهلانه و واکنشهای تند و خشونت‌آمیز هر دو طرف و نه مبنی بر سوءظن سیاسی راجع به نایمینی دولت از علاقه‌ی قلبی مسیحیهای ایران نسبت به روم بود.

البته تعصبهای شدید طرفین مکرر موجب تعقیب و آزار مسیحیها گشت. آنچه درباره‌ی خشونت این آزارها نوشته‌اند مایه‌ی نفرت طبع است و طبیعت بی‌گذشت و وحشی‌گونه کاهنان مذاهب را در جعل افسانه‌های رقت‌انگیز همانند نشان می‌دهد. این شکنجه‌ها در مورد کسانی که نسبت به عقاید زرتشتی با تحقیر و نفرت سخن می‌گفتند البته با خشونت بیشتر همراه می‌شد. در مورد کسانی هم که به خاطر عیسویت از آیین زرتشتی ارتداد و بیزاری نشان می‌دادند عذاب و نکال سخت بود. پیشرفت دیانت مسیح در نزد ارامنه مخصوصاً ارتداد نجبا و اعیان آنها را برای دولت و موبدان خطرناک‌تر جلوه می‌داد. چرا که این امر امنیت قسمتی از مرزهای کشور را متزلزل و عرصه‌ی تهدید می‌ساخت. خشونت

خسرو انوشروان در دفع طغیان پسرش انوشزاد هم بیش از آنکه ناظر به سرکوب کردن مسیحیت در حال پیشرفت باشد ناظر به رفع طغیانی بود که وحدت و امنیت کشور را عرصه تزلزل می‌ساخت.

مع‌هذا بسیاری از روایات نویسندگان کلیسا- ارامنه و سریانیان - که شکنجه‌های سخت وحشیانه‌ی موبدان را در حق مرتدان و مخالفان با آب و تاب زیاد نقل کرده‌اند چنان که از مجرد ظاهر اقوال آنها برمی‌آید مبالغه‌آمیز، مجعول، و مبنی بر اغراض شخصی به نظر می‌رسد و حق آن است که به رغم سختگیریها که در قسمتی از عصر ساسانیان نسبت به پیروان مسیح اعمال می‌شد، مسیحیت در ایران عهد ساسانی مورد تهدید و تضییق نبود و در اواخر عهد ساسانیان به احتمال قوی به خاطر ناخرسندی شدیدی که قدرت نمایی موبدان محرك آن بود، آیین مسیح از جانب عامه و حتی خاصه مردم با چنان علاقه و استقبالی مواجه شد که شاید اگر اسلام موفق به تسخیر ارضی ایران نشده بود آیین مسیح بدون تسخیر ارضی ایران را به زیر سایه‌ی صلیب آورده بود و به آسانی نیز موفق به تسخیر قلبی نفوس آن شده بود.

به هر حال موبدان عصر که خود را مدافع آیین زرتشت و حافظ و حامی دولت ساسانیان تلقی می‌کردند با اعمال تعصبهای بیجا و احياناً خشونت‌بار، در عین حال پایه‌های اعتقاد عامه مزدیستان را هم نسبت به آیین زرتشت تدریجاً سست و متزلزل می‌کردند. اما آیین زرتشت که دستمایه‌ی قدرت‌نمایی و دخالت‌گری آنها در تمام شئون عامه محسوب می‌شد و به هر حال تا پایان عصر ساسانیان آیین رسمی ایران به شمار می‌آمد در حقیقت صورت تحول یافته و تا حدی دستکاری شده‌ی دیانتی باستانی بود که قرن‌ها قبل از عهد ساسانیان، و به روایت سنتهای زرتشتی قرن‌ها قبل از عهد اسکندر، به ظهور آمده بود. چنان که روایات رایج در این عهد زمان ظهور بنیانگذار آن را به اواخر عهد کیان- به روزگار گشتاسپ افسانه‌ها- می‌رساند و حساب این سنت عصر ساسانی ظاهراً به کلی جعلی و ناظر به پر کردن حساب هزاره‌ی زرتشت و رویدادهای پیشگویی شده آن باشد. این

حساب و نیز آنچه یونانیان باستانی در باب زمان زرتشت یاد کرده‌اند و احياناً آن را به هزار سال پیش رسانده‌اند با آنچه امروز از بررسی اوستا و مقایسه‌ی آن با پژوهش‌های جدید مبني بر مآخذ قدیم غیر زرتشتی برمی‌آید همخوان نیست و با آنکه روایات سنتی آیین مزدایی زنده و رایج يك عصر بزرگ- عصر ساسانی- را تصویر می‌کند در آنچه به تاریخ این دیانت و تحول آن مربوط است اعتماد تام بر آن نمی‌توان کرد و البته حزنایات بسیاری از مناقشاتی که در این باب هست به تاریخ ادیان مربوط می‌شود و در حوصله‌ی مروری کوتاه بر تاریخ ایران باستانی نیست.

در باب زرتشت و زمان و محیط حیات او اکنون غالباً چنان می‌پندارند که او از آریاهای شرقی و پرورش یافته‌ی دنیای کیان باشد. زمان حیاتش را نیز به اوایل هزاره‌ی نخست قبل از میلاد می‌رسانند. اصلاح‌هایی که او به عنوان صاحب وحی و شاید شمن در آیین باستانی آریاها انجام داده است به احتمال قوی وقتی انجام شده است که طوایف آریاهای غربی از خویشاوندان شرقی خود جدا شده بودند و در امتداد سواحل غربی دریای خزر یا در امتداد نواحی شمالی زاگرس در داخل فلات پیش می‌رفته‌اند. از اینرو اینکه عقاید و رسوم پارسی بدان گونه که در کتیبه‌های داریوش آمده است از برخی جهات با عقاید پیروان زرتشت سازگار باشد و در عین حال نشانه‌ای از زرتشت و سرودها و تعالیم او در الواح و کتیبه‌های منسوب به عهد هخامنشی نتوان یافت خلاف عادت نیست. اما اخبار و احوال معجزه‌آمیز که قدمای یونان و روم از خسانتوس و افلاطون تا پلوتارک و پلینی در باب او نقل کرده‌اند بر روایات افسانه‌آمیز مأخوذ از مغان مبتنی است و به شناخت حقیقت حال او کمکی نمی‌کند. این هم که در اصل از طوایف مغ بوده است و بعد از تلقی وحی و هم به حکم وحی برای نشر پیام اهورامزدا به نواحی شرقی رفته باشد احتمالی است که به بعضی اذهان رسیده است و با توجه به شرقی بودن زبان اوستا، و گاته‌های زرتشت بعید می‌نماید.

آیین او هم، چنان که از مجموع شواهد مستفاد است مبني بر ثنویت - دوگانگی مبدأ خیر و شر - اجتناب از پرستش دیوان و از اهداء قربانیهای خونین به خدایان، و رعایت احترام عناصر، با تأکید در بزرگ داشت آتش و تقدیس روحانیت امشاسپندان، و فرشتگان و مواظبت بر اخلاق پسندیده‌ای که در شعار گفتار نیک، کردار نیک، پندار نیک بوده است خلاصه می‌شده است. نقش موبدان (= رؤساء مغ) و هیربدان (= آموزگاران) هم که حفظ و نشر متون مواظ و سروده‌های او را بر عهد داشته‌اند ناشی از سابقه‌ی نقش قدیم رهبری مغان- به عنوان یک تیره از آریاهای ماد- در اجراء یا نظارت بر اجرائی مراسم دینی آریاهای ایرانی از دوران انشعاب و انفصال آریاهای شرقی از آریاهای غربی وارد در داخل فلات بوده باشد که بعدها تعلیم زرتشت را در آنچه اوستا، یا زنداوستا خوانده می‌شد یا بعضی عقاید و خرافات مأخوذ از دنیای بین‌النهرین و بومیان ایرانی غربی به هم آمیخته‌اند، و انشاد و تفسیر تعلیم زرتشت را به خود اختصاص داده‌اند و قرن‌ها بعد، از اواخر عهد هخامنشیها تا پایان عهد ساسانیان یک طبقه‌ی روحانی ناظر و مسئول و حافظ و حامی شریعت زرتشت را به وجود آورده‌اند- که در طبقات جامعه‌ی ایرانی مرتبه‌ای عالی در ردیف یا در دنبال مرتبه‌ی طبقه‌ی جنگجویان بر سایر طبقات قوم اشراف واقعی داشته است.

در مورد رواج آیین زرتشت در ادوار مقدم بر عهد ساسانیان، هنوز اختلاف نظر بین محققان باقی است و به طور دقیق نمی‌توان تاریخ انتشار و تحول این آیین از در گذشته‌ی ایران باستانی که پاسدار آیین آریایی قدیم خویش بوده است طرح و حل کرد. در واقع با آنکه بعضی محققان، پادشاهان هخامنشی را لافل از داریوش به بعد زرتشتی پنداشته‌اند هنوز در قبول این نظریه تردید بسیار هست. بیشتر چنان به نظر می‌رسد که آیین این سلسله- یا در واقع آیین آریاهای غربی در این عصر - همان آیین آریایی یا ایرانی قدیم قبل از ظهور زرتشت بوده باشد که هنوز از جانب وی اصلاح و تجدیدنظری در آن صورت نگرفته بوده است. و به هر حال تا وقتی دلایل کافی و غیرقابل تردید در این باره به دست نیاید باید قبول کرد

که پادشاهان هخامنشی به رغم شباهتهایی که بین عقاید آنها با بعضی تعالیم منسوب به زرتشت هست، آیین زرتشتی نداشته‌اند.

در مورد اشکانیان هم با آنکه بعضی محققان زرتشتی بودن آنها را محتمل شمرده‌اند قضیه، نیاز به بررسی بیشتر دارد. در مورد تعدادی از پادشاهان آنها بعید هم هست. اما اینکه سنتهای زرتشتی، با آنکه در عهد ساسانیان شکل گرفته است، اقدام به جمع و تدوین اوستا را به بلاش (= ولخش) اشکانی - بلاش اول و به قولی بلاش سوم - منسوب کرده است نباید بی‌مآخذ باشد چرا که با وجود کراهت ساسانیان از ذکر نام و نشان اشکانیان، اگر این روایت مبنی بر مأخذی درست می‌بود ضبط و نقل آن در عصر فرمانروایی ساسانیان ممکن نمی‌شد. البته جمع و تدوین اوستا، در اولین اقدام ضبط شده‌ای که بعد از پریشهانیهایی عهد اسکندر به جای آمد، نباید در مفهوم توفیق در جمع و تدوین تمام اجزای اوستا (اپستا: اساس، مرجع دین) تلقی شود و اینکه سنتهای ساسانی این اقدام را در عین حال به فرمان اردشیر بابکان و تحت سرپرستی تنسر موبد ذکر می‌کند نیز متضمن تناقض با روایت مربوط به اقدام بلاش نیست. به هر حال اگر هم اشکانیان، در یک روزگار فراغت و ضرورت، اقدام به جمع و تدوین اساس عقاید و روایات زرتشتی کرده باشند اقدام آنها اهمیت احیاء مجدد اساس این آیین را در دوران ساسانیان نمی‌کند چرا که آنچه ساسانیان در این زمینه کرده‌اند نه فقط جمع و تدوین اوستا و احیاء سنتهای زرتشتی بلکه بیشتر اقدام به رسمی کردن این آیین و اعلام اتحاد بین دین و دولت بوده است - که خاندان ساسانیان به علت سابقه‌ی مناصب عالی دینی و حتی سابقه‌ی جمع بین حکومت و ریاست دینی در پارس، به حکم استحقاق در رأس این اتحاد واقع می‌شد.

در باب این خاندان، درست است که آیین خانوادگی آنها، صورت ویژه‌ای از این آیین را، شامل نیایش آناهیتا، پرستش آتش و تا حدی گرایش به اندیشه‌های زروانی، اساس دیانت تلقی می‌کرد باز ضرورت احوال عصر و توسعه‌ی قبلی

آیین زرتشت در بین مغان ماد و پارس و آذربایجان، از همان آغاز کار و تا حدی برای انتساب اشکانیان به عدم علاقه به دین قوم، رسمی کردن آیین عامه پسند زرتشت را بر آنها الزام کرد. مع هذا در مدت فرمانروایی آهین و جنگجویانه اردشیر بابکان و پسرش شاپور که پادشاه در عین اهتمام در بسط امپراطوری خویش به ترویج مبانی دینت هم ناظر بود، این رسمی کردن آیین زرتشت و اعلام اتحاد دین و دولت که در آغاز کار از حد يك شعار سیاسی هم تجاوز نمی‌کرد بهانه‌ی دخالت‌گری کاهنان آیین زرتشت در امور دولت نشد. حتی توجه موقت و مصلحت بینانه‌ای که شاپور نسبت به مانی نشان داد به مخالفان مانی جرأت اظهار اعتراض به این اقدام تسامح جویانه‌ی شاه نداد فقط از وقتی دولت ساسانیان از قدرت و جبروت شاپور محروم ماند رسمی بودن آیین زرتشت همراه با اعلام توأمان بودن دین و دولت کاهنان قوم را به وسوسه‌ی دخالت‌گری در آنچه به دولت تعلق داشت انداخت و آنچه در عهد اردشیر و شاپور يك شعار سیاسی بود به يك اساس حکومت تبدیل گشت.

از آن پس جز در مواردی که فرمانروایان، صاحب اراده و مخالف توسعه‌ی نفوذ کاهنان- یا آن دسته از بزرگان که با آنها بر ضد قدرت سلطنت متحد می‌شدند - بودند، دین و دولت در عمل توأمان بودند و کاهنان و روحانیان ملك که نماینده‌ی دینت در تمام مراتب و شئون جامعه‌ی ساسانی محسوب می‌شدند در اکثر امور جاری خود را به اعمال نفوذ مجاز می‌دیدند. بارزترین نمونه‌ی این اعمال نفوذ به وسیله‌ی کرتیر موبد انجام شد که در عهد شاپور هیربدي ساده بود و به رورگار جانشینان او تدریجاً به عنوان نماینده‌ی روحانیت کشور از حیث قدرت معارض اراده‌ی پادشاه شد- و به عالی‌ترین مناصب دینی ارتقاء یافت بلکه در واقع در رأس اتحادیه‌ی دوگانه‌ی دین و دولت قرار گرفت. رسمی کردن عملی و جدی آیین زرتشت در سراسر کشور در واقع به سعی کرتیر انجام شد. از وقتی هرمزد پسر و جانشین شاپور عنوان «موبد اوهرمزد» به او داد و وهرام دوم لقب «رهاننده‌ی روان وهرام» به او عطا کرد، قدرت او در دستگاه دولت به شدت بالا

گرفت و ریاست عالی‌هی تمام روحانیان زرتشتی به او واگذار شد. آنچه او در این مقام، در قلع و قمع پیروان ادیان اقلیت عصر - یهودی، بودایی، برهمنی، عیسوی، مندایی و مانوی - انجام داد و خود در کتیبه‌هایش بدان می‌نازد دخالت‌گری آشکار و فضولانه‌ای در کار دولت بود اقدام او به نویساندن کتیبه‌هایی - که شامل کتیبه‌هایی در کعبه‌ی زرتشت، نقش رستم، نقش رجب، و سرمشهد کازرون - می‌شد و با لحن شاهانه و آکنده از مباحثات و غرور انشاء شده است - نیز خود، از لحاظ سابقه نوعی دخالت‌گری در امری بود که تا آن زمان به فرمانروایان عصر اختصاص داشت. با آنکه فرجام کار کرتیر، که ظاهراً در عهد نرسی اتفاق افتاد روشن نیست قدرت فوق‌العاده‌ی او بعدها الگویی داعیه‌داران دیگر شد که از بین طبقات کاهنان سعی در دخالت‌گری در امور دولت کردند، و هر چند گه‌گاه نیز با نجبا و بزرگان زمین‌دار و اهل بیوتات هم‌دست می‌شدند، پادشاهان با اراده و قوی در مقابل ملاحظه‌ی این پادشاهان در گرایش به تسامح، مقابله با قدرت‌طلبی موبدان بود - که نمی‌خواستند نفوذ فوق‌العاده‌ی را که لازمه‌ی توأمان بودن دین و دولت بود از دست بدهند. تحریکاتی که منجر به قتل مرموز یزدگرد اول و عزل و نصب قباد در ماجرای مزدک شد نمونه‌ای از این دخالت‌گریها بود که کرتیر سرمشق آن را به روحانیان زرتشتی داده بود. هرگز جانشین خسرو انوشروان برای اجتناب از آن و رفع این بلفضولیها، خود را به درگیری با آنها ناچار دید - و پیام معروف او به موبدان نفرت او را از این گونه بلفضولیهایی طبقات کاهن نشان می‌دهد.

در بین ادیان غیر زرتشتی که در این دوران، از ایران برخاست و در ایران و غیر ایران پیروان بسیار یافت آیین مانی را باید یاد کرد، که در عهد شاپور اول ظاهر شد و کرتیر هم در دفع آن اهتمام فراوان کرد. در اینکه آیین مانی را بتوان نوعی دیانت ایرانی خواند یا نه بعضی محققان تردید کرده‌اند و این بحثی است که ارتباط با تاریخ عقاید و مباحث الهیات دارد. اما از دیدگاه مورخی که به نقل و نقد رویدادها نظر دارد این نکته که تثویت مانی به هر حال گونه‌ای از تثویت زرتشتی

است، و دیانت او هم اول بار به طور تقریباً رسمی در دربار ایران مطرح شد همچنین اینکه نژاد خود او با اشکانیه (= حسکانیه) می‌پیوست و اولین کتابش به نام شاپورگان هم به این پادشاه ایرانی عرضه شد برای ایرانی بودن ا کافی است. سعی موبدان ایران - از جمله کرتیر- هم در توقیف و نکال او و پیروانش نشان می‌دهد که روحانیان زرتشتی، هدف تعلیم او را متضمن تهدید آیین ایران تلقی می‌کرده‌اند و بدین گونه در ارتباط آیین مانی با رورگاران ایران جای تردید نیست. مع‌هذا جزئیات حیات مانی و دقایق تعلیم او- که جزء عمده‌ای آن با اساطیر و عقاید رایج در ایران ارتباط دارد - هنوز به قدر کافی روشن نیست. آنچه محقق است که او به عهد شاپور اول ظاهر شد و یک چند مورد حمایت او واقع شد و همراه موکب او هم سفرهایی کرد اما در آخر از حمایت شاپور محروم شد و بعد از او در عهد بهرام اول (ح ۲۷۴ م) توقیف و چند سالی بعد از آن (ح ۲۷۷) کشته شد.

شاید این تعلیم به جهت اشتغال التقاطی گونه بر بعضی عقاید و آدابی که نظیر آنها در آیین عیسی، بودا، زرتشت و مذاهب گنوسی و مندائی عصر نیز وجود داشت آن را تا حدی شایسته‌ی انتشار جهانی نشان داد و عامل عمده‌ای در نشر مانویت در خارج از قلمرو ایران گشت. زهد و ریاضتی هم که یک مانع انتشار آن در بین اقوام خارج بود و موبدان هم به همان سبب آن را طرد و نفي کردند، راه حل قابل قبولی در نظام جامعه‌ی مانوی یافت. این‌گونه ریاضتها که در این آیین، بر مؤمنان واقعی (صدیقان: گزیدگان)، الزام می‌شد با قبول نیوشاگان، (سماعان)، در حوزه‌ی مؤمنان، تا حدی رواج و قبول آن را در بین عامه آسان کرد زیرا با قبول فرقه‌ی نیوشاک در کنار صدیقان، زهد خشک افراط‌آمیزی که مانی برای نیل به نجات تعلیم می‌کرد بر عامه‌ی پیروانش که اکثریت قوم را تشکیل می‌دادند واجب نبود و اینها به شنیدن مواظظ دلکش و عبرت‌انگیز او اکتفا می‌کردند و ضمن تصدیق نبوت او زندگی عادی را- با اندک وسواس- دنبال می‌کردند و خود را نیز نجات یافته می‌شمردند. آیین وی که نزد موبدان زندقه خوانده می‌شد بعدها در بین

اعراب حیره و همچنین در مصر و در ترکستان مورد توجه عام واقع گشت و بدین گونه در خارج از ایران تأثیر قابل ملاحظه نهاد.

آیین ایرانی دیگری که نیز، به وسیله‌ی موبدان به عنوان زندقه تلقی شد و مثل کیش مانی با مخالفت آنها مواجه گشت آیین مزدک بود. وی در واقع تربیت یافته و شاگرد یک مانوی به نام بوندس بود که چندی در روم و یک چند در ایران به نشر یک تعلیم تازه‌ای به نام «درست دین» پرداخت که نزد موبدان نوعی زندقه مانوی محسوب شد. مزدک که شاگرد و ظاهراً دست پروده‌ی او بود، اهل مازریه در ساحل دجله و به قولی اهل استخر فارس یا نیریز بود و پدرش بامداد نام داشت. تعلیم او نیز، چنان که بعضی مورخان قدیم خاطر نشان کرده‌اند مثل تعلیم مانی متضمن الزام زهد بود، و به همین سبب نزد موبدان محکوم گشت. الزام روزه، که در تعلیم او تا حدی ناظر به اعطاء چیزی از خوراک اغنیا به فقیران بود، بر وفق اعتقاد موبدان نوعی گناه (= آشموغي، اهرموکيه) محسوب می‌شد و نهضت او، که پیروان بسیار هم بدان گرویدند از دیدگاه موبدان تا حدی نیز، به همین عنوان و به منزله‌ی زندقه زهدآمیز مانی موجب فحاشی عالم و اختلال نظام آن مورد تخطئه واقع گشت. مع‌هذا تعلیم او، به رغم اصراری که موبدان در مخالف شمردن آن با آیین زرتشت به خرج دادند، بر حاصل تعلیم زرتشت مبتنی بود و با وجود اشتغال بر بعضی اجزاء و عناصر مأنویت، در واقع خارج از آیین زرتشتی محسوب نمی‌شد. این نکته که بر وفق روایات قابل اعتقاد بازمانده از عهد ساسانیان، مزدک خود موبد یا موبدان موبد بوده است و لاجرم به همین عنوان در دربار قباد نفوذ پیدا کرده است نشان می‌دهد که دعای او نمی‌بایست با اصول عقاید زرتشتی مغایر بوده باشد. چرا که در آن صورت از همان آغاز در سلسله‌ی مراتب موبدان نمی‌توانسته است جایی داشته باشد. تعالیم او هم در آنچه به عنوان تقسیم مال و زن عنوان شده است به احتمال قوی جنبه‌ی اصلاح اجتماعی و اخلاقی داشته است و لافل در شکلی که او تقریر می‌کرده است با اصول عقاید اوستایی مغایرتی نداشته

است. بدون شك بیشتر آنچه در باب عقاید او، و رویدادهایی که در نهضت انقلابی پیروان او به وقوع پیوسته است و در روایات بازمانده از عهد ساسانیان انعکاس دارد، از طریق مخالفان وی نقل شده است و البته از تحریک و مبالغه و کذب و جعل خالی نیست. اسناد بدکیشی هم که به مزدک و پیروانش داده‌اند باید سرپوشی برای فعالیت‌های سری بزرگان و موبدان در تعیین جانشین قباد بوده باشد در عین حال با توقیف و اعدام او و پیروانش خواسته‌اند اقدامات اصلاحی او را، که مخالف منافع خسرو و منافع بزرگان وابسته به موبدان بوده است تخطئه نمایند و مخالفت با آن اصلاحات را که موجب تأمین ولیعهدی خسرو و قتل و کشتار وحشیانه‌ی مخالفان وی بوده است در انظار توجیه نمایند.

به هر روی، قلع و قمع مزدکیان و مانویان که به کمک دولت برای موبدان حاصل آمد و تضمین و فشاری که در موارد ضعف دولت از جانب موبدان به ادیان غیر ایرانی رایج در کشور اعمال شد و در بعضی موارد هم حتی با وجود ارتباط این تضییقات با منافع موبدان پای منافع دولت هم در میان بود، موجب افزایش قدرت و نفوذ موبدان گشت و تدریجاً معادله‌ی قدرت در زمینه‌ی اتحاد دین و دولت بر هم خورد چنان که هر چه قدرت روحانیت زرتشتی افزوده می‌شد از میزان تسلط دولت بر امور مربوط به حکومت می‌کاست و فتوت و هرج و مرج جایی قدرت و تمرکز را می‌گرفت. مقابله امثال یزدگرد اول، قباد، خسرو و هرمزد در مقابل این دخالت‌گریها استثنا بود- و غالباً دوام هم نداشت.

بالاخره روحانیت زرتشتی که در آن زمان شامل مراتب موبدان و هیبردان بود، در سایه‌ی این قدرت روزافزون ناشی از اتحاد دین و دولت صاحب املاک وسیع، اوقاف پر عواید و سرمایه و تجمل بسیار شد و کسانی از آنها که در رأس مقامات دینی واقع بودند از حیث وسعت دستگاه و قدرت اعمال نفوذ در ردیف خاندانهای بزرگ واقع شدند و برای توسعه‌ی قدرت با جلب توافق بزرگان در تمشیت امور حکومت و در عزل و نصب حکام و تعیین پادشاه و ولیعهد دخالت‌هایی کردند که هم

منجر به تزلزل قدرت دولت می‌شد و هم خود آنها را در افواه عام به حرص و خست و شرارت و حیله و طمع و مال اندوزی و رباخواری منسوب می‌کرد. وقتی برزویه‌ی طبیب در مقدمه‌ی ترجمه کلیه و دمنه- که به رغم تردید بیرونی تمام نشانه‌های احوال عصر خویش را منعکس می‌کند - با تأثر خاطر نشان می‌نماید که در ایام او «خیرات بر اطلاق روی به تراجع نهاده است- و کارهای زمانه روی به ادبار دارد- و عالم غدار و زاهد مکار بدین معانی شادمان و به حصول این ابواب تازمرویی و خندان» گشته‌اند تصویر جامعه‌ای را طرح می‌کند که آنچه باید آن را به سوی خیر و صلاح سوی دهد وی را در فساد و دروغ و کذب و خطا غرق می‌کند. گرایش به مذهب زروانی هم، که خدای تقدیر و رقم زننده‌ی خیر و شر بود و نیایش او در اواخر عهد ساسانیان دوباره به نحو بارزی در بین مردم شایع شده بود در این دوران انحطاط، همت و نیروی مقاومت و مبارزه با فساد رایج در عصر را از مردم سلب کرده بود. نامه‌ی معروف رستم فرخزاد به برادرش که در شاهنامه هست این ضعف روحیه‌ی اهل عصر را که به سقوط و انحطاط خویش به عنوان یک تقدیر و مشیت ایزدی می‌نگریست نشان می‌دهد. این گرایش عامل بازدارنده‌ای در مقابل هر گونه حرکت و تلاش احتمالی بود که در حقیقت تقدیر آسمانی را مانع از تأثیر سعی و عمل نشان می‌داد - و پیدا است که در یک دوران انحطاط و فساد، هیچ چیز مثل اعتماد به جبر، تسلیم‌شدن به سقوط و نابودی نهایی را برای انسان قابل تحمل نمی‌سازد - سقوط و نابودی محتوم و گزیرناپذیری که از اشعار سیاسی ساسانیان و از اتحاد نامقدس تاج و آتش‌گاه به وجود آمده بود. (۶)

توضیحات و مأخذ

- ۱- دکتر عبدالحسین زرین کوب « روزگاران، تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی » - ناشر سخن ، ۱۳۷۸ ، صص ۳۰۱ - ۳۰۰
- ۲ - مترجم « کلیله و دمنه » ابوالمعالی نصرالله منشی و با تصحیح و توضیح مجتبی مینوی تهرانی، نشر ثالث ، ۱۳۸۸ ، صص ۵۶-۵۵
- ۳ - دکتر عبدالحسین زرین کوب « روزگاران، تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی » ۱۳۷۸ ، ص ۳۰۰
- ۴ - برگرفته از یکی قطره باران، جشن نامه استاد دکتر زریاب خوئی، به کوشش احمد تفضلی، تهران ۱۳۷۰. صص. ۷۲۱-۷۳۷.
- ۵ - رحیم رییس نیا « آذربایجان در سیرتاریخ ایران » (از آغاز تا اسلام- بخش دوم)، انتشارات نیما - تبریز ، ۱۳۶۸ ، ص ۸۰۲
- ۶ - دکتر عبدالحسین زرین کوب « روزگاران، تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی » ، صص ۳۰۱ - ۲۷۹

فصل دوم

بررسی مسائل روز اقتصاد ایران

مطالعه ای، در باب پدیده فساد؛ دلایل بروز، تبعات و راهکارهای مبارزه

خلاصه مدیریتی

در یک تعریف کلی، فساد عبارت است از سوءاستفاده از قدرت برای کسب منفعت شخصی. فساد موضوعی نهادی و مربوط به اقتصاد سیاسی است و گروه‌های سیاسی فاسد در تداوم آن نقش کلیدی دارند. شناخت مشکل فساد نیازمند روی کردی چند وجهی است و حوزه‌های مختلفی از علوم سیاسی تا اقتصاد را شامل می‌شود.

از جمله مهمترین دلایل بروز فساد و رفتارهای رانتی را میتوان در مواردی نظیر اندازه بخش عمومی، کیفیت قوانین، فقدان رقابت اقتصادی، ساختار غیردموکراتیک حکومت، ضعف حاکمیت قانون، فقدان نهادهای مشارکتی و عدم پاسخگویی، عدم وجود عزم جدی برای مقابله با فساد، دلایل فرهنگی، جنسیت خلاصه نمود. میتوان گفت عمده دلایل ایجاد فساد، مشکلات نهادی یا ساختاری هستند که توجه بیشتری را در راستای مبارزه با این پدیده میطلبد.

پدیده فساد، پیامدها و تبعات عدیده ای به همراه دارد. افزایش نابرابری، کاهش بهره‌وری، کاهش سرمایه‌گذاری، کاهش کیفیت عملیات بخش عمومی، انحراف

در عملیات بخش خصوصی و گسترش اقتصاد سایه یا فعالیتهای غیر رسمی از جمله تبعات شیوع پدیده فساد است.

در ادبیات موجود در خصوص مبارزه با فساد به ایجاد شفافیت به عنوان اصلی ترین راهکار اشاره شده است. کنترل قدرت سیاسی، استقلال نهاد قضایی، ایجاد نهادهای مستقل ضد فساد و بازبودن و پاسخگویی از دیگر راهکارهای ارائه شده در ادبیات موضوع است. تجارب موفق در زمینه مبارزه با پدیده فساد نیز بحثهای نظری را تائید میکند. اراده سیاسی قوی برای مبارزه با فساد، تدوین قوانین ضد فساد، پاسخگویی و شفافیت، استقلال قوه قضائیه و مواردی از این دست، اقداماتی است که در عمل به کاهش میزان وقوع فساد در کشورهای موفق منتج گردیده است.

به گواهی تجربه کشورهای موفق در زمینه مبارزه با فساد و کشورهای با درجه فساد پایین، راهکار اصلی مبارزه با این پدیده، مبتنی بر پیشگیری است. به عبارتی نیاز است که کانونهای اصلی فساد شناسایی و با نهادهای مناسب و کارآمد تا حد امکان از وقوع آن جلوگیری شود. فساد زمانی کاهش مییابد که هزینه فرصت ارتکاب آن افزایش یابد. تا زمانی که ارتکاب رفتارهای فسادآلود، هزینه اندکی داشته باشد، امیدی به کاهش آن در جامعه نیست.

بررسی وضعیت ایران در زمینه فساد بسیار تاسف برانگیز است. کشور در شاخص های سنجش فساد همواره در جایگاه بسیار نامناسبی قرار داشته و برخورد با این مساله نیازمند عزمی جدی و فراقوهای است. عمده مصادیق رفتارهای مبتنی بر فساد در کشور را شاید بتوان در توزیع درآمدهای نفتی، توزیع منابع بانکی، خصوصی سازی، قوانین و مقررات گمرکی، نحوه اجرای قانون و مواردی از این دست دانست. توزیع درآمدهای نفتی توسط دولت بدون وجود نظارتهای لازم قانونی و مدنی، عدم نظارتهای کافی بانک مرکزی بر عملکرد بانکها، گسترش موسسات مالی غیرمجاز، الزام بانکها به اعطای تسهیلات با مبالغ هنگفت به افراد خاص، عدم رعایت قوانین بانکی و تغییر

مسیر سپرده های مردمی به سمت فعالیتهای سوداگرانه، شفاف نبودن واگذاریها در فرآیند خصوصی سازی و انجام واگذاریها در قالب رد دیون و تسویه بدهیها، دستکاری نرخهای تعرفه در کالاهایی خاص و در جهت منافع گروهی مشخص و مواردی از این دست، همگی از مصداقهای اصلی فساد در کشور هستند که در کنار عدم اجرای صحیح قانون و عدم پاسخگویی به مردم، همواره خسارتهای جبران ناپذیری را برای جامعه به همراه داشتهاند. تا زمانیکه راهکارهای مقابله با فساد و به ویژه فساد سیستمی، شناسایی نشود و به صورت سیستمی با این معضل مقابله نشود، نمیتوان مبارزهای اصولی با آن داشت. صص ۱-۲

۲- دلایل بروز فساد

شرایط بروز فساد ممکن است در اثر برنامه ریزیهای نادرست بلندمدت و یا در کوتاه مدت و بر حسب تصادف به وجود آید. اما در حالت کلی، این شرایط ریشه در محیط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشورها دارد. در ادامه اهم دلایل بروز فساد توضیح داده خواهد شد.

الف- اندازه بخش عمومی

برخی بر این تصورند که بین سطوح فساد و نسبت بودجه دولت به تولید ناخالص داخلی، رابطه مستقیم وجود دارد و با افزایش این نسبت، فساد افزایش مییابد. اما مطالعات مختلف برای کشورها نشان میدهد که الزاما اینگونه نیست و [شواهد قانعکنندهای در خصوص اندازه مخارج دولت به عنوان دلیلی برای فساد وجود ندارد.

این بحث که باکوچک سازی بخش عمومی میتوان فساد را کنترل کرد، منعکس

کننده اعتقاد اقتصاددانان به بازار و بی اعتمادی آنها به سیاستمداران است. اما در سطح کلان، یافته های تجربی کمتر میتوانند با قاطعیت این مسئله را ۱۹۹۴ (با صرف نظر کردن از اطلاعات مربوط به کشورهای حوزه اسکاندیناوی و استثناء کردن (تأیید کنند. لاپالمبارا (LaPalombara) ۱۹۹۷ (با بررسی ۸۳) آنها توانست نشان دهد که با کاهش اندازه دولت، سطح فساد کاهش مییابد. اما در مقابل الیوت (Elliott) کاهش مییابد.) GDP (کشور به این نتیجه رسید که با افزایش سطح فساد، سهم بودجه دولت در تولید ناخالص داخلی ۲۰۰۳ (مشاهده نمودند که در کشورهای ثروتمند، با افزایش اندازه دولت، سطح فساد به صورت (ملکوپ و گرافف Mehlkop and Graeff معناداری کاهش مییابد. [همان]

شواهد بیانگر آن است که فعالیتهای بازتوزیعی *Redistributive activities* دولت بیشتر از سایر زمینهها در مقابل فساد آسیبپذیر است. لاپورتا و ۱۹۹۹ (همبستگی مثبتی را بین فساد و سهم پرداختهای انتقالی دولت و یارانهها در تولید ناخالص داخلی (همکارانش La Porta et al . مشاهده کردند. در نهایت میتوان گفت شکی نیست که بین فساد و مخارج نهایی دولت همبستگی بالایی وجود دارد؛ این همبستگی همانطور که توضیح داده شد تحت تأثیر عوامل زیادی قرار دارد. با توجه به اختلاف نظرهای موجود در این خصوص، نکتهای که باید به آن توجه داشت، تمرکز بیشتر بر آن قسمت از هزینه های دولت است که به طور بالقوه امکان ایجاد فساد را دارند. [همان]

در مجموع میتوان اینگونه نتیجه گرفت که فعالیتهای بازتوزیعی دولت، بیشترین قابلیت برای بروز فساد را دارند. بنابراین صرف بالا بودن نسبت بودجه به تولید ناخالص داخلی معیار فساد بودن دولتها نیست و نوع فعالیتهای دولت، بیش از اندازه بودجه دولت در بروز فساد اثرگذار است.

ب- کیفیت قوانین

بسیاری از اقتصاددانان مقررات نامناسب را یکی از دلایل اصلی بروز فساد میدانند. از نگاه میردال Myrdal، مداخله دولتها و توانایی آنها در برقراری رویه های غیرضروری و موانع تصنعی به فساد بیشتر منتهی میگردد. [۲۳] از این منظر، این اندازه دولت نیست که مشکل ساز است، بلکه مسئله اصلی، جزئیات برنامه ها و شیوه حکمرانی است. قوانین خوب میتوانند به کنترل فساد کمک کنند. بنابراین میتوان گفت که تشخیص قوانین بد و مداخله غیر مستقیم توسط دولت،

میتواند به شناسایی مناطقی که وقوع فساد در آنجا بسیار محتملتر است، کمک کند. اگر چه تشخیص وجه تمایز بین قوانین خوب و بد بسیار دشوار است. یک معیار میتواند این باشد که قانون بد موجب ایجاد فرصتهای ارتکاب به فساد میشود. اما این معیار نیز نمیتواند چندان کمک کننده باشد، زیرا قوانینی که بسیار عادلانه به نظر میرسند و نیز قوانین مربوط به حوزه سلامتی، امنیت و حتی قوانین مربوط به حفظ محیط زیست نیز گاهی میتوانند باعث ایجاد فرصتهای ارتکاب فساد باشند. اما برخی مطالعات وجود دارند که همبستگی بالای فساد و برخی قوانین موردی را که عموماً بد ۲۰۰۲ (با استفاده از اطلاعات مربوط به ۷۱ کشور) تلقی میشوند، نشان دادهاند. برای مثال دیجانکوف و همکارانش Djankov et al. جهان نشان دادند که زمان، هزینههای رسمی و تعداد فرآیندهای اداری لازم برای شروع یک کسب و کار در یک ۲۰۰۰ (در بررسی ۲۶ کشور آفریقایی نشان دادند) کشور ارتباط محکمی با سطح فساد آن دارد. لمبدورف و کورنلیوس Lamsdorff and Cornelius که فساد رابطهای مثبت با درجه ابهام و بیثمر بودن قوانین دولتی دارد. این مطالعه از آن جهت درخور توجه است که [مرکز توجه را از بار کلی قوانین به کاربرد

آنها منتقل نموده است. [۲ پ-فقدان رقابت اقتصادی برخی اقتصاددانان معتقدند فساد، انعکاس عدم وجود رقابت در اقتصاد است. از یک طرف، رقابت بین تولیدکنندگان سبب کاهش قیمت میشود، در نتیجه موقعیتهای کمتری برای اخذ رشوه توسط مأموران دولت وجود خواهد داشت. از سوی دیگر وقتی رقابت محدود باشد، سود افزایش مییابد و موقعیتی برای سیاستمداران فراهم میشود که بتوانند درازای سهامداران به دیگران، منفعتی به دست آورند. دورنمای درآمدهای فاسد، ممکن است این انگیزه را در بین سیاستمداران ایجاد کند که محدودیتهایی در بازار ایجاد کنند تا درآمدهای ناشی از دریافت رشوه و پرداخت های ویژه ۱۹۹۹ (اینگونه بحث) را افزایش دهند. مطالعات متعددی رابطه معکوس بین رقابت و فساد را تأیید میکند. هندرسون Henderson میکند که فساد رابطه منفی با شاخصهای آزادی اقتصادی دارد. این نتایج توسط گلدسمیت Goldsmith هم مورد تأیید قرار گرفته است. اگرچه این مسئله میتواند صحیح باشد، اما ممکن است در برخی شرایط افزایش رقابت سبب افزایش فساد شود.

برای مثال زمانیکه بنگاهها در زمینه کیفیت با هم رقابت میکنند، ممکن است برخی بنگاهها از طریق پرداخت رشوه به بازرسان، تأیید آنها را در مورد کیفیت کالای خود اخذ نموده و در واقع شهرتی را که در بلندمدت میتوانند به دلیل کیفیت بالای محصولات خود به دست آورند، با پرداخت رشوه به بازرسان از دست بدهند. [۲] در پایان باید اضافه کرد که تمام جنبههای آزادی اقتصادی به کاهش فساد منتج نخواهد شد، زیرا برخی از قوانین و مقررات و دخالتهای دولت، هزینه ارتکاب فساد را افزایش داده و مانع شکلگیری فعالیتهای فسادآلود میشوند.

ت-ساختار غیر دموکراتیک حکومت

برخی استدلال میکنند که دموکراسی، فساد را از طریق افزایش رقابت برای پستهای سیاسی محدود میسازد. رزاکرمن معتقد است که رقابت بر سر موقعیت

های سیاسی، جامعه را قادر می‌ازد که مقامات سیاسی با عملکرد ضعیف را از صحنه عمل خارج سازد و رهبرانی را که تنها به فکر درآمد شخصی خود هستند از موضع قدرت کنار بزند. [۲] بین فساد و دموکراسی یک رابطه ساده حاکم نیست. با این وجود حکومت‌های دموکراتیک در بلندمدت نسبت به کشورهای که از نظر دموکراسی در سطح پایینی قرار دارند، در مقابل فساد مقاومتر هستند. دموکراسی در بلندمدت، اثرات بهتری برای مقابله با فساد آشکار می‌سازد. مطالعات مختلف در خصوص رابطه طول مدت دموکراسی با فساد نشان می‌دهد که هرچه دموکراسی در کشورها طولانیتر و نهادینهتر باشد، کنترل فساد موفقتر است. [۲۱] ۲۰۰۰ (در بررسی خود بر روی ۶۴ کشور به این نتیجه دست پیدا کرد که فارغ از درجه فعلی برقراری (تریسمن Treisman دموکراسی، برقرار بودن دموکراسی در کشور برای یک دوره طولانی منجر به کاهش فساد میشود. به علاوه آدسرا و ۲۰۰۰) نیز با ثابت نگه داشتن سایر متغیرها، دریافتند کشورهای که افراد آنها مشارکت بیشتری در (همکارانش Adsera et al. انتخابات دارند، سطح فساد پایینتری را تجربه میکنند. [۲] از آن جا که بسیاری از کشورها در حال حاضر ساختار دموکراتیک دارند، یک مسئله مهم بررسی تفاوت بین کشورها در ساختار قانون اساسی و سیستمهای انتخاباتی است. یکی از محدودیتهای مهمی که بر قوه مجریه اعمال می‌شود، قدرت مجلس است. مجلس ممکن است به دنبال دستیابی به اهداف خود باشد، اما حتی در این حالت هم استقلال آن میتواند سبب محدودیت رفتارهای منفعتطلبانه قوه مجریه شود. مطالعات نشان می‌دهد که حکومت‌های پارلمانی با درجات پایینتری از فساد همراه هستند، در حالی که سیستم‌هایی که رئیس جمهور در آنها بسیار قدرتمند است، درجات بیشتری از فساد را تجربه میکنند. بنابراین در حالت کلی، رقابت سیاسی میتواند سبب کاهش منفعتطلبی شخصی شود، اما برای کاهش مؤثر فساد، فرآیندی فراتر از برگزاری انتخابات عمومی مورد نیاز است. [همان]

ث- ضعف حاکمیت قانون

فساد در جاییکه اجرای قانون برای همگان یکسان نیست و قوانین برای عدهای خاص به عنوان ابزاری در جهت کسب منافع به شمار میرود، شایعتر است. مصداق شکست قانون در کشورهای فاسد، پلیس، سیستم قضایی و حقوق مالکیت مردم است که دائما به آن تعرض میشود. در کشورهایی که فساد مشخصه آن است، سیستم قضایی استقلال لازم را ندارد و تحت تاثیر منافع طبقه‌های خاص قرار میگیرد. [۲۳]

ج- فقدان نهادهای مشارکتی و عدم پاسخگویی نهادهای مشارکتی یا به وسیله دولت ایجاد میشوند، مانند فرآیند انتخابات، قانون شهروندی، حقوق شهروندان، سیستم حسابرسی، سیستم قضایی و غیره، و یا خارج از ساختار رسمی دولت بنا نهاده میشوند، مانند رسانه‌های نوظهور و گروههای سازمانیافته مدنی. در کشورهایی با درجه فساد بالا، نهادهای مشارکتی ضعیف بوده و یا اصلا وجود ندارند. در شرایطی که مقامات نیازی به پاسخگویی به مردم و قانون احساس نکنند، رفتارهای مبتنی بر فساد افزایش مییابد. مقابله با فساد مستلزم حسابدگی و پاسخگویی مسئولان و دولتمردان بوده که لازمه آن نیز حضور نهادهای قوی و فعال در این زمینه است. [۲۳]

چ- ناتوانی یا عدم وجود عزم جدی برای مقابله با فساد

زمانیکه رهبران و سیاستمداران کشورها نخواهند یا قادر نباشند که به مبارزه با فساد بپردازند، احتمال شیوع فساد بالا میرود. در کشورهایی که فساد در بخش عمومی شایع است، ادعا در مورد مبارزه با آن قابل قبول نیست و در چنین حالتی جنبه‌های [تبلیغاتی و شعاری مبارزه با فساد] بیش از جنبه عملی آن نمود پیدا میکند. [۲۳]

ح- فرهنگ

برخلاف اقتصاددانان، جامعه شناسان در توضیح چرایی پدیده فساد، اغلب به عوامل فرهنگی اشاره میکنند. در این میان اعتماد عمومی و مذهب، نقشی حیاتی دارند. کشورهایی با سطوح بالای اعتماد عمومی و نسبت بیشتر افراد مذهبی، کمتر از فساد آسیب میبینند. لاپورتا و همکارانش (۱۹۹۷)، در مطالعه ای بر روی ۳۳ کشور، به اثرگذاری نقش ۲۰۰۴ (نیز رابطه منفی فساد و) اعتماد در جامعه برای مبارزه با فساد تاکید میکنند. آدسرا (Adsera و همکاران) ۲۰۰۰ (و اسلانر Uslaner اعتماد را مورد تأیید قرار دادهاند. در مجموع میتوان گفت با وجود اینکه فساد دارای ویژگیهای فرهنگی است، اما نمیتوان نتیجه گرفت که فرهنگها فساد را تعیین میکنند. سازمان بینالمللی شفافیت نشان داده است که کشورهایی که از نظر فرهنگی مشابه هستند، دارای درجات متفاوتی از فساد میباشند. با این حال میتوان گفت کشورهایی با سطوح پایین اعتماد عمومی و سرمایه اجتماعی اندک، بیش از سایرین از فساد آسیب میبینند. نکتهای که باید به آن توجه داشت این است که راهبردهای اصلاحی باید پیش زمینه های فرهنگی را مدنظر قرار دهند. [۲]

خ- جنسیت

مطالعات نشان دادهاند که شبکه هایی که در آنها جنسیت غالب مذکر است، فساد خیزتر هستند. در کشورهایی که در ۲۰۰۱ (در) ۲۰۰۱ (و دالر و همکاران Dollar et al) (حقوق زنان در آنها بهبود یافته، سطح فساد پایین تر است. سوامی و همکاران Swamy et al تحقیقات خود بر روی ۶۶ کشور نشان دادهاند که درصد مشارکت زنان در نیروی کار و در فعالیتهای پارلمانی اثر منفی بر سطح فساد دارد. بنابراین هنگامی که در بحثهای پارلمانی هر دو جنس

شرکت داشته باشند و تصمیمات اداری فرای مرزبندیهای جنسیتی به گفتگو گذاشته شود، شفافیت افزایش یافته و فساد کاهش پیدا میکند. در نتیجه [میتوان گفت که ترکیب جنسیتی مناسبتر، میتواند باعث کاهش فساد شود.] ۲

د-جغرافیا و تاریخ

در کنار پیش زمینهای فرهنگی برخی متغیرهای تاریخی و جغرافیایی نیز می توانند به فساد دامن بزنند. گستردگی منابع طبیعی، سطوح بالای فساد در کشورهای همسایه و فاصله زیاد با مراکز مهم تجاری دنیا، که از ویژگی های تخییرناپذیر کشورها هستند، به طور قابل توجهی فساد را افزایش میدهد. [۲]

-۳-۲ اهم تبعات بروز فساد

همانطور که در قسمت قبل ذکر شد، دلایل بسیاری برای بروز فساد وجود دارد که برخی از آنها را میتوان به عنوان تبعات فساد هم برشمرد. در ادامه به بررسی برخی از این پیامدها پرداخته خواهد شد.

الف- افزایش نابرابری

مطالعات انجام شده در این حوزه، عمدتاً به بررسی اثر فساد در بروز نابرابری پرداختهاند. اما میتوان از زوایای دیگر این گونه گفت که فساد ممکن است به عنوان نتیجه نابرابری بروز نماید که در این صورت میتوان با محدود نمودن نابرابری به کاهش فساد کمک کرد. گوپتا و همکارانش (۲۰۰۲) (در مطالعه‌های بر روی ۳۷ کشور به بررسی اثر فساد بر نابرابری درآمدی که با ضریب جینی

اندازه‌گیری میشود پرداخته و دریافته‌اند که رابطهای معنادار بین فساد و نابرابری وجود دارد. همچنین شواهدی وجود دارد مبنی بر این که فساد، نابرابری را در آموزش و توزیع زمین نیز افزایش میدهد و از آن جا که هر دوی این متغیرها در ایجاد نابرابری درآمدی نقش دارند، لذا اثر کلی فساد بر نابرابری درآمدی بیشتر [خواهد بود.] [۲] ۲۰۰۵ (در مورد رابطه معکوس بین نابرابری و فساد تحقیق نموده و این گونه استدلال کرده‌اند که مردم) یو و کاگرام You and Khagram فقیر قادر به کنترل و نظارت ثروتمندان نبوده و همین مسئله باعث افزایش احتمال سوء استفاده ثروتمندان از موقعیت خود در پی کسب منفعت شخصی میشود. در نتیجه نابرابری سبب افزایش فساد خواهد شد. بنابراین با توجه به دوطرفه بودن رابطه فساد و نابرابری، اقتصاددانان معتقدند که امکان دارد ملتها در تسلسل باطل نابرابری و فساد وارد شوند. یک بخش از این تسلسل مربوط به هنجارهای اجتماعی مقابله با فساد است. وجود نابرابری در یک جامعه، باعث میشود که افراد آن جامعه فرار مالیاتی و قبول رشوه را به عنوان رفتارهایی قابل توجیه بپذیرند. [همان]

ب- کاهش بهره‌وری

یکی از بارزترین پیامدهای فساد، تاثیر آن بر روی بهره‌وری است. زمانیکه رفتارهای فسادآلود و رانتجویانه ملاک تصمیمگیری سرمایه‌گذاران و بهره‌مندی از عایدیها باشد، بهبود بهره‌وری برای دستیابی به سود بیشتر، هدف غایی نخواهد بود. فساد با افزایش موانع تولید و هزینه‌های مبادله بر بهره‌وری کل اثرگذار است و در نتیجه میتواند باعث کاهش تولید ناخالص داخلی و نرخ رشد اقتصادی شود.

از نگاه لمدورف در شرایطی که فساد گسترده در کشوری رواج داشته باشد، سرمایه‌گذاری از بهره‌وری کمتری برخوردار است. یکی از راههای

تاثیرگذاری فساد بر بهره‌وری از دیدگاه وی، کاهش کیفیت سرمایه‌گذاری در شرایط فسادآلود است. [۳] از کانالهای دیگری که فساد میتواند بهره‌وری بنگاهها را متاثر سازد، اثرگذاری بر نوآوری است. آنوخین Anokhin و شولز Shulze در سال ۲۰۰۹ با بررسی ۶۴ کشور، مشاهده کردند که کشورهای که در کنترل فساد موفقترند، از سطوح بالاتر نوآوری برخوردارند. بنگاههایی که قادر به نوآوری بیشتر هستند، قابلیت افزایش بهره‌وری و افزایش سودآوری را نیز بیشتر دارند. [۶]

مطالعات متعدد دیگری برای تبیین اثر منفی فساد بر بهره‌وری شکل گرفته که رابطه بین فساد و درآمد سرانه را مورد توجه قرار داده‌اند. تحقیقاتی که اخیراً در زمینه تاثیر فساد بر رشد تولید ناخالص داخلی انجام شده، نشان داده است که (در بررسی ۹۷ کشور به شواهدی دست پیدا نمودند که) فساد از نرخ رشد اقتصادی میکاهد. طنزی و داوودی Tanzi and Davoodi نشان میدهد فساد سبب کاهش نرخ رشد اقتصادی میشود. در همین رابطه، به جای استفاده از تولید ناخالص داخلی سرانه، می توان نسبت تولید ناخالص داخلی به انباشت سرمایه ۴ را به عنوان شاخصی برای بهره‌وری در نظر گرفت که در بررسی ۶۹ کشور جهان، رابطه منفی و معنادار فساد با این متغیر تایید شده است. [۲]

پ. کاهش سرمایه گذاری

فساد با اثرگذاری بر محیط کسبوکار و نامساعد ساختن آن، سرمایه‌گذاری را با موانع زیادی روبه‌رو می‌سازد. در محیط فسادآلود، حمایت ضعیف از حقوق مالکیت، عدم شفافیت ها، قوانین نامناسب و بروکراسی پیچیده باعث افزایش نااطمینانی ها و در نتیجه افزایش هزینه های مبادله میشود و انگیزه سرمایه گذاران را برای سرمایه داری مولد کاهش میدهد.

مانورو Mauro در سال ۱۹۹۵ برای ۶۷ کشور مورد مطالعه رابطه فساد و

سرمایه‌گذاری را بررسی کرد. نتیجه تحقیقات وی حاکی از آن است که فساد بر نسبت سرمایه‌گذاری به تولید ناخالص داخلی اثر منفی دارد. نتایج مشابهی توسط ناک Knack و کیفر Keefer در سال ۱۹۹۵ به دست آمده است. برونٹی Brunetti و ودر Weder هم در سال ۱۹۹۷ برای ۴۱ کشور با استفاده از شاخص فساد [بانک جهانی، ادعای مائورو را تأیید نمودند. Capital Stock]

ت- کاهش کیفیت عملیات بخش عمومی

فساد کارمندان دولتی موجب تخصیص نامناسب منابع عمومی خواهد شد. کارمندان دولت، بدون توجه به کارایی و ظرفیتهایشان، اغلب بر اساس قوم‌خویش پرستی منصوب میشوند. زمانی که فساد در سیستم‌های دولتی رخنه میکند، کارمندان با ایجاد موانع ساختگی سعی در دریافت منافع مادی دارند. این موانع ساختگی سبب کاهش بهره‌وری و کیفیت خدمات میشود. فساد بر تخصیص بودجه دولتی نیز تأثیرگذار است. در شرایط فسادآلود برخی از کالاها و پروژه‌ها به برخی دیگر ترجیح داده میشوند، زیرا فرصت‌های بهتری را برای کسب درآمدهای نامشروع ایجاد میکنند.

بنابراین قسمتی از بودجه دولتی به سمتی خواهد رفت که تقاضای عمومی برای آن وجود ندارد و صرفاً منافع گروهی ۱۹۹۷ (معتقد است که فساد ممکن است سبب افزایش سرمایه‌گذاری دولتی شود). (خاص راتامین مینماید. مائورو (Mauro)

(۲۰۰۲) شواهد معنیداری یافتند که نشان میداد سرمایه‌گذاریهای بیش از (طنزی و داوودی) ۱۹۹۷ (و استی و پارتنر Esty and Porter حد در زیرساخت‌های دولتی در نتیجه فساد انجام میشود. از طرف دیگر مطالعات نشان

داده‌اند که فساد موجب کاهش هزینه‌های دولت در بخشهای آموزشی میشود. چرا که مخارج دیگری وجود دارند که فرصت رشوه‌گیری بیشتری را ۲۰۰۱ (با بررسی اطلاعات مربوط به ۱۲۰ کشور جهان طی) برای کارمندان دولت ایجاد میکنند. گوپتا و همکارانش Gupta et al. سالهای ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۸ به این نتیجه دست یافتند که فساد به صورت معناداری با هزینههای نظامی بالاتر در ارتباط است. فساد از منظری دیگر بر کیفیت بخش عمومی تأثیرگذار است. به موازات تصمیم‌گیریهای منحرف و انتخاب پروژههای نادرست، فساد سبب کاهش تلاش کارمندان و کاهش کیفیت سرمایه‌گذاریهای دولتی شده و از این طریق بهره‌وری دولتی را کاهش میدهد. تلاش کارگران به دلیل وجود انگیزه‌های نامشروع ناشی از تمایل به دریافت رشوه از بخش خصوصی و نیز کیفیت سرمایه‌گذاری به دلیل وجود فساد و دستکاری در فرآیند قراردادها و انتخاب پروژه، تحت تأثیر قرار میگیرند. [۲]

ث- انحراف در عملیات بخش خصوصی

در مورد اثر فساد بر بخش خصوصی همواره این چالش مطرح است که آیا فساد با رهنیدن این بخش از درگیری در تأخیرات ناشی از بوروکراسی اداری مانند یک روان‌کننده عمل کرده و یا این که به دلیل کاهش امنیت حقوق مالکیت و سوءتخصیص منابع، به عنوان یک مانع محسوب میشود؟ بررسی اثر فساد بر مبادلات انجام شده بین بنگاههای خصوصی و نهادهای دولتی، نظریه اثر روانسازی فساد را رد میکند. [۲] در جوامع فاسد، بوروکراسی پیچیده، ضعف در اجرای قراردادها و تعرض به حقوق مالکیت، هزینههایی را به بخش خصوصی تحمیل میکند که بر کیفیت عملکرد بخش خصوصی، بهره‌وری و انگیزه برای مشارکت در فعالیتهای اقتصادی اثرگذار است. [۷]

ج- گسترش اقتصاد سایه

فساد با گسترش فعالیت‌های غیر رسمی در اقتصاد، فعالیت بخش خصوصی را مختل کرده و اثربخشی فعالیت دولت را نیز کاهش می‌دهد. بازرسان مالیاتی فاسد می‌توانند به افراد و شرکتها در فرار مالیاتی کمک کرده و عدم گزارش دهی و معاملات غیرقانونی را نادیده بگیرند. همچنین ممکن است در ازای دریافت رشوه از اجرای کامل قانون خودداری کنند. بدین ترتیب فساد سبب افزایش فعالیت‌های غیررسمی در اقتصاد میشود. این ارتباط میتواند دوطرفه باشد، به این معنی که امکان بروز فساد در کشورهایی که بخش غیر رسمی اقتصاد در آنها بزرگتر است، بیشتر است. به علاوه شواهدی وجود دارد مبنی بر اینکه با افزایش فساد، سهم درآمدهای مالیاتی در تولید ناخالص داخلی بیشتر از سایر درآمدهای دولت کاهش مییابد. همچنین در اثر فساد درآمدهای ناشی از مالیاتهای مستقیم بیشتر از درآمدهای ناشی از مالیاتهای غیرمستقیم کاهش مییابد. از آنجا که تورم یکی از عوامل گسترش بخش غیر رسمی است، بین فساد و تورم نیز رابطه مثبتی وجود دارد. تورم سبب کاهش قدرت خرید کارمندان شده و انگیزه دریافت وجوه غیرمشروع را افزایش میدهد.^(۱)

وضعیت فساد در ایران

شیوع پدیده فساد به عنوان یکی از معضلات اصلی درکشوربه مانعی اساسی برای فعالیت‌های اقتصادی مولد تبدیل شده است. درحال حاضر فساد در کشور به مرحله فساد سیستمی رسیده که پیامدهای منفی سنگینی را به تولید و فعالان این بخش تحمیل نموده است. از اینرو یکی از بزرگترین موانعی که دولتمردان کشور باید درصدد شناسایی و رفع آن درجهت بهبود محیط کسب و کار باشند،

فساد گسترده در سطوح مختلف است. هر سیاست اقتصادی که در آن مبارزه با فساد دیده نشود، محکوم به شکست خواهد بود.

در آخرین رتبه بندی کشورها در شاخص ادراک فساد در سال ۲۰۱۵، رتبه ایران در بین ۱۶۸ کشور جهان، ۱۳۰ و هم ردیف با کشورهای چین اوکراین، پاراگوئه، نپال، نیکاراگوئه و کامرون بوده است. ایران در مقایسه با کشورهای نظیر [پاکستان با رتبه ۱۱۷ و مصر با رتبه ۸۸، در جایگاه پایینتری قرار دارد.

بررسی شاخص حکمرانی بانک جهانی نیز گویای وضعیت نامساعد کشور در این شاخص است. در سال ۲۰۱۴ نمره

ایران در هر یک از زیرشاخصهای حق اظهار نظر (شهروندان) و پاسخگویی (دولت)، ثبات سیاسی و فقدان خشونت، اثرگذاری دولت، کیفیت مقررات، حاکمیت قانون و کنترل فساد، که در محدوده ۲٫۵ - (بدترین وضعیت) تا ۲٫۵ (بهترین) - (برآورد) (۰) - ۱٫۰۳ (۰) - ۱٫۴۶ (۰) - ۰٫۴۱ (۰) - ۰٫۹۱ (۰) - وضعیت (ارزشگذاری میشوند، به ترتیب معادل) ۱٫۵۷ شده است. مروری بر زیرشاخصهای فوق از اولین سال محاسبه (سال ۱۹۹۶ تا کنون، همواره نشان از وضعیت نامناسب کشور در طول این سالها دارد که متعاقبا اثرات خود را بر محیط اقتصادی و فعالیت بخش خصوصی نیز میگذارد.

بررسی وضعیت ایران در شاخص حقوق مالکیت بینالمللی نیز حاکی از اوضاع نامناسب کشورمان است. طبق رتبه بندی شاخص حقوق مالکیت در سال ۲۰۱۵، ایران با کسب نمره ۴ از ۱۰ (بهترین وضعیت)، در بین ۲۰ کشور خاورمیانه و آفریقای شمالی، رتبه ۱۷ و در بین ۱۲۹ کشور جهان، رتبه ۱۰۸ را دارد. در مورد زیر شاخص محیط سیاسی و قانونی که مولفه کنترل فساد در آن جای میگیرد، ایران با کسب نمره ۳٫۶، در بین ۱۲۹ کشور، رتبه ۹۸ را کسب کرده است. در مولفه استقلال قوه قضائیه با نمره ۴، در منطقه ۱۵ ام و در سطح جهانی رتبه ۷۱ ام را دارد. در مولفه حاکمیت قانون نیز ۲۰۱۵ نیز از فساد به - با کسب نمره ۳، در منطقه ۱۸ ام و در جهان ۱۱۵ ام است. [۳۳] در گزارش رقابت پذیری ۱۶ عنوان هفتمین مانع کسب و کارهای کشور یاد شده است [۱۸]. در جدول (۱) رتبه ایران در برخی فاکتورهای مربوط به رکن نهادها در

شاخص رقابت‌پذیری آورده شده است.

۲۰۱۵- جدول ۱: وضعیت ایران در رکن نهادهای شاخص رقابت‌پذیری ۱۶
برخی از مولفه‌های رکن نهادها ۷ بهترین (دامنه نمره: از ۱ تا ۷ وضعیت)

رتبه در بین ۱۴۰ کشور ۹۱ حقوق مالکیت ۳,۹

۷۳ اعتماد عمومی به سیاستمداران ۳,۲

۱۳۰ حمایت از حقوق مالکیت معنوی ۲,۹

۷۳ انحراف در منابع عمومی دولت ۳,۲

۸۴ هدررفتن منابع توسط دولت ۲,۹

۹۳ پرداختهای غیرمستعارف و رشوه ۳,۶

۸۰ استقلال قوه قضائیه ۳,۶

۵۳ نقش روابط در تصمیم‌گیریهای مقامات دولتی ۳,۳

۸۱ کارایی ساختار حقوقی در حل و فصل دعاوی ۳,۵

(۲۰۱۵ - منبع: گزارش رقابت‌پذیری مجمع جهانی اقتصاد)

همه شاخصهای بررسی شده نشان از شرایط خاص کشور به لحاظ گستردگی فساد دارد. آنچه از بررسی وضعیت کشور در این شاخصها مشخص است، آن است که فساد در ایران، بیش از هر چیز، عارضه‌ای ناشی از ضعف حاکمیت و نهادهای ناکارآمد است که رویه‌های فسادآلود را به رویه‌هایی غالب در کشور تبدیل کرده است. عمده مصادیق رفتارهای مبتنی بر فساد در کشور را شاید بتوان در توزیع درآمدهای نفتی، توزیع منابع بانکی، خصوصی‌سازی، قوانین و مقررات گمرکی، نحوه اجرای قانون و مواردی از این دست دانست.

طی سالهای ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۱، بیش از ۶۳۰ میلیارد دلار درآمد نفتی به کشور وارد شد که متأسفانه در اغلب موارد به توزیع مبالغ هنگفت رانت میان خودیها و خروج بیسابقه ارز منجر شد و پیامدهای اقتصادی ناگواری را برای کشور به همراه داشت. توزیع درآمدهای نفتی توسط دولت، بدون وجود نظارت‌های لازم قانونی و مدنی، همواره زمینه‌های بروز فساد را در کشور ایجاد کرده است. سیستم بانکی نیز به واسطه نقشی که در حوزه تخصیص اعتبارات دارد، طی

سالهای اخیر در موارد متعددی زمینه ساز بروز فساد بوده است. عدم نظارت‌های کافی بانک مرکزی بر عملکرد بانکها، گسترش موسسات مالی غیرمجاز، الزام بانکها به اعطای تسهیلات با مبالغ هنگفت به افراد خاص، عدم رعایت قوانین بانکی و تغییر مسیر سپرده‌های مردمی به سمت فعالیتهای سوداگرانه، از جمله دلایل این ادعا است.

نگاهی به عملکرد خصوصی سازی نیز حاکی از آن است که در موادی، اجرای این سیاست به محلی برای توزیع رانت و امتیاز برای گروهی خاص در کشور بدل شده است. به لحاظ تئوری گفته میشود که در محیط‌های فسادآلود، اقدام به خصوصی سازی منجر به جابهجایی و دستبدهست شدن اموال دولت بین خودیها و تبدیل انحصارات دولتی به خصوصی میشود که در ایران به وضوح شاهد آن هستیم. شفاف نبودن واگذاریها، اولویتهای به هدف کسب درآمد در فرآیند خصوصی سازی و انجام واگذاریها در قالب رد دیون و تسویه بدهیها، این سیاست را از مسیر اصلی خود منحرف و گرفتار رویه‌های فسادآلود ساخته است.

از دیگر کانونهای فساد میتوان به قوانین و مقررات گمرکی و نرخهای تعرفه در کشور اشاره کرد. طی سالهای اخیر دستکاری نرخهای تعرفه در کالاهایی خاص و در جهت منافع گروهی مشخص، بدون توجه به ملاحظات توسعه‌ای، به وضوح فرصت سودجویی را برای عدهای فراهم کرده است.

موارد اشاره شده، برخی از کانالهای اصلی برای بروز فساد در کشور هستند که در کنار اختیارات بالای مقامات دولتی، عدم اجرای صحیح قانون و عدم نیاز به پاسخگویی به مردم، همواره خسارتهای جبران ناپذیری را برای جامعه به همراه داشته‌اند.

تا زمانیکه راهکارهای مقابله با فساد و به ویژه فساد سیستمی، شناسایی نشود، نمیتوان با این معضل فراگیر در جامعه مقابله‌های اصولی کرد. از اینرو بررسی تجربه کشورهای موفق و ناموفق، به ویژه کشورهایی که تا حدی مشابهت‌هایی با ایران دارند، میتواند در مسیر مبارزه با فساد مفید باشد. به بیان دیگر مقایسه ترتیبات نهادی ضد فساد در بین کشورها میتواند نقاط ضعف و قوت نهادهای داخلی را بیش از پیش نمایان سازد.^(۱) (۲)

توضیحات و مأخذ

- ۱- بررسی مسائل روز اقتصاد ایران (مطالعه ای، در باب پدیده فساد؛ دلایل بروز، تبعات و راهکارهای مبارزه) - اطاق بازرگانی صنایع، معادن و کشاورزی ایران - مرداد ۱۳۹۵ - صص ۱۲- ۴
۲ - پیشین، صص ۱۸- ۱۶

منابع انگلیسی

- [1] Lambsdorff, Johann Graf. The Institutional Economics of Corruption and Reform: Theory, Evidence and Policy, Cambridge University Press, 2007
- [2] Lambsdorff, Johann Graf. Consequences and Causes of Corruption, What do We Know from a Cross-Section of Countries? Diskussionsbeitrag Nr. V-34-05, Volkswirtschaftliche Reihe ISSN 1435-3520, 2005
- [3] Lambsdorff, Johann Graff, (2003), How Corruption Affects Productivity, KYKLOS, Vol.56
- [4] Lambsdorff, Johann Graff, (1999), Corruption in Emperical Research - A review, International Anti-Corruption Conference, South Africa
- [5] Rose-Ackerman, Susan. International Handbook on the Economics

-
- of Corruption, Edited by
Edward Elgar Publishing, Inc. 2006, UK.
- [6] F.Forgues-Puccio, Gonzalo,)2013(, Corruption and the Private
Sector: A review of issues,
Oxford Policy Management ,EPS PEAKS
- [7] Tanzi,Vito,(1998),Corruption around the world:
Causes,Consequences, Scope and Cures, IMF
Staff Papers,Vol.45, No 4
- [8] McCusker, Rob. Review of Anti-Corruption Strategies, Technical
and Background Paper,
No.23, Australian Institute of Criminology, 2006.
- [9] Australia's approach to fighting corruption, Australian Government,
United Nations Public
Administration Network
- [10] Hin, Koh Teck. Corruption Control in Singapore, Corrupt Practices
Investigation Bureau
(CPIB), The 13th International Training Course on the Criminal Justice
Response to Corruption
Visiting Experts' Papers, 2010.
- [11] KWOK Man-wai, Tony, Successful Anti-Corruption Strategy,
Effective Investigation and
The Role of Government Agencies in Combating Corruption, 15th
UNAFEI UNCAC Training
Programme Visiting Experts, 2013.
- [12] Lam, Steven. Tackling Corruption: The Hong Kong Experience,

The 13th International Training Course on the Criminal Justice Response to Corruption Visiting Experts' Papers, 2010.

[13] Kaufmann, Daniel. Corruption Matters, Finance and Development, Vol. 52, No. 3, 2015.

[14] The National Strategy for Maintaining Integrity and Combating Corruption, Council of Ministers Resolution No. 43, Saudi Arabia, 2007.

[15] Ali Khalaf S., Alharbi. An overview of the Saudi Arabian Criminal Justice Procedures Against Corruption In the Public Sector, 138th International Senior Seminar Participations, 2007.

36

[16] "Transparency" National Anti-Corruption Action Plan, Ministry of Justice, Transparency and Human Rights of Greece, 2013.

[17] Knowledge Commitment Action Against Corruption in Asia and Pacific, Organisation for Economic Co-operation and Development, Asian Development Bank, 2005.

[18] Rock, M. T. Corruption and democracy. Journal of Development Studies, 45(1), 55-75, 2009.

[19] The Global Competitiveness Report 2015-2016, World Economic Forum, 2015.

منابع فارسی

- [۲۰] لمدورف، جان. علل و پیامدهای فساد: از بررسی های مقطعی کشورها چه می دانیم؟ مترجمان: فرشاد مؤمنی و مرضیه پاک نیت، فصل نامه جامعه و اقتصاد، سال هفتم، شماره ۲۵ و ۲۶، پائیز و زمستان ۱۳۸۹
- [۲۱] مؤمنی، فرشاد و فطرس، مستوره، اقتصاد سیاسی فساد: رانت منابع، دموکراسی و فساد، فصل نامه جامعه و اقتصاد، سال هفتم، شماره ۲۵ و ۲۶، پائیز و زمستان ۱۳۸۹
- [۲۲] راغفر، حسین. اقتصاد سیاسی فساد در ایران، فصل نامه جامعه و اقتصاد، سال هفتم، شماره ۲۵ و ۲۶، پائیز و زمستان ۱۳۸۹
- [۲۳] یوسفی، محمدعلی. فساد و توسعه، فصل نامه جامعه و اقتصاد، سال هفتم، شماره ۲۵ و ۲۶، پائیز و زمستان ۱۳۸۹
- [۲۴] شاخص های فساد و رتبه بندی کشورها بر اساس این شاخص ها، دفتر مطالعات اقتصادی مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی، خرداد ماه ۱۳۸۵
- [۲۵] قضاوی، حسین. نگاهی به شاخص های سنجش مبارزه با فساد، مجله اقتصادی، شماره ۵۱ و ۵۲، بهمن و اسفند ۱۳۸۴
- [۲۶] فاضلی، محمد. مقدمه ای بر سنجش فساد، مرکز افکار سنجی دانشجویان ایران؛ به سفارش مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی، زمستان ۱۳۸۸

[۲۷] عباس زادگان، سید محمد. فساد اداری، دفتر پژوهش های فرهنگی،

۱۳۸۳

[۲۸] دبلیو. پاتی افسو-اماه، چارچوب های حقوقی مقابله با فساد (مالی)،

مترجم: احمد رنجبر، دفتر مطالعات سیاسی [مرکز پژوهش های مجلس

شورای اسلامی، ۱۳۸۴

[۲۹] فساد در نگاهی دیگر: تاملی چند جانبه در مقوله فساد؛ دفتر بررسی های

اقتصادی مرکز پژوهش های مجلس [شورای اسلامی، بهمن ماه ۱۳۸۳

[۳۰] راغفر، حسین. دولت، فساد و فرصت های اجتماعی- تعامل اندیشه ها در

اقتصاد سیاسی توسعه، انتشارات نقش و [نگار، چاپ دوم، ۱۳۹

◀ دکتر فرشاد مومنی در یک نشست مجازی از موسسه دین و اقتصاد عنوان

کرد: لایحه ارتقاء سلامت نظام اداری و مبارزه با فساد، لایحه ای برای اجرا

نشدن و عدم مبارزه با فساد است

۲۸/۰۷/۲۰۲۰

دکتر مومنی گفت: من خیلی اجمالی دوباره عرض می کنم صرف نگارش قانون

ولو قانون با کیفیت در غیاب یک برنامه که به جامعیت همه ی مسائل مربوط به

فساد در ایران دیده باشد کار به جایی نمی برد. در این سه ساله مکرر هشدار

می دهیم ایران از منظر اقتصاد سیاسی وارد دوران خیلی پیچیده می شود. در

سال ۱۳۹۷ برای اولین بار در تاریخ اقتصادی صد ساله ی اخیر ایران سهم

رانت ایجاد شده از سیاست های مشکوک و نادرست اقتصادی از رانت نفتی

بیشتر شده است. ببینید شدت آسیب پذیری ما درباره ی مسئله ی فساد چقدر

گسترش پیدا می‌کند. باید مسئله با همان پیچیدگی که دارد دیده شود. در سال ۱۳۹۸ وارد نقطه‌ی عطف جدید شدیم و پدیده‌ای که در پنجاه سال اخیر سابقه نداشته اتفاق افتاده و آن هم اینکه در این سال برای اولین بار میزان سرمایه‌گذاری‌های انجام شده توسط حکومت و بخش خصوصی قادر به جبران استهلاکات نیست. ما در سر‌آشویی خیلی نگران کننده و شدید افتاده‌ایم. همه‌ی اینها بدین معنا است که اگر با مسئله‌ی فساد برخورد اصولی و بایسته نشود نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم گره‌ای از کشور باز شود. سال ۱۳۹۹ هم سالی هست که بی‌سابقه‌ترین رانت‌ها به صورت ترکیبی از کانال سیاست‌های نادرست اقتصادی پدیدار شده و برآورد اول من این است که رکورد سال ۹۷ در سال ۹۹ شکسته خواهد شد بخاطر خطاهای سیاستی پرشماری که وجود دارد. این بدین معناست که همه به هم مربوط هستند و هیچکدام از گرفتاری‌ها را به صورت جزیره‌ای و مستقل از کل نظم اقتصادی و اجتماعی نمی‌توانیم حل و فصل کنیم و بنابراین به یک برنامه نیاز داریم.

دوم: تفکر غارتگری در زرادخانه خشن فقه موجود و مشروعیت بخشی به آن با انواع و اقسام غارت بسی وحشتناک و ویران کننده است. میزان و شدت ویرانگری در رژیم ولایی حاکم بر ایران امروز را نه تنها باید در بی‌معنی سازی روزانه آرمانهای انقلاب ملت ایران یعنی استقلال و آزادی و عدالت و معنویت دانست، بلکه وقتی در عمق می‌نگریم متوجه می‌شویم که بیشتر به وضعیت غارتگری-و-غنیمت‌گیری (forceful appropriation) در شرایط جنگی می‌ماند. بر روند تخصیص منابع سیاسی و مالی و اقتصادی و فرهنگی کشور به دستگاه روحانیت و وابستگان و مریدان آنها وقتی بر مبنای زور و سلطه و غلبه انجام می‌شود، می‌توان به سادگی نام غارت نهاد. انواع و اشکال تحصیل قدرت با توسل به تقلب و خشونت و مصادره‌ها که از بعد از انقلاب به دستور مستقیم آقای خمینی راه اندازی شد و سپس جریان سپردن میلیاردها دلار

ثروت ملت ایران به موسسات و بنیادهای زیر نظر مقام ولایت فقیه مانند بنیاد مستضعفان تا ستاد اجرایی تا سازمانهای اقتصادی وابسته به سپاه، مانند بنیاد تعاون سپاه و بعدها قرارگاه خاتم الانبیاء همگی نشانه های واضحی بر رسوخ این پدیده در سرتاپای نظام فقیهانه حاکم هست؛ گویی که اینها خود را جزو مهاجمان به ایران و ایرانی تلقی کرده و ایران را هم سرزمین فتح شده. واژه غارت در زبان عربی از مصدر اغاره است که به معنای حمله و تهاجم سریع به صورت شبیخون از جهات مختلف به جایی است؛ أغار علی قوم من کل جهة. (۱)

غنیمت گیری نیز محصول و بل پاداش پیروزی در حمله است که در ادبیات فقه شیعی و سنی به صورت تفصیلی قواعد و احکام خاص آن آمده است. مشترک بین اکثر این آرای فقهی این است که اموال منقول و غیرمنقول سرزمینی هایی که فتح می شوند وقتی به دست مجاهدان می رسد با اذن ولی امر باید بین خودی ها تقسیم شود. و جالب این است که بنابر قول جمعی از فقها، سرزمینهایی که بدست سپاهیان مسلمان افتاده است، از آن همه مسلمانان تا روز قیامت است. (۲)

همینکه وقتی به اوضاع وخیم مالی- اقتصادی و فساد دامنگیر در کشور می نگریم، بیشتر متوجه ابعاد پدیده غارتگری می شویم. موضوع پولشویی ها از طریق بانک های اسلامی و انواع تراکنشهای مالی فاسد از طریق قرض الحسنه ها در نظام جمهوری اسلامی که به تدریج بر اثر سرقت سپرده های مردم همگی به بانک تبدیل شده اند، از نشانه های بارز تداوم همین تفکر غارتی است. در واقع روحانیت حاکم، کشور ایران را به مثابه ماده ای خام برای استفاده صوری ایدئولوژیکی- شیعی پنداشته و با بکارگیری همه آنچه در زرادخانه خشن فقهی خویش دارد، از انواع جرم سازیها و جزاها گرفته تا ابزار تکفیری و تضلیلی کلاسیک، کوشیده است منابع موجود در سرزمین ایران را تا سرحد امکان به تصاحب گروه خودی در آورد. به عبارت دیگر، دستگاه روحانیت

قدرتش را نه بخاطر توانایی در تولید ثروت و منابع و ایجاد هماهنگی های لازم در حکمرانی سالم دارد، بلکه آن را از جهت سلبی، یعنی قدرت ویرانگری و غارتگری بدست آورده و در طول چهار دهه تنها با افزایش ضریب ویرانگری خود این قدرت را توانسته است در سطح تثبیت کند.

تفاوت بنیادین رژیم ولایت مطلقه فقیه حاکم بر ایران با نمونه های تاریخی نظام های استبدادی در دنیا، از جمله نظام استبدادی فاشیستی یا انحصارگر یا تمامیت خواه شاید در همین نقطه است که از نظر فقهای حاکم، ایران زمین، هم سرزمین و هم مردمانش، با همه دارایی ها و موهبات طبیعی و بشری اش، مال مشاع تحت قیمومیت آنان است و آنها هم بر اساس احکام فقهی خودشان باید در تقسیم اعیان و منافع عمل کنند. دلیلی که برای این درک فقهی هم ارائه می کنند معمولاً اینگونه است که گویی ایران زمین را در طی یک جنگ و غزوه تاریخی بدست آورده اند و بنابراین حق خود می دانند در آن هر طور خواستند تصرف کنند. بنظرم برای فهم حکمرانی فقها ناچاریم به ریشه های فکری آنها بخصوص مفهوم غنیمت گیری بعد از غلبه و جنگ برگردیم. در ادامه این بحث تلاش خواهیم کرد همین ویژگی را توضیح دهم. در ادامه نیز برخی مراحل عینی مربوط به تکوین و توسعه این پدیده را با ذکر منابع دست اول خواهیم آورد.

**** روند فساد، جنایت، غارت (بنام با اصطلاح مصادر انقلابی) و خیانت از همان روزهای نخستین پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ برپشت بام مدرسه رفاه، محل استقرار آیت‌الله خمینی، رهبر جمهوری اسلامی آغاز شد.**

عبدالکریم لاهیجی، حقوقدان که از روزهای نخستین پس از ۲۲ بهمن در جریان اعدام‌ها بود در مصاحبه با رادیو فردا می‌گوید که تمام گروه‌های انقلابی در این روند سهیم بودند: «اسمش را گذاشته بودند اعدام‌های انقلابی. فقط هم جمهوری اسلامی نبود تمام گروه‌های انقلابی، چه چپ و چه مجاهدین تأیید می‌کردند. در ذهنیت برخی از اعضای شورای انقلاب این بود که اگر دست به کار نشوند و نخواهند جو ترس و وحشت در جامعه ایجاد کنند ممکن است با وجود پیروزی انقلاب و در هم شکستن متأسفانه ماشین دفاعی و انتظامی ایران آن زمان، یک عده‌ای از افسران و فرماندهان رژیم گذشته هوس کودتا به سرشان بیفتد.»

صادق خلخالی که از سوی آیت‌الله خمینی مأمور صدور احکام اعدام در روزهای اول پس از پیروزی انقلاب ۵۷ بود.

نیمه‌شب ۲۵ بهمن تنها سه روز بعد از پیروزی انقلاب، چهار افسر عالی رتبه حکومت پهلوی که همان روز در دبیرستان علوی محاکمه شده بودند با حکم صادق خلخالی و تأیید روح‌الله خمینی بر پشت بام مدرسه رفاه و با عنوان مفسد فی الارض اعدام شدند. آقای لاهیجی در سال ۱۳۵۷ یکی از چهار نفری بود که مأمور نوشتن پیش‌نویس قانون اساسی شده بود. او می‌گوید:

«آقای ناصر میناچی خانه‌ای برای نوشتن طرح قانون اساسی در اختیار ما قرار داده بود و فردای روزی که چهار تن اول را اعدام کردند با یک حالت شگفتی و اعجاب گفت دیشب یک معجزه‌ای اتفاق افتاد. ما اشتیاق داشتیم که این معجزه چی بود؟ گفت که خلخالی یک لیستی را آورد خدمت آقا (خمینی) که محکوم به

اعدام شده‌اند. آقا نگاه کرد و گفت همان چهار تایی اول را ببرید اعدام کنید که آنها را در همان بام مدرسه رفاه اعدام کردند. گفت در اسامی بقیه یک شخصی بود به نام سرهنگ امجدی که محکوم به اعدام شده بود. در جریان بازجویی چند دقیقه‌ای به خلخال گفته بود آن کسی که شما می‌گویید برادر یا پسر عموی من بوده و من نیستم. خلخال اما اسمش را در لیست اعدامی‌ها گذاشته بود. آقای میناچی گفت امروز صبح پرونده این شخص را از ارتش آورده و دیده‌اند که راست می‌گوید. می‌گفت این معجزه‌ای بود که آقا باعث شد که این شخص بی‌گناه کشته نشود. یعنی در ذهنیت آقای میناچی هم که بعد وزیر دولت بازرگان بود بقیه گناهکار بودند و در خور و سزاوار یک بازجویی چند دقیقه‌ای و تیرباران. در ذهنیت خمینی هم وقتی برای حاکم شرع که خلخال بود و منصوب او بود ثابت شود که مقصر است لزومی ندارد دیگر محاکمه شوند و وکیل داشته باشند. به این ترتیب بود که آن اعدام‌ها شروع شد.»

گفتگو با عبدالکریم لاهیجی ، حقوقدان «قتل‌های حکومتی؛ از پشت‌بام رفاه تا سراسر ایران» رادیو فردا ، ۰۲/فروردین/۱۴۰۰

فصل سوم

ثروت رضا شاه چگونگی جمع آوری آن

شاهی که بر رعیت خود می‌کند ستم
مستی بود که می‌خورد از ران خود کباب

(صائب تبریزی)

حسین مکی در کتاب « تاریخ بیست ساله ایران » درباره غارت و غصب املاک مردم اینگونه شرح می‌کند: همه می‌دانند که رضا خان قبل از کودتای یعنی در دوره سربازی بقول معروف «هفت آسمان یک ستاره نداشت» حتی در موقعی که افسری جزء بود در یک خانه محقر استیجاری در یکی از کوچه‌های سنگلج منزل داشت، و ماجرای صابون فروش دوره گرد مشهور است که به خانه رضا خان چند قالب صابون نسبیه داده بود و چند روز بعد برای مطالعه پول صابون مراجعه کرد و کار به نزاع لفظی کشید و حرفهای زشت بین رضا خان و صابون فروش رد و بدل می‌شود و پس از آنکه رضا خان به مقام وزیر جنگی ارتقاء یافت اتفاقاً روزی ضمن عبور با صابون فروش مزبور مواجه و مصادف می‌شود و صابون فروش مورد سؤال و جواب قرار می‌گیرد. این داستان را معمرین شنیده اند و حتی در یکی از روزنامه هم نوشته اند که در کتاب « رضا شاه » به چاپ رسیده است.

اما در اواخر دوران وزیر جنگی نخست بومهن و سپس رودهن را متصرف شد و از آنجا همانطور که مجله پیکار - که در برلن منتشر می‌شد-



رضا خان در ردیف جنو نفر اول سمت راست و نظامیان قزاق

کاریکاتوری از رضا شاه به شکل اژدهای خطرناکی کشیده بود که در حین خزیدن زمین ها و قراء و قصبات و املاک مردم را می بلعید. ناگفته نباید گذاشت که انتشار این کاریکاتور و مطالب آن موجب گردید که روابط ایران و آلمان به تیرگی گرائید.

رضا خان در دوران ریاست وزرائی از بومهن بطرف مازندران و در دوران سلطنت بطرف گرگان و گیلان و سایر نقاط کشور همچنان با سرعت و شدت عجیبی شروع به تصرف املاک و دست اندازی به هستی مردم نمود بطوریکه در شهریور ۱۳۲۰ که اجباراً از ایران خارج گردید طبق گفته مؤید احمدی نماینده کرمان در جلسه رسمی مجلس رضا شاه دارای ۴۴ هزار پارچه آبادی از قریه وقصبه و بلوک بوده است. بعلاوه مبلغ ۵۸ میلیون لیره دربانکهای انگلستان سپرده است و دربانک ملی هم طبق صورت حساب رسمی ۶۸ میلیون تومان سپرده داشته که به فرزندش بخشیده است.

بطوریکه گفته اند رضا شاه ظرف مدت ۱۶ سال سلطنت یکی از ثروتمندان جهان گردیده بود.

ناگفته نباید گذاشت که رضا شاه بزرگترین کارخانه و هتل داران هم در ایران بوده است مانند هتل ابعلی و ویلاهای مبارک آباد و هتل های گچ سر چالوس، رامسر، دربند شمیران، فردوسی در تهران و غیره و کارخانه های حریربافی چالوس و پارچه بافی علی آباد (شاهی) و کارخانه برنج پاک کنی و پنبه و کارخانه سنگ و غیره هم بوده است. و اگر غارت هائی که از خزانه اقبال السلطنه ماکوئی و سردار معزز بجنوردی و خزعل و دیگران را بحساب آوریم معلوم می شود که چه ثروت سرسام آوری ظرف این مدت اندوخته است. گرچه از غارت خزائن اشخاص فوق الذکر چیزی عاید او نشد و نصیب خزانه سلطنتی انگلستان گردید که شرح آن در این دوره تاریخ (جلد دوم) داده شده است.

رضا خان در دوران سربازی و قبل از رسیدن به مقامات بالا بسیار بی چیز و

تهیدست بوده است و البته خود داستان اوان جوانی و سربازی را برای عده ای از رجال همراه بدون پروا و پرده پوشی نقل نموده است. اورنگ (شیخ الملک) که یکی از همراهان (ملنزمین رکاب) بود درین باره مقاله مفصلی در بیست و چهارمین سال (۱۳۴۷) سالنامه دنیا در صفحه ۱۷۶ و ۱۸۱ نگاشته است که ذیلاً نقل می شود:

داستان سختی ها و ناملایمات رضا شاه

« مسافرت به صفحات شمالی و بازدید از شهر های مازندران و گرگان و دشت از مسافرت های لذت بخش رضا شاه بوده است که از همان اوائل سلطنت خود انجام این مسافرت های دوهفته ای ضروری تشخیص داده بود و هر سال دو بار به آن صفحات سفر می کرد و با دقت برسیدگی اوضاع آن مناطق می پرداخت. در سال های اول سلطنت رضا شاه کبیردر بیشتر این مسافرت ها اینجانب در الزام شاه به این مسافرت می آمدند. رضا شاه کبیراهل مازندران بود و در مازندران بدنیا آمده بود. رضا شاه به مازندرانی بودن خود مباهات می کیرد و با وجودیکه قسمت اعظم دورانی جوانی و خدمت سربازی و میر پنچی خود را در خارج از مازندران گذرانیده بود و کمتر فرصت پیدا می کرد تا به مسقط الرأس خود مسافرت نماید با این وصف لجزه ای فارغ از مازندران نبود. در آن ایام که شاه به سلطنت رسیده بود بسیاری از بستگان رضا شاه در مازندران اقامت داشتند ولی کمتر کسی از فامیل رضا شاه در زادگاه آن پادشاه به نام «الاشت» مقیم بوده است. مثلاً خواهر رضا شاه در قریه گنج افروز بابل اقامت داشت و خواهر شاه سالی دو بار بیدار برادر تاجدار خود موفق می شد و هر دو بار در مازندران و به هنگام ورود رضا شاه به بابل این دیدار صورت می گرفت. مسافرت رضا شاه به صفحات شمالی در فصول بهار و پائیز هر سال انجام می شد و تا موقعی که راه آهن شمال ساختمان نشده بود این مسافرت ها

بوسیله اتومبیل صورت می گرفت و شاه ملتزمین رکاب از طریق جاده فیروزکوه که چندین از ساختمان این راه شوسه سپری نشده بود عازم اولین شهر شمال یعنی شهرستان شاهی می شدند. شاه با وجودی که از پل سفید عبور می کرد ولی هرگز فرصتی پیدا نمی کرد تا از زادگاه خود (الاشت) بازدید بعمل آورد. راه سفر به قریه «الاشت» از پل سفید می باشد و رضا شاه با وجودیکه به این را آشنائی داشت و می دانست از این راه کوهستانی با چه وسیله ای می توان عبور نمود تا بقریه «الاشت» رسید ولی اشتیاقی به بازدید از «الاشت» نشان نمی داد و اما همیشه این سفر و عبور از سوادکوه و پل سفید خاطرات ایام کودکی خود را بر می شمرد.

هوش فراوان رضا شاه فوق العاده جلب نظر ملتزمی را می کرد و بخاطر روزی در بین راه اتومبیل حامل شاه متوقف شد و پس از اینکه اتومبیلهای حامل ملتزمین به اتومبیل رضا شاه رسید شاه از اتومبیل رولز ریس مشکی رنگ خود بیرون آمد.

شاه روی خود را به ملتزمین نمود و از دوران جوانی خود حکایتی نمود که من بی مناسبت نمی دانم به شرح آن حکایت بپردازم. اولاً باید به اطلاع خوانندگان گرامی سالنامه وزین دینا برسانم رضا شاه مطالب را بطور پخته بزبان می آورد. رضا شاه در سخن پردازی شیوه خاصی داشت. او با وجودیکه اهل مازندران و خطه سوادکوه بود ولی لهجه شاه شباهتی به یکنفر مازندرانی و سوادکوهی نداشت. رضا شاه خیلی کم به زبان مازندرانی آشنا بود و بیش از چند کلمه با چند جمله به این زبان محلی آشنائی نداشت ولی زبان مازندرانی را می فهمید و کسی که به این زبان صحبت می کرد او بخوبی به مفهوم آن سخنان پی میبرد و احتیاجی به مترجم نداشت.

صدای شاه بم و گیرا بود. و در موقع سخن گفتن دچار هیجان نمی شد. همچنین هیچوقت به هنگام صحبت کردن لبخند بر لبان خود نقش نمی بست. آنروز شاه در کنار جاده شوسه و در مرتفع ترین نقطه گدوک اشاره به کوه های سربفلک

کشیده نمود و ماجرای هیجان انگیزی را که در سنین ۱۸ سالگی بر او گذشته بود حکایت کرد. رضا شاه فرمود اورنگ بهتر از همه حاضران می داند من چه می گویم چون او هم بوضع این صفحات آشنا بوده و اهل این خطه است و هم اینکه همولایتی من می باشد. من جوان ۱۸ ساله سرد و گرم چشیده روزگار بودم. من محبت پدر و مادر را درک نکرده بودم و از روزی که خودم را شناختم در اجتماع بودم به کار و کوشش می پرداخته و تلاش معاش می کردم. در آن روزگار تنها کاری که وجود داشت کار سربازی بود و من هم در آن سن و سال وارد خدمت سربازی شده بودم چون به سرباز داو طلب اگر هیچ چیزی نمی دادند اقلاً همان جیره نقدی یا جنسی و مواجب مختصر را پرداخت می کردند و یا اگر هم جیره ای نمی دادند و مواجب را بوقت نامعلوم موقوف می کردند حواله ای بعهده خوانین ایالات و ولایات صادر می کردند تا آن سربازگرسنه و لخت و عور به صفحات مختلف کشور رهسپار شده حواله را وصول نماید ولی بسیار اتفاق می افتاد که اینگونه حواله ها نکول شود مگر اینکه آن سرباز لخت و گرسنه با اتکاء به تفنگ خود بتواند قدرت خود را اعمال نماید ولی قدرت او در برابر قدرت خوانین آنروز ایران صفر بوده است بدلیل اینکه همه اعیان و اشراف ایالات و ولایات مملکت عده ای را تحت سلاح خود داشته و این عده در پناه تفنگهای خود دست بهر عملی به نفع مصالح آن خان و آن ارباب و اعیان میزدند.

در اینوقت رضا شاه امیر نظام گروسی رئیس دوم تشریفات سلطنتی را که قدری عقب تر ایستاده بود بجلو خواند و گفت امیر نظام هم خیلی خوب می داند که اوضاع آنروز ایران بر چه منوالی بود سپس محمد ابراهیم علم (امیر شوکت الملک) را مورد خطاب قرار داده و فرمودند « شوکت» هم می داند من چه می گویم و او باوجودی که در سیستان و بلوچستان نفوذ و اعتبار داشت گرفتار بعضی از این خان ها بوده است. رضا شاه سپس ادامه داد: من در آن سن و سال که مدتی بود وارد خدمت سربازی شده بودم ولی نه جیره ای دریافت می کردم

و نه مواجبی بمن داده می شد و یا حتی حواله ای عهده یکی از خانهای مملکت نمی دادند تا رهسپار نقطه ای از کشور شوم و آن حواله را وصول نمایم خوشحالم بودم اقلاً صاحب یک تفنگ و یک رأس اسب می باشم بهمین جهت مرخصی گرفتم تا با اسب که تنها وسیله آنروز ایران در مسافرت از نقطه ای به نقطه ای دیگر کشور بوده است، به مسقط الرأس خود سفر نمایم و اقلاً با افراد فامیل خود تجدید عهد نمایم چون سالها بود از آنها خبری نداشتم و مدتها بود به زادگاه خود سفر نکرده بودم. من با اسب از تهران خارج شدم و خوب بخاطر دارم از محل قصر قاجار که اطرافگاه ما بود راه افتادم. من هیچکس را در این سفر همراه نداشتم؛ لباس من وصله دار بود و درست است لباس سربازی بتن داشتم ولی این لباس نشانی از سربازی نداشت و از طرفی مردم در طول راه از سربازیه صورت خوشی استقبال نمی کردند چون می دانستند پای هر سرباز داوطلب بهر نقطه از دهات برسد بدبختی و بیچارگی بارمغان می آورد.

سرباز داوطلب وارد هردهستانی می شد قصد او از این سفر ایجاد امنیت نبود بلکه وصول مالیات برای حکمران محلی بوده است و حکمران مالیات ها را دریافت می کرد و روی میل خود مبلغی را. به تهران حواله می نمود و تهران هم اصلاً سؤال نمی کرد چقدر در طی سال مالیات وصول شد و چه مبلغ به مصرف امور محل رسید چون نه کتابی وجود داشت و نه احتیاجی به محاسبه بود و هر حاکمی که بیشتر انصاف می داشت مبلغ بیشتری مالیات به مرکز می فرستاد و بودند حکامی که در بعضی از سالها بدلیل وضع کشاورزی و نقصان محصول و یا بدی کسب و کار و عدم رونق بازار یکشاهی به مرز حواله نمی کردند. من در آنروزها که محیط ایران بر این منوال بود تهران را پشت سر نهادم تا خود را به مسقط الرأس خود (الاشت) برسانم. من از همان لحظه ای که پای خود را از دروازه تهران بیرون گذاشتم احساس عدم امنیت در خود نمودم. با هر دهقانی که بطرف تهران در حرکت بود تا بارالاغ خود را

به پایتخت برساند حتی جواب سلام دریافت نداشتم اصلاً همه حس بدبینی خاصی نسبت به سرباز داو طلب داشتند. اصولاً در آنموقع سرباز اجباری وجود نداشت و کسی را برای انجام خدمت احضار نمی کردند. سربازان بطورکلی بصورت سرباز داو طلب بودند و حقوق آنها در ماه از ۲۲ ریال تجاوز نمی کرد. راه تهران به مازندران ناهموار بود و مجموع اتومبیل موجود در تهران به پنج دستگاه نمی رسید که اولین اتومبیل را مظفر الدین شاه در سفر خود به فرنگستان در شهر بروکسل خریداری کرده بود و از راه روسیه تزاری و بحر خزر به بندر انزلی حمل شده بود و با گاری به تهران رسید.

من براه مازندران آشنائی داشتم و البته این راه شبیه کوره راه های مملکت نبود که مسافر احتیاج به بلد داشته باشد. من می دانستم باید نزدیک هشت روز در راه باشم تا به «آلاشت» برسم. تمام موجودی جیب های من ۱۵ قران بود. من یک پائیز سرد و در همین ایام که ماه آبان بود رهسپار مسقط الرأس خود شده بودم. من در همان روز اول مسافرت که بزحمت توانستم برسرعت اسب بیفزایم و شب هنگام به جاجرود برسم ناملایمات دیدم چون هیچ کس حاضر به کمک نبود و حتی به تقاضای من برای تهیه علوفه اسب جوانی نمی داد و عجیب اینکه در کاروانسرا تعدادی از اسبان در آخورها مشغول نشخوارجو بودند کاروانسرادار تا قبلاً پول نمی گرفت اجازه ورود اسب را به محوطه کاروانسرا نمی داد البته به اسبان سایر مسافران اجازه ورود می داد ولی به اسبان سربازان و مأمورین دولت چنین اجازه ای داده نمی شد و بطر کلی نه تنها کاروانسرادار بلکه کاسب و سایر افراد دچار یک حس بدبینی خاصی نسبت به مأمورین دولت شده بودند و کمترین اعتنائی به آنها نمی کردند و لحظه ای به آنها امان نمی دادند و در هیچ کاری حس تعاون و معاضدت نداشتند. من که تمام موجودی خود را بیش از ۱۵ قران نمی دانستم و از لحظه ای که از تهران راه افتاده بودم یک قران از این ۱۵ قران را برداشت نکرده بودم و

برای غذای راه خود قبلاً مقداری نان و پنیر و انگور تهیه کرده بودم که البته کفاف بیش از دو وعده غذا را نمی داد ولی برای اسب که مرکوب من در این سفر بجز یک جوال جو دیگر هیچ نوع غذای دیگری از علوفه سبز و یا خشک بهمراه نداشتیم و چاره ای هم جز اطراق در کاروانسرا های بین راه برای رفع خستگی از مرکوب و سیر کردن شکم حیوان نبود. من نه زور داشتتم و نه لشکری را بهمراه خود کرده بودم تا بتوانم در این سفر هشت روزه ناملایمات را پشت سر بگذارم و همانطور یکه گفتم اصلاً مردم طول راه اعم از شهری و دهاتی روح طغیان و سرکشی پیدا کرده بودند و کوچکترین میانه ای با مأمورین دولت نداشتند. من مقداری سوغات هم برای بستگان خود خریداری کرده بودم و از تهران به قریه آلاشت می بردم چون مدتها بود از آنها خبری نداشتیم و در آن ایام رسم بود که برای صله ارحام مسافری که از راه دور و پس از مدت‌های دراز به شهر و دیار خود سفر می کرد حامل مقداری سوغاتی باشد چنانکه مسافرین به مشهد و کربلا پس از بازگشت به ایران قسمت اعظم بار کجاوه آنها سوغاتی تشکیل می داده است و البته هنوز این رسم باقی و برقرار است و سوغاتیها از همه نوع از خوردنی اعم از تنقلات و پوشیدنی می باشد. در جاجرود برای رفع خستگی از اسب و همچنین یک شب استراحت در قهوهخانه کثیف این قریه ناچار شدم تحمل ناملایمات را بنمایم و اجحاف کاروانسرا دار و قهوه چی را هم بدیده منت بپذیرم و هرچه خواستند بپردازم. بامداد روز بعد در حالیکه موجودی من به نیم رسیده و بد راه بوم « هن « و « روده‌ن « را پیش گرفته و بهر جا رسیدم وضع را بدتر از جاجرود دیدم. نه تفنگ سربازی ترسی بوجود می آورد و نه لباس سربازی مردم طول راه بخصوص دهقانان را دچار رعب و ترس می کرد چونکه همه به توخالی بودن تفنگ و بی اهمیتی لباس سربازی آنها مندرس و کهنه سربازی اعتقاد داشتند و از بس که الدورم و بلدروم شنیده بودند اعتنائی به هیچیک آنان نمی کردند. ظلم و استبداد حکومت تهران و حکومت‌های مطلقه شهرستانها

بجائی رسیده بود که مردم نیز به این آتش ظلم و بیدادگری دامن میزدند و اصلاً کسی حاضر بدستگیری از حاجتمندی نبود و من براستیدر این سفر یک فرد حاجتمند بودم و حاجتمندی من جنبه حکایت رشادت می کرد ولی هیچگاه حاضر نمی شدم از این قدرت جسمانی به نفع خود بهره برداری نمایم و برای تهیه جا و مکان جهت استراحت یک شبه و یا غذای مجانی قدرت خود را برخ افراد بکشم. از یک نفر کمک ندیدم و یک نفر حاضر نشد حاجت مختصر من را بر آورده سازد. من می دانستم وضع در ایالات و ولایات بر این منوال است ولی هرگز تصور نمی کردم اوضاع تا به این حد حاد بوده باشد و اگر می دانستم سفر پرمخاطره ای در پیش دارم هرگز دست به این سفر نمی زدم چون سالها بود از تهران خارج نشده بودم و هر چند در تهران هم نوع نایملایمات وجود داشت ولی تهران سیصد هزار نفری آنروز از حداقل نسبی آسایش و امنیت برخوردار بود. برنامه سفر من بزادگاه خود در الاشت برای مدتی کمتر از ده روز بود چون اگر بیشتر از این مدت در آن قریه اقامت می کردم راه بازگشت مشکل می شد و برف و سرمای شدید اجازه مراجعت نمی داد هر چند من بد فصلی را برای این سفر انتخاب کرده بودم چون سرما بخصوص در موقع شب هرچه بسوی گردنه گدوک پیش میرفتم افزایش پیدا میکرد.

در اینوقت رضا شاه سکوت اختیار نمود و دستور آوردن چای داد. البته همیشه در اتومبیل حامل شاه قمقمه محتوی چای داغ وجود داشت. شاه چای را به صورت دیشلمه مینوشید. رضا شاه علاقه ای بنوشیدن چای در فنجان نداشت و همیشه چای در استکان و نعلبکی می نوشید مگر اینکه استکان و نعلبکی در دسترس نمی بود. بلافاصله قمقمه بحضور آورده شد و رضا شاه با دست خود چای در استکان ریخت و بنوشیدن پرداخت و در حالیکه هر جرعه از چای را می نوشید به شرح خاطرات می پرداخت و ماجرای این سفر هیجان انگیز و در عین حال ملالت بار حکایت می کرد. رضا شاه ادامه داد: من وقتی به فیروزکوه رسیدم دیگر پولی بهمراه نداشتم و حتی قسمتی از سوغاتیها را در

طول راه بخصوص در بوم هن و جا بون بفروش رسانیده بودم تا خرجی راه را تأمین نمایم چون هیچکس به هیچ مسافرغریب بخصوص سرباز و سایر مأمورین دولت پناه نمی داد. من تصور می کردم اقلاً در فیروز کوه خواهم توانست از محبت بعضی از دوستان قدیم پدرم که در این قصبه کوهستانی سکنی داشتند برخوردار شوم ولی آثار و علائمی از این محبت ندیدم و با وجودیکه بسراغ بعضی از آنها رفتم ولی کسی حاضر نشد خود را آشنا بداند و اظهار آشنائی نماید و دوستی خود را که ریشه های قدیم داشت ظاهر سازد. من نیم بیشتری از راه را طی کرده بودم ولی میدانستم راه بس دشوار و سخت و جانفرسا در پیش دارم. اصولاً راهی که در پیش داشتم راه چوپانان بود که در قشلاق و بیلاق از این راه استفاده می کردند راهی بود که از گردونه گدوک می گذشت همین راهی که اکنون مشغول پیمودن آن می باشم. من نزدیک غروب آفتاب با همان اسب که دیگر رمقی نداشت وارد فیروز کوه شدم. باد تند میوزید و سرما کاملاً احساس می شد. پرنده در کوچه های تنگ و تاریک قصبه پر نمی زد و جنبه ای دیده نمی شد. آنقدر به جستجوی پرداختم تا توانستم به قهوه خانه ای دسترسی پیدا کنم چون می دانستم دوستان و یاران قدیم پدرم با آشنائی را با من که سرباز لخت و عور و گرسنه ای بودم باز نخواهند کرد. قهوه چی اهل سمنان بود و سالها بود که در قصبه فیروز کوه به قهوه چی گری اشتغال داشت و کسی بود که با بیشتر چار و ارها و قافله های مسافرین آشنائی پیدا کرده بود و اسم و رسم آنها را می دانست من چه کسی هستم و اهل کجا می باشم و از کجا آمدم و بکجا میروم و شاید تصور می کرد سرباز داوطلب ساده و بدون پول و مال و منال می باشم که مانند سربازان عزم را جزم کرده ام تا راه دهات بزرگ را پیش بگیرم و مالیات حاکم را وصول نمایم. قهوه چی سمنانی در همان بدو ورود من به قهوه خانه توجه خود را باندام من جلب کرد. اولین سؤال او این بود شب را در قهوه خانه بیتوته خواهید کرد یا اینکه در محل دیگری به استراحت خواهید پرداخت؟ معلوم بود من جز

قهوه خانه مکانی برای استراحت نداشتم و استراحتگاه قهوه خانه نیز فاقد همه چیز بود و ده ها نفر از مسافری که متأسفانه همگی وضع و حالی شبیه وضع و حال من داشتند مجبور بودند در گوشه قهوه خانه چمباتمه زده و شب دراز را به صبح آورند من بشدت گرسنه بودم و از طرفی اسب بی رمق من که ناتوان شده بود در خارج از قهوه خانه پس مانده گاه سایر اسبان را که تا لحظه ای پیش در آنجا به استراحت می پرداختند به دندان می کشید. همانطوری که گفتم دیگر یکشاهی در جیب نداشتم ولی مختصری از سوغاتی که عبارت بود از سه قواره چیت هر کدام به اندازه سه متر در خورجین اسب خود موجود داشتم. چاره ای جز فروش سه قواره چیت برای تأمین مخارج قهوه خانه و تهیه علوفه مرکوب نبود ولی نمی دانستم در آن وقت از غرب آفتاب آیا دکانی باز است که من بتوانم این سه قواره چیت را بفروش برسانم و یا اینکه باید آنها را نزد قهوه چی بامانت بگذارم و درگرو او باقی باشد تا پس از بازگشت از سفر (الاشت) مخارج یک شب اقامت در قهوه خانه را باو کارسازی نموده و سه قواره چیت را تحویل بگیرم و اما من چیتها را برای سوغاتی به زادگاه خود می بردم و لطفی نداشت که پس از پایان سفر الاشت و بازگشت به تهران در موقع ورود به فیروز کوه آنها را از قهوه چی تحویل گرفته و مجدداً به تهران برگردانم. البته وضع زندگی فامیل من در الاشت بد نبود و همگی متکی بخود بودند و روی تلاش و کوشش خود بزندگی می پرداختند و سربار دیگران نبودند و من هم نمی خواستم خود را سربار آنها نمایم چون اتکا بنفس داشته و دارم و بهمین جهت بفوریت تصمیم گرفتم سه قواره چیت را برسم سوغات به الاشت نبرم زیرا ارزش چندانی نداشت بدلیل اینکه قسمت اعظم سوغاتیها را در طول راه از دست داده و خرج خود و مرکوب خود کرده بودم و مهمتر از همه اینکه نمی خواستم از بستگان خود برای مراجعت به تهران خرج سفر در یافت نمایم چون به رگ غیرتم بر می خورد لذا هر سه قواره چیت را از خورجین در آورده و با خود بقهوه خانه آوردم و در حالی که قهوه چی چشمان خود را بمن

دوخته بود و مرا همچنان ورنانداز می کرد تحویل او دادم و گفتم هرچه خرج امشب می شود از محل قیمت این سه قواره پارچه حساب کنید ولی قهوه چی بلافاصله در جواب گفت من بزاز نیستم ، باشد تا صبح به بزاز محله بفروشید. ولی من قصد داشتم صبح خیلی زود بسفر ادامه بدهم و فیروز کوه را ترک نمایم. قهوه چی که خیلی خوب بروحیه واردین آشنا بود دانست که واقعاً پولی بهمراه ندارم و منظور از فروش چیت تأمین مخارج می باشد. او بدون اینکه سخن دیگری بگوید سه قواره چیت را از دست من گرفت و در دولابچه خود گذاشت و پس یک استکان چای قند پهلو بدست من داد. بهر ترتیبی که بود و در آن وضع ناهنجار شب را در آن قهوه خانه مخروبه و بسیار کثیف و درعین حال سرد بروز آوردم در حالیکه قهوه چی فقط دو قران و نیم ما به التفاوت بهای سه قواره چیت را پس از کسر مخارج آن شب من در قهوه خانه و نگاهداری اسب در طویله خارج قهوه خانه و تهیه علوفه مرکوب را پرداخت کرده بود. ایکاش من به این سفر ادامه نمی دادم. برای اینکه دنباله سفر پر از مخاطره بود. رگبار تندی شروع شده بود و راه را بهیچوجه تشخیص نمی دادم. رگبار یکساعت بیشتر ادامه نداشت ولی قسمتی از نیروی خود را از دست داده بودم و نیم ساعتی بعد مرکوب من هم از دست رفت یعنی بزمین نشست و روی ناتوانی و گرسنگی جان داد و من در وضعی فوق العاده دشوار و در حالیکه بشدت خسته و گوفته شده بودم مختصرلوازم سفر خود از روی لاشه اسب برداشته و براه افتادم. آنقدر راه رفتم تا به کاروانسرای مخروبه بین راه گدوک رسیدم هیچکس در کاروانسرا نبود و البته سرما بیداد می کرد. من وقتی در انجام کاری تصمیم بگیرم محال است تا به مقصود نرسم از تلاش دست بکشم من تصمیم گرفته بودم بهر نحوی که باشد از این مشکل رهایی یابم و براه ادامه بدهم و با وجودیکه راهی که در پیش داشتم کوهستانی بود و خستگی بوجود می آورد و من نیز بشدت خسته بودم و گرسنگی مرا یک چوپان سنکسری که برای حمل اثاثه خود از آن کاروانسرا بین راه گدوک رفع کرده بود ولی عزم

را جزم کردم و بطرف مقصد پیش رفتم ولی در همین نقطه که اکنون متوقف می باشیم از پا افتادم و قدرت پیشروی بیشتری را پیدا نکردم و من در همین کلبه مخروبه که هنوز باقی و بر قرار است و از دور آن را مشاهده می کنید دونفر چوپان پناهم دادند من مدت هفت روز در حال اغما بودم و این اغماء ناشی از طی کردن راه سخت و دشوار و تحمل ناملایمات طول راه اعم از بیخوابی و بی غذایی بوده است. وضع من بصورتی درآمده بود که رفتن بزادگاه خود در الاشت اصلاً ممکن نبود و کاروانی که از راه رسیده بود در ظهر روز هفتم از روی رحم و شفقت حاضر شدند مرا به تهران انتقال بدهند به شرطیکه نیمی از راه با یکی از قاطران کاروان طی کرده و نیمی دیگر را پیاده به همراه کاروانیان ببیمایم. من همان روز تصمیم گرفتم با ناملایمات مبارزه کنم چون این ناملایمات در سفر به الاشت به من درس بزرگی داده بود. من مصمم شدم از هیچ سختی و ناراحتی نهراسم بلکه با مشکلات مبارزه کنم چون می دانستم زندگی یعنی « مبارزه » و زندگی بطور کلی میدان مبارزه و نبرد می باشد. یکی از تصمیمیات من این بود اگر روزی به مقام و موقعیتی رسیدم اولین اقدامی که بعمل آورم احداث راه شوسه تهران به مازندران از طریق فیروز کوه باشد و بطوریکه می دانید من این تصمیم سال هیجدهم عمر خود را به مجرد وصول به تخت سلطنت و از همان ایام ریاست وزرائی عملی کردم ولی از اینکه به مقصود نرسیدم یعنی نتوانستم در آن سفر به زادگاه خود بروم ملول و افسرده می باشم... رضا شاه وقتی به اینجا رسید بطرف اتومبیل خود رفت و اتومبیل حامل شاه در جلو و اتومبیلهای سایر ملتزمین دنبال آن راه افتادند تا از میان سلسله جبال عبور کنند و بدشت مازندران برسند. من و امیر شوکت الملک علم و ادیب السلطنه سمیعی و دکتر امیر اعلم پزشکی مخصوص که در یک اتومبیل به این سفر می پرداختیم وقتی از آن نقطه یعنی سرخ آباد حرکت کردیم تا ورود به شهر شاهی که در آن موقع علی آباد موسوم بود تمام صحبت خود را در اطراف زندگی پر از هیجان و احساس رضا شاه کبیر

اختصاص دادیم. هر چه سخن گفتیم در اطراف تلاش و کوشش رضا شاه چه در ایام جوانی و چه در زمانی که در قزاقخانه مصدر منقلماتی شده بود دور میزد...

« امضای اورنگ »

املاک و اموال کیفیت بدست آمده ؟

اکنون در این قسمت فقط در بارهٔ املاک رضا شاه بحث می شود تا معلوم گردد که اینهمه املاک را چگونه متصرف شده است.

۱ - از بودجهٔ شهرداری

قصور و ساختمانهایی که از بودجهٔ شهرداری تهران ساخته است:

برای آنکه در مورد ساختمانهایی که از بودجهٔ شهرداری تهران شده مطلبی بدون سند و مدرک نگفته باشیم بهترین مدرک گزارش رسمی است که شهردار تهران به انجمن شهر داده و روزنامهٔ کوشش در شمارهٔ ۴۷۱۵ مورخ ۷/۳ / ۱۳۲۰ درج نموده است و اینک عین آن گزارش بدون کم و کاست در زیر نقل می گردد:

« در این موقع که از طرف دولت اقداماتی برای استرداد مطالبات خود از دربار سابق به عمل می آید شهرداری تهران نیز بنوبهٔ خود لازم دید نیست به حقوق خود و هزینه هائی که برای ساختمانها و غیره دربار سابق نموده آقایان نمایندگان شهر را متذکر نماید که نسبت به دعاوی شهرداری تصمیم قطعی و فوری اتخاذ فرمایند و ضمناً فهرستی از دعاوی شهرداری و اقداماتی که برای ساختمانهای دربار سابق نموده و تا این ساعت بنظر رسیده برای استحضار آقایان ارسال می دارد بطوری که هزینه هائی که شهرداری برای ساختمان های

دربار از سال ۱۳۰۵ به بعد بر حسب اجبار عهده دار بوده به سه قسمت تقسیم می شود.

الف - هزینه هائی که برای ساختمانها وسایر کارهای مربوطه به دربار از سال ۱۳۰۵ تا ۱۳۱۴ یعنی زمان تصدی سرلشکر بودن جمهوری و آیرم شده از قبیل ساختمانها و دیوارهای سعد آباد و مهمانخانه فردوسی و نمایشگاه کلای ایران - حمام عزیز خانه - مهمانخانه قدیم و مستغلات سابق اطراف میدان در بند - مهمانخانه قدیم و کارخانه آبعلی - مهمانخانه گچسر - کاخ مرمر - کاخ سفید و غیره که در این ساختمانها وسائل باربری و کارمندان شهرداری دخالت داشته و از حیث مصالح و سنگ معادن قم و یزد و تربت و آشتیان - هزینه هائی از نمایندگان شده و چون حساب معینی ندارد بایستی بوسیله کمیسیونی مرکب از نمایندگان شهر و کارمندان مطلع شهرداری رسیدگی و صورتی از این هزینه ها ولو بطور تقریب هم شده تهیه نمایند.

ب - ساختمانهایی که از سال ۱۳۱۴ به مباشرت شهرداری پرداخت و شهرداری عهده دار پرداخت هزینه کلی ساختمانهای نامبرده بوده و بنظر شهرداری برای رسیدگی به حساب این ساختمانها کمیسیونی مرکب از ارزیاب رسمی وزارت دادگستری و شهرداری و نمایندگان وزارت کشور و انجمن شهرداری تشکیل و بناهایی که شهرداری عهده دار ساختمان آنها بوده با دقت ارزیابی و پس از تعیین قیمت مبلغی که برای ساختمان آنها از دربار سابق پرداخت گردیده موضوع وبقیه جزو مطالبات شهرداری منظور شود و صورت آنها قرار زیر است:

۱ - ساختمان کاخ سفید آباد

۲ - مهمانخانه بزرگ در بند

۳ - شش دستگاه عمارت ویلا در دربند

-
- ۴ - هنرستان دختران
- ۵ - مهمانخانه جدید ابعلی
- ۶ - ده دستگاه ویلا در مبارک آباد
- ۷ - پرورشگاه ایتم شاهپور
- ۸ - کاخ بیلاقی وزارت دربار
- ۹ - هیجده دستگاه عمارت سعد آباد
- ۱۰ - دوکاخ بیلاقی والاحضرت شاهپورها
- ۱۱ - ساختمانهای دو اشکو به میدان شمالی و جنوبی در بند
- ۱۲ - تعمیرکاخ اختصاصی نیاوران
- ۱۳ - تعمیر کاخ سنگی و اندرون در جعفر آباد
- ۱۴ - شروع به ساختمان میدان تجریش
- ۱۵ - ساختمان سیل اختصاص سعد آباد
- ۱۶ - استخراج و حمل و نصب سنگ تراورتن برای کاخ شهری والاحضرت همایون ولایت عهد
- ۱۷ - کاخ بیلاقی والاحضرت شاهدخت شمس پهلوی و استخر و میدان تنیس
- ۱۸ - کاخ بیلاقی والاحضرت اشرف پهلوی و استخر و میدان تنیس
- ۱۹ - تعمیر دو حمام در ساختمان های بیلاقی پیشکاری والاحضرت و رئیس دربار
- ۲۰ - خاکبرداری اطراف کاخ والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی
- ۲۱ - ساختمان دیوار شرقی سعد آباد

- ۲۲ - ساختمان آشپزخانه ایرانی در کاخ سنگی
- ۲۴ - ایجاد و ساختمانهای متعدد در داخل سعد آباد و دیوار سازی که هزینه گزافی داشته
- ۲۵ - ساختمان قراولخانه سعد آباد
- ۲۶ - دیوار سازی سنگی در مبارک آباد
- ۲۷ - عمارت انتظار کاخ سفید
- ۲۸ - ساختمان محل مستخدمین در تپه اسد آباد
- ۲۹ - ساختمان کاخ بیلاقی دربار.
- ۳۰ - ساختمان استخر مقابل کاخ بیلاقی در بار.
- ج - ساختمانهایی که مستقیماً از طرف اداره حسابداری در بار انجام می گرفته و در این قبیل ساختمانها بطور کلی عمل مصالح خاکبرداری، تهیه ماسه، حمل سنگ از ولی آباد، برش سنگ مرمر و سایر سنگ های تزئیناتی و حمل آنها بپای کار، سر مهندس، نقشه کش، و حمل خاک آوار بعهده شهرداری بوده که تهیه صورت ریز آن غیر مقدور و بطور اختصار همیشه یعنی در مدت ۵ سال حد متوسط روزانه ۷۵ دستگاه دو چرخ اسبی و هفت دستگاه کامیون باختیار متصدی ساختمانهای شهری بوده علاوه بر این یک نفر سر مهندس و دو نقشه کش و یک مهندس از بودجه شهرداری دستمزد دریافت و اختصاصاً در آنجا کار می کرده اند.
- دو دستگاه کارخانه موتوری سنگ بری هم از زمان تأسیس و مالکیت شهرداری سنگهای مختلف برای ساختمان های تحت مباشرت شهرداری و ساختمانهای شهری مربوطه به کاخهای سلطنتی کار می کرده اند.
- حمل سنگ از ولی آباد راه مخصوص و همچنین حمل سنگهای تراورتن واقع

در پل سفید مازندران که به ساختمانهای شهری حمل شده بعهدہ شهرداری بوده. اول - در ساختمانهایی که به کیفیت بالا شهرداری متحمل هزینه و خسارتهایی شده به شرح زیر است:

۱- ساختمان کاخ شهری علیاحضرت ملکه

۲ - ساختمان دو کاخ بزرگ والاحضرت شمس و والاحضرت اشرف پهلوی در شهر

۳ - ساختمان شش دستگاه کاخ های کوچک و بزرگ در خیابان پاستور و خیابان کاخ

۴ - ساختمان مستغلات واقع در خیابان پاستور و خورشید

۵ - ساختمان مستغلات واقع در خیابان سپه و استخر

۶ - ساختمان های کوچک و متفرقه در دفتر مخصوص - حسابداری و در بار و غیره

۷ - ساختمان های متفرقه و کوچک داخل کاخهای شهری بغیر از ساختمان های بالا.

در دو ساختمان هم بشرح زیر شهرداری مباشرت داشته که حساب آن علیحده و مستقیماً از دفتر پیشکاری والاحضرت همایون ولایتعهد اعتبار آنها اعطا شده:

الف - ساختمان کاخ بیلاقی والاحضرت همایونی ولایتعهد

ب - ساختمان دفتر پیشکاری والاحضرت همایون پرسنلی. در این دو ساختمان هر چه اعتبار تقاضا شده اعطا نگردیده فقط مصارف پرسنلی و حمل مصالح تقاضا گردیده. بنظر شهرداری در این قسمت میزان خسارات شهرداری را

ممکن است وسیله کمیسیونی و با در نظر گرفتن میزان تقریبی هزینه کارخانجات سنگبری که روزانه بطور متوسط ۳۲۰ ریال با بنزین و روغن می باشد و در حدود روزانه ۳۵ دستگاه کامیون مرتباً برای ساختمان کار می کرده و با هزینه تقریبی ۷۵ دستگاه چرخهای آسی که بطور متوسط هر دستگاه روزانه ۳۵ ریال هزینه آن است به همین کیفیت سایر موارد را تعیین و احتساب نمود.

دوم هزینه در بابت الکتریکی شهرداری متقبل بوده بشرح زیر است:

۱- نفت روغن و مکانیسین و اشیاء یدکی کارخانجات برق مخصوص از ۱۳۰۵ الی ۱۳۱۹

۲- تهیه و نصب کارخانجات مخصوص در شهر و سعد آباد

۳- نفت و روغن و مکانیسین ابعلی از ۱۳۱۸

۴- تأسیسات الکتریکی کاخ والاحضرت شمس و والاحضرت اشرف و کاخ سفید وزارت دربار و ویلاها و کاخ والاحضرت همایونی و کاخ های جدید البناء در سعد آباد و ویلاهای در بند

۵- تأسیسات الکتریکی آب علی و مبارک آباد

۷- بهای نیروی برق کاخها که تاکنون اداره حسابداری نداده. در این قسمت اداره برق از روی دفاتر و اسناد موجوده میزان تقریبی هزینه مصروفه را باید تعیین نماید:

سوم - استفاده از آبها و قنوات شهری شده و هزینه هائیکه شهرداری بابت قناتی متحمل گردیده:

۱- ثلث از قنات کوثریه ۲- تمام قنات صدقیه ۳- تمام قنات مخصوص هر سه قنات به مبلغ یک صد و سی چهار هزار و دویست ریال در اجاره شهرداری و اختصاصاً در کاخهای شهری جریان داشته.

- ۴ - قنات نجف آباد برای مدت سه ماه بفرح آباد جاری و شهرداری عوض آنرا بمالک می داد
- ۵ - هشت سنگ از آب کرج در تمام سال به فرح آباد جاری و مجرا سازی آنها بوسیله شهرداری شده.
- ۶ - تنقیه ولات روبی قنات داخلی سعد آباد
- ۷ - تنقیه ولات روبی قنات مخصوص (علاوه بر پرداخت اجاره بها)
- ۸ - حفر کارنو در قنات سعد آباد
- ۹ - تعمیر و ساختمان قنات فرح آباد
- ۱۰ - لات روبی قنات کوثر یه نسبت به سهمی ملکی در بار ساختمان مجرای تازه از نهر یافت آباد تا فرح آباد به منظور استفاده از کرج ملکی قراء یافت آباد و غیره
- ۱۲ - قنات کرج را شهرداری اجاره و به مصرف آبیاری فرح آباد می رسد.
- ۱۳ - تنقیه وولات روبی قنات کرج
- ۱۴ - پرداخت بهای فاضل آب سعد آباد که بهیچوجه صورت خارجی نداشته این قسمت را می توان بدین ترتیب رسیدگی نمود: میزان کلی مال الاجاره که بابت قنات اختصاصی که آب آنها تنها به مصرف کاخهای شهری رسیده تعیین و استرداد گردد نسبت به آبهای شهر که در کاخ ها و فرح آباد جریان داشته طبق مقررات معموله بهاء آنرا مطالبه نمود.(۱)

توضیحات و مأخذ

- ۱ - حسین مکی «تاریخ بیست ساله ایران» جلد ششم - نشر ناشر - ۱۳۶۲ -
صص ۱۷ - ۱

فصل چهارم

چهارم - وضعیت مهمانخانه ها

مهمانخانه های در بند - آب علی - فردوسی - (گچسر تا اول ماه یک ۱۳۱۸ و مستقلات مربوطه به آنها را شهرداری به مبالغ گزافی اجاره ودر واگذاری مهمانخانه ها به ایران تور با تصدی مستقیم مبلغی متضرر شده که صورت آنها معین و باید مطالبه شود.اثاثیه مهمانخانه ابعلی - در بند بزرگ و کوچک - فردوسی متعلق و بوسیله شهرداری خریداری شده و دارای ثبت و مشخصات معین است علاوه براین طبق شرط اجاره تعمیراتی کلی و جزئی بعهده شهرداری بود.

پنجم - مصارف و زمینه های متفرقه که شهرداری عهده دار بود

۱ - یک دستگاه اتومبیل آتش نشانی اشکودا سابق در حدود یک صد و هفتاد هزار ریال خریداری شده مأمورکارخانه حریر بافی چالوس بوده و هست که چون در نتیجه کارفرسوده شده بهای آن به نرخ روز باید احتساب گردد.

۲ - چند نفر راننده که از بودجه شهرداری حقوق دریافت می داشتند همیشه مأمور دربار بوده اند.

۳ - در فرح آباد عده رفتگرو عمله که بنام خیابان سازی استخدام شده اند مشغول کاروازشهرداری دستمزد دریافت می داشته اند.

۴ - یک نفر مهندس و چند نفر مقنی از بودجه شهرداری در بهشهر تحت نظر رئیس املاک اختصاصی بهشهر و گرگان مشغول خدمت بوده و می باشد.

۵ - یک نفر معمار بطور دائم در تاکستان قزوین مشغول کار و از شهرداری دستمزد و دریافت می داشته.

۶ - کارمندان ذیرتبه شهرداری مکرر با ماشین شهرداری برای فراهم نمودن

- تسهیلات در حمل مصالح به اهواز و بندرپهلوی - خراسان - اصفهان - همدان - کرمانشاه - مسافرت و هزینه سفر از شهرداری دریافت می داشته اند.
- ۷ - علاوه بر دایره مستقلی بنام حسابداری ساختمانهای اختصاصی عده زیادی کار پرداز - انباردار - محاسب - پاسبان - و مأمورین فنی دیگر برای ساختمانهای اختصاصی استخدام و از بودجه شهرداری دستمزد دریافت می داشته اند.
- ۸ - بابت مالیات مستغلات مبلغ مختصری پرداخت و طبق قانون مستغلات رفتار نمی شده از روی جزء جمع شهرداری مبلغی طلبکار است که باید معین و مطالبه شود.
- ۹ - کلیه پیاده روها و کوچه های اختصاصی واقعه در محوطه کاخهای شهری و بیلاقی به هزینه شهرداری اسفالت و شاید مجموعاً متجاوز از ۴۰ هزار متر باشد بهای آن طبق معمول احتساب و باید دریافت شود.
- ۱۰ - آب بها بهیچوجه به شهرداری داده نمی شد باید طبق مقررات معموله تعیین مطالبه شود.
- ۱۱ - تبدیل گورستان قدیم از اراضی فرح آباد و تهیه ساختمان گورستان جدید شهرداری متحمل ضرر و زیان زیادی شده که علاوه بر استرداد تمام زمینهای گورستان خسارت شهرداری نیز باید جبران شود.
- ۱۲ - دو دستگاه ماشین شورولت ۴۱ باری که مأمور دربار بوده اند و حقوق راننده و بنزین آنها از شهرداری داده می شد اخیراً بخارج تهران رفته و هنوز برنگشته اند عین آن باید مطالبه و الا بهای آن دریافت شود.
- ۱۳ - برای کاخهای شهری و سعد آباد بوسیله بارکشی تند و کند شهرداری مرتباً کود حیوانی و معمولی حمل می نموده که هزینه بهای آن باید مطالبه شود.
- ۱۴ - گل کاری آبدلی و مبارک آباد و استخدام چندین باغبان کارمند که از طرف شهرداری انجام و بکارگمارده شده اند به موجب هزینه هنگفتی بوده که

باید کلیه آن احتساب شود.

بطوریکه دربالا اشاره شد این صورت فهرست قسمتی از موارد مورد ادعای شهرداری به دربار سابق است که در این دو روزه به نظر رسیده و لازم دانست که از ناحیه انجمن تعیین تکلیف فوری شود بدیهی است آنچه بعداً مکشوف گردد به اسستحضارانجمن خواهد رسید. در خاتمه استحضار میدهد که دعاوی شهرداری نسبت به دربار سابق به موجب همین گزارش متجاوز از سیصد و پنجاه میلیون ریال است.

درسال حاضر شهرداری تقریباً تمام اعتبارات خود را به مصرف امور ساختمانی دربار رسانیده و بانک در آمدی که در نتیجه وضعیت حاضره پیش آمده تمام کارهای فوری و ضروری شهرداری بعلت نداشتن وجه معطل و راکد گردیده بنا بر اطلاع حاصله وزارت دارائی برای دعاوی خود اقدام نموده و مبلغ قابل ملاحظه از وجوه اختصاصی که در بانک بوده تأمین و به حساب خزانه محسوب نموده و چون باوضعیتی که از بودجه شهرداری توضیح شد برای امور خیلی فوری و جاری احتیاج مبرم بودجه می باشد شهرداری مقتضی دانست اقدامی بعمل آید و فعلاً معادل ۱۰ میلیون ریال از وجوه اختصاصی که در بانک موجود است به حساب شهرداری منظور می گردد که شهرداری بتواند وظایف سنگین و دقیق خود را در این موقع حساس و باریک بنحو رضایت بخش انجام دهد.

کفیل شهرداری تهران - فروزان

۲ - تصرف املاک مردم

تلگراف از مازندران

« مجلس شورای ملی ، کپیه هیئت وزراء ، کپیه وزیر دادگستری ، کپیه روزنامه اطلاعات ، کپیه ایران ، کپیه کوشش ، کپیه ستاره : ریشه زندگانی افراد مازندرانی از تعدیات طاقت فرسای چندین ساله بکلی گسیخته ریشه حیاتی آنها

سوخته تنها علاج دردهای آنها توجه نمایندگان محترم است که منتقم حقیقی را منظورداشته املاک و علاقه ملکی اجدادی آنها را بخودشان بدهند که در اثر علاقه املاک خود در مقام آبادی آن آمده یگانه وسیله ترقیات کشور فراهم گردد چه کار خیری از این بالاتر که دست تعدی از اموال و علاقه جات اشخاصی فقیر که از تنگدستی تباه شده اند کوتاه شده حق مالکیت آنها محفوظ اصل قانونی رضایت صاحبان املاک رعایت گردد و بعضی مداخلات غاصبانه را وسیله سلب حق ثابت آنها تصور نفرمایند که این بیچارگان مأیوس نشده به مراجع دولت قانونی امیدوار باشند.

امام جمعه مازندران- حسن لنگرودی- حبیب الله برهانی- احمد معاونیان- علی قریشی- تقی رستم کلانی- حسین رستم کلانی - اسدالله سورکی «
نقل از روزنامه ایران

استدعای استرداد املاک

« با کمال احترام مجلس شورای ملی ، کپیه جناب آقای نخست وزیر ، کپیه وزارت دادگستری، کپیه وزارت دارائی ، کپیه روزنامه اطلاعات، روزنامه ایران: در اثر پیش آمدهای ناگوار چند ساله رشته های زندگانی این بنده بکلی گسیخته و ساختمان آن درهم ریخته شده اسباب پیوستن و نوساختن آن فقط با در نظر گرفتن طرف منتقم حقیقی چشم توجهی به سمت مازندران انداخته بخوبی دیده می شود که اهالی آن سامان بچه حال بوده وهستند طبق مذهب جعفری که بزرگترین اساس حکومت پارلمانی است ملکی فروخته نشده است که تا غبنی در بین واقع گردیده تفاوت فیمابین مسترد گردد گواه مخبر صادق درآستین باشد مخابره تلگرافی بعنوان مجلس شورای ملی کپیه وزیران در تاریخ ۷/۵/۱۳۱۲ بامضای این بنده « برهانی رستم کلانی » بوده که نتیجه آن زندانی شدن

درشاهی بعهدہ داری سرکار سرہنگ سہیلی در مدت سہ ماہ متوالی گردید و پافشاری در خود داری بعدی نیز ایجاب کرد کہ در ایالتی دیوان بیگی و سال ۱۳۱۴ در مدت سہ ماہ و نیم با تمام عائلہ سنگین خود تبعید بہ تہران کردم مهم ترین اصل مسلم کہ پایہ زیست بشر را محکم می نماید حفظ قانون سلطنت و حق مالکیت است چہ شدہ است کہ با آن ہمہ امیدواری کہ اعلیحضرت ہمایون شاہنشاهی فعلی توجہات شاہانہ خود را نسبت بہ ملت ایران مبذول فرمودہ بعضی تردید در رد املاک این بیچارگان می فرمایند محوطہ ہائی کہ بنگاہا و کارخانہ جات تأسیس شدہ کسی بہ آن نقاط نظر نداشتہ فقط استدعای عاجزانہ این بندہ و سایرین آن است کہ بذل توجہ فرمودہ املاک اجدادی کہ یگانہ مایہ زندگانی است و در آنجاہا جز خرابی و تفرقہ اہالی چیزی واقع نشدہ مسترد فرمایند کہ آن ہمہ امید تبدیل بہ یأس شدہ نام دوبارہ ای در صفحات تاریخ بایگانی نشود.

با تقدیم احترامات فائقہ

حاجی سید حبیب اللہ برہانی رستم کلانی «

نقل از روزنامہ مہر ایران

تقاضای استرداد املاک

عدہ ای از اہالی مازندران رونوشت نامہ ای را کہ بریاست مجلس شورای ملی و نمایندگان مجلس نوشتہ اند برای درج در روز نامہ فرستادہ و طی آن پس از بیان تعدیاتی کہ درین مدت بر مردم مازندران شدہ خاطر نشان می کنند کہ اہالی این سامان گذشتہ از آنکہ املاک خود را در مقابل بہای بسیار ناقابل از دست دادہ اند طی چند سال اخیر کلیہ سرمایہ نقدی و جواهرات زن و بچہ خود را نیز صرف پرداخت جریبانہ و ساختن خانہ های روستائی و کارهای تحمیلی دیگر گردہ اند. اینک امضاء چندین از کسانیکہ این

نامه را نوشته و درخواست استرداد فوری املاک و رفع بدبختی عموم را دارند
ذیلاً چاپ می شود:

حاج شیخ عبدالرحیم رحمانی - علینقی رندانی - عزت الله گلبادی - جلال
ایرانیپور - علی اکبر دری - عبدالعلی داراب - ابوالحسن سنگ - اسحق علی
آبادی - معاونیان خادمی و غیره.

عده ای از اهالی ساری ضمن نامه رقت انگیزی که به مجلس شورای ملی نوشته
اند اظهار داشته اند که از مجلس انتظار می رود برای مسئله استرداد املاک
مردم مازندران که شامل حال هزاران نفر بدبخت است قانونی طرح و تصویب
نماید و با اصلاح بودجه اعطای اموال شاه برای امور خیریه اکتفا هم نکند. عده
ای از امضاء کنندگان این نامه عبارتند از - علی اکبر گلبادی - عباس عمادی
- حاج حسن عرب - صادق مظفری - کامران محسنی - محمد حسن محسنی -
عبدالعلی داراب - مهدی ماطری - محمد قلی ابوالملوکی و غیره.»

نقل از شماره ۳۲۴۶ روزنامه تجدد ایران مورخ یکشنبه ۲۰ مهرماه ۱۳۲۰

« بوسیله حضرت آقای طباطبائی نماینده محترم ساوه

چهار هزار ذرع مربع مفروز از جنوب باغی که اکنون قصر سلطنتی است به
انضمام بیست و دو باب دکان و یکباب کاروانسرا که حالیه از بین رفته و جزء
عمارت های جدید شده است بر طبق مدارک معتبر ملک اینجانب است و شاه
سابق بدون مجوز و اعتبار باسناد من یک نفر یهودی غاصب معاملاتی نموده بودند
همان وقت به وزارت دادگستری شکایت کردم و سوابق موجود است دیری
نگذشت که کودتای معروف واقع شد البته دیگر موقعی برای تظلم و محاکمه باقی
نبود ناچار سکوت اختیار کردم. پس از مدتی که شاید دو سال یا بیشتر باشد
امضاء و تصدیق معامله را که مورد تکذیب اینجانب بود از من خواستند و
چون از برای پدرم تصور خطر بود ناچار بدون اخذ دیناری امضاء کردم تنها

چیزی که در موقع بنظرم رسید و در دسترس داشتم این بود که موضوع را به مرحوم مدرس کتباً آگهی دادم و ایشان هم صحت آنرا تصدیق و نزد خود نگاهداشته شاید روزی بکارآید بدبختانه هنگام دستگیر شدن آن مرحوم نوشته من هم با سایر نوشته جات او بدست رئیس شهربانی افتاد و پدر بیچاره ام مدتی در زحمت بود فقط خواست خداوندی او را نجات داد. اکنون که امیدی پس از یأس حاصل و بساط دادگستری شده است استدعا دارم به آقای وزیر دادگستری که شاید خودشان هم جزء مظلومین باشند مراجعه فرمائید که پرونده امر را ملاحظه و احقاق حق نمایند.

فخر علاء

نقل از شماره ۳۲۵۷ روزنامه تجدد ایران مورخ اول آبانماه ۱۳۲۰

« عرضحال عجیب و خواندنی - طرز معاملت شاه سابق!

نقل از روزنامه تجدد ایران شماره ۳۲۴۶ یکشنبه ۲۰ مهر ۱۳۲۰
 با کمال احترام بعرض میرسانم : در سال ۱۳۱۱ شمسی کار پرداز املاک اختصاصی اعلیحضرت سابق در اشراف (بهشهر فعلی) حسب الدستور شاه سابق املاک موروثی این بنده را ضبط و تصرف و دو سال تمام محصول جنسی و نقدی املاک بنده را از مراتع و مزارع و جنگل (که سالیانه در حدود چهل هزار تومان به حقیر عاید می داشت) نیز ضبط و غصب نمود.
 در مقدمه امر بنده به طهران آمده و به تصور امید احقاق حق خود و رفع تعدی مزبور بعرض عرایض تلگرافی و پستی مستقیماً بعنوان شخص اعلیحضرت سابق مبادرت نمودم فقط در جواب آخرین عریضه تلگرافی شهری ام آقای رئیس کابینه مخصوص (آقای شکوه الملک) حقیر را تلگرافاً (که تلگراف مزبور موجود است) به کابینه خود احضار و شفاهاً بیاناتی تهدید آمیز از طرف اعلیحضرت وقت به حقیر ابلاغ فرمودند (که در موقع لزوم آن جواب و

اظهارات شفاهی آقای شکوه الملک را به عرض خواهم رسانید) پس از دو سال عجز و ناله (که سواد اکثر از عریضه هایم موجود است) و سالی معادل چهل هزار تومان غصب و ضبط املاک موروثی حقیر آقای سرلشکر بوذرجمهری به بنده وعده استخلاص املاکم را بشرط اینکه دو هزار تومان به ایشان بپردازم دادند بنده هم بواسطه بیچارگی این پیشنهاد را پذیرفته و مبلغ یک هزار صد تومان نقد و نهصد تومان سند به ایشان دادم که پس از تسلیم املاکم وجه مزبور را به ایشان بدهم ولی باز هم نتیجه حاصل نشد تا آنکه در ۲۶ فروردین ۱۳۱۳ آقای مجد السلطان لطیفی و ۴ نفر مأمور یقه سرخ درباری «که سمت آنها را نمیدانم» بنده را از دربار به محضر رسمی شماره ۱۱ که تحت تصدی آقا شیخ عبدالحسین نجم آبادی و فعلاً شماره ۳ است به امر آقای سرلشکر بوذرجمهری بردند - دم درب محضر آقای مجد السلطان به بنده گفت شما را برای امضاء قباله فروش املاکتان که در این محضر نوشته شده و حاضر است آورده ایم در نظر داشته باشید که بی سرو صدا و بدون کلمه اعتراض باید قباله را امضاء کنید والا این چهار نفر مأمور که همراه شما هستند شما را بجائی خواهند برد که دیگر روی اطفال خود را هم نبینید پس از آن مرا وارد محضر نجم آبادی نموده بدین نحو وادار به امضای قباله که بهیچوجه از مضمون آن جزئی اطلاعی نداشتم نمودند - پس از ختم امضاء سند و دفاتر محضر - آقای مجد السلطان ببنده اظهار نمود که چون شش هزار تومان بابت وجه این قباله باید به شما داده شود فعلاً هزار تومان وجه را در اینجا دست گردان می کنیم ولی پول را در دربار به شما خواهیم پرداخت.

ده قطعه اسکناس یکهزار ریالی از جیب خود بیرون آورده و شش نوبت به بنده دادند و به بنده دستور دادند دو باره روی میز گذاردم پس از انجام این تشریفات یک قطعه از اسکناسهای مزبور را برداشته و خرد نموده پنجاه تومان آنرا به آقای شیخ عبدالحسین صاحب محضر بعنوان حق تحریر دادند - و از آنجا بنده را به منزل آقای سرلشکر بوذرجمهری بعنوان اخذ مبلغ مزبور

بردند - آنجا که رفتم آقای سرلشکر بوذرجمهری پس از مطالب و اخذ بنچاقهای موجوده املاکم مبلغ پانصد و پنجاه تومان اسکناس به بنده داده و برای تتمه شش هزار تومان چنین اظهار داشتند:

اولاً - مبلغ چهار هزار و چهار صد تومان بابت مالیات دوساله ملک شما (که محصول آنرا قبل از قباله گرفتن از بنده به قسمی که فوقاً عرض شده در حدود سالی چهل هزار تومان توسط کار پردازان در باری ضبط شده است) که مالیه مطالب به مالیه باید پردازم .

۲- هزار تومان بابت تتمه دو هزار تومان که قرار بود بمن داده باشید محسوب می شود گرچه من موفق به استرداد املاک شما نشدم ولی زحمت خود را کشیده ام چنانچه این ۶ هزار تومان را برای شما دست و پا کردم.

۳ - پنجاه تومان بابت حق محضر پرداخت شده است.

بنده جواباً عرض کردم اولاً قیمت املاک بنده متجاوز از یک میلیون و نیم تومان است نه شش هزار تومان و ثانیاً مالیات مورد مطالبه راجع به محصول دوساله ایست که به قسمی که خاطر محترم مسحتضراست توسط کار پردازان دربار ضبط گردیده و به بنده مربوط نیست و بنده برای یکشاهی امروز در این شهر سرگردانم و در موضوع دو هزار تومان هم با این بدبختی بلاسبب و جعتی که برایم ایجاد شده است طبق قولی که داده بودید در صورتی که املاک و عواید ضبط شده امر مسترد می فرمودید حال که به این وضعیت درآمده است هزار و صد تومان سابق را نیز حقاً باید مسترد فرمائید خصوصاً با وضع پریشانی که برایم ایجاد فرموده اید و امروز برای چند ریال قیمت نسخه و نان ظهر اطفالم سرگردان و متحیر می باشم - در جواب با کمال تندگی و تشدد بنده را امر به سکوت و تهدید نموده و اظهار داشت که چنانچه این اظهارات را نوبت دیگر تکرار کنم پشیمان خواهم شد چه آنکه برای تأدیب بنده اقدام مقتضی خواهد نمود- و پس از آن بدون اعتنا به التماس بنده به بنده امر خروج از منزل خود نمود.

سه روز قبل که برای مستحضرشدن از موضوع قباله مزبوره بدفتر رسمی شماره ۳ مراجعه نمودم معلوم گردید که قباله و سند مزبور به شماره ۶۰۱۴ دفتر نماینده و ۷۰۲۰ دفتر سر دفتر تاریخ ۲/۲۹ / ۱۳ به ثبت وارد و مبلغ آن هم شش هزار و چهارصد و پنجاه و دو تومان و پنج ریال است نه شش هزار تومان!!

و بدین کیفیت چهار صد و پنجاه و دو تومان و پنج ریال از اصل مبلغ این قباله دستور العملی نیز با بنده محسوب نداشتند- و با این کیفیت املاک آباء و اجدادی بنده را که در حدود سالیانه چهل هزار تومان شخصاً از آن عایدی بر می داشتم و قیمت آن متجاوز از یک میلیون و نیم تومان است قهراً و جبراً از تصرفم خارج و یک خاندان پانصد ساله ایرانی را (که در تمام ادوار زندگانی شخصی و اجتماعی خود جز اطاعت و خدمتگزاری به مملکت و خیر خواهی و مساعدت نسبت به هموطنان خود عملی را مرتکب نشده اند) تباہ و ازهستی ساقط نمودند پس از چندی که از تاریخ قباله مزبور می گذشت از طرف شهربانی بنده را جلب و بالاخره نزد آقای آیرم رئیس شهربانی وقت بردند- مشارالیه به بنده شخصاً اظهار نمود که حسب الامر شاهانه شما ممنوع از مراجعت به مازندران می باشد علیهذا باید کتباً متعهد و ملتزم شوید که به مازندران معاودت نکنی بنده جواباً عرض نمودم که بنده خلافی نکرده ام که مستوجب چنین مجازاتی باشم چه آنکه متجاوز از ۱۵۰ سال است که پدران من در مازندران متوطن و مرمعاش من و خانواده ام عایدات باقیمانده املاک من است که در آنجا واقع است الزام به عدم خروج از طهران برای بنده مثل حبس ابد و محکومیت به مرگ یک عائله بیگناه ۷۰ نفری است جواب دادند مگر املاک شما تمام خریداری نشده است عرض کردم املاک میراثی مرا ضبط نمودند و فعلاً مختصری املاک خریداری شخصی بنده در آنجا که سالی چهار هزار تومان عایدی آن یگانه ممر منحصر فعلی عائله و اطفالم است موجود است. در جواب ضمن اظهار تأسف از این ابتلاء برای حقیر ببنده فرمودند شهربانی مأمور است

که شما را به قبول و اجراء این تعهد ملزم کند و چاره جز اطاعت ندارید - و ورقه که قبلاً به خط دیگری تنظیم شده بود جلوبنده گذارده و بنده را وادار به امضاء آن نمود.

طولی نکشید که از کسان بنده که از مازندران اطلاع رسید که املاک خریداری شخصی شما را نیز به ضمیمه کلیه املاک موروثی تان کار پرداز در باری اشرف (بهشهر حالیه) ضبط و عواید آنرا هم هم بردند بعلاوه کسان و رعایا شما را قهراً بدفتر رسمی محل برده و املاک شما را بنام آنها قباله خریداری تنظیم نمودند و هرچه جواب دادیم که ما مالک این نقاط نیستیم تا این قباله را امضاء کنیم. مؤثر واقع نگردیده و پس از الزام به امضاء قباله های مزبور خواستیم وجوه آنرا لاقفل گرفته برای شما بفرستیم ما را بضررب شلاق و تهدید به حبس و تبعید از دفتر خارج نمودند.

معلوم است از وصول چنین خبری چه حالی بیک فرد مظلوم بی پشت و پناه غارت شده دست می دهد و هر چه فکرم بجائی نرسید به قصد انتحار اقدام ولی فرمان وجدانی و با مسئولیت اداره عائله بیگناهم مرا از این تصمیمی بازداشت و بالاخره با یأس کامل از نتیجه به شکایتی که بدربار می نمایم چون هیچ مقامی به شکایت و تظلم بنده و امثال بنده اعتناء نمی نمود باز برای تشفی قلب و اینکه شاید این رفتار از طرف کارکنان در باری خود سرانه بوده است و پس از این همه ابتدا در فکر تفقدی افتاده و از مرگ و بی آبرویی خود و عائله ام رهائی یابیم لذا به آقای شیبانی رئیس املاک و آقای سرلشکر بوذرجمهری مراجعه نمودم در جواب پس از عتاب های شدید بنده را تهدید بزنداندان نموده و از اطاق خارج کردند بنده نیز در طول این مدت جز آستانه حق مأمّن و پناهی نیافتم و او یگانه شاهد و گواه است که چه شبها و روزهای بر ماستمدیدگان گذشته است.

اکنون که رائحه اجراء عدالت استشمام می شود بخود اجازه داده که بدین وسیله مختصری از شرح مصائب و مظالم وارد بخود را به اطلاع آن

نمایندگان محترم رسانیده رفع بیدادگری های وارد بشود.
قاسم عبدالملکی مازندرانی هژبرالدوله سابق

تجدد ایران - تاریخچه فوق قسمتی از عریضه ایست که توسط یکی از نمایندگان محترم به مجلس شورای ملی داده شده و عین آن در دفتر ما ضبط گردیده است.

مطالعه آن در عین اینکه تأسف آوراست خالی از تفریح نیست. اینکه دیروز نوشتیم بزرگترین مصیبت ها این است که طبقه عوام بر کشور و ملتی مستولی شوند شاهد آن در خلال مطالب و مضامین این عریضه بخوبی دیده می شود!

واقعاً اینگونه حوادث به افسانه بیشتر شباهت دارد زیرا در دیوان بلخ بلکه در عصر چنگیز نیز این گونه هیچ نظیر نداشته است.

شرح حال یک مازندرانی ستمدیده

عیناً از روز نامه ستاره مورخ ۲۷ / ۷ / ۲۰ نقل گردیده است.

آقا مدیر روزنامه ستاره

استدعا دارم بنام نوع پرستی این شرح حال مختصر بنده را در آن روزنامه مرقوم بفرمائید.

قبلاً خداورسول و ائمه اطهار را به شهادت می طلبم که آنچه عرض می کنم بقدر سوسوزن خلاف ندارد و چون روزنامه جا ندارد نمی توانم جریانی را بنویسم.

روز اول فروردین ۱۳۱۱ در ده خود «میچکار» واقع در کلارستاق با زن و بچه خود بشادی عید نوروز مشغول بودم چند نفر مأمور آمده بنده را گرفتند هر چه

خواستم بدانم برای چیست معلوم نشد زن وبچه و بستگانم در حال وحشت و هراس بودند که مرا به نوشهر بردند در آنجا دیدم ۲۲ نفر دیگر هستند دوازده روز ما بیست و سه نفر را در یک اتاق کوچک انداخته بودند که موقع خوابیدن مجبور بودیم همه از پهلو دراز بکشیم، بعد گفتند نفری سی تومان خرج راه تهیه کنید و یک تاجری را معرفی کردند که از او پول بگیریم و منزل خود را حواله بدهیم اینکار را کردیم.

در این ۱۲ روز بلاهای زیادی سر ما آوردند بعضی را پابند و دست بند زدند، مثل این که قاتل یا دزدهای معروفی را دستگیر کرده باشند ما هم نمی دانستیم تقصیر ما چیست؟ و برای چه ما را گرفته اند؟

روز سیزدهم ما را در دو دستگاه اتومبیل سیم دارباری که هر کدام شش پاسبان هم داشت مثل مرغ روی هم ریخته برشت آوردند و بزدان شهربانی تسلیم کردند، یک اتاقی بما ۲۳ نفر دادند که چند پله می خورد و شبیه بدخمه بود که در آن همدیگر را بسختی نمی توانستیم ببینیم، در رشت هوای مرطوبی آنهم اتاق زیرزمین ببینید چه می گذرد، این اتاق مملو از ساس و شپش بود بطوری که تا صبح هیچکدام ما نمی خوابیدیم هر کدام چندین بار لباس های خود را کنده شپش ها را می کشتیم از رطوبت اتاق کفش خیس بود و در این اتاق کثیف بدترین روزگار را داشتیم رئیس شهربانی آنوقت آقای سرهنگ سهیلی بود که ما را مثل حیوانات فرض می کرد.

بعد از ۵ روز مجدداً در همان اتومبیل های سیم دار ما را جا دادند و به تهران آوردند از خشونت مأمورین هر چه بگویم کم گفته ام جسارت است تا شریف آباد قزوین بما اجازه خارج شدن از اتومبیل را ندادند و حوائج جسمی را با کمال سختی تحمل کردیم - جز فحش و کتک و تحقیر چیز دیگری در بین نبود - از آن جا ما را یکسره بزدان قصر تحویل دادند.

مرا همان شب به یک اتاق کوچکی بردند و چهار روز در آنجا بودم بی خبر از زن و بچه و پدر و کس و کار بعد از چهار روز به اتاقی بردند که هفت نفر

دیگر در آنجا زندانی بودند محبوسین آنجا می گفتند این حبس مجرد برای ترسانیدن است.

خلاصه بعد از بیرون آمدن از اطاق مجرد دیدم جمعی از آقایان علماء و ملاکین و خوانین تنکابن کلارستاق و کجوردر آنجا هستند از قبیل میرزا طاهرتنکابنی، مرحوم منتظم الملک، مرحوم حسینقلی خان، مرحوم شیخ نورالدین، آقای ساعدالممالک خلعتبری و آقای امیرممتاز و عده زیادی از آقایان خلعتبری ها و ملاکین رودسر و لنگرود، آنوقت معلوم شد که این یک بلای عمومی است ولی هیچکس تقصیر خود نمی دانست و همه ترسیده بودند و انتظار روزهای بدتری را داشتند باری همه تا مدتی در زندان بودیم نه تحقیق کردند و نه رسیدگی درکار بود می گفتم خدایا اگر ما مقصریم چرا تقصیر ما را نمی گویند چیست اگر مقصر نیستم پس چرا ما را به حبس انداخته اند. در این ضمن هم حسینقلی خان نوه سپهسالار که جزو این دسته بود در زندان مرد.

پس از ۳ ماه زندانی بودن یکروز رئیس زندان تک تک ماها را خواست و بهر کس تکلیف نمود در ظرف بیست چهار ساعت صورت املاک و دارائی خود را بدهد در ضرب الاجل مزبور صورت ها تهیه شد و دو روز دیگر آقای آیرم رئیس نظمیه وقت آمدند و همه را جمع کرده و گفتن باید شکر کنید که اعلیحضرت از سر تقصیر شما گذشتند چون نفسی از کسی بر نیامد زیرا کسی تقصیری نکرده بود با تغییر گفت پس چرا تشکرو دعا گوئی نمی کنید عده ای از جمعیت با صدای بلند شروع کردند به دعا گوئی و ثنا خوانی بشاه و خاندان سلطنتی بعد آقای آیرم گفت اشخاصی که بین شما ملک ندارند چند نفر هستند بنده و مرحوم ابوالقاسم کدیرسری و آقای کاظم حق کیفی که ملکی نداشتیم خود را بدون ملک معرفی کردیم از مرحوم ابوالقاسم پرسید تو ملک داری؟ گفت داشتم تقدیم کردم. گفت بتو پول دادند؟ گفت مبلغی گرفته ام. گفت پدر سوخته کسی که پول می گیرد و ملک می فروشد تقدیم نمی کند بگو فروختم. او هم گفت فروختم قربان. از کاظم خان پرسید تو چه می گوئی؟

چون فهمید چه قسم باید حرف بزند. گفت بنده از روی رضا و رغبت ملک را فروختم و تا دینار آخر و تمام و کامل پول را هم نقداً گرفتم گفت تو چه می گوئی گفتم بنده ملکی ندارم و پدرم مالک است و به بنده مربوط نیست. همانجا امر داد که ما سه نفر را که ملکی نداشتیم از زندان مرخص کردند و دیگران هم از ترتیب قباله و انتقال بعداً مرخص شدند آنوقت فهمیدیم که استخلاص من بواسطه ملک نداشتن و حبس سایرین به تقصیر ملک داشتن بود والا هیچکس گناهی نداشت.

بعد از بیرون آمدن از زندان اسم ما را ساحلی گذاشتند و یک لیست سیاهی در نظمی از اسامی ما بیچاره ها بود که هیچوقت کوچکترین تقصیری نکرده بودیم. عده ای را از تهران به شهرستان ها تبعید کردند، بنده هم حق خارج شدن از تهران تا یکماه قبل نداشتیم، آخر شما را بخدا گناه من چه بود، حتی به زن ها و بچه ها ما هم رحم نکردند، تمام آنها را از ملک خود کوچ دادند، زن من آنموقع مبتلا به حصبه بود مهلت ندادند که مرضش خوب شود تا حرکت کند، با همان حال مرض به تهران آمد و چند ساعت بعد از رسیدن مرد و بعد از چند روز هم بچه شیر خواره اش مرد. دو طفل دیگرم در تهران بی مادر و سرپرست ماندند پدرم هم از غصه دق کرد و مرد، این مختصری از شرح حال بنده بود.

پدرم و بستگانش در کلارستاق شش فقره ده و مرتع و مزرع داشتند، پس از مدتی از دو نفر از بستگان ما که حقی نداشتند نسبت به سهم و مال پدر من و سایرین معامله کنند آن همه ملک و مرتع را در هفتصد و بیست تومان قباله گرفتند و با آنکه معامله اجباری و در پائیز واقع شده بود ششصد تومان از پول قیمت معامله را از بابت محصول گذشته کسر نموده و یکصد و بیست تومان بقیه را دادند! قوم و خویش های من آن یک صد و بیست تومان هم نزد خود متصدیات املاک گذاشتند که بابت مال الاجاره سال بعد محسوب شود و دخل و تصرفی به پول نکردند - خلاصه مال الاجاره سال اول ششصد تومان بود و

سالی دویست تومان مرتباً زیاد می شد کار اهالی بدبخت هم این بود که تمام سال اینطرف و آن طرف جان بکنند و نتیجه زحمات خود را جمع نموده یکجا تحویل مأمورین املاک اختصاصی بدهند - این را هم عرض کنم که این کارها در زمان ریاست املاک آقای نایب حسن خان حریری صورت گرفت که فعلاً اسم خود را کوشان گذارده و مؤسسه دلالی در خیابان لاله زار دارد این آقا آمده بود به بستگان ما می گفت یک مادبان گله سپهسالار از ده سال پیش میان گله مانده و باید فعلاً یازده مادبان بدهید هرچه گفتیم شما املاک سپهسالار را تازه از ورثه او گرفته اید فرضاً هم یک مادبانی از ده سال پیش در گله ما مانده نتایجش به شما مربوط نیست. بخرج او نرفت و تمام گله مادبان و حشم ما را هم به این عنوان بردند.

خلاصه این است وضعیت ماکه ملک ما را بزور گرفتند، به بهانه ملک و مال ما را حبس کردند، زن و بچه ولانه و آشیانه و همه چیز ما برباد رفت حالا آقایان گمان می کنید اگر بعد از ده سال صدمه و مصیبت املاک ما را به ما بدهند از ما رفع تعدی شده است، نه بخدا این تعدی به هیچ وقت رفع شدنی نیست.

عباس نادری

* نامه سرکشاده

به نقل از روزنامه تجدد ایران شماره ۳۲۷۸ مورخ ۲۲ / ۸ / ۲۲

آقای مدیر محترم استدعا دارم محض نوع پرستی شرح پائین را در نامه گرامی امر بدرج فرمائید تا مظالم وارده و تعدیات گوناگون طاقت فرسا و وقایع و مستدعیات و عرایض بر احدی پوشیده نماند.

قریب دوماه است عریضه ای به مجلس شورای ملی و مقام محترم ریاست وزراء عظام تقدیم نمودم تاکنون یک کلمه جواب مرحمت نشده است.

در سال ۱۳۱۱ خورشیدی الی ۱۳۱۳ کلاستاق که یکصد و سی و چهار پارچه دهات یلاقی و قشلاقی مراتع و جنگلهای مفصل نیز دارد ضبط اداره دارائی و اداره املاک شد.

جز ۱۲ پارچه ده که بدست صاحبانش باقی ماند درکجور و تنکابن هم عیناً ضبط املاک عملی گردید. بعدها مازندران و گرگان و قسمتی هم از گیلان ضبط شد، چون شروع در تنکابن که محال ثلاث است شد. جمعی از مالکین را گرفتند آوردند در قصر زندانی کردند. بعد زن و بچه آنها را جمع کردند در حبیب آباد مثل مرغ در کامیونها ریختند میر غضب ما حسن حریری آنها را به سمت رشت حرکت داد. آنجا هم سرهنگ سهیلی بعد از خواندن ارد و دادن فحش همه را در محبس ریخت فردا به سمت تهران حرکت داد در کاروانسرای زال مجد که شهر نو است آنها را پیاده کردند فوری مردها را از قصر به آنجا آوردند رضای سمیعی رئیس آگاهی آن وقت آنها را تقسیم بندی کرد فوری حرکت دادند که عده ای را به کرمان و بعد جیرفت و بعد بم و بعد از مردن چند نفر زن و مرد آنها را به شیراز بردند، عده دیگری را هم از کرمانشاهان، همدان، قزوین، زنجان، قم و کاشان فرستادند چند خانوار را هم تهران نگاهداشتند. یکعده هم در موقع تبعید خودشان با عائله فرار کردند در الموت طالقان لورا ساکن شدند که همه اینک در تهران هستند. سرهنگ سهیلی، رضای سمیعی کارمندان عالی مقام شهربانی مأموریت خاصی نسبت بما نداشتند تا آن معامله خصومت آمیز را بنمایند. آنوقت یوسف بهرامی کارمند اداره شهربانی که مأمور بخصوص اینکار بوده است همه تبعید شدگان و آنها نیکه در محل هستند تا ابد از رفتار و عواطف ایشان ممنون و سپاسگزار می باشند غریب اینست یک چنین عضو صالح شرافتمندی که در چنین مواقع باید دخیل در کارهای بزرگ بشود منتظر خدمت شد.

صاحبان املاک را بعضی پول دادند و بعضی را ملک دادند بعضی را هم هیچ ندادند در قباله قید است بقدر عواید یکساله ملک ضبطی بوده است مرحوم

داوردستور داده بود آنچه را می دهند در نظر داشته باشند از عواید مسلم یکساله ملک خریداری شده تجاوز نکند متأسفانه این امروز یک حربه ای برای میرغضب ها ما شده احمدی کاشی، مجد السلطان، لطیفی، اسفرجانی و مأمورین آنها محض خود نمائی بعضی را ثلث دادند. بساز دهات بزرگ را از کلارستاق مثل لاهو - هریجان - حسن کیف - بیشنبور - اورنگ - پردنکان - کلاک - میچکار و توابع - برار - شهرستان را بقدر ربع عواید یکساله هم قیمت دادند چون این دهات در کلارستاق مهم بود اسم برده اند قباله ها حاضر است قبوض دریافتی عواید هم حاضر است همه مالکین کلارستاق تهران آمدند به تصویب بنده با آقای عادل خلعت بری وکالت دادند و رفتند خیلی ها را هم هیچ ندادند ملک های آنها را تصرف کردند گاو را یکی یک تومان قیمت کردند گوسفند مردنی آوردند سیصد خانوار کلارستاقی را بوسیله آن گوسفند لاشه محض کردند اینها همه اگر قرار بر رسیدگی شود بموقع خود به میان می آید ببنده پانزده هزار تومان ملک در فارس دادند در محضر آقای نجم آبادی قباله گرفتند همین معامله را هم در همان روز با آقای محمد امین برادرم که تبعید در فارس بود کرده اند ولی پس عموهای بنده که شرکاء بنده بودند و خود هم املاک دیگر داشتند دیناری به آنها نداده، بعضیها در همان کلارستاق و بعضی در لورا و بعضی هم در تهران ساکن هستند. حاجتی ندارد که بنده عرض کنم این عده که تبعید شده اند با آن عده که در آنجا هستند در چه حال می باشند؟ هرکس اندک فکر کند پی خواهد برد کریم آقا، نایب حسن حریری، اسفرجانی، مجد السلطان، امیر صادقی و اتابک آن ها صدها تنکابنی و کجوری و کلارستاقی را در زیر چوب کشته اند [و] صدها نفر هم مجروح و قابل کسب و کار نیستند. چون مازندرانی فعلاً با این پیش آمد حد و شرفی و زنی نیست البته اهمیتی ندارد. رویهمرفته این تعدی، این کشتار و این چوب کاری، این تبعید، این ظلم طاقت فرسای، این شکلی که بنظر آقا اگر بانداک است موقع حمله چنگیز خان هم به مازندرانی وارد نیامد، اینها همه از طرف سی نفر به اهالی مازندران و

گرگان و همه کشور وارد شد که آنها سه تقسیم می شود. ده نفر اولیه از اشراف و امراء لشکرند که اینها اعلیحضرت شاهنشاه معظم سابق را وادار به خریداری و ضبط املاک کردند بقدری گفتند، بقدری تلقین کردند، بقدری مثل آوردند، بقدری تحریک نمودند که گوش شاه آشنا به این حرفها شد. والا شاه ابداً به این خیالها نبود، شاه معصوم و با عظمت و شهامت بود، شاه جز عظمت ایران آسایش خلق و آبادی در بدو امر قصد و خیالی نداشت. این ده نفر اولیه بقدری گفتند تا شاه فرمود بکنید. آن ده نفر چون سه نفر مرده اند اسم آنها را می نویسم داور - مشارالملک - امیراکرم - هفت نفر دیگر را بزودی در کتابی که به شرکت چند نفر چاپ می وشد اسامی آنها در آنجا بنظر همه اهالی کشور خواهد رسید ده نفر دومی که کریم آقا ، مجدالسلطان و شهبازی اسفرجانی در رأس آنها هستند امیر صادقی، حسن حریری - علی اکبر - سهیلی و غیره شروع بکار کردند حسن حریری بدستور مشار الملک و کریم آقا مشغول دروغ نویسی شد تا عمل تبعید را پا برجا کرد. دویست هزار تومان پول از مردم گرفت خیانت او که به اعلیحضرت ثابت شد او را امر بحبس فرمودند چون پول داشت بزودی از حبس خارج شد نام خود را عوض کرد. ج کوشان شده بهترین اتومبیل را امروز سوار است معاملات ملکی میکند در صورتی که در قشون دامپزشک یار ویابومعالجه می نمود - کریم آقا دو کروور [یک میلیون تومان] پول نقد دارد با همان پا هم با کمال آزادی قدم میزند. اسفرجانی و مجد السلطان ، سهیلی و غیره همه هستند. مجد السلطان مجدداً شنیدم عضو کمیسیون رسیدگی شد یعنی این کمیسیون رسیدگی که این لایحه مربوط بعمل ما نیست امیر صادقی اداره املاک را غارت و قصورسلطنتی را هم غارت کرده تهران آمد فوراً مراجعت نمود حالا مردم را طور دیگر تهدید می کند. آیا برای اینها هیچ نوع مجازاتی نیست؟ اگر نیست پس بچه امیدی می توان زنده ماند. ده نفر سوم هم همان مباشرین محل و همان مدیرها و همان نویسندگان و دفترداران و مأمورین جزو هستند. بعقیده بنده کشتن آنها واجب است چه آنها

باعث شده اند این همه مردم بیگناه کشته شدند. مقصود این است اعلیحضرت همایونی شاهنشاه معظم سابق ابداً این تعدیات محلی را اطلاع نداشت اسفراجانی دیوار با کمش ریسه کرده بالا می آورد پشت و روی آن را گچ و سمنت می کشید برنج را هم عوض یک خروار دو خروار می گرفت یک خروار قبض می داد. همینطور کلیه جنس و غله را یکنفرزارع ماهی ۲۱ روز بیگاری کرد در ساختمانها ملگی می نمود مزد این ها را اسفراجانی می گرفت با اضافه برنج و جنس های دیگر که قیمت آنها بالغ بر سالی سیصد هزار تومان می شد با کریم آقا و مجدالسلطان میرغضب قسمت می کردند وکی شاه این را خبرداشت؟ کی به شاه عرضه کرده بود؟ دلسوزشاه و غمخوار مردم کی بود؟ که بدون تصور نفع یک مطلبی را به عرض برساند مرد اینکار دو نفر بود آقای دبیر اعظم و آقای شکوه الملک ، کی و در کجا یک کلمه از این حرفها را که هر روزی ده فقره را در بیرون می شنیدند.

(لطفعلی سالار مرزبان)

اخطار به وزارت مالیه

شیر و خورشید

وزارت مالیه

اداره...

تاریخ

نمره ۱۳۶۰

موضوع

آقای لطفعلی خان (سالار) ملک مرزبان چون مقرر است که هرچه زودتر شما بکلی قطع علاقه از نقطه مسکونی اولیه خودتان بنمائید لذا اکیداً به شما اخطار می شود که تا اول مهر ماه ۱۳۱۴ باید بکلی اموال خودتان را هم تا آنجا به مسکن فعلی خودتان انتقال بدهید و چنانچه تا تاریخ مذکور بطور کلی قطع علاقه ننمائید آنچه از اموال شما باقی باشد بلاعوض ضبط خواهد شد. وصول

این مراسله را فوری اعلام دارید.

وزیر مالیه

تلگراف حضوری ساری

« تقاضای مالکین مازندران

نقل از روزنامه کوشش شماره ۴۷۷۲ مورخ جمعه ۱۴ آذر ماه ۱۳۲۰
در شماره دیروز تقاضائیکه برای مخابره تلگراف حضوری از طرف جمعی
از مالکین مازندران شده بود بنظر خوانندگان رسید.
چهار ساعت و نیم بعد از ظهر دیروز آقایان زیردر تلگرافخانه تهران برای
مخابره با ساری حاضر شدند:

حمزه تاش - اورنگ - دکتر طاهری رهنما - ملک مدنی - انوار - معتصم
سنگ - دکتر سنگ - سیف الله باوند - ملک زاده آملی - صفوی - یمین
اسفندیاری - عمیدی نوری - طوسی .

آقایان مالکین هم نمایندگان خود را ساری به تلگرافخانه فرستاده و تلگرافی به
این مضمون رسید:

بی خبری دولت از روحیه اهالی مازندران و اصرار به تصرف املاک مردم
سبب شده است که به آقایان زحمت بدهیم به تلگراف خانه تشریف بیاورند.

آقایان شنیده اید دکان را یک ریال خانه را سیصد دینار - و ملک مزروعی را
بعشر عایدات سالیانه اش به تهدید و حبس از دست صاحبانش بیرون آورند.

دولت قانونی نباید همان کارکنان سابق را بجان مردم اندازد فرس ماژورکه از
بین رفته همه میدانید هر چیز بحال عادی برمی گردد مواد ۲۰۲ - ۱۰۳ - ۳۰۸

- ۳۱۱ - ۳۶۵ - ۳۶۶ قانون مدنی حق بما می دهد هرگونه تصرفاتی را در ملک
آباء و اجدادی خود بنمائیم و اصل ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ متمم قانون اساسی مصونیت

ما را از هر تعرض تأمین می نماید و اینک مستدعات زیر را می نمائیم:

(۱) عدم تعرض بکسانیکه ملک خود را تصرف کرده اند.

(۲) الغاء اعتبار اسناد مالکیت شاه سابق در صورت مزاحمت با حق کسی.

۳) معتبرشناختن اسناد ثبتی مالکین سابق و دادن حق الثبت بکسانیکه فعلاً تقاضای ثبت دارند و تمديد مدت ثبت که در این سال خاتمه پیدا می کند.

۴) الغای صدی ۲۰ مالکانه که پهلوی بزور برعایا برای زراعت پنبه تحمیل و امروز کلیه مالکین بهره مالکانه را از رعایای خود گرفته اند.
آقایان محترم:

این است مستدعات مازندرانی که بنام آزادی درخواست می نمائیم که عملی نمودن آن را از هیئت محترم دولت بخواهند و نگذارند شمشیر خون آلود ولی شکسته سابق را دوباره صیقل زنند و بگردن ما بیچارگان بگذارند. مازندرانی هم مانند دیگران حق زیستن دارد و این حق را از آن انتزاع ننمائید اگر کمیسونی از مجلس شورایی به همراهی یکی دو نفر از وزیران مازنداران تشریف بیاورند چیزهائی بشنوند که در هیچ عصری و تاریخی ندیده و نخواهند دید.

آقایان محترم

اکنون به مجلس شورایی و احساسات عمومی بویژه شهامت اخلاقی شما آقایان متوسل هستیم اگر مأیوسمان فرمائید بخدا پناه خواهیم برد و نمونه انتقام خدائی را هم به شما نشان می دهیم. رحمانی - تجدد - بناقتی - رمدانی - پرویز باوند - ابوالحسن سنگ - محمد حسین زارع - طبری - حسن مدانلو - شاهرودی - مستوفی وزیری.»

در اطراف مظالمی که برعایا و مالکین وارد آمده و تقاضای آن ها برای استرداد املاک آباء و اجدادی و سوء رفتار بعضی از رؤسای املاک و طرز تصرف و ضبط املاک و گرفتن سند مالکیت از آن ها هر یک از آقایان حاضرین مذاکرات مفصلی نموده در نتیجه مقرر شد جریان امر و تقاضای اهالی مازندران به اطلاع آقای نخست وزیر و ریاست مجلس و وزارت دارائی و وزارت کشور برسد و هفته آتیه قانون لازمی که مستلزم رفاهیت مالکین مازندران باشد به مجلس پیشنهاد و از تصوب بگذرد ضمناً تقاضا کنند مأمورین اعزامی هم

از مداخلاتی که موجب عدم رضایت شده است خودداری نمایند.»

نمونه دیگر از معادلات شاه سابق

حضور محترم آقای مدیرتجدد ایران مشرف و ملحوظ گردد متمنی است عریضه ذیل را در آن روزنامه درج فرمایند.

چون اشاعه اعمال بد اصولاً مستحسن نیست در نظر داشتم که از اعمال کارکنان و مباشرین املاک شاه سابق سختی نگویم و بحث در این موضوع را به ستمدیگان دیگر واگذارم - با خود گفتم اشاعه اعمال بدمادامی خوب نیست که مرتکب یک یا دو فقره جرم نموده باشد و هرگاه از حد و اندازه بیرون رفته باشد اشاعه اعمال مرتکب بسیار خوب و ممکن است موجب عبرت دیگران گردد و متعدیان روز مذلت را به نظر آورند و از اعمال خود پشیمان شوند و بدانند لطف حق با ایشان مدارا می کند ولی چون از حد گذشت رسوا می کند.

لطف حق باتومداراها کند

چون که از حد بگذرد رسوا کند

بنده در صدد برآمدم که شمه ای از ستمهای وارده بخود را شرح دهم - قریه کوچکی در اطراف آمل بنام کته پشت موجود است - ۱۳۰۹ مرحوم محقق الملک رئیس ثبت بابل با مرحوم حاجی سید خلیل مالک قریه مزبور، دوستی داشت با تسهیلات و تشویقاتی که رئیس ثبت در باره ثبت ملک مزبور نمود مالک قریه را به ثبت رسانید و بنام آن مرحوم سند مالکیت صادر شد - در ۱۳۱۲ مالک قریه فوت نموده و بورثه ایشان رقیه منتقل گردید - ۱۳۱۶ رضا شاه پهلوی به ملک مزبور طمع کرد و در صدد برآمد که ملک مزبور را بطوریکه املاک لاریجان اینجانب را قباله گرفته بگیرد (املاکی در لاریجان داشتم مسموع گردید که از محمد نامی بنام آنکه او مالک املاک است قباله گرفته و از عده دیگر شنیده شد که با یک وکالت نامه مجعولی قباله در دفتر اسناد رسمی تنظیم

شده و بر هر فرض املاک لاریجان بنده را تصرف نموده اند و چندین سال است عایدات او را می برند) مباشر املاک اطلاع پیدا کرد کته پشت بنام مرحوم حاج سید خلیل ثبت شده و سند مالکیت نیز صادر گردیده شخصی را مسموع گردید (بدفتر بردند و بعنوان آنکه مالک ملک است تقاضای تنظیم سند نمودند- صاحب دفتر که از جریان تمام معاملات مطلع است و مطلع بود اظهار کرد که حاجی سید خلیل فوت مرده و وارث ایشان نیز درخواست گواهی حصر و راثت از دادگاه نموده اند و در روزنامه و مجله رسمی آگهی منتشر شده است ممکن است نتیجه خوبی نداشته باشد - برای کشف و تعیین مالکین و محل ایشان در ۱۳۱۷ آب بقریه مزبور ندادند و در ۱۳۱۸ مالک برای بهره برداری از قریه به یکی از بستگان مباشر املاک (نوری علا) مراجعه و او عایدی را ضبط و مقداری به مالک پرداخت در ۱۳۱۹ مباشر املاک سروان پیروز عایدی ملک مزبور را تصرف کرد و ملک را ضبط نمود بده از ترس حبس و زنجیرو اذیت های دیگری که برای ممتنعین از تنظیم قباله تعیین شده بود به اداره املاک مراجعه نکردم و چون می دانستم لایبق نوبعی ولو ملک جنوداً ضاق عنها السهل والجبل- و یقین داشتم که این بنا بی بنیاد است و اطمینان بزوال و خرابی بنیان تعدی داشتم لذا مراجعه نکردم و منتظر احقاق حق بودم بعد از خرابی بنیان تعدی در صدد تحقیق برآمدم. که آیا ملک را با سند مجعولی قباله کرده اند و یا آنکه بدون قباله عادی را برده اند کشف گردید که قباله کرده اند و یا آنکه بدون قباله عایدی را برده اند کشف گردید که قباله نشده و بطوریکه اطلاع حاصل شده عایدات اینجانب نیز تسلیم به رضا شاه پهلوی نشده و بلکه مباشر املاک عایدی را اخذ و دربانک گذاشته است و بطوری که به اینجانب نوشته اند مباشر حاضر است که عایدی را بپردازد آنچه کشف می شود ملک بنده امثال زیادی دارد که مباشر عایدی آن را توقیف یا ضبط نموده و یکعده از مالکین چون مایوس از احقاق حق هستند و این غائب وی یا متوفی می باشند در صدد مطالبه عایدی خودشان بر نمی آیند هرگاه دولت فعلی که در صدد احقاق حق است اعلامی

حاکی از این که در صورت شکایت از مباشرین رسیدگی خواهد شد و هرگاه چیز به نفع خود اخذ نموده اند رسیدگی و به مالکین مسترد خواهد شد نمایند ممکن است مظالم مهمی کشف گردد و با رد اموال مردم موجب تشکر مظلومین شود.

احترامات عالیّه تقدیم می شود جلال زرین کیا مسکن تهران خیابان ری
کوچه شرقی. (۱)

توضیحات و مأخذ

- ۱- حسین مکی «تاریخ بیست ساله ایران» جلد ششم - نشر ناشر - ۱۳۶۲ -
صص ۳۸ - ۱۷

فصل پنجم

۳ - فروش خالصجات

قانونی از مجلس گذشت که دولت املاک خالصه را بفروش برساند. منظور از وضع این قانون هم این بود که املاک خالصه را به ثمن بخش به رضا شاه واگذار نمایند.

یکی از این خالصجات قریه خیرآباد در ورامین بود که پس از شهریور ۱۳۲۰ یعنی در دوره چهاردهم مجلس دکتر مصدق نسبت به معاملاتی که در مورد این خالصه انجام شده به بدر وزیرداری اعلام جرم نموده و ضمن توضیح مفصل و مستند چنین می گوید:

«... آقای مجید زاده در گزارش چنین می نویسد: «قریه خیر آباد در سال ۱۳۱۷ ضمن سایر خالصجات در اجرای قانون فروش املاک خالصه بطور آزاد و بوسیله اشخاص بصیر و مورد اطمینان به مبلغ ۸۸۹۵۱ تومان ارزیابی شد بود که در همان سال بطور غیر آزاد به قیمت فروش باعلیحضرت سابق در مبلغ ۱۹۹۹۹ تومان و هفت ریال تقویم گردید و برگهای هر دو ارزیابی در پرونده وصل بهم بایگانی شده» (پرونده برگ ۱۹۰)

در صورتیکه اخیراً خیرآباد را ارزیابی نموده و پس از وضع صدی ده که از بابت هزینه برداشت حساب شده آنجا به مبلغ ۵۰۰ هزار تومان قیمت کرده اند (پرونده برگ ۳)....»

رضا شاه املاک مردم را عنفاً و جبراً می گرفت و بطوریکه در این قسمت کتاب دیده می شود اگر کمترین مقامی می کردند بزیرشلاق متصدیان می افتادند یا به زندان می رفتند و بعضی هم در زندان تلف می شدند برایش کافی نبود و چینه

دان حرص و ولع او را پر نمی کرد لذا قانون فروش خالصجات را از مجلس گذراندند تا بهترین املاک خالصه دولتی را تصاحب نماید.

روز نامه داد در شماره ۱۰ مورخ ۸/۷/۱۳۲۱ زیر عنوان: «راجع به املاک واگذاری» چنین نوشته است «دولت در شهر گرگان یکصد و بیست و پنج پارچه قصبه و قریه مهم که اغلب آن قراء شش دانگی بوده. زیر دارایی وقت تمام این ۱۲۵ پارچه خالصه دولت را فقط و فقط در مقابل ۷۵ هزار تومان به شاه سابق انتقال داده که تنها سه دانگ قصبه مهم کرد کوی و مزارع تابعه آن که از جمله ۱۲۵ پارچه مورد انتقال بوده بیش از دو میلیون و نیم ریال یعنی سه برابر وجهی که برای ۱۲۵ پارچه داده است ارزش داشته است».

در بعضی موارد وزارت دارائی قراء وقصبات مهم بزرگ را بزور و عنف از صاحبان آنها به ثمن بخش می خرید و یا بعنوان کوچاندن صاحبان آن جبراً متصرف می گردید و جزء خالصه دولتی می گردید سپس به رضا شاه واگذار می شد که نمونه آن در زیر عیناً به نظر می رسد:

نقل از روزنامه مرد امروز

دزدان مسلح چگونه اموال مردم را غارت کردند؟!

«یک نمونه از معاملات شاه سابق» توضیح اینکه این معامله عیناً به شاه سابق منتقل شده است.»

آقای مدیر محترم نامه ملی مرد امروز گرچه تعدیات مدمورین شاه سابق به اهالی شمال خاصه به اهالی کلارستاق بر احدی از اهل کشور پوشیده نیست ولی یک پرده از غارت گری را خیلی ها اطلاع ندارند قیمیتی است عین امریه و قباله را درج فرماید چون در ۱۳۱۰ املاک کلارستاقی را وزارت مالیه تصرف کرد عده از طایفه های بنده را آوردند و در قصر حبس کردند بعد از چند ماه زن و بچه آنها را در کامیون ها ریختند با هر خانه واری پنج من تبریز بار بردند

رشت تمام با زورسرهنگ سهیلی آنها را داد گرداندند آوردند کاروانسرای زال محمد!

مردها را به آنها ملحق بردند کرمان بعد جیرفت بعد شیراز، ده خانوار تلف شدند اموال را هم با احشام هرچه بود مأمورین نظمیه و شاه بردند بهرجا که می بایست برسد رسیده بود در ۱۳۱۳ مالیه املاک را فروخت به شاه بعد در ۱۳۱۴ این کاغذ رابه شاه نوشته بودند در صورتیکه نام و نشانی از اموال نبود چهارسال بیشتر به غارت برده بودند نمیدانم نوشتن این کاغذ در روی چه اصلی بوده آقای فروهر معاون وزارت مالیه آنوقت و پدر مدیرکل آنوقت که هریک برای فنای ماها پیش قدمی می نمودند و ابتکاری می کردند ممکن است پرسش شود که نوشتن این کاغذ از روی چه سیاست و اصلی بود. سالار مرزبان

اینک عین قباله و نامه وزارت دارائی

نسختان

این ورقه که در صفحه ۲ شماره ۱۲۸۶۷ دفتر ۳۳ صاحب دفتر ثبت شده است در دفتر این جانب نماینده ثبت اسناد هم در صفحه ۲۵ دفتر ۳۷ اسناد رسمی شماره ۱۱۷۴۷ در تاریخ ۱۳۱۶ / ۵ / ۲۷ شمسی به ثبت رسیده مهر دفتر اسناد رسمی شماره ۱۱ صادق با احراز شناسنامه متعاملین-

تمام مراتب مسطوره در این ورقه در نزد اینجانب واقع شد.

بتاریخ ----- امضای

معامل (معاوضه کننده) آقای محمد زاهدی وکیل رسمی عدلیه دارای شناسنامه شماره ۲۰۸۴ صادره از ناحیه یک تهران ساکن طهران ناحیه پنج خیابان پهلوی کوچه حاج قربان خان بوکالت ثابتة از طرف ۱ خانم مریم خانم ملک مرزبان صبیبه مرحوم محمد زمان دارای شناسنامه شماره ۹۶۷

۲ - خانم اشرف الملک یزدانی ملک مرزبان صبیبه مرحوم رحمانقلی دارای

شناسنامه شماره ۹۶۶ با امضاء و تصدیق آقای لطفعلی ملک مرزبان سالارمکرم سابق دارای شناسنامه شماره ۳۸۷۲۳ صادره از ناحیه چهارتهران «دو نفر خانم مشارالیها زوجه آقای لطفعلی مذکورند و شناسنامه های هر دو از شعبه ۲۲ خوارو ایوانگی صادر شده و ساکنین ناحیه چهارتهران گذر وزیر دفترخانه استجاری و مسکونی آقای لطفعلی مزبور می باشند و وکالت آقای زاهدی از طرف مشارالیه بموجب وکالت نامه رسمی مورخ هفدهم مرداد ماه جاری تنظیمیه در دفتر رسمی شماره ۶۰ طهران بشماره ۲۲۴۲ و ۲۸۱۴ می باشد.

متعامل - (قبول کنند معاوضه) ، جناب آقای محمود بدر (کفیل وزارت مالیه بنمایندگی و نام دولت علیه ایران.

مورد معامله؛ (معووض) تمامی و همگی نصف کامل کلیه املاک و رقبات و مستغلات ذیل:

- ۱ - دو دانگ و بیست و پنج متر مشاع از قریه مرزان آباد بانضمام ۶ دانگ هریک از دو دستگاه آسیاب و یکدستگاه آبدنگ و یک دستگاه عمارت ارباب و طویله و دوخانه رعیتی واقعات در آن، ۲- سه دانگ از مزرع و مرتع لاپی زنان، ۳ - شش دانگ مرتع میاندشت، ۴ - شش دانگ قریه محمود آباد، ۵ - شش دانگ قریه گرما بک بانضمام شش دانگ هر یک از دو دستگاه آسیاب و یکدستگاه آبدنگ و یکدستگاه عمارت اربابی و طویله و منضعات و محوطه واقعات در آن، ۶- شش دانگ مرتع گرمابک، ۷ - دو دانگ مشاع از مرتع ریات ۸ - شش دانگ قریه خشک دره، ۹ - شش دانگ قریه گوئیر یاران، ۱۰ - سه دانگ از مرتع واکله، ۱۱ - شش دانگ هریک مرتع خدابنده و خرمنه، ۱۲ - شش دانگ قریه علی آباد، ۱۳ - پنج دانگ از قریه آتش بن به ضمیمه شش دانگ یکدستگاه آبدنگ، ۱۴ - پانزده جریب برنج زاراز مزارع اورنگ، ۱۵ - شش دانگ مرتع سعد آباد، ۱۶ - شش دانگ مزرعه بابوده و قهوه خانه واقعات در محال کلارستاق مازندران که هر یک در محل خود مشخص و از تحدید مستثنی است یه انضمام کلیه توابع و لוחق و عموم متعلقات

و منضمات شرعی و عرفیه و عادی و قانونیه هر یک از آنها از مزارع و مراتع و صحاری و براری و باغها و اشجار و جنگلها و بیشه ها و چمن و دمن و چشمه سارها و رودخانه ها انواع مجاری المیاء و دهکده ها و ابنیه و عمارات و طوایحین و دکاکین و آبدنگها و خانه های اربابی و رعیتی و اقسام مستغلات و سایر تمام آنچه و هر چه که از توابع و متعلقات و ملحقات رقبات مذکوره و توابع مزبوره آنها شمرده و شناخته می شود بدون هیچ وضع و استثناء بضمیمه تمام علاقجات آب و خاکی هر یک از دو خانم مذکوره و آقای لطفعلی مرقوم در تمام محال کلارستاق و کلیه خطه مازندران و سراسر بحر خزر اعم از آنچه که تخصیصاً یا تعمیماً در این قباله ذکر شده یا نشده باشید بطوریکه دیگر به هیچ اسم و رسم و با هیچ تغییر و عنوان و از هیچ مقوله حق و ملک و مورد ادعا و استحقاق و تصرفی برای هیچ یک از رقبات و املاک مفصله فوق و توابع مسطوره آنها و بطور کلی در تمام محال کلارستاق و صفحه مازندران و سواحل بحر خزر باقی نمانده و تماماً مورد این معامله باشد.

* عوض معامله

تمامی و همگی دو دانگ و سه ربع دنگ از محل موسوم به بگیان (واقع در بلوک کام فیروز فارس) و چهار فرد و نیم از محل موسوم به کنار و نمیدانگ از محل موسوم به قهونده (واقعین در بلوک مرو دشت فارس) که هر یک از آنها در محل خود مشخص و از تحدید مستثنی است بانضمام توابع و ضامم و عموم لواحق و متعلقات شرعی و عرفیه و عادی و قانونیه هر یک از آنها قدر الحصه بهمان کیفیت و با همان کمیت که به تصرف و ملکیت دولت است بلا استثناء با توضیح آنکه عوض معامله از بگیان دو دانگ و نیم و یک هشتم دانگ می باشد و اشتباهاً دو دانگ و سه ربع دانگ نوشته شده است.

کافه خیارات

متصوره در مقام خصوصاً خیارغبین وغبین درغبین فاحشین افحش و لوکان با علی مراتبه از جانین اسقاط گردید - و بعد درضمن عقد خارج لازم نیست به معوض مورد التزام دو نفرخانم مذکوره و خود آقای لطفعلی سالارمزبور (بنحو بدلیت) و نسبت به عوض مورد التزام دولت گردید از این تاریخ تا پنجاه سال تمام شمسی در صورتیکه در این معامله فسادی ظاهر شود و تمام و یا قسمتی از هریک از عوضین (بهرترتیب و از هر حیث وجهتی که تصور گردد) عین او منفعه مورد ادعا یا اعتراض و غیر واقع شود و از عهده رد آن ادعا و رفع آن اعتراض اقدام به محاکمات مربوطه و تحمل خسارات ثانیه (از مخارج محاکمه و غیره) و در صورتیکه محکوم شدن مدعی یا معترض و ثبوت استحقاق غیر علاوه بر رد تمام قیمت قسمت مورد استحقاق غیر از عهده کلیه غرامات و خسارت وارده (از اجورسنتواتی و غیره) نسبت به آنطرفی که بر علیه او کشف فساد شده و مورد التزام و مورد ادعا یا اعتراض یا استحقاق غیر واقع گردیده برآیند در خاتمه تصریح می شود ۱ - کلیه محصول و در درآمد و تمام بهر مالکانه هذا السنه ۱۳۱۶ املاک معوض جزء معوض و متعلق بوزرات مالیه و کلیه عوض المنافع الاجاره درآمد هذا السنه ۱۳۱۶ املاک عوض جز معوض متعلق بدو نفرخانم مذکوره می باشد.

۲ - درآمد سالهای گذشته املاک معوض (ارسالی که مطابق پرونده های موجوده در وزارت مالیه ضبط مالیه درآمده تا آخر سال ۱۳۱۵) بمأخذ هر سالی پانزده هزار ریال محاسبه و آنچه که مطابق پرونده های مربوط بابت درآمد آن املاک به آقای لطفعلی مذکور با حواله کرد ایشان پرداخته شده کسرواگر مازادی داشته باشد بدونفر خانم مذکور یا وکیل مشارالیها پرداخته خواهد شد.

۳ - آقای محمد زاهدی مذکور (حسب الوکاله از طرف دوخانم مذکوره) و آقای

لطفعلی سالار مزبور اصالتاً کلیه تصرفات قبلی وزارت مالیه را نسبت بعین و منافع املاک معوض تصدیق و تفیذ نموده و هر حقی که در این خصوص برای آنان متصور بوده نیز صلحاً اسقاط کردند و صیغ مربوط جاری و احتیاط صیغه صلح قطعی نیز بر مراتب مسطوره واقع گردید.

۴ - برای تعیین میزان حق الثبت قلمی می گردد که درآمد املاک معوض پانزده هزار ریال تشخیص شده و ملاک تعویض هم در آمد عوضین می باشد. به تاریخ بیست و هفتم امرداد ماه یکهزار و سیصد و شانزده شمسی محل امضاء لایقراء محمد زاهدی - این معامله و کلیه مراتب وفق که آقای زاهدی از طرف این جانبان واقع ساخته اند صحیح و ممضی و مورد تصدیق و تفیذ اینجانبان مهر مریم ملک مرزبان نهر اشرف الملوک ملک مرزبان امضاء لطفعلی سالار.

اخطار: هر یک از معاملین مکلف است در صورت تغییر محل اقامت این دفتر را کتباً مطلع نموده و آدرس جدید خود را بطور صریح معین نماید هرگاه به این تکلیف عمل نشد و یا پس از شروع به عملیات اجرائی تغییر محل اقامت بدایره اجرا ثبت اطلاع داده نشده تمام اوراق و اخطارات اجرائی به محلی که در این سند قید شده ابلاغ می شود.

امضاء محمد زاهدی - لطفعلی ملک مرزبان

مقالات ملک الشعراء بهار در باره ضبط املاک شادلو

در باره اعدام سردار معزز بجنوردی در این دوره تاریخ بیست ساله مطالبی نوشته شده ولی در باره ضبط املاک این خانواده (شادلو) سخنی گفته نشده است.

ملک الشعراء بهار که خود خراسانی بوده و هم از آنجا به سمت نمایندگی مجلس انتخاب گردیده و به اوضاع و احوال آن استان وارد و بوده است ضمن شرح حال و چگونگی نابودی خانواده شادلوها و آدم کشیها شرم آور و فجایع جان محمد خان امیر علانی در خراسان در باره ضبط املاک این خانواده مطالبی در روزنامه

مهر ایران در زیر عنوان «تاریخ مختصر احزاب سیاسی» نوشته و در طی چند مقاله روایات مختلف را هم نقل نموده است و از قرار معلوم این سلسله مقالات هم بنا بود بصورت دگانه بنام: جلد دوم تاریخ مختصر احزاب سیاسی به چاپ برساند که متأسفانه توفیقی حاصل نکرده است.

نظر براینکه این مقالات مرحوم بهارمکمل مطالب تاریخ بیست ساله می باشد. مخصوصاً که درباره فجاجیع جان محمد خان امیرعلائی و پدر او (علاء الدوله) خوب شرح و توضیح داده است و از جهتی هم می توان آن را روایات مختلف در باره خانواده شالوده‌ها و جنایات دوران سلطنت رضا شاه و چگونگی ضبط املاک آنها بشمار آورد عیناً در اینجا نقل می ناید:

نقل از شماره ۱۶۳ مورخ ۸ تیر ماه ۱۳۲۱ مهر ایران
«تاریخ مختصر احزاب سیاسی در ایران»

«... از تهران امرشد کارشناس برود و عایدات املاک این خانواده را برآورد کند تا عوض به آنها داده شود.

کارشناس عایدات سالیانه املاک همه برادران را نود سه هزار تومان برآورد می کند. ولی مبلغ به نظر زیاد آمده امرمیشود آنرا تضعیف کنند و به چهل و پنج هزار کسری تخفیف می دهند و بنا میشود در اصفهان املاک خوانین بختیاری عوض داده شود.

دراین مورد آقای پاکروان فرعون اخیر مشهد بعنوان خوش خدمتی راپورتی تقدیم شاه می کند که این برآورد غلط است و عایدات این املاک بیش از سی و پنهزار و هشتصد و نود تومان نیست.

بالنتیجه امرمی شود که طبق راپرت پاکروان عمل کنند و عمل می کنند- لیکن املاک اصفهان هنوز بدولت منتقل نشده بود.

* روایت تازه

بالاخره بیست هزار تومان (از سردار معزز) خواستند که اطاق راحت تر و غذای آزاد به آنها بدهند! واسطه ها تا ده هزار تومان حاضر کردند. این خبر بر سردار رسید، چنانکه اشاره کرده بودیم، حاضر بدادن باج نشد، و پیغام داد که اگر این پولی ندادند. این عمل بر لجاجت سرتیپ افزود و محبوسان بدبخت را به شهربانی انتقال دادند!

اینجا داستان عجیبی شنیده شده است که سر بسته از آن نام مکی بریم! این حکایت را من از آقای محمودخان انصاری - یک روایت و از آقای (ف...ف) بروایت دیگر شنیده ام -- و هر دو را به اختصار ذکر می کنم.

* دسیسه بزرگ

انصاری بوزارت داخله نامزد می شود شخصی را از وزارتخانه اخراج می کند - شخص دیگری هم از نظامیان از او رنجیده بود با آن شخص همدست می شوند.

بالاخره دیگران هم از نفوذ انصاری در سردار سپه و علقه ای که آن هردو بهم داشتند و حرف شنوی که رئیس الوزرا از این مرد پاکدامن داشت، ناراضی بودند... این معانی دست بهم داد و چند تن که فعلاً نام سه نفر از آنها را می دانیم نشسته و دسیسه بزرگی بهم یافتند:

سفارت ایران در پاریس مکتوبی از ایران دریافت داشت که عنوانش بنام شاه ایران سلطان احمد شاه بود.

بدیهی است با تشکیلات مهمی که رئیس الوزرا در پاریس بوسیله اداره

مخصوصی داده بود و سفارتخانه و کارکنان آنهم جزء این اداره بودند و یکنوع اداره آگاهی بود که بر ضد احمد شاه کاری کرد - این مکتوب شد و عیناً به طهران نزد رئیس الوزرا ارسال گردید.

این مکتوب از قول سردار معزز خطاب به احمدشاه نوشته شده بود و اظهار خدمتگزاری نسبت به شاه و اظهار مخالفت نسبت بسردار سپه شده بود و نوشته بودند که امیر اقتدار وزیر داخله نیز در عمل با ما همدست می باشد و اگر اجازه بدهید حاضریم بر ضد دولت و رئیس دولت اقدام جدی کنیم. (من این مکتوب را ندیده ام و بدیهی است مضمون آنرا شنیده و نوشتیم تا خود مکتوب که در پرونده سردار معزز ضبط است و آقای شاهرخ هم بدان اشاره کرده بود بدست آید).

این مکتوب را برای تمام کردن، انصاری جعل کرده بودند- و نظریه قدرت محلی و شخصیت سردار معزز نامه را از قول او نوشته بودند - و شاید قصد سوئی در باره سردار در کار نبوده ولی برای پیشرفت مقصود خود که سوء قصد بر ضد انصاری باشد پای مرد شریف و بیگناهی را در میان آورده بودند! نتیجه این نامه جعلی که بقول آقای شاهرخ شادلو با دست چپ نوشته شده بود- این شد که از طرفی سردار معزز را توقیف کردند، و از طرف دیگر در مرکز امیر اقتدار توقیف شد و مدتی در دژ بانی و چندی در خانه اش حبس بود و سپس نظر بسواق ممتدی که با سردار سپه داشت به این اکتفا کردند که او را از کار کنار گذاشته و از مراتب و پایه نظام خلع کنند و برود علاقه خود و او هم همین کار را کرد!

اما کار سردار معزز چنین بود که در حبس ماند و او را در خصوص این مکتوب به محاکمه کشیدند - و این محاکمه مرگ او بود!

بعضی می گویند که سردار سپه قضیه سردار معزز را و محاکمه و مجازات یا تبرئه وی را به نظر لشکر شوق و اگذار کرد- و روزی که من از قتل سردار معزز و بدنامی این کار در سعد آباد شرحی بر رئیس الوزراء گفتم ، طوری متفکر شد و

همانطور که قبلاً شرح دادیم رنگش پرید (با اینکه این نوع تأثر از آن مرد قوی و سخت دل - معهود نبود) که می توان بی شبهه این روایت را که کار سردار معزز سرتاسر و صد در صد به اختیارجان محمد خان واگذار شده بود باور کرد و آنرا صواب پنداشت، و عدم علاقه رئیس دولت باموال و ثروت سردار که اشاره کرده ایم نیز مؤید این واقعه است - و می رساند که جان محمد خان تنها در این واقعه دخیل بوده و انقراض آن خانواده وطن خواهد و شریف قدیمی را به نفع خود فرض کرده و از اختیاراتی که فرمانده کل قوی و رئیس الوزرا باو داده بود سوء استفاده کرده است.

بالاخره روزی دیده شد که هفت چوبه دار در میدان برپا کرده اند! سردار معزز را با دوبرادر جوان بی گناه و دامادش و سه نفر دیگر از همراهان و اجزای او را که بنا بروایت شاهرخ شادلو آن سه تن رابحکم قرعه (!؟) از میان سایر اجزای او که حبس بودند انتخاب نموده و بدار آویختند و آن سه یکی فراشباشی و دیگر میرآخور و یک نفر دیگر ازین قبیل بود!

خبر مرگ این مرد شریف درجنورد هنگامه برپا کرد و اهالی و افراد ایل شادلو قیام کردند و نظامیان را در شهر محاصره کردند - و به شرحی که گفته ایم مدتی محصور بودند تا قوای چریک محلی از قوچان و درجز بیاری نظامیان رسید- و نیز از طرف مرکز به محمود خان فولادین معروف امر شد که با عده ای بیاری نظامیان بجنورد عزیمت کند. اما قبل از وصول فولادین سواران قوچانی و درجزی محصوران را نجات داده بودند و سرتیپ جان محمد خان فوراً بسرکشی بجنورد از مشهد روانه شد.

دراین وقت فولادین با عده خود وارد خاک بجنورد شده در قریه «بدرانلو» سه فرسنگی بجنورد اقامت کرده منتظر دستور العمل از طرف مرکز یا مرکز شرق بود.

جان محمد خان پس از ورود به بجنورد معطل نشده برای بازدید قوای فولادین بطرف «بدرانلو» روانه می شود.

وحشی گری عجیب!

اینجا است آن جایی که خواننده شاید باور نکند - و مردی غریبه شاید اغراق فرض کند، که چگونه یک نفر سرتیپ نه بلکه یک انسان عادی تا این حد بی بند و بار بوده و نسبت به حیات نوع خود تا این پایه بی علاقه یا تا این درجه بخون بشر تشنه باشد!؟

جان محمد خان از شهر با عده ای قوای نظامی حرکت می کند، رعایای دهات و قرای بین راه که خبر عزیمت رئیس و بزرگی را می شنوند از قدیم عادت دارند که بیرون قصبه گردآمده قربانی می کنند و صف می کشند و مسافر را بفرود آمدن و استراحت دعوت می نمایند و عرض بندگی و خلوص و اطاعت می کنند.

این عمل در قریه موسوم به «قصر قجر» واقع شد:

مردان ده با سلام و قربانی با استقبال فرمانده لشکر شرق شتافتند، همینکه فرمانده به محاذات اهالی می رسد، یکی از صاحب منصبان همراه اوبجان محمد خان نزدیک شده از روی واقع یا از روی بد جنسی یا اشتباه هرچه بود باو می گوید که مردم این قریه از جمله کسانی بودند که بجنورد را محاصره کرده بودند! جان محمد خان پس از آنکه این سخن را می شنود امر می دهد که پیران را از جوانان جدا سازند!

بفور سربازان او پیران را بسویی و جوانان را بطرفی در جلو دیوار قلعه می رانند - درین حین یکی از جوانان جست زده خود را به طرف صف پیران می اندازد - جان محمد خان طپانچه را از کمر کشیده چند گلوله بطرف آن جوان خالی می کند و او را از پای می اندازد و می کشد!

بعد از آن به افسری که همراه او بوده و صفر علیخان سرهنگ نام داشت امر میدهد که با عده خود تمام جوانان را تیر باران می کنند و بیست و هشت نفر در آن واحد هدف شلیک تفنگ قزاقان شده می افتند!

این واقعه بسیار عادی تلقی شد! کفن و دفن هم ضرورتی نداشت، پدران پیر پسران جوان خود را بالطبع کفن کرده بخاک خواهند سپرد!

سرتیپ فاتح از آن محل رد شد، و بسرعت عبور کرده بقریه دیگر رسید! هنوز خبر این کشتار و قتل عام بقرا و قصبات دیگر نرسیده بود که «خنجر شمر» به مجازات قصبه بزرگ دیگر رسید - در آنجا بازرعایا جلو آمدند، و باز سرتیپ جوانمرد امر کرد پیران را از جوانان جدا کردند. هفتاد جوان از پیران جدا شدند!

فرمان تیرباران صادر شد!

اینجا پدر آمرزیده ای که عقلش به مسائل دنیائی بیشتری رسیده است به سرتیپ می گوید: قربان خوبست اجازه بدهید این هفتاد نفر را ببریم بجنورد و آنجا اعدام کنیم - زیرا بیشتر تأثیری بخشد و شهرتش هم زیادتیر خواهد شد.

این پیشنهاد پذیرفته شد - در اوچرچر و دخلی هم بود، ممکن بود عوض بدل کرد، کم و زیاد نمود، چیزی لفت و لیس کرد، هرچه بود این جماعت برزگرو بیچاره را بمرکز ولایت بردند - و در ضمن نود نفر از مردم دیگر بجنورد شهید تیغ جان محمد خان شدند!

اما سرتیپ معذک دست خالی از آنجا عبور نکرد!

چه، چند جوان را امر کرد با رشمه و افسار اسب در همان نقطه از درختنها آویختند!

سرتیپ فاتح - به «بدرانلو» تشریف برد - فولادین را ملاقات کرد و بجنورد بازگشت و تدارک لشکر کشی بحدود ترکمانان دیده با عده نظام و شواران چریک قوچان و در جزیه سمت گرگان و کوکلان نهضت کرد!

بعد از قتل سردار معزز

پس از گذشته شدن سردار معزز و آرام ساختن شهر بجنورد- فرمانده لشکر خراسان به آن ولایت رفت و مردم کشیهای مشهور او بنام ترکمان و طاغی که قلم از ذکر طریقه و طرز آنها شرم دارد، رخ داد منجمله جمعی از ریش سفیدان یکی از قرای اطراف برسم مألوف که با سلام و صلوات سرراه هر بزرگی آمده بیرون قریه صف می کشند درین سفر سر راه فرمانده لشکر آمدند - سرتیپ جوان به آنان رسید دشنام زیادی داد و با موزر چند نفر را کشته بهمراهان فرمان داد تا گروهی را با ششلول و تفنگ همانجا به خاک انداختند - گویند قریب شصت نفر ریش سفید و جوان و زن و کودک درین قتل عام فانی شدند و اینکه در اخبار نوشته شده بود ۶۰ نفر را در محل اعدام کردند غیر واقعه است - و نظیر این کشتار باز هم در آن ولایت تیربخت اتفاق افتاد و عاقبت قوای ساخلو آنجا را بعدها بقدری فرمانده گرسنگی داد و پول نرسانید و حقوقشان را خورد که دسته جمازه سوار بلوچ وعده ای از سربازان به تنگ آمده به شهر آمدند و با دولت یاغی شدند و بریاست صاحب منصب خود « لهاک خان» قوچان را هم گرفتند و لوای بلشویک بر افراختند....

خلاصه قصد کلی از استیصال سردار معزز آزادی لشکریان در غارت ولایت بجنورد و گرگان بود که با بودن سردار معزز ممکن نبود این اعمال در آن ولایت صورت بگیرد - مخصوصاً شنیده شده بود که بعضی رؤسای ترکمان طلا و زیوور آلات زنان را بخاک بجنورد گریزانده اند، بنابراین و بنا بر شهرت قدیم راجع بخانواده سردار معزز و ثروت مرحوم سهام الدوله ایلخانی - این عمل جانپانه و نامردانه واقع شد و بتازگی شنیدم که نقدینه کم ولی فرش و اوانی و جواهر و تسبیح مروارید گرانبها از خانه سردار معزز بخانه جانپان و قاتلان

انتقال یافت (اسراری راجع به نقدینه طلای سردار شنیده ام که چون یقین ندارم فعلاً از نقل آن خود داری می نمایم) این قضایا وقتی معلوم می شود که قاتل سردار معزز به محاکمه حلب شود- همان کسی که سربازان بدبخت را زیر چکمه اش بقدری می زد که می مردند - همان کسی که رعایای مطیع و کشاورزان را برای غارت کردن شان بدست خود می کشت! همان بیرحمی که چند میلیون مال مردم خراسان را از دست آنها گرفت ، و مختصری را تحویل ارباب خود داد و باقی را صرف عیش خود کرده و می کند ... معهذا در محاکم دادگستری عریضه افلاس (!) داد و مال طلبکاران را هم نوش جان کرد و اکنون روکفلر و رأس الجالوت زندگی می کند ! اگر او به محاکمه جلب شود معلوم خواهد شد که چرا این خانواده منقرض شد و ثروت او چه شد ؟

این فرمانده - جان محمد خان در خراسان ماند، خدمتهائی که باید انجام دهد ، داد، تلگرافات زیادی در لزوم خلع قاجاریه بامضای مردم که جانشان در قبضه مقدرت کسی نهاده شده بود که به هیچ قانون و حق و حسابی اعتنا نداشت - گرفته به تهران مخابره کرد - و پس از آن که ثروتش بالا رفت - و فربه شد و ناله حق از ته جگر برآمد - و شکایات متواتر گردید و شاید دیگر وجودش مفید فایده نبوده، شاه به خراسان سفر کرد و این دیوانه بیرحم را از خدمت نظام اخراج نموده و پاگون او را داد کردند - مبلغی که به چنگ آمد از او مصادره و جریمه گرفت و اعلان شد که هرکس از او حقی مطالبه می کند بدولت و مراجع قانونی رجوع کند.... و چون مردم با این شوخیها آشنا بودند نرفتند و حقی نخواستند و...

هرگاه تاریخ جزئیات حال این پهلوان را که با پررنگ ترین جنایات رنگین است کسی رنگ آمیزی کند- از همه قهرمانان ایندوره و حتی از استاد کل هم بالا خواهد زد - هر چند عهدش بس کوتاه بود، لیکن در کیفیت ظلم و بیداد دست کسی از عمال بیست ساله نداشت.

دست انتقام

اینک اجازه بدهید ، برای تسکین خواطر خوانندگان ، یک حکایت کوچک دیگربرایتان نقل کنم، برای تسکین خواهرخوانندگان، یک حکایت کوچک دیگرهم برایتان نقل کنم، تا ازکار روزگار عبرت گیرید، قدری فکرکنید و ببینید آیا قضایا بهم مربوط هست یا نه ؟ یک جمله معترضه می گویم و بعد میروم بر سر قصه « دست انتقام » و این جمله منبأب مقدمه مطلب است.

صبح عید نوروز ۱۳۱۲ شمسی اول آفتاب سه نفر مرد ناشناس آمدند بخانه من، وگفتند ما مأمور تأمیناتیم - هرچه کاغذ و رونوشت و کتب اصلاح شده متعلق بمعارف بود بار کردند من هم همراه به نظمیة برده شدیم... پنج ماه حبس بودم ، یکسال هم باصفهان تبعید شدم ... بعد از آن خواستند جشن هزاره فردوسی بر پا کنند - مرا آزاد کردند.

روزکه بملاقات حسین آیرم رئیس شهربانی رفته بودم و با من کاری داشت - پرسیدم : خوب سرکار امیرلشکر آخر معلوم نشد چرا مرا توقیف کردید- چرا تبعید کردید ، خوبست علتش را بگوئید تا درآتیه تکلیف خود را بدانم، و بدانم که آیا فقط خواسته اید از عهد نمایندگی و سیاست بازی من انتقام بگیرید؟ اگر اینست یکبار من در حبس شماها بودم ، می خواستید انتقام خود را کامل کنید، حالا دوباره چرا؟ ... آنشخص دیپلومات این جواب را داد.

«... تو لابد در جوانی روزی بکسی آزادی رسانده بودی، کسی بسبب توحسب شده بود ، صدمه دیده بود- این توقیف و صدمات که کشیدی انتقام آن بود - و روزگار منتقم است!»

جواب دادم : پس از اینقرار شما هم منتظر انتقام روزگار هستید...

گفت : بدون شک !

سهام الدوله ، الهیارخان ایلخانی بزرگ ایل شادلو که آنروزها « سردارمفخم »

لقب داشت، چند زن داشت، یکی هم زنی بود از اویۀ تراکمه گرگان و این زن پسری داشت موسوم به سلیمان خان و این پسر بزرگترین فرزندان سهام الدوله بود و نیز ارشد اولاد، مردی دلیر و زیرک و جاه طلب و مردانه، و پیوسته مادران دیگر برادران برای او پیش پدر مایه می گرفتند و دست بندی می کردند... تا آنکه میانه پدرو پسر شکراب حاصل شد، و دیو وحشت قبیما بین بتکاپو افتاد و غبارخلاف برخاست و سلیمان خان از پدرنگران، بسوی طایفه مادر روی آورد، و با دائیهای خود بر پدر عاصی شد، و عاقبت شهر بجنورد را چون نگین انگشتر در میان گرفت - و از پدر تقاضا کرد که از کارکنار برود و حکومت را باو رها کند - زیرا تمام اهالی بجنورد و ایالت مذکور هوادار سلیمان بودند و از سردار مخم و سخت گیری و مظالم او بجان آمده و خود سلیمان را بیاری خواسته بودند.

پدر تدبیری کرد - پیام داد که تو نور چشم منی - مرا با تو سر جنگ نیست - بیا که خانه تست، هر چه بخواهی فراهم است... و قرار شد روزی از لشکرگاه به شهر آید و پای پدر را ببوسد و پدر نیز از سر گناهان وی درگذرد و عنایات پدرانه را بار دیگر از سر گیرد و پدرو پسر دست بدست دهند و کار حکومت و ایلخانی گری را از پیش ببرند!

سلیمان خان را این ددمه در گرفت و این عشوۀ خونین را بخرد، و سوار شده تنها بقصر پدر درآمد - و پدر بقصد او کسان در کمینگاه بنشانید.

چون سلیمان بر پدر وارد شد و پیش روی او بزمین افتاد سه تن خونخوار از پستو بیرون جسته با شال و ریسمن سلیمان را پیش چشم پر و با مرو خفه کردند...

فردا نفیر از شهریان درآمد - خلقی در عزای این جوانمرد شجاع سیه پوشیدند - خبر به طهران رسید، الهیارخان معزول کردند به طهران خواستند... تا عاقبت پولی داد و لقب «سهام الدوله» گرفت و به بجنورد باز گشت.

میدانید آن چند تن که از کمین بیرون جستند، کی بودند؟

سردار معزز بعد و عزیز الله خان آنروز - که مادرش سوگلی سهام الدوله بود و بتدبیر آن زن بین پدر و سلیمان نقار حاصل شد - آری عزیز الله خان و دو برادرش سلیمان را خفه کردند، سپس خود و دو برادرش در میدان ارک مشهد در روی دار خفه شدند!

متفرق کردن اشرار

« در همان تاریخ روزنامه ای اعدام سردار معزز و برادرانش را بدین صورت نوشت که: «سردار معزز و دو نفر برادران او که در موقع شرارت تراکمه (؟) توسط قوای نظامی دستگیر (؟) شده بودند حسب المقرر در روز چهارشنبه ۳۱ تیر (غره محرم ۱۳۰۴) با چهار نفر دیگر از رؤسای طوایف در بجنورد اعدام شدند.»

مخبر رویتز قدری این خبر را اصلاح کرد و چنین نوشت:

« سردار معزز بجنوردی و دو برادر او و چهار نفر دیگر از اعیان بجنورد که در شورش اخیر قبیله تراکمان (؟) دخالت‌هایی داشته اند بدار آویخته شدند.»
بعلاوه اشخاص فوق الذکره نفر از مشایخ محل (؟) در خود بجنورد و ۶۵ نفر از رؤسای اشرار که دستگیر شده بودند در میدان حرب یعنی در جلو قریه قصر فجر در موقع استقبال از جان محمد خان! ... اعدام شدند قوای نظامی مأمور قلع و قمع اشرار نیز در این چند روزه برای سرکوبی تراکمه بجلو رفته و از قرار خبری که تحصیل شده شش فرسخ داخل صحرا گردیده و اشرار را متفرق و پراکنده شاخه اند (شماره ۱۸۷۲)

البته حالا که پرده برداشته شده است خوانندگان می دانند که تراکمه و اشرار همان‌هایی هستند که آقای سرهنگ مهدیخان بعد از عزل سردار معزز برای چپاول و غارت بطرف آنها راند و آنها را سیخ کرد و عاقبت از جلوانها فرار اختیار نمود لفظ « شرارت » و « اشرار » هر چه بشنوید همین است و قسمتی نیز

بجنوردیانی بودند که قوای نظامی را بعد از اعدام سردار معزز محاصره کردند – پس بهر صورت سردار معزز و رادرانش نه با اشراک تراکمه شریک بودند و نه در موقع شرارت تراکمه دستگیر شده بودند و نه بقول رویتر در شورش اخیر قبیله ترکمان دخالت‌هایی داشته اند – بلکه خودشان را مطیع می دانستند و به محض احضار هر جا گفتند حاضر شو! حاضر شدند و عاقبت فدای دسایس یا اطماع این و آن گشتند.

می گویند: سرهنگ مرتضی مکرری حاکم نظامی مشهد در حین اجرای حکم اعدام سردار و برادران به آنها دشنام داده و آنان را خائن خوانده است. و عبدالله شادلو برادر سردار که جوانی جسور و دانا بود، به او پاسخ داد و خائن را معرفی کرد و عاقبت گفت: شما از شمر بدترید! و واقعه کربلا را در ماه محرم تجدید کرده اید.

جان محمد خان با تیپ و بیرق به صحرا حرکت کرد!

او به های ترکمان که این واقعه را پیش بینی کرده بودند و در صدد جنگ با دولت نبودند با کوچ و بنه به خاک روسیه فرار کردند! این بود معنی عبارت روزنامه که می گوید «اشراک را متفرق و پراکنده ساخته اند».

اوبه ها رفتند و در موقعی که بایستی صداو به دیگر با گاو و گوسفند و فرش و طلا به ایران بیاورند – باقی مانده این مردم هم از خاک ایران کوچیدند. فقط گاو و گوسفند آنها را جان محمد خان فتح کرده به مشهد فرستاد و در بازار مشهد مواشی لاغر مذکور را مدتی خرید و فروش می کردند و مقدسین تا چندی از خریداری گوشت غارتی خود داری داشتند.

کسی از اشراک جلوسرتیپ نایستاد، مگر دهقانی، پیر مردی، متفرقه و آفتاب نشینی از مردم بجنورد که از حیث لباس و کلاه با ترکمانان فرقی ندارد با اومصادف شده و فوراً اعدام گردیده اند. چنانکه گویند در قریه مرادتیپه ۳۶ نفر بنام ترکمان یا ترکمان را بدست خودش کشته است! و در «آش خان» چهار

نفر را که یکی از آنها پیرمردی هشتاد ساله بود به درخت آویخت. از قضایای شنیدنی آنکه در قصه «کیقان» که با قوچان و بجنورد و روسیه هم خاک است، مردی بوده است «سید مجید نام» از فضولهای محل که میل دارند با حاکم و هررئییسی که از آن نواحی عبور کند آشنا شوند و شاید فایده و دخلی هم ببرند. سید مجید کیقانی می شنود که جان محمد خان فرمانده لشکر شرق پسر علاءالدوله که از بزرگان ایران است با قوای نظامی از این حدود عبور می کنند ... سید آرام نمی گیرد و با یک نوکر که گفتند طپانچه ای هم بکمر داشته است سوار یابوها شده بتاز بتاز خود را بسر معبر فاتیح بجنورد می رسانند. بمحض آنکه جان محمد خان سید را می بیند باومی گویند که نوکرش هم طپانچه دارد امر می کند او و نوکرش را گرفته اعدام کنند، و آن هردو را گرفته بقایض ارواح می سپارند!

فاتح بجنورد از صحرا گذشته وارد استر آباد می شود و در منزل آقای سرتیپ زاهدی رئیس تیپ شمال که در گیلان بود... منزل می کند. چندی قبل این دو سردار در طهران بوده اند و نقشه جنگ صحرا و قلع و قمع تراکه در آنجا کشیده شده بود. لذا آقای زاهدی بعد از دو روز از گیلان باستر آباد می آید و عده ای به گنبد قابوس می فرستند و واقعه تراکه بار دیگر از آنجا آغاز می شود.

سرتیپ روز ۱۱ محرم مطابق ۱۱ مرداد به مشهد بازگشت، و همه این وقایع در ظرف این چند روز یعنی دهه عاشوری اتفاق افتاد. او چنانکه اشاره کردیم از غنایم این سفر در حدود صد هزار گوسفند و چند هزار گاو همراه آورد و در قصابخانه مشهد فروخته و جهش را دریافت داشت! و آقای قدس جورابچی که رئیس ستاد جان محمد خان بود اهالی شهر را مجبور کرد که از فاتح بجنورد استقبالی شایان کردند و حتی اطفال مدارس را تا یک فرسنگ در گرد و خاک باستقبال بردند!

شلاق بمرده یم زرنند!

روزی یکتن نظامی تیربخت مورد خشم سرتیپ قرار می گیرد، و امر می کند او را ببندند و چوب بزنند.

درین حین او را پای تلفون می خواهند!

بمباشر ضرب که صفرعلیخان نامی بود، می گوید: بزنیید تا من برگردم و خود می رود - و از پای تلفون او را به تلگرافخانه برای مخابره حضوری با نقطه ای می خواهند و او به عجله به تلگرافخانه می رود.

از تلگرافخانه پس از یکی دو ساعت مقارن ظهر باز گشته بخانه می رود و نهار میخورد و می خواهد استراحت کند ، تلفون می کنند میرود پای تلفون می پرسد چه خبر است ؟

صفرعلیخان می گوید حسب الامر نظامی را شلاق می زنند، چه امر می فرمائید باز هم بزنند یا نزنند؟

- کدام نظامی ؟

- قربان نظامی که صبح فرمودید شلاق بزنند تا من بیایم ، چون تشریف نیاوردید هنوز شلاق می زنند.

- حالا نظامی در چه حال است؟

- قربان او مدتی است مرده است ، ما بجسدش شلاق می زنیم!

- بس است. پدرسوخته!

داستان خوشمزه

جان محمد خان در خراسان معلوم نیست بامر مرکز یا فقط برای مداخل خود امر کرد از شهرهای جزء و بلوکات سوار بنیچه بگیرند.

البته وار بنیچه با اسب و تفنگ و تعهد مخارج خانواده اش برای محل گران تمام می شد، آنهم بدان میزان که او حواله می کرد!

بنابراین بعد از حواله دادن سوار بهر محلی ، چند نفر پا دواز تجار و ملاکین

مشهد بودند که به آن محل می رفتند و با مردم کنار می آمدند و هرسواری را صد و بیست الی صد سی تومان تسعیر میکردند - یعنی اهالی به عده سواری که باید بدهند هر سوار ۱۳۰ تومان پول نقد می دادند که از دادن سوار معاف باشند.

یکبار صد سوار به قریه « کوه سرخ » حواله داده بود و اهالی بوسیله تسعیر یا دادن سوار دین خود را ادا کرده بودند.

سرتیپ فراموش کرده بار دیگر بزودی صدسوار بکوه سر خیال حواله داد و مأمور برای وصول سوار به محل فرستاد.

اهالی کوه سرخ عده ای از محترمین و مالکین محل را برای اصلاح این امر به مشهد فرستادند.

این عده به طلاب کوه سرخی که در مدارس قدیم مسکن داشتند رجوع کرده و جمعی از طلاب کوه سرخی که در مدارس قدیم مسکن داشتند رجوع کرده و جمعی از طلاب رابا خود همدست نموده عریضه ای مرتب کردند و روزی دسته جمعی در میدان ارک حاضر شدند و برای تظلم سر راه سرتیپ جمع شدند. سرتیپ جان محمد خان از قصر خود بیرون آمده به آنها بر می خورد و می پرسد:

شما کیستید؟ عرض می کند ما رعایای کوه سرخ عریضه ای داریم - می گوید بیائید و آنها را دنبال خود افکنده بطرف عمارت اداره قشون که جنب باغ ملی است می رود.

حضرات هم دسته جمع ، حاجیها از عقب و طلبه از جلو در پی او بداخل اداره می شتابند.

به محض ورود به اداره قشونی فرمان می دهد که تمام کارمندان از لشکری و دقتری با صندلی و میز و چوب و مشت و سنگ می ریزند بسر این جماعت و تا می خوردند آنها را کتک می زنند ، سپس همه را ردیف کرده می فرستد به سربازخانه و آنجا هم آنها را کتک مفصلی زده و یک دسته سوار مأمور می کند که این جماعت را با طلاب مذکور کتک بسته و پای پیاده تا کوه سرخ می

برند و آنجا رها کرده و سوار حواله شده را هم تسعیر نموده بر میگرددند!...
جای دورنرویم - آقای علی اکبر خدا بنده، مرد فاضل معروف را از تربیت
حیدریه امر کرد کت بسته بسینه اسب انداختند و به مشهد آوردند و مدتها او را
حبس کردند.

* جان محمد خان آدم کشیها را از پدر ارث برده است

نقل از شماره ۱۶۴ مورخ سه شنبه نهم تیر ماه ۱۳۲۱ روزنامه مهر ایران
«... آقای «ح - ن» که از وزرای معروف و از آزادیخواهان ایرانست می
گوید:

در سالی که لرد کرزن وارد خلیج فارس شد و از دولت «علاء الدوله» (پدرجان
محمد خان امیر علایی) به بوشهر برای ملاقات و پذیرائی معزی الیه می رفت من
بعنوان منشی و مترجم با او همراه بودم، در مراجعت از این سفر در فارس جلو
یک دهکده اهالی دیه به استقبال علاء الدوله بیرون آمده بودند - در آن میان
ضعیفه ای که کودکی در آغوش گرفته و چادری بر سر داشت پیش آمد و عریضه
یا به علاء الدوله داد.

علاء الدوله به مکتوب نگاه کرد بی درنگ اسبی که سوار بود برضعیفه راند و
آن بدبخت را با کودکش در زیر دست و پای اسب گرفت و خرد کرد.
ما همه مات و مبهوت شدیم!...

در منزل بعد از ایشان پرسیدم که علت این کار چه بود؟
مشارالیه گفت: عریضه داده بود که یکی از مأمورین دولت شوهر و پسرش را
کشته و مالشان را برده است. من او را تنبیه کردم، تا دیگر کسی جرئت نکند
از مأمور دولت شکوه کند!

این گوینده مردی است که دروغ در عمرش نگفته است و جمعی از اساتید و
رجال محترم نیز این داستان را شنیده اند!

ملاحظه کنید که در عصر قاجاریه این مردم دچار این قبیل رجال بوده اند- و عصر پهلوی که عصر اصلاح نامیده می شد نیز مردم گرفتار فرزند آن رجال بوده اند! با ریاست و حکومت این قبیل قصاب ها و دیوانه ها و بلکه درندگان می خواهید عدالت و اخلاق و ترقی در جامعه پیدا شود.

یک روح سرگردان هرگاه کسی بیگناه کشته شود و نداند چرا کشته و بدست شخصی کشته شده است به نظر می رسد که روحش سرگردان می ماند. جوان « حکیمی » نام در زمان ریاست آقای جان محمد خان پسر علاءالدوله بر عده ای سرباز «عشرت آباد» مفقود و یکبارہ این جوان نیست شد! حکیمی که بود - چه کرده بود و چه شد؟

در آن اوقت مرحوم مدرس صورت تفضیلی از بودجه وزارت جنگ را بدست آورده بودویکی از مدارک استیضاح که شرحش گذشت این صورت بود. حکیمی جوانی بود که در دفتر عشرت آباد زیر دست آقای جان محمد در لباس غیر نظامی و دفتری خدمت می کرد به او تهمت زدند که صورت مذکور را او باقلیت داده است نابودش کردند! چطور و بچه طرز؟ « خدا می داند...» (انتهای مقالات ملک الشعراء بهار)

سیل خون آلود اشکم بی خبرگیرد تو را
خون مردم، آخر ای بیدادگر، گیرد تو را
ای شکرلب، آب چشم نیک دریابد تو را
وی قصب پوش آتش دل زود درگیرد تو را
ورگریزی زین دو طوفان چون پری بر آسمان

بر فراز آسمان آه سحر گیرد تو را
 باخبر کردم تو را خون ضعیفان را مریز
 زان که خون بی‌گناهان بی‌خبر گیرد تو را
 نفرت مردم به مانند سگ درنده است
 گر تو از پیشش گریزی زودتر گیرد تو را
 کن حذر زان دم که دست عاشق دلمرده‌ای
 همچو قاتل در میان رهگذر گیرد تو را
 ای خدنگ غمزه جانان ز تنهایی منال
 مرغ دل چون جوجه زیر بال و پر گیرد تو را
 خاک زیر و رو ندارد پیش عزم عاشقان
 هر کجا باشد بهار آخر به بر گیرد تو را

پس از شهریور ماه ۱۳۲۰ که شکایت زیادی در مورد املاک مردم که به
 عنف گرفته بود به مجلس و. جراید و دیگر مراجع شد بالاخره تصمیم گرفتند
 که طی لایه ای قانونی در مجلس به تصویب برسد تا املاک مردم مسترد شود.
 هنگامیکه لایحه در مجلس مطرح گردید و در چند جلسه مورد شورو مذاکره
 قرار گرفته بود ده ای از نمایندگان هم پرده از فجایعی که در موقع غصب آن
 املاک مرتکب شده بودند برداشتند. منجمله سید احمد بهبهانی و دیگر نمایندگان
 ضمن بحث مطالب مصلی بیان نمودند. (۱)

توضیحات و مأخذ

- ۱- حسین مکی «تاریخ بیست ساله ایران» جلد ششم - نشر ناشر - ۱۳۶۲ -
 صص ۶۰ - ۳۸

فصل ششم

لایحه املاک و اگذاری

برای اینکه خوانندگان ارجمند در جریان غصب و زدیه‌های و فساد رضا خان و غریب به اکثریت اطرافیان و یارانش قرار بگیرند، نگارنده «مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی ۱۲ بهمن ۱۳۲۰ جلسه: ۱۹ دوره سیزدهم قانونگذاری» در اینجا در اختیارشان قرار می‌دهم:

مشروح مذاکرات مجلس ملی، دوره ۱۳ در روز یکشنبه دوازدهم بهمن ماه ۱۳۲۰ به ریاست آقای اسفندیاری آمده است

۳- شور اول لایحه املاک و اگذاری

رئیس- شور اول گزارش کمیسیون قوانین دادگستری راجع به املاک و اگذاری مطرح است. گزارش کمیسیون قرائت می‌شود:

گزارش از کمیسیون قوانین دادگستری به مجلس شورای ملی

کمیسیون قوانین دادگستری لایحه شماره ۳۶۴۴۹ دولت راجع به املاک و اگذاری را در جلسات عدیده با حضور آقای وزیر دادگستری تحت شور و مذاقه قرار داده و در اطراف هر یک از مواد آن علاوه بر توضیحات مفصلی



که آقای وزیر دادگستری دادند با آقایان نمایندگان مازندران نیز تبادل افکار نموده بالنتیجه مواد زیر را تنظیم نموده اینک گزارش آن برای شور اول تقدیم می‌شود.

رئیس- مذاکره در کلیات است. آقای بهبهانی

بهبهانی- بنده خیلی میل دارم در عرایضی که می‌کنم از مقام ادب و نزاکت خارج نشده باشم این است که عرایضی که می‌کنم هم از جنبه نظر سیاست عمومی و هم از نظر دیانت و هم از نظر اصل مالکیت و هم از نظر حفظ قوانین جاریه مملکتی و هم از نظر قانونگذاری و هم از جهت نظر قضاوت لازم می‌دانم مراتبی را که عرض کردم نمی‌خواهم همه را توضیح بدهم برای این که یک مقداری وقت مجلس را خواهم گرفت و میل ندارم علاوه بر این در بعضی جهاتش هم شاید نتوانم فقط یک نکته را بنده توضیح می‌دهم و آن مسأله نظر قضایی است البته مأمورینی که برای رسیدگی به این کار معین می‌شود و این هیئت را تشکیل می‌دهند یک مردمانی هستند که سابقه قضایی دارند و سال‌ها است که در امور قضایی دخالت کرده‌اند و اذهانشان مأنوسه قوانین جاریه مملکتی است امروز مصادف می‌شوند با یک قانونی که اساساً برخلاف قوانین جاریه مملکتی است چطور؟ برای این که اساساً قوانین فصل قضا و فصل خصومات هر چه نوشته شده است برای مملکت همه‌اش از روی قاعده البینت علی‌المدعی والیمن علی من انکر است و دیگر این که اصل در هر معامله‌ای را برحسب ظاهر صحیح می‌دانسته‌اند مگر این که خلافتش محرز شود. اینجا در این قانون این دو اصل به جهاتی که بر همه آقایان مکشوف است رعایت نشده یعنی مالک مالک قدیمی شناخته نشده و ید وارده را ید مالکیت شناخته است این قانون و این بنایش بر این است از راه نظر این که این املاکی که از مردم گرفته شده است تمام به مناسبت عدم رضایت مردم گرفته شده است اعم از این که پولی بهشان داد یا نداده‌اند یا ملکی در مقابلش داده‌اند یا

نداده‌اند مطابق قیمت ملک‌شان داده باشند یا کمتر داده باشند یا زیادتر داده باشند اصل را در این قانون این طور تشخیص داده است که این املاک که در دست هست ید غاصبانه است (صحیح است) به چه مناسب؟ به مناسبت این که قانون مدنی ما چند ماده‌اش مخصوصاً می‌گویند ملکی که از دست مالک گرفته شود بدون رضایت او این ملک ملک غصب است و ید ید غصب است و اینجا هم تقریباً به شهادت همه آقایان اهل مملکت نه مجلس تنها بلکه به شهادت خیلی اشخاص که در این شهر هم نیستند در خارج شهر هستند معلوم است که عملیاتی که موجب شده است که صورت این املاک صورت نقل و انتقالی پیدا کرده یا این که ورقه مالکیت روی اینها صادر شده روی چه اصلی بوده پس بنابراین همین امر موجب شده است و این معلومیت این مطلب موجب شد که دولت یک قانونی آورد به مجلس شورای ملی که اصل مالکیت را در اینجا اصل صحت مالکیت مردم را در اینجا اصل نگرفته و اصل را غاصبیت گرفته است. پس بنابراین هر ملکی که عنوان غصبیت داشته باشد باید این ملک به صاحبش داده شود. این قانون هم برای این نوشته شده است که طرز استرداد املاک به مالکین روی چه اصلی باشد، این شخصی که سابقه بر قانون دارد سابقه قضاوت دارد این ورقه را که نگاه می‌کند چون اصل در اینجا قید نشده فکر می‌کند که این در هر فصلی یک طوری نتیجه گرفته شده است یک جا می‌نویسند عین ملک را به صاحبش می‌دهیم، یک جا می‌گویند ملک را بگیرند، پول هم ندهند، یک جا می‌نویسند پول هم بدهند ملک ندهند، یک جا می‌نویسند پول ندهد ملک بدهد و این گیج می‌شود اینجا است که حس قانون خواهی او تحریک می‌شود و در این صورت با یک فکر و رویه و تأملاتی که همان تأملات و همین فکرها موجب این می‌شود که یک عده‌ای به حقوق خودشان نمی‌رسند و یک عده‌ای معطل می‌مانند و این محاکمات طول خواهد کشید این فکرها او را مستأصل می‌کند. بنابراین بنده عقیده‌ام این است که در سرلوحه این قانون یعنی در ماده اول مطلب گفته شود موجب ندارد گفته نشود اگر این املاک

را واقعاً غصب می‌دانید و باید به مالکین آنها رد شود جهت ندارد که نگوییم غصب است که اساساً طول محاکمه یا تشتت احوال و حالات حاکم قضیه را فراهم بکنیم بنابراین بنده عقیده‌ام این است که باید در ماده اول قید شود. مطلب دیگری که می‌خواهم عرض کنم راجع به منابع این املاک است وقتی املاکی غصب در ید اشخاص بود برحسب قوانین جاریه و برحسب قانون دینانی که البته قوانین جاریه هم مخالف با قوانین شرع نیست ملک عایدی و درآمدش تابع املاک در دست هر کس بوده است مادام که غصب بوده باید عایدی آن املاک به صاحبانش داده شود موجبی ندارد که ندهند از این گذشته حالا می‌گویند یک اشخاصی یک پول‌هایی گرفته‌اند ما یک مقداری از آن پول‌ها را صرف‌نظر می‌کنیم به مناسبت این که نمی‌خواهیم چیزی بدهیم از بابت منافع املاک بنده هم خیلی نمی‌خواهیم در این باب معارضه کنم ولی املاکی هست که در مقابل نه سند گرفته‌اند و نه هیچ رضایت او را منظور داشته‌اند صرفاً تصرف عدوانی است نه پول داده‌اند نه کاری کرده‌اند ملک مردم را به زور گرفته‌اند مدتی مدید هم ازش استفاده کرده‌اند حالا که می‌خواهند بهشان رد کنند یک بیچاره که نه پول گرفته و نه رضایت او به عمل آمده عایدی این املاک را به او بدهند چه مانعی دارد؟ مطلب دیگری که می‌خواستم عرض کنم چون عملیاتی که شده است در املاک منحصر به این نبوده است که یک ملکی را از یک کسی بگیرند و پول ندهند یا بدهند و ملک را به عنوان مالک تصرف کنند این طور تنها نبوده است یک املاکی را به عنوان وقفیت و تولیت یک صورت محاکمه برایش درست می‌کردند و ترتیب می‌دادند (مؤید احمدی - صحیح است) مثلاً ایشان تولیت یک جایی را داشتند آمده‌اند روی عنوان تولیت یک املاکی را به عنوان وقفیت دعوی کرده‌اند یک صورت ظاهر محاکمه هم از برایش قرار داده‌اند و قائل شده‌اند البته این صورت محاکمه ظاهری موجب این است که البته آن اشخاصی که طرف دعوی بودند نمی‌رفتند محاکمه کنند و معارضه کنند و معارضه و محاکمه هم نکردند و خلاصه این املاک هم می‌رفت حالا یا به

عنوان وقفیت باقی است یا به عنوان ملکیت این اشخاص است در هر صورت این ملک غصب است و باید به صاحبش رد شود خواه به وقف خواه به صاحب حقیقتش (صحیح است) بله اعم از این که تصرف به عنوان وقف باشد یا به عنوان مالکیت (صحیح است) در این قانون این مطلب پیش‌بینی نشده است و بنده تصور می‌کنم لازم است پیش‌بینی بشود (صحیح است) یکی دیگر این است که یک املاک وقفی خیلی مرغوب به عنوان تبدیل به احسن گرفته شده یا در مقابلش پول مختصری به صاحبان (متولیان) آن با یک ملک داده شده از املاک خالصه داده شده این هم برخلاف مقررات قانون بوده است برای این که ملک وقف است تبدیل با حسن یک متقیاتی دارد اولاً معلوم نیست که آن ملکی که داده شده احسن از این ملک وقف باشد یا این که آن ملک خوبی را که داده باشند ملک خوبی باشد که تأمین منظور وقف را نموده باشد و از این گذشته این کار موجب و مستند قانونی می‌خواهد و تا موجب نداشته باشد نمی‌شود تبدیل با حسن کرد آن هم به نظر خود و پیش خود (صحیح است) یک قوانینی است مرتب و یک الزاماتی در این کار هست پس آن قسمت هم در این قانون به نظر بنده پیش‌بینی نشده و باید تکلیفی هم برای آن معین شود و یکی دیگر هم یک املاکی است که خانواده اعلیحضرت سابق از دست اشخاص به همان رویه و ترتیب و طریقه که املاک دیگری را ایشان می‌گرفتند گرفته‌اند و به نام اینها گرفته شده و ضبط شده است اینها هم هست و زیاد هم هست آقا (صحیح است) و همین عنوان غاصبیت به همین مناطی که در این املاک هست در آنها هم هست (صحیح است) لاقبل به آنها هم یک فرصت و یک مهلت بدهند و اختیاری بدهند برای اعتراض صاحبان حقیقی آن املاک (صحیح است) چهار ماه، پنج ماه، شش ماه اختیار و حق اعتراض بدهند بهشان. بنابراین بنده تمام این نواقصی را که در این قانون ملاحظه کردم و دیدم قسمتی از آنها را حالا به طور خلاصه عرض کردم و اینها باید در این قانون پیش‌بینی بشود و نشده است. با آقای وزیر دادگستری هم در کمیسیون دادگستری و در غیر کمیسیون یک

عرایضی خدمت‌شان کردم. ایشان شاید متعذر به یک سوابق و ملاحظات بوده‌اند ولی بنده در خاتمه عرایضم در کلیات (چون غرضم این است که مختصر عرض کنم) عرض می‌کنم این املاکی که از طرف اعلیحضرت فعلی به ملت واگذار شده یا به دولت ما در واقع نباید خیال کنیم که ایشان نخواستند ملک داشته باشند. چرا نخواستند ملک داشته باشند؟ شاه اعلیحضرت ما مگر از ملک و مالکیتش بدش می‌آید؟ نه بدش نمی‌آید پس چرا اصولاً و اساساً این املاک را واگذار به ملت کرد؟ برای این بود که این املاک را که واگذار کرده‌اند به ملت یا به دولت به صاحبان حقیقی آن واگذار گردد و مسترد شود (صحیح است) چون حقایق مطلب پیش ایشان بهتر و بیشتر از نزد ما مکشوف بوده است. (صحیح است) امروز آقا روزی نیست که ما بخواهیم حقایق را نگوئیم یا آقای وزیر دادگستری نگویند در یک موقعی شاید در سابق ایام یک حرفی یک کسی راجع به اوضاع مملکتی با ایشان زده و مذاکره کرده است و ایشان هم بدشان آمده بوده و همین حرف موجب شده است که یک مدتی ایشان خانه‌نشین بوده‌اند حالا هم شاید اصراری نداشته باشند و ملاحظه دیگر نداشته باشند از این که حقایق را بگویند و بتوانند بگویند بنابراین بنده اینجا بالصراحه عرض می‌کنم آقای وزیر دادگستری شما که باید حفظ حقوق مردم را بکنید و یک همچو موقعی که پیش آمده است بیشتر و بهتر اهتمام کنید که حقوق مردم بهتر حفظ شود و قوانین مملکت را بهتر جاری کنید و اصل مالکیت را امروز گذشته از این که هیچ ملکی مقتضی نیست از دست داده شود (صحیح است) مخصوصاً عرض کردم امروز مقتضی نیست که از دست داده شود (صحیح است) بیشتر محترم بشمارید که حقوق صاحبان حق کاملاً محفوظ بماند (صحیح است) این بود عرایض بنده در باب کلیات این لایحه و البته عرایض و پیشنهادهاتی هم دارم که در موقعش عرض خواهم کرد.

رئیس- آقای هاشمی

هاشمی- بنده عرایض مفصلی ندارم. آقای بهبهانی فرمایشاتی فرمودند که البته صحیح است و بنده هم با پایمال شدن کوچکترین حق هیچ کس موافق نیستم. آقایانی که در این مجلس تشریف دارند در درجه اول وکیل محلی نیستند و وکیل ایران هستند (صحیح است) در موقع نسبت به این املاک حق یک گونه و یک شکل نیست که بشود یک نظر کلی در باب آنها اتخاذ کرد شاید پنجاه نوع بیشتر باشد خصوصیات تصرف و تملک و نیز غیر از شاه گذشته یک عده دیگر هم به این نوع برای خودشان مالکیتی احراز کرده‌اند و از طرفی تمام سرمایه مادی و معنوی کشور ایران و تمام قوای مأمورین مملکت ایران و تمام وسایلی که در قدرت شاه سابق بوده همه این عوامل موجب شده که این املاک و منافع این املاک زیاد شده و تمام مردم ایران حتی اهالی خاش بلوچستان از ادنی نقاط فارس تا اقصی نقاط آذربایجان و خراسان و کرمان همه اینها امروز سهیم‌اند در این املاک (همهمه نمایندگان- نه آقا این طور نیست. ابدأ این طور نیست آقا زنگ رئیس)

هاشمی- چهار ایالت بزرگ ایران.

(همهمه نمایندگان- نه آقا این طور نیست. این طور نیست آقا زنگ رئیس ... دعوت به سکوت)

هاشمی- چهار ایالت بزرگ ایران. خراسان. فارس.

آذربایجان و کرمان همه از بین رفته تا یک مازندرانی آباد شده
(همهمه نمایندگان زنگ رئیس)

هاشمی- در همان اوقاتی که آقای دشتی از همه بیشتر و جلوتر و بیشتر از همه

راجع به این جهات صحبت می‌کردند در مجلس بنده همین تذکار را دادم و کسی نتوانست منکر بشود. آقا اداره املاک کاری نمی‌کرد مالیات ایران وسایل ایران پول ایرانی این خط آهنی که با پول ایرانی کشیده شده و به این نقاط آباد مازندران رفته به همه اینجاها رفته این املاک را آباد کرده این اصل را باید در نظر بگیرید (همهمه نمایندگان- زنگ رئیس) همان طور که حق مالکیت خصوصی را در نظر می‌گیرید حق مالکیت عموم ملت ایران هم در نظر بگیرید.

(همهمه نمایندگان- این طور نیست. این حرف‌ها از روی بی‌اطلاعی است همهمه. زنگ رئیس)

هاشمی- حق همه مردم ایران را هم در نظر بگیرید.

مسعودی خراسانی- جنابعالی بی‌اطلاع هستید آقا. این طور نیست.

رئیس- آقای مؤید احمدی

مؤید احمدی- توجه بفرمایید آقایان بنده می‌خواهم یک اصل اساسی را عرض کنم کاری ندارم به این صحبت‌ها البته مردم ایران ظلم شده باید هم انشاءالله مجلس و دولت کمک بکنند به مردم و البته احقاق حقوق همه مردم بشود البته هیچ کس هم مانع نیست. اما آمدم در سر این موضوع خاص بیاناتی که آقای بهبهانی فرمودند که این قانون این عیوب را دارد به عقیده بنده یک عیب دارد و یکی خراب است یکی هست اگر ما همان را اصلاح کنیم تمام مواد این قانون اصلاح می‌شود

طباطبایی- الغا مالکیت شاه سابق

مؤید احمدی- و اگر نکنیم هر چه در اطرافش بگوییم این اشکالات هست در اطرافش به علت این که این لایحه در ماده اولش مثل این که یک کسی ملک پدرش ارث بهش رسیده است و این را منتقل کرده به فرزند عزیزش و او هم منتقل کرده است به دیگری این طور نوشته شده این لایحه و حال آن که این طور نیست. لایحه این طور نوشته شده است آقا ولی باید صریحاً گفت املاک مردم را غصب کرده‌اند تصرف کرده و برده‌اند (صحیح است) از چه می‌ترسید امروز دیگر؟ (صحیح است- صحیح است) بردند آقا املاک مردم را (صحیح است) املاک مردم را بردند و غصب کردند (صحیح است) و باید مسترد شود به صاحبانش (صحیح است) من پیشنهاد کردم در کمیسیون اول هم آقای وزیر دادگستری پذیرفت بعد رفتند و برگشتند و به بعضی از آقایان رفا گفتند بله شاید این به نزاکت بر نخورد.

گفت آقا توپ بزن اینجا اما آهسته. این نمی‌شود شما می‌خواهید سندهای مالکیت را که صادر شده است و همه می‌دانند باطل کنید و ملک را بدهید به دست صاحبش. صاحب حقیقیش، این آهسته نمی‌شود (صحیح است) اصل خرابی کارها از همین جا است. بنده پیشنهاد کردم در کمیسیون برای چه؟ حالا عرض می‌کنم. یک اصل اساسی دیگر را هم بگویم به آقا شاید دولت ایران و مردم ایران حالا نمی‌توانم چقدر به طور تحقیق بگویم ولی به طور تخمین از پول این مردم ایران میلیون‌ها خرج شده تا یک اداره ثبت اسناد و املاکی در ایران دایر شد و مطابق این قانون اسناد مالکیتی به اسم اشخاص صادر شد در تمام مملکت ایران اول ثبت خصوصی بود و بعد هم ثبت عمومی شد و اجباری- این اسناد مالکیت در دست مردم است و هیچ محکمه حق ندارد دیگر راجع به این املاک اعتراضی را بپذیرد یک ملکی که مال شخصی بوده است و اعلان شده است در

روزنامه و نود روز گذشته اعتراضی هم نشده باشد سند مالکیت هم صادر شده باشد به اسم زید هیچ کس دیگر این سند را نمی‌گوید باطل است تا املاک برای مردم باقی بماند آن وقت حالا می‌خواهیم یک اسنادی را لغو کنیم بنده عقیده‌ام این است که غیر از مجلس شورای ملی کسی نمی‌تواند هیچ محکمه نمی‌تواند سند مالکیت را لغو کند (صحیح است) مجلس شورای ملی باید رأی بدهد این عقیده بنده است

(صحیح است) برای این که عموم اسناد مردم به هم می‌خورد آقا. مردم در تمام ایالات ایران ملک دارند ملک‌شان را ثبت کرده‌اند سند مالکیت گرفته‌اند ما نباید یک کاری بکنیم که یک محکمه بتواند سند مالکیت را باطل کند از طرف دیگر شاه سابق را می‌دانم ۱۷ سال در این مملکت سلطنت کرد و این را تقسیم به روز که بکنیم تقریباً شش هزار روز می‌شود و ایشان چهل و چهار هزار سند مالکیت صادر کرده‌اند تقسیم که بکنیم روزی هفت سند مالکیت ایشان گرفته‌اند ...

ملاحظه می‌فرمایید؟ این کار یک شاهی و

آقا سید یعقوب- خدا هم همچو کاری نمی‌توانست بکند (خنده نمایندگان)

مؤید احمدی- صد دینار نیست. چهل و چهار هزار سند است. به عقیده بنده ماده اول این قانون باید این طور نوشته شود (نظر به این که شاه سابق املاکی را از مردم قهراً غصب کرده بود و الزماً سند مالکیت‌هایی صادر کرده بود (طباطبایی- تمام باطل است) این اسناد بلا اثر و ملغی و از درجه اعتبار ساقط است اما برای احقاق ذوی‌الحقوق مطابق مواد زیر رفتار می‌شود) (صحیح است) آن وقت بیاییم و مواد خوبی برای این قانون و این موضوع بنویسیم حالا شاید وزیر دادگستری در دفاع بفرمایند که ما در ضمن ماده چندم به محکمه

گفته‌ایم و نوشته‌ایم که سندها را باطل کند این صحیح نیست.

ملک مدنی- این خوب نیست.

مؤید احمدی- بلی بنده عقیده‌ام این است اولاً باید مجلس شورای ملی این اسناد مالکیت را باطل کند (صحیح است) بعد هم قانونی بنویسند که چطور این املاک مردم را به تصرف صاحبانش بدهند این است عقیده بنده (صحیح است)

بیات- مجلس مؤسسان لازم دارد

رئیس- آقای ملک مدنی.

ملک مدنی- به عقیده بنده این لایحه که امروز در مجلس شورای ملی مطرح است بزرگترین لایحه‌ای است که به مجلس شورای ملی آمده و مجلس و نمایندگان محترمی که در اینجا حضور دارند به عقیده بنده خیلی باید در اطراف این لایحه دقت بفرمایند و یک قضاوتی بکنند که در آینده مردم نسبت به این مجلس و نسبت به نمایندگان نظر بدی پیدا نکنند برای این که اوضاع و احوال گذشته را باید در نظر گرفت و به مواد این لایحه با دقت رأی داد باید وضعیت ملاکینی را که املاک آنها از شان به زور گرفته شده است مجلس در نظر بگیرد و قضاوت کند به عقیده بنده با این که من به آقای هاشمی رفیق محترم خودم ارادت دارم و ایشان را شخص فاضل و پاک و خیلی مقدس می‌دانم خیلی تعجب می‌کنم که ایشان چرا با این فکر صحیحی که دارند توجه نمی‌کنند که صورت و وضعیت این املاک چه بوده است و ملاکینی که در این املاک بوده‌اند و سکونت و تصرف داشته‌اند به چه صورتی اینها را آورده‌اند و املاکشان را به روز از شان گرفته‌اند و کجا اینها را فرستاده‌اند (هاشمی- بنده نگفتم که

نگرفته‌اند) بنده از گذشته صحبت نمی‌کنم و رعایت نزاکت و رعایت نزاکت را می‌کنم زیرا یک مسائلی است که از نقطه نظر مملکت ما اهمیت دارد البته باید یک قدری با نزاکت صحبت کرد. این عقیده شخصی بنده است ماها باید فکر آینده باشیم در گذشته وقتی که صحبت می‌شد گفته می‌شد یک روزی شاید بیاید که مجلس شورای ملی احقاق حق این مردم بیچاره مظلوم را که مالشان را گرفته است بکند (صحیح است) بنده همیشه این ایده‌آل خودم بود و جماعت زیادی از رفقای من هم با بنده هم فکر بودند که این بدبختی‌هایی که بر مردم وارد می‌شود ممکن است انشاءالله یک روزی مجلس قدرت پیدا کند و آن بدبختی‌ها را رفع کند. امروز به عقیده بنده روزی است که مجلس باید این بدبختی‌ها را مرتفع نماید (صحیح است) و به علاوه یک عملی بکند که در آینده هم نظایر این جور مطالب و قضایا واقع نشود (صحیح است) و این یک مطلب بزرگی است زیرا این مسأله بدیهی و مسلم است که پایه زندگانی بشر بر روی عدل و انصاف و دادگستری گذاشته شده است. (صحیح است) شما آقا آمده‌اید و میلیون‌ها خرج کرده‌اید که کاخ دادگستری درست کنید و از پول این مردم صرف این کاخ کرده‌اید اما بنای کاخ دادگستری خودش رأساً تأثیر دارد؟ نه. بلکه عملی که در آنجا واقع می‌شود آن عمل تأثیر دارد و بنا را تحت تأثیر خودش قرار می‌دهد. هنوز که هزار و چند سال از عهد انوشیروان می‌گذرد مردم از عدل و داد او صحبت می‌کنند چرا؟ چون آنجا یک دادگاهی بوده یک محکمه بوده که به کارهای مردم از روی عدل و انصاف قضاوت و رسیدگی می‌شده و حقوق مردم را همه نوع حفظ می‌کردند امروزه آن حق منتقل شده است به مجلس شورای ملی و شما آقایان نمایندگان به عقیده بنده پیش خدا و پیش وجدان مسئولیت دارید. همان مردمانی را که همه می‌شناسیم که اینها را از سواد کوه و نور و کجور و آن صفحات کوچ دادند و آنها را بردند به شیراز و کازرون و بنادر جنوب و نقاط کرمان این مردم بیچاره یک قسمتشان مرده‌اند و یک قسمتشان به کلی از همه چیز ساقط شده‌اند و یک دسته‌شان هم آمده‌اند اینجا

و در مجلس متحصن شده‌اند آقا مگر ماها باید تحت تأثیر بعضی حرف‌ها واقع شویم؟ چه معنی دارد؟ کسی را حبس کرده باشند و ملکش را هم گرفته باشند تبعیدش کرده باشند هزار بلا سر او آورده باشند آن وقت امروز ما بیاییم اینجا و بگوییم این آدمی که اینجا مانده است این مخارجی که شده است این از پول ملایری و کرمانی و همدانی است آقا... آیا هیچ وجدانی یک همچو قضاوتی می‌کند؟ (صحیح است) خیال کنید یکی از ماها اتفاقاً شاید ده نفر پانزده نفر خودمان داریم و در این مجلس حضور دارند که همه گرفتار این مشقت و بدبختی هستند. الان چهار ماه است که این مردم بدبخت انتظار دارند که شما برای بیچارگی و درماندگی و بدبختی آنها قضاوت کنید. شما امروز تکلیف بزرگی بر عهده دارید شما باید احقاق حق این بیچاره‌ها را بکنید این یکی یکی دیگر هم باید یک عملی بکنید که در آینده این فکر دیگر در دماغ کسی پیدا نشود (صحیح است) که بیاید و به طور مال مردم را بگیرد و حقوق مردم را با مردم هر دو پایمال کند (صحیح است).

رئیس - آقای امیر تیمور

امیر تیمور - بنده موقعی که برنامه دولت در مجلس مطرح مذاکره بود در این موضوع به طور اختصار عرایضی کردم حالا هم رفقای عزیز من فرمایشاتی که باید بکنند کردند و بنده هم مختصراً عرض می‌کنم. البته اگر این قضیه گرفتن املاک و سلب حق از اشخاص مربوط به پنجاه سال قبل و راجع به یک زمانی بود که ما نبودیم و اطلاع نداشتیم و حالا می‌خواستم احقاق حق کنیم البته این وسیله و این لایحه بهترین طریقه و وسیله خوب و مستحسنی بود ولی آقا این املاک و غصب و تصرف آنها در زمانی شده است که ما بوده‌ایم ما خودمان دیده‌ایم جلوی چشم ما املاک مردم گرفته شده است و صاحبانش الان هستند و وسایلی را که برای بردن و گرفتن این املاک گرفته شده همه دیده‌ایم و می‌دانیم

که چگونه بوده است (صحیح است) بنده عرض کردم صورت این املاک کاملاً در دفتر املاک خودشان مفصل و روشن وجود دارد و کیفیت این معاملات هم تماماً به خوبی واضح و روشن است مراجعه کنید ببینید صورت را نگاه کنید که این املاک از چه اشخاص گرفته شده به چه نوعی گرفته شده به چه دلیلی گرفته شده ملک وقف بوده یا نبوده صاحبش را راضی کرده‌اند یا نکرده‌اند و اگر راضی کرده‌اند.

طباطبایی - هیچ کس راضی نبوده است آقا.

امیر تیمور - در مقابل چه مبلغی به او داده‌اند و چقدر خرج هزینه آنجا شده و خرج آبادی آنجا شده با این که از بودجه شخصی نشده و اغلب بر بودجه وزارتخانه‌ها تحمیل شده است تمام این جریانات در آن دفاتر خودشان (دفاتر املاک) مشخص و روشن است این صورت را از آن دفاتر استخراج کنید و بعد از آن از مجلس تقاضا کنید که مجلس با الغا اسناد مالکیتی که صادر شده موافقت کند و بعد خود دولت از روی آن صورت در نظر گرفته است و یک قسمت املاکی است که البته صاحبش راضی بوده‌اند.

طباطبایی - عرض کردم هیچ کس راضی نبوده است

این فرمایش را نفرمایید.

امیر تیمور - حالا هم راضی هستند شاید و جای مذاکره آن نیست. قسمت عمده هم خورده مالکینی هستند که دارای املاک زیادی بوده‌اند که آنها را به غضب و جبر و زور و فشار گرفته‌اند از ایشان (صحیح است) اینها بدون هیچ قیدی بدون هیچ شرطی باید بهشان داده شود و محتاج به هیچ گونه تشریفاتی نیست چون

آنها نمی‌توانند وارد این تشریفات بشوند و وکیل معلوم کنند و به محکمه بروند وقت و پول این کارها را ندارند این از چاه در آمدن و افتادن به چاله است بنده با آقای وزیر دادگستری حقیقتاً ارادت دارم و به حسن نیت ایشان اعتراف دارم ولی اتفاقاً آقای آهی به قدری در عقاید خودشان راسخ هستند مثلاً اگر امروز یک عینکی گذاشته باشند که تاریک ببینند هر چه بهشان بگویم روز است می‌گویند خیر شب است و این هم البته عیب‌شان نیست از این که راسخ هستند در عقیده‌شان بنده اعتراف می‌کنم که حضرتعالی آقای وزیر دادگستری هیچ گونه سو نیتی در این کار ندارید و البته حسن نیت دارید (دکتر سنگ - همه این عقیده را دارند) همه هم حسن‌نیت دارند و همه برای یک مقصود و در یک جهت قدم بر می‌دارند حالا شما می‌فرمایید از این راه به مقصود می‌رسید بنده عقیده‌ام این است که از این راه به مقصود نمی‌رسیم و از راه دیگر باید برویم.

بنده عرض می‌کنم مجلس اسناد مالکیت را باید رأی بدهد و ملغی کند و بعد روی صورت دفترهای املاک که منظم و مرتب موجود است و سوابقش در آنجا هست استخراج کنند و صورت بردارند و از روی آن صورت مال مردم را بهشان بدهند بدون هیچ تشریفات و زحمت و دردسری مثلاً یک عده اشخاصی را بفرستد با شرف مثلاً که چقدر ملک در آنجا هست و چند پارچه و چند قسمت است چند تا آبادی است به چه کیفیت خریداری شده از کی خریداری شده چه جور بوده و به چه صورت در آمده و برود به محکمه و آن تشریفات اینها فایده ندارد بنده عرض می‌کنم آقایان از این مجلس با هزاران حسن نیت هزار لایحه تصویب شده و بیرون رفته ولی به دست مجریات که افتاده به بدترین شکلی اجرا شده که صدای ناله مردم بلند شده (صحیح است) البته آقای آهی فراموش نفرموده‌اند موقعی که مرحوم داور لایحه آورد برای تثبیت نرخ غله و اجازه گرفت که غلات از زارع خریده شود و می‌گفت منظور دولت این است که حمایتی از زارعین بشود و جنس آنها به اعلی قیمت از خود آنها به وسیله اداره تثبیت خریداری شود و کمکی به حال آنها بشود و کمکی به اصلاح کشاورزی

مملکت بشود که فلاحت مملکت و وضع فلاحین ترقی کند و رو به بهبودی برود. یکی از کسانی که آن روز با اطمینان خاطر بیانات ایشان را تلقی کرد و رأی داد من بودم و آن شب با وجدان راحت خوابیدم حالا ببینید بینی بین الله این قانون چه بدبختی برای مردم این مملکت فراهم کرده است (صحیح است) و چه صدماتی از این راه به مردم رسیده است و اداره تثبیت با مردم چه نوع معامله و رفتار می‌کند. حالا جنابعالی این لایحه را آورده‌اید با حسن نیت به مجلس شورای ملی و با سلام و صلوه از مجلس می‌گذرانید ولی فکر اجرایش را بکنید که چه بدبختی بزرگی برای مملکت ایجاد می‌کند رعایای ما آشنا به قوانین نیستند و اطلاع ندارند پول ندارند نمی‌توانند از کارشان بی‌کار شوند بیایند معطل و سرگردان بشوند و دنبال محاکم بدون بنده عقیده‌ام این است که موافقت بفرمایند و مجلس رأی بدهد به الغا اسناد مالکیت و املاک مردم را به دستشان بدهند و مردم را بیش از این معطل نکنند و آن وقت به صورت آن املاک که حاضر است مراجعه بفرمایند و هیچ معطلی هم ندارد و می‌توانند فوری املاک مردم را به صاحبانش مسترد دارند.

رئیس - آقای طباطبایی

طباطبایی - عرض می‌کنم بنده با لایحه مخالفم و هر چه گوش کردم که یک نفر دیگر هم به عنوان موافق صحبت کند یک نفر پیدا نشد (اعتبار - لایحه موافق هم دارد آقا این طور نیست بنده هم موافقم) عرض می‌کنم دوره غصب و تصرف املاک و اموال مردم را باید به دو قسمت تقسیم کرد یکی تا وقتی که جریان ثبتی تمام نشده بود املاک مردم را گرفته‌اند و به ثبت داده‌اند و یک قسمت املاکی است که تقریباً بعد از خاتمه عملیات ثبتی در کشور ایران در این هفت هشت ساله اخیر شروع شده در قسمت اول بنده در همین جا باید توجه مدعی‌العموم و دادستان را متوجه کنم که اصلاً برخلاف قانون عمل شده است در قانون مصرح است که اگر شما یک ملکی را بخواهید سند مالکیت صادر

کنید همان طور که ثبت لازم است تشریف می‌برید به اداره ثبت تقاضای ثبت می‌کنید تقاضای شما را می‌گیرند و یک پرونده برایش تشکیل می‌دهند مطابق قانون می‌بایند تحدید حدود می‌کنند بعد جزء ثبت عمومی این را اعلان می‌کنند و اولی یک مرتبه منتشر می‌شود اعلان دوم ثبت عمومی سه مرتبه مطابق قانون این اعلان و آگهی‌ها باید در مجله رسمی وزارت دادگستری و در یکی از روزنامه منتشر شود عرض کردم اولی یک نوبت برای تجدید حدود و دومی سه نوبت باید منتشر شود این عملی است که اداره ثبت کرده پرونده‌هایش هم موجود است عرض کردم اداره دادستانی و دادستان و مدعی‌العموم باید بروند و وارد شوند و ببینند چه کیفیتی در این مملکت جریان داشته است این املاک جریانش در هیچ روزنامه‌ای اعلان نشده و در حدود ثبت عمومی برای این املاک منتشر نشده اگر شده آقای وزیر دادگستری معین کنند کجا شده و اما آمدیم به مجله در مجله هم که بخواهند انتشار بدهند مجله هم در مرکز مملکت منتشر شده و در مجله هم همچو چیزی نیست اما در دوسیه برای این که یک ظاهر سازی شده باشد آمده‌اند و فرمول عجیبی درست کرده‌اند و آن این است که در مقابل مجله رسمی وزارت دادگستری در بابل یک شعبه مجله رسمی وزارت دادگستری در بابل یک شعبه مجله رسمی وزارت دادگستری درست کرده‌اند و یک مجله هم آنجا منتشر می‌شده که جن هم ندیده است آن مجله را برمی‌داشتند یک نسخه از آن در دوسیه می‌گذاشتند و متأسفانه این عمل چندین سال جریان داشته است املاک مردم را گرفتند بعد دیده‌اند طوری نشد این یکی بعد در ضمن دیده‌اند اداره ثبت تمام املاک مردم را هنوز به ثبت نرسانده و مالک هم به اسم خودش سند مالکیت صادر کرده حالا چه کنند تکلیفش معلوم است مالک بیچاره را می‌آوردند در طهران و دانه پنجاه تومان هم حق‌الزحمه ازش می‌گرفتند به زور مأمور تأمینات می‌بردند در محضر قباله حاضر ثبت دفتر حاضر و از آن بدبخت امضا می‌گرفتند یا این که قبل از نوشتن مأمور تأمینات او را می‌برد در محضر و امضا ازش می‌گرفت و بعد هم تازه یک مبلغی دستی از بابت مخارج

و پول تمبر و مخارج ارزش می‌گرفت عرض کنم اینجا گفته شد که پس دادن املاک مردم آن قدر پیچ و خم لازم ندارد یک ماده لازم دارد این هم لازم نیست عرض کنم دوسیه‌های این املاک حاضر است موجود است بروید نگاه کنید همان جریان ثبتی ساده هم اصلاً به عمل نیامده است بنابراین وقتی دوسیه حاضر است این تشریفات به هیچ وجه لازم نیست املاک مردم را به دست صاحبانش بدهید اینجا گفته شد که پول مردم را آوردند خرج این املاک کرده‌اند و آباد شده بسیار خوب من هم موافقم و حاضر هستم هر چه خرج شده بدهم شما هم بیاید قیمت عمر من قیمت جان من قیمت آزادی مرا که سلب کرده‌اید بدهید آقا این تشریفات چه معنی دارد املاک مردم را به دستشان بدهید بروند پی کارشان (صحیح است - صحیح است)

رئیس - آقای طوسی.

طوسی - عرض می‌کنم که بنده از نظر این که باید املاک مردم به صاحبانش مسترد شود و جزء طریق قانون هم فعلاً راهی به نظر نمی‌آید با فرمایشاتی که آقایان در اینجا فرمودند و بنده هم موافقم زیاد نمی‌خواهم عرایضی بکنم ولی عرض می‌کنم که این لایحه به عقیده بنده ناطق به حقیقت نیست به طور اجمال عرض می‌کنم برای این که ملک مال کسی نبوده که به دیگری منتقل کند و بعد بخواهیم به دیگران بدهیم این املاک متعلق به اشخاصی بوده است که به عنف غصب شده و باید به صاحبانش مسترد شود اما از نظر مطالبی که آقای بهبهانی و آقای مؤید احمدی و دیگر آقایان فرمودند برای این که بر عهده صلحا افزوده شود دو قسمت دیگر بنده پیشنهاد می‌کنم یکی این که از شهریور ماه به این طرف هر نقل و انتقالی به هر عنوان باشد رسمی یا غیر رسمی به هیچ وجه رسمیت نخواهد داشت (دکتر سمیعی - از شهریور به این طرف معامله نشده است) عرض کردم اگر شده است دیگر این که در کلیه امور این املاک و

واگذاری به اشخاص به هیچ وجه واسطه قائل نشوند سندهای اشخاص و املاکشان را رد کنند و واسطه و غیر واسطه را مثل بنده به هیچ وجه نپذیرند بنابراین بنده عرایض را کوتاه می‌کنم برای این که در مواد هم می‌توانم عرایض خود را بکنم.

وزیر دادگستری - البته در موقع شور در کلیات معمول است تجربه داریم که باید همه گونه اظهار و احساساتی ابراز شود تا آنچه در اعماق دل‌ها است به زبان جاری شود و عقایدی هم که هست حاضر شود بعد به تدریج وارد شویم و از نقطه نظر عمل مطالعه کنیم تا این که راه حلی که به نظر آقایان می‌رسد اظهار شود و لایحه آن طور که باید تنقیح شود و بعد به تصویب برسد مخصوصاً در این موضوع که خیلی اهمیت دارد و بنده تصور می‌کنم که انظار بسیاری در نقاط مختلف کشور نگران همین مطلب است و اقتضای این را دارد که بیشتر از طرف آقایان نمایندگان توجه شود و با این حال احساسات بیشتری هم اظهار می‌شود و باید بشود ولی پس از طی مقدمات باید حق مطلب و حقیقت امر توجه شود بنده فرمایشاتی که آقایان نمایندگان محترم در اینجا فرمودند و در کمیسیون هم در جلسات عدیده همین مذاکرات شده و بحث شده است و تبادل نظر کردیم مطالب به نظر خیلی روشن شد که در نتیجه روشن شدن حقایق و آگاه شدن به حقیقتی که این لایحه متضمن است این لایحه از تصویب شور اول کمیسیون گذشت و به مجلس شورای ملی تقدیم شد حالا ابتدا یک قسمت از این مذاکرات در جلسه رسمی هم باید بشود و باز نواقصی اگر هست رفع شود بنده فرمایشات آقایان را جواب عرض می‌کنم ولی خلاصه می‌کنم به این که یک اشکال عملی است و یک قضایی و حقوقی است که آقایان فرمودند اشکالات قضایی و حقوقی به نظر بنده در این لایحه به بهترین وجهی تدوین شده به این منظور که در این لایحه تصریح شده است که در مواردی که حقیقت تشخیص شد باید آن حق فوراً به مالک او داده شود در اینجا هیچ اشکالی از نقطه نظر

قضایی و حقوقی برای مردم ایجاد نشده و بنده تمنی می‌کنم آقایان نمایندگان محترم توجه بفرمایند و تصدیق می‌فرمایند که سهل‌ترین راهی که از نظر حقوقی و قضایی ممکن بوده است در اینجا در نظر گرفته شده آن چیست؟ و آن این است که باید متصرف این املاک معین شود تا ملک به او داده شود دیگر بهتر از این از نقطه نظر قضایی و حقوقی نمی‌شود انتظار داشت و در این لایحه گفته شده است همین قدر که متصرف در آن زمان یعنی در وقتی که ملک گرفته شده متصرف تشخیص شد ملک به او رد می‌شود پس از نظر قضایی زحمتی ندارد آیا بدون این کار هم می‌شود که ملک را واگذار کرد (جمعی از نمایندگان - بلی بلی) آقایان می‌فرمایید که ملک مردم را باید به صاحبش رد کرد و هیچ تشریفات لازم ندارد صحیح است ما هم همین نظر را داریم و کمیسیون هم همین نظر را داشت و بالاخره وقتی که وارد عمل شدیم آقایان هم ملاحظه خواهند فرمود که همین کار را خواهیم کرد یعنی صاحب حق لامحاله همین قدر تصرف خودش را در آن زمان معین کند چیز دیگری هم زائد بر این مطلب از او خواسته نمی‌شود بدون این هم که نمی‌شود بنده اگر بیایم و ملک آقای مؤید احمدی را به کسی دیگر بدهم که حق به من له‌الحق داده نشده بلکه باید به خودشان بدهم و در اینجا باید ثابت شود که این ملک را در آن زمان شما متصرف بوده‌اید باید این مطلب محرز شود آن وقت ملک داده شود (مسعودی خراسانی - اسناد مالکیت حاضر است) راجع به اسناد مالکیت آقای مؤید احمدی خودشان وارد بوده‌اند در کمیسیون و آقایان دیگر هم همین طور این نظریات در این قانون به خوبی تأمین شده می‌فرمایند اسناد مالکیت باید ملغی شود بسیار خوب اما اسناد کدام ملک آن ملکی که مالک آن محرز شد اگر بیایم و به طور کلی بگوییم تمام اسناد مالکیتی که صادر شده باطل است ما داریم اسناد مالکیتی که هیچ‌گونه این حرف‌ها درش نیست یا به طبیب خاطر بوده است یا خالصه بوده است اسناد مالکیت اینها هم باطل است؟

در صورتی که این اسناد مالکیت حالا متعلق به دولت است. دولت هم در لایحه خودش که تقدیم کرده ذکر کرده که این اسناد ابطال می‌شود پس منظور حاصل است پس وقتی معلوم شد که حقی در کار نبود سند هم باطل می‌شود آقای مؤید احمدی فرمودند که محکمه حق ندارد این کار را بکند و باید این کار را مجلس بکند بنده هم تصدیق دارم ولی وقتی کاری را که قانون نقض کرد آن وقت محکمه هم می‌تواند بکند بنابراین وقتی که این قانون تصویب بشود به موجب این قانون اسناد مالکیت باطل می‌شود و منظور آقایان در این مورد هم حاصل است پس مقدمه برای ابطال سند مالکیت به نظر بنده لازم نیست از مقدمه قضایی و حقوقی که بگذریم که در اینجا واضح شد که اشکالاتی که آقای بهبهانی و آقای مؤید احمدی فرمودند حق با ایشان بود و وارد بود اما ما دیگر با تصویب این قانون از این مرحله فارغ هستیم ما می‌گوییم به محض این که متصرف تشخیص شد ملک به او رد می‌شود پس صحبت از اثبات و ابطال و دلیل برای مالکیت و حقوق دیگری که در موضوع متصور باشد نیست خیر وقتی که متصرف معلوم شد این ملک به او رد می‌شود بنده نمی‌دانم چه اشکال عملی ممکن است فرض کرد در اینجا تذکری آقای طوسی دادند که اشخاص واسطه و دخیل در این امر هستند بنده که در این قسمت‌ها وارد نیستم و نمی‌دانم ایشان چه مقصودی داشتند اگر مطالبی باشد در کمیسیون خواهند فرمود و اگر صحیح باشد در نظر گرفته خواهد شد ولی مطلب خیلی صاف و راست است اشخاص مطالبی که دارند اظهار می‌کنند و به طوری که در این لایحه پیش‌بینی شده که هیئت‌های سیار فرستاده می‌شود به نقاطی که باید این متصرف معلوم شود در همان جا ممکن است فلان پیرزن فلان پیرمرد فلان صاحب ملک بیایند و مطالب خودشان را به هیئت رسیدگی اظهار کنند حتی وکیل هم لازم ندارد در همان محل رسیدگی می‌کنند و حقیق را خواهند داد و این که آقای امیر تیمور فرمودند که مشکلاتی ما جلوی پای مردم می‌گذاریم گویا توجه فرموده‌اند زیرا در لایحه صریح است که هیئت‌هایی می‌روند به محل و در همان محل رسیدگی

می‌کنند و ملک را به صاحبش مسترد می‌دارند. به نظر بنده یگانه تسهیلی که ممکن بود برای احقاق حق و برگرداندن املاک به مردم در نظر گرفته شده و اشکالی در کار نیست و این که به طور کلی فرمودند برای عبرت اخلاف و برای این که بعد از این چنین وقایعی رو ندهد ما ماده قانونی بنویسیم به نظر بنده لزومی ندارد و حتی ممکن است که اشکالاتی تولید کند که آن اشکالات در کمیسیون هم توضیح داده شد ولی فعلاً برای این که وقت زیاد گرفته نشود از ذکر آنها احتراز می‌کنم بنابراین احتیاج ندارد که در یک ماده مخصوص اسناد مالکیت را ابطال کنیم به نظر بنده اینجا جایش نیست و این منظور در قانون تأمین شده و نتیجه بهتری گرفته می‌شود. مطالبی که در این لایحه هست بنده برای این که ذهن آقایان واضح‌تر شود لازم می‌دانم به طور کلی رؤس مطالبی که در اینجا پیش‌بینی شده است تذکر بدهم منظور از این لایحه به طور کلی احقاق حق مردم و حل مسأله آن هم به طور خیلی ساده بوده است که اینجا در نظر گرفته شده است و آن این است که املاک به متصرفش داده شود ما وارد مطلب مالکیت و اینها نمی‌شویم یعنی متصرفی را که به عنوان مالکیت متصرف بوده است ملک را به او تفویض می‌کنیم این را هم به طوری که عرض کردم هیئت‌هایی می‌روند رسیدگی می‌کنند و این نظر را انجام می‌دهند و برای این که تسهیل بیشتری شده باشد در این املاک آن قسمتی که پول داده شده در نظر گرفته شده که تا یک مقداری یعنی بیست هزار ریال و آقایان هم پیشنهاد کردند و بنده هم قبول کردم تا سی هزار ریال بدون پرداخت قیمتی که دریافت کرده است به صاحب حق یا متصرف مسترد شود پس از این حیث هم کمک محسوسی شده است به خورده مالک و تصور می‌کنم که قسمت مهم این املاک از این قبیل است که یک مساعدت مخصوصی هم برای‌شان در نظر گرفته شده. موضوع مطالب دیگری هم که با قوانین مدنی و قوانین جاریه ممکن بود تولید اشکالی کند آنها هم برداشته شد غبن و اینها هم برداشته شد در اینجا باز بر تسهیل کار افزوده می‌شود و اشکالاتی که ممکن بود برای مردم تولید کند از لحاظ مطالب

حقوقی و قانون مدنی برداشته شد مثلاً موضوع غبن را ما هیچ متذکر نشدیم برای این که آن شرایطی که برای غبن ممکن است اثباتش لازم باشد اینجا پیش نیاید مطلب دیگری که اهمیت داشت و در اینجا برقرار شد موضوع هزینه رسیدگی بود که برای قسمت مهمی به طور کلی معاف شناخته شده است و اشخاصی که دعاوی از این بابت دارند هیچ حقی از این بابت نمی‌دهند و برای ملاکین عمده که قادر به پرداخت هستند در نظر گرفته شده برای پرداخت مهلت به آنها داده شود و برای اعسار هم ترتیب سهل‌تری در نظر گرفته شده و اگر بخواهد از این حق استفاده کند همین قدر که مهلت بخواهند به آنها مهلت داده می‌شود که مطابق این قانون هزینه را بعد بپردازند این رؤس مسائلی بود که در این لایحه پیش‌بینی شده است و به طوری که عرض کردم تمام متوجه این است که هر چه ممکن است به بهترین وجهی احقاق حق مردم بشود و البته در هر کاری ممکن است طرق مختلف در نظر گرفته شود بعضی‌ها ممکن است به مقصود برسند و بعضی‌ها ممکن است نرسند در این بابت طرق مختلفه پیشنهاد شد ما دیدیم بهترین طرق و بهترین راه و کوتاه‌ترین راه این است و با موافقت آقایان اعضا کمیسیون این اصلاحات به عمل آمده و پیشنهاد شده است و بنابراین به نظر بنده وقتی که داخل مواد شدیم لایحه بهتر روشن می‌شود و بهتر حقیقت این لایحه که عبارت از نیت دولت است به این که هر چه ممکن باشد سهل‌تر و زودتر احقاق حق افراد شود معلوم می‌شود و دولت نظر قطعی منجزی دارد که این اشخاص مخصوصاً اهالی مازندران که دچار زحمت هستند زودتر اسباب راحتی آنها را فراهم کند و زودتر بتوانند به زندگانی خودشان سر و صورتی بدهند و البته آقایان نمایندگان هم اگر تذکری می‌دهند آنها را هم در نظر می‌گیریم و اصلاح می‌شود و اگر ما به جای این که راه طولانی را در پیش بگیریم کوتاه‌ترین راهی که ممکن است ما را به مقصود برساند همین ترتیب است که کمیسیون موافقت کرده و اگر این راه را به پیماییم و پیش رویم و زودتر تمام کنیم بنده تصور می‌کنم خدمت بزرگی شده است به کلیه این اشخاص که امروز

بی‌تکلیف هستند که هم آقایان نمایندگان و هم دولت در نظر دارد که با آنها کمک شود.

(بعضی از نمایندگان- مذاکرات کافی است)

انوار- آقا چه چیز کافی است مال مردم را برده‌اند و خورده‌اند. مذاکرات کافی نیست.

رئیس- آقای انوار

انوار- من برای خاطر این که مجلس شورای ملی و نمایندگان محترم کاملاً به دو سه اصل توجه کند بر سبیل اجمال عریضی عرض می‌کنم. تمام ما شاهدیم و می‌دانیم که چه جریانی بوده و من آنها را بر سبیل اجمال به عرض می‌رسانم و لو این که خدای نخواستہ در اقلیت واقع شوم ولی پیش خودم وقتی می‌روم می‌خواهم می‌دانم که وجدانم راحت شده و عرضم را کرده‌ام به محضر اکثریت که امروز حاکمیت دارد و باید مثل روز قیامت احقاق حق کند و حکومت کند بر مردم و من تظلم مردم را می‌گویم سابقین ما قطع نظر از مذهب مقدس اسلام که می‌گوید لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تكون تجاره عن تراض یک چیز دیگری هست و آن قانون اساسی ما است که می‌گوید هیچ ملکی را نمی‌توان از تصرف صاحب ملک بیرون کرد مگر با مجوز شرعی و آن نیز پس از پرداخت قیمت عادلانه است و این یک قسمت از قانون اساسی است و ضبط اموال و املاک مردم با مجازات و سیاست ممنوع است و این کارها برخلاف قانون اساسی واقع شده و نظرم این است که دولت کاری کند که آن کسانی که این کارها را کرده‌اند مجازات شوند چرا تنها مختاری تعقیب می‌شود چرا کریم آقا که یکی از مسببین بدبختی مردم است تعقیب نمی‌شود محمد حسین آیرم یکی از

اینها است این اشخاصی بوده‌اند که مأمور می‌شدند با آن ستوان‌ها و سروان‌ها می‌رفته‌اند و مال مردم را می‌گرفته‌اند آقایان عریضه این بدبخت‌های مازندرانی عریضه عراقی‌ها عریضه کرمانشاهی‌ها برای همه شما آمده برای من تنها نیامده من هم یک خطی دارم مثل همه شماها که به آنها توجه نشده شاه سابق توی خانه خودش نشسته بوده است و اینها گرفته شده اردوی اول مأمور ضبط املاک مازندرانی‌ها شده هنگ دوم مأمور ضبط املاک کرمانشاهی‌ها هنگ سوم مال کجا آقایان نکنید والله نکنید این سابقه غلط را در این مملکت نگذارید این قانون اساسی ما این قوانین مدنی ما باید اجرا شود قوانین ثبت اسناد و قوانین دادگستری ما باید روی این باشد این ماده قانون مدنی را به عرض آقایان می‌رسانم در شرایط اساسی برای صحت ماده ۱۹۰ می‌گوید: برای صحت هر معامله شرایط ذیل لازم است اولاً قصد طرفین و رضای آنها این هم یک موضوع، موضوع سوم برگردید به اصولی که انبیای گرام از زمان آدم تا حال آمده‌اند پنج اصول را مقدس شمردند و در آن اختلاف نداشته‌اند و در فروع اختلاف داشته‌اند یکی نماز را به این ترتیب و دیگری به ترتیب دیگر می‌خوانده اما این پنج اصل را تمام اتفاق دارند مال کسی را به کس دیگر حلال نکرده‌اند هیچ پیغمبری آمده است که مال دیگری را بر کس دیگر حلال کند؟ یکی هم جان است و دیگری عرض و ناموس است که بر همدیگر حلال نکرده است و وقتی مسلم شد که آمدن انبیا علیهم‌السلام حکمای بزرگ و اشخاص بزرگ برای این بوده است که گفته‌اند مال مردم و جان مردم محفوظ است شما دیدید و حاضر بودید که جان مردم مال مردم ناموس و بچه مردم بد است اینها تباه شده است حالا امروز یک طوری شده و خدا برایتان روزی و موقعی فراهم نموده بیاید و کاری بکنید که در آتیه کسی دیگر این خیالات به سرش نیفتند و بگوید الدورم و بولدورم و مال مردم را بگیرد این ملت بدبخت مالیات می‌دهد از هستی و جان خودش پول می‌دهد امنیه و پلیس برای امنیتش تهیه شود این بود امنیت از پیش خدا من و شما چطور جواب می‌دهیم من و شما پشت این تریبون قسم خوردیم که

قانون اساسی محفوظ باشد چطور باید محفوظ شود امیدوارم این گریه من که بر همه اثر می‌کند مگر به آقای وزیر دادگستری که ایشان موافقت کنند و این معاملاتی که واقع شده است از ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ واگذار کنند و از بین ببرند و بدهند به صاحبانش وقتی که بر شما مدلل شد که این املاک مال دیگران است و به زور گرفته شده دیگر اقلیت و اکثریت مورد ندارد هر چند که اقلیت تابع اکثریت است و قانون تابع اکثریت است ولی در این مورد اکثریت مورد ندارد بیایید ما پیشنهادی کرده‌ایم و پیشنهاد خوبی هم هست و پیشنهاد این است که کلیه اوراق مالکیتی که به نام شاه سابق از ادارات ثبت اسناد و املاک صادر شده است غیر از اسناد کاخ‌های شخصی از درجه اعتبار ساقط و بلااثر باشد و کلیه املاک و علاقه‌جات به دست دولت می‌ماند که به صاحبانش داده شود و این یک چیزی است که هم دست قضات را باز می‌کند و هم قضات راه را پیدا می‌کنند املاک در دست کی می‌ماند؟ در دست شما که دولت هستید به عنوان تولید بر اموال عامه می‌ماند و به دست شما داده می‌شود که به مردم بدهید که هم تکلیف مردم بدبخت معین شده است و هم شما در واقع آقای وزیر دادگستری برای ملت کار کرده‌اید و ما هم باید برای ملت کار کنیم تا بالاخره ملت به ما چشم داشت دارد می‌خواهد ما ارزش رفع نگرانی کنیم در زیر آفتاب که درخشنده شده است در این دوره که ما می‌توانیم به زخم بدبختان مرهمی بگذاریم بیاییم ما این جور قانون را بگذاریم خدا می‌داند این قانون حالا حالاها عملی نمی‌شود چرا؟ به علت این که همان طوری که آقای مؤید احمدی فرمودند قضاوت در دفعه اول می‌گویند ما چه کار کنیم با این اسناد و این اوراق مالکیت و اوراق مالکیت تزلزل‌ناپذیر است مالک آن متصرف بوده و بعد هم دولت متصرف شده حالا که دولت متصرف است شاکه‌ها می‌آیند دولت باید مطابق این قانون با آنها رفتار کند البته اشکالاتی پیش می‌آید ولی ما فکر آتیه را داشته باشیم اگر ما قانون اساسی را مقدس می‌داشتیم که برای آن خون‌هایی ریخته شده این پیشامدها نمی‌کرد و ما خودمان را ننگین نمی‌کردیم دو اصل از این قانون در زمان شاه

سابق از بین رفت و با رفتن آن دو اصل چه تغییراتی پیدا شد و کسی که می‌آید در مجلس قسم می‌خورد که قانون اساسی را حفظ کند آن وقت این طور مردم را در فشار می‌گذاشت و مال مردم را ضبط می‌کرد و قانون اساسی را زیر پا می‌گذاشت. خوشبختی آقای وزیر دادگستری این است که سینه‌ام گرفت و دیگر نمی‌توانم صحبت کنم.

وزیر دادگستری - خیلی تأسف می‌خورم که آقای انوار

احساسات زیادی به خرج می‌دهند که منجر به کسالت مزاحشان می‌شود یک مطلب ضمن فرمایشات آقایان گفته می‌شود که شاید منجر به سوءتفاهم شود و بنده می‌خواهم که اساساً این فکر از بین برداشته شود و آن این است که تصور می‌کنند بنده در یک موضوعی که مطلب صحیحی باشد و پیشنهادی باشد که اسباب پیشرفت کار و گرفتن نتیجه باشد در مقابل آن مقاومت یا لجابت می‌کنم این طور نیست بنده این موادی که آمد در کمیسیون مورد مذاکره واقع شد و بعضی مذاکرات و پیشنهادات شد و بعضی از آن پیشنهادات موافقت شد و این اصلاحات هم مطابق آن پیشنهادات به عمل آمد و بنابراین بنده هیچ سخت‌گیری ندارم در مطالبی که روی حق و انصاف اظهار بشود بلکه برعکس حسن استقبال می‌کنم و چون مطلب مورد بحث مقصود بنده و آقایان نمایندگان این است که مطلب به بهترین وجهی حل شود جهت ندارد ما مقاومت کنیم و حرف حسابی را نشنویم منتهی مطلب در جای دیگر عیب پیدا می‌کند ما می‌خواهیم یک تسهیلی در کار بکنیم و اقدامی کنیم که خط‌های گذشته را اصلاح کنیم اگر ما می‌خواستیم یک مالکیتی را به این نحو که آقای انوار تذکر داده‌اند برخلاف قانون اساسی و قانون مدنی از بین ببریم این صحیح بود که این تذکرات را به ما می‌دادند ولی بالعکس ما در مقام اصلاح وضعیت گذشته هستیم و نمی‌خواهیم حقی را از بین ببریم تا به ما تذکر داده شود مبادا خلاف قانون شود ما به موجب قانون می‌خواهیم احقاق حقوقی کنیم که مردم در این املاک داشته‌اند و باید به

موجب قانون به دست آنها داده شود و قانون هم در دست آقایان است و با آقایان مذاکره شده و می‌شود و مذاکرات و مباحثات بسیار در کمیسیون شد و به این ترتیب تهیه شد و به مجلس آمد و اینجا هم به طوری که مشغول هستند بایستی در کلیات مذاکره بشود و اینها هم در نظر گرفته می‌شود و اصلاحاتی که لازم باشد به عمل می‌آید باید حالا وارد مواد شویم و مطالبی که باید اظهار شود و در مواد پیشنهاداتی که لازم باشد آقایان می‌دهند و در کمیسیون مورد شور واقع می‌شود و تمنی می‌کنم از آقایان فعلاً وارد مواد بشویم و تصور نمی‌کنم ذکر مطالب و تکرار مطالب کلی موضوع را اصلاح کند باید وارد مواد شد و در مورد پیشنهاد داد که زودتر تمام شود و این که فرمودند اگر این مواد به همین ترتیب باشد ممکن است قضات گمراه شوند و بگویند این قانون عملی نمی‌شود و پیشنهادی هم کردند ممکن است پیشنهاد ایشان مورد قبول واقع شود چه مقاومتی در کار است می‌آید در کمیسیون مطرح می‌شود و دقت می‌شود اگر قبول شد اضافه می‌شود ولی این را نمی‌شود محمل قرار داد برای این که بگویم اگر این نباشد قضات گمراه می‌شوند و یا به استناد قوانین می‌آیند و تضییع حقوق مردم را می‌کنند بنده می‌خواهم رفع این شبهه را اساساً کرده باشم و تمنی می‌کنم آقایان نگذارند این شبهه در مردم تولید بشود این طور نیست مطلب. قضات یا هر کس که در این امر وارد شود این مواد را در نظر می‌گیرد و می‌بیند که چه تسهیلاتی شده است اگر قوه قضاییه ما را هدایت و راهنمایی نکند که به واسطه سابقه عادات و قوانین قضایی ما نتوانند مطالب را حل کند چه فایده دارد بنده عقیده‌ام این است که استدلال از آن طرف شده باشد که بگویند این آقایان چون عادت دارند و آشنا هستند به اصول قوانین زودتر می‌توانند این اصولی که اینجا وضع شده است و این قواعدی که اینجا ذکر شده است عمل کنند و احقاق حق کنند به عقیده بنده این طور می‌شود چون آشنا هستند چون می‌دانند بهتر می‌توانند قضاوت و رسیدگی کنند و احقاق حق کنند و آن ماده که ایشان گفتند دلیل بر گمراهی قضات نخواهد شد و هیچ حقی تضییع نخواهد شد با این حال

پیشنهادشان را بکنند در کمیسیون مورد دقت واقع خواهد شد.

۴- موقع و دستور جلسه بعد - ختم جلسه

بعضی از نمایندگان- ختم جلسه

رئیس- پیشنهاد شده است جلسه ختم بشود.

دکتر سنگ- بنده چند کلمه عرض دارم.

رئیس - عده‌ای از آقایان هم اجازه خواسته بودند که نوبت به آنها نرسیده و بایستی صحبت‌های خودشان را بکنند و چون مسأله تعجیل دارد اگر تصویب بفرمایید جلسه روز سه‌شنبه پس فردا سه ساعت به ظهر و دستور هم همین لایحه است (صحیح است) انشاءالله آقایان سر موقع تشریف می‌آورند.

مجلس سه ربع ساعت بعد از ظهر ختم شد

رئیس مجلس شورای ملی- حسن اسفندیاری (۱)

توضیحات و مأخذ

۱ - گزارش مذاکرات مجلس شورای ملی دوره سیزدهم ۱۲ بهمن ۱۳۲۰
نشست ۱۹

فصل هفتم

سرلشکر محمود افشارطوس

برای اینکه با سیر تحول فکری سرلشکر محمود افشار طوس با آن سابقه ای که در زمان پهلوی اول در مازندران بجا گذاشته بود آشنا بشوید در اینجا بطور مختصر در باره سرلشکر محمود افشار طوس در اختیار خوانندگان ارجمند قرار می دهیم بدون شک در آینده در باره او که بقول مصور رحمانی « .. فدای روحیه صداقت آمیز خدمتی یک سرباز ملت دوست شد. نسبت به رئیس دولت کمال اعتقاد و احترام را داشت و به شرافت ذاتی مردم ایران و قابلیت آنها به تکامل و ترقی مؤمن شده بود. او عیوب احتمالی اجتماعی و فردی ایرانیان را ناشی از اثرات و رویه ناصحیح و خلاف اصول زمامداران نادان می دانست. و چون به صحت عمل و ملت دوستی دکتر مصدق ایمان داشت ، مطمئن بود که با خدمتگذاری صادقانه به او ، ملت ایران در مسیر آرامش و تعالی قرار خواهد گرفت.» و سرانجام جانش در این گذاشت خواهم نوشت.

غلامرضا مصور رحمانی از یاران افشار طوس که در بیانگذاری «سازمان افسران ناسیونالیست» با هم شرکت داشته اند در خاطراتش تحت عنوان «کهنه سرباز» آمده است: اساس تشکیلات [این سازمان نخست به نام «گروه افسران ناسیونالیست» به وجود آمد. سپس توسعه پیدا کرد و نام «گروه سربازان ناسیونالیست» و آنگاه «سازمان گروه ملی» به خود گرفت.] این گروه در اوائل سال ۱۳۳۱ در منزل سرهنگ ستاد محمود افشار طوس گذاشته شد. او در دانشگاه جنگ مدیر دروس بود. یکی از روزها پس از خاتمه کلاس مرا دید و گفت: خیلی مایل است برای پاره ای گفتگوهای خصوصی در خارج دانشگاه ملاقاتم کند.

ترتیب ملاقات در منزلش داده شد. در روز موعود علاوه بر خودش سرهنگ توپخانه ستاد یآوری، سرهنگ پیاده ستاد قدرت دبیرسیاقی و سرهنگ سوار محمد اشرفی هم حضور داشتند.

در آن جلسه گفتگو در باره مطالبی که آن روزها نقل مجالس افسران بود، یعنی خرابی وضع ارتش از لحاظ بی هدفی آن دستگاه، فقد ایمان در افراد و فساد دایره کارگزینی در واگذاری مشاغل و در تنظیم لوحه ترفیعات، شروع شد. سرهنگ یآوری گفت یکی از دوستان از قول سررتیب هوئی خوشنویسان افسر کارگزینی کل نقل کرده که نرخ آن سال کارگزینی کل برای پیشنهاد درجه سرتیپی در آخر آن سال، به پنج هزار تومان نقد و یک جفت قالیچه ابریشمی، قطع شده، یعنی بدون واگذاری آن یک سرهنگ، هر قدر هم لایق باشد، نامش در لوحه ترفیعات نخواهد رفت.

همه از اینکه موضوع ترفیعات ارتش، یعنی مبنای تشخیص ظرفیت و قابلیت افسران برای قبول مسئولیت حیات و ممت جوانان ملت در جنگ و صلح تا به آن درجه از انحطاط رسیده که بدون توجه به لیاقت و صلاحیت شخصی فقط به مأخذ تنخواه و کالا حل و فصل می شود، اظهار تأسف کردند.

سه نفر از حضار که موعد ترفیعیشان بود بی اختیار گفتند «تکلیف چیست؟» طبعاً هیچکدام جوابی نداشتند به دونفر دیگر بدهند. منم ساکت ماندم و از اینکه سرهنگ افشار طوس که او را مرد اصولی و فداکار تشخیص داده بودم، مرا برای یک موضوع کوچک و کاملاً شخصی، یعنی ترفیع آخر سال دعوت به مذاکره کرده ناراحت شدم. بخصوص که در امور کارگزینی نه سابقه ای داشتم و نه نفوذی.

من به افشار طوس گفتم: اگر تمام هم و غم رفقا مربوط به گرفتن ترفیع درجه در ایام عید است، راه حلش معلوم شده و شما هم قسمتی از آنرا در همین اطاق موجود دارید و اشاره کردم به یک جفت قالیچه ابریشمی که به دیوار اطاق

آویخته شده بود. بنابراین احتمالاً مسأله از نظر شخص شما حل است. سایر رفقا هم تصور نمی‌کنم از این جهت اشکال فوق العاده‌ای داشته باشند. دیگر بحث و اتلاف وقت چه لزوم دارد؟

افشار طوس گفت: مسأله عمیق‌تر از این است. من نمی‌خواهم و مورد ندارد تقدس مآبی به خرج دهم. در ارتش، ما همدیگر را می‌شناسیم. این حقیقتی است همه شما می‌دانید من «رشوه بگیر» نیستم. اگر من رشوه نمی‌گیرم به این دلیل اساسی است که این «عمل» را رکیک و تباه‌کننده روح فر در جامعه می‌دانم.

ولی بنا شود خودم ر برای «رشوه دادن» حاضر کنم، یعنی به این عمل رکیک به ضرر جیب دست بزنم، فوراً این سؤال برایم پیش می‌آید که چرا «رشوه گیری» نکنم که نفع مادی متوجهم کند؟ منظورم اینست که برای من رشوه دادن و رشوه گرفتن، هر دو از لحاظ اصولی مفهوم واحد ندارند. راشی و مرتشی هر دو مردودند، هر دو فاسدکننده روح افراد در جامعه و باعث انحطاط محیط هستند.

پس ما نباید تسلیم طرز فکر انحطاط آور کارگزینی‌چی‌ها بشویم و از طریق پرداخت رشوه، حق خودمان را مطالبه کنیم.

سرهنگ یآوری مثل اینکه دنباله حرف افشارطوس را گرفته باشد، گفت:

- و انتظار دریافت ترفیع را هم در فروردین نباید داشته باشیم.

سرهنگ دبیرسیاقی گفت: فرض کنیم یکی از ما صرفنظر از این ملاحظات، رشوه مقرراتی را هم به کارگزینی کل ارتش داد و درجه هم گرفت. درسیستم ترفیعاتی که لیاقت در خدمت، قدرت کار، حسن سابقه، دانائی نظامی، صداقت رفتار و قضاوت صحیح ملاک ترفیعات نیست، آن یک نفر بین دهها و حتی صدها فرد غیر صالح که محور پیشرفتشان همیشه بر بند و بست با کارگزینی

چی ها بوده، مستحیل و بلااثر خواهد ماند. او به صورت وصله ناهم‌رنگ درباقت امراء ارتش انگشت نما و ناجور نموده خواهد شد، بزودی ناچار یا خودش کنار می‌رود و یا کنارش خواهند گذاشت و بعد چند نام به عنوان شاهد مثال ذکر کرد.

گفتم: پس مطلب به این صورت در می‌آید که ما باید هم‌رنگ جماعت شویم و یا مبارزه کنیم. تنها راه حل سوم کناره‌گیری از خدمت در ارتش است.

افشار طوس گفت: من یک سربازم. یعنی در موقع لزوم پاکبازم. پس حاضر نیستم شخصیت انسانی خودم را پائین بیاورم که افراد حقیر و معلوم‌الحالی مثل خوشنویسان به فسادم بکشند. نه ترفیع می‌خواهم و نه استعفا می‌دهم. من مبارزه می‌کنم.

دبیرسیاقی: من همین‌طور.

اشرفی: من هم همین‌طور.

یاوری: من هم همین‌طور.

گفتم: پس بیایم سر مطلب مبارزه با کی؟ چطور؟

افشارطوس گفت: من و دبیرسیاقی هر دو در دانشگاه شاگرد تو بوده ایم و به سؤال و جواب سر کلاس تو عادت کرده ایم. اگر اشرفی و یاوری هم موافقت داشته باشند، از تو خواهش می‌کنیم موضوع را مثل یک کار در کلاس مطرح کنی و مذاکرات و جلسه را هدایت کنی... همه گفتند بسیار خوب.

گفتم: پس بگوئید با کی باید مبارزه کرد و چطور؟

یاوری گفت: با همین خوشنویسان و با افشاءکردن وضع گذشته و حال او.

گفتم: مبارزه است بسیار حقیر و بی نتیجه. به فرض اینکه در این مبارزه موفق شدیم، یعنی فساد او را که اغلب به آن واردند علنی کنیم، او را بر می‌دارند و

فرد دیگری را با همان مشخصات و یا بدتر از آن جایش خواهند گذاشت. باز همان آش است و همان کاسه! ما باید مجدداً مبارزه را با آن جانشین و بعد هم با جانشینان بعدی از سر بگیریم. پس این قافله تا به به حشر لنگ خواهد ماند.

یاوری گفت: راست گفתי مبارزه اصلی ما باید متوجه خود رئیس کل ستاد باشد، چرا که او است که مسئول کارگزینی را تعیین میکند.

گفتم: او هم، مثل خوشنویسان، در مجموعه دستگاه آلتی بیش نیست. شما از چگونگی تغییر رأی میرزا رضا کرمانی در جریان ترور ناصرالدین شاه استحضار دارید؟ گفتند: خیر.

گفتم: باید بگویم که با ذکر اینمطلب قصدم تجویر «ترور» نیست. منظورم نحوه استدلال برای رسیدن به عمق مطلب است. می گویند میرزا رضا، پس از اینکه از مظالم فاحش کامران میرزا نایب السلطنه به خود نزد سید جمال الدین اسد آبادی در اسلامبول شکایت کرد، سید جمال الدین به او گفت: «اگر تو خودت نمی خواستی طرف ظلم واقع شوی قبول ظلم نمی کردی.» میرزا رضا ابتدا از این جواب چیزی دستگیرش نشد ولی بعدها از آن جمله این الهام را گرفت که می بایست نایب السلطنه را نابود می کرده است.

او بر گشت به ایران که جبران مافات کند یعنی نایب السلطنه را نابود سازد. گلوله را هم در شاه عبدالعظیم به همان قصد در طپانچه گذاشت. ولی چشمش به ناصرالدین شاه افتاد، دفعاً به فکرش رسید چرا شاخه را که نایب السلطنه است بزنم و تنه را که شاه است باقی بگذارم که ده ها شاخه دیگر جانشین آن یک شاخه کند؟ بگذار تنه را نابود بکنم که تمام شاخه ها خود بخود از بین بروند و گلوله ای را که به قصد نایب السلطنه در لوله گذاشته بود در سینه ناصرالدین شاه جای داد.

یاوری گفت: بهتر از این ممکن نبود استدلال کرد که باید از «جزء به کل رفت» هدف اصلی ما باید شاه باشد.

گفتم: بگذارید از چیزی صحبت کنیم که شاه جزئی از آن است: «رژیم»
 گفتم: هفته دیگر در همین ساعت در همینجا این بحث را ادامه می‌دهیم و از آن به جلسات به نوبت هر هفته مرتباً در منزل یکی از ما چهار نفر تشکیل شد.
 بحث در باره رژیم در جلسه بعد بخشنامه مانند از ذکر محاسن رژیم جمهوری شروع شد. همگی در تأیید نظر خود به فرانسه و سوئیس مثل زدند. گفتم وقتی از رژیم جمهوری صحبت می‌شود چرا فقط از فرانسه و سوئیس صحبت کنید؟ چرا از روسیه شوروی و ترکیه و کشورهای آمریکای مرکزی و جنوبی نذری نمی‌کنید که همه دارای رژیم جمهوری هستند بدون اینکه مردم آن کشورها از آزادی و دموکراسی بهره‌ای داشته باشند؟ و بر عکس چرا از رژیم‌های مشروطه انگلستان و سوئد و دانمارک نام نمی‌برید که همه مشروطه‌اند ولی مردمشان از آزادی و دموکراسی برخوردار هستند؟

تصور نکنید با رژیم جمهوری مخالفم و یا با رژیم مشروطه بستگی خاص دارم. منظورم اینست که اشتباه ملت شریف همسایه خودمان، ترک‌ها را تکرار نکنیم و دنبال «اسم تو خالی» نرویم.

نام رژیم خود به خود هیچ چیز را نمی‌رساند. نحوه اداره کشور و چگونگی تربیت روحی کارکنان دولت، در اینکه آنها خود را «نوکر» ملت یا «ارباب» آن بدانند است که رژیم را به صورت دموکراسی یا دیکتاتوری در می‌آورد. اساس مطلب که «محک» رژیم باید محسوب شود در وجود آزادی فردی است.

اگر در رژیمی، آزادی فردی، مقدس و غیر قابل نقص شمرده شود، آن رژیم را قابل قبول می‌توان شمرده و لوهر اسمی داشته باشد و اگر بالعکس در رژیمی آزادی فردی مورد احترام نباشد، آن رژیم را مردود باید دانست. نام آن هر چه می‌خواهد باشد.

نظریه بالا پس از ساعات متمادی بحث عاقبت مورد قبول و تأیید همگی واقع شد و اصول ایجاد یک سازمان مخفی به نام «سازمان گره ملی» با هدف و اساسنامه زیر به تصویب هیأت پنج نفری که، به نام هیأت مدیره موقت شناخته شد و در آن سررتیب افشار طوس مدیر، نویسنده و دبیر کل آن تعیین شد، رسید.

اصل ۱ - سازمان گروه ملی برای ملت ایران «دموکراسی» را مطالعه می کند. سازمان، در وضع فعلی، با رژیم موجود، که در آن تحت رهبری دکتر مصدق اختیارات کلی به ملت برگردانده شده، همکاری خواهد کرد.

اصل ۲ - نتیجه مسلم اجرای اصل یک قرار دادن نیروهای مسلح کشور است، در اختیار ملت، بنابراین، اداره امور نیروهای مسلح و سازمانهای انتظامی کشور اعم از ارتش، ژاندارمری و شهربانی، از دربار و شاه باید متنزع و در اختیار هیأت دولت قانونی قرار گیرد.

اصل ۳ - به علت فساد اداره کارگزینی کل ارتش، که موجب شده اکثریت امراء ارتش و شاغلین مقامات مهم به دلایلی غیر از لیاقت و صلاحیت و خدمتی، به احراز درجه و بالا نائل شده باشند، امراء ارتش در درجات ارتشبدی و سپهبدی و سرلشگری به طور مطلق و در درجه سرتیپی به استثناء عده ای معدود، باید از خدمت برکنار شوند و به جای آنان از افسران صالح و جوان به کار گمارده شوند.

علاوه بر آن کمیسیونهایی به انتخاب خود افسران به سوابق و صلاحیت خدمتی عموم افسران از درجه سرهنگی به پائین رسیدگی خواهد کرد تا عناصر ناصالح تجسس و از کار خارج شوند.

اصل ۴ - چون حکومت دکتر مصدق در مسیر خدمت به ملت و در راه اعتلای ایران گام بر می دارد، سازمان بی دریغ در تمام مراحل در مقابل عناصر اخلاکگر از آن پشتیبانی خواهد کرد.

مدیر و دبیر کل مشترکاً مسئولیت عملی ساختن اصول اساسنامه و برقراری ارتباط های سیاسی و نظامی مهم را به عهده خواهند داشت.» (سرهنگ ستاد غلامرضا مصور رحمانی «کهنه سرباز» - مؤسسه خدمات فرهنگی رسا - ۱۳۶۶ - صص ۲۱۱-۲۰۶)

تاریخ ایرانی به سیر تحول فکری افشارطوس اشاره می کند که: افشارطوس پس از طی مراحل نظامی با درجه سرگردی به اداره املاک سلطنتی رضاخان که زیر نظر کریم آقا بوذرجمهری اداره می شد رفت و از سال ۱۳۱۸ تا شهریور ۱۳۲۰، رییس املاک سلطنتی مازندران شد. گرچه به دلیل طبیعت کار، افشارطوس نام نیکی از آن زمان به یادگار نبرد و این سابقه همواره به حربه مخالفان تبدیل شده بود. در آن هنگام خشونت روش رایج بود و طبیعتاً این مساله در املاک سلطنتی نمود روشنی داشت و افشارطوس هم از این قاعده مستثنی نبود.

پس از شهریور ۱۳۲۰ همه روسای املاک سلطنتی برکنار و مورد تعقیب قرار گرفتند اما افشارطوس به اصفهان منتقل شد و با درجه سرهنگ دومی به فرماندهی هنگ پیاده اصفهان و مسوولیت امنیت اصفهان رسید. سپس رییس شهربانی اصفهان شد و در آن منطقه علیرغم اوضاع ناامن به دلیل از هم پاشیده شدن ارتش و نفوذ شدید حزب توده در میان کارگران که موجب درگیری های مداوم بود، توانست نظم و امنیت را برقرار کند.

در جریان غائله آذربایجان افشارطوس از فرماندهان ارتش بود. با لیاقتی که از خود نشان داد، فرماندار نظامی راه های همدان شد و مدتی هم بازرس ویژه لشکر یک شد اما پس از آزادی آذربایجان، وقتی با غارت اموال مردم توسط ارتشیان مواجه شد، به این امر شدیداً اعتراض کرد. ظاهراً برخی افسران هم از قول مقامات بالاتر از او خواسته بودند تا در آن مسائل دخالت نکند اما

افشارطوس پاسخ داده بود که ما برای مردم جنگیده‌ایم نه اینکه علیه آن‌ها وارد عمل شویم. بعد از این ماجرا بود که در انزوا قرار گرفت، به دانشگاه جنگ فرستاده شد و مدتی هم مدیر دروس دانشگاه جنگ بود. در این دوره افشارطوس به مرور منزوی شد و از سمت‌های مهم کنار گذاشته شد. ترفیع‌های او نیز به عقب افتاد و هنگام اخذ درجه سرتیپی، ترفیع او بیش از سه سال تا زمان حکومت ملی دکتر مصدق به تعویق افتاد.

افشارطوس که در جوانی حامی رضاخان بود از دوران نخست‌وزیری رزم‌آرا و شروع مبارزات ملی، از نظر ایدئولوژیک متحول شد. او مصدق را به تمام معنا قبول داشت و نهایت تلاش خود را در کمک به او به کار بست. «

منبع: تاریخ ایرانی

گفتگوی حسین مکی را با روزنامه توس

* نشریه توس: زاهدی در کشتن افشار طوس چه نقشی داشت؟ در جراید آن روز درباره ی نقش بقایی هم صحبت‌هایی وجود داشت.

مکی: این را من نمی دانم. ولی می دانم در کشتن افشار طوس شاه و زاهدی مسلماً دست داشتند. برای اینکه سرتیپ نصراله زاهدی که خواهرزاده ی زاهدی بود، به دستگیری افشار طوس کمک کرده بود. او هم بدون اجازه ی شاه این کار را نکرده بود.

منبع: گفتگوی حسین مکی را با روزنامه ی توقیف شده ی توس (۲۸ مرداد ۱۳۷۷)

مصور رحمانی در کتاب «کنهه سرباز می نویسد: «انتقام‌گیری شخص شاه

از تنها رئیس شهربانی که خود را نوکرمالت می دانست و به عوض شخص شاه به حکومت قانون وفادار بود.» (خاطرات مصور رحمانی «کهنه سرباز» - ص ۳۸۷)

در کتاب اسناد توطئه ربودن و قتل سرلشکر افشارطوس (رئیس شهربانی حکومت ملی) به کوشش محمد ترکمان آمده است:

سرتیپ ستاد محمود افشارطوس (که پس از شهادت با یک درجه ترفیع به درجه سرلشکری نائل گردید) زمانی که در بهمن ۱۳۳۱ حکم ریاست شهربانی حکومت ملی دکتر مصدق را دریافت می نمود گمان نمی برد که تنها ۲ ماه در این سمت باقی خواهد ماند. هر چند فعالیت‌های ارزنده اش به نفع نهضت ملی و علاقه‌اش به دکتر مصدق رقم خوردن چنین آینده‌ای را برای او گریزناپذیر می نمود. وی که پیشتر برای ستیز با ستم‌ها و فسادهای موجود در ارتش و در راستای بهبود اوضاع قوای نظامی کشور به همراه تنی چند از افسران شایسته "سازمان افسران ناسیونالیست" را بنیان گذاشته بود با آغاز نخست‌وزیری دکتر مصدق موقعیت را مناسب یافت تا از وجود حکومت ملی برای تحقق آرمان‌های میهن پرستانه خود بهره گیرد. دکتر مصدق نیز در همین راستا بر آن شد تا از اختیارات قانونی خود استفاده کرده و انتخاب وزیر جنگ را بر عهده گیرد تا در مبارزه با سران فاسد قوای نظامی از دست باز برخوردار باشد. با نپذیرفتن این موضوع توسط شاه خودکامه زمینه برای کناره گیری مصدق از نخست‌وزیری فراهم گردید که با خیزش گسترده مردم در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ این طرح ناکام مانده و مصدق پیروزمندانه به سمت خود بازگشت و با عهده‌دار شدن مسئولیت وزارت جنگ و تغییر نام آن به "وزارت دفاع ملی" نقطه عطفی در مبارزات افسران ناسیونالیست رقم زد. مصدق از ایشان خواست از میان خود افسرانی لایق بگزینند و به امر پاکسازی ارتش بپردازند. در این گزینش سرهنگ وقت ستاد محمود افشارطوس نفر نخست بود. ایشان در مرحله اول کوشیدند افراد نالایق و فاسد را تحت عنوان بازنشستگی از ارتش دور نمایند.

این امر سبب شد تا افراد پاکسازی شده به نوبه خود یک سازمان مخفی ایجاد اغتشاش و توطئه به نام "کانون افسران بازنشسته" تشکیل داده و به ستیز با دولت ملی بپردازند که از آن جمله می‌توان به نقش آنها در توطئه ۹ اسفند ۱۳۳۱ جهت قتل دکتر مصدق اشاره کرد که با سرعت عمل و جان فشانی افشارطوس خنثی شد. این واقعه کینه جویی مخالفان دولت، دربار و بیگانگانی که در پی از بین بردن دولت ملی بودند را متوجه سرتیپ افشارطوس نمود. برای این منظور دکتر مظفر بقایی کرمانی که زمانی یار و همراه مصدق بود و بعدها به یکی از سرسخت‌ترین دشمنانش بدل گشته بود دست به کار تدارک توطئه‌ای برای حذف افشارطوس گردید.

وی با همدستی تعدادی از افسران بازنشسته در شب ۳۱ فروردین سرتیپ افشارطوس را به دام انداخته و پس از بیهوش نمودن به تپه‌های تلو در لشکرک تهران برده و در ۲ اردیبهشت پس از شکنجه به قتل رسانیدند. جسد افشارطوس ۶ اردیبهشت پیدا شد و با ردگیری مأمورین شهربانی عده‌ای از مظنونین از جمله شماری از امرای بازنشسته ارتش بازداشت شدند. سرلشکر زاهدی که در ردیف متهمان بود، طی اعلامیه‌ای از سوی فرمانداری نظامی احضار شد ولی با تماسی که پیوسته با مخالفان دولت داشت توانست در روز ۱۴ اردیبهشت در مجلس تحت زعامت کاشانی پناه گیرد. مظفر بقایی نیز که در آن زمان نماینده مجلس بود، از حق مصونیت قضایی استفاده کرد. دیگر متهمان پرونده نیز با بهره‌گیری از حمایت‌های بیرونی کوشیدند جریان رسیدگی را کند نمایند. سرانجام با فشار دولت ملی در تاریخ ۸ مرداد ۱۳۳۲ بازپرس قرار مجرمیت متهمین را صادر نموده و پرونده در ۱۴ مرداد به دادگاه جنایی تحویل داده شد اما وقوع کودتای ۲۸ مرداد ورق را برگرداند و تمامی متهمان پس از کودتا آزاد شدند و پرونده قتل افشارطوس به تاریخ سپرده شد.

کودتایی که در آن نبود عنصری لایق و وفادار همچون افشارطوس به خوبی احساس می‌شد چرا که شاید فردی چون او می‌توانست مانند ۹ اسفند تاریخ را

به‌گونه‌ای دیگر رقم زند.

دکتر مصدق پس از کودتا در بیدادگاه نظامی با تأکید بر نقش بی‌نظیر زنده یاد افشارطوس گفت: "مرحوم سرلشکر افشار طوس در شغل ریاست شهربانی افسری بی‌نظیر بود و غیر از انجام وظیفه نظری نداشت و به همین جهت با وضع فجیعی به قتل رسید. غرض از قتل او دو چیز بود، یکی آنکه چنین افسری را از بین ببرند و دیگر آنکه ثابت کنند دولت آنقدر ضعیف است که رئیس شهربانی آن را می‌ربایند ولی قادر نیست قاتل او را دستگیر نماید."

(اسناد توطئه ربودن و قتل سرلشکر افشارطوس (رئیس شهربانی حکومت ملی) گردآورنده: محمد ترکمان - مؤسسه فرهنگی رسا - ۱۳۶۳-)

فروغ فکری در باره قتل افشار طوس و زمینه سازی برای کودتا بعلیه حکومت ملی دکتر مصدق اینگونه به نوشته آورده است: روزنامه باختر امروز در خبر ویژه‌ای در ۱۳ اردیبهشت ۱۳۳۲ نوشت: «مخالفان دکتر مصدق تصمیم داشتند که دکتر فاطمی، سرتیپ ریاحی، دکتر معظمی، دکتر شایگان، مهندس زیرک‌زاده و تیمسار مهنا را دستگیر سازند اما افشارطوس حاضر نشد برای نجات خود، دکتر مصدق و دیگران را به کشتن بدهد. دکتر مصدق به شاه پیغام داد: ملت را در جریان توطئه‌های شما خواهم گذاشت.»

این روزنامه، اولین روزنامه‌ای بود که با بیان این خبر، پرده از دلیل قتل رئیس شهربانی، سرتیپ محمود افشار طوس برداشت. قتلی که ۱۲ اردیبهشت فرمانداری نظامی تهران در اعلامیه‌ای در رادیو، با انتشار آن، افسران بازنشسته و مخالفان دولت از جمله سرلشکر فضل‌الله زاهدی و دکتر مظفر بقایی را عامل آن معرفی کرده بود.

سرتیپ محمود افشارطوس زمانی که در بهمن ۱۳۳۱ و در سن ۴۷ سالگی‌اش حکم ریاست شهربانی تهران را دریافت می‌کرد، گمان نمی‌کرد که تنها ۲ ماه در این سمت باقی خواهد ماند. هرچند فعالیت‌های ارزنده او به نفع نهضت ملی و

علاقه‌اش به دکتر محمد مصدق، وجود چنین آینده‌ای را برایش گریزناپذیر می‌کرد. او که زمانی به رضاشاه گرایش داشت و شاه نیز مدتی (۱۳۱۸ تا ۱۳۲۰) او را به ریاست املاک سلطنتی مازندران گماشته بود، با گذر زمان و دیدن ستم‌ها و فسادهای موجود در طی سال‌های خدمتش، به سمت دموکراسی خواهی آمد و شاید وجود همین عقاید بود که پس از ریاست شهربانی اصفهان در شهریور ۱۳۲۰ و نظاره بی‌مروتی‌های ارتشیان در غائله آذربایجان، او را واداشت که تصمیم به بهبود اوضاع نظامی کشور بگیرد و در اوایل سال ۳۱ با تأسیس (سازمان افسران ناسیونالیست) به همراه تنی چند از افسران شایسته چون سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی، سرهنگ یآوری، سرهنگ دبیرسیاکی و سرهنگ اشرفی، قدم در راه دشواری بگذارد و تصمیم به از بین بردن فساد در ارتشی بگیرد که در آن زمان زیر نظر شخص شاه بود و شاه برخلاف قانون اساسی وزیر جنگ را خود منصوب و بر فعالیت‌هایش نظارت می‌کرد.

نخست‌وزیری دکتر مصدق در ۸ اردیبهشت ۱۳۳۰ عاملی شد تا گروه افسران ناسیونالیست موقعیت را مناسب یافته و از فساد و خرابکاری و خیانت در ارتش به دکتر مصدق شکایت کنند. مصدق نیز بر آن شد تا از اختیارات قانونی خود استفاده کرده و انتخاب وزیر جنگ را بر عهده گیرد. شاه با نپذیرفتن این موضوع عامل شتاب دهنده‌ای برای استعفای مصدق از نخست‌وزیری در ۲۵ تیر ماه ۳۱ شد. اما مردم با تظاهرات گسترده و شعار یا مرگ یا مصدق، باعث شدند تا مصدق پیروزمندانه به سمت خود بازگردد و با عهده‌دار شدن مسوولیت وزارت جنگ و تغییر نام آن به (وزارت دفاع ملی) نقطه عطفی را در مبارزات افسران ناسیونالیست رقم زند و پس از مدتی از خود افسران بخواهد که از میان خود افسران لایق را انتخاب کنند تا آنها به تصفیه ارتش بپردازند. در این انتخابات سرهنگ ستاد محمود افشارطوس به عنوان نفر اول انتخاب شد. آنها در مرحله اول افراد نالایق را که از جمله افراد فاسد بودند تحت عنوان بازنشستگی از ارتش دور کردند.

این عمل سبب شد تا آنها (کانون افسران بازنشسته) را تشکیل داده و به ستیز با دولت بپردازند و از جمله عوامل بروز اغتشاشات در کشور شوند که از آن جمله می‌توان به نقش آنها در ۹ اسفند ۱۳۳۱ و جریان توطئه قتل دکتر مصدق اشاره کرد. در این روز ظاهراً قرار بود شاه مخفیانه به مسافرت خارج از کشور برود اما عده‌ای چون آیت‌الله کاشانی و دکتر مظفر بقایی معتقد بودند که مصدق می‌خواهد شاه را از کشور بیرون کند، مصدق به کاخ رفت تا مدارک لازم را به شاه تحویل دهد اما هنگام خروج متوجه شد که عده‌ای از اوباش از قبیل شعبان جعفری که توسط برخی تحریک شده بودند، به همراه جمعی از افسران بازنشسته جلوی در کاخ جمع شده و قصد قتل او را دارند. مصدق از در دیگری به منزلش گریخت و جمعیت مزبور نیز به منزل مصدق حمله‌ور شدند تا به بهانه صحبت به او حمله کرده و او را به قتل برسانند.

سرلشکر بهارمست که رئیس ستاد ارتش بود، همداستان با توطئه‌گران از خود واکنشی نشان نداد اما سررتیب افشار طوس رئیس شهربانی بدون ترس و به سرعت وارد عمل شد. او به وسیله عوامل اطلاعاتی خود و برخی منابع دیگر از نقشه قتل دکتر مصدق با خبر شد و چون مشاهده کرد که با توجه به وقت کمی که در اختیار دارد، اگر بخواهد از در منزل دکتر مصدق وارد شده و وی را از مهلکه قریب الوقوع نجات دهد، طبعا بعضی از اوباش و افسران با وی درگیر می‌شوند، تصمیم می‌گیرد از خانه‌های مجاور منزل دکتر مصدق، از خیابان پهلوی سابق به منزل وی وارد شده و همین کار را با کمک همسایه‌ها و گذشتن از پشت بام‌ها انجام دهد. پس از با خبر کردن دکتر مصدق، او را از همانجا و با لباس منزل و از همان راه به ستاد ارتش که محلی امن بود انتقال داد. به این ترتیب افشارطوس با جان‌فشانی علاوه بر نجات جان دکتر مصدق، توانست شرافت و علاقه‌اش را به او نشان دهد. روز بعد از ۹ اسفند، دکتر مصدق سرلشکر بهارمست را عزل کرده و سررتیب ریاحی را جایگزین او کرد. این واقعه با عریان ساختن جدال شاه با مصدق، نظر مخالفان دولت، دربار و

انگلیسی‌ها را که در صدد از بین بردن دولت ملی بودند به سمت سرتیپ محمود افشارطوس برگرداند، کسی که در صورت نبودن دولت سقوط کرده بود. برای این منظور دکتر مظفر بقایی کرمانی، از بنیانگذاران جبهه ملی که زمانی دوست و یاور مصدق بود و بعدها به یکی از سرسخت‌ترین دشمنانش تبدیل شد، دست به کار شد. بقایی برای از راه به در کردن افشارطوس و همسو کردن او با نقشه‌هایشان و افشارطوس برای به راه آوردن بقایی و ایجاد دوستی دوباره بین او و دکتر مصدق، باب دوستی و مراوده را با یکدیگر گشودند و برای محرمانه ماندن روابط حسین خطیبی به عنوان رابط معرفی شد. اما هر دو در راه رسیدن به مقصود ناکام بودند. ناکامی بقایی در این راه سبب شد تا به افشارطوس که دیگر به او اعتماد کرده بود، از پشت خنجر زده و با توطئه‌ای تصمیم خود مبنی بر حذف افشارطوس را عملی سازد.

وی در این راه از تعدادی از افسران بازنشسته نیز کمک گرفت. شب ۳۱ فروردین سرتیپ افشارطوس با هماهنگی خطیبی و برای ملاقات با بقایی به خانه خطیبی رفت اما پس از صحبت کوتاهی عده‌ای دست و پای سرتیپ را بسته و پس از بیهوش کردن وی را به گردنه تلو در جاده لشکرک بردند و در ۲ اردیبهشت پس از شکنجه به قتل رساندند. سرگرد بلوچ از عاملان قتل، در اعترافات خود پس از کشف این جنایت به بازرسان گفت: «برای این تیمسار افشارطوس را گرفتند که تشنجی در مملکت به وجود آید، در نتیجه کابینه دولت ساقط شود. تصمیم بر آن بود که پس از قتل افشارطوس، آقای دکتر فاطمی - تیمسار ریاحی - دکتر معظمی - دکتر شایگان - مهندس زیرک‌زاده - تیمسار مهنا، معاون وزارت دفاع ملی را دستگیر نمایند.» جسد افشارطوس پس از تجسس ۶ اردیبهشت پیدا شد و با ردگیری مأمورین شهربانی، عده‌ای از مظنونین، از جمله عده‌ای از امرای بازنشسته ارتش بازداشت شدند. سرلشکر زاهدی که در ردیف متهمان بود، طی اعلامیه‌ای از سوی فرمانداری نظامی احضار شد ولی با تماسی که دائماً با مخالفان دولت داشت توانست ۱۴ اردیبهشت در مجلس

تحصن کند. حضور سرلشکر زاهدی در عمارت بهارستان، محوری قوی برای گردهمایی مخالفان دولت شد. مظفر بقایی نیز که در آن زمان نماینده مجلس بود، از حق مصونیت قضایی استفاده کرد.

به این ترتیب پرونده قتل افشارطوس برای دولت مصدق به یک چالش بدل شد و متهمان پرونده با تحت حمایت قرارگرفتن جریان رسیدگی را کند کردند. سرانجام با فشار دولت و مقامات ۸ مرداد ۱۳۳۲ بازپرس قرار مجرمیت صادر کرد و پرونده در ۱۴ مرداد به دادگاه جنایی تحویل داده شد.

اما وقوع کودتای ۲۸ مرداد ورق را برگرداند و تمامی متهمان چون سرتیپ بازنشسته علی اصغر مزینی، سرتیپ بازنشسته علی اکبر منزله، سرتیپ بازنشسته نصرالله بایندر، سرتیپ بازنشسته نصرالله زاهدی، سرگرد بازنشسته فریدون بلوچ قرائی، سرهنگ بازنشسته علی محمد هاشم‌زاد و چند نفر دیگر پس از کودتا آزاد شدند.

کودتایی که در آن نبود نیرویی لایق چون افشارطوس به خوبی احساس می‌شد. چرا که شاید فردی چون او می‌توانست مانند ۹ اسفند تاریخ را به‌گونه‌ای دیگر رقم زند. قتل افشارطوس باعث تضعیف روحیه ملیون شد.

دکتر مصدق در بی‌دادگاه نظامی‌اش پس از کودتا با تأکید بر نقش بی‌نظیر افشارطوس گفت: «مرحوم سرلشکر افشار طوس در شغل ریاست شهربانی افسری بی‌نظیر بود و غیر از انجام وظیفه نظری نداشت و به همین جهت با وضع فجیعی به قتل رسید غرض از قتل او دو چیز بود یکی آن‌که چنین افسری را از بین ببرند و دیگر آن‌که ثابت کنند دولت آنقدر ضعیف است که رئیس شهربانی آن را می‌ربایند ولی قادر نیست قاتل او را دستگیر نماید.»

حذف افشارطوس باعث توقف جریان اصلاحات در دستگاه فاسد شهربانی و بار دیگر قدرت‌یافتن افراد نالایق، استعمارگر و مزدور شد. از طرفی تسلط دولت بر شهربانی که از جمله دستگاه‌های مهم اطلاعاتی کشور بود از بین رفت و

نمایندگانی که مدت‌ها منتظر فرصت بودند تا دولت را به زمین زنند، به بهانه شکنجه متهمان پرونده قتل افشارطوس بدون توجه به کشف جرم آنها، دولت را استیضاح کردند.

اوضاع آشفته کشور و وجود دسیسه‌ها و کارشکنی‌های دربار و عمال خارجی در نهایت کودتای ۲۸ مرداد را موجب شد و پرونده قتل افشارطوس نیز به تاریخ سپرده شد. (۱)

توضیحات و مأخذ

منابع:

- ۱- کاتوزیان، محمدعلی. مترجم: فرزانه طاهری. مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران. نشر مرکز. اسفند ۱۳۷۲.
 - ۲- نجاتی، غلامرضا. مصدق؛ سال‌های مبارزه و مقاومت. موسسه خدمات فرهنگی رسا. ۱۳۷۶.
 - ۳- سفری، محمدعلی. قلم و سیاست؛ از استعفای رضاشاه تا سقوط مصدق. چاپ اول، تهران: بهار ۱۳۷۱
 - ۴- شیفته، نصرالله زندگی نامه و مبارزات دکتر مصدق در سال‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲. جلد اول. تهران: نشر کومش، بهار ۱۳۷۰
 - ۵- سبحانی، عزت‌الله مجموعه مقالات و گفت‌وگوهای تاریخ سیاسی (مصدق، دولت ملی و کودتا). تهران، انتشارات طرح نو.
 - ۶- آبراهامیان. پرواند. ایران بین دو انقلاب. مترجم: گل محمدی، محمدابراهیم فتاحی. تهران: نشر نی. ۱۳۷۷.
- منبع: فروغ فکری - قتل افشار طوس؛ زمینه‌ساز شکست مصدق

فصل هشتم

فعالیت‌های سیاسی شکرالله خان صدري (قوام‌الدوله)

* ثروت رضاشاه عامل اصلی اخراج میلسپو

دنیای اقتصاد می نویسد: میلسپو در سال ۱۳۰۱ برای اصلاح امور مالی به ایران آمد. او در زمان انتصاب خود اختیارات تامی داشت که حتی وزیر مالیه وقت هم از آن بی‌بهره بود.

میلسپو با چنین اختیاراتی شروع به کار کرد. برآمدن و قدرت یافتن رضا خان اما برای مستشار آمریکا نشانه خوشی نبود. شیخ‌الاسلامی در کتاب قتل اتابک به نقل از قوام‌الدوله، دلیل برکناری میلسپو را ظنین شدن این مستشار آمریکایی از ثروت رضا خان می‌داند. آنچه می‌خوانید بخش سوم از این گزیده کتاب است.

رضاخان هم موقعی که به سلطنت رسید به پاس قدردانی از زحمات تیمورتاش، او را به مقام وزارت دربار منصوب کرد. در راس چنین مقامی، او (تیمورتاش) از همان روز نخست بزرگترین یار و یاور شاه جدید – که از سطحی پایین به مقامی چنین والا رسیده بود - به شمار می‌رفت. رضاشاه موقعی که به سلطنت رسید آداب و رسوم شهریاری را خوب بلد نبود و موقعی که رجال و صنایع کشور را از حیث تبار و شئون اجتماعی بالاتر از او بودند به حضور می‌پذیرفت، در حضور آنان همیشه احساس ضعف و درماندگی می‌کرد و حقیقتاً نمی‌دانست چگونه با مخاطب خود صحبت کند. در این گونه موارد، تیمورتاش با آن زرنگی خاصی که داشت آنها به داد سرور تاجدارش می‌رسید و



تعدادی از افسران ایرانی و روس نیروی قزاق، رضاخان میزبانی در ردیف دوم، نقر سوم از سمت چپ دیده می شود.

او را از آن وضع درماندگی، بی‌آنکه حاضران متوجه شوند، نجات می‌داد. این شیوه کمک‌رسانی نامرئی و تدبیری که برای تسهیل مکالمه شاه به کار می‌برد، چنان موثر و مشکل‌گشا بود که شاه هنوز هم که هنوز است باطنا هرگز مایل نیست بی‌حضور تیمورتاش کسی از رجال داخلی و خارجی را به حضور بپذیرد. وزیر دربار نه تنها از این موهبت خدادادی برخوردار است که می‌داند چگونه و با چه شیوه‌ای که دیگران ملتفت نشوند، کلمات و عباراتی را که سرور تاجدارش در مکالمه با رجال عالی‌قدر لازم دارد، به او تلقین کند، بلکه در مواردی هم که شاه احیانا در دادن جواب سوالی فرو می‌ماند، تیمورتاش همیشه و در قبال هر سوالی، جوابی مناسب آماده دارد که با دادن آن می‌تواند شاه را از مخمصه تکلم نجات بخشد. آخرین دلیل تقرب تیمورتاش (به عقیده قوام‌الدوله) این است که وی محرم کامل اسرار رضاشاه است و شاه واقعا مطلب محرمانه‌ای که از چشم تیمورتاش پوشیده باشد ندارد. او با خصوصی‌ترین و پوشیده‌ترین کارهای رضاشاه آشنا است و این محرمیت به درجه‌ای است که حتی به فرض اینکه پهلوی (روی دلایل دیگر) بخواهد تیمور را عوض کند باز جرات چنین اقدامی را که منجر به از دست دادن مستشاری چنین محرم و دانا خواهد شد در خود احساس نمی‌کند. در اینجا قوام‌الدوله مکثی کرد و گفت: اما...

... اما این وضع برای همیشه دوام نخواهد کرد، زیرا یکی از مقتدرترین اعضای سلسله سابق - مرحوم ظل‌السلطان - سه دوست بسیار نزدیک و محرم راز داشت که سر هر سه را در طی زمان خورد و همه‌شان را آهسته و بی‌سر و صدا نابود کرد!

* ذکاء الملک

در اینجا از قوام‌الدوله سوال کردم: آیا میان رجال کنونی کشور کسی دیگر غیر از تیمورتاش هست که این همه به رضاشاه نزدیک و مورد اعتمادش باشد؟ مخاطب من جواب داد: چرا فقط یک نفر دیگر هست و آن رییس‌الوزرای

اسبق ایران محمدعلی خان فروغی ذکاءالملک است که در حال حاضر به عنوان سفیر کبیر ایران در آنکارا می‌کوشد تا مگر به توافقی با ترک‌ها (درباره مسائل مورد اختلاف دو کشور) برسد. به گفته قوام‌الدوله، رضاشاه از مجرای ذکاءالملک که مردی درست و پاکدامن است، ثروت شخصی خود را به بانک‌های خارجه انتقال می‌دهد. در عرض چهار سال گذشته فروغی دو بار به اروپا سفر کرده و هر بار ماموریت اصلی‌اش این بوده که به عنوان پیک مخصوص و محرم شاه پول‌ها و اعتبارات نقدی او را به بانک‌های معتبر خارجی بسپارد. از قوام‌الدوله پرسیدم که اعتبارات نقدی شاه به کدام یک از بانک‌های خارجی سپرده شده است؟ وی با جواب خود حقیقتاً متعجبم کرد و گفت که تا بهار سال گذشته (فروردین‌ماه ۱۳۰۵) پهلوی سی و نه میلیون دلار (۳۹,۰۰۰,۰۰۰) دارایی نقدی داشته که قسمت عمده آن را به عنوان سپرده ثابت به بانک‌های آمریکا سپرده است! و علت اینکه چندی پیش جدا تصمیم گرفت که کلک میلیسو را از ایران بکند، همین بود که وی نسبت به این قضیه (دارایی شاه در خارج از کشور) بر مبنای برگه‌هایی که به دستش افتاده بود، ظنین شده بود.

اگر به خاطرت باشد، شاه در گذشته هرگز به میلیسو اجازه نمی‌داد که درباره آن ده میلیون تومان بودجه سالانه ارتش دخالت یا بازرسی کند. رسم بر این بود که مجلس همه ساله بودجه نظامی کشور را یک قلم تصویب می‌کرد، ولی به اعضای هیات مالی آمریکا که دخل و خرج تمام وزارتخانه‌های ایران را زیر نظر داشتند و اصولاً به هیچ کسی (جز اجزای بلاواسطه شاه) اجازه داده نمی‌شد که درباره هزینه‌های وزارت جنگ تحقیق یا بازرسی کند. بنا به گفته قوام‌الدوله، از این بودجه ده میلیون تومانی فقط پنج میلیون و نیم آن به مصارف سالانه ارتش می‌رسد و بقیه به حساب شخصی شاه در بانک‌های خارجه سرازیر می‌گردد. در عرض شش سال گذشته، رضاشاه پهلوی (به عنوان رئیس‌الوزرا، فرمانده کل قوا و پادشاه ایران) در موقعیتی بوده که می‌توانسته است اعتبارات مالی وزارت جنگ را کلاً تحت نظارت مستقیم خود قرار دهد.

صحبت که به اینجا رسید، من درباره ارقامی که قوام‌الدوله ذکر می‌کرد، اظهار تردید کردم و گفتم حتی به فرض اینکه شاه در عرض شش سال گذشته سالی چهار میلیون تومان و نیم از اعتبارات نظامی کشور را به نفع خود برداشت کرده باشد، باز این مبلغ (که کلاً ۲۷ میلیون تومان می‌شود) با آن میزانی که ایشان ذکر می‌کنند (۳۹ میلیون دلار) فرق فاحش دارد. مهمان من سپس دو منبع دیگر درآمد شاه را به شرح زیر توصیف کرد:

۱- اموال امیر عشایر خلخال و خواهرش عظمت خانم

امیر عشایر از فنودال‌های مهم محلی ایران بود که املاکی وسیع در آذربایجان، در منطقه‌ای واقع میان آستارا و انزلی داشت. حدود املاک وی از یک طرف به کرانه‌های دریای خزر و از دو سوی دیگر به نواحی خمسه و اردبیل می‌رسید. این مرد حتی پیش از جنگ هم ثروتی کلان داشت. قوام‌الدوله نقل می‌کرد که در اوایل دوران مشروطیت که امیر عشایر مدتی به حالت تبعید در خارجه به سر می‌برد، وی شخصاً یک بار در اروپا مهمانش بوده است. بنا به اظهار قوام‌الدوله، تمام بشقاب‌ها، فاشق‌ها و لوازم ناهارخوری امیر از طلا درست شده بوده و حتی آن میز کوچکی هم که رویش قلیان می‌کشیده (و ایرانی‌ها به آن زیر قلیانی می‌گویند) از طلای ناب بوده است. در عرض سال‌های اغتشاش در شمال ایران (زمان جنگ) و بعد از آن (۲۱-۱۹۱۸) امیر عشایر توانسته بود مکنّت و دارایی خود را چندین برابر سازد. رضاخان پس از اینکه غائله میرزا کوچک‌خان و جنگلی‌ها را در گیلان خواباند، سر وقت امیر عشایر رفت. این مرد سرانجام به قتل رسید و تمام ثروتش که در عرض سالیان متمادی اندوخته شده بود ظاهراً به «غارت رفت» ولی معلوم بود که کجا رفت.

۲- ثروت اقبال السلطنه ماکوئی

دومین منبع ثروت رضاشاه، به گفته قوام‌الدوله، عبارت از املاک و جواهرات و نقدینه‌های هنگفت اقبال‌السلطنه (سردار ماکو) است. این مرد نوعی فرمانروای نیمه‌مستقل محلی بود که در گوشه‌ای از شمال غربی آذربایجان برای خود بساط و نفوذ خان خانانی داشت.

شایعه‌ها، جلوتر از گزارش‌های بانک شاهی

دنیای اقتصاد در ادامه آن آورده است: میزان ثروت رضا شاه، موضوعی بود که در ایران آن زمان بسیار مورد مناقشه قرار گرفته و بسیاری در خصوص آن نظر می‌دادند. بسیاری بر این باور بودند که ثروت شاه ایران از مرز ۵۰ میلیون تومان گذشته است و او قصد دارد حتی مایملک خود را نیز به دولت بفروشد و پول آن را در بانک‌های خارجی ذخیره کند. اما رییس بانک شاهی نظری غیر از این دارد، او معتقد است شایعات در این زمینه گرچه بسیار قوت گرفته اما واقعیت چیز دیگری است. در بخش دیگری از گزیده کتاب «قتل اتابک» نوشته جواد شیخ‌الاسلامی در خصوص ثروت رضا خان مطالبی را می‌خوانیم.

اقبال‌السلطنه، خان موروثی ماکو بود و پیش از جنگ ثروتی هنگفت داشت. ثروت او بیشتر از طلائی ناب (سکه و ظروف طلا) و جواهرات گران‌قیمت تشکیل می‌شد. اقبال‌السلطنه در سال ۱۹۲۳ به قتل رسید و شاه یکی از نظامیان مورد اعتمادش را به ماکو فرستاد که سیاهه دقیق اموال او را برداشت کند و جواهرات و طلاهایش را با خود به تهران بیاورد. قوام‌الدوله تخمین می‌زد که



اقبال السلطنه ماکویی

ثروت و دارایی شخصی شاه، امروز دستکم پنجاه میلیون تومان (تقریباً ده میلیون لیره انگلیسی) می‌شود که به حقیقت، اگر حرف گوینده راست باشد، رقمی سرسام‌آور است آن هم برای مردی که تا هفت‌هشت سال پیش افسری گمنام بود و در کشور فقیری مانند ایران دارایی بسیار ناچیزی داشت.

* درباره شاه

قوام‌الدوله ضمن صحبت‌های خود مطلبی را که من پیش از او هم از دیگران شنیده بودم تایید کرد؛ به این معنی که شاه جدید ایران اشتهایی سیرنشدنی برای جمع‌آوری مال دارد و آن عیب بزرگ توانگران مشرق زمین را (حب مال به خاطر خود مال) به نحواتم واکمل‌دار است. این قسمت از حرف او به نظرم درست آمد چون این شخص حرمسرا و تشکیلات عریض و طویل از آن نوع که شاهان پیشین قاچار داشته‌اند، ندارد. تشکیلات اندرونش زیاد مفصل نیست و خودش نیز خیلی با اقتصاد و صرفه‌جویی زندگی می‌کند.

تنها مشغله مورد علاقه‌اش که حاضر است به خاطر آن پول خرج کند ساختمان است و تا به حال چندین کاخ بزرگ ساخته است. ولی آن طوری که شنیده‌ام در این اواخر به این خیال افتاده است که پول آنها را مجدداً از راهی دیگر وصول کند. به این معنی که دولت را مجبور سازد تا این کاخ‌ها و ساختمان‌ها را به نقد از او بخرند و بعد خودش به عنوان اجاره‌نشین همان کاخ‌هایی که فعلاً می‌نشیند سکونت اختیار کند. لایحه‌ای به همین منظور تدوین و آماده شده و قرار است عنقریب تقدیم مجلس گردد. ولی تصویب آن، به قراری که می‌شنوم، سروصداهای زیاد برانگیخته است و بی‌گمان مطلوب دل ملت نخواهد بود. قوام‌الدوله سپس شروع کرد درباره عدم محبوبیت شاه میان تمام طبقات کشور صحبت کند و گفت که این شخص دروغ‌گویی عجیبی است. (میان خودمان باشد، يك چنین انتقادی از زبان کسی که خود نیز از این عیب

بزرگ مبرا نیست، کمی به نظرم عجیب آمد!) و خصومت روزافزون ملت علیه وی این روزها به نحوی صریح‌تر ابراز می‌شود. قوام‌الدوله می‌گفت امید شاه به اینکه ولیعهد خردسالش که در حال حاضر بچه‌ای است هشت ساله، بتواند در آتیه جای او را بگیرد، تصوری است بچه‌گانه و شاید این پسر هرگز نتواند جانشین پدر گردد. فکر می‌کنم در یکی از نامه‌های سابقم به همین موضوع اشاره کرده باشم که این احساسات نامساعد عمومی علیه شاه جدید، در حال حاضر خیلی آشکارتر از شش ماه پیش ابراز می‌شود. یکی از وزرای سابق پست و تلگراف در این اواخر به یکی از اعضای اداره تلگراف هند و اروپا گفته بود (و من از شخص اخیر شنیدم) که اگر مردم ایران فقط این اطمینان را کسب کنند که بریتانیای کبیر در مرحله آخر به حمایت از رضاشاه برنخواهدخواست، خودشان به زودی تکلیف او را معین می‌کنند. نیز ناصرالسلطنه (حاکم سابق شیراز) يك ساعت تمام برایم صحبت کرد و دلایل مختلف آورد که چرا (به عقیده وی) وضع کنونی کشور قابل دوام نیست. او می‌گفت مردم ایران برای مدتی زیاد تحمل وضع کنونی را نخواهند کرد و این فشار سنگینی که از دو جهت بر آنها وارد می‌شود- مالیات‌های سنگین و حرص و طمع پادشاهی که تمام ثروت‌های مملکت را می‌بلعد- سرانجام مردم را به شورش و عصیان و خواهد داشت.

اظهارات رییس بانک شاهی

به حسب تصادف دیشب ویلکنیسن Wilkinson رییس بانک شاهی را در اولین ضیافتی که وزیر مختار جدید فرانسه پس از ورودش به تهران برای کوردیپلماتیک و سایر شخصیت‌های مهم خارجی ترتیب داده بود ملاقات کردم. به او گفتم اخیراً اخباری درباره ثروت هنگفت شاه به گوشم رسیده و از مجاری مختلف شنیده‌ام که معظمله پول‌های کلانی به اسم خود به بانک‌های خارجی- و

عمدتاً به بانک‌های آمریکایی- سپرده است.

ویلیکن سن گفت شخصاً این شایعات را باور نمی‌کند زیرا رضاشاه هر نوع پول یا ثروت نقدی را که بخواهد از ایران خارج سازد فقط به یکی از چهار صورت زیر برایش امکان دارد.

۱- به صورت بروات بانکی به عهده بانک‌های خارجه.

۲- به صورت مسکوک یا شمش طلا.

۳- به صورت اسکناس‌های ایرانی (تومانی).

۴- به صورت جواهرات.

راه اول را کاملاً اطمینان دارد که عملی نیست چون تنها بانکی که می‌تواند این بروات را به عهده بانک‌های خارجه صادر کند خود بانک شاهی است که تاکنون چنین کاری را انجام نداده. راه سوم هم به عقیده وی اجرایش مشکل است؛ چون خروج این همه اسکناس‌های تومانی از کشور، در حجم پول بانک شاهی آن‌ا اثر می‌گذارد و خبر آن به گوش مقامات مسوول می‌رسد که نرسیده. اما درباره ارسال جواهر به خارجه، ویلیکن سن عقیده نداشت که شاه در عرض دو سه سال اخیر، جواهرات زیادی به خارج از کشور فرستاده باشد و حد اعلاي مسکوک طلا هم که می‌توانسته از ایران خارج کند متجاوز از پنجاه هزار لیره نمی‌تواند باشد و به هر تقدیر ویلیکن سن بر این عقیده است که رضاشاه نمی‌توانسته حد اعلا بیش از يك میلیون تومان (معادل دویست هزار لیره انگلیسی) از کشور خارج سازد چون کلیه نقل و انتقالات پولی کشور (به صورت ارز یا مسکوک طلا) از مجرای بانک شاهی که تنها بانک ناشر اسکناس در کشور است انجام می‌گیرد و آنها (مقامات مسوول بانک) مطمئن هستند که تاکنون اجازه خروج يك چنین ارز کلانی را صادر نکرده‌اند. ولی این مساله، یعنی میزان واقعی ثروت رضاشاه در بانک‌های خارجه، بنفسه چندان مهم نیست. مهم این است که اکثریت مردم ایران بر این عقیده‌اند که شاه علاوه بر ثروت‌های کلان و املاک وسیعی که در داخل کشور دارد، مبالغ زیادی هم وجه

نقد به بانک‌های خارجی سپرد و این باور عمومی، شاخ و برگ بیشتری به افسانه‌های مربوط به حرص مال‌اندوژی‌اش داده و بر عدم محبوبیتش در انظار مردم افزوده است. نمی‌دانم آیا وزارت خارجه ما با امکانات وسیعی که در اختیار دارد، می‌تواند تحقیقی کامل و مطمئن در این باره به عمل آورد که میزان دارایی حقیقی رضاشاه در خارجه چقدر است؟

من شخصا گفته و یلکن‌سن را بیشتر باور می‌کنم تا حرف‌های قوام‌الدوله را. اولاً به این دلیل که آن بودجه ده میلیونی ارتش همه ساله پس از اینکه از تصویب مجلس گذشت، به حساب وزارت جنگ در بانک شاهی ریخته می‌شود و تراز نامه حساب این وزارتخانه، در قبال چک‌هایی که از طرف مقامات مسوول برای پرداخت قیمت اسلحه، حقوق افسران و هزینه نگهداری لشکرها و غیره، کشیده می‌شود ظاهراً ریخت و پاشی را نشان نمی‌دهد.

توضیحات و مآخذ

دنیای اقتصاد: شنبه ۱۳ خرداد و سه شنبه ۱۶ خرداد ۱۳۹۱ به نقل از عصر پهلوی به روایت اسناد / علیرضا زهیری ناشر: دفتر نشر معارف - ۱۳۷۹

فصل نهم

۴ - کوچاندن عشایر و ایلات

حسین مکی دربارهٔ « کوچاندن عشایر و ایلات » و سرکوب و طوایف و عشایرو غصب اموال و املاک آنها در زمان « پهلوی اول » می نویسد:

« از بدو سلطنت رضا شاه از نظر تأمین سیاست « حکومت تمرکز قدرت » عشایر و ایلات برای « تخته قاپو » و از بین بردن نفوذ محلی رؤسا و سر جنبانان آنان شروع بعمل کردند نخست بعضی از سران مهم را از بین بردند و یا به مرکز آورده تحت نظر و یا زندانی نمودند. سپس برای آنکه اصولاً طوایف و عشایر از بین بروند در سال ۱۳۱۱ لایحه ای به مجلس برده به تصویب رساندند که مبلغ ۱۸ هزار تومان اعتبار گرفته املاک عشایر و ایلات را تعویض نمایند و منتفدین را از منطقه ای به منطقه دیگر کوچ دهند و این عمل را با معاوضه املاک آنها از جنوب به شمال و از شرق به غرب انجام دهند این عمل موجب خسارات و زیان و ائتلاف عشایر گردید.

بطوریکه عده یا از الوار را از نقاط سردسیری لرستان به ورامین آورده بودند در صورتیکه شرایط بیلاق و قشلاق الوار لرستان که حشم دار بودند با ورامین مناسب نبود و الوار در ورامین نمی توانستند به گله داری و حشم داری بپردازند ناچار بیکار شده بگدائی و بدبختی افتادند و از بین رفتند ولی در صورت ظاهر در لایحهٔ پیشنهادی دولت طوری ذکر شده بود که زنده بنظر نمی رسید و به این مضمون بود: « دولت در صدد است که املاک و علاقهٔ بعضی اشخاص را در بعضی نقاط با املاک دولتی در نقاط دیگر معاوضه نماید و برای تهیهٔ مقدمات امر و اعزام مأمور و مقوم و سایر مخارج اعتباری برابر ۱۸

هزار تومان تقاضا دارد.»

چون این تعویض املاک و کوچاندن عشایر طوری انجام گرفت که صاحبان املاک قبلاً ناراضی و عشایر از بین می رفتند پس از شهریور ۱۳۲۰ همگی بسراملاک خود رفته و آنها که زورشان رسید هم عوض را که مختصر بود گرفته و هم معوض را و عشایر هم به مکانهای خود معاودت نمودند. تخته قاپو کردن عشایر موجب شد که تعدادی احسام از بین برود و باعث ترقی روغن حیوانی گردد. بطوریکه در جلسه ۱۰ اردیبهشت ۱۳۱۲ شیخ حسین تهرانی نماینده مجلس زبان باعتراض گشوده چنین گفت: «بواسطه سردی هوا مقداری از اغنام واحشام تلف شده اند و امسال می بینیم روغن گران شده و مردم سیری یک قران و یک من (سه کیلو) ۳۶ قران می خرند. این موضوع را که می گویم نه برای این است که بلدیہ گریبان بقالها را بگیرد که باید روغن را سیری سه عباسی بفروشد.» این نماینده مجلس می دانست که علت کم یابی و ترقی دو برابر قیمت از کجا ناشی شده ولی اوضاع و احوال زمان به او اجازه نمی داده که علت اصلی که از بین بردن عشایر و ایلات بگوید.

نقل از سرمقاله روزنامه اطلاعات شماره ۴۷۰۱ سال شانزدهم مورخ شنبه

۲۰ / ۸ / ۱۷

سیاه چادر...؟

گفتنی زیاد و دردها بسیار است، اما چاره ای نیست جز اینکه آنها را یکی یکی مطرح کنیم. درصدد یافتن راه علاج و اصلاح برآئیم.

* گفتگوی امروز ما چیست؟

مطلب امروز ما راجع به ضربت مهیبی است که بر اثر خبط و اشتباه به پیکریکی

از بزرگترین منابع ثروتی ما وارد آورد! راجع بزبان جبران ناپذیری است که به یکی از ارکان اقتصادی کشور وارد شده است!

حالا فکرخوانندگان عزیز قطعاً متوجه انحصارهای تجارتي می شود، تصور می فرمایند مطلب ما راجع است به قوانین و مقررات انحصاری و زنجیرهائی که بدست و پای بازرگانی ما کشیده شده و زیانهای فراوانی است که از این راه بکشور وارد. خیر، اینهاست!

راجع به سایه چادر است! خیلی عجله نفرمائید به مطلب می رسیم...
دام یکی از مهمترین سرچشمه های ثروت ایران از روزگار قدیم بوده و دام پروری یکی از کارهای بسیار سود بخش پدران ما می باشد.
در مزارعه ها و چمنزارهای فراوان ایران همواره هزاران گله های بزرگ گوسفند و گاوچرا می نمودند و روستائیان ما مردم کشور از این ممر در آمد سرشاری داشتند.

جلگه های سبز و خرم، کوهستانهای زیاد، آب و هوای مطبوع، نعمت های خداوندی است که به ملت ایران عطا شده و بهترین استعداد را برای کشاورزی و مخصوصاً گله داری بکشور ما داده و در پرتو این نعمت زندگی کرده ایم، و از این منبع بزرگ تاکنون در نهایت رفاه و آسایش زیسته ایم.

از گله داری استفاده شایان برده ایم، در سال میلیونها طلا در مقابل پشم، پوست، روده، روغن، کره و غیره بکشور ما عاید می شده و این پیشه پسندیده اجدادی ما همه وقت مورد توجه و نظر بوده است.

محتاج به توضیح نیست که کلداری فن و حرفه ایلات و عشایر ایران است که با قضای فصل و برای خاطر گوسفندان و دام خود به دنبال مزارع خرم می رفتند و بیلاق و قشلاق می کردند.

*حالا رسیدیم به موضوع...

این گله داران ناچار بودند که زیرچادرها زندگی کنند و این نوع زندگی را برای این تحمل می نمودند که لطمه ای به گله و رومه آن ها وارد نیاید. این ایلات و عشایرچادرنشین در تمام نقاط کشورمتفرق و پخش هستند و درهرجا که آب و هوا استعداد پرورش اغنام و احشام را دارد مسکن گزیده اند. ایل شاهسون درمغان آذربایجان زمستان را بسر می برند و در کوه های سهند و سبلان تابستان زندگی می کنند؛ درگرگان تابستان ایلات به کوهستان های شاهرود به بیلاق می آیند و در زمستان دشت گرگان را محل سکونت و چرا گاه احسام خود قرار می دهند.

همین طوردرفارس که بزرگترین مرکز گله داری است ایلات قشقائی و بختیاری و درکردستان و ماکو و خراسان و سیستان عشایری هستند که کار آنها بدین منوال بوده و اما لرستان که باز بهترین جایگاه پرورش دام می باشد. در این منطقه طوایف لر بیلاقشان کوهستان بود و همینکه فصل زمستان نزدیک می شد کم کم به سمت خوزستان سرازیر می شدند و تا نزدیکی دزفول می آمدند و قشلاق آنها در آن حدود بود.

بنابراین زندگی ایلات و عشایر عبارت از این است که به مقتضای فصل از بهترین آب و هوای کشور استفاده نمایند، بهترین هوا را اسشمام کنند و بهترین آب کوارا را بیاشامند و بهمین جهت کمتر دچار بیماری می شوند، همین که ببینند مرضی در بین خود و یا حشم آن ها پدید آمده است فوراً جای خود را ترک و محل دیگری برای سکونت اختیار می نمایند، بهمین جهت نیرومند و تندرستند،

قیافه های گلگون، قامت های بلند، صورت های زیبا بین ایلات و عشایر زیاد دیده می شود.

تصور نشود این طوایف و ایلات از تمدن بی بهره اند، بلکه حقیقت تمدن که اخلاق پاک و ایمان استوار است در میان آنها از همه بیشتر است.

و همانطور که گفتیم چادرنشینی آنها فقط برای حفظ اغنام واحشام می باشد و برای تهیه و بدست آوردن علوفه گله ها ، ناگزیرند که رنج سفر را بر خود در هر زمان هموار کنند. چون اگر بر فرض می خواستند در یک محل سکونت اختیار کنند و زمستان را در همانجا بمانند که تابستان بوده اند دو برابر قیمت گوسفند برای علوفه آن باید خرج کنند تا از نقاط دیگر بیاورند و حال آنکه استعداد طبیعی کشور ما طوری است که در همه فصل ها جلگه ها و زمین های سبز و خرم در نقاط مختلف آن وجود دارد- چنانچه در فصل زمستان در محل های قشلاقی مرغزارهای فراوان می یابند و علوفه گله های آنها تأمین می شود و به محض اینکه فصل بهار و گرما شروع کند از قشلاق رخت برمی بندند تا به چمن زارهای بیلاقی که در کوهستانها واقع شده برسند.

این است زندگی ایلات چادر نشین ما و علاقه شدید آنها به حشم داری که منبع بزرگ ثروت کشور را تشکیل می دهد.

چند سال پیش به منظور خلع سلاح عشایرو اسکان آنها قانونی تصویب شد و در تعقیب آن دستوری برای اجراء صادر گردید این قانون، ظاهر فریبنده ای داشت. ولی اگر خوب اجراء می شد و همه کسانی که متصدی اجراء آن می شدند ، درستکار و آگاه بودند و همه آنها از احساسات پاک، خدایپرستی و بی طمعی بهره داشتند، این اندازه زبان نداشت. ولی ناچار باید حقیقت را گفت این قانون را به شکل فجیع و نامطلوبی اجراء کردند همان امنیه های بد سلوک که می دانید(۱) با قسمتی از مأموران ارتش و دیگر مأمورین بی اطلاع شروع باجرائی این دستور العمل نمودند. هیچکدام نمی دانستند چه از جان این بیچاره ها می خواهند و برای چه آمده اند و چه مقصودی دارند، آیا منظور آنها دوستی است یا دشمنی ، ولی در هر حال آنچه توانستند و ممکن بود از ظلم و ستم نسبت به آنها فرو گذار نکردند.

چادرهای آنان را آتش زدند، برچیدند و در عوض چهار دیواری مانند قبرستان

برای آنها برپا کردند و یک سقف کاه گلی روی آن زدند و این قبرستان را محل سکونت آنها قرار دادند، بهداشت و سلامتی آنها در خطر افتاد، امراض مختلف گریبان آنها را گرفت، عده زیادی را از بین برد.

عده دیگری را از محل های خود با اغنام واحشامشان کوچ دادند و به نقاطی که به هیچوجه متناسب با پیشه و حرفه آنها نبود راندند، گله های آنها در این نقل و انتقال از بین رفت و چیزی جز بدبختی و بی نوائی برای آنها باقی نماند!

این جنایت که روی دستورخلع سلاح و اسکان ایلات بدست یکعده مأمورین استفادچی و ظالم و کسانی که ذره ای متوجه نتایج وخیم اعمال خود نبودند افتاد و به صورت بدی که مخالف نظر قانون و قانونگزار بود اجرا گردید.

می دانید مأمورین این فجایعی را که مرتکب می شدند بچه صورتی به مرکز گزارش می دادند؟

یک سلسله دروغ های شاخدار، خود نمائی و تظاهرات بیجا و بلاخره امتنان عشایر و ایلات را از این اقدام برخ مرکزی کشیدند! می گفتند عشایر و ایلات از بدبختی و نکبت خلاص گردیدند، خانه پیدا کردند، از زندگی چادر نشینی راحت شدند و در آسایش و راحتی بسر می برند!! و با این قبیل گزارشها تیشه بریشه آنها می زدند؟! این بود جریان ظاهر کار.

ولی در باطن هر چه این بیچاره ها داشتند، از دست دادند. هر چه ظلم و تعدی ممکن بود برای حسن خدمت کردند، اسلحه که نزد آنها سراغ داشتند و منظور اساسی بود گرفتند، اما قسمتی را در مقابل رشوه و پول دوباره به آنها دادند و آنها مخفی ساختند.

چون ظلم وجود دوام ندارد، کم کم ناله و زاری آنها بگوش مرکز رسید اداره کشاورزی خطر بزرگ از بین رفتن دام پروری را در کشور احساس و پیش بینی نمود و بانواع و اقسام، گزارشها داده شد. ولی بعرض نمی رسید تا بشکلی جرئت نمودند حالی کنند که خوب است اجازه داده شود از چادر زدن گله داران جلوگیری نکنند.

این دستور داده شد اما می دانید چطور اجرا گردید؟ مأمورین متعددی گفتند بسیار خوب، چادر بزنند اما چادرسفید چون شاه از چادر سیاه بدش می آید! مشکل زیادترشد. زیرا نه عشایرچادرسفید داشتند و نه از چادرسفید می توانستند استفاده کنند زیرا فلسفه چادرهای سیاه و عشایر این است که آن را از موی بز می بافتند که نفوذ ناپذیر است و این چادر در تمام فصل آنها را در برابر باران و باران حفظ می کند در داخل آن آتش روشن می کنند در صورتی که چادر سفید از این مزایا محروم است حالا از کجا بیاورند و چطور در آن زندگی کنند بعلاوه با مختصر دود اجاق سیاه می شود. خلاصه آن دستور هم به این شکل اجرا شد!

باز چندین ماه از بدبختی عشایرگذشت و شکایت از بین رفتن گله داری در کشور بلند شد، نرخ گوشت در تابستان که فصل و موقع گوسفندان است بیک من ۲۰ ریال رسید و این ثروت کشور رو به تحلیل گذاشت تا بالاخره باز موفق شدند بعرض برسانند!

دستور داده شد چادر بهر رنگ می خواهند بزنند.. بعلاوه عشایر حق داشته باشند گله های خود را به بیلاق و قشلاق ببرند.

تصور می فرمائید این دستور هم انجام شد؟ خیر، چون اصل غلط بود مدتها در جریان گفتگو و مورد اختلاف نظر واقع شد، مأمور کشاورزی می رفت عمل کند، مأمور امنیه او را بیرون می کردند و خودشان هر طور میل داشتند رفتار می نمودند.

بالاخره آمدند و نشستند و گفتند چه باید کرد؟

در نتیجه موافقت شد اجازه بدهند عشایر گوسفندان خود را هر دستة صدتائی تحت نظریک چوپان به بیلاق یا قشلاق بفرستد و عشایر هم آزاد باشند چادر بزنند بهر رنگ.

البته این یک راه کوچکی برای اصلاح بود اما چطور می توانستند گوسفندهای

خود را که از جان بیشتر دوست دارند بدست چوپان سپرده و چند ماهی از خود دور سازند ولی اینکار شد و نتیجه هم همان است که پیش بینی می شد، یعنی در اثر عدم مراقبت و خصوصاً راهزنی های اشرار و تعدی مأموین امنیه نصف آنچه به بیلاق می رفت برای صاحبش بر نمی گشت!...

میش در نظر عشایر خیلی عزیز است. بهیچ قیمتی حاضر نبودند آنرا بفروشند چون میش سرچشمه ثروت آنهاست ولی سختی و مشقت بجائی رسیده بوده که از شرمأمورین، با التماس میشهای خود را می فروختند زیرا واقعاً بجان آمده بودند هر روز به شکلی مورد تجاوز قرار می گرفتند یک روز می گفتند: چرا گوسفندهای خود را به این مرتع فرستاده اید، چرا در دامنه کوه رفته اند، چرا آن جا آب خورده اند. قصه گرگ و میش کاملاً مصداق پیدا کرده بود.

خلاصه تحت تأثیر این عوامل و فجایع بزرگترین ثروت ملی ایران روبزوال و نیستی نهاد و لطمه و صدمات فراوانی کشید که همه نتیجه آن طرز حکومت بود!

در کشتارهای دنیا دیده می و شد که گوسفند از یکطرف وارد و از طرف دیگر تمام مواد آن از پوست و پشم، پیه و گوشت و شاخ و سم بصورت دیگر خارج می شود حتی یک قطره خون این حیوان بهدر نمی رود و از همه چیز آن بهره می برند.

ولی ما خودمان برای از میان بردن این ثروت بزرگ قیام کردیم و اگر بدین منوال پیش می رفت چیزی نمی گذشت که کشور تولید کننده و پرورش دهنده ام مجبور می شد گوسفند هم از آرژانتین وارد کند یا گوشت کنسرو شده را از استرالیا خریداری نماید؟!

این بود قصه سیاه چادر...؟

نمی دانم بعد از این چه خیال دارند و چه فکری کرده اند. ع- مسعودی

نقل از روزنامه اطلاعات مورخ ۴ شنبه ۲۸ آبانماه ۱۳۲۰

به قلم ا. شیروانی

رفع شبهه بین : دام پروری - سیاه چا دریا ارتجاع به مصر بدویت

اقای مدیر محترم

من کاملاً با شما همعقیده هستم که قانون اسکان ایلات به بدترین وجهی اجرا گردید، منتهی شما دورنمای آنرا بطور کلی شنیده و تذکر داده اید ولی نگارنده از نزدیک ناظر جزئیات اعمال مأمورین بوده ام...

بد نیست بطور مثال پاره ای از این عملیات شرم آور را برای خوانندگان نامه گرامی شرح دهم:

مثلاً، در بدو امر که این اقدام فقط از لحاظ انتظاماتی شروع گردید، بجای آن خانها و سرکردگان ظالمی که مقصرین را گچ می گرفتند یا کله های آنها را با تخماق روی سنگ می کوبیدند یکنفر افسر را بعنوان (ایلخانی نظامی ؟) مأمور انتظامات و اسکان ایلات گماشته و مقرر داشتند که عشایر و طوائف را در مسیر بیلاق گرمسیرشان ده نشین و تخت قاپو نمایند. اگرچه یکنفر مأمور وزارت کشور هم برای اجراء قانون همراه ایل حرکت می کرد ولی با همان افسر به چپاول آنها همدست می شد یا قدرت کوچکترین مداخله را نداشت.

این طوائف اگر دارای ملکی بودند بایستی در ملک خود والا در املاک دیگران خانه های دهقانی ساخته و تخت قاپو شوند.

مخارج این ساختمان برعهده خود طوائف بود ولی مجبور بودند تحت نظر مأمور اسکان اقدام نمایند.

اغلب خانوارهای عشایری پول نداشتند و سرمایه آنها منحصر به چند رأس میش و بز و اسب و شتر بود که از اولاد خود دوست تر داشتند.

مأمور اسکان با خریداران بند و بست نموده و قسمت مهمی از این یگانه

ممرمعاش او را بثمان بخش فروخته و با همدستی با بناء و چوب فروش و نجار بطور متفرق (یعنی در همان محل هائیکه قبلاً چادر می زدند) یک خانه گلین به ارتفاع سه متر بنا نموده و قدری چوب کج و معوج روی آن ریخته و مشت خس و خارو گل بر آن انباشته و یک خانواده عشایری را که در حکم آهوی وحشی بیابان نورد است مجبور می نمودند که با تمام حیوانات خود در این بیغوله و سوراخ تنگ و تاریک زیست نماید.

بعبارت آخری از سه هزار ریال نیمه بهای اغنام و احشام و احياناً گلیم و قالی از دست رفته او پانصد ریال خرج بنای این محبس تاریک نموده بقیه را به جیب می زدند!

بدیهی این خانه مرگبارانه در تابستان گرمسیرونه در زمستان بیلاق برای این بیچاره ها قابل سکونت نبود و حاضر می شدند بهر قیمیتی که شده است خود را از زندان مزبور نجات داده بزندگانی بدوی خود ادامه دهند و همه ساله با دادن مبلغی (پول جواز!) بیلاق و گرمسیر نمایند...

شاید باور نکنید- یک ده از سرمایه دارها و ملاکین آنها که بلذت زندگانی آرام و فوائد کشاورزی پی برده و دهات خوب و با اسلوبی ساخته طایفه و عشیره خود را بکمک سایر ملاکین اسکان نموده و برای پرورش دامهای خودشان ترتیب صحیحی از قبیل تغییر نژاد و بومی نمودن آنها بهوای سرد سیر یا گرمسیر می داند، بقدری مورد بغض و ایذاء و اذیت مأمورین اسکان و همدستان محلی آنها واقع می شدند که بالاخره از هستی ساقط و منضم به سایرین می گردیدند!

مخفی نباشد که همان کلانترها و خانهای درجه دوم که سابقاً برای چاپیدن ایل دوربر ایلخانیهای سابق می گشتند عیناً اطراف آقای ایلخانی نظامی را گرفته و همان اعمال سابق را باشد مراتب مرتکب و ایل را گاو شیره مأمورین قرار داده بودند.

همانطور که اجمالاً اشاره فرموده بودید برای اجراء این منویات بدواً

چادرهای سیاه را آتش زده و مدتی به اسم رنگ زرد و سفید و بالاخره تجدید رنگ سیاه آتش هائی بجان مردم برپا کرده تا آنکه در سنوات اخیر عملیات مأمورین یک صورت ثابتی بخود گرفت - به این معنی که تقریباً صدی سی «از عشایر جنوب که اینجانب اطلاع کامل دارم» به میل اراده خود (با تحمل تمام رنجها و مشقات) اسکان شده و با طرز بسیار مفیدی هم از عمل فلاحات و هم از طریق دام پروری استفاده نموده و روز بروز به عمران مملکت و تزاوید ثروت خود توسعه می دادند ولی قریب صدی هفتاد آنها به مناسبت عشق و عادت که بطرز زندگانی بدوی خود داشتند جمیع صدمات و تحمیلات طاقت فرسا را متحمل و به حال سابق باقی ماندند.

حال یقین دارم خوانندگان با نهایت بی صبری میل دارند بدانند نحوه تعدیلات و تحمیلات بر این آوارگان دشت و کوهسار ایران چه بوده است :

در قسمت ساختمان خانه های رعیتی که فوقاً شرح داده شد و اما در قسمت ایاب و ذهاب به بیلاق و گرمسیر (که رفته رفته مانند یک درآمد قانونی صورت قطعی بخود گرفته بود) در ظاهر مقرر شده بود که از چهار خانواده یک خانوار آنها اغنام و احشام خود و سایرین را از بیلاق به گرمسیر به بیلاق ببرند

و برای انجام این کار اوراق چاپی به اسم «جواز» ترتیب داده بودند - ولی در باطن و حقیقت امر این بود که بدون استثناء به تمام خانوارها جواز داده می شد ولی در مقابل تأدیه وجهی که حداکثر آن پنجاه و حداقل آن ده تومان بود - به این ترتیب که مثلاً در گرمسیر مبلغی از هر خانوار گرفته شده به آنها جواز می دادند بعد در وسط راه جلوانها را (بعنوان کنترل!) گرفته باز مبلغی دریافت می داشتند - از این بند که می گذشت یکمرتبه دیگر در بیلاق جهت بازرسی به آنها هجوم آورده مبلغ دیگری اخذ می شد - ایضاً همین عمل از بیلاق بگرمسیر تکرار می گردید...

اکنون مداد را در دست گرفته زحمت بکشید حساب بفرمائید مثلاً پنجاه هزار خانوار ایل قشقائی و عرب و عشایر جنوبی فارس اگر در سال حد متوسط هر

یک در دو دفعه هر دفعه ده تومان فقط پول جواز پرداخته باشند بالغ بر چند میلیون ریال می شود؟!

مسلم است خود شما حدس خواهید زد که رقم فوق ربطی بتعدیات امنیه و نظام وظیفه و مالیه و بخشدار که در تمام دوره سال با این بدبخت ها دست بگریبان می باشند و همگی توقع اسب و مادیان و روغن و گلیم و قالی و پارچه قاچاق از آنها دارند، نخواهد داشت!

من یقین دارم که شما نمی توانید باور نمائید که دو سال قبلا یک نفر بخشدار قسمت بیلاقی ایل قشقائی یک کامیون شخصی به محل مأموریت خود آورده و مرتباً هفته ای یکبار این کامیون را پراز گبه و گلیم و قالی و روغن و اجناس قاچاق نموده حمل به اصفهان میکرد و طرز اخاذی او هم بشکل غارت و چپاول بود. یعنی شخصاً به اتفاق پسر خود و دو نفر مأمور سوار شده و یک یک وارد سیاه چادرهای ایل گردید هر چیزی که مورد پسند او واقع می شد از صاحبش می ربود و اگر تسلیم نمی شدند بضرع شلاق می گرفت!

از بدو تأسیس نظام وظیفه در جنوب (البته این رقم کاملاً تخمینی است) ممکن بود از ایلات و عشایر بختیاری و بویراحمدی که کیلویه و قشقائی و عرب و غیره متجاوز از دویست هزار سرباز تا امروز گرفته و تعلیم داده و یک مرد تربیت شده و سرباز رشیدی به جامعه تقدیم داشت - و با رشادت خارق العاده که ما در ایلات خود سراغ داریم، کافی بود که همین عده سرباز شجاع کشور ما را از هر خطری نجات دهنده و یا لاقل خود بواسطه نادانی وسیله خطرات سهمگین برای مملکت نشوند.

باز هم باور نمی فرمائید با وجودیکه تمام دوره های سال مأمورین نظام وظیفه در میان ایلات مشغول تعدی و اخاذی بدانند از صدی سی و پنج نفر مشمول سربازخانه نفرستادند و هر قدر مشمول بدبخت التماس می کرد مرا بسربازخانه بفرتسید قبول نکرده تا سال دیگر بسراغش می آمدند.

من هم با شما هم عقیده هستم که روزنامه نباید وارد در شخصیات شده و

اسمی از مرتکبین برد - بهمین جهت با اجتناب از معرفی شقی ترین مأموری که چهار پنج سال قبل بعنوان « ایلخانی نظامی » در ایل قشقائی سلطنت مطلقه داشت (و درباطن نیز متحرک به بعضی تحریکات داخلی برعلیه ولینعمت خود بود) یکی از صدها هزار جنایات چندین ساله ریاست او را که مربوط بمورد بحث ما است شرح داده و به این مقوله خاتمه می دهد:

بار سنگین پول جواز و سایر تحمیلات برای بعضی از طوایف قشقائی طاقت فرسا وقادر بتأدیه نبودند - ایلخانی نظامی هم با نهایت شدت (بعنوان اسکان!) از حرکت ایل و اغنام و احشامشان بگرمسیر جلو گیری می کرد ولی اسب و گوسفند و شتر و گاو بحکم طبیعت و بادهای سرد پائیز و طلیعه زمستان حرکت نمود وزن های پابرهنه در عقب سر آن ها براه افتادند مردها برای تصفیه (حق و حساب!) با ایلخانی مشغول چانه زدن بودند...

حق و حساب برای فرو نشانیدن اشتهای آقا کافی نبود و در نتیجه در وسط ماه آذر امر نظامی صادر ایل را از وسط راه به سردسیر عودت دهند. گرچه موفق شدند مقداری از گوسفند های خود را بگریزانند معهذا متجاوز از یکصد هزار گوسفند هفت هشت هزار مادیان و تعداد بیشماری از سایر دامها را بر گردانید.

زمستانهای سخت گوهستانها شمالی فارس پای کمی از صحاری روسیه ندارد . در آن سال تمام نقاط ایران را سرما و برف سختی فراگرفت - عفریت سفید پوش برف دامهای معتاد بگرمسیر را احاطه بالنتجه این همه اغنام و احشام تا دانه آخر فنا و نابود و عده ای از زندهای مستحفظ آن نیز قربانی شدند!

نگارنده سال بعد در حول وحوش یک قریه استخوانهای سیصد رأس مادیان از بهترین نژادهای عربی را با چشم خود دیدم که زیر برف جان سپردند !!!
باز اجازه بدهید بنویسم:

همی سال قبل یکنفر امین دارائی بعنوان گرفتن قاچاق برسر یکی از طوایف

قشقائی تاخته دو بعنوان سه من تنباکوی قاچاق که بعد معلوم شد اصلاً قاچاق نبوده و بسته ای دولتی را باز کرده و در یک کیسه خالی نموده است هستی و نیستی آن طایفه را از ته غارت نمود.

آقای مدیر:

اگر من بخواهم فجایی که در سنوات گذشته فقط نسبت به عشایر جنوب ایران بعمل آمده و شخصاً ناظر قیمت عمده آن بوده ام برشته تحریر بر آورم قطعاً کتابی به قطر شاهنامه فردوسی خواهد شد ولی ذکر مصائب گذشته چه لزومی دارد - چه قایده بر آن مترتب خواهد شد - چرا در عوض روضه خوانی برای اوضاع سابق به تدابیری جهت آینده نپردازیم...؟

نالاه عشایر ...!

بقلم خسرو بویر احمدی

در بیابان خشک و سوزان با پای برهنه و بدن نیمه عریان راه می پیمودند. همگی اشک برچشم و آبا برلب داشتند، پرتو سوزان آفتاب مرداد ماه با آتش درون این بیچارگان توأم شده و جسم نیمه جانشان را آزار می داد. گویی آفتاب نیز بر آنها غضب کرده و شعاعهای خود را همچون شلاقهای مأمورینی که بدنبال آن ها روان بودند بر پیکر آنها می نواخت!

هنگامیکه از حرارت ریگهای صحرا عاجز می شدند با نوک پا راه می رفتند. طبیعت آن ها را رنجه می داد. بشر آنها را رنجه می داد. خدا هم بفریادشان نمی رسید. اینها گروهی از عشایر بودند که بامردولت از خانه و کاشانه خود خارج و از جنوب ایران بطرف شمال می رفتند!

نمی دانستند بکجا می روند؟ مأوای جدید آنها درچه نقطه ایست فقط حس می کردند که دیو ظلم و ستم گلوی آنها را گرفته است و عفریت بدبختی و مذلت

آنها را در چنگال خود می فشارد. در میان این گروه جوانی لاغر اندام و ژنده پوش با چهره ای سوخته و چشمانی بی نور با پای برهنه راه می پیمود. این جوان گاه بگاه صدای خود را بلند نموده و اشعاری پرسوز به آهنگ لری می خواند شلاقهائی که بر سرو روی او کوفته می شد او را از خواندن باز نمی دانست چون این اشعار یا بهتر بگوئیم این ناله ها زبان حال این بینوایان بود. من بعوض وصف حال آنها سعی می کنم عین آن اشعار را تا آن اندازه که در حافظه ام مانده است برای شما بیان نمایم:

پرنندگان هوالانه. آشیانه دارند...!

غزلان کوهسار نیز برای خود مأوی و آرامگاهی دارند...!

ای خدای بزرگ مگر ما چه گناهی مرتکب شده ایم که باید بدینگونه آواره و سرگردان باشیم؟

درسیاهی شب و درروشنی روز در حرارت تابستان و در سردی زمستان بدبختی و سیه روزی گریبان ما را رها نمی کند.

آه این زندگی کی به پایان می رسد در این زندان کی بروی ما گشوده می شود؟ هر روز زن بیچاره ای بعزای شوهر خود می نشیند!

هر لحظه خواهری سیه روز جسد برادر جوان مرگ خود را در آغوش می گیرد!

هر ساعت مادری دلسوخته روز جسد برادر جوان مرگ خود را آغوش می گیرد!

هر ساعت مادری دلسوخته بر لبان متشنج جگر گوشه خود بوسه می زند!

ای خدا مگر این بیچارگان بنده تو نیستند؟ مگر این سیه روزان مخلوق تو نمی باشند؟

کلبه ها مبدل بویرانه گشته است. مزارع خشک و پژمرده شده است خانواده ها چون برگهای خزان زده هر یک بطرفی پراکنده گشته اند پرده شوم اندوه و نومیدی بر این کوهستانها و این مزارع گسترده است!

مگر خدا مرده و یا خواب رفته است؟ مگر این کوهستان ها و این مزارع صاحب ندارند. هنگامیکه خواننده این شعر را تمام کرد ضربات شلاق شدیدتر گشت از این روی با جبار خاموشی گزید و آه کشان براه رفت ادامه داد. در آن میان کودکی که در آغوش مادر خود بود سر را بلند کرده و از مادر آب خواست.

مادر نگهبانان و محافظین را خطاب کرده و گفت برای رضای خدا یک قطره آب بمن بدهید ولی آنها با ضربات متوالی شلاق جوابش دادند؟ مادر بیچاره براه افتاد ولی کودک پی در پی فریاد می زد و آب می خواست، و او ناله می کرد و کی گفت ای ظالم ها بچه ام از تشنگی هلاک گردید و محافظین شلاق بر سرش می کوفتند.

مادر بیچاره دیوانه شده بود با آب دهان جگر گوشه خود را خواست سیراب کند. ولی اینکار بیهوده بود. آب دهانی که با اشک چشم مخلوط شده بود چگونه می توانست عطش کودکی را خاموش نماید؟

رنگ کودک لحظه به لحظه پریده می شد فروغ زندگانی اندک اندک در چشمان او خاموشی می گشت. لرزش پاها و دست های او بتدریج بیشتر می شد. ولی این لرزش چندان طول نکشید. پس از یکی دو دقیقه کودک آرام شد. ولی این آرامش آرامشی بود که هیچ غواغائی مختلش نمی نمود. او بخواب رفت و لی خوابی که هیچ رؤیائی آشفته اش نمی کرد. زیرا کودک بخواب ابدی فرو رفته بود زیرا کودک از چنگ هموعان بیرحم و ستمگر خود باغوش مرگ پناه برده بود.

مادر بیچاره از مشاهده پیکر بیجان فرزند خود و از احساس اینکه گوهر گرانبهای خود را بیهای یک قطره آب از دست داده در اول مبهوت و سپس بیهوش گشته و در حالیکه هنوز کودک را رها نکرده بود بر زمین نقش بست.

محافظین و نگهبانان با خونسردی و بی اعتنائی کودک را از آغوش ما در بیرون آورده و در گودالی که در سر راه قرار داشت انداختند و مادر را که هنوز

بیهوش بود بر روی قاطری انداختند و براه پیمودن ادامه دادند، باید از این مأمورین پرسید مگر این بیچارگان ایرانی نبودند؟ مگر برادر وهم میهن شما نبودند؟ مگر جز ایران پرستی و عفت دوستی گناهی داشتند!

آری باید از چنین کسانی که مایه تنک و عار هر ایرانی شرافتمندی هستند سؤال نمود، کی به شما گفته بود که با برادران و خواهرانتان اینگونه رفتار کنید؟! تمام آشوبها و طغیان هائی که در ایلات و عشایر رخ داد علتش خدانشناسی بعضی از مأمورین وظیفه نشناس بوده است؟

این مأمورین عشایر را از دولت و دولت را از عشایر بیزار نمودند و بین دولت و عشایر ورطه ای ایجاد نمودند که بالاخره از اجساد هزاران تن بیگناه پر شد.

اکنون عشایر و ایلات انتظار دارند که دولت نه تنها شرچنین مأمورینی را از سر آن ها کم بلکه آن ها را بجزای گناهان گذشته شان برساند.

۵- رفتار مأمورین املاک شاهی با مردم

در باره ضبط املاک مردم و زجر و شکنجه ای که به صاحبان آنها داه می شد از مهر ماه ۱۳۲۰ مقالات و داستانها و کتب بسیار در جراید پایتخت و شهرستانها نوشت شده و هنوز معمرین شهرستانهای شمالی بسیار هستند که با چشم خود تمام این فجایع را دیده و شنیده اند.

منجمله در سال ۱۳۲۴ دکتر لطفعلی پریمانی کتابی به قطع وزیری در صد صفحه نوشته است و بطوریکه در مقدمه کتاب فقط مشاهدات خودش در دو سه مورد ضبط املاک اشخاص می باشد.

دکتر پریانی- دیباچه کتاب را چنین شروع نموده است:

« کتابی که تقدیم خوانندگان می شود نتیجه چندین سال مشاهدات و تأثرات نگارنده درمازندران و شهبسوار است. هر گاه از کنار خانه های تاریک

و غمگین روستایان می گذشتم ناله های حزین دهقانان را می شنیدم و بینوایی یک مشت رعیت بیچاره را از نزدیک می دیدم!

در این نقاط یکعده مأمور املاک بنام عمران و آبادی و بنام شاه دست بیک رشته عملیات شرم آور و ننگین زده، هستی رعایا را بباد نیستی داده، آخرین قطره خون آنها را همچون زالویی مکیده بجای رحم و شفقت مشت و لگد نشان داده، اثاثیه و اموال و چارپایان آنها را بنام بهر مالکانه خانه های روستائی و غیره را بتاراج می بردند.

سر پرستی این اداره در دست یک عده بی رحم و بی علاقه بکشوربنام رئیس و کار پرداز، سر بلوک، گماشته و مانند آنها سپرده شد که در نقشه دوزخی ایشان جز بدکاری و سه روزی روستائیان بدبخت و ناتوان و بی صدا ترسیم نشده بود...

دکتر بریمان در باره چگونگی شرح حال مالکی حکایتی نقل می کند تا می رسد به اینکه اداره املاک نامه زیر را باو می نویسد:

«... آقای ارباب حمید بحسب دستورجهان مطاع همایونی لازم است برای فروش بلوک خود ساعت هفت بعد از ظهر با اسناد و مدارک لازمه باداره املاک حاضر شوید. افشار طوس - رئیس املاک». دکتر بریمانی حکایت را ادامه می دهد تا ارباب حمید وارد اطاق افشار طوس می شود و روی نیمکتی می نشیند.

«در این هنگام رئیس املاکی روبیکی از ملاکین کرده گفت:
آقای حیدر قلی شما هستید؟»

یکی از دو نفر ملاک پاسخ داد: بله بنده هستم.

رئیس املاک با کمال بی اعتنائی در حالی که با نامه ها بازی می کرد گفت: میل ذات ملوکانه براین است که ملک سر کار برضایت سرکار خریداری شود. صاحب منحصر در اینجا حاضر است سر کار هم قباله را حاضر دارید ما هم این معامله را در همین اداره و محضر تمام میکنیم.

حیدرقلی را بهتی عجیب فرا گرفت هر گز گمان نمی کرد ملکش را اینطور بخرند در این هنگام رو بر رئیس کرده گفت البته جناب رئیس دقت فرموده اند این بلوک به اندازه آباد و پر فایده است ولی می خواستم بدانم که در چه حدودی دستور خریداری صادر شده است؟

رئیس املاک سررا بلند کرد گفت اینک ده شما بلوکی آباد و حاصل خیز است البته ذات ملوکانه از این بابت خرسند می شود اما راجع ببهای آن اهمیتی ندارد، شما را راضی خواهیم کرد. در این موقع رو بر رئیس محضر کرد گفت سند را حاضر کنید.

قباله هم قبلاً تهیه شده بود قاضی هم قباله را بدین ترتیب خواند: اینجانب ... بنمایندگی از طرف بندگان اعلیحضرت همایونی بلوک... که محصول سالیان آن ... خروار می باشد از مالک آن حیدرقلی به مبلغ ۱۵۰۰ تومان خریداری می کند این معامله کاملاً بر وفق رضای ... بوده و با طیب خاطر ملک نامبرده را تقدیم حضور اعلیحضرت همایونی می نماید.

رئیس املاک مازندران - افشار طوس - به تاریخ ... سپس قاضی افزود تمام هزینه محضر به عهده مالک است. حیدرقلی رنگش از خشم سفید شده خیره خیره رئیس و قاضی را نگاه کرد... گفت آقای رئیس املاک من هرگز چنین رضایتی نداده ام که ملکم را بفروشم آنهم به این قیمت. رئیس لبخندی از روی تمسخر زده و گفت: با اعلیحضرت همایونی بی احترامی! ...

حیدرقلی در حالیکه دستش را در هوا حرکت می داد گفت: خیر هرگز قصدم بی احترامی به شاه نیست من کمی گویم این بلوک در حدود بیست هزار تومان ارزش دارد و نمی توانم آنرا به ۱۵۰۰ تومان، من هرگز رضایت نمی دهم و راضی نیستم این ملک را به این رابه این مبلغ بفروشم...

افشار طوس در تمام مدت تصدی خویش کمتر به این گونه مالکین بی پروا برخورد کرده بود، تاکنون همه آنها را یکی پس از دیگری به محضر اداره

املاک می آورد و با اندک خشونت و انداختن ترس در دل طرف او را وادار می کرد قبالة ملکش را تقدیم ذات ملوکانه نماید. بقدری مالکین را وحشت زده کرده بود که دیگر کسی را یارای چون و چرا نبود کسی جرئت نمیکرد حتی کلمه « نه » را از دهانش خارج نماید. زیرا سرنوشت اشخاصیکه در نفروختن املاک خود پافشاری می کردند بسیارشوم بود از این جهت هنگامیکه حیدر قلی با کمال بی پروائی از حق خود دفاع می کرد او خود را در وضعیت سختی مشاهده نمود ولی فوری حالت اولیه و خونسردی خود را بدست آورده با حربه ای که بوسیله آن غالباً طرف را از پا می انداخت شروع به جنگ کرده گفت: آقا حیدر قلی معلوم می شود هنوز نمی دانی بازی کردن با شاه خیلی گران تمام می شود، به شما نصیحت می کنم با طیب خاطر دل از ملک خود برکنید ...

حیدرقلی مشت ها را گره کرده فریاد زد: نصیحت شما را قبول نمی کنم. در این هنگام رئیس املاک اشاره به مأموردم درب کرد مأمورفوری بیرون رفت و با دو نفر پاسبان وارد اطاق شده حیدرقلی را به زندان شهربانی بردند و بدین ترتیب این ده جزو املاک شاهنشاهی شد. در این موقع افشار طوس رو به نفر دوم کرد گفت: حسین میرزا سرکار هستند؟

نامبرده شخص سالخورده ای بد با ریش توپی، شاپوئی کج و معوج که معلوم بود چند روزی است بسرکرده برسر داشت. لباس درازش را هنوز کوتاه نکرده بود روبهمرفته هیکل این شخص خیلی خنده آور بود، شاپوئی کج و معوج، سرتیغ انداخته ریش توپی شلوارقدک گشاد اینها تمام هیکل او را تشکیل می داد. افشارطوس همان کلماتی را که به حیدرقلی گفته بود تکرار کرد.

حسین میرزا ... تعظیمی کرد و بدین ترتیب رضایت خود را اعلام نمود و با لحنی غمناک گفت: امر امر مبارک است، ملک ناقابل را همین طور تقدیم ذات ملوکانه می نمایم با اینکه این ملک تنها راه معاش و زندگی مرا تشکیل میدادم

با وجود این آنرا تقدیم کردم. رئیس املاک هم اشاره به قاضی کرد و قاضی هم قباله حاضر شده را برای امضاء پیش حسین میرزا آورد، حسین میرزا هم زیر آنرا امضاء کرد سپس مبلغ ۱۵۰ تومان اسکناس لای پاکت گذاردند. بهای ملک ۲۰۰ تومان تهیه شده بود که ۵۰ تومان آن خرج محضر و سایر مخارج شده بود.

حسین میرزا قباله اصلی ملک را تقدیم کرد و با حالت رقت باری از اطلاق رئیس خارج شد....

رئیس در این هنگام بدون اینکه سر را از روی میز بردارد گفت: ارباب حمید. ارباب حمید با کمال خونسردی گفت بنده ستم چه فرمایشی دارید؟ رئیس املاک سر را بلند کرد ای پیر مرد خوش سیما را که با کمال خونسردی نشسته بود چند بر در حالیکه چشمها را می بست و بازمی کرد و رانداز نمود گفت: سرکار ارباب قریه ... می باشید؟

آری.

البته اطلاع دارید برای چه شما را اینجا خواستیم؟

اطلاعاتم خیلی کم است.

و می دانستید که برای فروش املاک خود به ذات ملوکانه اینجا آمدید؟

من هرگز چنین خیالی را نداشتم.

افشار طوس بدون اینکه به پاسخهای منفی طرف اهمیت بدهد در دنباله گفتار خود

گفت: پس در اینصورت قباله ملک خودتان را آوردید؟

من هرگز چنین خیالی را نداشتم.

این قسمت دیگر است. شما حاضر نبودید... سپس صدا را اندکی بلند تر کرد

گفت: مگر نمی دانید ذات ملوکانه از این عمل شما مکدر خواهد شد؟» پس از

گفتگویی بین طرفین که دکتر بریمانی نقل می کند به اینجا میرسد!

« بدانید و آگاه باشید در پشت این میز کوچک که من نشسته ام قانون، عدلیه،

شهربانی و محضر و سایر چیزهائیکه شماها دلتان را به آن خوش کرده اید

پوچ و بی معنی می باشد...» دکتر بریمانی داستان مفصلی را ذکر می کند که تا آخر کتاب ادامه می یابد و باید به آن کتاب مراجعه نمود نتیجه این می شود که این ملک هم جزء املاک شاهی ضبط می شود.

دکتر لطفعلی بریمانی در باره طرز وصول بهر مالکانه املاک سلطنتی در زیر عنوان «محکمه شلاق در صفحه ۷۶» چنین می نویسد:

«... اتومبیل رئیس املاک در جلوی اداره املاک ایستاد و رئیس از ماشین پیاده شد. در این موقع مباشر این بخش پیش آمد با کمال احترام دست بسته ایستاد. رئیس با کمال عصبانیت پاها را بر زمین کوبیده گفت: مرد که بیعرضه چرا تا بحال حسابها را تصفیه نکردی؟ مگر نمی دانی که طلب اعلیحضرت هر چه زودتر باید پرداخت گردد؟»

مباشر با کمال ترس بصورت رئیس نگاه کرده گفت: قربان دو نفر هستند که هنوز حسابهایشان را پاک نکردند، بهر وسیله ای متشبث شدیم نتوانستیم نتیجه بگیریم. قربان ما که تمام جدیت خود را بخرج می دهیم، ما که لحظه ای در راه خدمت به اعلیحضرت کوتاهی نمی کنیم.

فوری بفرست و او را حاضر کن.

لحظه ای بعد دو نفر گمشدگان پیر مردی را کشان کشان آوردند. پیر مرد نفس زنان پیش آمد.

رئیس نگاهی شررباربه این روستائی افکنده با صدای خشن و سخت گفت: مردیکه چرا تاکنون حسابت را با املاک تصفیه نکردی! مگر نمی دانی اشخاص مثل تو که از دادن بهره مالکانه کوتاهی میکنند مستحق چه مجازات سختی هستند؟

پیر مرد در حالیکه نفس می زد پاسخ داد: جناب رئیس من هرگز از دادن بهره مالکانه خود داری نکردم، تا حالا هر چه که از من خواسته می شد می دادم ولی امسال دیگر چیزی ندارم بدهم...

چرا چیزی نداری؟

جناب رئیس امسال فقط یک جریب زمین گرفتم، بهره مالکانه آنرا هم دادم ولی اینها بهره مالکانه سه جریب را از من می خواهند، اینها علاوه بر اینکه بهره مالکانه را گرفتند و علاوه بر اینکه گاو واسبی که در منزل داشتم بردند باز تقاضا بهره مالکانه می کنند، قربان من ندارم بدهم.

افشارطوس نگاهی شرربار به او افکنده گفت: هرچه در صورت حساب قید شده است باید پردازی، اینها که تومیگوئی همه مزخرفند، اصلاً توشخص بی قانون و متقلب و فضولی هستی تمام کارهایت برخلاف دستورات و منویات ما است، زبانت دراز است، مردیکه توخیال می کنی... در این موقع به مباشر رو کرده گفت: شلاق را حصار کن که سزای زبان درازی او را بدهم...

به اشاره مباشر دونفر با شلاق پیش آمدند پیرمرد را وحشتی سخت فرا گرفت هر لحظه که چشمانش از چهره موحش رئیس که لب خندی بر لب داشت به قیافه های مخوف گماشتگان می افتاد می لرزید. پیر مرد که در سابق شخص با ابرو بود خود را از زیر باران بی آبرویی مشاهده کرد، از طرفی بدن ناتوانش طاقت ضربات شلاق این جنایتکاران را نداشت. این جنایتکاران با کمال بی رحمی محاکم برای خود و بریاست خود ترتیب می دادند و یکعده بیگناه را از روی اغراض شخصی در این محکمه ها دادرسی می کردند و بدون اینکه به آه و ناله طرف گوش بدهند ارواح خبیث خود را معروض خورسندی قرار می دادند...

در این هنگام شلاقهای گماشتگان به جنبش درآمد ضرباتی جان گذار بر بدن این روستائی فرود آمد. پیرمرد چیزی نمی گفت تنها آخرین دقایق عمر خود را با انگشت شمارش می کرد. او خود را تسلیم این جلادان کرده بود...

رئیس با لبخندی مسرت بخش این منظره را نگاه می کرد. روح این خبیث در اثر شکنجه دیگران سیراب می شد. معلوم نیست این دسته اشخاص را باید در چه ردیف قرار داد؟ تنها شباهتی را که می توان مانند این اشخاص در میان حیوانات یافت همانا گربه است. زیرا گربه هم از شکنجه ای که بموش وارد می آورد چنان مسرتی در خویش احساس می کند که از تعریف بیرون است.

ضربات شلاق وارد می شد. در این محکمه شلاق کسی را دل نمی سوخت. در این هنگام زنی دوان دوان ازدورپیش می آمد. این زن داد می کرد و می گفت آخ! آخ شوهرم! همین که نزدیک شد خود را بپای رئیس املاک افکند و بادیدگانی اشکبار پاهایش را بغل گرفت و می بوسید و درضمن می گفت: جناب رئیس شوهرم پیرمرد است... شوهرم بیجان است... به او رحم کنید... جناب رئیس شما را بخدا رحم کنید... یکذره رحم کفایت می کند که شوهرم نجات یابد. اوطاقت ندارد. اشک همچون باران از چشمان این زن نحیف فرو می ریخت، رنگش زرد و چشمانش بی نور بود.

پیرمرد در زیر باران شلاق چیزی نمی گفت تنها دیدگان بی نور خود را به زنش دوخت، تنها دو قطره اشک سرد که از دلهای پژمرده سرچشمه می گیرد برگوشه دوچشمش پدیدارگشت، دو قطره اشکی که در همان گوشه دوچشم منجمد شد و دیگر سر از زیر نگشت...

افشارطوس با چکمه های خود محکم زن را بعقب زده بالحنی خشن گفت: چه می خواهی؟ بروگمشو! شوهرت تقصیر کرده باید مجازت شود.

پیرزن دو باره خود را به پاهای رئیس چسبانیده با ناله های حزین تقاضای بخشش می کرد. چون دید این ناله ها دردل بدتر از سنگ اوبی تأثیر است دوباره گفت: پس مرا عوض شوهرم بزنید - مرا بزنید... خواهش می کنم مرا چوب بزنید. این مرد طاقت ندارد... او می میرد... من طاقت دارم... جناب رئیس شما را بخدا او نزنید... رحم کنید... رحم...

رئیس با همان لحن خشن گفت پیرمرد را ول کنید و زنش را بزنید. گماشتگان هم پیرمرد را رها کرده زنش را در زیر ضربات شلاق گرفتند. زن در زیر شلاق از رئیس تقاضای رحم می کرد ولی چیزی که در این قلب یافت نمی شد همین کلمه بود.

رئیس از این منظره لذت می برد، وجدی عظیم در خود احساس می کرد. این منظره بمنزله غذای روح او بود...

در این هنگام دختری از دورسراسیمه می‌دوید، همین که این منظره را دید فریاد جان خراشی از دل برآورد و خود را روی زن روستائی افکند و با ناله‌های حزین گفت: آخ مادرم! مادرم را نزنید.. اطاعت شلاق ندارد... جناب رئیس رحم کنید. جناب رئیس مرا عوض اوبزنید. من طاقت دارم... اما... او نمی‌تواند رحم کنید... ببخشید...

این منظره باندازه ای رقت انگیز بود که تمام حضار را بجز رئیس متأثر ساخت. همه از دیدن این منظره سرها بگردانیدند ولی رئیس با همان لبخند آنها را تماشا می‌کرد و پی در پی می‌گفت بزنید. صدای ضربات شلاق صدای ناله‌های پدرمادرو صدای گریه دختر بهم آمیخته و مخلوطی از درد، آه و ناله بوجود می‌آورد که دلها را خونین می‌کرد...»

شماره ۲۷ ۳۳۲ جمعه ۱۶ ابانماه ۱۳۲۰ تجدد ایران

افشارطوس درمازندران

شرحی که در زیر بنظرخوانندگان می‌رسد شمه ای از شرح احوال آقای افشارطوس کار پرداز املاک مازندران بوده که بطورقطع باعث قسمت زیادی از بیچارگی و افلاس اهالی مازندران شده است. گمان نمی‌رود که هیچ مازندرانی پیدا شود که آقای افشار طوس را نشناخته و به افعال ناپسندیده اوسابقه نداشته باشد.

در مدت سه چهارسالی که متصدی املاک مازندران بود چنان ظلمهائی درحق اهالی بیچاره مازندران روا داشته که تصور نمی‌شود که کسی آقا را نمی‌شناسد و یا از کسی شرح حال او را نشینده باشد باورکنند. حق هم دارد زیرا باور کردنی نیست.

اهالی فلک زده مازندران در مدتی که حضرت آقا متصدی املاک بود کاملاً بیچاره شده بودند زیرا قدرت شکایت به کسی را نداشتند یا اگر هم می‌کردند

تیشه به ریشه خود زده بودند درضمن هم نباید تصور کرد که اینکارهای شرم آوروو ظلمهای متعدد ناروا بدستور شاه سابق بوده زیرا شاه سابق یک ملاکین و مقاطعه کاران و دهقانان را نمی شناخت که بدستور ایشان این همه فجایع رخ داده باشد فقط چیزیکه باعث این همه فجایع شده طبع خبیث متصدیان او بود که برای این که خود را پیش شاه سابق عزیزگردانند و یا بقول عوام خود شیرینی کرده باشند اینطور به اهالی ستم روا می داشتند. آیا می شود تصور کرد که طبق امر به شاه سابق بوده که فلان ملاک یا آقا دستور می دادند که چوبهای انار بقطر الی ۴ سانتیمتر از جنگل بریده شده و در آب خیس کرده و به تن فلان بدبخت که طبق امر ناروای آقا رفتار نکرده خرد گردد.

همچنین برای اجاره دادن دکاکین و کاروانسرای شاه سابق قریب به ۲۰۰ الی ۳۰۰ تن از اهالی پیشنهاد اجاره نمودن می کرد. بیچاره آنکسی که از قبول این پیشنهاد خود داری می کرد آنوقت می بایستی چوبهای انار خیس داده شده در آب بتن او خرد گردد. مثلاً آقا به فلان بیچاره پیشنهاد می کرد که فلان دکان یا فلان کاروانسرا را باید بفلان مبلغ (البته چندین برابر آنچه که بایستی اجاره شود) اجاره کنی این بیچاره هم یا بایستی فوراً ۱۵۰ الی ۲۰۰ تومان داده از این بلیه جدید خلاص گردد و یا در زیرچوب مجبور بدادن یک مبلغی گردد دیگر از فجایع گذشته بی ناموسی بوده که در مازندران انجام می شده و شرح دادن آنها باعث مطول شدن مقاله خواهد شد.

اگر کسی می خواهد کاملاً از افعال متصدیان مطلع شود به شهربانی مازندران مراجعه کند که شرح کامل آنها در پرونده های زیادی ضبط است زیر شهربانی را قدرت این نبوده که گزارش عملیات را بدهد یا ممکن است بدفاتر مریضخانه های مازندران مراجعه کرده و اسامی آنها ئی را که در زیر چوب بیهوش شده و پس از یکی دوساعت در آنجا فوت نموده اند یادداشت کرد.

بهر صورت آقای افشار طوس چون زندگانی خود را در مازندران در مخاطره دید فوراً به تهران آمده و تعجب در اینجاست که بقراری که می گویند آزادانه در تهران زندگی می کند.

آیا این قبیل اشخاص نباید بکیفر اعمال خود برسند. تا عبرت سایرین گردد..
از طرف اهالی مازندران - احمد یزدان پناه

در روز ۱۷ فروردین ماه ۱۳۱۷ آقای عبدالعلی ساتراپی که مدت یک سال در زندان شهربانی طهران از طرف پهلوی شاه سابق جهت غصب ملک او در قریه میان پشته واقع در دوکیلو متری رودسر که با مادرش پروین السلطنه شریک بود با اتومبیل نمره ۳ اداره سیاسی شهربانی تهران به شهربانی همدان آورده شد و مأمورین شهربانی او را به منزل ناصرعلی رئیس آمار و ثبت احوال همدان که خانم پروین السلطنه مادر و ناصرالملوک دخترش در آنجا بودند آوردند و گفتند اگر خانم پروین السلطنه وکالت فروش بستاتراپی که حبس بوده و در صورتیکه خودش و مادرش و برادرش قباله میان پشته را ندهند او را خواهند کشت و جنازه اش می آورند تحویل می دهند مادر و برادر و عائله با مأمورین عموماً ناچار رفتند منزل آقای صدوقی صاحب محضر اسناد رسمی شماره ۱ همدان تا وکالت فروش ملک را بپدر و دختر و برادرش بدهند و ضمناً مأمورین کاملاً مشروب خوردند در مهمانخانه روشن همدان و پس از ورودبخانه ناصرعلی عکاس آوردند این عکس را بنام یادگار انداختند و از طرف ناصرعلی که سابقه خدمت در شهربانی تهران داشت همقطاران سابق خود را اغفال و کس گرفته و از این عکس تعداد ۵۰ قطعه از عکاسی گرفتند و به مأمورین شهربانی هر یک یک قطعه دادند و شیشه عکس که مقوای عکس فوری بود مأمورین بردند گویا پس از اینکه مقامات بالا مطلع شدند که چنین عکسی برداشته شده به سلمان محتشم رئیس شهربانی همدان تلگراف رمز شد که عکس ها را از آنها بگیرند و بفرستند .

سلمان محتشم رئیس شهربانی همدان هم آمد منزل رئیس آمارعکسها را خواست و از طرف ناصر علی رئیس آمار همدان فقط شش قطعه باو داده شد و نیز گفته شد همین بود که دادیم.

این تاریخچه برای اطلاع و آگاهی عموم و برای ضبط در تاریخ چاپ می شود تا معلوم شود که بدین وسایل اجبار و الزام اشخاص را به تعویض و تسلیم ملک و دارائی شان مجبور می نمودند چنانکه ملاحظه می کنید ساتراپی دست از پشت بسته در تحت اسارت مأمورین و عائله بیگناهایش اسیروار در جلو آنها با تهدید به قتل و وضع مذکور از او و کسانش سند اخذ نموده اند.

* رفتار با شاکیان

«در سالها پیش روزی نامه سفارشی بنام رضا شاه رسیده بود که حتی در روی پاکت آنهم با ذکر هزاران القاب و عناوین به تمام مقدسات قسم داده بود که این نامه از نظر شخص شاه بگذرد. شاه پس از خواندن نامه عصبانی شد و فقط پاکت آنرا بر رئیس شهربانی وقت نشان داد و مأمورین آگاهی بحضور شاه معرفی شد. دستور لازم برای یافتن او داده شد چون محل ارسال معلوم بود مأمور آگاهی با گرفتن خرج سفر و با اختیار به ده ... رفت البته در آنجا بهمه اهالی اطلاع داد شخصی عریضه بحضور بندگان اعلیحضرت همایون نوشته که بی اندازه مورد توجه واقع گردید و مرا مخصوصاً به محل اعزام داشته اند که از نویسنده تقدیر کنم و وجهی هم بعنوان انعام اعطاء فرموده اند، شیخی که نام خانوادگی اش غضنفری بود می گوید آن نامه را من نوشتم و خط پاکت را که دید اقرار کرد خط اوست آقای مأمور آگاهی نیز فوراً او را به تهران آورده بزندان می افکند. بدیهی است چون اصل نامه را به شاه بکسی نداده بود روی پاکت هم عباراتی دیده نمی شد که اسم توهین یا نشر اکاذیب به آن بگذراند دیگر پرونده برای او تهیه نشد.

شیخ هم در زندان بود تا بعد او را به بندرعباس تبعید کردند. البته ورود او به بندرعباس در دفاتر زندان آنجا منعکس بود ولی از خرج او و اینکه چه شده است اطلاعی در دست نبود. حوادث شهریور سال گذشته و بکنار رفتن از شهربانی فرصتی برای مطالعه سرنوشت هزاران اشخاص که بدون جهت در توقیف بودند بدست داد. نام شیخ هم از نظرها گذشته در مقام آزادی او بر آمدند از او اثری نیافتند بالاخره دنباله کار او را گرفتند دیدند شیخ در همان سالهای اول توقیف خود به بندرعباس اعزام گردیده به شهربانی آنجا مراجعه کردند که او را آزاد کنند شهربانی اثری از شیخ غضنفری در بندرعباس نیافتند. فشاربمرکز بیشترشد جستجو بعمل آمد بالاخره در اوراق سالهای پیش آنجا چند اثر از شیخ پیدا شد یکی اینکه گزارشی از پاسبانها دیده شد که در آن برنئیس شهربانی وقت که یآوری بود داده شده بود که شیخ را برای حمام میبردیم چون قصد فرارداشت و بفرمان ایست اطاعت نکرد او را با هدف گلوله متوقف ساختیم و مقارن همان تاریخ هم تلگرافی از افسری به مرکز مخابره شده بود که امر مبارک اجرا شد اجازه حرکت مرحمت فرمائید. چندی بعد هم آن افسر به طهران آمد و قطعاً پرونده محرمانه را هم به مرکز آورد. بدهی است حقیقت غیر از این مباحثی باشد: شیخ بیچاره را روی دستور که اساساً روز حمام او نبوده به سمت بیابان می برند. شیخ از این عمل متعجب گردیده مأمورین او را اغفال کردند از او فاصله گرفته با شلیک تیر او را از بین بردند.»

«نقل از کتاب رضا شاه که از روزنامه داد گرفته است.»

نامه از یکی از شهرستانهای استان مازندران با امضای مستعارمی رسد که رؤسای املاک به چه کیفیت املاک مردم را می گیرند و چگونه مردم را به بیگاری می برند و چطور بهره مالکانه می گیرند. خلاصه بطور مشروح تمام فجایع و جنایاتی که در آن خطه رخ می داده شرح داده بود و بتصور اینکه مبدا

مورد تعقیب قرار گیرد به فرزند خود که در کلاس ابتدائی مشغول تحصیل بود دیکته می کند و او می نویسد. و سرپاکت با عناوین زیاد بعنوان رضا نوشته وبه صندوق پست همان شهرستان انداخته می شود. معلوم نیست بچه کیفیتی این نامه بدست رضا شاه می رسد و او بر رئیس شهربانی دستور می دهد باید صاحب این نامه را پیدا کنید.

مأمورین از سیاق خط معلوم می کنند که کودکی در حدود کلاس پنجم و ششم ابتدائی نوشته است و چون روی پاکت مهر پست خانه آن شهرستان هم خورده بود، نام شهرستان هم معلوم می شود مقداری مجهولات برای مأمورین کشف میشود.

بنابراین مأموری از اداره آگاهی بعنوان اینکه بازرس وزارت فرهنگ است به آن شهرستان اعزام می شود و چون در آن شهرستان بیش از دو سه مدرسه ابتدائی وجود نداشته، مأمور مزبور به مدارس ابتدائی رفته و بعنوان اینکه امتحانی از شاگردان بعمل آورده باشد در سر کلاس حاضر شده مطلبی را دیکته مینماید و سپس برای آنکه درجه تحصیل آنها را معلوم دارد دیکته ها را باخود می برد. خلاصه در دوسه مدرسه ای که بود اینکار را تکرار می نماید بالاخره بدیکته نویسنده نامه برخورد می نماید و روز بعد آن محصل بیچاره را جلب و پس از مقداری شکنجه و شلاق طفل اقرار می کند که پدر گفته و من نوشته ام.

نقل از شماره ۲۱ مورخ ۲۴ دیماه ۱۳۲۲ مجله خواندنیها.

* مقتول گمنام

« این مقاله قسمیت از سلسله مقالاتی است که از چندی پیش تحت عنوان (محکومیت رژیم با قضاوت تاریخ دوره پهلوی) در روزنامه رعد امروز به قلم آقای پور رضا [وکیل پایه یکم دادگستری و در دوره ۱۴ سمت نمایندگی مجلس

را نیز داشته است.] چاپ و منتشر می شود. مقتول گمنام کسی است که نویسنده دانشمند در مقدمه این یادداشت ها اثر خود را بروح وی اهدا می کند».

« این مقتول گمنام که می خواهم راجع باو صحبت نمایم در تمام این مدت کسی پیدا نشد که بر مرگش گریان و متأثر شده و نسبت به قتل این بی گناه از قاتلین او بازخواست و تظلمی نماید.

بالاخر از همه حاضر نشد که بخبر مرگ این جوان مظلوم را بزن و دونفر اولاد و مادر پیرش که هنوز بعد از ۵ سال بانتظار مراجعت او می باشد اطلاع موقعی که در دیوان کیفرکارمندان دولت مشغول مطالعه پرونده متهمین شهربانی بودم اعترافات و گواهی یکنفر دکتر با شهادت شریفی جلب توجه مرا نمود که اینک برای خوانندگان محترم جریان آنرا بیان مینمایم.

دکتر برهان معاون فعلی اداره بهداشتی شهرداری که در سال ۱۳۱۷ طبیب زندان شهربانی بود بعد از حوادث شهریور ماه ۱۳۲۰ و بر طرف شدن کابوس وحشت و ترور شخصاً در نزد آقای دادستان دیوان کیفر کارمندان دولت حاضر شده و چنین اعتراف می نماید:

در اوایل سال ۱۳۱۷ بعنوان یکنفر طبیب در بهداشتی شهربانی استخدام شده و حوزه مأموریتم بعد از شهر ها در مریضخان زندان قصر بود. وظایفم مداوا و معالجه مرضای زندانی بود- و معمولاً هم هر روز قبل از غروب آفتاب با اتومبیل سرویس زندان به شهر مراجعت می نمودم.

در اواخر سال ۱۳۱۷ که شاید اسفند ماه آن سال بود شبی دیرتر از معمول به منزل مراجعت نمودم معلوم شد که در غیبت من دوسه مرتبه از طرف رئیس زندان به منزل مراجعه نموده. بامر رئیس زندان برای انجام امر فوری باید فوراً بزندان قصر مراجعت نمایم.

هنوز مشغول صحبت و مذاکره بودم که مجدداً خبر دادند که شوهر رئیس زندان پیغام دارد و می گوید که رئیس زندان قصر منتظر است و باید فوراً با

اتومبیل ایشان بزندان بروم.

این رویه به موجب حیرت و تعجب می شد زیرا صرف نظر از اینکه هیچوقت سابقه و معمول نبود که من شبها بزندان بروم و بعلاوه طرز کار را طوری مرتب نموده که اگر تصادفاً حادثه غیر مترقبه هم در شب پیش آمد نماید. معاون پزشکی حضور داشت و می توانست موقتاً وظایف طبیب را انجام دهد. پس حضور من در شب آنهم در نیمه دوم شب خیلی غریب و حق داشتم که متفکر و بیمناک گردم.

بالاخره چون امر بود فوراً با اتومبیل رئیس زندان بزندان قصر حرکت نموده و پس از ورود زندان بعوض اینکه بطرف دفترکار خودم بروم مرا به دفتر افسر کشیک هدایت نموده و چقدر حیرت زده و متعجب شدم و قتیکه رئیس زندان را مشاهده نموده افسر کشیک شفاهاً بمن ابلاغ نمود که چون صبح زود یکنفر زندانی عصبانی را بیاد به شهر منتقل نمایند وجود یکنفر طبیب لازم است که در معیت او اعزام گردد. بنابراین حسب الامر رئیس زندان باید شب را در زندان گذارنده تا بتواند صبح زود این مأموریت را انجام داده و موجبات تأخیر فراهم نشود، برای اینکه ریاست زندان شفاهاً دستور داده اند که علاوه بر اهمیت مأموریت تسریع و فوریت آن نیز کاملاً باید رعایت گردد. بیانات افسر کشیک فوق العاده سخیف و نحوه مأموریت نیز خیلی ابلهانه بود.

برای اینکه ممکن بود صبح زود این مأموریت بوسیله یکی از اطباء روز انجام شود ولی چون امر بود و بعلاوه در صورت استتکاف از انجام ناچار بودم که به شهر مراجعت نمایم و در آنموقع شب وسیله مراجعت نبود.

لذا ناچار به این مأموریت تن در داده و شب را در اطاق افسر کشیک گذراندم ساعت ۵ بعد از نصف شب بود که مرا بیدار و اظهار داشتند که زندانی حاضر و باید با او حرکت نمایم.

در باغ بزرگ زندان قصر یکدستگاه اتومبیل سرویس زندان حاضر بود و

منتظر بود که زندانی را از حیاط زندان آورده و در معیت یکدیگر حرکت نمائیم ، چند دقیقه گذشت سپس جوانی دهاتی به سن بیست الی بیست دو سال که هنوز آثار صباوت و کودکی از وجناتش ظاهر بود در معیت دو نفر پاسبان او را آورده و چون هوا هنوز تاریک بود من در وهله اول نتوانستم صورت و قیافه این جوان دهاتی را تشخیص دهم ، ولی از حرکات و بیاناتی که می نمود و نسبت بمن که برای اولین دفعه ملاقاتم می نمود اظهار محبت و علاقه می نمود معلوم می شد که به این جوان دهاتی مژده خوبی داده شده است معلوم شد که باو مژده آزادی و استخلاص داده شد و باو گفته اند که السلاعه برای ملاقات زن و اولاد خود او را اعزام می دارند.

خواننده گرامی - وقتیکه این سطور را خوانده و دارای زن و فرزند باشید و تصادفاً حوادثی شما را از عائله و فرزندان خود دور نموده باشد تشخیص خواهید داد که آن ساعات و دقیقاتی که زندگی به ملاقات شده و دوره فراق سپری می گردد چه انقلاب روحی که توأم با مسرت و خوشی است در شما ایجاد می گردد، همین وضعیت را بلکه چندین درجه بالا تر این جوان دهاتی در خود احساس می نمود.

بالاخره بهرنحو و ترتیبی بود من و جوان دهاتی در معیت دو نفر پاسبان سوار اتومبیل شده و در روشنائی شفق صبح که تازه هویدا شده بود درب زندان قصر را ترک گفته وارد جاده معروف به جاده قصر شدیم.

تعجب و حیرت من زیاد شد وقتیکه مشاهده نمودم اتومبیل از جاده قصر وارد جاده شمیرانات شده و مطابق معهود بعوض اینکه بطرف دست چپ خود پیچیده و بطرف شهرسرازیر گردد بالعکس بطرف دست راست پیچیده و بسوی قلعهک و شمیرانات سر بالا حرکت نمود .

جوان دهاتی که تا این دقیقه با افکاری خوش مشغول صحبت های شیرین بود مانند اینکه به او بوسیله قواء ماوراء طبیعت الهام شده باشد مضطرب و نگران شده و حالات روحی او که خبر از یک طوفان درونی می داد با یک

التهاب مخصوصی پاره ای جز سکوت و خاموشی نداشت. بعد از دقایقی اتومبیل ما از جاده قلهک منحرف شده و بطرف جاده سلطنت آباد سرازیر شد و نزدیک عمارت سلطنت آباد در کنار جوی آبی در مقابل یک افسر ارشد نظامی که دورا رور او گروهی نظامی مسلح به حالت انتظار ایستاده بودند توقف نمود.

مسافرین اتومبیل یکایک پیاده شده و یکی از پاسبان ها که سمت او ارشد از دیگران بود پاکتی لاک و مهر شده بدست افسر ارشد نظامی داده و با دست خود نیز جوان دهاتی را ارائه داد و سپس با حالت خبردار و ادب قدمی دورتر از افسر ارشد ایستاد.

افسر نظامی پاکت را باز نموده و محتویات آنرا خوانده و سپس با یک لحن آرام و ملایمی رو را بطرف جوان دهاتی نموده اظهار داشت که بموجب این امریه باید اعدام شود و هرگونه وصیت و تقاضائی دارد بنماید که در حدود امکان انجام شود برای اینکه تا پنج دقیقه دیگر باید امریه اجرا شود.

بیان این مطلب از طرف افسر ارشد نظامی مانند یک جرقه الکتریکی سرتاپای جوان دهاتی را تکان داده و پس از این که چند کلمه با حالت یأس و نومیدی تمجیح نمود اظهار داشت که ممکن است در شخصیت او اشتباه شده باشد.

منهم که در کنار جوی آب با حالت حیرت و تعجب ایستاده و از مقدرات خود نالان و شاکی بودم که چرا یک چنین مأموریتی و نظاره و مشاهده این جنایات بمن مراجعه شده با خود فکر می نمودم و از خود می پرسیدم که مبدا در شخصیت این جوان دهاتی اشتباه شده باشد. برای اینکه وضعیت ظاهری او حکایت می نمود که نه در جزو رجال بارز و برجسته بوده و نه جزو زمامداران وقت بود که از کنه سیاست شاه مطلع و آگاه باشد و از بین بردن اوسیاست مخصوصی داشته باشد و نه اینکه از کسانی است که وجود او برای شاه سابق خطرناک تشخیص شده باشد - چند دقیقه در این افکار متشتت بودم و از طرفی

الحاح و اصرار جوان دهاتی هم منتج نتیجه نشد. پس از اینکه جوان دهاتی مأیوس شد تقاضا نمود دو رکعت نماز صبح بخواند و پس از انجام دو رکعت فریضه صبح دست در جیب خود نموده و مبلغ پنج ریال دارائی خو را بیرون آورده و بیکی از پاسبانها داده وصیت نمود که این مبلغ را خرما خریده و برای آمرزش روح او بین فقرا تقسیم نمایند.

مشاهده این اوضاع رقت بار و قوای جسمانی مرا تحلیل برده و دیگر قادر بایستادن بروی پاهای خود نبوده و گوئی که این جریانات برای خود من و سرنوشت من می باشد. در این موقع هوا کم کم روشن و صبح صادق برخلاف اعمال بشری که تمامش کاذب و دورویی است طلوع نمود. یکمرتبه صدای شلیک سربازان که بر روی جوان دهاتی خالی نمودند مرا از خود بیخود نمود و وقتی چشم گشودم مجدداً خود را در اطاق افسر کشیک زندان دیدم که عده ای دور و بر من جمع شده و رقت قلب و احساسات رقیق مرا توییخ و ملامت می نمودند.

بعد از یکی دو ساعت افسر کشیک تقاضا نمود که گواهی مرگ طبیعی جوان دهاتی را امضاء نمایم من از امضاء امتناع نموده و همین مسئله موجب شد که مدت کوتاهی بعد برای همیشه خدمت شهربانی را ترک گویم. این بود مجملی از بیانات دکتر با شهامت جوان ما در نزد آقای دادستان دیوان کیفر. کارمندان دولت که فقط حس کنجکاوی مرا وادار نموده بود که اوراق تحقیقاتی را قرائت نمایم.

حس کاوش و تحقیقات در اطراف هویت این جوان دهاتی مرا رنجه می داشت بالاخره پس از تحقیقات معلوم شد که این جوان دهاتی بدو متجاوز از ده ماه محبوس و زندانی بود از اهالی مازندران بوده و در جزو هزاران مازندرانی که هر ساله از مازندران آورده و در کنج زندان جان می سپردند می باشد.

اواخر تابستان سال گذشته برای چند روز بمنظور تکمیل تحقیقات خود به مازندران سفری نموده و معلوم شد که این جوان دهاتی از اهالی و مردم اطراف بابل بوده که دارای مادر و زن و دونفر اولاد می باشد، بعضی ها نام او را جواد

و برخی هم علی می نامیدند. در دوره شاه سابق از ظلم و جور کار پردازها و مأمورین املاک به تنگ آمده و قصد تظلم و شکایت به شاه سابق را داشت. در پی فرصت بود که عریضه خود را شخصاً به شاه سابق تقدیم دارد و چون می دانست که به او اجازه نخواهند داد که شخصاً به شاه سابق نزدیک شده تا بتواند عریضه تظلم و شکایت خود را تقدیم دارد، لذا زمانیکه، شاه سابق به مازندران مسافرت نمود روزی مأمورین نگهبانی را اغفال نموده و از راه آب وارد کاخ سلطنتی شده و برای اینکه مأمورین متعرض او نشوند بالای یکی از درخت های کاخ پنهان می شود. موقعیکه شاه سابق از کنار درخت میگذرد جوان دهاتی ساده لوح خود را از درخت بزمین پرتاب نمود و به منظور افتادن به قدمهای شاه سابق طرف او می رود.

نابغه عظیم الشان از این وضعیت متوحش شد و بتصور اینکه جوان دهاتی قصد سوئی را نسبت به او دارد صلاح و مقتضی دانست که فرار نماید - و لذا شاه سابق در حالیکه فرار می نمود ضمناً فریاد و امر می دهد که این شخص را توقیف و او را کاوش نمایند.

بعد از چند دقیقه بعرض شاه سابق می رسد که جوان دهاتی فاقد هرگونه اسلحه بوده و جز پاکت شکایت و تظلم از مأمورین و کار پردازان چیز دیگری با خود نداشته است.

شاه سابق متقاعد نشده و بگمان اینکه بر علیه او توطئه ترتیب داده شده است جوان را شخصاً احضار و در حضور خودش تحقیقات و کاوش تکرار می شود. چون صدق عرایض متعلقین و چاپلوسان بر او ثابت و مسلم شده و بی گناهی جوان محرز می گردد فقط و فقط برای جلوگیری از تکرار و نظایر این حوادث و فقط برای عمل این جوان دهاتی موجب نگرانی خاطر ملوکانه شده بود دستور بزدانی و توقیف نمودن جوان می دهد.

عاقبت او را هم اجمالاً بنظر خوانندگان رسانیدم که صبح یکی از روزهای اسفند ۱۳۱۷ در سلطنت آباد اعدام و مدفن او هم یکی از گودالهای اطراف سلطنت آباد گریدد.

* چگونه مردم را بیگاری می گرفتند؟

دکتر بریمانی در باره به بیگاری گرفتن کارگران در صفحه ۷۳ چنین نوشته است :

« درشهر و بیرون شهرساری عده ای از روستائیان با لباس های پاره مشغول ساختن خانه های روستائی بودند. هر روز برشماره این ساختمانها افزوده می گشت این ساختمانها هم تنها با دست این روستائیان که فقط بایستی در مزارع کار کنند ساخته می شد، آنها را مجبور می کردند که دست از کشت و کار بردارند و برای خاطر شاه گل و زنبه بکشند، اگر کسی از میان آنها امتناع می ورزید به فجیع ترین وضعی مجازات می شد، آنها را با شلاق و چوب بکار وادار می کردند. اتومبیلی جلوی یکی از این ساختمانها ایستاد. رئیس از آن پائین آمد. در اینجا عمارت بزرگی ساخته می شد، عده بسیاری از روستائیها در اینجا کار می کردند. اینها در هنگام حمل گل و آجر خیلی بزحمت می افتادند. در این هنگام رئیس چشمش به دونفر از روستائیان افتاد که زنبه می کشیدند، ولی بقدری آهسته راه می رفتند که گوئی دو مرده باری را می برند. رئیس عصبانی شد و آنها را صدا کرد. این دونفر روستائی همین که او را دیدند کمی بخود فشار داده زنبه را بطرف رئیس آوردند.

رئیس رو به آنها کرد گفت: پدرسوخته ها ! این چه وضع کار کردن است! مگر جان ندارید؟ یکی از آن دونفر که پیر مرد بیجانی بود پاسخ داد : جناب رئیس من مریضم.

افشارطوس با خشم زیادی گفت: بدرک و باسفل که مریضی- مریضی هستی یا نیستی باید اینجا کاربکنی ، برای من فرق ندارد کسیکه اینجا کار نکند پدرش را می سوزانم.

پیر مرد نگاه معصوم خود را بر رئیس دوخته گفت : جناب رئیس الان سه روزاست که چیزی نخورده ام باید بمن غذا بدهید تا کارکنم... آدمیکه عملگی

می کند و باید زنبه های سنگین را اینطرف و آنطرف ببرد باید غذا بخورد شکمش باید سیر شود ، والا کاری نمی تواند بکند. قربان الان سه روز است که نه بما پول می دهند نه غذا.

رئیس بیشتر خشمکین شده گفت خفه شو مرد که احمق ... دروغ گو... یاالله برو کار کن ! روستائی دوباره بر رئیس نگاه کرده ایستاد ، زیرا دیگر در خود قدرت حرکت نمی دید.

رئیس املاک چنان عصبانی شد که جلو آمده چنان لگد محکمی بشکم پیرمرد نواخت که او را پشت بزمین افکند...

در این موقع مباشر ساختمان رسید ، رئیس باو گفت: باید از این پدرسوخته ها که خود را بمردگی و بیچارگی می زنند کار کشید ، اگر یکدفعه دیگر درکارت سستی ببینم فوری مجازاتت خواهم کرد. این پدرسوخته که خود را بمردگی زده ، بردار ببر با آن رفیقش آنقدر شلاق بزن تا حالشان بجا بیاید. از این دو نفر بیش از دیگران کار بکش تا آدم شوند. این دهاتیها جنساً آدمهای تنبل و بیکاره اند، جز خوردن و خوابیدن کاری از دستشان بر نمی آید..

مباشر گفت: قربان اطاعت می شود.

- در اینجا چند نفر کاری کنند؟

- قربان در حدود دویست نفر.

- روزی چند ساعت از اینها کار می کشی؟

- قربان روزی دوازده ساعت

افشارطوس با کمال تعجب پرسید دوازده ساعت ! مگر با روزی ۱۲ ساعت این ساختمان درست می شود؟ پس این است که ساختمان تا بحال نیمه کاره مانده است چند روز است که دست بکار شدی ؟

- قربان ده روز است.

- این ساختمان میبایستی بیست روزه تمام شود، کار روزی چهارده ساعت تا ۱۶ ساعت بکن! از این پدرسوخته ها کار بکش ، این ساختمان باید در ظرف ۲۰ روز تمام شود.

در این هنگام رئیس بطرف اتومبیل برکشته سوار شد و بسوی کیلا کلا

حرکت کرد.

*فجایع دیگر

به بادرقت سر شمع و همچنان می گفت که فکر مردم هستی به باد داده کنید درباره فجایع و جنایاتی که در زمان رضا شاه صورت گرفته و تصرف املاک و اموال مردم داستانهای زیاد شنیده ام که همه مردم مازندران نمونه هائی از آن را بچشم دیده و یا بتواتر شنیده اند.

نویسنده در سه دوره که نماینده مجلس بود همه ساله از ۲۹ [اسفند] تا ۱۳ فروردین رابه مازندران مسافرت و دره کیلومتری شاهی در قریه متونه کلا که خرده مالک و قسمتی از آن متعلق بورثه علی آبادی بود میرفتم و مهمان پروفیسور هادی علی آبادی وکیل پایه یکم دادگستری بودم و غالباً در اطراف دوره تصاحب املاک صحبت به میان می آمد. البته از وقایعی که شهرت داشت اگر جمع آوری شود کتابها تدوین خواهد گردید. در یکی از زمستانها که رضا شاه به مازندران مسافرت کرده بود قرار بود که یک روز در بابل توقف نموده سپس به مسافرت ادامه دهد.

بسیاری از مردم که املاک آنها بوسیله اداره املاک تصرف شده بود دیگر مرمعاشی نداشتند ناچار به تکی در شهر و یلان و سرگردان می گشتند بطوری که در هر نقطه از شهر تعدادی زیاد گدا با لباس مندرس مشغول تکی بودند. شهر دار و حاکم شهر از نظر اینکه هنگام ورود رضا شاه به شهر مواجه با اینهمه سائل نشود دستور دادند که تمام آنها را جمع آوری و در حمام های عمومی نگاهداری نمایند تا رضا شاه از شهر خارج شود. شهرداری بکمک شهربانی تمام متکدیان را جمع آوری در حمام های عمومی محبوس نمودند و در حمام ها از بیرون قفل نمودند.

قبلا طبق برنامه تنظیمی قرار بود که رضا شاه بیش از یک روز و یک شب

در شهر توقف نکند. اتفاقاً بارندگی شدید شد و شاه تصمیم گرفت تا بارندگی ادامه دارد در آنجا بماند شاه سه روز و سه شب در قصر سلطنتی توقف نمود. پس از رفتن شاه در هر حمامی را که باز کردند تعدادی بواسطه نرسیدن غذا و نبودن هوا از گرسنگی مرده یا خفه شده بودند که مجموعاً تلفات به شصت هفتاد نفر رسیده بود.

رضا خان از دوران کودکی و سربازی بقدری تهیدستی و رنج و سختی را کشیده بود که قده روانی و بیماری پیدا کرده بود و همین که بمقاماتی رسید شروع به جمع آوری ثروت کرد بطوری مبتلا به این بیماری شده بود که بعد جنون کشیده شده بود و هیچگونه علاجی نداشت و هرچه برمکنت خود می افزود، حریص تر می گردید و اگر چند سال دیگر سلطنتش دوام پیدا می کرد دیگر برای هیچکس ملکی و تمولی باقی نمی گذاشت. بعضی از دوستان او که متوجه این غریزه او شده بودند از باب خیر خواهی باو تذکر می داند و ظاهراً برای خوش آیند آنها قبول می کرد ولی در باطن نه تنها کمترین اثری نداشت بلکه او را حریص تر می کرد که به جمع آوری ثروت تلاش بیشتر نماید حکایت ذیل که از کتاب رضا شاه گردآورده نعمت الله مهر خواه به سال ۱۳۲۵ در تهران به چاپ رسید بهترین معرف روحیه و عمل رضا خان سردار سپه است.

توضیحات و مأخذ

- ۱- حسین مکی «تاریخ بیست ساله ایران» جلد ششم - نشر ناشر - ۱۳۶۲ - صص ۱۰۲ - ۶۶

فصل دهم

سرلشکر انصاری و شاه سابق

« یکروز در زمان ریاست وزرائی شاه سابق که سرلشکرانصاری حاکم تهران بوده است غفلتاً وارد خانه شاه سابق می شود. در آنجا یکنفرافسراز بستگان شاه که فرمانفرمای مازندران شده بود و یکنفر از درحال کهنه و وزیران قدیم بوده و یکنفرسیدی که محرر یکی از محاضرآن دوره بوده است رئیس الوزراء را احاطه و اوراق واسنادی را به ایشان ارائه می دادند، ورود سرلشکرانصاری سبب می شود که کاغذها جمع و قضیه را از ایشان مستورمی نمایند. اما سید محرر که از اصل موضوع بیخبرو سرلشکرانصاری را یکی از محارم رئیس الوزراء می دانسته برای ابراز حسن اسرار را نزد ایشان مستور می نمایند. اما سید محرر که از اصل موضوع بی خبر و سرلشکرانصاری را یکی از محارم رئیس الوزراء می دانسته برای ابراز حسن خدمت اسرار را نزد ایشان فاش می سازد:(فدوی خدمت بزرگی را انجام می دهم و سه دانگ از یک ملک بسیارمهمی را که آقای ... الملک برای حضرت اشرف پیدا کرده می خواهم قباله آن را تنظیم کنم و شرح مبسوطی راجع به اهمیت ملک و اشکالات موجوده معامله آن بیان می نماید.)

سرلشکر انصاری که داری یک سلسله افکار بلندی بوده که می خواسته است در سایه این نهضت و در پرتواقتدارآن مردانجام دهد مبهوت شده و بخود نگارنده اظهارداشت که آن شب را تا صبح خوابیدم و چون رئیس الوزرا همه روزه ساعت پنج صبح قبل ازهرکاری به وزارت جنگ حاضرمی شود. رئیس الوزراء با حالت تعجب می پرسد چه اتفاق افتاده که به این زودی اینجا



آمده یا ایشان جواب می دهد بزرگترین اتفاقی افتاده که باین زودی اینجا آمده ای؟ ایشان جواب می دهد بزرگترین اتفاقی که تا دیروز انتظار آنرا نداشتم .

رئیس الوزراء با نهایت نگرانی می پرسد قضیه چیست؟ سرلشکر انصاری جواب می دهد: مگر تو چند شب قبل وزراء و رجال و رؤسای ایلات و شاهزادگان سابق رافحش نمی دادی و ملامت نمی کردی که اینان به محض رسیدن به یک حکومت یا ریاستی اول شروع به چپاول و یغمای مردم نموده و سپس و مقداری املاک خریدار و بعد با ارتکاب بانواع علاقه و ملک مجاورین خود میپردازند. مگر ماها دور هم ننشستیم و تصمیم نگرفتیم که با بدست گرفتن مقامات مؤثر مملکتی ریشه بیدادگری آنها را قطع و کشور را بطرف سعادت سوق دهیم. مگر نه اینکه تومی خواهی از این مقام که داری بالاتر بروی و درحقیقت صاحب این مملکت بشوی؟ می پرسد مگر چه شده است؟ جواب می دهد اگر تو بهمین سه دانگ ملک قناعت می کردی من با عدم بضاعت خویش حاضر بودم خانه خود را فروخته آن سه دانگ دیگر را هم خریداری و تقدیم توکنم که رئیس مملکت یک محلی برای استراحت خویش داشته باشد...

ولی ... ولی میدانم و یقین دارم همین که این سه دانگ را برای تو خریدند فردا درصدد خرید سه دانگ دیگر برآمده بعد آن قریه بالا دست و سپس آن دهکده زیر دست و چندی بعد آن قصبه مجاور و بالاخره هر روز می خواهی به بسط و توسعه املاک اختصاصی خود پرداخته (نه شما بلای جان مردم می شوی بلکه مملکت داری نیز از دست خواهد رفت) چون چنین است امروز آمده ام با تو خداحافظی کنم. سردار سپه لحظه ای در فکر فرو رفته و آنگاه سر را بلند نموده و دست انداخت صورت سرلشکر انصاری را بوسید و بوی می گوید این مرد که الان قباله را می آورد که بمن بدهد تو خودت مأمور هستی آن اوراق را گرفته و پاره و یا آن مرد که را از تهران بیرون کنی و باو امر نمائی که دیگر حق نداری ازماندران به طهران مراجعت کنی و تو مرا از خواب غفلت بیدار کردی ..»

نیز آورده اند: که برای ساختمان یکی از قصورسلطنتی و یا هتلهای شمال

رئیس اداره املاک از فخارها تعهد گرفته بود که تا فلان روز فلان تعداد آجر تحویل دهند. اتفاقاً بارندگی های پی درپی مانع شده بود که خشت ها خشک شده بتوان بکوره ها منتقل نمود فقط کوره پزها توانسته بودند مقداری آجر را تحویل دهند. رئیس املاک کورپزها احضار نموده و از آن مؤاخذه نمود که چرا به تعهدات خود عمل نکرده و آجر تحویل نداده اید. در جواب گفتند که بارندگی های پی درپی مانع شد که بتوان تعداد تعهد شده تحویل کرد. رئیس املاک درخشم شد و دستور داد که مجازات بد قولی شما اینست که یک شب شما را در یکی از کوره های که آجر آن تازه خالی شده محبوس نمایند و همگی نموده در کوره را آجرچین نمودند.

صبح که رفتند در کوره را باز کردند همگی سوخته بودند.

با این کیفیت قصور سلطنتی و یا هتل های مجلل شمال ساخته شده است.

در کتاب «قیام عظیم اسلامی» نوشته حاج میرزا ابوالحسن خلعت بری قاضی بازنشسته دادگستری و زندانی وبه قصر قجرتهران اعزام و سپس املاک همه مردم شمال از علماء ... رجال و کشاورزان و املاک مرحوم سپهسالار اعظم بطور کلی غصب و تصرف شد و عده یا از بزرگان مسلمان مشروطیت تنکابن از علماء مانند شیخ نورالدین و آیت الله (حاج مجتهد) مرحوم حاج میرزا یحیی مجتهد تنکابنی رئیس حوزه علمیه محال ثلاث تنکابن و مانند عباس آقای منتظم الملک وزیر و مرحوم عبدالله ضیغم الممالک و فرج الله ساعد الممالک و غلامحسین نصرت نظام و عنایت الله ناصر تاش و عباس خان نگوئی بها در نظام خلعت بری و عده ای از بازرگانان مالک و کشاورز منطقه تنکابن و کجور و رودسر و علماء آن منطقه همه دستگیر و تبعید گردیدند. مرحوم شیخ نورالدین مجتهد تنکابنی بزرگ مرد دین و سیاست رفیق مرحوم مدرس و مرحوم حکیم و فیلسوف و استاد بی نظیر عصر خود یعنی میرزا محمد طاهر تنکابنی و غیره هم به کاشان تبعید شدند - مرحوم میرزا طاهر تنکابنی استاد علوم حکمت و فلسفه و استاد فروغی نكاه الملک و اکثر دانشمندان آن زمان

بوده است مؤلف کتاب هم در سال ۱۳۱۲ شمسی با کاروان اسیران خاندان علماء اعلام تنکابن توقیف و دستگیر و به تهران و سپس به کاشان تبعید شدیم...»

میرزا طاهرتنکابنی

میرزا طاهر تنکابنی فیلسوف معروف قرن اخیر که یک دوره هم در اوایل مشروطیت بنمابندگی مجلس انتخاب شده بود و مدتی هم از قضات عالی مقام دیوان خالی کشور بوده بجرم داشتن مختصرعلاقه ملکی در مازندران و حاضر نشدن به واگذار نمودن آن به رضا شاه مدتها گرفتار و در بدر نقاط مختلف بوده است.

استاد محیط طباطبائی محقق معروف در باره میرزا طاهر تنکابنی مقاله یا در روز نامه اطلاعات مورخ ۱۹ آبانماه ۱۳۲۰ نوشته که چگونگی زندگی این یگانه فیلسوف عصر را برای مختصرعلاقه ملکی موروثی در تنکابن داشته برباد داده و تا چه حد باو ظلم فاحش و ستم روا داشته اند. اینک عین مقاله مذکور:

فراموش شدگان

در میان اینهمه فریادهائی که برای دادخواهی و دادجویی از گوشه و کنار مملکت بگوش دولت و ملت می رسد آیا کسی تا امروز بیاد میرزا طاهرتنکابنی فیلسوف نامی وطن بوده و از این مرد بزرگ ستمدیده در دستگاه عدل و قانون نامی در میان آمده است؟!

من وقتی در لایحه تصویب شده اعتبارات که بمنزله آخرین نفس مجلس دوازدهم بشمار می آمد نام ورثه مرحوم علی اکبر داور و ورثه کیخسرو شاهرخ

را دیدم که بنام هریک مبلغی از خزانه کشور حقوق منظور شده و آن را همچون پاداشی درازای خدمات ایشان بقلم آورده اند ناگهان بیاد دهها بلکه صدها خانواده ها افتادم که در راه خدمت به مملکت و ملت بذل جان و مال نمودند و امروز کسی نامی هم از ایشان نمی برد.

اکنون در صدد آن نیستم داستان فداکاری جوانمردانی که در راه مشروطیت و برقراری حریت و مطالبه حق و عدالت جان سپرده اند در اینجا ذکر کنم و از یکسو خشم معدودی و از سوی دیگر اندوه و حزن گروهی را برانگیزم و از بازماندگان ایشان کسانی را نام برم که سزاوار یاد آوری و مساعدت دولت و ملت می باشند.

در اینجا می خواهم از استادی می خواهم از استادی نامور و دانشمندی مشهور یاد آوری کنم که تا چند سال پیش فضیلتی عصر و داو طلبان نام و کمال بشاگردی او افتخار می کردند در محضر او هنرمندان را قفل خاموشی بر لب و گوش هوش برای استفاده باز بود و اکنون در گوشه فراموشی بیچاره بیمار و زمین گیر از خاطره ها محو شده است.

آری این استاد بزرگ میرزا ظاهر تنکابنی است که عمری را در خدمت حکمت و ادب و حق و قانون گذارنده و همواره با شجاعت و رشادت از علم و عدالت و حکمت و انسانیت مردانه دفاع کرده است.

این شخص بزرگ بگناه تنکابنی بودن از مال و دارائی و مقام و شغل محروم گشت و چون از اظهار حق خود داری نداشت زندان افتاد و از شهری به شهری اسیر و ارمانتقل گشت و در روزگار پیری رنج غربت و آورگی مزاج توانای او را درهم شکست و چنان دستخوش درد پا و ناخوشی ها گشت که پس از رخصت بازگشت به تهران چند سال است دیگر روی تندرستی و آسایش حال را ندیده است، مصائب مادی و شدائد عادی شاید روح فیلسوف ما را باندازه تحمل ناملایمات روحی خسته و افسرده نکرده باشد زیرا میرزا طاهر از

مستشاری دیوان عالی تمیز و دارائی آب و زمین تنکابن جبراً دست برداشت ولی این اتفاقات باندازه کوتاه کردن دست او از تدریس و افاده علمی درحال او مآثرنیفتاد چه پس از آن تاریخ باز هم میرزا طاهر را در مدرسه عالی سپهسالار با زبان گویا و قلب توانا سرگرم گفتگو و افاده می دیدم تا آنکه کاسه های گرمتر از آش که روزی بنام شاگردی میرزا طاهر کسب و کار و افتخار می کردند این مرد بزرگ را از کارتدریس معقول برکنار ساختند و به این اندازه آزردن خاطر مبارک ایشان راضی نشده بلکه از رفت و آمد میرزا طاهر به مدرسه سپهسالار ممانعت کردند و در نتیجه این بدرفتاری ها روحی را که بامصائب زندگانی همواره در نبرد بود و خستگی را احساس نمی کرد چنان پژمرده و افسرده کردند که در مقابل بیماریهای مختصر دیگر مقاومت نتوانست نماید و اینک چند سال است در خانه همنشین رنج و الم و همدم اندوه و غم است نمی دانم اوضاع زندگانی فیلسوف تنکابنی که ارادتمند انش از بیم ستم پیشگان حتی جرأت اینکه نام او را بطور کامل ببرند نداشتند و از ایشان بصورت میرزا محمد طاهر طبرستانی نکر می نمودند چه سان می گذرد ولی میدانم سال گذشته راضی شد عزیز ترین اشیاء جهان یعنی کتابهای گرانبهای خود را ببهای مناسبی در مورد بیع قرار دهند و از قرائن می توان فهمید که زندگی ایشان از چه قرار باید باشد!

پیری و ناتوانی، تهیدستی و بیدستانی بیماری و بی درآمدی معلوم است با انسان چه می کند و نتیجه آنها چیست!

دو سال است که ارادتمندان جناب را زیارت نکرده و همیشه از دوستانی که بحضورشان شرفیاب می شوند احوال پرس می کنم و اکنون نمی توانم پیش بینی کنم تا چه اندازه این اظهارات روح بلند و دل حساس ان مرد بزرگ را از رده خواهد ساخت.

بهر حال من کاری به تاثیر نیک و بد سخن خود در ایشان ندارم و وظیفه ای که در مقابل وجدان و علم بر عهده دارم انجام می دهم و امیدوارم اولیای امور و

سران ملک و ملت نظر هیئت دولت را به قضایای مربوط به میرزا طاهر پیش از فوت وقت و فرصت جبران بطور مؤثر جلب کنند تا قرار آسایش حال ایشان از لحاظ مادی و معنوی در اسرع اوقات داده شود.

این اقدام قلوب هزاران فردی را که در راه علم و ادب امروز بنام نویسنده و حکیم و معلم و محصل قدم یم گذارند شاد خواهد نمود و هر یک بنوبه خود خواهند دانست تحمیل زحمات در راه علم و حکمت و حق و انسانیت دیر پا زود نتیجه رضایت بخشی خواهد بخشید.

در خاتمه نظر جناب آقای وزیر فرهنگ را خصوصاً به این نکته متوجه می سازد که رعایت حال فیلسوف تنکابنی از هر تألیف و ترجمه برای کشور لازمتر است زیرا با از دست دادن چنین مرد بزرگی دیگر نمی توان نظیر او را به این زودیها بدست آورد.

نقل از شماره ۶۷۵۰ روزنامه ایران مورخ شنبه ۱۵ آذر ماه ۱۳۲۱

ضایعه بزرگ عالم ادب

طبق اطلاع که روز گذشته به اداره رسید دانشمندان بی نظیر و فیلسوف عالی مقام حضرت علامه آقای طاهر طبرسی تنکابنی که از اجلة علمای اسلام و از بزرگترین دانشمندان ایران بودند بامداد روز گذشته جهان فانی را بدرود گفته و برحمت ایزدی پیوستند. مراسم تشییع جنازه آن مرحوم امروز ساعت ۱۰ صبح از مدرسه عالی سپهسالار بعمل خواهد آمد.

سپس روزنامه ایران شرحی مفصلی در باره مقام شامخ فضلی و ملکات عالییه اخلاقی مرحوم علامه تحریر و درج نموده بود.

**

در باره شکایات مالکینی که املاک آنها به عنف از آنها گرفته شده و اگر

صاحبان آن املاک شکایت می کردند بزندان می افتادند و یا معدوم می شدند مفصلاً در این جلد بحث شده است. اینکه برای تأیید مطالب مزبور و رؤسای شهر باین مقاله ای محسن صدر (صدرالاشراف) وزیر دادگستری دوره رضا شاه در سالنامه دنیا نوشته است که ذیلاً نقل می گردد. ضمناً باید متذکر شد که مقاله مزبور در دوران محمدرضا شاه نوشته شده و در آن موقع صدر مصدر کار بوده و قطعاً تمام حقایق را عریان و بی پرده ننوشته و محافظه کاری کرده است معهداً قسمتی از فجایع تصرف املاک مردم را بر ملا ساخته است.

شهربانی سرلشکر آیرم و شهربانی سرپاس مختار

« یکی از مشکلات غیر قابل حل در زمان رضا شاه پهلوی نفوذ خارق العاده رؤساء شهربانی بود. در عهد سلطنت آن پادشاه اول سرتیپ محمد خان درگاهی بعد سرلشکر محمد حسین خان آیرم وبعد از او سرپاس مختار دارای قدرت زیادی بودند که کسی جلو دارشان نبود و رویهمرفته درمیان این سه نفر از همه زبردست تر و پشت هم انداز تر و بی باک تر سرلشکر آیرم بود. اینکه می گویم مشکل لاینحل برای آنست که دو علت اساسی وجود داشت یکی سوء ظن و جزم و احتیاط که هر پادشاه برای پایه گذاری تحکیم مبانی سلطنت خود و اعقاب خود که شاه فقد هم از این اصل کلی مستثنی نبود نسبت به جامعه داشتند با این تفاوت که بسیاری از سلاطین گذشته سوءظن آنها با قساوت و بی رحمی خارق العاده تأم بود که از کشتن برادر و خواهر و اولاد خود نیز مضایقه نداشتند چنانکه تاریخ نشان میدهد.

و اما رضا شاه قساوت نداشت (!؟) و البته در مواردی که ریاست و انتظام امور مملکتی ایجاب می کرد شدت عمل بخرخ می داد مخصوصاً در موارد

جاسوسی بِنفع خارجیها که به هیچوجه گذشت و اغماض نداشت. علت دوم حب و جاه و نفوذ بی حد و حصر اشخاص کم ظرف و بی اعتنا بعواقب امور و مغرور که بریاست شهربانی منصوب می شدند و برای بسط قدرت و نفوذ خود شاه را در محاصره قرار می دادند به این ترتیب که هر روز بوسائلی سوء ظن شاه را نسبت بمردم بیشتر و جاسوسی را با تهمت و افترا باشخاصی که نسبت آنها غرض داشتند بلکه گاهی بیغرضانه هم اشخاص را مورد تهمت و افترا قرار می دادند تا حلقه محاصره شاه را تنگتر و خود را مقرب تر کنند و نه تنها روساء شهر بانی برای اشخاص دام می گسترند بلکه بعضی مأمورین دیگر هم برای جلب توجه مقامات عالیه این رویه جنایت را داشتند چنانکه یکدفعه برای خود من رویداد که آنرا بعد می نویسم.

البته من وامثال من اگرشغل مهمی مانند وزارت داشتیم آنقدر مشغول کار خود بودیم که از هزارها وقایع یکی را مطلع نمی شدیم و اگر بیکار بودیم از سایه خود اجتناب داشتیم تا چه رسد به ملاقات اشخاص و مذاکره وقایع مگرگاهی بطور اتفاق مطلع می شدیم که از آن جمله است این جریان:

یک روز تعطیل من با داور که وزیر دارائی بود قرارداد داده بودیم برای بودجه دادگستری بمنزل اوبروم و در آنجا اختلافات خود را راجع به بودجه رفع کنیم. من وقتی بمنزل داور رفتم ، آیرم رئیس کل شهربانی آنجا بود و از هنرهای خود این حکایت را برای ما نقل کرد:

میگفت: چند روز قبل اعلیحضرت همایونی مرا احضار کرده بعد از شرفیابی با خاطری فوق العاده بدست می دادند ، پاکت را از نظر گذارندم معلوم شد از بابل فرستاده شده بود و استامپ پستخانه بابل روی تمیر پاکت ممهور بود. پاکت را گشودم داخل پاکت نامه بود بدون امضاء که هز اران فحش و ناسزا به اعلیحضرت داده بودند.

نامه را بسرعت خواندم. رنگ صورتم تغییر کرد و از شدت نگرانی بی اختیار لرزه بر اندام افتاد. سر را بلند کردم اعلیحضرت به صورتم خیره بودند و

لحظه ای بعد سکوت را شکسته فرمودند: آیرم عامل کشف این نامه را که چه شخصی نوشته از تو می خواهم!

تعظیم کرده عرض کردم اطاعت می کنم الساعة در پی کشف صاحب نامه میروم و پدر او را می سوزانم! بلافاصله اجازه مرخصی طلبیده بیرون آمدم و از قصر همایونی یکسر عازم مازندران و شهر بابل شدم. در طول راه مندرجات نامه را مورد دقت قرار دادم. اولاً به جان هر دو شما مثل اینکه به من الهام شده باشد پی بردم این نامه در بابل نوشته نشده و برای پی گم کردن به پست بابل داده اند. ثانیاً دقت خط نامه حدس زدم که این نامه بدست یکنفر شاگرد مدرسه در حدود دوازده سیزده ساله نوشته شده زیرا از نپختگی خط معلوم بود نویسنده مبتدی است از اینجهت وقتی بدروازه شاهی رسیدم به شو فرامر کردم بجای راه بابل راه ساری را پیش گیرد. ساعتی بعد وارد ساری شدم و یک بمدارس پسرانه پهلوی و سیروس رفتم محصلین این دو مدرسه را یکی یکی خواسته کلماتی که در آن نامه بود دیکته کردم و آنها نوشتند. هرچه امتحان می کردم به حدس خود نا امید می شدم یکی، دوتا، ده تا، بیست تا از شاگردان یکی یک نوشته و ابداً خط آنها با خط نامه تطبیق نمی کرد. داشتم بکلی مأیوس می شدم و تصمیم گرفته بودم مدرسه را ترک نمایم که فکری بخاطرم رسید از مدیر مدرسه پرسیدم در این شهر مدرسه متوسطه هم وجود دارد؟ جواب داده شد. خود را به محل مدرسه متوسطه که اتفاقاً در همان محل دبستان بود رسانیدم و همان عملی را که در دو دبستان کرده بودم در بین شاگردان متوسط تکرار کردم و یکی یکی آنها را خواسته و مطالبی را دیکته به آنها کردم تا اینکه یکی از محصلین وقتی شروع بنوشتن کرد مخصوصاً وقتی جملاتی را که در آن نامه بود باو گفتم که بنویسد رنگ او تغییر کرد و اگر چه سعی کرد شیوه خط را تغییر دهد ولی کلماتی که نوشت با کلماتی که نوشت با کلمات نامه شبیه بود! من او را بلافاصله با خود بطرف محل اداره شهربانی ساری بردم و شروع باستنطاق کردم و نامه را هم باو نشان دادم و او بدون معطلی اقرار

کرد که این نامه را من بدستور عمو ودائی خود نوشتم. فوراً دستور دادم عمو ودائی او را که اتفاقاً از خوانین مازندران بودند احضار کنند، احضار کردند و با آن محصل روبرو کردم، مجال انکار برای آنان نبود و معلوم شد سه نفر دیگر هم شریک در این امر بوده اند، من سه نفر را دست بسته با خود به تهران آوردم و درست سه روز بعد که البته دیروز باشد جریان قضیه را بحضور اعلیحضرت عرض کردم.

سرلشکر آیرم بقدری با قیافه حق بجانب ماجرا را برای من و داور حکایت نمود که جریان مثل پرده سینما از جلوی چشمان ما می گذشت، ساعتی بعد آیرم خانه داور را ترک نمود، من از روی سادگی خود حرفهای او را باور کردم ولی داور که بیش از من به احوال سرلشکر آیرم مطلع بود با تبسم گفت: به کسی نگوئید ولی بدانید تمام اینها ساخته های خود این شخص است که با چند نفر بیچاره مازندرانی غرض و طمع دارد و نامه را خود او واداشته بنویسند و در صندوق پست بابل بیندازند و این تحقیقات و اقرار از آن محصل بیچاره و عمو و دائی دروغ است و فقط معلوم نیست این بیچاره های مازندرانی تا کی باید در حبس بمانند؟

اینکه میگویم آیرم زبردست تر از همدریفان خود بود از این قضیه که من گرفتار آن شدم معلوم می شود. آیرم رئیس شهربانی بود و سرلشکر بوذرجمهری بود و تقریبی به شاه داشت. آیرم باوحسد می ورزید و می خواست او را از میدان دور کند. یک روز بمن نامه بی امضاء رسید که چند هزار خروار گندم مخلوط با آشغال که شصت درصد آن گندم است شهرداری می خواهد آنها را بعنوان آشغال خرواری دو تومان بفروشد. من رئیس اداره تفتیش مملکتی را خواستم و نامه را باو دادم و گفتم اسلحه مأمور بفرستید بروند تحقیق کنند.

رئیس تفتیش مملکتی جواب داد باید یکی دونفر مأمور تأمینات (آگاهی و کار آگاهی) همراه باشند. من با تلفن از سرلشکر آیرم رئیس شهربانی نقاضا کردم

دونفر مأمور تأمینات لازم است بفرستید به وزارت دادگستری که برای مأموریت فوری بروند. پرسید برای چه کاری است؟ گفتم من وزیر دادگستری هستم مأمور تأمینات را که ضابطین عدلیه هستند برای انجام تحقیقات و کشف موضوعی می خواهم. آیرم گفت: پس در اینصورت شما رئیس دفتر خودتان را بفرستید نزد من و او جریان را بطور شفاهی برای من حکایت کند. من هم یک نفر از اعضای وزارت دادگستری رابه شهربانی اعزام داشتم و او مطلب را محرمانه به آیرم گفت. آیرم تلفنی با اطلاع من رساند مأمورین تأمینات حاضر نیستند!

با تعجب پرسیدم یعنی چه این چه جوابی است به من می دهی؟ گفت: همان است که گفتم ما مأمور نداریم. با اوقات تلخی گوشی تلفن را زمین نهاده برخاسته بطرف دربار رفته بلافاصله حضور اعلیحضرت باریافته مطلب را عوض کردم.

رضاشاه پیشخدمت مخصوص را احضار و فرمودند تلفنی بر رئیس نظمیّه اطلاع دهید الان بیاید. من از اطاق اعلیحضرت خارج شدم و درکریدور به سرلشکر آیرم بر خوردم که می رفت شرفیاب شود. گفت یقین شکایت مرا به شاه عرض کردی؟ گفتم بلی! با چاپلوسی مفصل گفتم این عجله لازم نبود مأمورین تأمینات حاضر می کردم و الان حاضرند. باری آیرم شرفیاب شد و پس از اینکه دستور گرفت مأمورین را بوزارت دادگستری فرستاد. اعضاء تفتیش مملکتی به اتفاق انبارها رفتند و تصدیق کردند مطلب همانطوریکه درنامه بی امضاء نوشته شده بود صحیح است. چند نفر از مأمورین انبار و اعضای شهرداری که دخالتی در این موضوع داشتند گرفتار و تعقیب شدند.

چند روزی که گذشت فهمیدم نامه بی امضا بدستور آیرم که مطلع از این موضوع شده بود بمن نوشته شده و استنکاف او از فرستادن مأمور تأمینات برای آن بود که مطلب را به شاه عرض کنم. بالاخره همانطوریکه آیرم می خواست نتیجه حاصل شد یعنی هم شکستی برای بوذرجمهری بود و هم خاطر شاه

از وضع شهرداری و خیانت کاری مطلع شد و شاید باو بی میل شد و تمام کارهای شمال و ساختمانهای سلطنتی را از عهده او خارج و به آیرم تفویض شد...»

پس از شهر یور ۱۳۲۰ صدای مردمی که املاک آنها غصب شده بود توجه عمومی را جلب نمود و چون جبراً از صاحبان املاک اسناد رسمی گرفته شده بود به قلم حقوقدانان مقالات بسیاری در تمام جراید نوشته شد. بالاخره موضوع توجه مجلس را جلب کرد که برای برگرداندن این املاک قانون خاصی از مجلس بگذرد تا بتوان آن اسناد رسمی را کان لم یکن دانسته و مالکین بتوانند در دادگاهی مخصوص طرح دعوی نموده و املاک خود را مسترد دارند. اینک برای نمونه چند مقاله که در این مورد از چند نفر حقوقدانان و وکلای رسمی معروف درج جراید مهم پایتخت منتشر گردیده در زیر نقل می نمائیم.

بحق در قوانین: راجع به املاک و اگذاری

به قلم لسانی رئیس دیوان جنائی سابق تهران و وکیل پایه یک دادگستری:

به «نقل از شماره ۱۴ و ۱۵ روزنامه داد مورخ چهارشنبه و پنجشنبه ۶ و ۷ آبان ماه ۱۳۲۱»

هیجده سال تمام یک نفر در استیلاء و قدرتی که با پول این کشور و افراد این ملت پیدا کرده بود اصل مالکیت را که یکی از اصول مسلمه حکومت های دموکراسی است از بین برده و در هر شهرستان و استانی که مورد نظر او قرار می گرفت دیگر کسی حق نداشت حتی یک وجب ملک مزروعی داشته باشد. در سنه ۱۳۰۱ و ۱۳۰۲ که این بنده افتخار روزنامه نویسی داشتم صریحاً می نوشتم: آقای سردار سپه قشون برای حفظ امنیت کشور و اعتلای بیرق شیر و

خورشید است نه برای بکار بردن جهت استفاده های شخصی. می گفتم: آقای وزیر جنگ سربازان این کشور از بودجه این مملکت که زارعین و کارگران بدبخت تأمین می کنند حقوق می گیرند، افراد آن نیز فرزندان این آب و خاک هستند که نگاهداری این کشور از نسل های گذشته بدست این افراد بودیعت سپرده شده و شما حق ندارید مثل یک فئودال قرون وسطی برای تأمین آمال و اغراض شخصی آنها را مورد استفاده قرار دهید و اگر چنین شود دیگر وای برکشور وای بر مردم.

این حرفها را گفتم و نوشتم ولی افسوس مثتی مردم استفاده جو و عناصر بی حیثیت و بی علاقه به شئون ملی و اجتماعی دورش را گرفته و نقطه ضعف این شخص را که علاقه به تمول و خود پسندی باشد بزودی پیدا کرده او را تشویق و ترغیب به تهیه دهات و شهرستانها و استانها نمودند.

او مشغول شد اطرافیان نیزتأسی کردند برای اینکه بی مانع و رادع موفق به انجام مفاد سوء خود شوند هر نغمه مخالفی را از بین برده و هر زبان گویائی را قطع کردند.

در هر حال گذشته ها گذشت و من فعلاً در این مقاله قصد ندارم مسبب بدبختی مسئولین حکومت دیکتاتوری گذشته را معرفی کرده پرده جنت مکانی را از صورت عده ای که فعلاً خود را غمخوار ملت و مخالف با حکومت سابق معرفی می کنند بردارم فقط می خواهم بگویم بچه وسیله ممکن است مظالم گذشته جبران گردد و راه جبران آن چیست؟

البته تردید نیست که قسمت مهم از مظالم گذشته به هیچ وجه قابل جبران نیست. جوانانی که در سیاه چالهای زندان بدست دژخیمان حکومت وقت جان سپرده اند زنده نخواهند شد. افرادی که در گورهای قصر قاجار نور بصر خود را از دست داده اند بینا نمی گردد، حیثیت های از دست رفته اعاده نخواهد شد و بالنتیجه هیچیک از ضایعات جسمی و معنوی افراد این کشور قابل تدارک نیست.

و نسبت به این قبیل بیدادگری ها خواه ناخواه اشک های گرم و ناله های جان گذار مادران و خواهران داغ دیده روزی مانند صاعقه سهمگین بر سر مسیبین و عمال حکومت سابق فرود خواهد آمد. فقط آنروز است که می توان گفت فرشته عدالت قلم را در دست گرفته و از این نوع مظالم و بیدادگریها انتقام خواهد کشید.

پس چه مظالمی باوضع فعلی قابل جبران است؟ فرد روشن و برجسته آن رد کردن املاک مغضوبه مشتی مردم بدبخت و پس دادن جوهری را که یا از مردم به شکنجه و فشار گرفته شده و یا از بودجه شهرداریها و مخصوصاً شهرداری تهران استفاده گردیده.

ممکن است گفته قانون راجع به دعاوی اشخاص نسبت به املاک واگذاری در خرداد ۱۳۲۱ یعنی شش ماه قبل وضع شده و چند ماه است دادگاههای مربوطه تشکیل گردیده و قهراً تاکنون قسمت مهم از املاک مردم به آنها رد شده است متأسفانه مجبورم عرض کنم که تا این تاریخ رد محاکم خارج از مرکز حتی یک محاکمه از نظر طولانی بودن تشریفات مقرر در قانون به جریان نیفتاده و در دادگاه نخستین هیئت دادرسی تهران هم یک وجب ملک مورد حکم قطعی واقع نشده یعنی قانون را طوری وضع کرده اند که بالاخره داد مردم بیچاره بجائی نرسیده در اثر طولانی بودن تشریفات خسته شده و پی کار بروند. کیست که نمیداد کلیه معاملات شاه سابق فقط و فقط در اثر اعمال شکنجه و فشار و تهدید جانی بوده است؟

اگر دولت سابق که قانون راجع به دعاوی املاک را پیشنهاد کرده و بتصویب رساند. آیا دولت آقای احمد قوام منکر اعمال فشار می باشد؟ دفاتر زندان شهربانی تهران و سایر زندانهای کشور و آرشو اداره شهربانی و دفتر املاک اختصاصی بهترین دلیل و مدرک ناطق برای اثبات این موضوع می باشند. اگر من صدماتی را که فقط بر سر خانواده فقیه (مرحوم میرزا طاهرتنکابنی) آورده اند بنویسم قطع دارم قسی ترین قلب متأثر و بی اختیار

اشک می ریزد. خوانندگان محترم تعجب خواهند کرد و خواهند گفت هیچکس منکر این مطلب نیست چرا در این موضوع بحث و استدلال می شود؟ من قبول دارم که همه مردم و حتی دولت سابق و دولت فعلی بخوبی می دانند که تمام معاملات شاه سابق بکره و اجبار و تهدید جانی و شرفی بوده است و آقای آهی وزیر دادگستری سابق که این لایحه را تنظیم و به اصرار هرچه تمامتر برای قبول اصلاحات پیشنهاد شده است از طرف نمایندگان مجلس حاضر نشده خودش چندین ماه برای خاتمه و معامله آه در زندان بسر بردند.

پس اشکال کار از کجاست؟ اشکال کار در قانونی است که وضع شده برای اینکه مطلب روشن تر شود ناچارم پنج ماده از قانون مدنی را عیناً نقل کنم. ماده ۱۹۰ - برای صحت هر معامله شرایط ذیل اساسی است: ۱ - قصد طرفین و رضای آنها ۲ - امیت طرفین ۳ - موضوع معین که مورد معامله باشد - مشروعیت جهت معامله.

ماده ۱۹۹ - رضای حاصل در نتیجه اشتباه یا اکراه موجب نفوذ معامله نیست. ماده ۲۰۲ - اکراه باعمالی حاصل می شود که مؤثر در هر شخص با شعوری بوده و او را نسبت بجان یا مال یا آبروی خود تهدید کند بنحویکه عادتاً قابل تحمل نباشد. در مورد اعمال اکراه آمیز سن و شخصیت و اخلاق و مرد وزن بودن شخص باید در نظر گرفته شود.

ماده ۲۰۳ - اکراه موجب عدم نفوذ معامله است اگر چه از طرف شخص خارجی غیر از متعاملین واقع شود.

ماده ۲۰۴ - تهدید طرف معامله در نفس یا جان یا آبروی اقوام نزدیک او از قبیل زوج و زوجه و آباء و اولاد موجب اکراه است.

با مراجعه اجمالی بهریک از مواد ذکر شده در بالا و در نظر آوردن یک پرده از رفتار مأمورین املاک هر شخص غیر آشنا بقوانین قضائی حکم می کند

که کلیه معاملات شاه سابق طبق مواد نامبرده قانون مدنی باطل و بلا اثر است حال ببینیم که قانون راجع بدعاوی املاک و اگذاری این معاملات را باطل دانسته یا خیر. برای اینکه معلوم شود دولت سابق نظری به حفظ و حمایت قانون مدنی و بالنتیجه اهمیت حنی و مالی نداشته در شماره بعد بحث خواهد شد.

آیا دولت سابق در قانون پیشنهادی بطلان این معاملات را اعلام کرده است یا خیر؟ برای فهم مطلب کافی است که فقط چند سطر زیر قرائت شوند.

بند ج از ماده ۱۴: چنانچه بهای معاملی ملک مورد شکایت بیش از ده هزار ریال باشد و تفاوت مبلغ خریداری با بهای حقیقی تاریخ معامله از یک پنجم کمتر نباشد و در ملک هم احداث ساختمان مهم و یا تغییرات اساسی دیگر داده شده باشد حکم به رد تفاوت بهاء ملک مطابق وضعیت روز انتقال صادر خواهد شد و ملک به ملکیت دولت باقی خواهد ماند و اگر تغییر اساسی و ساختمان مهمیدر ملک نشده باشد در صورت احراز تفاوت مذکور در بالا بنا بر تقاضای شاکی ملک پس از دریافت بهای پرداخته شده مسترد می گردد و یا حکم به پرداخت تفاوت بهاء داده می شود.

یا قرائت سطور بالا نظر دولت وقت معلومی شود که بعد از هزاراما و اگر اثبات تفاوت قیمت واقعی روز معامله را بهای پرداخته شده بعهده مدعی قرار داده، آیا مواد قانون مدنی برای بطلان معاملات شاه سابق کافی نبود؟ آیا فقط احترام قانون و حکومت قانون نسبت به طبقه سوم این کشور است. دولت وقت برای چه این معاملات غیر نافذ را صحیح دانسته و رد املاک را روی قاعده غبن برده است و اگر هم منظور آن بوده که تفاوت قیمت را ملاک کرده و اجبار قرار دهد آیا هیئت دولت نمی دانستند که تفاوت قیمت خریداری با بهاء واقعی تفاوت عجیب و فاحش غیر قابل تصور بوده که اثبات تفاوت قیمت را بعهده مدعی قرار داده و دادگاه را نیز مکلف دانسته است پس از احراز بصور حکم مبادرت نماید.

اگر تردیدی می داشتند بهتر نبود به پرونده های فروش خالصجات دولتی یعنی

همان پرونده هائیکه حاکی از تقدیم کردن دارائی این کشور به شاه سابق فقط و فقط برای حفظ مسند وزارت چند روزه بوده مراجعه می کردند اینک بنده فقط یک معامله وزارت دارائی را به شاه سابق می نویسم.

دولت در شهر ستان گرگان یکصد و بیست و پنج پارچه قریه و قصبه مهم که اغلب آن قراء ششدانگی بوده داشته وزیر دارائی وقت مثل اینکه از کیسه فتوت خود بخشش می کند تمام این ۱۲۵ پارچه خالصه دولت را فقط و فقط در مقابل هفتاد و پنجهزار تومان به شاه سابق انتقال داده که تنها سه دانگ قصبه مهم گرد کوی و مزارع تابعه آن که از جمله ۱۲۵ پارچه مرد انتقال بوده بیش از دو میلیون ونیم ریال یعنی سه برابر وجهی که برای تمام صد و بیست و پنج پارچه داده شده است ارزش داشته و فعلاً دو برابر بهاء ذکر شده قیمت آنست. آری این کیفیت باز هم دولت تردید در وجود تفاوت فاحش قیمت حقیقی روز معامله با بهاء پرداخته شده داشته که اثبات و احراز آنرا بعهده مدعی قرار داده.»

آزادی قانون

به قلم مرتضی کشوری وکیل پایه یک دادگستری

نقل از روزنامه ایران مورخ یکشنبه ۶ مهرماه ۱۳۲۰

ساکنین ایران در هر نقطه و هر جا فهمیدند که دوره بندگی پایان یافته و آزادی واقعی که اصول حکومت دموکراسی آن را تعریف نموده بدست آمده خوشوقت شدند.

برنامه دولت و نطق های بعضی از نمایندگان و مقالاتی که در جرائد انتشار پیدا کرده بمردم می فهماند که این آزادی و این بیان مثل سابق بازی نیست که فقط روزنامه و مجلس را برای اجرای مقاصد خود وسیله قرار دهند.

دیروز بود که در تمام روزنامه ها و یا نمایندگان در مجلس برای شروع

بهرکار مقداری وقت خود را صرف دعا و نیات ذات شاهانه می نمودند و جرائد جملات را با قلم درشت نوشته و در اطراف آن هفته ها قلمفرسائی می کردند و مردم را بیک ایران نوی امیدوار و آبادی و عمران را در سایه توجهات پادشاه سابق گوشزد عالمیان می کردند ولی آیا حقیقت هم چنین بود و آیا حقیقتاً تشکیل دیوان کیفر برای رسیدگی به شکایت شاکیان بوجود آمد و آیا قانون عمران برای آبادی و رفاه و آسایش عموم بود و آیا خیال می کنید الغاء مالیات ارضی و وجود قانون مالیات صدی سه برای رفاه و آسایش دهاقین و بزرگران بود؟ شما چه خیال می کنید؟ آیا تصور می کنید که از ۱۳۰۴ به اینطرف اینهمه قوانین که از مجلس گذشت و برای هر یک از آنها متملقین و چاپلوسان و همان اشخاصی که خندان و شاداب در گوشه اتومبیل ها لوکس خود نشسته و بناله های زندانیان که در اثر تقاضاهای غیر قانونی و عدم انجام آن به بیغوله های زندان انداخته شده بودند می خندیدند و اشک یتیمان بی پدر را دیده و دست تضرع آنها را از دامن خود رد می کردند فراموش شده است؟ نه.

با پنج دقیقه تفکر یک حقیقت برای ما روشن می شود و آن این است که ببینیم آیا این نغمه ها مثل نغمه های سابق بی حقیقت است یا بخلاف سابق حقیقت دارد اگر حقیقت دارد باید آنچه را که ملت انتظار دارد باو داده شود، این ملت نجیب و این مردم شریف چیزی جز حقوق خود نمی خواهند بلکه از حقوق حقه خود هم تا میزانی بذل و بخشش می کنند پس یک چنین جامعه ای که بردبار است، شکیبائی را از دست نمی دهد شریف و آرام است زهی بی انصافی و بیعدالتی که او را مورد سوء استفاده قراردهیم و برخلاف اصل آزادی و سایر حقوق مسلمه حکومت دموکراسی آنها را از هر چیز محروم کنیم.

همه می گوئیم دوره بدبختی سپری شد. حتی پادشاه فعلی در نطق متین خود بمردم اعلام نمود که تجاوزات و تعدیات سابق را جبران کند. واگذاری املاک مردم که درید پادشاه سابق غصب بود بمجلس یعنی بملت درد را درمان نمی نماید صاحبان این املاک حقوق مغضوبه خود را که درید غاصب بوده بحکم

حقوق مدنی خواستارند. حقوق مدنی اگر مورد نظر قرار گیرد راه را برای ذوی الحقوق باز کرده و بدون هیچ متنی صاحب حق را بحق خود میرساند این قسمت از حقوق مدنی باید با قوت اجرا شود.

حال ببینیم که قانون مدنی چه حقی برای این ادعاها باز گذاشته است. غصب در قانون مدنی عنوان خاصی دارد. تسلط و تصرف در مال غیر را بدون اجازه واقعی صاحب مال غصب گویند و غصب با عدوان، غصب خاص است که بدون اجازه و رضایت صاحب مال با تسلط جابرانه از ید مالک انتزاع می شود در این صورت املاکی که پادشاه سابق از مردم گرفته به مالکیت واقعی او مستقر نشده تا از نظر قضائی هبه تحقق واقعی پیدا کند و مجلس می داند که چگونه این املاک گرفته شده و بشکل املاک اختصاصی درآمده و چون تمام اینها روی علم و اطلاع به غصب است بعقیده نگارنده هیچیک از آنها قانونی نیست زیرا اگر کسی با علم بمال غیر تملک مالی نماید غاصب شناخته شده و همچنین اگر کسی قبول مالی را از غاصب نماید و اطلاع به غصب داشته باشد او نیز غاصب است.

ایرادی که ممکن است هیئت قانون گذاری کند این است که بگویند اوراق مالکیت بنام پادشاه سابق صادر شده و قانون او را مالک شناخته است ما فعلاً وارد این مبحث نمی شویم که آنچه قوانین در این مدت وضع شده بیشتر برای رفع احتیاج یک نفر بوده و هرساعت و هردقیقه که به مانع برمی خوردند رفع مانع را با قانون می کردند حال چه مانعی دارد ماده و واحده اختصاصاً برای املاک شاه سابق تهیه شود و بصاحبان املاک اجزاء قانونی بدهند که مطابق مقررات واقعی حقوقی ادعای آنها دادرسی شود در صورتی که حکم برای صاحب حق صادر شد بموقع اجرا گذارند اگر چنین شد جامعه بحق رسیده والا باید از آزادی و حق سخنی نراند و آنها را در کتب موجوده در کتابخانه ها نگاه داشت! حال فرض می کنیم مجلس تصویب کرد و ماده واحده وضع نمود که هرکس دعوی دارد برود شکایت کند و طرف را دولت قرار دهد؟ آیا با قانون

دیوان محکمات دارائی کسی می تواند حق خود را بگیرد؟ نه! اصولاً تشکیل دیوان دارائی که مرجع رسیدگی دعاوی مردم بردولت است قانون غیر پسندیده ایست و بر خلاف اصول و نوامیس حقوقی تدوین شد، زیرا طرف وزارت دارائی وقاضی هم وزارت دارائی است، و قضیه به این ترتیب همیشه یک طرفه است، و این خلاف منطق قضائی دنیا می باشد. از این جمله «استثنای قانون» نباید سوء استفاده کرد زیرا استثناء در مواردی است که دادگستری ذاتاً نمی تواند به آن نوع محاکمات رسیدگی نماید مثلاً محاکماتی که مربوط به جهات ارتشی باشد و یا درموقع جنگ احتیاج به محاکمات لشکری گردد مسلم است مقنن این نوع محاکمات را مستثنی دانسته چیز عجیبی است که دیوان دارائی رسیدگی می کرد اگر می دید صاحب حق را نمی تواند محکوم کند پرونده پرواز می کرد، دردادگاه نبود، درمیز وزارت نبود. کجا است؟ درجریان است صاحب حق باید برود فشار بیاورد بعد از اینکه پرونده برمینگشت و راه برای داگاه به هیچ قسم موجود نبود حکم پر و بال شکسته صادر می کرد پس از آن تازه وزارتخانه اجرا نمی کرد زیرا اجرای احکام دیان دارائی منوط بر امر آقای وزیر است: این کدام قانون است و این مطابق کدام اصل حقوقی است که انسان نزد مدعی برود و قضاوت او را بخواهد و بعد هم قابل اجرا نباشد باید قوانین کیف مایشاء ملغی گردد بجای تملق و چاپلوسی و تعریف و تمجید حقیقتاً قوانین تصویب شود که احتیاجات جامعه را بر طرف کند.

یکی دیگر قانونی است که مجلس تصویب کرد که دعاوی مردم بر افراد نظام باید بدیوان ارتش رود. زن بواسطه ندادن نفقه و پیدا شدن ضرب و آزار بدادسرا شکایت می کرد.

دادسرا شوهر را می خواست همین که میدید نظامی است قرار عدم صلاحیت صادر می کرد این زن بیچاره باید سالهای متمادی بدیوان محاکمات ارتش برود و هستی خود را از هر حیث و هر جهت فدای امیال مردمانی که ابداً با قضاوت

سروکاری نداشتند بکند و تازه پرونده راکد و افسر و نظامی مرد نظر واقع می‌گردید.

راست است که ارتش دارای دیوان دادرسی است ولی نه دیوانی که بامور اختصاصی افراد مداخله کند بلکه دیوان مزبور صلاحیت دارد به محاکمات جنگی رسیدگی کند و لاغیر.

وجود این قوانین برای خفه کردن مردم و گرفتاری آنان و رواج دادن بازار زور و تعدی بوده است این همه قوانین که زائیده دوره درخشان است باید الغاء شود و قوانین طبق احتیاجات عموم وضع گردد و محاکماتی که در کوچه ها و خیابان ها و محلات دوردست بنام دادگاه شهرداری - دادگاه ارتش - دیوان دارائی و غیره است از بین بردارند و مردم را به عدالت واقعی نزدیک کنند.

روزیکه مالیات ارضی الغاء شد، وزیر دارائی وقت در مجلس حمایت از رنجبران نبود و می‌گفت که مقصود این است که دهقان با مأمورین مالی تماس پیدا نکند و مرغ سعادت پر و بال خود را بقراء و دهاقین بگستراند آیا حقیقت این بود؟ نه، این برای املاک اختصاصی بود که به هیچوجه مالیاتی نداشته باشد و اگر روزی ملت آزادی پیدا کرد. و خواست مطالبه حقوق حق خود را بنماید مالیات گذشته را نتواند مطالبه کند.

مالیات ارضی الغاء و مالیات صدی سه شروع شد از همینجا بدبختی دهقان شروع گردید و شگفت اینکه همان قانون را خوب اجرا ننمودند- کوزه ماست که از ده به شهر وارد می‌شد مالیات مخصوص داشت.

اگر دهقانی مرغی را برای فروش به شهر می‌آورد باید مالیات دهد خلاصه از هر چیز به عنوان صدی سه مالیات گرفته میشد ولی البته اینها مربوط به املاک اختصاصی نبود. کسی قدرت نداشت به آنها نگاه کند از همه شگفت تر آنکه شهرداری به خیال تعدیل نرخ اجناس افتاد. نه مردم طبق نرخ معینه چیزی خریدند و نه کاسب از دست اول به قیمت خریداری نمود. جنس به بازار نیامد

اگر آمد فاسد و کثیف بود. یک دفعه آگهی بلند بالائی داده شد و آگهی نرخ اجناس الغاء گردید برای چه؟ شهرداری برخوردار به اینکه محصول فرح آباد هم مشمول این مقررات است.

درد زیاد است باید درمان پیدا کرد بهر کجا که روی آسمان همین رنگ است. فرهنگ اسم بی مسمائی است زیرا در سال که ۱۲ ماه بیشتر نبود سه ماه تعطیل اول مهر سال تحصیلی شروع می شد که باید مقدمات پیش آهنگی شروع و همه روزه تمرینات کافی بعمل آید از آن روز گذشته باید پیشاهنگان در میدان جلایه کارهای سوم اسفند را تمام کنند که مبادا آقای وزیر فرهنگ مورد بی مرحمتی واقع شوند. باید شاگرد مدرسه خوب پایزند، خوب سلام پیش آهنگی دهد و خوب سرود بخواند و خوب بپرد. ولی از درس خبری نبود برای اینکه از اول مهر تا سوم اسفند خود را آماده سان می کردند از سوم اسفند تا اول خرداد هم مقدمات امتحان شروع میشد این وضع فرهنگ. این است وضع دارائی مودی مالیات فریاد می کرد، فغان می نمود، ناله آن در محیط ادارات مربوطه به مالیات بر درآمد ظنین انداز بود که آقا مالیات بر درآمد از روی عوائد است من سودی نبرده ام، من زیان دیده ام ادله رسمی دارم. دفاتر پلمب شده دارم من مشمول مالیات نیستم، البته آنچه بجائی نمی رسید فریاد بود. فقط پاسخ مأمورین این بود که ما مأموریم، این مبلغ را دریافت کنیم و مأمور ما روی قرائن و امارات اینطور تشخیص داده است. قرائن و امارات وقتی است که دلیل نباشد با بودن دلیل که تشخیص مأمور ملاک نمی شود. افسوس که اینها همه نقش بر آب بود.

اما بیچاره دیگر قادر بتأدیه نبود و از دیدن قیافه زرد فرزندان خود بواسطه نداشتن دارائی و رفتن آنها از بین عصبانی می شد و صدا می کرد فوری اورا بعنوان اهانت به مأموردولت تعقیب و به چندین ماه حبس محکوم می نمودند اثر این عمل این بود که مرد بیچاره مال او رفته، از هستی ساقط، خود درزندان، زن و فرزندان با فساد اخلاق باید اعاشه کنند. اگر بخواهیم راجع به سایر وزارتخانه ها و عملیات آنها که صرفاً مطیع امر بودند صحبت کنیم خوانندگان را باندوه دیگری مبتلا خواهیم نمود این است که قلم را کنار گذاشته و رشته سخن را کوتاه نمودیم تا ببینیم در آینده با ما چه معامله می شود.

استرداد املاک

نگارش ارسال خلعت بری وکیل پایه یک دادگستری

به نقل از روزنامه ایران، مهر ماه ۱۳۲۰

موضوع استرداد املاک مورد علاقه هزارها نفر ملاکین عمده و جزء و ورثه و بیستگان و نزدیکان آنها می باشد بنابراین نمی توان نسبت به این موضوع مهم توجه سریع و کافی مبذول داشت و در عوض از صاحبان واقعی آنها توقع سکوت یا خونسردی داشت ، تاکنون روابط پستی و تلگرافی و آمد و شد منظم برقرار نبوده ولی فعلاً که وضعیت به حال عادی برگشته شک نیست که روز بروز مراجعات به مجلس شورای ملی و دولت زیادتر می شود و همه داد خواهی خواهند کرد و این وضع خواهی خواهی تولید دشواری خواهد کرد. آنچه تاکنون مورد تشویق اشخاص شده این مطلب است که با وجود وعده صریح دائر بر رفع تعدیات از اشخاص و گفتگوهای زیاد در مجلس شوری باز اینکه صحبت از رفع تعدی از مجرایغین شده و فقط همین راه بروی مردم باز گذاشته شده در صورتیکه با مسلم بودن گرفتن املاک از اشخاص به جبر ادعای غبن موردی ندارد، عده ای که معتقد به آرامش در کشور هستند اینطور استدلال می کنند که منظور از ادعای غبن افتتاح راه رسیدگی واحقاق حق است و قطعی است وقتی منظور مجلس شوری دولت احقاق حق مردم باشد پیدا کردن عنوان قانونی آن اشکال ندارد.

بنابراین بعقیده اینجانب برای اسکات مردم و تأمین خاطر آنها و رفع تشویش از اذهان مخصوصاً آنهایی که طاقت شکیبائی بیشتری ندارند صلاح مجلس شورای ملی و دولت این است که هر تصمیمی که باید اتخاذ شود در ظرف چند روز گرفته شده و از تصویب مجلس شوری گذشته و به اطلاع عامه برسد زیرا وقتی عموم دانستند که تکلیف آینده این املاک و حقوق مالکین چیست و قانون جدید حقوق آنها را تأمین می کند دست از هرگونه اقدامی خواهند برداشت.

موضوع استرداد این املاک به نظر بعضی از اشخاص زیاد مشکل رسیده

و اغلب از دو طریق اظهار نگرانی می کنند اول موضوع اوراق مالکیت. دوم طریق عملی نمودن استرداد املاک به صاحبان آنها - ایندو نگرانی هیچ مورد ندارد.

اول - ورقه مالکیت مطابق صریح قانون ثبت اسناد وقتی معتبر است که طبق قانون صادر شده باشد.

هیچکس شبیه ندارد که جریان ثبت این املاک صورت عادی نداشته تقاضای ثبت آن صحیح نبوده معاملاتی که با صاحبان آنها شده از روی کره و اجبار بوده قسمتی بدون سند و قباله گرفته شده و خلاصه آنچه در ثبت اسناد تا زمان صدور سند مالکیت اقدام کرده اند خلاف قاعده صورت گرفته است.

در اینجا چند نکته را باید متذکر شد: ترقی بهای املاک مربوط به عملیات پادشاه سابق نیست زیرا ترقی قیمت ملک اصولاً در تمام کشور بواسطه عدم جریان پول، احداث طرق و راه آهن و غیره به ترقی کلیه املاک مزروعی کمک نموده ساختن چندین میهمانخانه در نقاط بدون جمعیت که سالی چند روز مورد استفاده اشخاص معدودی قرار می گرفته موجب ترقی قیمت نمی شود خالصجات دولتی اغلب دو برابر قیمتی که در مزایده معین شده بود بفروش رفته پس مطالبه تفاوت قیمت از مالکین حرفی بدون مأخذ است.

تصور می رود که عواید هنگفتی که این املاک داشته بعد از این هم خواهند داشت و بر بودجه عمومی مبلغ زیادی افزوده خواهد شد، ولی باید دانست که رقم عائدات این املاک با حقیقت تفاوت کلی دارد زیرا بیشتر مخارج این املاک از وجوه عمومی بوده متصدیان امور آن از مأمورین دولت بودند، آب رودهائی را که متعلق حق اشخاص بود به املاک اختصاصی می بردند حدی برای این املاک متصور نبود و غیره خلاصه عمل و کار مأمورین دولت و مساعدت بودجه عمومی و تعدی بر ملاکین و زارعین این عواید هنگفت را تحصیل می کرد و وقتی این عوامل در بین نباشد فرق کلی در عوائد پیدا می شود.

این موضوعات آنقدر کوچک است که نمی توان یک منظور اساسی را که

برای امروز و آینده کشور مفید است و آن حفظ قانون و حق مردم است به تعویق انداختن بلکه اقدام و فکراساسی باید نمود و طریق اجراء آنرا بعهده اشخاص بصیر گذارد.

بعضیها می گویند این املاک ترقی قیمت یافته و مبلغی از بودجه کشور به مصارف آن رسیده و ساختمان های مهمی در آن ایجاد و مالکین باید جبران آنرا بنمایند. مالکین در جواب می گویند اگر دیگری نسبت به بودجه کشور تجاوز نموده به آنها مربوط نیست و خودش مسئول است بعلاوه چون تصرفاتی که در این املاک شده غاصبانه بوده باید واید این مدت نیز به مالکین برسد و آنچه در این املاک احداث شد حکمش بطور کلی در قوانین موجود معلوم است.

اولاً - بنظر می رسد دارای چنین حقی نباشد.

ثانیاً - مالکین هم در آن صورت حق مطالبه عوائد چندین ساله را خواهند داشت زیرا معاملات مورد بحث مبنای قانونی و شرعی نداشته است.

مخارجی که در این املاک شده با عملیاتی که صورت گرفته یا مفید بامر فلاحت است غیر آن: بعضی از عملیات مفید بحال فلاحت است از قبیل احداث نهر یا قنات و غیره - این گونه مخارج مقتضی است تقویم شده و مخارج زمان احداث از مالک بطریق اقساط گرفته شود. مخارج عملیات دیگری از قبیل دائر کردن اراضی و رواج محصولات جدید و غیره چون فقط انتفاعی بوده و تاکنون هم از آن بهره برداشته شده از مالک قابل مطالبه نخواهد بود.

مستحدثات در این املاک نیز به ترتیب ذیل است:

۱- عمارات مسکونی و رعیتی مقتضی است تقویم و قیمت زمان احداث باقساط گرفته شود. چون مخارج این ساختمانها در دفاتر اداره املاک اختصاصی معلوم است بهمان میزان هم باید با مالک احتساب گردد.

۲ - ساختمان هائی که برای محل تربیت کرم ابریشم و نگاهداری اغنام با مقاصد دیگری که قابل استفاده برای مالک است نیز مقتضی است مالک واگذارو به قیمت تمام شده وجه آن باقساط گرفته شود.

۳ - هرگاه در املاک احداث باغ هائی از قبیل چای و توت یا قلمستان شده باشد بهتر است دولت مختار باشد که مستحدثات مزبور را به اشخاص بفروشد ولی

در هر حال مالک عرصه مقدم باشد.

۴ - کلیه قصور و مهمانخانه ها و ساختمان های غیر مفید بامر فلاحت بدولت تعلق یابد. مخارج مهمی که تاکنون صورت گرفته بیشتر مربوط به احداث و نگاهداری این ساختمانهاست .

۵ - در شهرهای کوچکی که از قبیل شاهی ساخته شده و عده آن زیاد هم اینست عمارات و دکاکین است که باسلوب تازه ساخته شده و اغلب آن مورد استفاده ادارات دولتی است. این عمارات و شهرها مقتضی است بدولت تعلق گیرد و بمالکین عرصه قیمت زمان سلب تصرف آنها داده شود.

۶ - در این املاک کارخانه هائی از قبیل نخ ریزی ، حریر بافی، چیت سازی ، تخته بری و غیره احداث شده که دارای اهمیت است ، این کارخانه ها هم متعلق بدولت خواهد بود و دولت باید تفاوت قیمت عرصه را بمالک بپردازد.

خالصجات دولتی و موقوفات نیز که شاه سابق انتقال یافته بدولت تعلق می گیرد و چون عده این قبیل خالصجات زیاد است دولت می تواند با فروش آنها هم پول کافی برای خود تهیه و هم با این عمل کمک به پیشرفت کشاورزی نماید.

با شرحی که فوقاً گفته شد برای استرداد املاک مزروعی باشخاص هیچ اشکال غیرقابل حلی بنظر نمی رسد و مصلحت این است هرچه زودتر لایحه واگذاری این املاک به مالکین آن از طرف دولت به مجلس شوری تقدم شود تا مردم مطمئن باشند اساس حقوق آنها حفظ و تأمین شده است والا تشکیل کمیسیونی در آینده برای رسیدگی به ماهیت دعاوی اشخاص و حکم به غبن یا غیر آن با زیادی عده شکایت کنندگان سالها وقت لازم دارد و اینهمه مردم فقط بوعده رسیدگی بوسیله کمیسیون (بدون این که قانون جدید بدولت دستور در این املاک را بصاحبانشان بدهد) قانع نخواهد شد.

منظور اولیای امور باید در این هنگام افزایش قوای تولید فردی باشد بنابراین افزودن مقداری ملک به خالصجات دولت و جمع آوری عوائد یا تحصیل مبالغی از فروش آن اگر فعلاً مفید باشد از لحاظ نتیجه نفعی خواهد داشت.

اشتباهی که در این بیست سال شده این بود که متصدیان امور همیشه منافع افراد را فدای منافع دولت می کردند ودولت و مردم را یکی نمی پنداشتند فکر نمی

کردند نفع بدون جهت برای دولت متضمن ضررهای بزرگ برای کشوری باشد. امروز تجربه بدنیا و به ما خصوصاً خطا بودن این فکر را ثابت کرده است، دیگر بربس است از تجربه باید نتیجه گرفت، نباید بتصور اینکه دارائی دولت زیاد میشود رعایت تجربه باید نتیجه گرفت، نباید بتصور اینکه دارائی دولت زیاد می شود رعایت حقوق افراد را نکرد حفظ حقوق افراد و رعایت قانون و وجود امنیت قضائی پایه و اساس هستی و استقلال یک قوم است.

در سایه این عوامل است که مردم می توانند تولید ثروت در مملکت کنند باید سعی نمود مردم فرد فرد دارای ثروت باشند نه آنکه برای ارتزاق روزانه و در هر کاری محتاج به دولت به دولت گردیدند. سیاست کلیه دول بزرگی مترقی بر اساس همین فکراست، سیاست کشور ما هم باید تقویت بنیه مالی و اقتصادی افراد باشد، رد کردن املاک که قسمت مهم زراعتی کشور را تشکیل می دهد کمک به این فکر و سیاست است و برای پیشرفت فلاح و تولید ثروت فردی عامل مؤثری است.

نگاهداشتن این املاک برای دولت و فروش آن طبق قانون فروش خالصجات نه تنها مخالف قانون و عدالت است بلکه نتیجه خوبی هم نخواهد داشت زیرا خریداران چنین املاک کسانی خواهند بود که در نتیجه تعدی به حقوق مردم ثروت زیادی اندوخته اند و این عمل خود وسیله دیگری است که آن اشخاص بتوانند کسب ثروت بیشتری به ضرر بیچارگان بنمایند.

یک نکته را هم باید به افراد تذکر داد و آن این است که توقعات آنها باید تا حدی باشد که اجراء آن در عمل غیرممکن نگردد، در عین حفظ اصل حق حتی المقدور از پاره ای حقوق خصوصی مقتضی است صرف نظر شود و وضعیت فعلی هم ایجاب می کند که با گرفتن اصل ملک دعاوی دیگری آغاز نگردد و آنچه ذیلاً نوشته می شود بمنظور جمع بین حقوق و مالکین و مقتضیات فعلی است والا در قانون مدنی در باب غصب تمام احکام لازم پیش بینی شده:

۱- کلیه املاک مزبور اعم از آنکه از اشخاص باشند یا بدون سند، یا از دولت در نتیجه انتقال اشخاص بدولت یا تعویض املاک گرفته مقتضی است بدون استثناء به صاحبان آن ها برگردد.

۲ - در مورد املاک تعویضی هرگاه اشخاص عین ملک را انتقال نداده باشند می توانند یا معامله سابق خود را تنفیذ یا آنکه عین ملک سابق خود را مطالبه کنند .

۳- نسبت بمعاملاتی که ثمن آن در سند قید شده اند باید توجه داشت که اگر دولت مطالبه ثمن نماید.

وقضیه باندازه ای روشن است که دیگر توضیح آن حاجت دارد و باین وصف الغاء اوراق مالکیت این املاک اشکال قانونی ندارد بلکه چنین عملی برای حفظ قانون و درس آینده الزام است. با الغاء این اوراق مالکیت به نسل آینده درس سودمندی خواهیم داد و بعد ها این داستان بیاد خواهد ماند که حق بالاخره بر زور غلبه خواهد کرد و شخص اگر دل خرد بهتر از گل خریدن است.

دوم - طریق عملی کردن رد این املاک آن هم بسیار کارآسانی است نهایت اینکه باید دقت کرد کار به کاردان سپرده شود تا اجراء آن سهل گردد. املاک مورد بحث بطریق ذیل گرفته شده :

۱- انتقال از خالصه و موقوفات ۲ - انتقال اشخاص بدولت و انتقال دولت به شاه.
۳- انتقال از اشخاص بوسیله اسناد ۴ - گرفتن بدون سند.

آنچه که با سند گرفته شده اسامی املاک در آن نوشته شده و انتقال دهندگان اگر حیات دارند خود و گرنه ورثه آنها با تسلیم تصدیق انحصار وراثت ملک خود را گرفته و طبق قانون بین خود تقسیم خواهند نمود.

املاکی که بدون سند گرفته شده مالکین آن برای اثبات مالکیت و تصرف سابق خود دلالتی لابد در دست دارند و اگر در بعضی موارد موضوع باز روشن نباشد بوسیله تحقیق محلی متصرفی هر کسی را می توان در محل تعیین کرد و اینکار از امور عادی است که هزارها نظائر آن در داد گستری صورت گرفته و همیشه صورت می گیرد و اگر بین اشخاص فرضاً در حدود متصرفاتشان اختلاف نشود بعدها بین خود یا با داوری یا از طریق محاکم حل خواهند نمود.

این نکته را باید در نظر داشت که بعد از سالها بیچارگی به عده زیادی از نفوس این کشور و عده رفع تعدی داده شده و این وعده جز با رد حقوق آنها انجام

نمی یابد و اگر مردم باز در این موقع که رعایت قانون را از شخص اول کشور یا دیگران نصب العین قرار داده اند به حقوق خود نرسند ارزش ملی آنها یکباردیگر تحقیر خواهد شد آیا دیگران در باره ما چه قضاوت خواهند نمود؟ قطعی است که مجلس شورای ملی که خود واضح و مضهر قانون و حافظ قانون اساسی است ممکن نیست بعد از این همه وعده های رسمی با علم به اینکه املاک مردم بزور از آن ها گرفته شده رضایت دهد که این املاک جز به صاحبان واقعی بدیگری داده شود و بهمین جهت باید عموم مالکین و افراد ستمدیده امیدوار و مطمئن باشند که بحق خود خواهند رسید و جز این فکری نکنند و آرامش و متانت را در هر حال منظور دارند تا استرداد حقوق آنها صورت عمل بخود گیرد هر قدر آرامش بیشتر رعایت شود دست متصدیان امر برای عملی ساختن این موضوع بازتر خواهد بود. (۱)

توضیحات و مأخذ

- ۱- حسین مکی «تاریخ بیست ساله ایران» جلد ششم - نشر ناشر - ۱۳۶۲ -
صص ۱۲۸ - ۱۰۲

فصل یازدهم

میرزا محمدظاهر تنکابنی سرنوشت

سرنوشت میرزا محمدظاهر تنکابنی و سرلشکر محمد حسین آیرم بعنوان آئینه عبرت در تاریخ معاصر ایران:

محمدظاهر فرزند میرزا فرج الله تنکابنی بود. سال ۱۲۸۰ هـ ق = ۱۲۴۲ شمسی، در روستای «کردیچال» از توابع کلاردشت استان مازندران «دنیای آمد» تا سن یازده سالگی در همانجا علوم مقدماتی را فرا گرفت و سپس تا ۱۶ سالگی ادامه داد. آنگاه برای تکمیل دروس، به دستور پدرش راهی تهران شد. با ورودش به تهران، ساخت بنای مدرسه عالی سپهسالار شروع شده بود، از ابتدا به مدرسه کاظمیه، مدرسه ی قنبر علی خان، و حاج ابوالحسن رفته و بعد از اتمام بنای مدرسه ی سپهسالار، تا حدود پنجاه سال همانجا مشغول درس و بحث و مراحل تحصیل علم بود.

محضر بزرگترین علمای آن دوران را درک کرد. به گفته ی خودش، در مدرسه استاد مرحوم «میرزا محمدرضا قمشه ای» حاضر بوده و درس حکمت را نزد ایشان و «حکیم آقا علی مدرس زنوری» تلمذ نمود، و بعد از فوت مرحوم قمشه ای، از ۱۳۰۵ هـ ق شاگرد «میرزا ابوالحسن جلوه» شد و تا که خداوند به او عطا کرده بود، سرآمد روزگار گردید.

سال ۱۳۲۴ هـ ق در محضرش بود. اصول فقه را در خدمت «میرزا محمدحسن آشتیانی»، به پایان برده و در هیئت و نجوم، شاگرد میرزا عبدالله بود. طولی



نکشید که در اثر سعی و مجاهدت و خصوصا هوش سرشار و بی نظیری بطوریکه پس از فوت استادش «میرزا جلوه»، هیچکس خود را بالاتر از او نمی دانست و همه استادش دانسته و بیشتر طلاب، افتخار شاگردی اش را داشتند.

و لذا با جامعیت یگانه ای که در حکمت و فلسفه و سایر علوم معقول و منقول داشت، می توان او را حکیمی فقیه و فقهی حکیم گفت. وی در فلسفه به مشرب ارسطویی و مشایی مقابل بوده تا جائی که برخی او را تنها مدرس فلسفه ارسطو در آن دوران دانسته و بنا به نظر شهید مطهری از اساتید مسلم در فلسفه در دوران اخیر و محض در آن می دانند.

نیز در طب قدیم، هیچ یک از معاصران به پای او نمی رسند. اغلب اطبا به شاگردیش افتخار و در موقع بیماری نزد او معالجه و مداوا می شدند. کتاب قانون ابن سینا را چندین دوره تدریس کرده و حواشی سودمندی بر آن نوشت.

در علم ریاضیات، هیئت و نجوم تبحر کافی داشت

استادش، «مرحوم جلوه» شاگردانش را به استفاده از محضر او توصیه می نمود و از همین رو، بعد از فوت او (جلوه)، به تدریس مشغول شد و در مشهورترین مدارس آن زمان، چون مدرسه ی سپهسالار، مدرسه ی علوم سیاسی، مدرسه ی قنبر علی خان. مدرسه ی سلطانی، مدرس رسمی شد.

مدتی هم استاد دانشگاه معقول و منقول بود. علاوه بر اینها همواره خانه اش مکان رفت و آمد طالبان علم و معرفت بود.

استاد سابق دانشگاه تهران (مرحوم سید محمد باقر عربشاهی) می گفت: فضلاء تهران در آن زمان، نوعا از شاگردان او بودند و بعضی از شاگردان او عبارتند از:

بدیع الزمان فروزانفر، محمود نجم آبادی، محمدتقی مدرس رضوی، شیخ اسماعیل

کلباسی، محمدعلی فروغی، آقا میرزا عبدالکریم تهرانی معروف به روشن، موسی عمید، حبیب آبادی، شیخ محمدتقی فلسفی و علی محمد تویسرکانی مشهور به جولستانی و ... [محمد تقی مدرس رضوی؛ محمود نجم آبادی؛ میرزا هاشم آملی؛ میرزا مهدی الهی قمشه ای؛ میرزا حسین خان پیرنیا مؤتمن الملک؛ حکیم میرزا یدالله نظر پاک کجوری؛ مرحوم دکتر موسی عمید؛ جلال الدین همایی؛ عبدالعظیم قریب؛ ...]

فعالیت های سیاسی میرزا

در سه دوره ی اول، سوم و چهارم نماینده ی مجلس شورای ملی گردید.

۱- در دوره ی اول، شهرت میرزا و علاقه ی وافر مردم به او و بویژه صراحت لهجه و شجاعتش در میان حقایق، خصوصا علما و طلاب علوم را بر آن داشت تا او را به عنوان نماینده ی تهران انتخاب کردند. و چون با درگیری جنبش مشروطیت، در صف آزادیخواهان و طرفدار آزادی بود، این وکالت را قبول نمود. و از سال (۱۳۲۴ق = ۱۲۸۴ش) تا (۱۳۲۶ق = ۱۲۸۶ش) که مجلس اجبارا تعطیل شد، نماینده تهران بود. هرچند که هرگز تعلیم و تعلم را رها نکرد و بهترین اوقاتش را به مطالعه و مباحثه می گذراند.

۲- دوره ی سوم مجلس شورا، مجددا نماینده ی تهران شد و در مجلس به حزب دموکرات پیوست. در همان سال بر اثر اوضاع بین المللی وقوع جنگ جهانی اول که به مهاجرت آزادیخواهان انجامید. همراه عده ای از نمایندگان مجلس و مشروطه طلبان به قم رفته و سپس از طرف ملیون به بروجرد اعزام و از آنجا به همراه چند نفر از جمله سید حسن مدرس، حسین استرآبادی، محمدتقی شاهرودی و ... در سال ۱۲۹۴ ش، به عراق هجرت نمود.

مدت چهار سال در شهرهای کربلا، کاظمین، موصل و بغداد ماند. و در این مدت با مجامع و محافل علمی مرتبط و با دانشمندان و فضلا آن دیار ملاقات

هایی داشت و مباحثات زیادی که در این مختصر نمی گنجد.

۳- در روزهایی که او در تهران نبود و در عراق به سر می برد، مردم تهران، بار دیگر او را به وکالت دوره چهارم مجلس انتخاب کردند. وی با استقبال پر شور مردم وارد این شهر شد، اما اندکی پس از آن یعنی در کودتای سوم اسفند در اسفند ۱۲۹۹ ه. ش، بدستور سید ضیاء الدین طباطبائی دستگیر و زندانی شد. ولی خیلی زود از (۳۰ مرداد/ ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۲ ش) برای آخرین بار وکیل مجلس بود.

مشاغل اداری

او مدتی به تشکیلات اداری و امور قضایی وارد شد، به دستور وزیر وقت دادگستری مدتها رئیس دادگاههای شهرستان و سپس رئیس دادگاه های استان شد و تا سال ۱۳۰۹ ش، سمت مستشاری دیوان عالی کشور را به عهده داشت و از قضات دیوانعالی گردید. در این مدت از کسوت روحانیت در آمد (گویا این از شرایط انتساب به این سمت بود) از سال ۱۳۱۰ ش به بعد، اعتراض او و دیگران به اقدام رضاشاه پهلوی که املاک آنها را در تنکابن غصب کرده بود، باعث شد که از مشاغل دولتی برکنار شود. همچنین از تدریس در مدرسه ی سپهسالار هم مانع شدند.

و مدت دو ماه در زندان قصر، زندانی و سپس یکسال به کاشان و از آنجا به فارس تبعید گشت.

ولی بعد با وساطت فروغی آزاد و به تهران آمده و مجدداً به افاضه ی دروس و تدریس مشغول شده و کم کم بعد از چندی در مدرسه ی عالی سپهسالار برنامه های تعلیمی و تدریسی اش را از سر گرفت. در این مدت وی در مدرسه ی کاظمیه و خانه اش، شاگردانش را بهره مند می ساخت.

پایان زندگی

زندگی میرزا تنکابنی از سال ۱۳۱۰ ش، تا زمان وفاتش بسیار سخت و پر محنت بود، سال ۱۳۱۱ ش، بدستور رضاخان املاک خانواده اش را که به «بنی فقیه» مشهور بودند به همراه املاک دیگری از سایر روستائیان غصب شد (اشاره به جملات بالا) و از آن به بعد میرزا دائما در مشکلات و ناهنجاری های زیادی به سر برد و کم کم ضعف مزاجی و کهولت او را خانه نشین و تقریبا منزوی کرد.

سال ۱۳۱۸ ش، ناگهان به کسالت «حبس بول» مبتلا گردید و در پی آن ۳ بار سکنه کرد و در اثر آن قسمت راست بدنش بی حس و فلج شد و اطباء، تدریس و مطالعه را برای ایشان ممنوع کردند و این موضوع، بسیار ایشان را آزرده می نمود. حدودا دو سال بیماری ایشان طول کشید و سرانجام در روز جمعه ۱۴ آذر سال ۱۳۲۰ دار فانی را وداع کرد.

اخلاق

- ۱- بسیار خوش خط بوده و کتابهایی که به خط خودش بوده در کتابخانه اش فراوان دیده می شد.
- ۲- قوه حافظه اش بسیار قوی، تا آنجا که تا آخرین روزهای حیاتش مطالبی را که شنیده یا خوانده بود، فراموش نکرده بود.
- ۳- دائما در یاد خدا بود و ذکر خدا بر لب داشت و اهل ذکر و ریاضت بود. اگر بگوییم از لحاظ عرفان، در عصر خود یکی از «اوتاد» بود، خطا نگفته ایم.

۴- اشعار فارسی و عربی بسیاری از بر داشت که نشان از حافظه ی قوی او بود.

۵- مناعت طبع و علو نفس میرزا، ضرب المثل خاص و عام بود.

۶- همچنین صراحت لهجه و شجاعتش در سخن و اینکه همه حقایق را بی پرده می گفت و از هیچکس بیم و هراس نداشت.

آثار

کتابخانه ی نفیسی مطابق ذوق و مشربش از نسخ خطی و چاپی داشت، در این کتابخانه بیش از چهار هزار کتاب گردآوری کرده که می توان گفت: از حیث کیفیت بی نظیر بوده، وی بخشی از این کتابخانه را در زمان بیماری اش به مجلس شورا فروخت.

بیشتر آثار او، حواشی عالمانه ای که بر کتب قدما نوشته است. از جمله:

حاشیه بر الهیات و منطق شفا

حاشیه بر المباحث المشرقیه، فخرالدین رازی و گلشن راز (محمود شبستری)

حاشیه بر کتاب جوهر النضید

مقاله ی کوتاهی در شرح حال استادش (میرزا ابوالحسن جلوه)

یادداشت کوتاهی در ستایش اهل بیت و رساله های مختلف دیگر (برای اطلاعات بیشتر رجوع شود)

بنا به وصیت این بزرگمرد، پیکرش را در کنار قبر استادش (جلوه) در قبرستان «ابن بابویه» حوالی تهران، به خاک سپردند. (۱)

* در پایگاه خبری و تحلیلی تنکابن در باره «میرزا محمد طاهر تنکابنی» آمده است: در مدت عمر پر برکت خود کتابخانه ای مشتمل بر چهار هزار جلد کتاب خطی و سنگی و نفیس گرد آورده بود. که با توجه به احاطه کافی وی به علوم گوناگون از حیث کیفیت کم نظیر و بلکه بی نظیر بود.

شیخ آقا بزرگ تهرانی می نویسد:

در کتابخانه این مرد فاضل و عارف نسخه های نفیس نگهداری می شد که برخی از آن ها در اواخر عمر او هنگام کسالت و بیماری اش به کتابخانه مجلس شورا فروخته شد .

شادروان استاد سید محمد محیط طباطبایی، دانشمند اهل زواره، در این باره گفته است:

کسانی که مرحوم میرزا طاهر را دیده اند نیک می دانند که هم مدرسی والا مقام بود و هم شخصیتی مورد توجه و احترام. من در مباحثات با ایشان شرکت می کردم و همواره از محضرشان استفاده می کردم. بر وی ستم بسیار رفته بود. از کار برکنارش کردند و مقام قضاوت را از وی گرفتند و گوشه نشینش ساختند ... روزی مرا به منزل خود دعوت کرد تا کتابخانه اش را ببینم و در همین دیدار با فرزند برومندشان نیز آشنا شدم. چندی بعد از آن، میرزا به سرای باقی شتافت و آقا زاده ایشان به من مراجعه کرد و گفت: برای پرداخت مقداری قرض، گریزی جز فروش کتاب های پدر نیست. من ایشان را از آن کار منع کردم و موضوع را با کتابخانه مجلس در میان گذاشتم و با موافقت ایشان قرار شد که کتابها به کتابخانه مجلس منتقل شود و مبلغ قرض نیز از طریق بودجه مدرسه ای که میرزا در آن تدریس می کرد تأمین و پرداخت گردد. قراردادی تنظیم شد که متن آن را خود تهیه کردم و در آن این شرط را قرار دادم که کتاب های مزبور در مخزنی به نام مرحوم میرزا محمد طاهر محفوظ بماند و این چنین شد نتیجه آن که به خاطر خواهش و وساطت من و بزرگواری آقا زاده آن حکیم

فقید، مجموعه ای شامل ۱۴۰۰ - ۱۳۰۰ نسخه خطی ممتاز به همراه حدود ۱۶۰۰ - ۱۵۰۰ کتاب چاپ سنگی نفیس در بخشی به نام آن مرحوم جای گرفته و برای همیشه باقی خواهند ماند.

حکیم میرزا مهدی الهی قمشه ای به علامه حسن زاده آملی گفته بود:

آن مرحوم با بودن میراث ملکی قابل توجه در مازندران به دلیل فشار رضا خان کارش به جایی رسید که به فروختن کتابهایش ناچار شد و از فروش آنان ارتزاق می کرد؛ ولی قسمت عمده کتابهایش نسخه های نفیس خطی بود که آن ها را نفروخت و نگه داشت و بعد از رحلتش همه آن ها را به کتابخانه مجلس فروختند.

امکان نداشت میرزا کتابی را در کتابخانه اش بگذارد مگر این که تمام آن کتاب را با دقتی که مخصوص خودش بود از صدر تا ذیل می خواند از این رو اغلب کتابهای موجود در آن کتابخانه حواشی مفیدی از ایشان در بردارد که ارزش کتاب را چندین برابر کرده است. در اثر مطالعه این کتاب ها و هوش سرشار میرزا خودش یک کتابخانه متحرک و بحری از نظر فلسفه، حکمت، عرفان، طب قدیم و فقه و ادب بود. مقدار قابل توجهی از کتابها را با خط زیبای خویش استنساخ نموده بود و در کتابخانه اش نگهداری می کرد.

میرزاطاهر اگرچه عمر خود را وقف تعلیم و تعلم ساخت، هیچگاه بهطور پیوسته به تألیف و نگارش دست نزد. آثار او بیشتر شامل حواشی عالمانه ای است که بر کتب قدما نوشته است، از جمله: حاشیه بر الاهیات و منطق شفاء، حاشیه بر المباحث المشرفیه فخرالدین رازی و گلشن راز شیخ محمود شبستری.

آثار مستقل تنکابنی محدود به چند مقاله و رساله ای است که به درخواست دیگران نوشته شده است: ۱. مقاله کوتاهی در شرح حال استادش با عنوان «مختصر شرح احوال میرزای جلوه» (نک: ص ۶۵۶) در مجله آینده؛ ۲. دو جزوه درباره کتابهای درسی رایج در میان طلاب علوم در سده گذشته (سده)

۱۳ق) که آن را به تقاضای سیدحسن تقی‌زاده نوشته و در مجله فرهنگ ایران زمین به چاپ رسیده است؛ ۳. رساله‌ای با عنوان «رساله در چشم‌پزشکی» که در آن به تشریح و توصیف ساختمان چشم می‌پردازد. این رساله برخلاف نوشته‌های دیگر، به زبان فارسی است و در شماره دوم نامه فرهنگستان علوم چاپ شده است؛ ۴. یادداشت کوتاهی در ستایش اهل بیت (ع)، به خواهش احمد گلچین معانی برای مجموعه وی (گلزار معانی) ابوالقاسم سحاب از حاشیه او بر کتاب الجوهر النضید علامه حلی یاد کرده، و تألیف چند رساله منطقی را نیز به او نسبت داده است (ص ۱۲۵) که اثری از آنها در دست نیست. (۲)

نصرت الله امینی وکیل و از یاران دکتر مصداق در باره میرزا طاهر تنکابنی

نصرت الله امینی حدود ۶۰ سال پیش مقاله‌ای در مورد میرزا طاهر تنکابنی نوشت، که در سال ۱۹۷۴ (۱۳۵۳) در راهنمای کتاب، بازچاپ شد. در این مقاله آمده است: آخرین روزهایی که میرزا (تنکابنی) در بیمارستان نجمیه بود، گفت که صبح زود به دیدنش بروم. وقتی به بیمارستان رفتم، گفت: «حدود بیست روزست که اینجا بستری هستم و پنج روز دیگر مرخص می‌شوم. اما نمی‌خواهم پیش از پرداخت هزینه‌هایم، بیمارستان را ترک کنم. می‌دانی که به جز کتابهای کتابخانه ام، هیچ چیزی ندارم که به اسم خودم باشد. (او کتابخانه‌ای بسیار بزرگ داشت، که پر از کتب با ارزش بود.) برو بعضی از کتابها را بردار و به کتابخانه مجلس بفروش، که بتوانم پول بیمارستان را بدهم و مرخص شوم.» من موفق شدم راهی برای پرداخت هزینه‌ها پیدا کنم. یعنی در همان روز به دیدن ارسلان خلعتبری رفتم. وقتی او را در جریان گفتگویم با میرزا طاهر قرار دادم، خیلی ناراحت شد. سپس از طریق تلفن خواستار دیدار با دکتر

صدیق اعلم گردید، که در آن هنگام وزیر آموزش (فرهنگ وقت) بود. او تمام قضایا را به وزیر گفت. بعد از ظهر آن روز دکتر اعلم به دیدن میرزا رفت و گفت: “من به دیدن شما آمده ام که بگویم، وزارت آموزش (فرهنگ وقت) به شما مقداری پول بدهکار است”. میرزا پاسخ داد: “نه چیزی به من بدهکار نیست”. دکتر صدیق گفت: “باید در زمانی که در مدارس تدریس می کردید و معلم سرخانه بودید، به شما حقوق داده می شد.” میرزا پاسخ داد: “اما زمانی که در مدرسه سپهسالار درس می دادم حقوق می گرفتم. زمانی هم که معلم سرخانه بودم، به خاطر خدا و عشق به تدریس این کار را می کردم.” میرزا ظاهر هیچ کمکی را نپذیرفت.

معراج میرزا طاهر تنکابنی / از کتاب افسانه زندگی دکتر باستان

مرحوم میرزا ابراهیم خان کجوری رئیس دفتر شهرداری تهران که مردی با تقوی و راستگفتار بود بارها از خوارق عادات میرزا نصر الله لک که اقوام و خویشانش در مازندران و کجور از معاریف اکراد بوده اند حکایتها میکرد. (لک طایفه ایست از طوایف لرستان که نادرشاه افشار قسمتی از آنها را به مازندران کوچانیده است) من جمله می گفت که میرزا نصر الله در زمان حیات خود با میرزا طاهر تنکابنی معروف به فقیه دوست و محشور بوده، شبی در مدرسه ملا آقا رضا واقع در محله سرچشمه تهران بدون اینکه از حجره خارج شوند او را در طرفه العین به قم برده و برگردانده است. علماء ایران همگی به شخصیت و تبحر و فضل میرزا طاهر که مدرس مدرسه سپهسالار بوده تصدیق داشتند و او در حکمت شخص اول بوده

در تاریخ ۱۳۲۲ هجری قمری که مرحوم تنکابنی حیات داشت روزی در منزل آقای میرزا محمود امام جمعه مجتهد زنجانی که از اجله علماء عصر حاضر است سمت حضور داشتیم. صحبت میرزا طاهر تنکابنی به میان آمد. گفته شد که مشار الیه مریض و بستری است. آقای امام جمعه به من تکلیف کردند که به عیادت مریض مزبور برویم، با اینکه با این شخص رفت و آمد نداشتیم تکلیف را پذیرفته متفقا به خانه مشار الیه که در سه راه امین حضور بالای خیابان ری، در محله معروف به کوچه درختی بود رفتیم. دق الباب کردیم. مدتی در هوای سرد زمستان کنار در معطل شدیم تا آمدند در را باز کردند. به حیاط داخل و در ضلع شمال شرقی حیاط به اطاق بزرگ مستطیلی که مقداری کتاب در گوشه و کنار آن ریخته بود راهنمایی شدیم.

میرزا طاهر در پائین اطاق زیر کرسی استراحت کرده ولی بیدار بود از ناتوانی خود که قادر به برخاستن و انجام آداب معمولی نبوده اعتذار جست. آقای امام و بنده هرکدام در یک سمت کرسی نشستیم. پس از احوالپرسی و مذاکرات متفرقه که شرح جزئیات آن باعث تطویل کلام است از مشار الیه پرسیدم که آیا میرزا نصر الله لک را شناخته است. حرکت تندی به خود داد و گفت میرزا نصر الله شخص عدم النظیر و بزرگواری بود. پس از قدری سکوت گفت که مقصود از بزرگی مقام مراتب علمی او نیست تا حدی تحصیلات داشت و قریب الاجتهاد بود و لیکن در نتیجه ریاضت متمادی به مقامات عالی رسیده بود. سؤال کردم که معروف است شما با او مسافرت مرموزی به قم کرده‌اید. تبسمی کرد و گفت، بلی مسافرت عجیبی بود. تمنا کردیم تفصیل مسافرت که شرح آنرا اجمالا از کجوری شنیده بودم از زبان خودشان بشنوم. میرزا طاهر که تا آن ساعت سر به متکا گذاشته و خوابیده بود برخاست و نشست و به پشتی کنار کرسی تکیه داد و چنین گفت:

در زمستان سی چهل سال پیش شنیدم میرزا نصر الله لک که به زیارت رفته بود

از خراسان برگشته در تهران در مدرسه ملا آقا رضا واقع در سرچشمه که حالا معروف به خیابان سیروس است منزل کرده، و قصد عزیمت به عتبات دارد، در غروب آفتاب که برف کمکم می‌بارید و زمین سفید شده بود از خانه خارج شده به مدرسه ملا آقا رضا رفته و به حجره که در آنجا منزل داشت وارد شدم. بعد از سلام و علیک در روی حصیری که نصف حجره را مفروش کرده بود نشستم و جویای حال یکدیگر شدیم. در این بین صدای فروشنده دوغ کشک برخاست. (در آن زمان معمول بود که کشک را سائیده و دوغ می‌کردند و در تغار میریختند و بدوش گرفته در معابر و کوچه‌ها با صدای بلند به فروش می‌رساندند). میرزا نصر الله کاسه گلینی برداشت و یک شاهی دوغ کشک خرید و آورد به کماجدانی که در گوشه حجره روی منقل آتش می‌جوشید ریخت پرسیدم. چه چیز می‌پزید؟ جواب داد طاس کباب. گفتم به طاس کباب که دوغ کشک نمیریزند. گفت عیبش چیست؟ شام در اینجا بمانید باهم بخوریم تا بدانید که طاس کباب با دوغ کشک هم بد نمی‌شود. دعوت را پذیرفتم. گفت حالا که ماندنی شدید خوب است سماور حلبی را آتش بیندازیم جای صرف شود. به معیت یکدیگر آتش روشن کرده به سماور ریختیم، همین‌که آب به جوش آمد چای دم کرده چند استکان نوشیدیم. مشار الیه اظهار داشت خواهش دارم کمک کنید تا قلیان را نیز به قول عوام چاق کنیم. متفقا آتش درست کردیم تنباکو به سر قلیان ریختیم قلیان حاضر شد. موقعی که مشغول کشیدن بود و فکر میکرد یک مرتبه گفت:

امشب شب جمعه است. با سر تصدیق کردم. گفت عجب شب زیارتی است. باز با سر جواب مثبت دادم. پرسید تا به حال به قم مشرف شده‌اید؟ گفتم تاکنون سعادت یاری نکرده است. استعلام کرد که میل دارند باهم به قم برویم؟
در آن ایام مسافرتها با اسب و قاطر و کجاوه صورت می‌گرفت.

نگاهی از روی حیرت به صورتش انداختم و مقصودم این بود در آن وقت شب با نزول برف و سورت سرما و فقد وسائل چه تکلفی است می‌کند. معنای تعجب مرا دریافت و گفت به موضوع تاریکی شب و برف و سرما و مرکوب اهمیت ندهید، فقط بگوئید که به این مسافرت میل دارید یا نه؟ گفتم. حاضرم. پرسید وضو دارید. جواب دادم بلی. گفت باید با حضور من مجددا وضو بگیرید. آب در کوزه حاضر بود، در داخل حجره در قسمتی که فرش نداشت وضو گرفتم.

مشار الیه برخاست و درب حجره را از داخل بست، و در وسط اطاق ایستاد، دست مرا گرفت، و گفت چشم برهم گذارید، و صلوات بفرستید هر وقت دست شما را فشار دادم چشم باز نمائید.

به فرموده عمل کردم. دیده برهم نهاده و به ذکر صلوات پرداختم بلافاصله احساس کردم که دستم را فشار می‌دهد. چشم گشودم خود را در محوطه وسیعی یافتم، در حالی که کنار حوض بزرگی ایستاده‌ام، و در مقابل ایوان بزرگ آئینه کاری و یک جفت گلدسته بلند نمایان و پیداست که زیارتگاه است. جمعیت زیادی به قصد زیارت به ایوان داخل و خارج میشدند و شمعیهای بسیاری در سوز و گداز می‌باشد، محوطه ایوان روشن است.

میرزا نصر الله گفت اینجا صحن قم و معروف به صحن جدید است اگر میل زیارت داشته باشید می‌توانیم به حرم داخل شویم، به طرف کفش‌کن رفتیم. کفشها را درآورده، از ایوان گذشته و به حرم داخل شدیم و زیارت‌نامه خوانها با صدای بلند به خواندن زیارت‌نامه مشغول بودند. ما هم پس از طواف به دور ضریح به قرائت زیارت‌نامه پرداختیم. جماعت زوار کماکان در رفت و آمد بودند. پس از اتمام زیارت از حرم خارج شده به حصر آمدیم.

میرزا نصر الله اظهار داشت مقبره شیخون که از علمای معروف اسلام هستند در همین نزدیکی و در قبرستان جوار صحن است، حالا که به اینجا آمده‌اید

چنانچه موافقت دارید باهم برویم و فاتحه آنجا بخوانیم با اینکه شب است راه آنجا را بدم روی موافقت نشان دادم. باهم از صحن خارج شده در تاریکی شب از میان قبور گذشتیم و به مقبره‌ای که یک جفت گنبد کاشی‌کاری داشت رسیدیم، به مقبره داخل شده فاتحه خواندیم. نامبرده دوباره عنوان کرد که قبر شیخ صدوق در همین نزدیکی‌ها است می‌دانید این شخص چقدر به عالم اسلام خدمت کرده است، برویم به آنجا فاتحه بدهیم. این تکلیف را نیز پذیرفته به مقبره‌ای شیخ صدوق که آنهم گنبد کوچک کاشی‌کاری داشت رفتیم. پس از ادای فاتحه مجدداً از در شرقی به حصن برگشتیم و در کنار همان حوض کذائی که در بدو ورود به آنجا رسیده بودیم ایستادیم. جمعیت زوار قدری کمتر شده ولی باز در رفت‌وآمد بودند.

در این موقع من از میرزا طاهر پرسیدم که آیا برف به قم هم باریده بود. پاسخ داد که هوا در آنجا صاف بود و برف نیامده بود. میرزا طاهر به حکایت خود ادامه داد و گفت:

درحالی‌که کنار حوض ایستاده بودیم میرزا نصر الله با دست خود به طرف حرم اشاره کرده از من سؤال نمود که در اینجا باز کاری دارید یعنی می‌خواهید دوباره به زیارت بروید. پاسخ دادم که به حد کافی زیارت کرده‌ایم. پرسید آیا قصد مراجعت دارید. جواب مثبت دادم. دست مرا مطابق دفعه‌ی قبل در دست گرفت و گفت مسئله مهمی نیست فقط چشم برهم گذارید و همان قسم که قبلاً دستور داده‌ام صلوات بفرستید، و هر وقت دست شما را فشردم چشم بگشائید. اطاعت کردم. دیده برهم نهادم باز بلافاصله دستم را فشار داد. چشم باز نموده خود را در حجره‌ی معهود یافتیم درحالی‌که طاس کباب در توی کماجدان روی منقل می‌جوشید و بخار از سماور برمی‌خاست و آتش سرقلیان هنوز روشن بود... (*) این داستان گفتار اسمعیل اصائلو مدیر الدوله است و مدیر الدوله از رجال فاضل و دانا و راست‌گوی است، از زمره‌ی وگیلان و وزیران آزموده سابق. اسمعیل اصائلو از

همه شاعران و نویسندگان و هنروران پنجاه سال پیش داستان‌ها و خاطرات و شعرهایی می‌داند و از آنان تصاویری دارد که شنیدنی و دیدنی است. اصالتو با این‌که به مجلهء یغما مبحثی خاص دارد خوانندگان را از یادداشت‌های خود محروم می‌خواهد، اما پس از بازگشت وی از اروپا این محرومیت پایان خواهد یافت. ان شاء الله (۳)

توضیحات و مأخذ

- ۱ - طهور دانش
- ۲ - برگرفته از سایت خبری و تحلیلی تنکابن
- ۳ - یغما سال هجدهم آبان ۱۳۴۴ شماره ۸ (پیاپی ۲۰۸) - (۳ صفحه - از ۴۳۷ تا ۴۳۹)

فصل دوازدهم

سرلشکر محمدحسین آیرم : قزاق، رئیس نظمیہ دیکتاتور و غارتگر

سرلشکر محمدحسین آیرم از نظامیان سفاک دوره حکومت رضاشاه در سال ۱۲۶۱ متولد شد. او پس از تحصیلات مقدماتی رهسپار روسیه شد و در مدرسه نظام آن کشور آموزش دید. او با درجه افسری وارد قزاقخانه شد و توانست مترجم لیاخوف فرمانده قزاقها شود. آیرم خان با تسلط کامل به زبان روسی به تهران بازگشت و به دنبال کودتای ۱۲۹۹ رضاخان با درجه سرهنگی وارد ارتش شد و به فرماندهی هنگ مازندران منصوب گردید. پس از چندی فرماندهی هنگ گیلان نیز به وی واگذار شد.

او به تدریج، مقامش بالا رفت، درجه‌ی سرتیپی گرفت و فرماندهی قوای شمال شد. در چند زود خورد داخلی شرکت نمود و غائله ترکمن صحرا را فیصله داد. در ۱۳۰۴ که قدرت و محبوبیت امیرلشکر طهماسبی در آذربایجان موجب وحشت رضاشاه شده بود، سردار سپه به تبریز عزیمت کرد، او را با خود به تهران آورد و سرتیپ آیرم را به جای وی به فرماندهی لشکر آذربایجان منصوب نمود و برای مدتی اختیارات حکومتی را هم به او سپرد.

آیرم چند سالی در آذربایجان اقامت داشت ولی در اثر شورش نظامیان در سلماس و کشته شدن سرهنگ ارفع‌ی فرماندهی آنجا آیرم به تهران احضار شد و مدتی رئیس دژبان و زمانی فرمانده لشکر سوار بود. در ۱۳۱۰ به جای سرتیپ فضل‌الله زاهدی به ریاست شهربانی که در آن روز نظمیہ گفته می‌شد منصوب گردید و در شانزدهم همان ماه واحد پلیس سیاسی (اداره اطلاعات شهربانی) را دایر کرد. او قریب پنج سال رئیس کل تشکیلات نظمیہی ایران بود. در ۱۳۱۲



درجه‌ی سرلشکری گرفت و قدرت فوق‌العاده‌ای به دست آورد و تحقیقاً شخص دوم ایران شد. مخصوصاً پس از عزل، تعقیب، حبس و مرگ تیمور تاش و سردار اسعد بختیاری که اولی وزیر دربار و دومی وزیر جنگ بودند، قدرت او افزایش یافت و در صحنه‌ی سیاسی آن روز بلامعارض گردید. نخست‌وزیر و رئیس مجلس از او دستور می‌گرفتند. مأمورین آیرم مقامات آن روز را طوری در اختیار داشتند که همه روزه گزارش مفصلي از اعمال و رفتار و کارهایشان توسط آیرم به رضاشاه داده می‌شد. تبعید عدل‌الملک دادگر رئیس مجلس آنروز و زین‌العابدین رهنما نماینده‌ی مجلس و مدیر روزنامه‌ی ایران، نتیجه گزارش‌های آیرم بود. سلب مصونیت از تعدادی از نمایندگان نیز مولود اقدامات او بود. در هر حال طوری زمینه را برای خود مهیا کرده بود که احدي قدرت مخالفت با او را نداشت.

ایرم خان علاوه بر ریاست شهربانی، ریاست املاک رضاشاه را هم عهده‌دار شد. او از سوء استفاده یاغارت روی‌گردان نبود. در جمع مال حرص داشت، از هر چیزی سوء استفاده می‌کرد و بر ثروت خود می‌افزود. بعد از آنکه رقبای با نفوذ و مؤثر خود را از میان برداشت، میدان وسیع و بدون معارض از آن او شد، ولی تدریجاً از وضع خود بیمناک گردید و اندیشید رضاشاه به زودی به سراغ او خواهد آمد و سرنوشتی بهتر از تیمور تاش، سردار اسعد، اسدی متولی‌باشی و نصرت‌الدوله نخواهد داشت به ویژه آنکه به خوبی می‌دانست، رضاشاه هرکس را که از نفوذ و قدرت قابل ملاحظه‌ای در کشور برخوردار شود، به عنوان يك «خطر» می‌نگرد و او را از سر راه بر می‌دارد. از این رو وی با هدف نجات جان خود و انتقال سرمایه کلانی که اندوخته بود به فکر فرار از چنگال دیکتاتور افتاد، نقشه‌ی ماهرانه‌ای طرح کرد و آن را به مرحله‌ی اجرا درآورد.

در نیمه‌ی دوم سال ۱۳۱۴ آیرم تمارض نمود. چند روز در منزل بستری شد و خود را سخت مریض نشان داد. ظاهراً کاری کرده بود که قادر به تکلم نباشد. از

این رو مطالب خود را روی کاغذ می نوشت و انمود می کرد بیماریش در ایران قابل علاج نیست و اگر به اروپا نرود و سریعاً تحت درمان قرار نگیرد، تلف می شود. او سپس برای جلب رضایت و موافقت رضاشاه به وی گفت قصد دارد هدایای فراوانی با خود به سوئیس ببرد و آنها را به ولیعهد (محمدرضا پهلوی که در آن کشور ظاهراً سرگرم تحصیل بود) تقدیم کند. با این تمهیدات موفق شد از رضاشاه برای خروج از کشور کسب اجازه کند.

در آن موقع هیچ کس تصور نمی کرد مسافرت رئیس نظمی صورت فرار داشته و کسالتش مصنوعی باشد. آیرم خان در ۲۹ آبان ۱۳۱۴ از ایران خارج شد، در کشتی نشست و از راه بندر انزلی به بادکوبه حرکت کرد. گویا در بندر انزلی گوش چند نفر را هم به عنوان مجازات جرمی که مرتکب شده بودند بریده بود. به جای سوئیس به آلمان رفت و بدون اینکه به پزشک یا بیمارستانی مراجعه کند حالش بهبود یافت! اتومبیل بسیار مجللی خرید و بیرق ایران را جلوی آن نصب کرد و با عنوان رئیس کل شهربانی ایران با غرور تمام مشغول گردش و تفریح شد. پس از یک سال رضا شاه فهمید مرغ از قفس پریده است، ولی به روی خود نیاورد و به دفتر مخصوص دستور داد تلگرافی او را به کشور فراخواند. در پاسخ تلگراف، دفتر مخصوص آیرم تقاضای هزینه سفر کرد. هزار لیره حواله شد، ولی باز هم از آمدن وی خبری نشد. رضا شاه متوجه گردید که آیرم خان دیگر مراجعت نخواهد کرد.

اقدامات غیر رسمی دولت ایران برای بازگرداندنش هم به نتیجه نرسید. آیرم خان با ثروت و مکنتی که جمع آوری کرده بود سالها در اروپا میزیست. بعد از شهریور ۱۳۲۰ و اشغال ایران از طرف متفقین به فکر تشکیل دولت «ایران آزاد» افتاد و عدهای از ایرانیان مقیم خارج رابه دور خود جمع کرد. مخصوصاً عدل‌الملک دادگر را برای ریاست دولت در نظر گرفته بود. عدل‌الملک موافقت نکرد. آیرم خود دولتی در آنجا تشکیل داد و عدهای از ایرانیان را به عنوان وزیر تعیین نمود. او با مطبوعات نیز مصاحبه می کرد، ولی کارش نگرفت و توفیق

نیافت. سرمایه اش نیز تمام شد. به حاج حسن آقا مهدوی فرزند امین‌الضرب متوسل شد و چندی در منزل او زیست، تا اینکه در ۱۱ فروردین ۱۳۲۷ پس از عمل جراحی در یکی از بیمارستان‌های آلمان در ۶۵ سالگی درگذشت. سرلشکر آیرم قبل از کودتای رضاخان در یکی از بیمارستانهای روسیه، به هنگام معالجه، قدرت جنسی خود را از دست داده بود و عمل جراحی منجر به مرگ وی در آلمان با هدف درمان همین مشکل صورت گرفته بود. (۱)

مرغ از قفس پرید !!

بعد از شورش زندان قصر و فرار فرهاد خان راهزن و برکناری زاهدی از ریاست نظمیه، سرتیپ محمد حسین آیرم که در اروپا به سرمی برد از طرف رضا خان به ایران احضار شد و از روز اول فروردین ۱۳۱۰ وارد تهران شد و ریاست نظمیه را به عهده گرفت.

ریاست نظمیه که در آن دوران سازمانی همانند مجموع ساواک، شهربانی، ضد اطلاعات ارتش و بطور کلی سازمان اطلاعات کل ایران بود، از اهمیت زیادی برخوردار بود و ریاست نظمیه در واقع به نوعی بعد از رضا خان قدرتمندترین فرد کشور محسوب می شد به خصوص افراد با جریزه ای مانند آیرم که از دست یازیدن به هر جنایتی برای خوش خدمتی فروگذار نبودند.

آیرم چند ماهی درباره خلق و خوی و خواسته های رضا خان به بررسی پرداخت و در این مدت به خوبی درک کرد که اربابش را چه مسائلی ممکن است بر سر شوق آورد و چه خبرهایی خشم و غضبش را بر می انگیزد، بنابراین خوش خدمتی را براساس جدولی که از کنش واکنش های رضا خان ترسیم کرده بود در نظمیه آغاز کرد.

تاسیس اداره سیاسی که کارش تهیه گزارش از رفتارها، گفتارها و آمد و

شده‌های رجال سیاسی بود و ارائه خلاصه ای از خبرها و تحولاتی که در گوشه و کنار کشور رخ می داد از مهمترین وظایف اداره تازه تاسیس سیاسی بود در نظمی محسوب می شد که تاسیس آن از ابتکارات آیرم بود ، سرتیپ آیرم در فروردین سال ۱۳۱۲ یعنی همان سالی که تیمور تاش و سردار اسعد دو تن از رجال بسیار مورد اعتماد رضا خان در زندان قصر توسط آمپول پزشکی احمدی به قتل رسیده ، درجه سرلشکری گرفت و بسیار گفته شده که مرگ این دو تن و بسیاری دیگر بر اثر گزارش های نادرست و کینه توزانه آیرم صورت گرفته است .

رضاخان در سال ۱۳۱۲ ریاست املاک اختصاصی را که از مردم به زورگرفته شده بود به سرلشکر آیرم واگذار کرد و آیرم با دو سمت ریاست نظمی و املاک سلطنتی گاه می شد در روز سه یا چهار بار به قول معروف شرفیاب شود و برای شرفیابی فوری به روسای دربار می گفت : " که شرفیابی پیش آمده که اقتضا می کند بی درنگ شرفیاب شود و الا هرچه پیش آید مسوولش شماها هستید ."

بهبودی و نوکران دیگر رضا خان که از اوضاع سردر نمی آوردند از ترس عواقب کار فوری شاه را بیدار می کردند و پیغام آیرم را به رضا خان اطلاع می دادند .

رضا خان معمولاً هر بامداد پس از نوشیدن چای و چند لقمه نان و پنیر ایستاده و در حالی که بهبودی منقل وی را در دست داشت ، یک نخود تریاک می کشید و نخستین فردی که برای عرض گزارش به اصطلاح شرفیاب می شد ، همین سرلشکر آیرم بود و حتی نخست وزیر نمی توانست پیش از آیرم برای عرض گزارش نزد رضا خان رود .

رضا خان به محض دیدن آیرم می پرسید " چه خبر است ؟ " و آیرم که در درشتنمایی یک حادثه یا یک رویداد معمولی از مهارت بالایی برخوردار بود و حتی فرضیاتی برای عواقب این رویداد معمولی و حتی ساختگی داشت با آب و

تاب هر آنچه بود و نبود به عرص می رساند .

روزها به این منوال گذشت و بسیاری قربانی دسیسه های این بیمار روانی که رضا خان بر حساس ترین دستگاه کشور گماشته بود، شدند و از بین رفتند تا اینکه سرلشکر آیرم با همان هوش و فراست ذاتی احساس کرد که به تدریج از اهمیت و عزتش نزد رضاخان کاسته می شود و این اواخر سال ۱۳۱۴ بود ، وقتی احساس کرد که ستاره بختش رو به افول است به چاره اندیشی نشست و با خود اندیشید بهترین شیوه برای رهایی از عواقب مخاطراتی که ممکن است از جانب رضا خان تهدیدش کند ، خود را به مریضی زدن است.

آیرم با خوداندیشید که به تمارض دست زند و از شرشاه و عواقب هولناکی که نظیر آنچه که خود برای سردار اسعدها و تیمورتاش ها رقم زده بود بر سرخودش بیاید ، بنابراین فکر کرد که اگر بگوید مریض است، ممکن است کارساز نباشد زیرا بهر حال شاه دستور می داد که بهر نحو معالجه اش کنند و هر قدر هم که وضعیتش وخیم باشد ، پزشکان داخلی و خارجی می توانند در درمان وی موثر باشند اما آیرم اصلا بیماری نداشت که پزشکی معالجه اش کند یا به دستور شاه از خارج برای معالجه اش بیاورند .

روزها در این باره فکر کرد تا اینکه با خود در این مورد اندیشید و به خود می گفت تازه اگر پزشک بیاورند می فهمد که وی اصلا بیمار نیست یک بیماری برای خود پیدا کند که کمتر پزشک داخلی یا خارجی می بتواند به واهی بودن بیماریش و نیرنگ وی پی به برد.

رضا خان می دید دو سه روز است که آیرم شرفیاب نمی شود، شرفیابی نخست وزیر و سایر مقام ها زیاد مهم نبود اما ریاست نظمی که فردی هم مانند آیرم بر آن ریاست می کرد و به مثابه چشم و گوش رضاخان بود ، شرفیاب نشدنش خیلی خیلی فکر شاه را به خود مشغول کرد.

رضا خان فوری بهبودی مستخدم وفادار و همیشگی اش را احضار و به وی تاکید کرد که برود و هر آنچه می بیند به دقت گزارش کند تا ببیند چه بر سر آیرم

آمده است .

بهبودی از یک طرف و سرلشکر بوذرجمهری از محارم رضا خان از طرف دیگر رهسپار منزل آیرم شدند ، دیدند حضرت اشرف حتی قادر به تکلم ساده ترین جملات نیست .

بر سرزنان از منزل آیرم به کاخ مرمر عزیمت کردند ، رضا خان در حال قدم زدن بود و هردوی آنها به عرض رساندند قربان ، مرضی گریبانگیر آیرم شده که تا حال نظیر آن را نه دیده و نه شنیده اند .

رضا خان به دو محرم خود گفت این لاطانات چیست که می گوئید زودتر بگوئید ببینم این مردک چه بر سرش آمده است .

خلاصه بعد از چند روز از بین رفتن توان تکلم آیرم ، از محیط دربار به خارج نیز رسوخ کرد و در شهر شایع شد که رییس نظمیه به خاطر جنایاتی که مرتکب شده بود خداوند وی را دچار چنان مرضی کرده که تا حال هیچکس به این طرز به آن مبتلا نشده است .

در میان رجال سیاسی و مردم این شایعه به سرعت پخش شد که حضرت اشرف سرلشکر آیرم از چند هفته پیش ناگهان قدرت تکلم را از دست داده است .

یکی می گفت، "این ها تغاث جنایاتی است که مرتکب شده است" ، دیگری می گفت: "کسی که زبانش را برای خیر مردم باز نکند و همواره شر و ناراحتی برای مردم درست کند ، خداوند به چنین مکافات می مبتلایش می کند ."

از سوی دیگر رضا خان نیز طبق معمول هر روز در محوطه کاخ مرمر قدم می زد اما به سیگار دست سازش برخلاف گذشته ها پک های عمیق تری می زد چراکه رضا خان به گزارش های آیرم و آیرم ها معتاد شده بود و ترک این عادت برای وی سخت تر از افیون می نمود .

رضا خان با این و آن مشورت می کرد که چه باید کرد تا رییس نظمیه بهبود یابد و دوباره قدرت تکلم خود را باز یابد ؟ اما هیچ پاسخی موجهی دریافت نمی کرد و سرانجام رضاخان با مشورت چند تن از محارم خود تصمیم گرفت که

آیرم را برای معالجه به خارج روانه سازد و اینجا بود که کلک آیرم گرفت و به هدفش رسید، وی با گرفتن مبلغی کلان از رضا خان و دریافت هزینه معالجه عازم اتریش شد و به محض ورود به اروپا زبانش باز شد و بهتر از گذشته شروع به تکلم کرد و هر چه رضا خان نامه برای وی نوشت که به تهران باز گردد، امروز و فردا کرد و ماند و ماند تا آتش جنگ جهانی دوم شعله ور شد و آیرم دولت در تبعید تشکیل داد اما کسی تحویلش نگرفت و در لیختن اشتاین به زندگی مجلل و اشرافی خود از محل پول های مرحمتی ادامه داد تا اینکه سال ۱۳۲۷ زندگی سراپا ننگین و توام با شرارت و خبائثت به پایان رسید. (۲)

توضیحات و مأخذ

- ۱- چهره‌های منفور در تاریخ معاصر ایران، حبیب‌الله تابانی، انتشارات نگاه.
- ۲ - شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، نشر علم، ج اول.-
۱۳۸۹ - صص ۴۲ - ۴۰
- (۲) ماهنامه موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی(دوران)- شماره ۱۱
بهمن‌ماه ۱۳۸۵
منبع: بازنشسته

فصل سیزدهم

وضعیت تبعیدی های مازندرانی و خراسانی و گرگانی در فارس

* سیف پور فاطمی در کتاب تحت عنوان «گزند روزگار» می نویسد: یکی از وقایع جگر خراش سالهای آخر سلطنت رضا شاه حضور عده زیادی از تبعیدی های مازندرانی و خراسانی و گرگانی در فارس بود. این عده بیشتر مالکین املاکی بودند که شاه مصادره کرده بود و بعد از ترس شورش و بلوا آن ها را به فارس تبعید کردند. بیشتر این افراد از خود سرمایه و هزینه و زندگانی نداشتند و استانداری و شهرداری و شهربانی با بودجه کم خود به آن ها کمک می کردند ولی دوری از خانه و اولاد و عیال و فقر در غربت آنان را رنج می داد و هر وقت به سراغ من می آمدند جز اظهار همدردی و مختصر کمکی کاری از دستم بر نمی آمد ولی همیشه از شنیدن و دیدن آن ها رنج می بردم و هر چه به تهران گزارش می دادم که وجود این افراد در هر کجای کشور که هستند با این طرز بدبختی و گرسنگی دور از انصاف و عدالت است، جواب تهران یا سکوت بود یا به طور اختصار وزرای کشور جواب می دادند: «موضوع از صلاحیت شما خارج است.» گروهی از جوانان تبعیدی را در کارخانه های شیراز و اداره شهرداری به طور روز مزد استخدام کرده و از این راه کمکی به زندگانی آنان می شد.

واقعه تأسف آوردیگراقدام شهربانی در اعزام عده ای کارگزار فارس برای کارخانه های شاه در گرگان و مازندران بود. حقوق این کارگران کم، رفتار مأمورین بسیار خشن و ظالمانه، محل زندگانی آنها نا سالم و اغلب مبتلا به مرض مالاریا می شدند و با حال بیماری به شیراز برمی گشتند ولی شهربانی

مرتب دسته دیگری را به شمال اعزام می داشت. کسان این افراد مرتب مزاحم استانداری و فرمانداری بودند ولی افسوس که از ما کاری ساخته نبود. مشکلات کار مازندران و تبعیدی ها هنوز حل نشده بود که تهران به شهربانی دستور داد عده ای کارگر از آبادیه و اقلید جمع آوری و به معادن سنگ مرمر بفرستد. شاه مشغول ساختمان قصر مرمر در تهران بود. کلیه مرمر آن از یزد می آمد و چون در آن منطقه کارگر کافی نبود ادیب السلطنه رادسر رئیس پلیس تهران مأمور مخصوص برای فرستادن سنگ مرمر زیادتر به تهران شده و از این رو به جمع آوری کارگر از فارس همت گماشت. این گروه کارگران در روز ده ساعت در معدن کار می کردند و دولت فقط خوراک آن ها را تأمین می کرد. دربارهیچ گونه اعتباری برای مزد کارگران نداشت. علاوه بر کارگر، شهربانی کلیه کامیون های مردم را برای حمل سنگ مرمر مصادره می کرد. این فشارها و ظلم انسان را یاد شعرخاقانی می انداخت.

ما بارگه دادیم، این رفت ستم بر ما

بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خذلان
[خاقانی]

آری این کاخ مرمر که با خون دل و عرق جبین هزاران کارگر یزدی و فارسی و دسترنج صدها صنعتگر اصفهانی و مشهدی و کاشانی ساخته شد به پدر و پسر وفا نکرد. رضا شاه در همان سالی که ساختمان کاخ به پایان رسید از کشور تبعید و در غربت جان سپرد. پسرش هم با خفت و مذلت مانند یهودی سرگردان سالهای آخر عمر خود را از شهر به شهری و از کشور به کشوری فرار کرده و بالاخره در مصر به خفت جان داد. نفرین و نفرت صدها هزار ایرانی بدرقه راه پدر و پسر بود.

عیسی به رهی دید یکی کشته فتاده
حیران شدو بگرفت به دندان سر انگشت
گفتا که «کرا کشتی تا کشته شدی زار؟
تا باز که او را بکشد آنکه تو را کشت؟»
[ناصر خسرو] (۱)

* در کتاب «گذشته، چراغ راه آینده است» آمده است: اینک قسمتی از فجایعی را که بنام اسکان عشایر در آن دوران انجام یافته با استناد به روزنامه نیمه رسمی اطلاعات که در وابستگی آن هیئت حاکمه شبهه ای نیست نقل می کنم: اما اغلب خانواده‌های عشایر پول نداشتند و سرمایه آنها منحصر به چند رأس میش، بز و اسب بود. در اجرای فرمان اسکان عشایر، این جماعت مجبور بودند تحت نظرایلخان نظامی به خرج خود خانه‌های دهقانی ساخته، تخته قابو شوند و چون خودشان قادر و مایل به اجرای این امر نبودند، لذا مأمورین اسکان چادرهای آنان را آتش زده، و با خرید قسمت مهمی از یگانه ممر معاش آنها به ثمن بخش، خانه‌های گلین برایشان ساختند. این خانه‌های مرگبار نه در تابستان گرمسیر و نه در زمستان سردسیر قابل سکونت نبود. در نتیجه حاضر می‌شدند به هر قیمتی که شده، خود را از این زندان نجات داده به زندگی سابق خویش برگردند. ولی مأمورین اسکان به آنها اجازه بیلاق- قشلاق کردن نمی‌دادند مگر با دریافت مبالغی به عنوان «پول جواز!». در یکی از سالها بار سنگین پول جواز و سایر تحمیلات برای بعضی از طوایف قشقای، طاقت فرسا شد و قادر به تأدیه آن نشدند. ایلخان نظامی هم با نهایت شدت (به عنوان اسکان) از حرکت ایل و اغنام و احشامشان به گرمسیر جلوگیری می‌کرد ولی اسب و گوسفند و شتر و گاو به حکم طبیعت و بادهای سرد پاییز و طلیعه زمستان حرکت نموده و زندهای پابرنه در عقب سر آنها به راه افتادند. مردها برای تصفیة (حق

و حساب!) با ایلخانی مشغول چانه زدن بودند. حق و حساب برای فروشنانیدن اشتباهی آقای «ایلخان نظامی» کافی نبود و در نتیجه در وسط ماه آذر امر نظامی صادر کرد که ایل را از وسط راه سردسیر عودت دهند! گرچه عشایر موفق شدند تعدادی از گوسفندهای خود را بگریزانند، مع هذا متجاوز از یکصد هزارگوسفند، هفت هشت هزار مادیان و تعداد بیشماري از سایر دامها را برگردانیدند. این همه اغنام تا دانه آخر فنا و نابود و عده‌ای از زنهای مستحفظ آن نیز قربانی شدند! نگارنده سال بعد در حول و حوش يك قریه استخوانهای سیصد رأس مادیان از بهترین نژادهای عربی را با چشم خود دیدم که در زیر برف جان سپرده بودند. آقای مدیر اگر من بخواهم فجایعی را که در سنوات گذشته فقط نسبت به عشایر جنوب ایران به عمل آمده و شخصاً ناظر قسمت عمده آن بوده‌ام به رشته تحریر درآورم قطعاً کتابی به قطر شاهنامه فردوسی خواهد شد...»^[۴] (اطلاعات روزانه شماره ۴۷۱-۲۸/۸/۲۰ «رفع شبهه بین دامپروری...»).

شیروانی). (صص ۲۴-۲۳)

عباس مسعودی می نویسد: «... شاید باور نکنید، یک‌عده از سرمایه دارها و ملاکین عشایر که به لذت زندگانی آرام و فواید کشاورزی پی برده و دهات خوب و با اسلوبي ساخته طایفه عشیره خود را شخصاً یا بکمک سایر ملاکین اسکان نموده و برای پرورش دامهای خودشان ترتیب صحیحی از قبیل تغییر نژاد و بومی نمودن آنها بهوای سردسیر و گرمسیر می دادند، بقدری مورد بغض و ایذاء مأمورین اسکان و همدستان محلی آنها واقع می شدند که بالاخره از هستی ساقط و منظم به سایرین می گردیدند.

... برای اجرای این منویات بدو چادرهای سیاه را آتش زدند... و گفتند چون شاه از چادر سیاه بدش می آید، چادرهای سیاه را آتش زدند... و گفتند چون شاه از چادر سیاه بدش می آید، چادر سفید بزنند. ولی فلسفه چادرهای سیاه عشایر اینست که آنها را از موی بز می بافند که نفوذ ناپذیر است و این چادر در تمام فصول آنها را در برابر باد و باران حفظ می کند. در داخل آن آتش روشن می

کنند در صورتیکه چادر سفید از این مزایا محروم است. ... خلاصه تحت تأثیر این عوامل و فجایع بزرگترین ثروت ملی ایران روبروآل و نیستی نهاد و لطمه و صدمات فراوانی کشید که همه نتیجه آن طرز حکومت بود! ... و اگر بدین منوال پیش می رفت، چیزی نمی گذشت که کشور تولید کننده و پرورش دهنده دام، مجبور می شد گوسفند را هم از آرژانتین با گوشت کنسرو شده را از استرالیا خریداری نماید.» (۲)

مرتضی قلیخان، اقبال السلطنه ماکویی

مرتضی قلیخان، اقبال السلطنه ماکویی فرزند تیمورخان اقبال السلطنه حکمران ماکو و سرحددار ایران و رییس ایل بیات‌های ماکو. وی از طرف دولت مامور حفاظت از سرحدات ایران با دولت عثمانی و روسیه بود. وقتی فرمان مشروطیت صادر شد، در مقام مبارزه برآمد، ولی مشروطه‌خواهان آذربایجان او را تعقیب کردند. به خاک قفقاز رفت و مشغول تحریک شد. آشوب و ناامنی بالا گرفت و مردم در فشار قرار گرفتند. با قوایی که در قفقاز فراهم کرده به ماکو حمله نمود. مشروطه‌خواهان را منکوب ساخت و مجدداً قدرت را در دست گرفت. با مشروطه مخالف بود و در بلوای تبریز به مشروطه‌خواهان لطمه‌های سنگینی زد. تا کودتای ۱۲۹۹ قدرتمندترین خان آذربایجان بود. سرلشکر عبدالله طهماسبی که به فرماندهی لشکر آذربایجان منصوب شد، برنامه اصلی‌اش از بین بردن اقبال السلطنه بود. با وی طرح دوستی ریخت، چند بار به ماکو رفت. به وی صمیمیت نشان می‌داد، تا اینکه یک روز که به ماکو رفته بود پس از صرف غذا هدایایی برای سردار سپه مطالبه کرد. خان ماکو از خزانه پر و پیمان خود هدایایی ذی‌قیمتی به سردار سپه داد، حتی مقادیری جواهر و اشیای

نفیس به امیرلشکر بخشید. هنگام خداحافظی طهماسبی از او خواهش کرد در اتومبیل فرمانده لشکر بنشیند تا مقداری از راه را با هم طی کنند و مذاکره نمایند. وقتی اتومبیل از ماکو فاصله گرفت، در اولین آبادی سردار خواست از اتومبیل پیاده شود و به ماکو بازگردد، ولی فرمانده لشکر به او اعلام داشت که طبق دستور دولت توقیف است.

سردار متأثر شده و گفت من و پدرانم سال‌های سرحددار این آب‌و‌خاک و در دولت‌خواهی ضرب‌المثل بوده‌ایم. من برای خدمت به شاه حتی با ملت جنگ کردم تا یاغی نبودن خود را اثبات نمایم. برای توقیف من اینقدر مقدمات لازم نبود. ما سپر بلای شما مامورین هستیم. پادشاه پس از ما به شما خواهد پرداخت. هر طور بود طهماسبی، اقبال‌السلطنه را با خود به تبریز آورد و محبوس نمود، ولی ظاهراً در زندان وسایل رفاه او را فراهم ساختند و همه روزه امیرلشکر برای دیدار او به زندان می‌رفت و وعده استخلاص او را می‌داد. در مدتی که در زندان بود مامورین طهماسبی خزائن جواهرات و اشیای قیمتی او را ضبط کردند و به طوری که شنیده شد این ثروت تمام و کمال تحویل سردار سپه گردیده است. اقبال‌السلطنه در زندان مرد و معلوم نیست به مرگ طبیعی از دنیا رفته یا به دست عمال دولت به قتل رسیده است. (۱)

جعفر، آقازاده در «بررسی زندگی و اقدامات اقبال‌السلطنه ماکویی» در باره قتل اقبال‌السلطنه و غارت اموال وی توسط رضاخان بدنیشان شرح می‌دهد: سرلشگر امیر طهماسبی والی نظامی آذربایجان در این دوره رابطه ای ظریف و ماهرانه با ایلات و عشایر منطقه برقرار کرده بود. او سعی در جلب قلوب و محبت متنفذین منطقه داشت و رابطه خود را با آنها نزدیک می‌کرد تا در آینده از این روابط استفاده نماید. در راستای این هدف، امیر لشکر طهماسبی در ۲۴ تیر (۱۳۰۲) به ماکو مسافرت کرد و حدود ۱۱ روز در این منطقه اقامت کرد

. او هدف خود از این مسافرت را ملاقات با رؤسای طوایف منطقه و امیدوار کردن آنها به الطاف سردار سپه اعلام کرد . او در این سفر با اقبال السلطنه و دیگر خوانین دیدار کرد و آنها تعهد کردند که ۳۶۵ خروار گندم به دولت پیشکش دهند . از طرفی اقبال السلطنه و دیگر خانها پذیرفتند که در فاصله بین ماکو و خوی راه شوسه بسازند . برای بررسی مالیاتهای عقب افتاده خوانین و پرداخت آن کمیسیونی تشکیل شد . در این سفر طهماسبی سمت ریاست اقبال السلطنه بر قشون ماکو را تأیید کرد ولی سلطان حمزه خان جلیوند را به معاونت او انتخاب کرد.

امیر طهماسبی از این سفر چند هدف را دنبال می کرد . او می خواست سردار ماکو و ایلات منطقه را نسبت به دولت مرکزی و شخص رضاخان سرمهر آورد و آنها را به حفظ موقعیت خویش امیدوار نماید . از طرفی این سفر برای این بود که اقبال السلطنه و ایلات دست از مخالفت‌های گذشته بردارند و نسبت به دولت مرکزی مطیع باشند . تعهدات مالی که خوانین ماکو و سردار برخلاف گذشته به گردن گرفتند حاکی از ترس آنها از قدرت دولت مرکزی و آگاهی آنها نسبت به تغییرات قدرت دولت مرکزی می باشد . او در این سفر قصد اعتماد سازی در روابط خود با سردار را داشت تا سردار او را دوست و یار خود بداند تا در صورت نیاز از این دوستی بهره برداری نماید . او بعداً هم دیدارهایی با سردار ماکو داشت ، ولی اقبال السلطنه هرگز به این دیدارها و ماهیت واقعی آن پی نبرد.

دستگیری و قتل اقبال السلطنه

به نظر می رسد تا این دوره سردار سپه و طهماسبی بیشتر سعی داشتند تا با جلب نظر و اعتماد اقبال السلطنه و مطیع کردن او، قدرت دولت مرکزی را

در این ناحیه برقرار سازند و البته با تعهداتی که اقبال السلطنه در سفر امیر طهماسبی تقبل کرد، نوید سازش بین طرفین و ابقای اقبال السلطنه به عنوان یک قدرت اقتصادی اما بدون اقتدار سیاسی را در منطقه می داد. اما سردار ماکو اقداماتی کرد که اگر رضاخان در برانداختن او شک داشت، تردیدش از بین رفت و مصمم به از میان برداشتن او شد. مواردی که خوانین در سفر طهماسبی متعهد به انجام آن شدند در واقع به معنی مصالحه دولت با ایشان بود. نقض این موارد توسط سردار منجر به واکنش شدید دولت در برابر وی شد. سردار بعد از توافق چون همیشه به خودسری عادت کرده بود و در فکر حکومت مستقل خویش بود، علی رغم درخواست های طهماسبی، این موارد تعهد را بر نتافت و شروع به کارشکنی کرد. با تحریکات سردار، عشایر ماکو دوتن از قزاق های شهر را بدون دلیل به قتل رساندند. از طرفی او اگرچه تعهد کرده بود که هزینه ساخت راه شوسه ماکو به خوی را به همراه دیگر خوانین بپردازد ولی از این کار امتناع کرد. از سویی دیگر سردار با نوشتن نامه هایی به سران عشایر منطقه آنها را به شورش علیه دولت برانگیخت ولی آنها حاضر به این کار نشدند و نامه های سردار را به نزد امیر لشکر طهماسبی فرستادند. با این اقدامات، سردار راه هرگونه صلح به روی رضاخان را بست و وی بهانه خوبی برای برانداختن اقبال السلطنه پیدا کرد. رضاخان، طهماسبی را که توانسته بود اعتماد سردار را بدست آورد، مأموردستگیری وی کرد. او در ۲۹ مهر سال ۱۳۰۲ به ماکو نزد اقبال السلطنه رفت و با نیرنگ و خدعه او را دستگیر نموده و روانه تبریز کرد. طهماسبی وظیفه اش را به خوبی انجام داد؛ بطوری که اقبال السلطنه به قول همسر خویش آنقدر به طهماسبی اطمینان پیدا نموده بود که گمان نمی کرد وی را دستگیر نماید وگرنه می توانست به شوروی فرار نماید. گویا سردار به حمایت شوروی ها و پناه دادنشان به خودش مطمئن بود، این امر شاید نشانگر روابط پنهانی دیگر وی با آنها و سازش های میان ایشان باشد، اما این مسأله به دلیل فقر منابع در حال حاضر برای ما پنهان است. طهماسبی

بعد از دستگیری اقبال السلطنه بیانیه ای منتشر کرد که به دلیل اهمیت آن ، قسمتهایی از آن را در زیر می آوریم :

در اینموقع سردار اقبال السلطنه ماکوئی را دستگیر و اعزام تبریز نمودم همان اقبال السلطنه خائن را که از ذکر مفاد مراسلات خیانت کارانه متعدد مشارالیه خودداری می نمایم. و با قلب سرشار از فرح ؛ صمیمانه بعموم لشگریان که رشته فتوحات پی در پی در اثر شجاعت و عزم راسخ آنان سرتاسر آذربایجان منور شده است تبریک گفته به برادران و رعایای ستم کشیده آذربایجان عموماً و نواحی ماکو و خوی خصوصاً بشارت داده تبریک می گویم.... مراسم که از خالق متعال ، عظمت و قدرت یگانه ناجی ایران حضرت اشرف وزیرجنگ و فرمانده کل قشون دامت عظمته را مسئلت نمایم... اکنون اکراد رشید ماکو با خیال راحت قدم به صحنه خدمتگزاری گذاشته و برای ثبوت ادعای خود امنیت فوری فرا گرفته سرتاسر ماکو را بشارت میدهند. اکنون رؤسای طوایفین که از کثرت ظلم و تعدی اقبال السلطنه چندین سال بماکو نیامده بودند ، بواسطه اطمینان و انتظاری که بمراحم یگانه سرپرست حقیقی قشون پیدا نمودند تقاضای آمدن به تبریز را نمودند و عنقریب حرکت مینمایند...» این پیام در تاریخ سوم آبان ۱۳۰۲ از بازرگان صادر شده است . لحن حماسی این بیانیه نشان از اهمیت قدرت سردار ماکو در نظر دولت مرکزی می باشد . از طرفی طهماسبی ، سردار را خائن به وطن ذکر می کند و می نویسد که از ذکر نامه های خیانت کارانه او خودداری می کند ، منظور طهماسبی شاید نامه های اقبال السلطنه به اکراد می باشد که در این نامه ها او آنها را به شورش علیه دولت تحریک کرده بود . در این نامه وی در صدد به دست آوردن دل اکراد منطقه بوده و با ایشان به توافق رسیده که آنها برای اثبات حسن نیت خود به تبریز بیایند . با این سیاست ، او زیرکانه سرنوشت اکراد را که قدرت نظامی منطقه در دست آنها بود ، از اقبال السلطنه که یاغی معرفی شده ، جدا می کند تا از شورشهای

احتمالی آنها در اثر دستگیری اقبال السلطنه جلوگیری نماید. اگراد هم تسلیم در برابر دولت مرکزی را به شورش و حمایت از اقبال السلطنه ترجیح دادند.

اقبال السلطنه مدتی در تبریز زندانی بود که خبر مرگ او بعد از چند روز به سکنه قلبی اعلام شد. اما از همان زمان درباره نحوه ی مرگ او سوء ظن پیدا شد و بعداً هم کسانی چون تیمورتاش، فیروز و دیگران با همین سکنه های رضاشاهی کشته شدند. بهبودی پیشکار رضا خان می نویسد که اقبال السلطنه به دار آویخته شد. مکی معتقد است که او را بوسیله آمپول و تزریق سم کشتند، دولت آبادی معتقد است که او را اعدام کردند، ولی خانواده او معتقد بودند که سردار ماکو نه اعدام شد، نه به دار آویخته شد و نه سکنه کرد، بلکه در زندان مسموم شد. مستوفی معتقد است که خود سردار سپه دستور قتل اقبال السلطنه را صادر کرده بود و امیر طهماسبی بدون اجازه او نمی توانست این کار را انجام دهد. از همه این اشارات می توان به این نتیجه رسید که اقبال السلطنه به دستور رضاخان کشته شد، نه اینکه به مرگ طبیعی مرده باشد.

امیر طهماسبی بعد از دستگیری اقبال السلطنه، عده ای از افراد پادگان نظامی را در کاخ سردار که خزانه او در آنجا قرار داشت، مستقر کرد و آنها خدمه قصر را بیرون کردند. بعد از مرگ سردار بیشتر خزائن او بوسیله مأمورین مخصوص امیر لشکر و یا شاید توسط خود او مصادره و به تهران فرستاده شد. این نوشته مستوفی را سندی که از کارگذاری آذربایجان در تبریز در تاریخ ۱۱ دی ۱۳۰۲ صادر شده تأیید می نماید: «پولهای اندوخته شده و استعدادهای آقای اقبال السلطنه که یکی از صاحبمنصبان نظامی از طهران برای حمل آن آمده بود تحویل و به طهران حمل فرمودند». میزان این اموال مصادره شده بسیار زیاد بود بطوریکه زن سردار می گوید که این اموال را بار چهل شتر کردند و به تبریز و از آنجا به تهران فرستادند. پسر سردار سالها بعد ادعا کرد

که میزان خسارت وارد شده از سوی رضاخان به اموال آنها حدود دو میلیارد ریال بوده است. در میان این اموال چندین شمشیر مرصع و جواهر نشان و جواهرات سردار بود که چند میلیون ارزش داشتند. عین السلطنه هم اشاره می کند که قورخانه او را هشتصد شتر به تبریز حمل کرد. امین الشرح هم می نویسد که ۲۸ صندوق پول نقره، ۴ صندوق پول طلا و قورخانه وی را با ۱۸ شتر به تهران فرستادند. صرف نظر از درستی این مبالغ و آمارها، اقبال السلطنه به طور موروثی ثروت هنگفتی داشت که با قتل وی بیشتر این اموال مصادره شد.

بدون تردید تمام یا قسمت بیشتر ثروت مصادره شده اقبال السلطنه به رضاخان رسید و این ثروت او دومین منبع ثروت هنگفت رضا شاه (منبع اول ثروتش اموال امیر عشایر خلخال بود) گردید و مبلغی هم از این ثروت صرف هزینه های وزارت جنگی که هر روز در حال گسترش و بازسازی توسط رضاخان بود، گردید. رضاخان معتقد بود که طهماسبی قسمتی از اموال اقبال السلطنه را به خود اختصاص داده است. و به این علت از وی عصبانی بود ولی طهماسبی خود این مسأله را انکار می کرد. مستوفی هم معتقد است که در این میان چیزی از ثروت خان ماکو به طهماسبی نرسید و رضاخان تمام این اموال را خود صاحب شد و از آن چیزی به خزانه دولت داده نشد. بعداً مصادره اموال اقبال السلطنه و دیگران و تحویل ندادن آنها به خزانه دولت مرکزی و اختصاص آنها به خود یکی از موارد استیضاح مدرس و اقلیت مجلس پنجم از سردار سپه بود که به جایی نرسید رضاخان تنها به ضبط اموال سردار اکتفا نکرد بلکه قسمتی از املاک او را هم ضبط کرد؛ ولی جزئیات این امر روشن نیست.

پس از دستگیری و زندانی شدن اقبال السلطنه، در ماکو حکومت نظامی اعلام

شد و یاور معین السلطنه به فرمانداری نظامی ماکو و سلطان حمزه خان جلیل وند به ایلخانی طوایف ماکو برگزیده شد. بعد از مرگ سردار هیچ عکس العملی از بازماندگان و نوکران او نشان داده نشد. از این امر می توان نتیجه گرفت که اگر سردار تهدیدی برای قدرت رضاخان محسوب می شد و قدرت و توان لازم برای مقابله با دولت را داشت، حتماً بازماندگان او علیه دولت مرکزی بعد از مرگ سردار می شوریدند. سردار در این مواقع قدرت جنگی خویش را از دست داده بود «مردی بود بعدت در اقلیت و ثروت در اکثریت» و تنها ثروت هنگفتش عامل اقتدار وی بود و نمی توانست تهدیدی علیه حاکمیت دولت مرکزی باشد. قدرت و استقلال عمل سردار در منطقه نه به علت اقتدار ذاتی اش بلکه به علت ضعف قدرت دولت مرکزی بود که به منتفذینی نظیر سردار اجازه مخالفت با دولت مرکزی را می داد. رضاخان در ظاهر ابتدا قصد داشت تا او را بعد از قبول اقتدار دولت مرکزی در قدرت اقتصادی خویش به عنوان زمیندار در منطقه ابقا نماید اما تحریکات وی در منطقه و عدم فرمانبرداری کامل از دولت مرکزی سبب مرگش شد. ثروت افسانه ای سردار و امید دست یافتن به آن هم از عوامل قتل وی توسط رضاخان سردار سپه بود. سردار سابقه ای نیکو در ذهنیت ایرانیان و مردم منطقه نداشت. قتل و عامهای مردم آزادی خواه منطقه در جریان مشروطه، خودسریهای بعد از مشروطه و سیاست گرایش به کشورهای همسایه و بویژه روسیه سبب نفرت مردم منطقه و دیگر نقاط کشور از وی شده بود. او وجهه ای ملی برای خود نساخته بود که دولت و مردم خواهان حفظ وی در منطقه باشند. بعد از قتل وی از سوی سیاسیون اعتراضی جدی به مرگ وی نشان داده نشد (۳)

سردار عزیز الله معزز

سردار عزیز الله معزز فرزند یارمحمدخان سهام‌الدوله بجنوردی است که قریب یک قرن پدر و خودش و خانواده‌اش در ولایت بجنورد حکومت داشتند. دو عشیره بزرگ از اکراد به نام زعفرانلو در قوچان و شادلو در بجنورد و اسفراین و جوین و نردین از قدیم سکونت داشتند و به زراعت و تجارت و سرحداری مشغول خدمت بودند.

ناصرالدین شاه در اواسط سلطنت خود بجنورد و استرآباد و اسفراین و نردین و شاهرود را به یارمحمدخان سهام‌الدوله رئیس عشیره‌ی شادلو سپرد. پس از درگذشت سهام‌الدوله، عزیزالله‌خان سردار معزز حاکم بجنورد شد و آن منطقه‌ی وسیع را که سرحدی بزرگ بین ایران و روسیه است، حفاظت و حراست می‌کرد. سردار معزز مردی لایق و شجاع و دست‌ودلباز بود، همیشگی سفره‌ای گسترده داشت و مردم از خوان او بهره‌مند می‌شدند. سردار حقوق و رسومات دولتی را نیز به خوبی می‌پرداخت. در سال ۱۲۹۷ ش و ثوق‌الدوله رئیس‌الوزرای وقت بنا به تقاضای برادرش قوام‌السلطنه، فرمانروای کل خراسان و سیستان اداره استرآباد را هم ضمیمه حکومت بجنورد کرد. سردار معزز در طغیان خداوردی با تفنگچیان خود به شیروان رفت و با کمک ایل تیموری و بربری و ژاندارم آن یاغی معروف را شکست داد. سردار معزز به معنای واقعی مردی وطن‌پرست و ایران‌دوست بود و هرگز رنگ خارجی نگرفت.

در سال ۱۳۰۱ امیرلشکر حسین‌آقا خزاعی فرمانده لشکر جدیدالتاسیس خراسان

يك فوج سرباز به ریاست سرهنگ مهدی‌خان به بجنورد فرستاد و در آن خطه پادگان تاسیس نمود و چون فرمانده پادگان میل به چپاول و غارتگری داشت و سردار معزز را مانع کار خود دید و با هزاران حيله و دسيسه فرمانده لشکر را فریب داد و او را به اخراج سردار از بجنورد راضی کرد. سردار شخصا به تهران رفت و دور از غوغا و سروصدا و توسل و تشبث، به استراحت و دید و بازدید پرداخت. با رفتن عزیزالله‌خان به تهران و شرارت سرهنگ مهدی‌خان ترکمانان سر و صدا راه انداختند و از بجنورد قوایی برای سرکوبی آنها فرستاده شده ولی قوای دولت در يك شبیخون تار و مار شد. سربازان فرار کردند و اساسا فوج بجنورد از هم گسیخته شد و دولت نیز متوجه شد که وجود سردار در آن منطقه لازم است و به وی تکلیف کرد به بجنورد رفته امور حکومت را کماکان بر عهده بگیرد و به پاس خدمات گذشته نیز شمشیری مرصع به او دادند. هنگام بازگشت وی از تبعید تهران از طرف مردم و رعایا استقبال بی‌سابقه‌ای به عمل آمد و او مجددا بر سریر قدرت استوار گردید تا اینکه خزاعی به تهران احضار شد و سرتیپ جان‌محمدخان امیرعلائی بجای او نشست که پس از مدتی کوتاه «فرعون خراسان» لقب گرفت. او تصمیم داشت در همان نخستین ماههای حکومت خود را در خطه‌ی خراسان، سردار معزز را از بین برد و دوباره قوای بجنورد را تقویت نماید. جان‌محمدخان فوج بجنورد را تقویت نمود و سرهنگ عربشاهی را به فرماندهی آنجا گمارد و به وی دستور داد سردار معزز را دستگیر و به مشهد اعزام دارد. سرهنگ عربشاهی برای دستگیری او اقدام کرد ولی سردار پیغام داد اگر منظور رفتن من به خراسان است، نیازی به توپ و تفنگ نیست، من خود فوراً به مشهد خواهم رفت و چنین هم کرد. ولی مثل اینکه ریش سفیدان و معمرین بجنورد این بار بر آنها الهام شده بود که این رفتن سردار بازگشتی ندارد، بنابراین به شدت با حرکت وی به مشهد مخالفت کردند و به وی متذکر شدند که هم خود را به خطر می‌اندازد و هم ما را زیر چکمه قزاقان له خواهی کرد.

ولی عزیزالله‌خان به این گفته وقعی نگذاشت و با چهار برادر و دامادش و فراشباشی و چند نفر تحت حفاظت سلطان ساعدالسلطان و بیست نظامی، راه مشهد را پیش گرفت. در قوچان سلطان نورالله میرزا جهانبانی از طرف جانمحمدخان با دو کالسکه به آنها برخورد می‌کند و سردار با کسان خود سوار کالسکه شده به مشهد عزیمت می‌نمایند.

در راه مشهد نورالله میرزا به ظاهر نهایت عزت و احترام را در حق سردار معزز و کسان او ابراز می‌دارد و بعد از ورود به مشهد، نورالله میرزا برای راپورت نزد سرتیپ جانمحمدخان می‌رود و کسب تکلیف می‌کند. تکلیف معلوم شد. همه در قلعه بیگی مشهد حبس شدند اما چه حبسی! اتاقی تنگ و تاریک و کثیف و غذای آنها نان خالی بود. در میان رجال و بزرگان کشور که در آن ایام دست‌اندرکار بودند، امیراقتدار انصاری وزیر داخله، روابط بسیار نزدیکی با سردار معزز داشت و همین امیراقتدار بود که سردار معزز را به سردار سپه معرفی و ضمانت کارهای او را و فرمانبرداریش را نموده بود. جانمحمدخان و ایادی او و طراحان نقشه‌های شیطانی او به این موضوع آگاهی داشتند و قبلاً مقدماتی فراهم کرده بودند و آن نامه‌ای بود که با امضای جعلی سردار معزز به پاریس برای سلطان احمدشاه نوشته بودند و این نامه در پاریس به وسیله‌ی ایادی سردار سپه به تهران ارسال شده بود و رضاخان سردار سپه به محض خواندن نامه، بدون تحقیق و اثبات صحت یا سقم آن، اقدامات حاد خود را آغاز کرد. اولین اقدام تند وی، زندانی نمودن امیرلشکر امیراقتدار وزیر داخله بود و بعد هم جانمحمدخان امیرعلائی را در حیات یا ممات سردار معزز مختار و تصمیم گیرنده نموده بود. با بازداشت امیراقتدار، دیگر هیچگونه حمایتی از سردار معزز امکان نداشت بشود و فرعون خراسان تصمیم به قتل او گرفت تا بتواند به غارت جواهرات و دارائی او بپردازد.

ظاهر ايك دادگاه نظامی تشکیل شد و سردار معزز با دو برادر جوان و بی‌گناه و داماد و سه نفر دیگر که در مجموع هفت نفر می‌شدند، به دار کشیده شدند و بدین ترتیب جان‌محمدخان به غارت دارائی او پرداخت.

خبر مرگ سردار معزز و نزدیکانش در بجنورد هنگامه‌ها برپا کرد. اهالی بجنورد و افراد ایل شادلو قیام کرده نظامیان را در شهر محاصره کردند. از تهران سرهنگ پولادین با فوج خود به بجنورد عزیمت نمود و عده‌ای هم از چریکهای محلی از قوچان و درگز به یاری ساخلوی بجنورد شتافتند. سرتیپ جان‌محمدخان هم برای سرکوبی مردم بجنورد و ایل شادلو، به بدرانلو رفته پس از بازدید فوج پولادین وارد بجنورد شد و به کشتار دسته‌جمعی دست زد. روزنامه‌ی رویتر در شماره‌ی ۱۸۷۲ خود چنین نوشته است: ... ده نفر از مشایخ محلی در خود بجنورد و شش‌هزار و پانصدوچهل و چهار نفر از روسای اشرار که دستگیر شده بودند در میدان حزب اعدام شدند.

بعد از اعدام سردار معزز، سرتیپ جان‌محمدخان مامورینی به بجنورد فرستاد تا آنچه از نقدینه و جواهر و فرش و گوسفند دارد تصرف نمایند. سردار پنج بسته جواهر مرغوب و ممتاز داشت که قسمت اعظم آن به جان‌محمدخان داده شد. تعداد زیادی قالی و قالیچه به مشهد حمل گردید. تعداد اسبها و گاو و گوسفندی که از بجنورد و قراء مجاور مانند اسفراین و نردین ضبط و به مشهد برده شد، فوق‌العاده زیاد بود و تمام آنها فروخته شد و پول آن به جیب جان‌محمدخان وارد شد.» (۱)

«فرمانده لشکر شرق پس از سرکوبی ترکمن‌ها و جمع‌آوری ثروت فراوان و دار زدن سردار معزز بجنوردی، دیگر کمتر توجه به امور نظامی داشت چون ضمن فرماندهی لشکر، استانداری و نیابت تولیت آستان‌قدس رضوی را عهده‌دار و مرتبا به جمع‌آوری مال مشغول بود. حقوق و جیره افراد حیف و میل

می‌شد. در نتیجه پادگان مراوه‌تپه به فرماندهی سروان لهایک‌خان به علت نرسیدن حقوق و جیره سر به شورش برداشتند. نخست شهرهای درگز، شیروان و قوچان را تصرف کرده به سمت مشهد حمله نمودند و اعلام جمهوری کردند و در بجنورد عده‌ای از افسران را که با آنها همکاری نکرده بودند به جوخه آتش سپردند. چون سرتیپ جان محمدخان قادر به جلوگیری از قیام لهایک‌خان نبود فوراً نیرویی از تهران متشکل از پیاده و توپخانه به فرماندهی سرهنگ روح‌الله جهانبانی با اتومبیل روانه بجنورد گردید و نیروی هوایی نیز به آنها کمک کرد و در نتیجه لهایک‌خان شکست خورد و به روسیه فرار کرد. رضاشاه پس از دفع لهایک‌خان متوجه شد که شورش مزبور در اثر سوء جریان در لشکر خراسان و سوءاستفاده‌های سرتیپ جان محمدخان است لذا برای رسیدگی به خراسان عزیمت نمود. لیدی‌الورود سرتیپ امان‌الله جهانبانی را به فرماندهی لشکر خراسان منصوب نمود و جان محمدخان را پس از کندن سردوشی‌هایش مغضوباً به تهران روانه کرد و مدتی نیز توقیف بود و سرانجام از ارتش اخراج شد. رضاشاه اندوخته‌های او را گرفت و با آن حقوق معوقه افسران لشکر خراسان را پرداخت. در بجنورد نیز همکاران لهایک‌خان را که دوازده نفر بودند اعدام کرد. سرتیپ جان محمدخان پس از اخراج از ارتش به کار دولتی دعوت نشد. به کشاورزی پرداخت. ثروت پدری و ثروتی را که در خراسان اندوخته بود از دست داد. تا اینکه در سال ۱۳۳۰ در تهران درگذشت. (۴)

توضیحات و مأخذ

۱- نصرالله سیف پور فاطمی «گزند روزگار»، ناشر: شیرازه - ۱۳۷۹ - صص ۱۰۹ - ۱۰۷

۲- «گذشته، چراغ راه آینده است» - نشر، از جامی - ۱۳۵۵ - صص ۱۵ - ۱۴

۱- دکتر باقر عاقلی «شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران» جلد اول - نشر گفتار - ۱۳۸۰ - صص ۱۶۸ - ۱۶۷

۲- جعفر، آقازاده «بررسی زندگی و اقدامات اقبال السلطنه ماکویی» - سایت حوزه

<http://www.hawzah.net/fa/thesis/thesisview/81688>

۳- دکتر باقر عاقلی «شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران» جلد دوم - نشر گفتار - ۱۳۸۰ - صص ۷۹۵ - ۷۹۳

۴- «همکار بی رحم رضا شاه، روزنامه دنیای اقتصاد شماره ۲۵۳۱ به تاریخ ۹۰/۹/۲۶

فصل چهاردهم

ذخیره مملکتی و غارت درآمدهای نفتی ایران به دست رضا شاه


۱۹۴۱ - ۱۹۲۷

محمد قلی مجد با استناد به « اسناد وزارت خارجه آمریکا » در رابطه ، « ذخیره مملکتی و غارت درآمدهای نفتی ایران به دست رضا شاه » می نویسد: در ۳۰ سپتامبر ۱۹۴۱، فقط دو روز پس از خروج رضا شاه از ایران، مجلس ماده واحده ای به تصویب رساند. گزارش وزیر مختار وقت آمریکا، لویییس دریفوس پسر، نشان می دهد که درآمدهای نفتی ایران و صندوق ذخیره ای که قرار بود درآمدهای نفتی به آن واریز شود در کنترل دولت ایران نبود. علاوه بر این، درآمدهای سالانه نفتی ایران در بودجه عادی کشور گنجانده نمی شد (نگاه کنید به تصویر شماره ۱).

چنان که وزارت امور خارجه مستحضر است ، در آمدها و حق الامتیازهایی که شرکت نفت انگلیس و ایران می پردازد به یک صندوق ذخیره واریز می شود و در بودجه عادی مملکت منظور نمی گردد. امور این ذخیره همیشه محرمانه بوده است، هر چند معمولاً در زمان تسلیم لایحه بودجه به مجلس به اطلاع عموم می رسد که چه مبلغی از محل آن به ارتش، یا جاده سازی و کارهای دیگر اختصاص خواهد یافت. بنابراین، هدف از تصویب این بجای اعداد و ارقام غلط انداز و بی معنی گذشته را داشته باشد اقدامی ضروری است.

قانون منظور کردن درآمدهای و موجودی صندوق در بودجه عادی کشور است ، که مسلماً اگر دولت ایران قصد تنظیم بودجه ای مناسب و جایگزین کردن آن

THE FOREIGN SERVICE
OF THE
UNITED STATES OF AMERICA



DEPARTMENT OF STATE
قب خلی
MAY 27 1942
DIVISION OF
STUDIES AND STATISTICS

AMERICAN LEGATION
Tehran, October 1, 1941

PAID
ST

No. 128.
Subject: Department of a Law Permitting the Ministry of Finance to Take Over the Reserve Fund and the Revenues from the Anglo-Iranian Oil Company.

891.6363 Anglo American

RECEIVED
DEPARTMENT OF STATE
MAY 23 11 07

7-11-57
891.57

10/1/41

OFFICE OF THE ATTORNEY GENERAL
MAY 28 1942
DEPARTMENT OF STATE

FINANCIAL DIVISION
MAY 19 1942
DEPARTMENT OF STATE

The Honorable
The Secretary of State,
Washington.

RECEIVED
MAY 28 1942
DEPARTMENT OF STATE

RECEIVED
MAY 28 1942
DEPARTMENT OF STATE

SIR:

I have the honor to inform the Department that an important financial law was passed by the Majlis on September 30, 1941, which authorizes the Ministry of Finance to take charge of the revenues from the Anglo-Iranian Oil Company for the current year as well as the reserve fund which has been built up from past revenues.

A translation of the full text of the law follows:

"The Minister of Finance is authorized to in-

clude

تصویر شماره ۱

دریغوس سپس به درآمدهای نفتی ایران از محل حق الامتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران بین سالهای ۱۹۲۷ تا ۱۹۴۱، اشاره می کند و بلایی را که بر سر آن آمد شرح می دهد. اصولاً از آنجایی که درآمدهای نفتی در بودجه منظور نمی شد، هیچکس نمی دانست که چه بلایی بر سر آن می آید. به مدت چهارده سال، مردم ایران را از آنچه « ارزشمندترین دارایی اقتصادی شان » توصیف می شد. بی خبرنگاه داشته بودند.

آمار و ارقام مربوط به ذخیره مملکتی ایران اولین بار در زمان بحث و بررسی لایحه قانونی فوق در مجلس فاش شد. آقای اعتبارمخبر کمیسیون بودجه مجلس فاش کرد که در طول چهارده سال فعالیت صندوق مبلغ ۳۱ میلیون لیره به آن واریز شده بود؛ که از آن مبلغ ۲۷ میلیون لیره خرج شده و ۳ میلیون لیره هم طلا خریداری شده بود. می گوید که موجودی فعلی صندوق پس از کسر ۶۰۰ هزار لیره تعهدات جاری آن برابر با ۱/۳۰۰/۰۰۰ لیره است. اگر چه احتمالاً حساب و کتاب های آقای اعتبار خالی از ایراد نیست، گمان می رود که ذخایر رسمی فعلی صندوق همان ۱ / ۳۰۰ / ۰۰۰ لیره باشد. مخبر کمیسیون بودجه گفت که نمی داند ۲۷ میلیون لیره دیگر به چه مصرفی رسیده است ولی ای کاش پول بیشتری صرف خرید طلا می شد. اگر اعداد و ارقام بالا را صحیح فرض کنیم، معلوم می شود که درآمد شرکت نفت انگلیس و ایران در طول چهارده سال گذشته به طور متوسط ۲ میلیون لیره در سال بوده است. البته دولت هنوز مبلغ درآمدهای جاری از این محل را فاش نمی کند، ولی سفارت از منابع موثق اطلاع یافته است که مبالغ مزبور برای سال جاری و سال گذشته سالیانه حدود ۴ میلیون لیره بوده است.

* * * *

سرویس خارجی ایلات متحده آمریکا

از سفارت آمریکا

تهران، ۱ اکتبر ۱۹۴۱

شماره: ۱۲۸

موضوع: تصویب قانونی که به وزارت مالیه اجازه می دهد ذخیره مملکتی و درآمدهای حاصل از شرکت نفت انگلیس و ایران را در اختیار بگیرد.
عالیجناب:

وزیر امور خارجه - واشنگتن

احتراماً به استحضار آن وزارتخانه می رساند که قانون مالی مهمی در تاریخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۴۱ در مجلس به تصویب رسید که به موجب آن وزارت مالیه اختیار درآمدهای سال جاری حاصل از شرکت نفت انگلیس و ایران و همچنین وجوه ذخیره ای را که از درآمد سال های گذشته اندوخته شده است به دست خواهد گرفت.

ترجمه متن کامل قانون فوق در زیر ایفاد می گردد:

« وزارت مالیه مجاز است...»

تصویر ۷/۱: گزارش لوییسیس دریفوس پسر، از سفارت آمریکا، به تاریخ ۱ اکتبر ۱۹۴۱، مبنی بر اینکه درآمدهای نفتی در طول حکومت رضا شاه در کنترل دولت ایران نبوده است.

دریفوس در گزارش بعدی خود درباره تصویب این قانون می گوید: « مجلس با تصویب قانونی در ۳۰ سپتامبر اختیار حق الامتیازهای سالیانه نفت و ذخیره مملکتی را که پیش از این در بودجه منظور نمی شد و کاملاً در اختیار رضا شاه بود، به دست گرفت.»

در این فصل شرح خواهیم داد که چگونه ۲۰ تا ۳۰ میلیون لیره - یعنی قسمت عمده درآمدهای نفتی ایران بین سال های ۱۹۲۷ تا ۱۹۴۱ - به بهانه

خرید سلاح به حساب های بانکی رضا شاه در اروپا و ایالات متحده منتقل شد. همچنین می دانیم که پس و جانشین رضا شاه، محمد رضا پهلوی، این پول ها را به ارث برد. اسناد وزارت امور خارجه آمریکا (که در ادامه خواهد آمد) نشان می دهد که محمد رضا پهلوی در دهه ۱۹۵۰ میلادی بیش از ۲۰ میلیون لیره در یکی از حساب های بانکی خود در لندن پول داشت. انگلیسی ها حساب فوق را مسدود کرده بودند و شاه نمی توانست موجودی آن را به دلار یا فرانک سوئیس تبدیل کند.

ولی اجازه بدهید اول به سراغ همان ۲۷ میلیون لیره برویم. نحوه تخصیص ۲۷ میلیون لیره ای که در گزارش دریفوس آمده است (معادل ۱۳۵ میلیون دلار که با معیارهای آن زمان نیز پول بسیار هنگفتی بود) و به اصطلاح مصرف آن برای «خریده‌های نظامی» به طور مستند تشریح خواهد شد. خوشبختانه در اسناد محرمانه ارتش آمریکا و گزارش های سفارتخانه آن کشور. فهرست کاملی از خریدهای نظامی ایران بین سال های ۱۹۲۷ تا ۱۹۴۱ (تا تعداد مسلسل های سبکی که برای هر هنگ خریداری شده) در دست است. بر اساس گزارش های سفارت آمریکا در باره مسایل مالی نیز می توانیم فهرست کاملی از مبالغ تخصیص یافته به این امر از محل ذخیره مملکتی را بازسازی کنیم.

البته هیچ شکی نیست که مبالغ مندرج در گزارش ها صرف خرید اسلحه نشد. قیمت پیشرفته ترین هواپیمای جنگی آمریکایی در سال ۱۹۴۱ فقط ۷۰ هزار دلار بود (که شامل هزینه سیستم تسلیحاتی و حتی هزینه تعمیرکاران نیز بود)، و پیشرفته ترین تانک آمریکایی فقط ۲۰ هزار دلار قیمت داشت. اگر این پول ها صرف خرید تسلیحات می شد، ایران می توانست تعداد زیادی هواپیمای جنگی و تانک در اختیار داشته باشد. در سال ۱۹۴۱، ایران ۲۰۰ هواپیمای جنگی مدرن انگلیسی و ۱۰۰ تانک ساخت چکسلواکی در خدمت خود داشت. ولی موجودی مهمات توپخانه اش حتی برای یک روز جنگ هم کافی نبود.

چنانکه در ادامه خواهیم دید، نیروی دریایی «جدید» ایران، که ادعا می‌گردند مبالغ هنگفتی برایش هزینه شده است، شامل کشتی‌هایی بود که بازسازی شده و یا حتی از آهن قراضه ساخته شده بودند. حتی موتور این کشتی‌ها هم نبود. سخنگوی یکی از کمیسیون‌های مجلس که مسئول بررسی درآمدهای نفتی در طول حکومت رضا شاه بود صادقانه اذعان داشت که کمیسیون واقعاً نمی‌داند که ۲۷ میلیون لیره (از ۳۱ میلیون لیره در آمد صندوق) به چه مصرفی رسیده است.

در این فصل سعی بر این است که نحوه تخصیص و محل مصرف این مبالغ روشن شود. در ابتدا به داستان تأسیس صندوق ذخیره استرلینگ مملکتی که در گزارش دریفوس آمده است می‌پردازیم. صندوق فوق از سال ۱۹۲۷ تا ۱۹۴۱ فعالیت داشت و با استفاده از همین ساز و کار بود که درآمدهای نفتی ایران (یعنی همان ۲۷ میلیون لیره ای که مغفود شده است) به حساب‌های شخصی رضا شاه در اروپا و آمریکا راه کج می‌کرد.

صندوق ذخیره استرلینگ مملکتی

با افزایش حجم تولید نفت پس از سال ۱۹۲۵ حق الامتیاز نفت نیز به طور قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت. حجم تولید نفت در سال ۱۹۲۲ نزدیک به ۲/۳ میلیون تن بود که در اواخر دهه ۱۹۲۰ میلادی به تقریباً ۵/۵ میلیون تن افزایش یافته بود.

در سال ۱۹۲۷، مبلغ حق الامتیازها از ۴/۱ میلیون لیره (۷ میلیون دلار) تجاوز می‌کرد؛ که در آن موقع پول هنگفتی بود. در بیستمین گزارش سه ماهانه رئیس کل مالیه آمده است:

حق الامتیازهای شرکت نفت انگلیس و ایران در طول سال جاری بالغ بر ۰۰۰/

۴۰۰ / ۱ لیره با نزدیک به ۷۰ میلیون قران است؛ در حالیکه طلب بودجه ۱۳۰۶ از همین محل نزدیک به ۴۴ میلیون قران برآورد شده است. دولت مطمئن است که کاهش درآمدهای مالیاتی از همین محل جبران خواهد شد، و به همین دلیل حق الامتيازهای پرداخت شده از طرف شرکت نفت انگلیس و ایران را نزد بانک شاهنشاهی ایران در لندن با نرخ بهره ۱۶ / ۷ - ۴ در صد سپرده گذاری کرده، و تا این لحظه که به اواخر سال نزدیک می شویم، دولت هیچ ضرورتی برای خرج بیش از ۲۰۰ هزار لیره از این سپرده استرلینگ ندیده است.

جدول شماره ۵ همین گزارش نشان می دهد که مبالغ پرداخت شده بابت حق الامتياز سال ۱۹۲۷ بالغ بر ۵۶۷ / ۴۵۳ / ۱ لیره بود، که نزد بانک شاهنشاهی ایران شعبه لندن سپرده گذاری شده بود. طبق جدول شماره ۸ گزارش، پول فوق در پنج حساب متفاوت سپرده شده بود:

- حساب عادی استرلینگ شماره ۱ خزانه داری کل در بانک شاهنشاهی ایران لندن ۵۰۰ / ۰۰۰ لیره

- حساب عادی استرلینگ شماره ۲ خزانه داری کل در بانک شاهنشاهی ایران لندن ۴۰۰ / ۰۰۰ لیره

- حساب عادی استرلینگ شماره ۳ خزانه داری کل در بانک شاهنشاهی ایران لندن ۳۰۰ / ۰۰۰ لیره

- حساب استرلینگ خزانه داری کل در بانک شاهنشاهی ایران، شعبه لندن ۷۳۴ / ۶۵ لیره

- حساب امانی بانک شاهنشاهی ایران، لندن ۲۰۰ / ۰۰۰ لیره

سپرده گذاری درآمدهای نفتی در حساب بانکی لندن انحرافی شدید از رویه های مرسوم بود. پیش از سال ۱۹۲۷ شرکت نفت انگلیس و ایران حق الامتيازهای نفت را به استرلینگ پرداخت و در حسابی در شعبه لندن بانک شاهنشاهی ایران واریزی کرد، و وجوه مزبور سپس به ایران انتقال می یافت. ولی از سال

۱۹۲۷ به این طرف، مبالغ حق الامتياز ديگر به ايران انتقال نيافت و درحکم ذخيره در لندن نگهداری شد.

انحراف بعدی از رویه های مرسوم جدا کردن درآمدهای نفتی از بودجه عادی کشور بود. بدین ترتیب، درآمدهای نفتی دیگر حکم درآمدهای ثابت دولت را نداشت، و وارد جریان عادی امور مربوط به بودجه کشوری شد. به مدت چهارده سال ایران عملاً یک اقتصاد بدون نفت داشت. علاوه بر این، تا سال ۱۹۲۷ گزارش مربوط به مبالغ حق الامتياز به طور منظم از طرف دولت ایران منتشر و اعلام می شد، ولی از سال ۱۹۲۷ تا ۱۹۴۱ هیچ گزارشی در اینباره از طرف دولت منتشر نشد.

بنابراین بی دلیل نبود که رضا شاه آنقدر مشتاق خلاص شدن از شرمیلیسپو و مستشاران مالی آمریکایی باشد. در بیست و یکمین گزارش سه ماهانه رئیس کل مالیه آمده است:

برغم کاهش درآمد برخی اقلام که شرح آن در بالا ذکر شد، دولت ایران بسیار خوشنود است که به سبب نحوه مدیریت منابع مالی کشور در سال ۱۳۰۶ علاوه بر صرفه جویی هایی که صورت رفته، که شرح آنها بعداً خواهد آمد، مبلغ مازادی برابر با $200/000/1$ لیره (در حدود ۶ میلیون تومان) هم برایش باقی مانده که در تاریخ مالیه این کشور بی سابقه است. هم اینک دومین دوره شش ماهه ای است که مبلغ مزبور نزد بانک شاهنشاهی ایران در لندن با نرخ بهره $7/16 - 4$ در صد سپرده گذاری می شود. در پایان دوره شش ماهه اول مبلغی نزدیک به ۳۰ هزار لیره بابت بهره سپرده فوق به خزانه داری پرداخت شده. در گزارش قبلی به احتمال وجود چنین مبلغ مازادی اشاره شده بود، ولی در این گزارش می توانیم به یقین بگوییم که مبلغ فوق الذکر مازاد قطعی مربوط به سال ۱۳۱۶ است، که در پایان سال پس از پرداخت کل هزینه های کشور برای دولت باقی مانده است.

در بیست و سومین گزارش سه ماهانه رئیس کل مالیه مربوط به دوره مالی ۲۱

مارس تا ۲۲ سپتامبر ۱۹۲۸، یعنی یک سال بعد از خروج میلسپو از ایران، آمده است:

برغم آنکه هنوزمبالغ حق الامتیازهای مربوط به سال ۱۳۰۶ عهده شرکت نفت انگلیس و ایران در اختیار وزارت مالیه قرار نگرفته است (مبالغ مزبور نزد بانک های معتبردرحکم ذخیره مملکتی سپرده گذاری شده است)؛ و همچنین برغم این که وزارت مالیه در شش ماه اول سال حق الامتیازهای مربوط به این دوره را که باید در سال ۱۳۰۷ پرداخت می شد دریافت نکرده است، کلیه هزینه های دولت به موقع پرداخت شده اند. اگر چه درآمدهای حاصل از حق الامتیازهای نفت در سال ۱۳۰۶، که ردیف نسبتاً مهمی را در ستون درآمدهای دولت اشغال می کند، به سال ۱۳۰۷ منتقل شد، و اگر چه بودجه دولت، که در همین دوره به تصویب رسید، نسبت به بودجه سالهای گذشته بار هزینه ای به مراتب سنگین تر دارد، وزارت مالیه بدون نیاز به حق الامتیاز نفت موفق شده است که کلیه هزینه های خود را پوشش بدهد و با تحولاتی که در سایر منابع درآمدی دولت صورت گرفته است و همچنین افزایش در آمد از این منابع، کلیه هزینه های مصوب دولت را بپردازد.

نگهداری درآمدهای نفتی در لندن و حذف آنها از بودجه و نظارت های بودجه ای همان ابتدا بحث انگیز بود. دیپلمات های آمریکایی با توجه خاص به این مسئله [در گزارش های خود] به وضوح متذکر می شدند که آمار و ارقام بودجه شامل حق الامتیازهای نفت نمی شود. آنها همچنین آشکار ساختند که از این پس تخصیص منابع از کل ذخیره لندن از طریق رأی گیری در مجلس صورت خواهد گرفت. که معمولاً با قید دو فوریت انجام می شد؛ یعنی بدون بحث و بررسی. آگوستین دیبلو. فرینة، کنسول آمریکا، در گزارشی که در باره بودجه سال ۱۳۰۸ (۱۸۲۹ - ۱۹۳۰) ارسال کرده است، متذکر می شود:

حق الامتیازهای هنگفت شرکت نفت انگلیس و ایران در بودجه عادی مملکت منظور نمی شود؛ بلکه این مبالغ در حکم ذخایر خزانه داری به لیره استرلینگ

نگهداری خواهد شد که حجم آن در حدود ۱۴۶ / ۸۲۶ / ۲ لیره (و یا ۰۰۰ / ۶۵۵ / ۱۲۵ قرآن با احتساب نرخ برابری هر پوند ۴۸ قران) برآورد می شود. ضمیمه. از زمان تهیه گزارش فوق، وزیر مالیه از مجلس خواسته است تا با پرداخت ۰۰۰ / ۰۰۰ / ۶۰ قران وام از محل ذخیره مملکتی به وزارت جنگ موافقت کند. وزیر گفته است ۰۰۰ / ۰۰۰ / ۶۰ قران وام وزارت جنگ از محل صرفه جویی های سال ۱۹۲۹ - ۱۹۳۰ و بودجه ۱۹۳۰ - ۱۹۳۱ به صندوق عودت خواهد شد، ولی او قبلاً گفته بود که دولت نمی تواند هزینه های برآورد شده برای سال ۱۹۳۰ - ۱۹۲۹ را کاهش بدهد.

فرین در گزارش بعدی خود آشکار می سازد که از مبلغ ۶۰۱ / ۴۵۲ / ۳۴۹ قران هزینه کل تقریباً نیمی از آن (یعنی ۱۰۷ / ۵۵۰ / ۱۵۷ قران) خرج ارتش ، نظمی و امنیه شده بود. مبلغ اضافی ۶۰ میلیون قران نیز با تصویب مجلس از محل ذخیره استرلینگ مملکتی درلندن به «خرید و تکمیل تسلیحات ارتش» اختصاص یافت. بدین ترتیب ، کل بودجه ای که ارتش و دستگاه امنیتی اختصاص یافت ۱۰۷ / ۵۵۰ / ۲۱۷ قران بود که تقریباً دو سوم (۶۲ %) کل هزینه های دولت را شامل می شد. در مقابل ، کل بودجه تخصیصی به وزارت فواید عامه ۷۵۵ / ۴۸۳ / ۱۸ قران بود که فقط یک بیستم کل بودجه، یا یک دوازدهم بودجه ارتش و دستگاه امنیتی را تشکیل می داد.

در ایران رضا خانی، برغم همه تبلیغات و لفاظی هایی که می شد ، آموزش و فرهنگ هیچ اهمیتی نداشت. گزارش فرین شامل فهرستی در ارتباط با اختصاص مبلغ یک میلیون قران « به زارعین خالصجات شاهنشاهی» است. به عبارت دیگر، رضا شاه نه فقط اموال خصوصی مردم را مصادره می کرد، بلکه هزینه آبادانی آن را نیز از جیب ملت می پرداخت (جدول شماره ۱ / ۷) . فرزین همچنین کل درآمدهای دولت را بالغ بر ۰۴۰ / ۱۲۴ / ۳۰۱ قران گزارش می دهد. بنابراین دولت با کسری بودجه ای برابر با تقریباً ۵۰ میلیون قران (۱ میلیون لیره) مواجه بود. که می توانست براحتی آن را از محل حق

الامتیاز های نفت جبران کند. با وجود این ، فرین خاطر نشان می کند: بودجه فوق الذکر حق الامتیازهایی را که از شرکت نفت انگلیس و ایران دریافت و به لیره استرلینگ در لندن سپرده گذاری شده و حکم ذخیره خزانه داری را دارد، شامل نمی شود. برآورد می شود که حجم ذخایر فوق در ۲۱ مارس ۱۹۳۰ ، یعنی پایان سال مالی ، بالغ بر ۱۴۶ / ۸۲۶ / ۲ لیره استرلینگ باشد ، که برابر با ۰۰۸ / ۶۵۵ / ۱۲۵ قران خواهد بود. مجلس با تصویب بودجه اجازه داد که مبلغ ۶۰ میلیون قران وام از محل این ذخیره به تشکیلات ارتش اختصاص یابد که بدین ترتیب حجم ذخایر مزبور از ۲۱ مارس ۱۹۳۰ به ۰۰۸ / ۶۵۵ / ۶۸ قران کاهش خواهد یافت. ارتش متعهد شده است که کل مبلغ فوق را تا تاریخ ۲۱ مارس ۱۹۳۱ به صندوق بر گرداند.

نگهداری حق الامتیازهای نفت در لندن، بر خلاف روش مرسوم تبدیل وجوه استرلینگ به قران، از سال ۱۹۲۹ به بعد منجر به کاهش مصیبت بارنرخ برابری قران در برابر ارزهای دیگر شد. عواقب این مسئله برای اقتصاد ایران فاجعه آمیز بود. دولت ایران ، بجز صرف مبالغ اندکی ، حاضر نبود برای حمایت از قران از ذخایر استرلینگ خود استفاده کند. با وجود این، تیمورتاش مدعی بود که حفظ ذخیره مملکتی در لندن موجب ثبات ارزش برابری قران شده است (نگاه کنید به فصل ۱۰)

تخصیص بودجه از محل ذخیره استرلینگ به ارتش ، ۱۹۴۱-۱۹۲۸ هافمن فیلیپ وزیر مختار آمریکا، در یکی از گزارش هایش به تصویب قانون متمم بودجه ۱۳۰۸ (۱۹۳۰-۱۹۲۹) اشاره می کند: «احتراماً به عرض می رساند که بودجه مصوب ۱۷ مارس ۱۹۲۹ شامل اجازه برداشت ۶ میلیون تومان از «ذخیره مملکتی» برای خرید تسلیحات ومهمات است. البته وجوه این صندوق از محل انباشت حق الامتیازهایی تأمین می شود که از طرف شرکت نفت انگلیس و ایران پرداخت و در لندن سپرده گذاری می شود. شش میلیون تومان

تقریباً برابر با ۱۳۲ / ۰۰۰ / ۱ لیره می شود.»

جدول ۱/۷. برخی اقلام هزینه، بودجه ۱۹۳۰ - ۱۹۲۹ (به قران)
وزارت جنگ (بودجه عمومی)

۹۸ / ۰۰۰ / ۰۰۰	قورخانه و هوایی
۲۵ / ۰۰۰ / ۰۰۰	خرید و تعمیر کشتی
۴ / ۰۰۰ / ۰۰۰	نظمیه
۱۷ / ۵۳۸ / ۵۰۷	امنیه
۱۳ / ۰۱۱ / ۶۰۰	وزارت فواید عامه
۱۸ / ۴۸۳ / ۷۵۵	
۱ / ۰۰۰ / ۰۰۰	پرداخت وام به زارعین املاک شاهنشاهی
منبع: گزارش ای. دبلیو. فرین در باره بودجه سال ۱۳۰۸ (۱۹۳۰ - ۱۹۲۹)، شماره (۴۲۱ / ۵۱، ۸۹۱)، مورخ ۳۰ مارس ۱۹۲۹.	

فیلیپ متن قانون متمم بودجه سال ۱۹۳۰ را که در ۱۷ مارس ۱۹۲۹ به تصویب رسید در گزارش خود آورده است:
با عنایت به نیاز میرمی که برای تکمیل تسلیحات ارتش احساس می شود احتراماً تقاضا دارد که تبصره زیر در ادامه ماده ۲ لایحه بودجه شاهنشاهی برای سال ۱۳۰۸ (۱۹۲۹) قید شود. تبصره: وزارت مالیه مجاز است از محل وجوه ذخیره احتیاطی مملکتی مبلغ ۶ میلیون تومان را به منظور تهیه و تکمیل تسلیحات ارتش در اختیار وزارت جنگ بگذارد. وزارت مالیه مبلغ فوق الذکر را از محل صرفه جویی های بودجه عمومی کشور در سال ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ به ذخیره مملکتی مسترد خواهد کرد.

البته این صرفه جویی ها و استرداد مبالغ چیزی بود که هرگز اتفاق نیفتاد. رویه بالا بعدها به مکانیسمی تبدیل شد که از طریق آن حداقل ۲۵ میلیون لیره (۱۲۵ میلیون دلار) درآمد نفتی از سال ۱۹۲۹ تا ۱۹۴۱ به خریدهای تسلیحاتی، راه آهن، و بنادر اختصاص یافت و مصرف شد. علاوه بر این، به لطف گزارش های بسیار دقیق هارت، می توان مطمئن بود که بخش عمده ای از ۱ / ۱۳۲ / ۰۰۰ لیره ای (۶ میلیون تومان) که به خرید تسلیحات در سال ۱۹۲۹ - ۱۹۳۰ اختصاص یافت به حساب های بانکی شخصی رضا شاه واریز شد.

در سپتامبر ۱۹۳۱، بریتانیا تبدیل استرلینگ به طلا را به حال تعلیق در آورد، و عملاً ارزش پوند را [کاهش داد]. هارت در گزارش خود واکنش رضا شاه به خیر کاهش ارزش استرلینگ را اینگونه بازگو کرده است:

احتراماً به عرض می رساند که اولین خبر تعلیق معیار طلا از سوی دولت بریتانیا تنها یک هفته پیش به تهران رسید، که نتیجه آن هرج و مرج مالی در ایران بود. چنانکه قبلاً گزارش شد، شاه به استان های شمالی کشور سفر کرده بود. تلگرام ارسالی از تهران در کرمانشاه به دستش رسید. می گویند با شنیدن خبر کاملاً از خود بی خود شد و از کوره در رفت، و انگلیسی ها، مشاورانش، همراهانش و خودش را به باد فحش و ناسزا گرفت و از خشم زبانش به لکنت افتاد. البته دلیل این همه ناراحتی بسیار واضح است. همه می دانند که نه فقط دولت ایران نزدیک به چهار تا پنج میلیون لیره استرلینگ در خارج از کشور ذخیره دارد، بلکه می گویند شخص شاه هم بیش از یک میلیون لیره در خارج از کشور پول دارد. حالا ۳۰ درصد همه این پول ها در یک چشم به هم زدن پریده است! مسلماً تحملش خیلی سخت است.

جورج و دزورث، دبیر سفارت آمریکا، در گزارشی تأیید می کند که بخش عمده ای از این پول به حساب رضا شاه واریز شده بود. در ۱۰ مارس ۱۹۳۲

، لایحه ویژه ای در مجلس به تصویب رسید که به موجب آن ۵ / ۱ میلیون لیره از محل صندوق ذخیره مملکتی به خرید تسلیحات اختصاص یافت. و دزورث متذکر می شود که این لایحه بعد از لایحه ۱۷ مارس ۱۹۲۹ که به موجب آن نزدیک به ۲ / ۱ میلیون لیره به خرید تسلیحات اختصاص یافت، دومین لایحه ایست که به همین منظور تصویب می شود: « خریدهای عمده ای که در چارچوب لایحه قبلی صورت گرفت شامل ۱۰۰ هزار قبضه تفنگ جدید، و تعداد کمی (که احتمالاً نباید بیشتر از ۳۰۰ عدد باشد) مسلسل سبک ساخت چکسلواکی و مقداری مهمات ساخت چکسلواکی و فرانسه بود.» و دزورث گزارش می دهد که « بر اساس صحبت هایش با مقامات فرانسوی و چک، همه موارد فوق در سال ۱۹۳۰ و ۱۹۳۱ به دولت ایران تحویل شده است، و دیگر سفارش جدیدی دریافت نکرده اند.

و دزورث همچنین می نویسد که طبق آمار اداره گمرکات ایران میزان واردات از فرانسه ۸۰ هزار قران (۱۵۰۰ لیره) و از چکسلواکی ۴۰۰ / ۰۰۰ / ۲۱ قران (۰۰۰ / ۳۵۰ لیره) بوده است، بدین معنا که ۸۰۰ هزار لیره باقیمانده صرف خرید تسلیحات نشده ، بلکه به گمان هارت به حساب رضا شاه منتقل شده است.» هنری اس. ویلارد، کنسول آمریکا، گزارش می دهد که درآمدهای دولت ایران در سال ۱۳۰۹ بالغ بر ۳۴۶ / ۶۱۳ / ۲۸ دلار ، و هزینه های آن در همین مدت ۰۰۶ / ۵۸۲ / ۲۸ دلار بوده است. ویلارد همچنین متذکر می شود که « حق الامتیازهای شرکت نفت انگلیس و ایران که در حکم ذخیره خزانه در بانک های اروپایی نگهداری می شود و گمان که در سال جاری بین ۰۰۰ / ۲۵۰ / ۱ و ۰۰۰ / ۵۰۰ / ۱ پوند استرلینگ باشد در بودجه منظور نشده است.» ویلارد همچنین گزارش می دهد که « طبق گزارش ها تقریباً یک میلیون پوند استرلینگ به خرید تسلیحات و سایر اقلام جنگی ، عمدتاً از چکسلواکی ، اختصاص یافته است. این مبلغ را که شایع است به ضمانت حق

الامتیازهای نفت وام گرفته اند در بودجه منظور نکرده اند، همانگونه که هیچکس نمی داند بسیاری از هزینه های دیگر را نیز چگونه پنهان کرده اند.» خلاصه اینکه ۷ تا ۸ میلیون دلار درآمد نفتی به اندازه یک چهارم بودجه دولت بود.

هارت در گزارش بعد از او می نویسد که دولت ایران در بهار ۱۹۳۱ نزدیک به ۴ میلیون لیره پول نقد در لندن داشت. آر. ئی. لینگمن، وابسته بازرگانی سفارت انگلیس، آمار و ارقام زیر را در اختیار هارت قرار داد. در ۳۰ مارس ۱۹۲۹، دولت ایران بیش از ۹/۱ میلیون لیره در لندن داشت که شامل حق الامتیازهای نفت برای سال ۱۹۲۶ - ۱۹۲۷ بالغ بر ۳/۱ میلیون لیره، و سال ۱۹۲۷ - ۱۹۲۸ بالغ بر ۶۰۰ هزار لیره، بعلاوه مبلغ کوچکی بابت انحصار قند و چای می شد. مبلغ ۵۰۰ هزار لیره دیگر هم بابت حق الامتیازهای سال ۱۹۲۸ (شرکت نفت انگلیس و ایران سال مالی خود را تغییر داده بود) به این حساب پرداخت شد. از مجموع این مبالغ، ۱ میلیون لیره به خریدهای نظامی اختصاص یافت (که در گزارش ویلارد آمده است) و ۴/۱ میلیون لیره دیگر در حساب باقی ماند. با افزودن حق الامتیازهای دوازده ماه منتهی به ۳۱ دسامبر ۱۹۲۹ موجودی حساب به ۰۰۰ / ۶۵۰ / ۲ لیره می رسد. با فرض اینکه حق الامتیازهای مربوط به سال ۱۹۳۰ نسبت به سال گذشته تغییری نکرده باشد، دولت باید نزدیک به ۴ میلیون لیره (۲۰ میلیون دلار) در حسابش داشته باشد، که بالغ بر ۷۰ درصد کل بودجه سال ۱۹۳۰ - ۱۹۳۱ آن می شد.

هارت گزارش می دهد که برغم سپرده های عظیم ایران در لندن، ماهها بود که کارمندان دولت حقوق نگرفته بودند. دولت برای پرداخت حقوق و مواجب کارمندان ۳ میلیون تومان از بانک ملی قرض گرفت، و اعلام کرد که شایعه مربوط به برداشت از حساب لندن به منظور پرداخت حقوق کارمندان صحیح نیست.

ودزورث گزارش می دهد که طبق اطلاعات واصله از وابستگان نظامی

انگلیس و فرانسه هدف از تخصیص اخیر ۵ / ۱ میلیون لیره به ارتش، خرید هواپیما، مهمات و مسلسل سبک و سنگین است. و دزورث متذکر می شود که این مبلغ در بودجه جاری ارتش که سال گذشته بالغ بر ۴۴ در صد کل بودجه جاری کشور بود، منظور نشده است. او همچنین اطلاع می دهد که در اکتبر ۱۹۳۱ مبلغ ۳۹۰ هزار لیره به خرید چهار ناو از ایتالیا تخصیص یافته است. طبق برآوردهای او، پیش از تخصیص این مبلغ، ذخایر ایران در لندن در حدود ۵۰۰ / ۴ لیره بود. بدین ترتیب مبلغ فوق ۴۰ در صد از ذخایر ارزی ایران در لندن را تشکیل می دهد.

هارث فاش می سازد که وجوه ذخیره در لندن به طور قابل ملاحظه ای کاهش یافت و بودجه تخصیصی برای خرید کشتی های جنگی با افزایش ۳۹۰ هزار لیره دیگر مجموعاً به ۷۸۰ هزار لیره رسید. چنانکه هارث گزارش داده است، در ۲۱ مارس ۱۹۳۱، موجودی ذخیره مملکتی ۹۹۳ / ۲ لیره بود که با احتساب هر لیره ۸۶ / ۴ دلار، بالغ بر حدود ۵۰۰ / ۱۴ دلار می شد. تقریباً دو سال بعد، این مبلغ به ۵۰۰ / ۶ دلار کاهش یافته بود (جدول شماره ۲ / ۷) موجودی صندوق ۹ / ۱ میلیون لیره بود. با وجود این، با توجه به کاهش ارزش پوند استرلینگ (نرخ برابری جدید ۴۴ / ۳ دلار در برابر هر پوند بود)، ارزش آن به ۵ / ۶ میلیون دلار کاهش یافته بود. به لطف نبوغ مالی رضا خان و مشاورانش، موجودی صندوق که تقریباً برای ۲۲ میلیون دلار مبلغ هنگفتی صرف ارتش و نظمیه شده بود. علاوه بر این، برغم آنکه مبلغ هنگفتی صرف ارتش و افتاده بود، بلکه بخش آموزش نیز تشنه بودجه بود.

هارث در گزارش های بعدی اش آشکار می سازد که در برنامه بودجه سال ۱۳۱۲، مبلغ ۲۱۰ میلیون ریال (جدای از مبالغی که از محل ذخیره مملکتی تخصیص می یافت) به وزارت جنگ اختصاص یافته بود که برابر با ۴۰ در صد کل بودجه مملکتی بود. بودجه وزارت داخله ۴۸ میلیون ریال بود که نیمی

از این مبلغ به نظمیه اختصاص داشت. در مقابل، کل بودجه تخصیصی به بخش آموزش ۴۱ میلیون ریال بود، یعنی فقط ۸ درصد بودجه.

به دنبال اعطای امتیاز ۱۹۳۳ به انگلیس، ویلیام اچ. هورنی بروک، که در مقام وزیر مختاری جانشین هارث در تهران شده بود، گزارش می دهد که اعتباری برابر با ۲ میلیون لیره از محل صندوق ذخیره لندن « به خرید تجهیزات نظامی جدید » اختصاص یافته است» او همچنین می نویسد: « خبرنگار تایمز لندن در ایران ، آقای هیکس، به آقای چایلدرز، دبیر سفارت ، اطلاع داده است که دولت [ایران] از زمان روی کار آمدن شاه کنونی ، یعنی سال ۱۹۲۱ تا کنون ، حداقل ۱۰ میلیون لیره صرف ارتش کرده است.» بانک ملی ایران در گزارشی توضیح می دهد که هزینه های سنگین نظامی « مطابق با وظایف سنگینی است که سر زمین پهناور و مرزهای طولانی ایران [بر ارتش] تحمیل می کند.» اقلام زیر از ردیف درآمدهای عادی بودجه حذف شدند : حق الامتیازهای نفت که از شرکت نفت انگلیس و ایران دریافت می شد، عواید انحصار قند و چای، درآمدهای حاصل از عوارض جاده ای، و درآمد امتیاز شیلات دریای خزر، که مجموعاً بالغ بر ۹ میلیون ریال در سال می شد.

جدول ۲ / ۷ . پرداخت ها و برداشت ها از ذخیره مملکتی « لندن به لیره
استرلینگ
بستانکار

۲۹۹۳۰۰۰	موجودی در تاریخ ۱۹۳۱ / ۲ / ۲۱
۱۲۲۸۰۰	حق الامتیاز ۱۹۳۰ ، پرداخت از ۳ / ۲۰ / ۱۹۳۲
۳۰۷۰۰۰	حق الامتیاز ۱۹۳۱ ، پرداخت در سال ۱۸۳۲
۴۵۲۸۰۰۰	جمع کل
۳۴۸۰۰۰	برداشت بودجه خاص ارتش از سال ۱۹۲۹ (۱۳۰۸)
۷۸۰۰۰۰	بودجه خاص نیروی دریایی، ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲
۱۵۰۰۰۰۰	بودجه خاص ارتش ، ۱۹۳۲
۲۶۲۸۰۰۰	جمع کل
منبع: چارلز سی . هارت گزارش شماره ۱۳۵۷ (۴۶۳ / ۵۱ / ۸۹۱) ، مورخ ۲۰ فوریه ۱۹۳۳	

طبق گزارش ها مبلغ حق امتیازی که شرکت نفت انگلیس و ایران برای سال ۱۹۳۳ پرداخت کرد ۰۱۳ / ۷۸۵ / ۱ لیره بود. با افزودن این مبلغ به ۸۹۵ / ۷۷۲ / ۳ لیره ای که به موجب امتیاز سال ۱۹۳۳ دریافت شده بود، کل مبلغ پرداخت شده به ذخیره مملکتی برای این سال به ۹۰۵ / ۵۰۷ / ۵ لیره بالغ می شد. حال با افزودن ۹۰۰ / ۰۰۰ / ۱ لیره موجودی صندوق از سال ۱۹۳۲ (جدول ۲ / ۷) ، مجموع کل مبالغ ذخیره ۹۰۵ / ۴۰۷ / ۷ لیره یا در حدود ۳۵ میلیون دلار بود (ارزش دلار در طول این مدت کاهش یافته و یک بار دیگر نرخ برابری ارز هرلیره پنج دلار بود). این مبلغ از کل درآمدهای داخلی دولت ایران نیز تجاوز می کرد. علاوه براین، واضح است که تا سال ۱۹۳۷ - ۱۹۳۶ ، این پول نا پدید شده بود. چنانکه در زیر می خوانیم، در سال ۱۹۳۶ بانک ملی ارز کافی برای صدور حواله ها و انجام تعهدات ارزی اش در اختیار نداشت. هورتی بروک گزارش می دهد که در بودجه سال ۱۹۳۵ - ۱۹۳۴ ، ۲ میلیون لیره دیگر به خرید تسلیحات اختصاص یافت:

همچون گذشته، بیشترین در صد بودجه خزانه عمومی کشور به وزارت جنگ اختصاص یافته است؛ کل مبلغ تخصیصی برای بودجه عمومی این وزارتخانه ۹۸۰ / ۹۳۴ / ۲۳۲ ریال است، که در مقایسه با بودجه ۹۸۰ / ۹۳۴ / ۲۰۹ ریالی سال گذشته، به میزان ۰۰۰ / ۰۰۰ / ۲۳ ریال رشد داشته است. در سال ۱۳۱۲، هزینه های وزارت جنگ و ژاندارمری ۲۲ / ۴۱ در صد از بودجه را تشکیل می داد. اگر چه در سال ۱۳۱۳ این نسبت در کل بودجه فقط ۵۲ / ۳۷ در صد است ، نباید فراموش کرد که علاوه بر مبالغی که در بودجه عمومی برای تشکیلات ارتش منظور شده است، به موجب لایحه ای که در مجلس به تصویب رسیده است وزارت مالیه می توان تا سقف ۲ میلیون لیره را از محل ذخیره مملکتی « به خرید و بهبود تجهیزات نظامی برای ارتش » اختصاص بدهد. اگر این مبلغ در بودجه منظور می شد، هزینه های مصوب برای وزارت جنگ و ژاندارمری چیزی حدود ۵۰ در صد از بودجه ، یا مبلغی برابر

با ۴۳۶ / ۵۵۸ / ۱۴ دلار بعلاوه ۰۰۰ / ۰۰ / ۲ لیره، یا مجموعاً ۲۵ میلیون دلار را تشکیل می داد. گمان که منظورکردن ۲ میلیون لیره بودجه برای خرید ملزومات نظامی با هدف خرید نزدیک به هشتاد هواپیما با بیشتر برای نیروی هوایی، و همچنین اختصاص مبلغی برای تداوم سیاست دولت در راستای مدرنیزه کردن کامل تجهیزات نظامی کشور صورت گرفته است.

بزرگی چنین هزینه هایی را وقتی می توان به روشنی دریافت که آن را از منظر بودجه کل مملکتی و در مقایسه با بودجه تخصیصی برای اهداف آموزشی که فقط ۴ / ۷ در صد از کل بودجه کنونی را تشکیل می دهد، مقایسه کرد. بودجه تخصیصی برای اهداف مشابه در سال ۱۹۳۳ - ۱۹۳۴ هشت در صد بود، و این درحالی است که در بودجه جدید ۲ میلیون ریال برای خرید زمین و ساختمان یک دانشگاه و ۱ میلیون ریال نیز برای ساخت مدارس متوسطه تخصیص یافته است. اختصاص در صد نسبتاً بزرگی از درآمدهای دولت به هزینه های نظامی و در مقابل آن تخصیص بودجه ای نا چیز برای آموزش جمعیتی که بزرگترین در صد بی سوادان جهان را در خود دارد، و همچنین عدم اتخاذ تدابیر لازم برای بهبود بهداشت عمومی و یا تهیه آب مناسب در پایتخت، که نه فاضلاتی دارد و نه لوله کشی آب شرب، بخوبی و به اندازه کافی ماهیت بودجه مورد بحث را نشان می دهد.

کل درآمدهای بودجه سال ۱۹۳۵ / ۱۹۳۶ بالغ بر ۷۵۱،۴۸۷، ۱۲۳ ریال و هزینه های مجاز ۷۹۰ / ۸۷۲ / ۷۵۰ ریال، یا در حدود ۵۵/۲ میلیون دلارپیش بینی شده بود. با وجود این، درآمدهای مندرج در بودجه شامل موارد زیرنمود: حق الامتیازهای نفت شرکت انگلیس ایران که درلندن سپرده گذاری می شد؛ مالیات انحصار قند و چای که برای ساخت راه آهن کنار گذاشته می شد؛ وعوارض جاده ای که به احداث و نگهداری جاده ها اختصاص یافته بود. هورنی بروک می نویسد که آمار و ارقام مربوط به هزینه ها، نماینده کل حساب های بودجه نیستند؛ زیرا در ۱۴ مارس ۱۹۳۵، در متمم بودجه ای که در مجلس تصویب شد، مبلغ ۷۰۵/۰۰۰

۲ / لیره از محل ذخیره مملکتی به مخارج فوق العاده تخصیص یافت، از جمله ۲ میلیون لیره به وزارت جنگ، ۶۰۰ هزار لیره برای ساخت راه آهن ۸۰ هزار لیره برای پرداخت اقساط کارخانه های تصفیه قند، و ۲۵ هزار لیره هم اعتبار دولت برای موارد پیش بینی نشده. اگر این مبالغ را با احتساب نرخ برابری ۶۵ ریال به ازای هر پوند استرلینگ تبدیل به ریال کنیم، آنگاه هزینه های پیش بینی شده برای سال ۱۹۳۵ - ۱۹۳۶ به میزان ۱۷۵ / ۸۲۵ / ۰۰۰ ریال افزایش یافته و به ۷۹۰ / ۷۶۲ / ۹۲۶ ریال خواهد رسید. برای مقایسه شایان ذکر است که در بودجه سال ۱۹۳۴ / ۱۹۳۵ نیز اعتباری بالغ بر ۲ میلیون لیره از محل ذخیره مملکتی برای وزارت جنگ منظور شد. بنابراین، همچون گذشته بودجه وزارت جنگ بیشترین در صد هزینه های خزانه عمومی مملکت را به خود اختصاص داده است. امسال نیز همانند سال گذشته، مبلغ ۲ میلیون لیره از محل ذخیره مملکتی به طور ویژه برای برآوردن نیازهای وزارت جنگ اختصاص یافته است. اگر این مبلغ و مبالغ دیگری را که از محل ذخیره استرلینگ تخصیص یافته است به بودجه کل کشور اضافه کنیم، بعلاوه ۲ میلیون پوندی که معادل ۱۳۰ میلیون ریال است، به (بودجه تخصیصی وزارت جنگ) اضافه شود مبلغ ۳۸۰ / ۴۰۸ / ۳۷۹ ریال به دست خواهد آمد که معادل ۴۰ / ۹ در صد هزینه هایی است که در بودجه کل و متمم آن منظور شده است.

مبالغ نسبتاً مهمی که دولت ایران می تواند سالانه از محل حق الامتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران درآمد داشته باشد برای پوشش هزینه های هنگفت ارتش مورد استفاده قرار می گیرد. به همین ترتیب، مالیات های سنگینی که بابت حق انحصار سه قلم از مهمترین کالاهای وارداتی کشور، یعنی قند، چای و پارچه های نخی، اخذ می شود منبع میلیون ها ریالی است که به پروژه های غیر تولیدی مثل خط آهن سرتاسری ایران و یا برخی بنگاههای صنعتی سرازیر شده است که سالها طول می کشد تا مبالغی را که صرف آنها شده باز گردانید.

برغم وخامت اوضاع اقتصادی، گوردن پی. مریام، کاردار موقت آمریکا،

گزارش می دهد که در بودجه سال ۱۹۳۶ / ۱۹۳۷ (۱۳۱۵) ، با وجود ادامه تخصیص دو میلیون لیره برای خرید تسلیحات ، بودجه خط آهن نیز افزایش یافته بود. طبق قانون متمم بودجه وجوه زیر از محل ذخیره استرلینگ برای موارد زیر اختصاص یافت: وزارت جنگ دو میلیون لیره ؛ وزارت طرق و شوارع ۱ میلیون لیره؛ اداره کل صناعت (برای قسط کارخانه های قند سازی) ۸۰ هزار لیره . چنانکه در زیرآمده است ، در سال ۱۹۳۶ دولت با کمبود شدید ارز مواجه شده بود. به همین دلیل در بودجه سال ۱۹۳۶ دولت با کمبود شدید ارز مواجه شده بود. به همین دلیل در بودجه سال ۱۹۳۷ / ۱۹۳۸ از محل ذخیره مملکتی پولی به ارتش تخصیص نیافت. ولی وجوه تخصیصی به خط آهن در سطح گذشته باقی ماند.

در بودجه سال ۱۹۳۷ / ۱۹۳۸ (۱۳۱۶) درآمدهای عادی بالغ بر ۱۳۸ / ۱۲۵ دلار می شد و هزینه ها ۹۸۴ / ۰۰ / ۷۸ دلار پیش بینی شده بود. اگر چه درآمدهای در قانون متمم بودجه ذکر نشده است. مریام بودجه های تخصیصی را بالغ بر ۲۰ میلیون دلار می شمارد : « ملاحظه می فرمایید که همچون سال های گذشته ، عواید دولت در قانون متمم بودجه منظور نشده است. بنابراین ، مبالغ تخمینی حق الامتياز های شرکت نفت انگلیس و ایران که در ذخیره استرلینگ مملکتی در لندن سپرده گذاری می شود در دست نیست.» قانون متمم بودجه ۱ میلیون لیره را به « تأمین کسر بودجه ساختمان راه آهن سراسری » تخصیص می دهد. هیچ بودجه ای از محل ذخیره استرلینگ برای وزارت جنگ گزارش نشده است .

جانشین مریام، سی. وان اچ. انگرت ، گزارش می دهد که هر چند ارقام مربوط به عواید حق الامتياز نفت، همچون گذشته، در بودجه سال ۱۹۳۸ / ۱۹۳۹ (۱۳۱۷) نیز منظور نشده است، رقم فوق برای سال ۱۹۳۶ که از یک منبع موثق به دست آمده بالغ بر ۰۰۰ / ۳۵۸ / ۲ لیره است. میزان تخصیص بودجه به ارتش از محل ذخیره مملکتی به روال مرسوم همان دو میلیون لیره است، که در ماده ۳ قانون

متمم بودجه به آن اشاره شده است: « وزارت مالیه مجاز است که مبلغ دو میلیون لیره اعتبار برای احتیاجات ارتش از محل اندوخته کشور پرداخت نماید و استفاده از این اعتبار محدود به یک سال مالی نیست.» مبلغ ۸۰۰ هزار لیره نیز به عنوان وام به وزارت طرق و شوارع برای بودجه سال ۱۹۳۵ / ۱۹۳۶ هم اینک در حکم هزینه های قطعی اعلام شده است.

انگرت در ارتباط با بودجه سال ۱۹۳۹ / ۱۹۴۰ (۱۳۱۸) فاش می سازد که در طول دو سال گذشته، عواید حق الامتياز نفت به طور متوسط ۵/۲ میلیون پوند در سال بوده است. برای بودجه جاری به ارتش از محل ذخیره مملکتی دو میلیون لیره، و « برای ساختمان راه آهن و بنادر بندر شاه و بندر شاهپور» اختصاص یافته است. البته راه آهن سرتاسری در سال ۱۹۳۸ تکمیل شده و بهره برداری از آن آغاز شده بود.

انگرت در گزارشی که در شرایط با بودجه سال ۱۳۱۹ ارسال کرد، دومیلیون لیره ای را هم که انتظار می رفت به ارتش اختصاص یابد گنجانید ولی به دلیل کاهش حق الامتيازهای نفت، یک میلیون لیره ای که بابت ساخت راه آهن اختصاص می یافت از بودجه حذف شد. انگرت در پایان گزارش خود می نویسد:

ضعف تمامی برنامه های بودجه ایران این است که عموم مردم هرگز از عملکرد بودجه های قبلی با خبر نمی شوند، و بنابراین هیچکس واقعاً نمی داند که دولت در رسیدن به اهدافی که پیش بینی کرده چقدر موفق بوده است. با وجود این لازم به ذکر است که ناظران برنامه و بودجه ایران نیز وضعیت چندان بهتری ندارند؛ زیرا چیزی به نام مباحثات آزادانه مجلس برسد بودجه وجود ندارد - بودجه هر سال با اتفاق آراء و بدون بحث و مخالف و یا نقادی در مجلس به تصویب می رسد - و روزنامه های داخلی نیز، بجای اینکه قانون بودجه را با رأی صائب به نقد بکشند، فقط در تمجید و تحسین از برنامه بودجه، ایران، و اعلیحضرت همایونی شاهنشاه، از همدیگر سبقت می گیرند.

گزارش مربوط به آخرین بودجه رضاشاه یعنی ۱۳۲۰، رادریفوس وزیرمختار

امریکا در تهران نوشته است. بودجه تخصیصی ارتش به روال گذشته همان دو میلیون لیره بود و یک میلیون لیره ساخت و نگهداری راه آهن نیز دو باره در این اعاده شده بود. دریفوس از این اعداد و ارقام و تغییر امتیاز نفت در اوت ۱۹۴۰ نتیجه بدیهی را گرفت: بودجه تخصیصی به ارتش و راه آهن از محل ذخیره مملکتی همان مبالغی بود که دولت بریتانیا با تبدیل شان به دلار موافق کرده و قابل انتقال به بانک های نیویورک بود:

لازم به ذکر است که حق الامتیازهای شرکت نفت انگلیس و ایران که از قرار معلوم بالغ بر چهار میلیون لیره می شود، همچون گذشته در ذخیره استرلینگ سپرده گذاری شده و در حکم درآمد در بودجه منظور نشده اند. با وجود این، منابع مالی دو قلم از هزینه ها از محل این ذخیره تأمین شده اند که عبارتند از دو میلیون لیره برای احتیاجات ارتش و یک میلیون لیره برای ساخت و نگهداری راه آهن در ارتباط با این ذخیره استرلینگ شایان ذکر است که دولت بریتانیا به دولت ایران اجازه داده است که هر ساله سه میلیون لیره از درآمدهای نفت خود را به دلار تبدیل کند.

اظهارت در ریوس بر اساس گزارش هایی بود مبنی براین که شاه دارد مبالغ هنگفتی پول به بانک های امریکایی منتقل می کند. علاوه براین، چنانکه در زیر نشان خواهیم داد، در سال ۱۹۴۱ آژانس های متعدد دولت آمریکا، از جمله اف. بی. آی وزارت امور خارجه، کاملاً می دانستند که برغم توقف صادرات آمریکا به ایران به دلیل وضعیت جنگی، مبالغ هنگفتی پول به حساب هایی در بانک های نیویورک واریز می شود که متعلق به «ایرانی هاست». دریفوس نمونه ای از اظهار نظرهایی را که در باره بودجه شده بود، در گزارش خود آورده است. در گزارش کمیسیون بودجه مجلس آمده است: «این وضع حکایت از پیشرفت و تحقق اصلاحات تحت ارشادات و اراده ملوکانه شاهنشاه کبیر دارد و از خوانند قادر متعال مسئلت داریم که وظیفه سنگین احیاگر کبیر ما را در تعالی بخشیدن هرچه بیشتر به همه جوانب زندگی اجتماعی یاری نماید.» یکی از نمایندگان مجلس گفته

بود: « جای بسی خرسندی است که بودجه مملکت هر سال افزایش می یابد. این امر حکایت از خوشبختی و پیشرفت کشور دارد. » سر دبیر روزنامه ژورنال در تهران برای اینکه از قافله عقب نماند، در شماره مورخ ۸ مارس ۱۹۴۱ روزنامه نوشت: « هر ساله همه ایرانی ها بدون استثناء از افزایش بودجه کشور با شادی و غرور استقبال می کنند، زیرا همه عواید صرف فواید عامه، تعهدات و طرح هایی می شود که برای همگان نوید آرامش، آسایش و خوشبختی دارد. » در همان زمانی که این کلمات بر روی کاغذ نقش می بست، ایران با کمبود مواد غذایی در مناطق شهری و قحطی در مناطق روستایی مواجه بود مردم تهران چند بار بر سر نان شورش کرده بودند.

سایر بودجه های تخصیصی از محل ذخیره مملکتی در لندن.

بودجه ای که از سال ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۱ از محل ذخیره استرلینگ به ارتش تخصیص یافت بالغ بر ۲۰۰۰ / ۴۱۲ / ۱۸ لیره می شد. قبلاً به این مطلب اشاره کردیم که در سال ۱۹۴۱، آقای اعتبار، نماینده مجلس گزارش داد که سه میلیون لیره از عواید حق الامتيازهای نفت صرف خرید طلا شده بود. جورج و دزورث صحت این ادعا را تأیید می کند و می نویسد که روزنامه های داخلی ایران مقدار طلایی را که در سال های ۱۹۳۳ و ۱۹۳۴ در داخل کشور خریداری شد ۵۶ / ۵۲ خروار (یا ۱۵۷۶۸ کیلو گرم) گزارش کرده اند، که در بانک ملی سپرده گذاری شده است. هارث گزارش می دهد که بخشی از عواید حق الامتياز نفت برای سال ۱۹۳۳ صرف خرید طلا شده بود. علاوه بر این، ۱۷۸ خروار (۴۰۰ / ۵۳ کیلو گرم) شمش نقره نیز به کشور وارد شد. طبق اظهارنئون اسمتس (Leon Smets)، خزانه دار کل بلژیکی ایران، ارزش این خریدها بالغ بر ۳ میلیون لیره می شد. در سال ۱۹۳۲، امتیاز انحصار اسکناس که در دست بانک شاهنشاهی ایران بود لغو شد و به بانک ملی ایران انتقال یافت. هارث گزارش می دهد که در عوض

لغو انحصار اسکناس مبلغ ۲۰۰ هزار لیره به بانک شاهنشاهی ایران غرامت پرداخت شد. علاوه بر این، مبلغ ۱۰۰ هزار لیره نیز صرف خرید ماشین آلات برای چاپ اسکناس های جدید شد. همه این مبالغ از محل ذخیره مملکتی تأمین شد.

مجلس به تأمین بودجه های متعدد دیگری نیز از محل ذخیره مملکتی رأی داد. هارت گزارش می دهد که ۱۵۰ هزار ریال (۳ هزار لیره) در ۴ اکتبر ۱۹۳۲ « برای جابجایی و اسکان عشایر » اختصاص یافت. و دزورث می نویسد که در بودجه سال ۱۹۳۳ / ۱۹۳۴ [۱۳۱۲]، همچون سال گذشته، یک میلیون ریال از خود بودجه و ۳۰۰ هزار ریال (۶ هزار لیره) از محل ذخیره مملکتی به عشایر اختصاص یافت (سال قبل مبلغ ۱۵۰ هزار ریال به همین منظور از ذخیره مملکتی برداشت شده بود). در آن زمان نرخ برابری ارز ۱۵۰ ریال به ازای هر دلار بود.

هارت گزارش می دهد که به دنبال قرارداد ۱۹۳۳ شرکت نفت انگلیس و ایران، که به موجب آن ۶۶۰ / ۱۰۷ / ۴ لیره نقداً به ایران پرداخت شد، ۴۹۰ هزار لیره، یعنی یک سوم قرض مستمر ایران، از محل ذخیره مملکتی پرداخت شد. او در گزارش دیگری متذکر می شود که ۳۶۰ هزار لیره نیز برای ساخت شش کارخانه قند، که دو تای آن، یعنی کارخانه قند ورامین و شاهی، در املاک اعلیحضرت ساخته می شدند، اختصاص یافت. یک سال بعد، در تاریخ ۵ ژوئن ۱۹۳۴، مجلس لایحه زیر را با قید دو فوریت تصویب کرد:

ماده واحده. به منظور تأدیه اقساط، تکمیل کار ساختمان، خرید ملزومات ثانویه، بهره برداری و انجام کلیه کارها و مخارج مربوط به کارخانه های قند سازی، کارخانه چیت و ابریشم بافی، و غیره و همینطور هزینه اشباع تراورس، قطران و جوهر قطران، وزارت مالیه مجاز است مبلغ ۲۵۰ هزار لیره از محل ذخیره مملکتی برای پرداخت هایی که باید به اسعار خارجی انجام شود در اختیار وزارت صنعت و فلاحت بگذارد. همینطور، به منظور پرداخت مبالغی که بابت موارد فوق در داخل کشور هزینه می شود. وزارت مالیه مجاز است وام دراز مدتی به مبلغ ۳۰ میلیون ریال از بانک ملی ایران اخذ و آن را در اختیار وزارت صنعت

و فلاحت بگذارد.

در ۴ اوت ۱۹۳۵، مجلس لایحه ای با قید دو فوریت برای اعطای وامی ۲۰۰ هزار لییره ای به وزارت طرق و شوارع به منظور ساخت راه آهن و خرید ملزومات خط آهن تصویب کرد. چنانکه هورنی بروک گزارش کرده است، در این لایحه تصریح شده بود که «وزارت طرق و شوارع به منظور ساخت راه آهن و خرید ملزومات خط آهن تصویب کرد. چنانکه هورنی بروک گزارش کرده است، در این لایحه تصریح شده بود که «وزارت طرق و شوارع موظف است این مبلغ را بعداً عودت نماید.» هورنی بروک همچنین خلاصه ای از وام هایی را که قبلاً از محل ذخیره استرلینگ برای ساخت راه آهن پرداخت شده بود در گزارش خود ذکر می کند: ۹ نوامبر ۱۹۳۳ (۱۵۰ هزار لییره)؛ ۲۴ ژوئن ۱۹۳۴ (۴۰۰ هزار لییره)؛ ۱۴ مارس ۱۹۳۵ (۶۰۰ هزار لییره)؛ ۴ اوت ۱۹۳۵ (۲۰۰ هزار لییره)؛ کل مبلغ ۱ / ۳۵۰ / ۰۰۰ لییره.

انگرت می نویسد که دولت ایران لایحه ای برای تخصیص بودجه های زیر از محل ذخیره استرلینگ به مجلس تقدیم کرده بود. او شکی نداشت که این لایحه حتماً به تصویب خواهد رسید: ۶۰ هزار لییره برای یک کارخانه ریخته گری آهن در امین آباد؛ ۷۹ / ۰۴۶ لییره برای خرید شش لوکوموتیو؛ ۷۹ / ۸۲۹ لییره برای ساخت یک حوضچه تعمیرات کشتی در بندر پهلوی؛ که مجموعاً ۸۷۵ / ۲۱۸ لییره می شد. در این لایحه قید شده بود: «این مبالغ از محل ذخایر ارزی مملکت تأدیه خواهد شد، که البته مبالغی نیز به ریال برای تکمیل مخارج در نظر گرفته شده است.»

در سال ۱۹۳۸، علی الظاهر از محل ذخیره مملکتی برای ساخت بنادر نیز برداشت می شد. جیمز اس. موس پسر، کنسول آمریکا در تهران، گزارش می دهد که در ۲۸ اکتبر ۱۹۳۸ مجلس ایران لایحه ای تصویب گذراند که وزارت مالیه را مجاز می ساخت مبلغ ۵۰۰ هزار لییره از محل ذخیره مملکتی «برای توسعه بندر شاهپور و تأمین مخارج راه آهن» هزینه کند. موس می افزاید: «البته من هیچ

دلیل نمی بینم که چرا این دو قلم باید در لایحه ویژه گنجانده شوند و نه بودجه عمومی کشور.» علاوه بر این، اصلاً روشن نیست که چرا ساخت تأسیسات بندری در خلیج فارس مستلزم چنین هزینه ارزی هنگفتی است. سه ماه بعد، همین مجلس صرف مبالغ دیگری را از محل ذخیره استرلینگ برای همان بندر به «تصویب» رساند. موس گزارش می دهد که در ۱۵ ژانویه ۱۹۳۹، مجلس قانون دیگری را از تصویب گذارند که وزارت مالیه را مجاز می ساخت مبلغ ۳۰۰ هزار لیره «بابت هزینه های راه آهن و پروژه اسکله بندر شاهپور» و «برخی احتیاجات نامشخص دیگر، به احتمال قوی برای ارتش و مراسم ازدواج ولیعهد» هزینه کند. کل بودجه غیر نظامی گزارش شده ای که بین سال های ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۱ از محل ذخیره مملکتی تخصیص یافت بالغ بر ۸۷۵ / ۰۱۲ / ۱۱ لیره بود (جدول شماره ۳ / ۷). کل مبالغ تخصیصی از محل ذخیره مملکتی در بین سال های ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۱ بالغ بر ۸۷۵ / ۴۲۴ / ۲۹ لیره بود (۰۰۰ / ۴۱۲ / ۱۸ لیره برای ارتش، و ۸۷۵ / ۰۱۲ / ۱۱ نیز برای مصارف غیر نظامی). وقتی این عدد را به موجودی ۰۰۰ / ۰۰۰ / ۹۰۰ لیره ای صندوق در سال ۱۹۴۱ اضافه کنیم، مجموع حق الامتيازهای نفت برای سال های ۹۲۷ تا ۱۹۴۱ بالغ بر ۸۷۵ / ۳۲۴ / ۳۱ لیره می شود که تقریباً برابر با مبلغ ۳۱ میلیون لیره ای است که اعتبار، نماینده مجلس، گفته بود (نقل از گزارش دریفوس). همخوانی اعداد و ارقام و کامل بودن حساب بودجه های تخصیصی از محل ذخیره استرلینگ حکایت از گزارش های دقیق و پرزحمت سفارت و کنسولگری آمریکا در تهران دارد.

جدول ۳ / ۷. بودجه های غیر نظامی تخصیص یافته از محل « ذخیره مملکتی » بین سال های ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۱ به لیره

۴۲۹ / ۰۴۶ ۵ /	راه آهن
/۰۰۰۰ / ۰۰۰۰ ۳	خرید طلا
۸۷۹ / ۸۲۹	ساخت بندر و نگهداری راه آهن
۵۲۰ / ۰۰۰	کارخانه قند
۴۹۰ / ۰۰۰	بازپرداخت وام
۳۰۰ / ۰۰۰	حمایت از نرخ برابری قران ۱۹۳۰
۲۰۰ / ۰۰۰	بانک شاهنشاهی ایران
۱۰۰ / ۰۰۰	ماشین آلات چاپ
۶۰ / ۰۰۰	کارخانه ذوب آهن
۲۵ / ۰۰۰	نامشخص
۹ / ۰۰۰	اسکان عشایر
۰۱۲ / ۸۷۵ ۱۱ /	جمع کل
منبع: اسناد وزارت امور خارجه آمریکا	

خلاصه

طبق جدول ۳ / ۷ مبلغ ۸۷۵ / ۳۰۸ / ۶ لیره برای تأمین کسرمصارف راه آهن و تعمیر و نگهداری آن و ساخت تأسیسات بندری اختصاص یافت. اصلاً معلوم نیست که چرا هزینه های فوق مستلزم مصرف ارز خارجی بود. مسلماً ساخت اسکله در خلیج فارس و دریای خزر مستلزم صرف لیره استرلینگ نبود. تخصیص بودجه ارزی برای راه آهن و بنادر در واقع برای تبدیل درآمدهای حاصل از اموال و املاک صادره ای رضا شاه به ارز با نرخ برابری مطلوب رسمی به منظور سپرده گذاری در بانک های خارجی بود. همان طور که در زیرشرح داده خواهد شد از ۰۰۰ / ۴۱۲ / ۱۸ لیره ای که به مصارف نظامی اختصاص یافته بود، حداکثر ۴/۵ میلیون لیره آن صرف خرید تسلیحات شد. چهارده میلیون لیره دیگر را رضا شاه دزدید. با اضافه کردن بیش از ۶ میلیون لیره بودجه تخصیصی برای راه آهن و بنادر به مبلغ ۱۴ میلیون لیره، می توان نتیجه گرفت که اعلیحضرت پهلوی بیش از ۲۰ میلیون لیره از ۳۱ میلیون لیره درآمد نفت ایران را به سرقت برده است. علاوه بر این، اینک محرز شده است که حساب های بانکی شاه در لندن مبالغی بین ۲۰ تا ۳۰ میلیون لیره در خود داشتند. با معیارهای آن زمان، مبلغ فوق واقعاً سرسام آور بود. اگر این پول برای خرید سهام شرکت نفت انگلیس و ایران به مصرف می رسید، ایران می توانست بسیاری از سهامی را که متعلق به دولت بریتانیا نبود خریداری کند و بحران سال های ۱۹۵۳-۱۹۵۱ هرگز رخ نمی داد. (۱)

تغییر مسیر درآمدهای نفتی ایران و حساب های بانکی خارجی رضا شاه

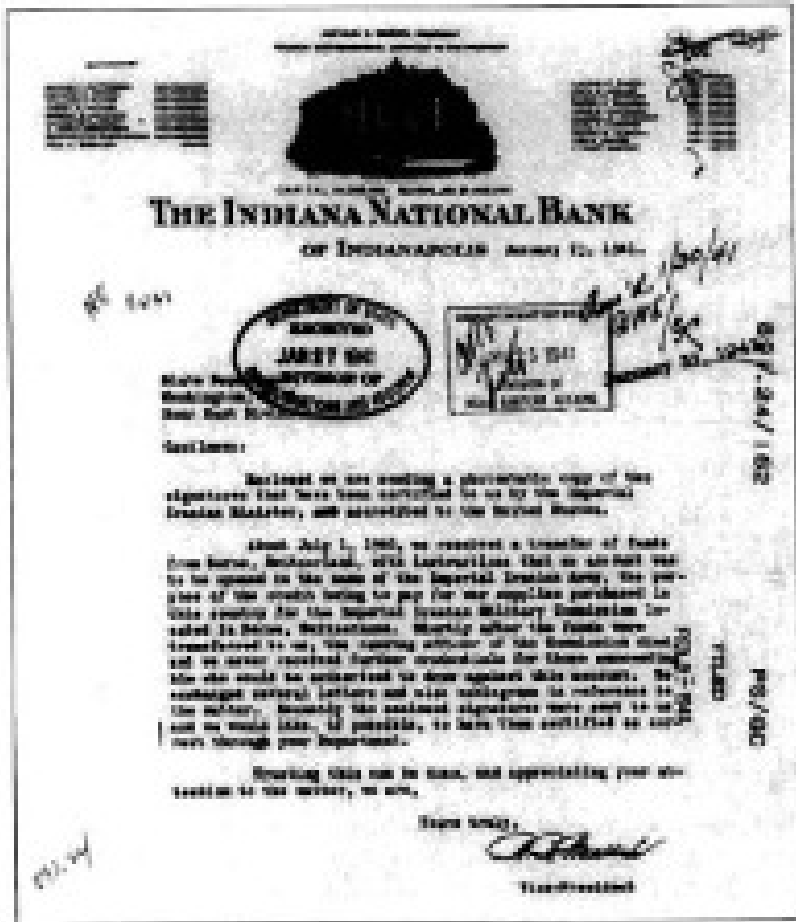
محمد قلی مجد در ادامه فصل هفتم در کتاب «رضا شاه و بریتانیا» بر اساس «اسناد وزارت خارجه امریکا» در فصل نهم کتاب در رابطه «تغییر مسیر درآمدهای نفتی ایران و حساب های بانکی خارجی رضا شاه» آورده است:

در تاریخ ۲۵ ژانویه ۱۹۴۱، بخش امورخاور نزدیک وزارت خارجه آمریکا در واشنگتن نامه ای غیرعادی از رابرت بی. ملاک، یکی از معاونان ایندیانا نشنال بانک در ایندیانا پولیس دریافت کرد (تصویر شماره ۱ / ۹). به پیوست تصویر دو امضاء نیز ارسال شده بود که بانک ایندیانا از وزارت امورخارجه خواسته بود تا صحت آنها را گواهی کند. در نامه فوق توضیحاتی نیز درباره کل ماجرا ارایه شده بود.

افسر ارشدی که در نامه به او اشاره شده بود سرهنگ صادق شیبانی، رئیس هیأت خریدهای نظامی ایران در اروپا بود. دفتر نمایندگی این هیأت که خرید اسلحه از طریق آن صورت می گرفت، کمیسیون خرید ارتش شاهنشاهی ایران نام داشت و در برن سوئیس مستقر بود. این کمیسیون

* * *

علاوه برداشتن حساب بانکی در نشنال بانک سوئیس، حساب های بانکی دیگری نیز در کشورهای ایران از آنها سلاح می خرید داشت. یکی از این حساب ها نزد ایندیانا نشنال بانک در ایندیانا پولیس بود که دفتر مرکزی شرکت مارمون - هر ینگتن نیز در آن قرار داشت. این شرکت تعدادی خود روهای زرهی و کامیون به ارتش فروخته بود. شیبانی در تاریخ ۱۹ ژوئیه ۱۹۴۰ به دست یک افسر ایرانی در دفتر کارش به قتل رسید. طبق گزارش ها، ضارب پیش از آنکه خود کشتی کند یک افسر دیگر را نیز مورد اصابت گلوله قرار داده بود. سی. ون اچ. انگرت، کاردار آمریکا در تهران، ماجرای این حادثه غم انگیز و پیامدهای عجیب و غریب آن در گزارشی شرح داده است:



تصویر ۱

وزارت امور خارجه،

ایندیانا نشنال بانک ایندیانا پولیس
واشنگتن
بخش خاور نزدیک

آقایان محترم

به پیوست تصویر دو امضاء ایفاد می گردد که به گواهی وزیر مختار شاهنشاهی ایران در ایالات متحده رسیده است.

در حدود ۱ ژوئیه ۱۹۴۰، حواله ای از برن سوییس به همراه این دستورالعمل به دستمان رسید که حسابی به نام ارتش شاهنشاهی ایران باز کنیم. هدف از گشایش این حساب پرداخت هزینه ملزومات جنگی بود که برای کمیسیون نظامی شاهنشاهی ایران واقع در برن سوییس از این کشور [ایالات متحده] خریداری می شد. کمی پس از حواله وجوه، افسر ارشد کمیسیون فوت کرد و ما دیگر معرفی نامه جدیدی برای جانشینان او که حق برداشت از این حساب داشته باشند، دریافت نکردیم. چندین نامه رد و بدل و تلگرام هایی نیز در همین ارتباط ارسال کردیم. اخیراً دو امضایی که به پیوست ایفاد شده است دریافت کرده ایم که خواهشمند است آن وزارتخانه در صورت امکان صحت آنها را گواهی کند.

به امید اجابت خواهش فوق، از توجه شما به مسئله سپاسگزاریم.
ارادتمند

آر. بی. ملاک، معاون

تصویر شماره ۱ / ۹. نامه مورخ ۲۳ ژانویه ۱۹۴۱، از ایندیانا نشنال بانک به وزارت امور خارجه آمریکا در ارتباط با وجوه ارتش ایران و در

خواست گواهی امضای دو شخصی که ظاهراً مجاز به برداشت وجوه از حساب هستند.

احتراماً به عرض می‌رساند که در تاریخ ۱۹ ژوئیه ۱۹۴۰، سرهنگ صادق شیبانی، رئیس هیأت نظامی ایران در اروپا به دست یکی از زیر دستانش به نام سروان [جمشید] فرزین در برن سوییس به قتل رسید. البته مطبوعات داخلی اجازه اشاره به این حادثه را نداشتند، ولی خبر قتل او به تازگی به بیرون در کرده است. همه مقامات دولتی از اشاره به این حادثه منع شده‌اند. تا آنجایی که شخصاً توانسته‌ام بفهمم این حادثه در دفتر کار سرهنگ شیبانی اتفاق افتاده است. سروان فرزین متهم به اختلاس بخشی از وجوه هیأت و از کار برکنار شده بود، ولی از بازگشت به ایران امتناع می‌کرد. زیرا در صورت بازگشت در یک دادگاه نظامی محاکمه می‌شد. او از شیبانی خواسته بود تا ابقایش کند. ولی وقتی تقاضایش رد شد. به ضرب گلوله کلنل شیبانی رساند و سرگرد خانلر، یکی دیگر از اعضای هیأت، را مجروح کرد. او سپس با شلیک گلوله خود کشتی کرد. پیش بینی می‌شود که سرگرد خانلر سلامتی خود را بازیابد. از آنجایی که هم سرهنگ شیبانی و هم سروان فرزین از خانواده های سرشناس ایرانی بودند. فرزین پس‌مجد علی فرزین، رئیس بانک ملی ایران بود. مرگ فاجعه آمیز آنها موجب نگرانی و اضطراب محافل اجتماعی تهران شده است، به ویژه اینکه دوستان و بستگان دوافسر فوق از ترس اینکه مبادا موجب ناخشنودی مقامات کشور شوند جرئت عزاداری ندارند. سرهنگ شیبانی را مرد بسیار لایق و توانایی می‌دانستند، که علاوه بر اینکه سال‌ها ریاست هیأت خرید تسلیحات برای ارتش ایران را عهده دار بود، خدمت در پست وابسته نظامی ایران در لندن، پاریس و برن را نیز در کارنامه اش داشت. همچنین شنیده‌ام که او چهار با پنج سال پیش مدتی را برای خرید تجهیزات نظامی در امریکا گذرانده بود،

ولی در آرشیو سفارت هیچ سابقه ای از او پیدا نکردم. متعاقب مرگ این دو افسر، چنان سکوتی درباره این حادثه به کشور تحمیل شد که گویی اصلاً چنین افسرانی وجود نداشته اند. پنهانکاری هایی که در ارتباط با این حادثه در کشور شد گوشه ای از واقعی های زندگی را در دوران حکومت رضا شاه نشان می دهد.

وزیرمختار ایران در واشنگتن که در نامه ایندیانا نشنال بانک به او اشاره شده بود محمد شایسته نام داشت که از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۴، یعنی یکی از طولانی ترین دوره های وزارت مختاری یکی ایرانی در واشنگتن، در این پست خدمت کرد. نام محمد شایسته یک بار دیگر ارتباط با رویال بانک کانادا (که نباید با بانک مرکزی کانادا معروف به بانک کانادا اشتباهه شود) مطرح شد. در تاریخ ۲ ژوئیه ۱۹۴۱، جورج تی، سامرلین، رئیس بخش تشریفات وزارت امور خارجه آمریکا، نامه ای غیرعادی (مورخ ۵ ژوئن) از شعبه رویال بانک کانادا در نیویورک دریافت کرد:

جناب آقای سامرین عزیز

احتراماً خواهشمند است تصدیق بفرمایید که آقای محمد شایسته، براساس سوابق موجود در آن اداره، فرستاده فوق العاده و وزیرمختار ایران در واشنگتن است. شایان ذکر است که یکی از شعبه های این بانک در تورنتو در شرف انجام معامله ای با آقای شایسته است که اعتبار آن مستلزم امضای ایشان در مقام وزارت مختاری ایران خواهد بود، و بدیهی است که بانک ما در صدد حصول اطمینان از این امر است که وزارتخانه متبوع شما ایشان را نماینده رسمی آن کشور می شناسد. احتمالاً استوار نامه ایشان که به آن وزارتخانه محترم تسلیم شده است، اختیار نمایندگی کشورش در دو مینیون کانادا را نیز به ایشان تفویض کرده است. بسیار سپاسگزار خواهیم شد که در این ارتباط نیز اطلاعاتی در اختیارمان قرار دهید. پیشاپیش از همکاری محبت آمیز شما سپاسگزاریم،

ارادتمند، ان. سی. الینگم، معاون شعبه پاسخ سامرلین طبق روال عادی وزارتخانه و بسیار محافظه کارانه بود:

جناب آقای الینگم عزیز

عطف به نامه استعلام مورخ ۵ ژوئن ۱۹۴۱ شما، جناب آقای محمد شایسته، که استوارنامه خویش را در تاریخ ۱۳ فوریه ۱۹۴۰ تسلیم رئیس جمهور آمریکا کرده است، وزیرمختار رسمی ایران در ایالات متحده محسوب می شود. از آنجایی که استوار نامه تسلیمی ایشان به رئیس جمهوری فقط برای این دولت اعتبار دارد، پیشنهاد می شود به منظور تأیید اعتبار نمایندگی ایشان برای کانادا به سفارت ایران به آدرس شماره ۲۳۱۵، خیابان ماسوچوست، نورث وست، واشنگتن دی، سی، تماس حاصل نمایید. با وجود این، گمان نمی کنیم که ایشان نماینده رسمی ایران در آن کشور [کانادا] نیز باشد.

البته سامرلین می تواند اضافه کند که ایران در اوتواو نیز سفارت دارد، و بانک سلطنتی کانادا می تواند بجای سفارت ایران در واشنگتن از آن استعلام کند.

عدم خشنودی آشکار وزارت امور خارجه آمریکا از دخالت در این نوع امور بانکی غیر عادی کاملاً از پاسخی که به ایندیانا نشنال بانک و روی بانک کانادا داده، مشهود است. والاس موری در نامه ای که به آر. بی. ملاک، معاون بانک ایندیانا نشنال می نویسد، خاطر نشان می سازد:

اگر چه تصویر امضای وزیر مختار با امضای او در اسناد و مدارک رسمی موجود در وزارتخانه ممکن نیست که امضای کسی را از روی تصویر آن گواهی کند. بنابراین توصیه می شود که از وزیر مختار بخواهید تا اصل گواهی امضای دو شخص مزبور را به وزارت امور

خارجه تسلیم نماید. آن وقت می توانیم امضای وزیر مختار را گواهی کنیم و سند مزبور را به او عودت دهیم تا آن را برای شما بفرستد، و یا اینکه در صورت تمایل وزیر مختار، سند فوق را مستقیماً برای شما بفرستیم. به هر حال، وزارت نمی تواند صحت امضای دو شخصی را که نامشان در گواهی وزیر مختار آمده است تصدیق کند، هر چند در صورت گواهی شدن امضای وزیر مختار چنین امری برایشان ضرورتی نخواهد داشت.

ملاک بلافاصله پاسخ داد که بانکش دیگر تمایلی به پیگیری این مسئله ندارد:

جناب آقای موری عزیز

با تشکر از نامه مورخ ۳۱ ژانویه شما در پاسخ به نامه در خواست گواهی تصویر دو امضایی که در تاریخ ۲۳ ژانویه برایتان ارسال شده بود، و پاسخ تان مبتنی بر اینکه قادر به گواهی امضاهای مزبور نیستند و توصیه تان مبنی بر تصدیق امضای وزیر مختار ایران، این بانک قصد پیگیری مسئله را ندارد و خواهشمند است تصویر امضاهای مزبور را مسترد فرمایید.

موری تصویر دو امضای مورد نظر را عودت داد، ولی این دو نفر که حالا اجازه انتقال پول از حساب بانکی ارتش شاهنشاهی ایران در بانک ایندیانا نشنال بانک را داشتند چه کسانی بودند؟ متأسفانه نام آنها در اسناد وزارت امور خارجه آمریکا ذکر نشده است. کمی پس از این جریان، مبلغ هنگفتی از حساب ارتش ایران در ایندیانا نشنال بانک به نشنال بانک سوییس انتقال یافت.

انتقال وجوه ارتش ایران

در تاریخ ۵ مه ۱۹۴۱، جورج ئی. رینولدز، مدیر دفتر واشنگتن شرکت مارمون - هرینگتن، به ملاقات والاس اس. موری رفت که قبلاً در

تهران خدمت می کرد و حالا رییس بخش امور خاور نزدیک وزارت امور خارجه آمریکا بود.

یادداشتی که از این ملاقات در آرشیو وزارت امور خارجه آمریکا وجود دارد حاوی اطلاعات زیر است:

شرکت مارمون - هرینگتن سال هاست که به سفارش دولت ایران تجهیزات نظامی تولید می کند و به این کشوری فروشد. دولت ایران به منظور پرداخت هزینه این تجهیزات، سپرده دلاری قابل ملاحظه ای نزد ایندیانا نشنال بانک در ایندیانا پولیس دارد. شرکت مارمون - هرینگتن هزینه محموله های نظامی اش را که به طور مرتب به مقصد ایران ارسال می شده از محل این سپرده تأمین می کرده است. امروز صبح، تلگرامی از طرف کمیسیون خرید یاران در برن سوییس به دست ایندیانا نشنال بانک رسید که در آن خواسته شده بود کلیه وجوه سپرده در این کشور را به سوییس حواله کند. می گویند در حال حاضر مبلغ چنین سپرده هایی به چند صد هزار دلار می رسد. آقای رینولدز می گوید که یقیناً این اقدام کمیسیون خرید ایران نتیجه مستقیم گزارش خیر گزاری یونایتد پرس است که روز شنبه از رادیو پخش شد. بر اساس این گزارش، وزیر امور خارجه، هال، فاش ساخت که دولت ایالات متحده در حال بررسی طرح مسدود ساختن سپرده های متعلق به همه کشورهای خارجی در امریکاست. البته هنوز تصمیم در این ارتباط اتخاذ نشده است.

هال گفت که بجای بررسی پیشنهاد مسدود ساختن دارایی کشورهای محور، طرح مسدود کردن وجوه متعلق به همه کشورها مد نظر قرار گرفته است. البته مسدود شدن پول ها لزوماً به معنای جلوگیری از مصرف آن نیست، بلکه استفاده از آنها را تابع مجوزهای خاصی می کند که برای صدورشان متقاضیان باید دلایل خود را برای استفاده از آن اعلام کنند. آقای رینولدز ابراز داشت که این اقدام مسلماً به ضرر شرکت

مارمون - هرینگتن خواهد بود و از وزارت امور خارجه خواست تا اگر توصیه ای در این شرایط دارد از شرکت دریغ نکنند.

در واکنش به همین ملاقات بود که وزارت امور خارجه از وزارت خزانه داری خواست تا بررسی کند که آیا دولت ایران سپرده هایش را از ایالات متحده بیرون کشیده است یا خیر. وزارت خزانه داری نیز پاسخ داد که ایرانی ها نه فقط سپرده هایشان را بیرون نکشیده اند، بلکه با انتقال طلا از کانادا به بانک اروینگ تراست در نیویورک دارایی هایشان را افزایش نیز داده اند. به لطف مداخلات اف. بی. ای تحقیقات محرمانه ای که این اداره در باره سپرده های خارجی در ایالات متحده بعد از سال ۱۹۳۸ انجام داد، می توانیم با کنار هم گذاشتن قطعات پازل تصویر کاملی از چگونگی انحراف درآمدهای نفتی ایران به بهانه خرید سلاح به دست آوریم. علاوه برای آن، متوجه خواهیم شد که سپرده های دولت ایران در ایندیانای نشنال بانک به مصرف خرید ملزومات نظامی نرسید. بلکه سپرده های ایران در این بانک به حساب کمیسیون ارتش شاهنشاهی ایران نزد نشنال بانک سوییس در نشنال سیتی بانک نیویورک انتقال یافت. پس از آن دیگر اثری از پول پیدا نشد، زیر وجوه فوق هیچگاه به حساب کمیسیون ارتش ایران در سوییس، یعنی جایی یکه قرار بود حواله شود، انتقال نیافت.

مسائل مربوط به سپرده های ایران در ایندیانای نشنال بانک بقدری توجه اف. بی. ای. را به خود جلب کرد که اداره مزبور نهایتاً دست به تحقیقات وسیعی در این ارتباط زد. در تاریخ ۵ ژوئیه ۱۹۴۱، رییس اف. بی. ای، جی. ادگار هوور (J. Edgar Hoover)، از طرق یک پیک ویژه نامه محرمانه ای برای آدلف ای. برل پسر (Adolf A. Berle Jr.)، دستیار وزارت امورجه، فرستاد و در آن از انتقال بیش از یک میلیون دلار از ایندیانای نشنال بانک به حساب کمیسیون ارتش شاهنشاهی ایران

در زوریخ خبرداد (تصویر ۲ / ۹)

واضح است که ردیف کردن عامدانه چندین بانک (ایندیانا نشنال بانک، نشنال بانک سوئیس، بانک کانادا، رویال بانک کانادا، و نشنال سیتی بانک نیویورک، و صد البته بانک ارونیک تراست) با رویه های معمول بانکی در ارتباط با وجوه دولتی و بانک ملی [ایران] مطابقت نداشت.

این ردیف کردن ها بیشتر به قصد تسهیل ناپدید کردن پول ها به همان شیوه ای بود که محموله های طلا ناپدید می شد. علاوه بر این، چنانکه در فصل بعد شرح داده ام، شعبه های بانک های سوئیس در نیویورک (از جمله نشنال بانک سوئیس) نقشی بسیار اساسی در پولشویی و انتقال وجوه ایران به سوئیس و خارج از ایفا کردند.

در این مورد خاص، می دانیم که نه فقط ۱/۱۳ میلیون دلار پول ایران هرگز صرف خرید ملزومات نظامی نشد، بلکه این پول هرگز به حساب کمیسیون خرید ارتش شاهنشاهی ایران در برن نیز برنگشت. جی. جی. راینستاین (J.J.Reinstein)، در یکی از یادداشت های موجود در آرشیو وزارت امور خارجه آمریکا، نوشته است: «آقای فاکس امروز به من تلفن کرد و اطلاع داد که نشنال بانک سوئیس اخیراً مبلغ ۵۰۸ هزار دلار به حساب بانک ملی [ایران] به بانک نیویورک حواله کرده است. این حواله تحت مجوزهای کلی سوئیس صورت گرفته است. وزارت امور خارجه گمان می کند که شاید این اطلاعات برای وزارت امور خارجه جالب توجه باشد.» یک نسخه از این یادداشت را برای سفارت آمریکا در تهران فرستادند، و به کاردار آمریکا اطلاع دادند که «مجازید، به صلاحدید مقام مسئول، اطلاعات فوق را جهت اطلاع و یا اظهار نظر به سمع دکتر میلسپو برسانید.»

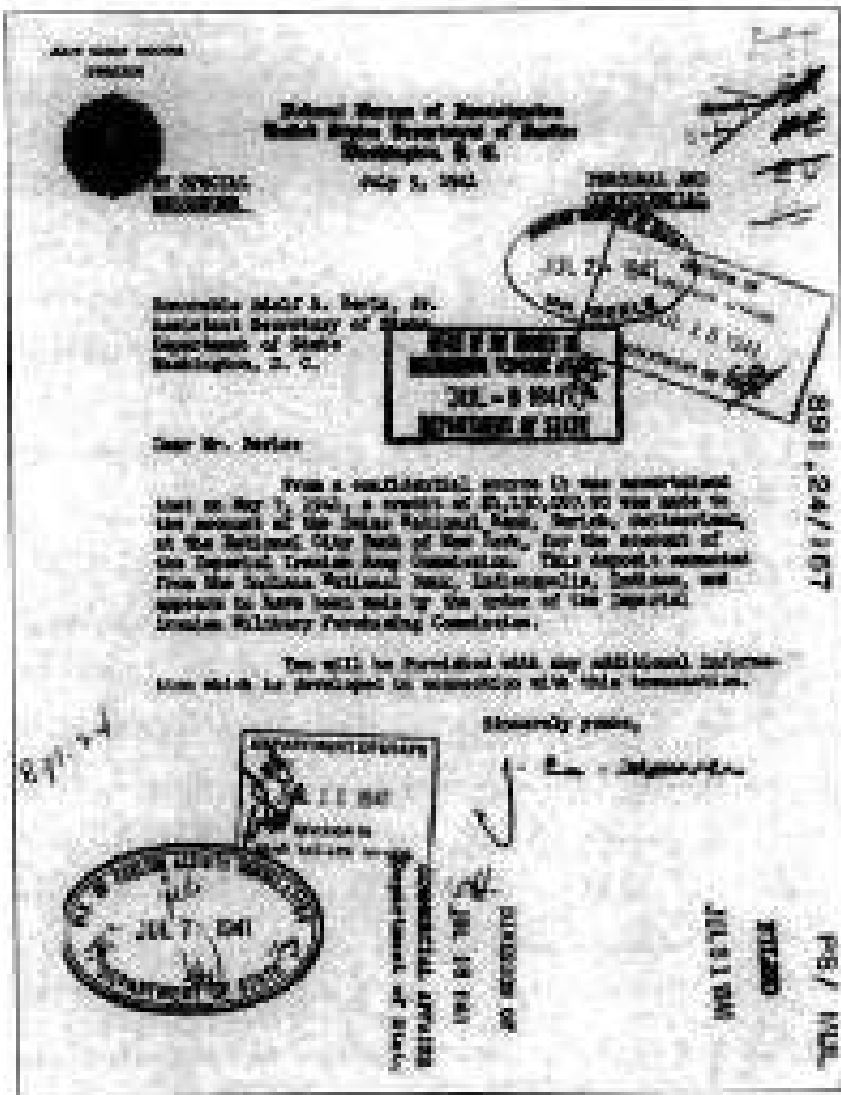
به دنبال سقوط رضا شاه، دکتر ای. سی. میلسپو یک بار دیگر هم در ژانویه ۱۹۴۳ به ریاست کل مالیه ایران منصوب شد.

میلسپو این بار نیز، همچون دوره ریاستش در سال های ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۷، اطلاعات ارشمندی برای مورخان و آیندگان از خود به یادگار گذاشت. پاسخ میسپو در ارتباط با حواله ای که به بانک نیویورک صورت گرفته بود در یکی از گزارش های ریچارد فورد آمده است (تصویر ۹/۳).

متأسفانه از ۹۲ میلیون دلاری که به خرید سلاح اختصاص یافته بود، فقط ۵۰۸ هزار دلار آن باقی مانده بود، و اثری از مابقیه پول وجود نداشت. علاوه بر این، کاملاً واضح است که نشنال بانک سوییس در انحراف مسیر در آمدهای نفتی ایران و غارت آن [با رضا شاه] همدست بوده است.

از تحلیل های فصل پیش می توان نتیجه گرفت که از مبلغ ۴۱۲ / ۰۰۰ / ۱۸

لیره ای که به خرید تسلیحات از خارج اختصاص یافته بود، حداکثر مبلغ ۴ / ۵ میلیون لیره واقعاً صرف خرید سلاح شده، و ۱۴ میلیون لیره (۷۰ میلیون دلار) باقیمانده ظاهراً، همان طور که مصداق مدعی بود، به حساب های بانکی رضا شاه در اروپا و آمریکا سرازیر شده بود. چنانکه قبلاً شرح دادیم، در سال های ۱۹۳۹، ۱۹۴۰ و ۱۹۴۱، هر ساله مبلغ ۲ میلیون لیره برای خرید سلاح کنار گذاشته می شد.



تصویر ۲

* * *

اداره آگاهی فدرال (الف . بی . آی .) وزارت دادگستری ایلات متحده
آمریکا

واشنگتن دی . سی . ژوئیه ۱۹۴۱

جناب آقای آدف ای . برل پسر شخصی و محرمانه ، ارسال با
پیک ویژه

دستیار وزارت امور خارجه آمریکا ، واشنگتن دی . سی .

جناب آقای برل

پیک منبع محرمانه تأیید کرده است که در تاریخ ۷ مه ۱۹۴۱ مبلغ ۹۰ /
۰۶۷ / ۱۳۰ / ۱ دلار به حساب نشنال بانک سوییس، واقع در زوریخ
سوییس، در نشنال سیتی بانک نیویورک در وجه کمیسیون ارتش
شاهنشاهی ایران واریز شده است. این سپرده از در ایندیانا نشنال بانک
واقع در ایندیانا پولیس، ایالت ایندیانا، و یا ظاهراً به دستور کمیسیون
خریدهای نظامی شاهنشاهی ایران به حساب فوق انتقال یافته است.
هرگونه اطلاعات دیگری که در ارتباط با این مسئله به دست آید به طور
مقتضی در اختیار حضرتعالی قرار خواهد گرفت.

ارادتمند

جی . ئی . هوور

* * *

۱۹۴۱ ، حاوی گزارش انتقال ۹۰ / ۰۶۷ / ۱۳۰ / ۱ دلار از حساب
ارتش ایران در ایندیانا نشنال بانک به نشنال بانک سوییس.

تصویر شماره ۲ / ۹ . نامه جی . ادگار هوور ، رئیس اف . بی . ای . به
آدف ای . برل ، دستیار وزارت امور خارجه ، مورخ ۵ ژوئیه



تصویر ۳

* * * *

سفارت ایالات متحده آمریکا

تهران، ۲ مارس ۱۹۴۴

موضوع: انتقال برخی وجوه متعلق به ایران از سوییس به ایالات متحده احتراماً عطف به دستور العمل شماره ۳۰۴ مورخ ۲۸ دسامبر ۱۹۴۳ در ارتباط با انتقال مبلغ ۵۰۸ / ۰۰۰ دلار از سوییس به ایالات متحده در وجه بانک ملی ایران.

دکتر میلیسپو، رییس کل مالیه، به سفارت اطلاع داده اند که این مبلغ باقیمانده اعتبارات مختلفی است که مدت‌ها پیش به منظور خرید برخی مایحتاج وزارت جنگ ایران از اروپا اختصاص یافته بود.

با احترام

ریچارد فورد، کاردار موقت

تصویر ۳ / ۹. گزارش ریچارد فورد، مورخ ۲ مارس ۱۹۴۴ که موجودی مصرف نشده حساب کمیسیون خریدهای نظامی ایران در سوییس را در اواخر دوران حکومت رضا شاه در سال ۱۹۴۱ نشان می‌دهد.

با وجود این، پس از شروع جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۳۹، امکان خرید سلاح از چهار کشور اصلی اروپایی درگیر جنگ - یعنی انگلیس، فرانسه، آلمان و ایتالیا - وجود نداشت. چکسلواکی نیز که قبلاً صدها تانک به ایران فروخته بود، در سال ۱۹۳۸ به اشغال آلمان در آمده بود.

علاوه بر این، چنانکه اسناد وزارت امور خارجه آمریکا نشان می‌دهد، دولت آمریکا کلیه درخواست‌هایی را که ایران بعد از سال ۱۹۳۹ برای خرید سلاح از ایالات متحده ارائه داد، رد کرده بود. کمیسیون کنترل

صادرات امریکاحتی تقاضای خرید ورق حلبی برای کارخانه کنسرو سازی رضا شاه را نیز بلافاصله رد کرد. آمریکا دلایل متعددی برای رد تقاضاهای ایران داشت که از آن جمله در خواست انگلیس برای نفروختن سلاح به رضا شاه بعد از سال ۱۹۳۹، و همچنین نیاز مبرم خود ایالات متحده و انگلیس به ملزومات جنگی و سلاح به دلیل بروز جنگ بود.

انحراف مسیر وجوه متعلق به ارتش ایران به بانک های سوئیس که در بالا به آن اشاره شد بخشی از طرح کلی غارت درآمدهای نفتی، به ویژه در سال های پایانی حکومت رضا شاه بود. طبق قرار داد اصلاحی اوت ۱۹۴۰ بین شرکت نفت انگلیس و ایران و دولت ایران، مبلغ حق الامتیاز نفت ایران برای همان سال ۴ میلیون لیره بود، علاوه بر اینکه شرکت باید ۵ / ۱ میلیون اضافی نیز بابت سال های ۱۹۳۸ و ۱۹۳۹ به ایران می پرداخت. به عبارت دیگر، مبلغ ۵/۵ میلیون لیره (۵ / ۲۷ میلیون دلار) تنها در سال ۱۹۴۰ به صندوق ذخیره مملکتی در لندن واریز شده بود. با وجود این، در ماه سپتامبر ۱۹۴۱، درست بعد از سقوط رضا شاه، موجودی ذخیره مملکتی فقط ۱/۹ میلیون لیره بود، که ۶۰۰ هزار لیره آن نیز بدهکاری بود، و بدین ترتیب فقط ۳ / ۱ میلیون لیره باقی می ماند.

با توجه به اینکه شرکت نفت انگلیس و ایران پس از به اصطلاح اصلاح قرار داد امتیاز مبلغ ۵ / ۵ میلیون لیره به ایران پرداخت کرد، چه بلایی بر سر ۶ / ۳ میلیون لیره باقی مانده آمد؟ می دانیم که این پول صرف واردات کالا به کشور نشد. علاوه براین، چنانکه در ادامه خواهیم دید، صادرات کالا از آمریکا به ایران به دلایل مختلف ممنوع بود. چند قلم کالایی هم که ایران قصد داشت از آمریکا خریداری کند موجود نبود، و عملاً همه درخواست های ایران برای صدور مجوز واردات کالا از آمریکا رد شده بود.

* محموله های طلای نیویورک

علاوه بر این، اسناد و مدارک حکایت از آن دارد که قسمتی از سپرده گذاری شد، و پس از آن دیگر کسی اثری از آنها نیافت. چنانکه در بالا اشاره شد به موجب قرارداد اصلاحی اوت ۱۹۴۰، دولت بریتانیا موافقت کرد که سالیانه تا مبلغ ۳ میلیون لیره از درآمدهای نفتی را با احتساب نرخ رسمی ارز به دلار یا طلا تبدیل کند. مدارک نشان میدهد که به محض امضای قرارداد، لندن به بانک کانادا دستور داد که طلاهای درخواستی ایران را در اختیار آن دولت قرار دهد، و بدین ترتیب ارسال محموله های طلا از کانادا به حساب بانک ملی ایران در بانک اروینگ تراست نیویورک شروع شد. اطلاعات مربوط به محموله های طلا از کانادا به بانک اروینگ تراست نیویورک در یادداشت گفتگویی که در تاریخ ۱۸ اکتبر ۱۹۴۰ بین ال. دبلیو. نوک، رئیس بانک فدرال رزرو نیویورک، و تاورز، رئیس بانک کانادا (بانک مرکزی کانادا) انجام شد، آمده است: تاورز، رئیس بانک کانادا، امروز بعد از ظهر ساعت ۴:۲۰ تماس گرفت. او گفت اطلاعاتی در باره دو معامله ای که اخیراً از طریق بانک آنها صورت گرفته است، دارد که شاید برایمان جالب باشد: (۱) محموله طلا در حدود ۱۱۵ هزار اونس [۲ / ۰۲۲ / ۰۰۰ دلار] از اتاوا به بانک اروینگ تراست در وجه بانک ملی ایران، و (۲) پرداخت ۶۴۳ هزار دلار و خرده ای به بانک کمیکال نشنال بانک در وجه بانک مرکزی بولیوی. در هر دو مورد، دستور از لندن رسیده بود که متعاقب امضای چند قرارداد پرداخت از سوی دولت بریتانیا این مقدار طلا و پول را به ترتیب در وجه بانک ملی ایران و بانک مرکزی بولیوی واریز کنیم، که پس از آن به دستور مقامات ذیصلاح، طلای مزبور به بانک

اروینگ تراست و مبالغ پول هم به نشنال کمیکال بانک انتقال یافت. با توجه به اینکه دستورهای فوق از لندن رسیده بود، و همچنین گزارش انگرت، کاملاً واضح است که طلای فوق بخشی از در آمد صادرات نفت ایران بوده است. شایان ذکر است که طلای مزبور نزد بانک اروینگ تراست سپرده گذاری شده بود و نه بانک فدرال رزرو نیویورک، که ذخایر طلای ایران اصولاً باید در آن نگهداری می شد. علاوه بر این، با توجه به تاریخ تماس تلفنی تاورز معلوم می شود که از سال محموله های طلا از کانادا به نیویورک تقریباً بلافاصله بعد از امضای قرار داد اصلاحی بین دولت ایران و شرکت نفت انگلیس و ایران شروع شده بود. همچنین واضح است که ارسال محموله های طلا ادامه داشت. یکی از یادداشت های وزارت خزانه داری امریکا که برای وزارت امور خارجه این کشور ارسال شده بود شاهی بر این مدعاست.

در اوایل سال ۱۹۴۱، شایع شد که ایالات متحده قصد دارد سپرده های متعلق به تمامی کشرهای خارجی را مسدود کند. این مسئله موجب نگرانی عده ای شده بود که مبادا ایران سپرده های خود را در بانک های آمریکا به سوییس منتقل کند. این امر در وزارت امورخارجه و وزارت خزانه داری آمریکا مورد بحث قرار گرفته و نتایج آن در یادداشتی که یکی از مقامات وزارت خزانه داری برای موری در وزارت امورخارجه فرستاده است، ذکر شده است:

این مسئله را با آقای لیوسی در بخش اقتصادی در میان گذاشتم و ایشان ابراز داشتند که هوز معلوم نیست آیا طرحی برای مسدود کردن کلیه سپرده های خارجی عملی خواهد شد یا خیر، به همین دلیل فعلاً نمی توان هیچ تضمینی به آقای رینولدز و ایرانی ها داد، هیچ کاری از دست ما بر نمی آید. آقای لیوسی با آقای کوچرن در وزارت خزانه داری تماس گرفت و اطمینان یافت که ایرانی ها هنوز مقادیر چندان قابل ملاحظه ای

از سپرده های خود را که از قرار معلوم برای پرداخت هزینه سفارش هایشان در بانک اروینگ تراست نگهداری می کنند، بیرون نکشیده اند. از طرف دیگر، ایرانی ها حتی با ارسال طلا کانادا دارایی هایشان را در آمریکا توقیف نیز کرده اند.

معلوم است که پس از انتقال طلاها به آمریکا دیگر هیچ اثری از آنها پیدا نشد. در سال ۱۹۴۳، میلسو پیشنهاد کرد که برای مقابله با تورم قدری طلا به مردم فروخته شود. هدف از این اقدام کاهش نقدینگی ناشی از جنگ در اقتصاد ایران بود. اگر پول نقدی که در دست مردم بود به طلا تبدیل می شد و نه کالا، فشارهای تورمی قدری تسکین می یافت. این پیشنهاد مورد موافقت دولت آمریکا قرار گرفت و بین وزارت خزانه داری آمریکا و بانک ملی ایران توافق شد که مقداری طلا از ایالات متحده به ایران حمل شود.

بین سال های ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۵ چندین محموله طلا با هواپیما از تیویورک به ایران ارسال شد. با وجود این، در سال ۱۹۴۳، برغم ارسال محموله های طلایی که در یادداشت وزارت امور خارجه و تاورز، رییس بانک کانادا به آن اشاره شده است، بانک ملی ایران هیچ طلایی در ایالات متحده نداشت. طبق اسناد وزارت خزانه داری، ایران مجبور شد طلای مورد نظر را از وزارت خزانه داری آمریکا بخرد و هزینه آن را به دلار پرداخت نماید. وزارتخانه فوق خود از برای فروش حداکثر ۸ میلیون دلار طلا به بانک ملی ایران آماده کرده بود.

حساب بانکی رضا شاه در کشورهای خارجی

آرشیو وزارت امور خارجه آمریکا شواهدی مستندی از ثروت رضا شاه در بانک های خارجی به دست می دهد. براساس این سوابق می دانیم

که سپرده های بانکی رضا شاه در لندن متجاوز از ۲۰ میلیون لیره (۱۰۰ میلیون دلار) بود که احتمالاً رقم واقعی آن ۲۵ میلیون لیره (۱۲۵ میلیون دلار) بوده است. آمار مربوط به دارایی های خارجی در ایالات متحده در سال ۱۹۴۱ نشان می دهد که دارایی های رضا شاه در این کشور به هنگام بر کناری اش حداقل ۵ / ۱۸ میلیون دلار بود.

از گزارش دیپلمات های امریکایی در سوییس نیز می توان نتیجه گرفت که موجودی حساب های رضا شاه نزد بانک های سویسی نیز بسیار قابل ملاحظه بوده است. علاوه بر این ، در سال ۱۹۴۱ ، شاه نزدیک به ۵۰ میلیون دلار سپرده نیز نزد بانک های ایرانی داشت. بنابراین ، شاه حداقل ثروتی بالغ بر ۲۰۰ میلیون دلار در بانک های لندن، نیویورک ، سوییس، تهران و تورنتو برای خودش انباشته بود. این پول به نرخ امروز حداقل ۷ میلیارد دلار ارزش داشت، البته جدای از سهام و اوراق قرضه اش در امریکا و اروپا، املاک وسیعش، زمین های کشاورزی، بنگاههای صنعتی و بازرگانی، و صد البته عالی ترین بخش از جواهرات سلطنتی باستانی [که به سرقت برده بود] این دزدی ، چه با معیارهای نسبی و چه مطلق ، از بزرگترین دزدیهایی است که یک نفر در طول تاریخ انجام داده است . این مسئله همچنین نشان می دهد که غارت ثروت یک ملت ، سپس حفظ و انتقال آن به نسل بعد چقدر ساده است .

در زمان بر کناری و فرار رضا شاه در سپتامبر ۱۹۴۱، حدس و گمان های بی پایانی در باره مبالغ هنگفتی که از قرار معلوم شاه و مملکت در بانک های خارجی انباشته بود، وجود داشت. دریفوس ، وزیر مختار امریکا در تهران، سردرگمی و فریبکاری در باره این مسئله را اینگونه توصیف می کند :

حدس و گمان و اخبار کذب درباره سپرده های خارجی شاه سابق تمامی

ندارد، و برخی می گویند که این سپرده ها سر به صدها میلیون دلار می گذارد. حرف ها حدیث هایی که درباره این سپرده های خارجی و برسر زبان هاست دقیقاً شبیه همان گجی و سردرگمی محافل دولتی است، زیرا مقامات هم چیز زیادی نمی دانند و کارشان حدس و گمان است. سخنگویان و نویسندگان یک روز می گویند که اقداماتی برای ضبط این سپرده هایی وجود ندارد، و روز بعد از آن دو باره همان حرف های اول شان را تکرار می کنند و یا حرف های دیگری می زنند. حقیقت امر این است که تا بحال هیچ مدرکی دال بر وجود هیچ سپرده ای در بانک های خارجی و یا مالکیت املاک و اموال و یا اشیاء قیمتی در کشورهای دیگر ارایه نشده است. رئیس الوزراء در تاریخ ۲۸ سپتامبر به مجلس اطلاع داد که به منظور تسکین نگرانی مردم از این باب، دولت سندی محضری به امضاء شاه سابق رسانده است که به موجب آن اگر پولی در بانک های خارجی داشته باشد همراه با بقیه اموالش به شاه [کنونی] انتقال یابد...

شایان ذکر است که تا بحال هیچ حرفی دوباره انتقال سهام و اوراق قرضه ای که شاید شاه سابق در کشورهای خارجی داشته باشد زده نشده است. دولت های انگلیس و ایران، به ویژه محمد علی فروغی، رفیق شفیق رضا شاه، در پنهان ساختن حساب های خارجی او نقش بسزایی داشتند. انگلیسی ها که همدست رضا شاه بودند، منافع خارجی او نقش بسزایی داشتند. انگلیسی که همدست رضا شاه بودند، منافع گسترده ای در پنهان ساختن بزرگی این غارت عظیم داشتند. همینطور، فروغی در فساد با رضا شاه همدست بود و از رشوه ها و پیشکش ها سهم می برد.

ایرانی هایی که در انتقال پول به بانک های خارجی به رضا شاه کمک کرده بودند و اطلاعی از این موضوع داشتند، همگی در ایران و در

پست های عالی شان باقی ماندند. همه رؤسای سابق بانک ملی و رؤسای کمیسیون اسعار خارجی وزارت مالیه نیز در ایران بودند. و اکثر آنها همچنان در مناصب عالی به خدمت ادامه دادند. دو تن از وزرای کابینه فروغی، یعنی عباسقلی گلشانیان و یدالله عضدی قبلاً ریاست کمیسیون اسعار خارجی را برعهده داشتند. دو شخص دیگر هم که از سال ۱۹۳۳ سال ها رئیس بانک ملی ایران بودند- یعنی ژنرال رضا قلی امیر خسروی و محمد علی فرزین- نیز در ایران ماندند.

چنانکه در زیر اشاره خواهد شد، همین امیر خسروی مأمور ابلاغ دستور العمل رضا شاه برای انتقال وجوه از بانک میدلند، که درآمدهای نفتی ایران در آن نگهداری می شد، به حساب های شخصی اش در بانک وست مینیستر بود. این اشخاص حتماً از حساب های خارجی رضا شاه خبر داشتند. ولی همه آنها سکوت اختیار کردند، زیرا واضح بود که با پادشاهی پسر رضا شاه چنین کاری ارزشش را داشت.

حساب های بانکی رضا شاه در لندن

در سال ۱۹۳۱، چارلز سسی. هارت، وزیر مختار آمریکا در تهران گزارش داد که رضا شاه شخصاً بیش از یک میلیون پوند در لندن به حساب خود واریز کرده است. براساس تعدادی از اسناد بانکی که پهلوی ها به هنگام فرار دسته جمعی شان از ایران در سال ۱۹۷۸ از خود باقی گذاشتند معلوم می شود که اظهارات نیشدار هارت در باره حساب های بانکی رضا شاه در لندن از روی حدس و گمان نبوده است. آنچه هارت نمی دانست این بود که رضا شاه حساب های دلار متعددی در لندن، ژنو و برلین دارد. اسناد باقیمانده حاکی از انحراف مسیر درآمدهای نفتی ایران به حساب های شخصی رضا شاه است.

سرهنگ رضا قلی امیر خسروی، مدیرکل بانک پهلوی، در تاریخ ۱۷ اوت ۱۹۳۱ طی نامه ای محرمانه به دکترکورت لیندن بلات، رئیس بانک ملی ایران نوشت: عالیجناب، بنا به دستور اعلیحضرت، خواهشمند است با ارسال دستورالعمل تلگرافی به بانک میدلند درلندن دستور واریز ۱۵۰ هزار دلار به حساب اعلیحضرت نزد بانک وست مینیستر را صادر و مراتب را با تلگراف تأیید فرمایید. با احترام فراوان آقای رئیس، مدیر کل، سرهنگ امیرخسروی، «لیندن بلات در پاسخ نوشت:» عالیجناب، عطف به دستورالعمل شماره ۵۱۷۰ مورخ ۱۷ اوت حضرتعالی، احتراماً به عرض می رساند که روز گذشته به محض دریافت نامه شما، دستور العمل تلگرافی برای واریز ۱۵۰ هزار دلار به حساب اعلیحضرت در بانک وست مینیستر با مسئولیت محدود در لندن به بانک میدلند با مسئولیت محدود در لندن ارسال شد. بانک وست مینیستر دستور العمل تلگرافی ما را دریافت کرده و شما را از رسید پول مطلع خواهد ساخت. با احترام و سپاس فراوان عالیجناب، دکتر لیندن بلات، بانک ملی ایران.»

در تاریخ ۴ سپتامبر ۱۹۳۱، بانک وست مینیستر واریز ۱۵۰ هزار دلار را تأیید کرد. البته انتقال پول در حواله های ۱۵۰ هزار دلاری به حساب های رضا شاه متوقف نشد. مثلاً، در تاریخ ۲۵ اوت ۱۹۳۲، بانک سوت مینیستر واریز ۱۵۰ هزار دلار دیگر را به حساب اعلیحضرت تأیید کرد. در سال ۱۹۳۱، علاوه بر ۱۵۰ هزار دلار نیز در وجه او به یونیون بانک سویس و رایش کردیت گزانشافت برلین پرداخت شد.

البته اهمیت نامه نگاری بالا به مبلغ بسیار ناچیزی بود، که فقط کسری از حواله های ماهیانه ارسالی از نیویورک به سوییس را تشکیل می داد. مطلب مهم اینجاست که درآمدهای نفتی ایران از طرف شرکت نفت انگلیس و ایران به ذخیره مملکتی در لندن واریز می شد. این ذخیره در

ابتدا نزد شعبه لندن بانک شاهنشاهی ایران نگهداری می شد، ولی بعد از مدتی به بانک میدلند انتقال یافت. از اینجا کاملاً معلوم می شود که رضا شاه درآمدهای نفتی ایران را به حساب های شخصی اش سرازیر می ساخت.

بلافاصله پس از تهاجم نیروهای خارجی به ایران و اشغال کشور در اوت ۱۹۴۱، دولت انگلیس اعلام کرد «ایرانی هایی» که در لندن سپرده استرلینگ دارند، در چارچوب نظارت های ارزی، هیچگونه محدودیتی برای دسترسی به پول شان نخواهند داشت. مجله اکونومیست دریکی از مقالات خود نوشت: ورود نیروهای انگلستان و شوروی به ایران با ستیزه جویی های مالی معمول جنگ همراه نبوده است. ایران به سرنوشت دشمن و سرزمین های اشغالی، و یا حتی سرنوشت ژاپن، که دارایی های استرلینگ شان مسدود شده است، گرفتار نخواهد شد. اتباع ایرانی کاملاً آزاد هستند - البته در چارچوب نظارت های ارزی - که به دلخواه خود با حساب هایشان و یا اوراق بهادار استرلینگ شان کار کنند.»

چنانکه در بالا اشاره شد، به هنگام اعلام این خبر، موجودی خالص ذخیره مملکتی فقط ۳ / ۱ میلیون لیره بود. البته تنها ایرانی که مبالغ هنگفتی به لیره استرلینگ در لندن داشت همان رضا شاه بود. هدف از اعلان این خبر جلب اطمینان و ترغیب رضا شاه به همکاری با انگلیس بود. او باید سریعاً تسلیم می شد و بدون سر و صدا با یک کشتی انگلیسی کشور را ترک می کرد. حتی در همان موقع هم ایران می دانستند که رضا شاه نزدیک به ۳۰ میلیون لیره در لندن دارد. می گویند که عبدالحسین هژیر، از دستیاران معتمد خاندان پهلوی، «در اوایل دهه ۱۹۴۰ به انگلستان رفته بود تا ثروت رضا شاه را آزاد کند- چیزی حدود ۲۰ تا ۳۰ میلیون لیره یا بیشتر - که دولت بریتانیا در طول جنگ

مسدود کرده بود.» پس از فوت رضا شاه در ماه ژوئیه ۱۹۴۴، پسر و جانشینش، محمد رضا شاه این پول را به ارث برد. مطلب فوق بعدها از سوی منبعی تأیید شد که هیچکس فکرش را نکرد. در پاییز سال ۱۹۵۷، رضا افشار، که در دوران حکومت رضا شاه چندین پست مهم، از جمله استانداری گیلان را داشت، به ایالات متحده سفر کرد. افشار که در آن زمان مدیر عامل شرکت هواپیمایی ایران بود که بعدها به هواپیمایی ملی ایران (ایران ایر) تبدیل شد، وقتی در واشنگتن به سر می برد. سری هم به وزارت امور خارجه آمریکا زد. خلاصه ای از صحبت های او با مورات دبلیو. ویلیامز، گرنت ئی. موزر، و هاوارد جی، اشفورد در یکی از یادداشت های محرمانه آن وزارتخانه ثبت شده است (تصویر ۴ / ۹).

انگلیسی ها به موجب محدودیت هایی که برای انتقال ارز و سرمایه از زمان شروع جنگ جهانی دوم وضع شده بود، پول شاه را مسدود کرده بودند. شاه می توانست با خرید هواپیما و سایر تجهیزات از انگلیس و پرداخت هزینه آن به پوند، معادل آن را به دلار یا هر ارز قابل تبدیل دیگری نظیر فرانک سوییس از دولت ایران دریافت کند. خرید گسترده تجهیزات انگلیسی در طول دهه ۱۹۵۰، از جمله چندین هزار تراکتور مسی-هریس که بین سال های ۱۹۵۴ و ۱۹۵۵ خریداری و ظاهراً هزینه آنها از حساب شاه در لندن پرداخت شد حکایت از مبالغ هنگفتی دارد که در حساب شاه در لندن پرداخت شد حکایت از مبالغ هنگفت دارد که در حساب هایش در لندن انباشته شده بود. هزینه ناوگان اتوبوس های دوطبقه لیلاند برای تهران نیز (که ۵ میلیون لیره خرج برداشت) از همین حساب پرداخته شد. علاوه بر این، در یادداشت مزبور می خوانیم که به ظن قوی برای مدتی از موجودی این حساب برای خرید هواپیما های انگلیسی استفاده می شد؛ از جمله هواپیمایی که به نام باشگاه هوایی ایران برای نیروی هوایی شاهنشاهی ایران خریداری شد: «او [افشار] از

نقش ژنرال گیلان‌شاه، فرمانده نیروی هوایی شاهنشاهی ایران، در مقام ریاست باشگاه هوایی و این که باشگاه هم اینک از سه هواپیمای انگلیسی پایونیر که اخیراً خریداری شده است برای کنترل کیفیت ترافیک هوای و جمع آوری عوارض مربوطه در ایران می خواهد استفاده کند، شدیداً شکوه و گلایه داشت.»

حتی پس از همه ای خریدها باز هم ۲۰ میلیون لیره در حساب های شاه در لندن باقی مانده بود. صنعت هواپیمایی ایران که در دهه ۱۹۳۰ ابزار و بهانه ای برای سرازیر شدن درآمدهای نفتی ایران به حساب های بانکی رضا شاه در لندن بود، در دهه ۱۹۵۰ نیز بهانه ای برای تبدیل این سپرده های استرلینگ به دلار و فرانک سوییس شده بود. یک بار دیگر، بریتانیا کبیر و خاندان پهلوی برنده، و مردم ایران بازنده بودند. علاوه بر این، با توجه به تاریخ گفتگوهای افشار و محدودیت های ارزی که انگلیسی ها از سال ۱۹۳۹ وضع کرده بودند، هیچ شکی نیست که این پول بخشی از درآمدهای نفتی ایران بود که رضا شاه دزدیده بود.

* * * *

محرمانه
وزارت امور خارجه
یادداشت گفتگوها
تاریخ: ۹ اکتبر ۱۹۵۷
موضوع: وضعیت سیاسی و پیشرفت های صنعت هواپیمایی غیر نظامی
ایران

شرکت کنندگان: آقای رضا افشار، مدیر عامل هواپیمایی ایران
آقای مورات دبلیو. ویلیامز، آقای گرنت ئی. موزر، آقای هاوارد جی. اشفورد

آقای رضا افشار، مدیرعامل و عضو هیأت مدیره شرکت هواپیمایی ایران، به درخواست خودش در تاریخ ۹ اکتبر ۱۹۷۵، ساعت ۴/۳۰ بعد از ظهر به دیدن آقای ویلیامز آمد تا در باره پیشرفت های صنعت هواپیمایی غیرنظامی و وضعیت سیاسی کنونی ایران صحبت کند. پس از تعارفات معمول، که در طول آن آقای رضا افشار فرصت را مغتنم شمرد و چندین بار بردوستی راسخش با ایلات متحده تأکید کرد. صحبت را با پیشرفت های اخیر هواپیمایی غیرنظامی در ایران به ویژه قرارداد مدیریت فعلی اش با خطوط هوایی ترانزاوشن ادامه داد. اظهارات بسیار محبت آمیزی کرد و خاطرنشان ساخت که به هنگام اقامت در قسمت ساحل غرب، فرصت را غنیمت شمرده و امکان خرید تجهیزات بیشتر برای شرکت هواپیمایی اش را بررسی کرده است.

وقتی آقای موزر مستقیماً در باره نحوه پرداخت هزینه خرید هواپیماها از او سؤال کرد، آقای افشار اذعان داشت که تأمین هزینه فوق از سوی بخش خصوصی آمریکا احتمالاً مستلزم ضمانت بانک ملی خواهد بود.

موضوع فوق باعث شد که افشار سر صحبت را دو باره موضوع دیگری باز کند، یعنی ادامه علاقه شاه و اعضای خاندان سلطنتی به فعالیت های تجارتی، به ویژه تأثیر آن بر پیشرفت صنعت هواپیمایی غیر نظامی در ایران. او از دوز و کلک های احمد شفیق، شوهر شاهدخت اشرف و رئیس شرکت خدمات هواپیمایی ایران، برای ادغام اجباری شرکت بی بنیه اش با شرکت هواپیمایی ایران با حق السهم مساوی بسیار شکوه داشت. او با اشاره به پیش زمینه های اقدام مجلس در این ارتباط، با تلخی گفت که مجبور است سه هواپیمای ویکرز ویکونست را که از حساب شاه در بریتانیا خریده اند تحویل بگیرد. او گفت که انگلیسی ها این حساب را که مبلغی متجاوز از ۲۰ میلیون لیره موجودی دارد مسدود کرده اند، و فقط می توان از آن برای خرید وسایل ساخت بریتانیا برداشت کرد.

تصویر شماره ۴ / ۹. یادداشت گفتگوی رضا افشار، مدیرعامل شرکت هواپیمایی ایران، و مقامات وزارت امور خارجه آمریکا در تاریخ ۹ اکتبر ۱۹۵۷ افشار فاش می کند که مبلغی «متجاوز از ۲۰ میلیون لیره، در حساب بانکی شاه در لندن وجود دارد- که بدون شک همان بخشی از درآمدهای نفتی ایران است که به حساب های رضا شاه منحرف شده بود.

ثروت رضا شاه در نیویورک

شایعه انتقال مبالغ هنگفت پول از طرف رضا شاه به بانک های آمریکایی در تهران بر سر زبان ها افتاده بود. در ژوئن ۱۹۴۱، متعاقب صدور حکم اجرایی رئیس جمهور روزولت، وزارت خزانه داری اقدام به تهیه آمار دارایی های خارجی در ایالات متحده تا ۱۴ ژوئن ۱۹۴۱ کرد. نتایج این آمارگیری که در سال ۱۹۴۵ منتشر شد، برآورد نسبتاً دقیقی از دارایی های رضا شاه در ایالت متحده در هنگام سقوطش به دست می دهد. کل دارایی های اتباع ایرانی بالغ بر ۱۸۵ میلیون دلار بود. از این مبلغ ۱ / ۱۴ میلیون دلار شامل سپرده های بانکی و شمش های طلائی بود که در بانک های تجاری نگهداری می شد. واضح بود که این ثروت همان درآمد نفتی ایران است که از کانادا به آمریکا انتقال یافته بود. مبلغ ۴ / ۴ میلیون دلار باقیمانده نیز تقریباً به طور کامل شامل سهام و اوراق قرضه بود که دریفوس در گزارشش به آن اشاره کرده بود. البته سکی نیست که تقریباً کل دارایی اتباع ایران در آمریکا همان وجوهی بود که به رضا شاه تعلق داشت.

همزمان با انتقال پول به نیویورک، مبالغ هنگفتی پول نیز به بانک های سوییس واریز می شد. چنانکه در ادامه اشاره خواهد شد، از آوریل ۱۹۴۳ به این سو، محمد رضا شاه، پسر و جانشین شاه، نیز شروع به انتقال مبالغی هنگفتی پول به نیویورک کرده بود. برغم حواله های جدید از تهران به نیویورک، در اکتبر ۱۹۴۳ موجودی خصوصی اتباع ایرانی در بانک های آمریکایی به ۳۵۹ / ۰۰۰ / ۱۲ دلار (از ۱ / ۱۴ میلیون دلار در سال ۱۹۴۱) کاهش یافته بود، که حکایت از ادامه روند انتقال پول به

بانک های سوئیس دارد .

از سوی دیگر، موجودی رسمی متعلق به دولت ایران تقریباً صفر در سال ۱۹۳۹ به ۰۰۰ / ۱۴۵ / ۲۱ دلار افزایش یافته بود. این مبلغ نتیجه تبدیل ۶۰ در صدر از درآمدهای نفتی ایران برای سال های ۱۹۴۲ و ۱۹۴۳ به دلار بود، که در موافقت نامه مالی ۱۹۴۲ بین انگلیس و ایران پیش بینی شده بود.

پس از مرگ رضا شاه در ماه ژوئیه ۱۹۴۴، دو مسئله موجب اختلاف و درگیری در میان وارثانش شده بود. اول، ادعای دزدی جواهرات سلطنتی به دست اطرافیان رضا شاه (نگاه کنید به فصل ۱۱) ؛ و دوم تقسیم پول هایی که رضا شاه در بانک های آمریکایی داشت . همسر سوم رضا شاه، توران امیر سلیمانی (ملکه توران) این مسایل را در نامه هایی که برای پسرش، غلامرضا پهلوی، می فرستاد، شرح داده است . این نامه ها که در سال های ۱۹۴۵ و ۱۹۴۶، یعنی کمی پس از فوت رضا شاه و زمانی که غلامرضا دانشجوی دانشگاه پرینستون بود، نوشته شده اند، اخیراً به همراه اسناد و مدارک دیگری در تهران به چاپ رسیده اند. این نامه ها علاوه بر روشن کردن برخی مسایل، وجود حساب های بانکی متعلق به شاه در نیویورک را نیز تأیید می کنند.

ملکه توران چندین بار به پسرش شکوه و گلایه می کند که ملکه تاج الملوک و فرزنداناش (محمد رضا، شمس، اشرف، و غیره) او را فریب داده و از سهمی که باید از ثروت رضا شاه نصیبش می شد محروم کرده اند. ملکه توران این پیشنهاد نامعقول را به پسرش غلامرضا کرده بود که شکایت نامه یا رسمی برای مجلس بفرستد و ادعا نماید که برادران و خواهرانش با فریب، او را از ارث محروم کرده اند.

این نامه ها همچنین فاش می سازند که حسین علاء، سفیر جدید ایران در ایالات متحده و جانشین محمد شایسته در سال ۱۹۴۵، مأموریت یافته

بود که در ارتباط با تقسیم پول شاه در میان وراثت رضا شاه با بانک های آمریکایی تماس بگیرد. یک سال بعد از فوت رضا شاه، ملکه توران به پسرش نوشت: از منابع مختلف شنیده ام که علاوه بجز وظیفه رسمی سفارت، مأموریت دیگری هم دارد، که به ثروت رضا شاه دربانک های امریکا مربوط می شود. عزیزم، چشم و گوشت را خوب بازکن، و نگذار حادثی که بعد از فوت پدرت اتفاق افتاد تکرار بشود. یادت باشد که آن آدم های رذل چگونه پس از فوتش جواهراتش را دزدیدند و حالا دارند در ناز و نعمت در تهران زندگی می کنند. ...

حالا علاء به آمریکا آمده ، برو و ببینش ، و صادقانه با او حرف بزن و وضعت را توضیح بده. در تهران با علاء حرف زده ام و از جریان با خبرش کرده ام.

بر اساس گزارشهای سری وزارت امور خارجه آمریکا، علاء مشکلات عدیده ای با حمید رضای ۱۵ ساله، کوچکترین پسر رضا شاه پیدا کرد. حمید رضا چندین بار از مدرسه شبانه روزی اش در نیوپورت، رودآیلند، گریخت و به پاریس رفت، و تهدید می کرد که باز هم این کار را تکرار خواهد کرد.

در گزارشی که درباره این «شاهزاده گریزیا» وجود دارد آمده است که او «در زمان عزیمت قبلی اش [به پاریس] پول قابل ملاحظه ای داشته است که منشأ آن معلوم نیست.» البته منشأ آن چندان هم زحمت نداشت.

حساب های بانکی رضا شاه در سوییس : آخرین گزارش ویلارد بالاخره اینکه شواهد و مدارک حکایت از آن دارد که وجوه انتقالی از نیویورک به بانک های سوییس به حساب رضا شاه واریز می شد. در سپتامبر ۱۹۴۱ ، بر اساس مجموعه گزارش هایی که از شبکه خبر پراکنی بریتانیا ، بی بی سی ، انتشار یافت ، رضا شاه مبالغ هنگفتی در بانکهای خارجی سپرده گذاری کرده بود. وقتی رضا شاه از این اخبار مطلع شد لبخند تلخی زد و گفت : فقط دو سه پوندی در یک

**بانک سویسی دارم که باقیمانده پولی است که برای تحصیل پسر م
آنجا فرستاده بودم. »**

با وجود این، گزارشی که هنری اس. ویلارد پس از انتشار این اخبار به وزارت امور خارجه آمریکا فرستاد نشان می دهد که رضا شاه واقعاً مبالغ هنگفتی به بانک های سویسی منتقل کرده بود. ویلارد که از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۲ کنسول آمریکا در تهران بود، و سپس در بخش امور خاور نزدیک وزارت امور خارجه مشغول به خدمت شده بود، در سال ۱۹۵۹ نمایندگی ایالات متحده را در اجلاس سازمان های بین المللی در ژنو برعهده داشت. محمد رضا شاه پهلوی، پسر و جانشین رضا شاه، از ۲ مه تا ۵ مه ۱۹۵۹ به ژنو سفر کرده بود. ویلارد که هنوز به مسایل ایران علاقمند بود، در گزارشی دیدار شاه را شرح داده است که تصویر قسمتی از این گزارش را در اینجا آورده ام (تصویر ۵ / ۹).

با توجه به گزارش ویلارد، انتقال وجوه از نیویورک به بانک های سویسی توسط رضا شاه و این حقیقت که کمیسیون خرید ارتش ایران در سویسی مستقر بود اهمیت دو چندانی پیدا می کند. از قرار معلوم بانک های سویسی در غارت اموال مردم ایران فعالانه شرکت داشتند. پس از که شاه در اوت ۱۹۵۳ به ایتالیا گریخت، و پیش از آنکه با یک کودتای آمریکایی دو باره به قدرت برسد، مطبوعات ایتالیا و سویسی مقصد نهایی شابق سابق (این اصطلاحی است که آنها استفاده می کردند) را سویسی اعلام کردند، ظاهراً به این دلیل که سویسی یک کشور بی طرف بود و شاه سابق نیز در آنجا تحصیل کرده بود. ولی دلیل واقعی آن بود که بخشی از ارث پدری اش (و صد البته آن سه پوند) در بان کیهای این کشور نگهداری می شد.

گزارش سرویس خارجی از هیأت نمایندگی و سرکنسول آمریکا

به: وزارت امور خارجه در واشنگتن دی. سی

تاریخ: ۵ مه ۱۹۵۹

چنانکه در ارتباط با شخصیت های سرشناس خارجی مرسوم است، مطبوعات ژنو نیز توجه زیادی به دیدار شاهنشاه ایران، محمد رضا پهلوی، از ژنو در تاریخ ۲ تا ۵ مه مبذول داشتند. شاه به هنگام ورودش مورد استقبال اعضای جامعه دیپلماتیک، از جمله مقامات ارشد کنسول گری بریتانیا و آلمان، کاردار پاکستان و استتلی آر. لوسن، کنسول این دفتر قرار گرفت. در هنگام عزیمتش نیز کاردار بریتانیا و کنسول استتلی آر. لوسن، و برخی دیگر حضور داشتند. میزبان شاه و طول اقامتش در ژنو ژنرال فضل الله زاهدی، سفیر ایران در ژنو، و پدر شوهر دختر شاه بود.

این دومین سفر شاه به ژنو در طول چند ماه اخیر بود. بر اساس گزارش مطبوعات او در ۴ مه از ویلایی به آدرس پلاک ۲۷، شومن دو ولور، در ناحیه شن بوژریز، که ژنرال زاهدی برایش خریده بود، بازدید کرد. سایر گزارش ها نیز حکایت از آن دارند که شاه با بانکداران ژنو که امور مالی اش را در اینجا می گرداند مشورت کرده است. بر اساس برخی گزارش های قبلی و محرمانه، شاه از طریق ژنرال زاهدی مشغول خرید واحد های آپارتمانی در ژنو است که برخی از آنها را با اسباب و اثاثیه کرایه داده است (زیرا سودش از کرایه آپارتمان های بدون اسباب و اثاثیه بیشتر است) ولی بقیه آنها خالی هستند.

برداشت ناظران داخلی از گزارش مطبوعات این است که احتمالاً شاه قصد دارد در صورت اجبار به ترک ایران بر اثر تحولات سیاسی در ژنو اقامت کند.

هنری اس. ویلارد

نمایند ایالات متحده در سازمان های بین المللی در ژنو

تصویر شماره ۵ / ۹. گزارش ویلارد مورخ ۵ مه ۱۳۵۹، که در آن فاش می سازد که شاه ایران مشغول خرید خانه های آپارتمانی در ژنو بوده و با بانکدارهای شهر مشورت کرده است. با توجه به زمان تهیه گزارش، شاه احتمالاً هزینه املاک سوییس را از محل وجوهی پرداخت می کرد که در طول حکومت رضا شاه برای خرید سلاح اختصاص یافته و نهایتاً به حساب های شخصی اش منحرف شده بود.

حساب های بانکی رضا شاه در داخل کشور

با فرار رضا شاه از ایران در سپتامبر ۱۹۴۱، مردم ایران توانستند گوشه ای از ثروت کلانی را که اوطی سال های ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ روی هم انباشته بود، ببینند.

دریفس گزارش می دهد که در تاریخ ۲۸ سپتامبر ۱۹۴۱، محمدعلی فروغی، رئیس الوزراء، به مجلس اطلاع داد که سپرده های نقدی رضا شاه در بانک ملی « مبلغ باور نکردنی ۶۸۰ میلیون ریال] ۵ / ۴۲ میلیون دلار [است. » (دریفس که عالی رتبه ترین دیپلمات آمریکایی در ایران بود سالیانه ۸ هزار دلار حقوق می گرفت.) در یفوس در ادامه می نویسد: « در واقع هیچ چیز ارزشمندی در کشور نبود که او [رضا شاه] به [تصاحب] آن علاقمند نباشد.

حرض و طمع او حد و حصری نداشت و علاوه بر تملک بخش عظیمی از مازندران املاکی را در شهر های دیگر خریده، هتل هایی بنا کرده و کارخانه هایی برای خود ساخته بود.... شایان ذکر است که شاه سابق هر قطعه زمینی را که دل هوس بازش می خواست با تهدید رسمی یا ضمنی مالکانش به تصرف خود می آورد، و هر قدر دلش می خواست

بابت آن می پرداخت، که معمولاً کمی بیش از یک دهم یا یک دوازدهم ارزش ملک بود؛ هرچند می گویند در برخی موارد فقط یک صدم قیمت ملک را پرداخته بود.»

آنچه در پافوس نمی داسنت این بود که فروغی و وزیر مالیه، گلشنیان، یا خبر نداشتند و یا عمداً به مجلس اطلاع ندادند که این مبلغ فقط موجودی حساب پس انداز رضا شاه در بانک ملی است. رضا شاه یک حساب جاری نیز در همان بانک داشت، که موجودی آن «فقط» ۸۵ میلیون ریال (۳ / ۵ میلیون دلار) بود. [توضیح جمال صفری- در دوره ۱۲ مجلس شورای ملی، جلسه: ۱۱۹ روز یکشنبه ۶ مهرماه ۱۳۲۰ - از ۶۸ میلیون تومان صحبت شد] اگر به دلیل اصرار خود رضا شاه (در تبعید) نبود که این مبلغ (یعنی موجودی حساب جاری اش) به دلار تبدیل و برای او فرستاده شود، شاید مورخان هرگز از وجود چنین پولی خبر دار نمی شدند.

رضا شاه در نامه ای که از جزیره موریس به پسر و جانشین فرستاده بود، و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی منتشر شد، نشان می دهد که برغم مبالغ هنگفتی که در بانک های خارجی انباشته بود، نمی توانست از این ۳ / ۵ میلیون دلار بگذرد:

مسئله دیگری که باید بگویم این است که مدتی است که پولی [از ایران] برایم نفرستاده اند. وقتی از ایران رفتم، بیشتر از ۸۵ میلیون ریال در حساب جاری ام در بانک ملی پول داشتم. این پول را در اختیار [محمود] جم گذاشتم تا در صورت نیاز برایم بفرستد. بعد از مدتی از جم نامه ای به دست ما رسید که دارد به مأموریت می رود، و آن پول را در اختیار شما گذاشته است. هنوز این پول را به ارز تبدیل نکرده و برایم نفرستاده اند. بنابراین من را منتظر نگذار، ترتیب تبدیل آن را به ارز بده و پول را برایم بفرست.

اقدام شاه جدید برای حواله پول توسط پست دیپلماتیک ۱۹۵۲ - ۱۹۴۳

اسناد و مدارک وزارت امور خارجه امریکا که اخیراً از طبقه بندی خارج شده است حکایت از آن دارد که محمد رضا شاه کمی پس از گرفتن جای پدرش، در انتقال پول از ایران به بانک های ایالات متحده ادامه داد و پا جای پای پدرش گذاشت. در ماه مارس ۱۹۴۳، شاه جدید حسابی با سپرده یک میلیون دلار به نام خودش در بانک گارانتی تراست نیویورک باز کرد. شواهد باقیمانده از اقدام فوق به این دلیل است که شاه برای ارسال اوراق به نیویورک از سفارت امریکا در تهران برای استفاده از پست دیپلماتیک کمک خواسته بود.

در تاریخ ۱۰ مارس ۱۹۴۳، لوییس جی. دریفوس، وزیر مختار امریکا در تهران، تلگرام کاملاً محرمانه ای برای وزیر امور خارجه آمریکا فرستاد (تصویر ۶ / ۹).

کفیل وزارت امور خارجه ف ولز پاسخ داد: «کاملاً محرمانه، فقط وزیر مختار رمز گشایی کند. تلگرام شماره ۲۵۵ شما، مورخ ۱۰ مارس. وزارت گمان می کند که پول مورد نظر جزو اموال شخصی مشروع شاه است. اگر این مسئله صحت داشته باشد، مجازید نامه مورد نظر را با پست دیپلماتیک ارسال کنید. ولز.»

برغم بیست سال گزارش های دیپلماتیک سفارت امریکا در تهران درباره نحوه ثروت اندوزی رضا شاه و برغم اطلاع وزارت امور خارجه امریکا از این که در آمدهای نفتی ایران به حساب های شخصی شاه در نیویورک و اروپا سرازیر می شد، وزارت امور خارجه آمریکا گمان می کرد «که پول مورد نظر جزو اموال شخصی مشروع شاه است.» علاوه بر این، همین دریفوسی که روزی نوشته بود «شاه سابق هر قطعه

زمینی را که دل هوس بازش می خواست با تهدید رسمی یا ضمنی مالکانش به تصرف خود در می آورد» هم اینک این فرض را می پذیرد که پول حاصل از شیوه های فوق کاملاً مشروع بوده است. تقاضا شاه و نامه مدیر کل و حسابدار کل بانک شاهنشاهی ایران، به تاریخ ۷ مارس، توسط پست دیپلماتیک آمریکا به بانک گارانتی تراست فرستاد شد:

به پیوست تقاضای اعلیحضرت شاهنشاه محمد رضا شاه پهلوی، شاه ایران برای افتتاح یک حساب جاری به نام خودش در بانک شما ایفاد می گردد. اطمینان دارد که با تقاضای اعلیحضرت همایونی موافقت خواهد شد و بدینوسیله مجاز هستید حسابی را که نزد شما داریم به مبلغ ۰۰۰ / ۰۰۰ / ۱ دلار - (یک میلیون دلار) - بابت واریز به حساب ایشان بدهکار نمایید.


موجب امتنان خواهد بود که تمامی مراسلات مربوط به این حساب را کاملاً محرمانه تلقی کرده، و هر گونه مکاتباتی را با قید عبارت محرمانه برای ما ارسال نمایید تا به طور مقتضی تسلیم اعلیحضرت نمایم. پس از دریافت این نامه لطفاً افتتاح حساب را با تلگراف تأیید فرمایید و لطفاً یک دسته چک نیز برایمان بفرستید تا برای استفاده اعلیحضرت در اختیار ایشان قرار بگیرد.

توضیح: پیشنهاد می کنیم که تمامی مکاتبات مربوط به این مسئله را در تقاضای شاه موجودی افتتاحیه حساب یک میلیون دلار ذکر شده است که « از طریق بانک شاهنشاهی ایران پرداخت خواهد شد.»

TELEGRAM RECEIVED

CONFIDENTIAL

Telran
Dated March 10, 1943
Rec'd 4:01 p.m.



This telegram must be closely paraphrased before being communicated to anyone. (S)

Secretary of State,
 Washington.
 MAR 10, 5 p.m.
STRICTLY CONFIDENTIAL.

I have been requested to transmit to you a letter addressed by Imperial Bank of Iran to Guaranty Trust Company advising application of His Majesty the Shah for the opening of a private account in his own name of one million dollars. Before complying I should appreciate Department's instructions.

I understand that the bills with which the dollars were purchased were part of the more than six hundred millions left by Shah Reza to present Shah. It would appear that Shah desires to have money abroad for two reasons: (1) to take care of himself and family should he ever have to leave Iran and (2) because he is being misled out of his money through contributions under pressure for charitable and other purposes.

This matter is being treated with utmost secrecy here since its disclosure might have repercussions extremely harmful to Iran's delicate political situation.

Transmission

Handwritten notes and stamps in the top left corner, including a rectangular stamp with illegible text and some scribbles.

Handwritten initials or marks in the top right corner.

F. B. 891.001/72

CONFIDENTIAL

تصویر ۶

* * * *

تلگرام وارده رسیده از تهران به تاریخ ۱۰ مارس ۱۹۴۳

وزیر امور خارجه، واشنگتن کاملاً محرمانه

از اینجانب درخواست شده است که توسط پست [دیپلماتیک] نامه ای از سوی بانک شاهنشاهی ایران به [بانک] گارانتی تراست کمپانی بفرستم که تقاضا نامه اعلیحضرت شاه ایران برای افتتاح یک حساب شخصی به نام خودش با موجودی اولیه یک میلیون دلار به آن ضمیمه است. پیش از موافقت با این امر تقاضا دارد دستورات مقتضی آن وزارتخانه را به اینجانب ابلاغ فرمایید.

از قرار معلوم، ریال هایی که این دلارها با آن خریداری شده بخشی از شش صد میلیون ریالی است که رضا شاه برای شاه کنونی بجای گذاشته است. به نظر می رسد که تمایل شاه برای داشتن پول در خارج از کشور دو علت دارد: (۱) در صورت ترک اجباری ایران توانایی تأمین خود و خانواده اش را داشته باشد و (۲) به دلیل کمک های خیریه و مخارج دیگری که تحت فشار متحمل می شود، دارد پولش را از دست می دهد. این مسئله در اینجا در نهایت پنهانکاری صورت می گیرد زیرا افشای آن می تواند عواقب بسیار وخیمی برای وضعیت متزلزل سیاسی ایران داشته باشد...

* * * *

تصویر شماره ۶ / ۹. تلگرام دریفوس مورخ ۱۰ مارس ۱۹۴۳، که در آن به تقاضای شاه برای استفاده از پست دیپلماتیک سفارت امریکا به منظور ارسال تقاضا نامه افتتاح یک حساب شخصی با موجودی اولیه ۱ میلیون دلار در بانک گارانتی تراست کمپانی نیویورک اشاره کرده است. پاول اچ. الینگ، که جانشین والاس موری در پست ریاست بخش امور خاور نزدیک شد، در تاریخ ۱۹ آوریل تقاضانامه را به همراه مدارک

پیوست برای بانک گارانتی تراست ارسال کرد. در همان روز، وزارت امور خارجه این تلگرام کاملاً محرمانه را فرستاد: «به وزیر مختار آمریکا، تهران. وزیر امور خارجه دریافت گزارش شماره ۴۹۱ مورخ ۱۸ مارس ۱۹۴۳ وزیر مختار به ضمیمه نامه بانک شاهنشاهی ایران به گارانتی تراست کمپانی نیویورک را تأیید می کند. ضمیمه مزبور برای گارانتی تراست کمپانی نیویورک ارسال شده است.» و نهایتاً در تاریخ ۲۱ آوریل، هارولد اف. اندرسن، معاون دوم بانک گارانتی تراست نیویورک نیز به الینک پاسخ داد (تصویر ۷ / ۹). اسناد و مدارک حاکی از آن است که سپرده ۱ میلیون دلاری شاه به حسابش در بانک گارانتی تراست واریز شد (تصویر ۸ / ۹). انتقال پول به نیویورک از طریق بانک شاهنشاهی ایران، که متعلق به انگلیس بود، از سال ۱۹۴۳ ادامه یافت تا اینکه دکتر مصدق بانک مذکور را در سال ۱۹۵۲ وادار به خروج از ایران کرد. از آن زمان به بعد، بر اساس اسناد وزارت امور خارجه آمریکا، پست دیپلماتیک این وزارتخانه یک بار دیگر به وسیله ای برای انتقال پول اعلیحضرت با بانک های نیویورک شد (نگاه کنید به تصاویر ۹ / ۹ و ۹ / ۱۰). در زمانی که به دلیل جنگ و اشغال خاک ایران توسط نیروهای خارجی، مردم ایران با قحطی مواجه بودند و با درد و رنج روزگار می گذراندند، شاه جدید که آن موقع ۲۴ سال داشت و پا جای پای پدرش گذاشته بود، مشغول انتقال پول به بانک های خارجی، به ویژه بانک های آمریکا بود.

می توانیم نتیجه بگیریم که در طول ۳۵ سال بعد او مبالغ هنگفتی از پول مملکت را به خارج انتقال داد. البته مسلم بود که نقش وزارت امور خارجه آمریکا در تسهیل این جا بجایی ها نقض آشکار قوانین آمریکا به حساب می آمد؛ زیرا آن وزارتخانه شواهد فراوانی در دست داشت که نشان می داد پول فوق ز راه غیر مشروع به دست آمده، و حقاً به

مردم ایران تعلق دارد. چرا دولت ایالات متحده آنقدر مشتاق محافظت و کمک به محمد رضا شاه و رژیمش بود، آنها تا حدی که حتی انتقال پول ها را نیز برایش تسهیل می کرد؟ پاسخ کوتاه به این مسئله را می توان در حکم اجرایی رئیس جمهور فرانکلین دی. روزولت یافت که در تاریخ ۱۰ مارس ۱۹۴۲ صادر شد. در آن آمده است که «دفاع از حکومت ایران در راستای دفاع از ایالات متحده امری حیاتی است.» در طول ۳۷ سالی که تا پیروزی انقلاب اسلامی سپری شد، ایالات متحده جای بریتانیای کبیر را در حکم محافظ رژیم پهلوی گرفت.

گارانتهی تراست کمپانی نیویورک

۲۱ آوریل ۱۹۴۳

به آقای پاول اچ. الینگ رییس بخش امور خاور نزدیک

وزارت امور خارجه واشنگتن دی. سی.

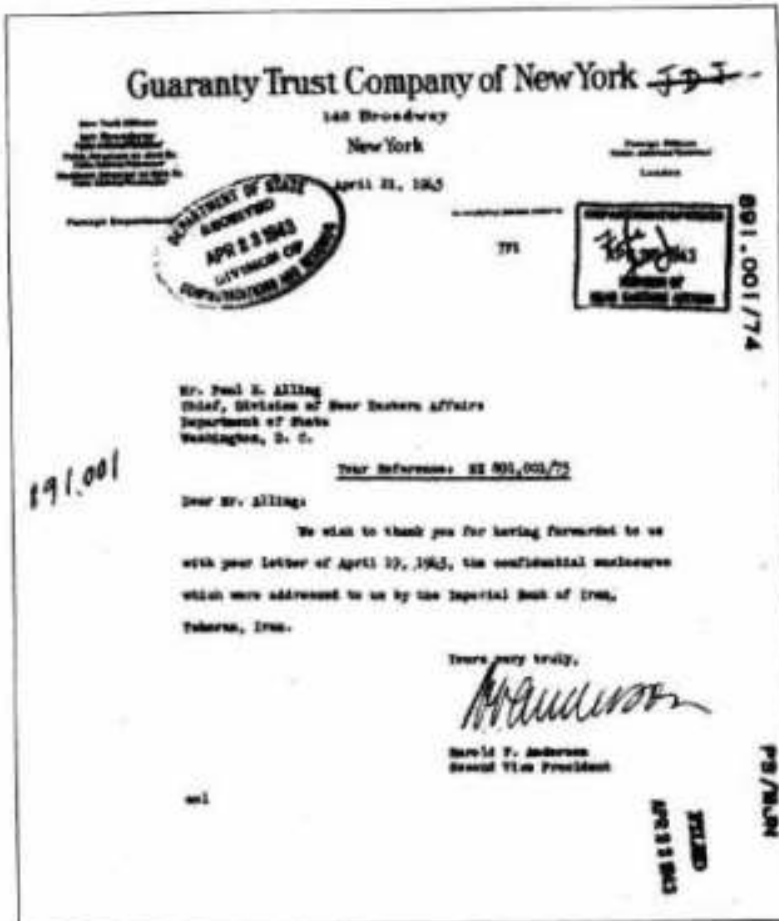
نامه شما به شماره NE 891.001 / 73

جناب آقای الینگ عزیز

بدینوسیله از اینکه مدارک محرمانه بانک شاهنشاهی ایران، واقع در تهران، را همراه با نامه مورخ ۱۹ آوریل ۱۹۴۳ برایمان داشتید، بسیار سپاسگزار می گردم.

اردمند

هارولد اف. اندرسن



تصویر ۷

* * * *

تصویر شماره ۷ / ۹ . نامه بانک گارانتی تراست کمپانی نیویورک به وزارت امور خارجه آمریکا ، مورخ ۲۱ آوریل ۱۹۴۳ ، در تأیید در یافت در خواست شاه و سپرده اولیه (مدارک محرمانه).

* * *

تصویر شماره ۸ / ۹ . نامه تأیید واریز سپرده یک میلیون دلاری شاه به بانک گارنتی تراست نیویورک در تاریخ ۲۰ آوریل ۱۹۴۳. در این گزارش مورخ ۱۹ اکتبر ۱۹۴۳ ، سموئیل اس . گیلبرن از وزارت خزانه داری آمریکا به فرانسيس اچ . راسل در وزارت امور خارجه اطلاع می دهد: « بانک فدرال رزرو نیویورک اطلاعاتی در باره سپرده های اتباع ایرانی در بانک گارنتی تراست نیویورک که به دستور بانک شاهنشاهی ایران صورت گرفته، در اختیار این دفتر قرار داده است. به پیوست صورت این حساب ها شاید برای آن وزارتخانه جالب توجه باشد ، ارسال می گردد.»

مصدق، نهشت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران ۱۹

ردیف	شرح	تاریخ	مبلغ (ریال)
۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

تصویر ۸



تصویر ۹

گارانتی تراست کمپانی نیویورک

به : وزارت امور خارجه آمریکا، واشنگتن دی . سی.

آقایان

گاه نیاز به ارسال مکاتبات اداری برای اعلیحضرت شاهنشاه محمد رضا پهلوی ، شاه ایران به آدرس تهران ، ایران است . چندین سال مکاتبات مزبور را از طریق کانال های تجاری که شاه معرفی می کرد برای ایشان ارسال می کردیم.

ارسال مکاتبات برای اعلیحضرت به شیوه گذشته دیگر برایمان مقدور نیست و به همین دلیل پیشنهاد شده است که شاید امکان ارسال این مکاتبات با پست دیپلماتیک دولت ایالات متحده به ایران وجود داشته باشد.

امیدواریم که چنین رویه ای ممکن باشد و موجب امتنان خواهد بود که نظرتان را به همراه نام مقامی که باید این مکاتبات را برایشان ارسال کنیم به ما اطلاع دهید.

مشتاق دریافت پاسخ شما هستیم .

ارادتمند

جان پی . بوچو

تصویر شماره ۹/۹ . نامه بانک گارانتی تراست کمپانی نیویورک به وزارت امور خارجه آمریکا ، مورخ ۷ اوت ۱۹۵۲ ، که با توجه به بسته شدن بانک ارسال مکاتبات بانکی به شاه در آن مطرح شده است.



تصویر ۱۰

این نامه تأیید می‌کند که شاه مشغول انجام « امور بانکی » بوده که حسن تعبیری بریا انتقال پول به نیویورک از طریق بانک شاهنشاهی ایران است.

تصویر شماره ۱۰ / ۹. نامه آرتور ال. ریچاردز، از وزارت امور خارجه آمریکا به جان پی. بوچو، معاون گارانتی تراست کمپانی نیویورک، مورخ ۲۰ اوت ۱۹۵۲، که دعوت کرده است تا نماینده ای از بانک به منظور توضیح دلایل استفاده از پست دیپلماتیک برای انجام کارهای تحاری با شاه به وزارت امور خارجه برود. (۲)

توضیحات و مأخذ

- ۱ - محمدقلی مجد « رضاشاه و بریتانیا » - ترجمه: مصطفی امیری - مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی - بهار ۱۳۸۹ - صص ۳۰۴ - ۲۷۳
- ۲ - پیشین - صص ۳۸۹ - ۳۴۳

فصل پانزدهم

سند از اسناد مربوط به سه حساب خارجی رضاخان

سند ۱ - محمد دهنوی محقق تاریخ معاصر ایران تحت عنوان «برگه‌هایی از تاریخ»، «اسناد مربوط به سه حساب خارجی رضا خان» در دسترس عموم مردم ایران قرار داده است و می‌نویسد: آنچه در ذیل می‌خوانید، «[۹] سند از اسناد مربوط به سه حساب خارجی رضا شاه در سالهای ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱ ش. است. برای اطلاع بیشتر و دقیقتر از تعداد حسابهای خارجی او میزان وجوه آنها بایستی در انتظار صورت برداری از تمامی اسناد موجود در «مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی» و همچنین انتشار اسناد پراکنده در سایر سازمانها و دوایر داخلی و بایگانیهای خارجی و نزد افراد مختلف بود.

پس از سقوط دیکتاتور در باره وجود نقدی او در بانکهای خارجی مطالبی غیرمستند و گاهی با ذکر ارقام اغراق آمیز درج‌راید منتشر شد و در مجلس نیز مذاکراتی انجام گرفت و سرانجام دولت محمد علی فروغی اعلانی را در دو نوبت به شرح زیر درج‌راید انتشار داد: «نظربه اینکه انتشار یافته بود که پادشاه سابق در بانکهای خارجی پول نقد دارند، هیئت دولت دقیقاً در صدد تحقیق برآمده. ولی تاکنون به هیچوجه اطلاعی بدست نیامده است که ایشان در بانکهای خارجی پول نقدی داشته باشند.» (۱)

مؤلف یا مؤلفین کتاب گذشته چراغ راه آینده است پس از نقل خبر فوق از روزنامه اطلاعات مورخ ۲ / ۷ / ۱۳۲۰ می‌افزایند: «عصر روز ۶ / ۷ / ۲۰ نخست وزیر به نمایندگان اظهار داشت که: «هر چند معلوم نشده است که ایشان (رضا شاه) در خارجه پولی داشته باشند.» (۲) ولیکن

احتیاطاً به اعلیحضرت شاه سابق مراجعه شد که تصریح فرمایند اگر در خارجی دارای داشته باشند آن مشمول صلحنامه باشد. ایشان نیز مطابق سند رسمی که در بندر عباس تنظیم شده و جوهی را که در بانکهای خارجه معلوم شود جزو صلحنامه منظور داشتند و به اعلیحضرت همایونی انتقال خواهد یافت» (۳).

به نظر می رسد که این ۹ سند اولین مدارک مستندی است که در باب دارایی نقدی رضا شاه منتشر می گردد. خلاصه مطالب مندرج در این اسناد به ترتیب تقدم تاریخی به این شرح است:

الف) طبق سند اول مورخ ۲۰ مهر ۱۳۱۰، که به امضای رئیس وقت بانک ملی ایران است. رضا شاه از بابت سود ۱۵۰ / ۰۰۰ دلار امانت ثابت در بانک «اونیون دو بانک سوئیس» از ۸ تیر تا ۷ مهر ۱۳۱۰ بابت بهره ۲/۵٪ و ۲٪ در سال مبلغ ۸۷۵ دلار در یافت داشته است.

ب) بر اساس سند دوم مورخ ۲۸ مرداد ۱۳۱۰ به امضای رئیس وقت بانک ملی ایران، از بابت ۱۵۰ / ۰۰۰ دلار سپرده ثابت از ۸ تیر تا ۱۱ مرداد ۱۳۱۰ نزد بانک «رایش کردیت گزانشافت برلن»، مبلغ ۷۴۳ / ۸۳ دلار بهره عاید رضا شاه گردیده سات. طبق همین سند امانت ثابت فوق به دستور رضا شاه در ۱۲ مرداد ۱۳۱۰ به «میدلند بان» لندن منتقل شده و در ۲۶ مرداد ۱۳۱۰ به موجب ابلاغ «بانک پهلوی» به «وستمینستر بانک» لندن تسلیم است.

ح) بنابر مطالب محرمانه سومین سند در ۲۵ مرداد ۱۳۱۰ سرهنگ امیر خسروی رئیس بانک پهلوی به بانک ملی ایران اطلاع داده است که به دستور رضا شاه مبلغ سپرده در بانک میدلند لندن به حساب شاه در بانک وستمینستر لندن پرداخت گردد.

د) سند چهارم سوادنامه دکتر لیندنبلات رئیس بانک ملی به سرهنگ امیر

خسروی رئیس بانک پهلوی است در تاریخ ۲۶ مرداد ۱۳۱۰ مبنی بر اجرای دستورانتقال ۱۵۰/۰۰۰ دلار از بانک میدلند لندن به بانک وستمینستر لندن.

ه) سند پنجم اعلام وصول چکی است به مبلغ ۸۶/۳۰ دلار توسط رئیس بانک ملی به نام رضا شاه از بات بهره سپرده در مدت ۱۴ روز میدلند بانک لندن.

و) سند ششم، مراسله ای است از رئیس شعبه خارجی بانک وستمینستر به رضا شاه در ۱۲ شهریور ۱۳۱۰ مبنی بر دریافت مبلغ ۱۵۰/۰۰۰ دلار و واریز مبلغ فوق به حساب امانت ثابت او به مدت یک سال با سود ۳٪ در سال و ارسال قبض امانی مبلغ مورد نظر معهور به مهر بانک.

ز) سند هفتم سوادى نامه « رئیس دفتر املاک شاهنشاهی » است به رئیس بانک پهلوی مبنی بر اجازه و موافقت رضاشاه با تمدید امانت ثابت مذکور در فوق بقیه مدت شش ماه از ۲۵ اوت ۱۹۳۲ تا ۲۵ فوریه ۱۹۳۳ با سود ۵/۱٪ در سال. باید دانست که به دلیل بحران معروف اقتصادی در کشورهای غربی، نرخ بهره به نصف تقلیل یافته بوده است.

ح) این سند تصویر یک فقره قبض امانی بانک وستمینستر لندن راجع به سپرده موضوع سند هفتم ب تاریخ ۲۵ اوت ۱۹۳۲ و به شماره ۳۸۷ است.

ط) سند نهم، نامه ای است از بانک پهلوی در تاریخ ۱۳ مهر ۱۳۱۱ به سرتیپ کریم خان بوذرجمهری مبنی ارسال قبض امانی موضوع سند هشتم و درخواست ارسال قبض امانی سابق جهت باز گرداندن به بانک وستمینستر لندن. [این سند متأسفانه در کتاب چاپ نشده است]

سند ۲ - این سند عبارت است از سیاهه اسامی علماء، ملاکین، تجار،

رؤسای برخی از ادارات دولتی و نیز کشاورزان مازندرانی که در سال ۱۳۱۱ شمسی دستگیر و املاک آنان توسط رضا شاه تصاحب شد و خود

آنان با خانواده هاشان به نقاط مختلف کشور تبعید گردیدند.

سند مورد بحث یکی از صدها سندی است که به خوبی نشان میدهد چگونه رضا خان که به گفته خود در جوانی «سربازی پابرهنه و گرسنه» بوده (۴) و قبل از کودتای انگلیسی سوم اسفند ۱۲۹۹، بنا به روایتی که شیخ الملک اورنگ از قول او در سالنامه دنیا نقل کرده است (۵)، فاقد امکان تهیل زاد و توشه مسافرت از تهران به آلاشت برای دیدار خانواده اش بوده است، در طول کمتر از ۲۰ سال، به سبب برخورداری از حمایت خارجی و تصاحب قدرت سیاسی و نظامی و اعمال فشار ارباب و قتل بنابر قول مشهور صاحب ۴۴ هزار پارچه آبادی (۶) و میلیونها تومان و دلار وجوه نقد در بانکهای داخلی و خارجی گردیده است.

این سند از سوی دیگر نشانگر بی منزلتی و آسیب پذیری بی ثباتی نهاد «مالکیت» در ایران است. به بیان دیگر تا حدودی مبین علت عدم انباشت سرمایه در بعد معنوی و مادی است. (۳)

تاریخ معاصر ایران / اسناد

<p>BANQUE NATIONALE DE PERSE ANCIENNE TRÉSORERIE GÉNÉRALE BAKHÉLÉLI</p> <p>DIRECTION <i>Téhéran</i></p>	<p>بانک ملی ایران آدرس: تهرانی ۵ بانک ملی دفتر ریاست تهران - سرزمین ۲۸ اردا - ۵۶ - ۱۳۱۰</p>
<p>شماره‌های چهارم آسای مبارک بتدکات انجمن‌تقدمت آندس‌سازین شاهنشاه و شما شاه و پهلوی سده‌اله بده</p> <p>با رعایت اتمام بانده طراجه و ابریزدیت کولهاکت ایران را بابت متاع رخصه‌ستیا و هزار دلار امانت ثابت از تاریخ سی ام تیرین تثابیت سوم اورت ۱۹۳۱ (۸ تیر تثابیت ۱۱ اردا ۱۳۱۰)</p> <p style="text-align: center;"><u>مبلغ ۷۴۷/۸۲ دلار</u></p> <p>تقدیم شماره‌های چهارم بستاناید .</p> <p>در تاریخ چهارم اورت ۱۹۳۱ مطابق با ۱۲ اردا ۱۳۱۰ مبلغ امانت ثابت این حساب الامر چه‌نظایق مبارک به میدان بانکه لندن منتقل و در تاریخ ۲۶ اردا ۱۳۱۰ بموجب ابریز بانکه پهلوی به وسیله‌تربانکه لندن تسلیم گردید .</p> <p>متاع مدعی که نزد میدان بانکه لندن بوده مطابق عدد و شماره و وسیله بده تقدیم آستان مبارک خواهد گردید .</p> <p style="text-align: center;">موقع را برای تقدیم هر چه در دست متقدم بستاناید بانک ملی ایران <i>تهدیه‌تربانکه</i></p>	

Banque Nationale de Perse, 10 rue de la République, Paris, France. Capital: 100,000,000 Francs.

Printed in Paris at the Imprimerie de la Banque Nationale de Perse, 10 rue de la République.

BANQUE PERLEVI

SUITE DE LA LETTRE No

CONFIDENTIELLE

Teheran, 17, Aout, 1931.

Monsieur le President
de la Banque Nationale de Perse,
TEHERAN.

Excellence,

Selon l'ordre de Sa Majeste je vous prie de vouloir bien
donner instruction par telegramme a Midland Bank de Londre de verser
£ 150000 a Westminster Bank au compte de Sa Majeste et nous aviser
par fil.

Veillez Monsieur le President, agreer mes salutations
bien distinguees.

Directeur General

Col. Amir Khosrovi

طهران ۱۷ اوت ۱۹۳۱

سرکار
رئاست سرتم بانک ملی ایران

بر حسب امر اعلامی شریعتی بین ما متشکلت تلگرافاتی میانک مید لندن دستور مید یک صد و پنجاه
هزار دلار بحساب اعلامی شریعتی میانک وستیمینستر میردازند و تلگرافاتی با اطلاع دژتند

با تجدید استرامات فاکه
و رئیس کل سرتمک امیر خسروی

Modèle 10 A

۲۰

استاد / تاریخ معاصر ایران

BANQUE Pehlevi
 WESTMINSTER BANK LIMITED
 BRANCH OFFICE
 BANQUE NATIONALE DE PERSE
 DIRECTION
 1e Etage
 28 Nordde 1310
 42, Cornhill
 London E.C. 3

Banque Pehlevi
 Siege Central à Teheran
 aux bons soins de Monsieur le Directeur General
 Son Excellence le Colonel
 Amir Khasrovi

TEHERAN

Excellence,

Possesseurs de votre estime No 5190 du 17 cut nous
 avons l'honneur de vous informer que nous avons hier, immediatement apres
 la reception de votre lettre, donne l'instruction telegraphique a
 Midland Bank Ltd, Londres, de verser les £ 150000- en question a la
 Westminster Bank Ltd, Londres pour compte de S a Majeste Imperiale.

La Westminster Bank a recu notre information telegraphique
 que la correspondance respective sera faite par votre intermediaire
 et de vous confirmer par fil la reception de cet argent.

Veuillez agreer, Excellence, l'assurance de notre plus haute
 consideration.

BANQUE NATIONALE DE PERSE

شماره ۲۶ اورداد ۱۳۱۰ ۱۸ اوت ۱۹۲۱

(Sig. Dr. Lindenblott)

بانک معتمد بهایی توسط سرمنگ امپرسیوی رئیس کل بانک
 ملی به بولویه برو ۵۱۷۰ پونجه ۱۷ اوت مستقیماً اعلام میدارد و نیز به دستور وکیل فرانسه
 بانک دستور داده شد ۱۵۰۰۰۰ دلار مورد بحث را میانگ وشتینستر لندن ب حساب امانت
 هایرینس میداند بانک وشتینستر دستور تلگرافی مارا دریافت نموده و طبقاً
 تلگرافاً رسول وجه را اخطار نمود داد
 با تجدید احترامات باقیه
 دکتر لینگ نبلات

I have the honor to trouble you by this obedient
 service

 Dr. Lindenblott

استاد / تاریخ معاصر ایران

BANQUE NATIONALE DE PERSE

ADRESSE TELEGRAPHIQUE: BANQUEMELLI

DIRECTION GENERALE DE PERSE

Téhéran

بانک ملی ایران

آدرس تهران - پلاک ۱۰۰

دفتر ریاست

تهران - سرشماره ۲۰۰ - شماره ۱۷۱۰

تقاضای جوامع آرای مبارک زندگان طبیعت اقدس همین گاهتاشا و رشا غا و علوی ننداله غا

با نهایت انتشار به شرفا جمله «اوپین» و «بانکه سوس» و

بمبلغ ۸۷۵ دلار

بابت تعلقه مبلغ بخدمه و تشبیه و هوزر دلار امانت کتابت زندگان طبیعت اقدس همین گاهتاشا و ارامتاشا غا

از تاریخ بی ام تندن کتابت سی ام سپتامبر ۱۹۲۱ (هشتم تیر المی معلقه جو ۱۲۹۰) - بفرج امیل

از ۳۰ ژوئن کتابت ۲۱ اوت از فرار ۱۷/۸ (مردیم فرصد فر سال) ۲۲۵ دلار

از ۲۱ اوت کتابت ۲۰ سپتامبر از فرار ۲۲ (مردیم فرصد فر سال) ۲۵۰ دلار

۸۷۵ دلار

تقدیم تقاضای مبارک بنیاید


موقع را برای تقدیم فرموده است و دست خطم بنیاید و
دانشی ملی ایران

Reçu par le titulaire de l'ordre de crédit de la somme de 875 francs.

Order of Payment Issued by the Bank of Persia, National Bank of Persia, 100, rue de la République, Téhéran, Iran.

تاریخ صدور سند: ۱۳۰۰/۰۹/۲۰ - شماره سند: ۱۷۱۰ - سرشماره: ۲۰۰

Banque N.P.



دفتر امور املاک شاهنشاهی

تلران تاریخ ۳۱۰ امروزه... ۱۲۱۱
 اسم نویسنده صادره حقیقه

WESTMINSTER BANK LIMITED
 FOREIGN BRANCH OFFICE
 85 Cornhill
 London E.C. 3

نمبر صادره.....
نمبر وارده.....
ذکر نمرة قبل.....
کارتین..... دوسیه.....

خروج

ریاست قلم بانک پهلوی ایران

بر حسب مقرر در ۲۵ اردیبه ماه ۱۳۱۱ حسب الامر جناب نظام بانک تهران ارفاض خداه
 اطلاع شد بیدار در بانک و دستور نمودن اجازت داده شد من کویله پنجاه هزار هزار ریالت
 ثابت بطلان بجهت قوه قدرت همایون شاهنشاهی ارفاض خداه تا بابت شش ماه اول ۲۵ ۱۳۱۱
 ۲۵۴ فورم ۱۳۱۱ از قرار فرج صدر که نیم در سال طبق تقاضا یکد نیمه اند بماند تا
 قبول نمایند در فرج قوه قزوقند هر پنج چهار هزار پانصد و دلار فرج حساب یکماه گذشته تا بانجام
 فرج شش ماهه سابق حساب قوه قزوقند حساب بانکی هر وقت چهار قزوقند پرداخت کرد
 البته براین حساب نوبت با مطابق بکلیت بانج اتمام خواهند داد - برین قرار اولاد است

۲۱۲

WESTMINSTER BANK LIMITED
FOREIGN BRANCH OFFICE

82, Cornhill
London E.C.3

Signature - Honorary Cashier
Signature - Honorary Cashier
Place addressed to
THE MANAGER.

لندن ۴ سپتامبر ۱۹۳۱ مطابق ۱۲ شهریور ۱۳۱۰

بخدمت
حضرتشاهزادای جواهری امینی اعلی‌حضرتشاه و بی‌ولای و پهلوی و پهلوانان

بانتهایت استقامت بی‌شک و تردید و بی‌سبب و دستوری بانک پهلوی مبلغ یکصد و پنجاه
هزار دلار دریافت نمود. مبلغ مزبور را بحساب امانی اعلی‌حضرتشاهزادای و
قتضای امانی بدست بانک سال با فوج سه درصد در سال ما درگزیدند قلمشماره ۴
مذکور با مهر بانک و مستندت‌هاست علیاً تقدیم می‌دارد

فلام تسلیم و شمر بانک و شمرشماره
شماره تاریخچه

WESTMINSTER BANK LIMITED
FOREIGN BRANCH OFFICE

82, Cornhill
London E.C.3

Signature - Honorary Cashier
Signature - Honorary Cashier
Place addressed to
THE MANAGER.

Reference : GAJ/ML. 4th September, 1931.

His Majesty Reza Shah Pahlavi,

Sir,

I have the honour to inform Your Majesty that, in accordance with instructions from the Banque Pahlavi I have received the sum of one hundred fifty thousand dollars with which amount we have opened in the name of Your Majesty a Deposit Account for one year bearing interest fixed at the rate of three per centum per annum.

I enclose herewith the formal receipt sealed with the seal of Westminster Bank Limited.

I have the honour to remain Your Majesty's obedient servant,


MANAGER.

استاد / تاریخ معاصر ایران

سند ۲ - صورت اسامی علماء، ملاکنی، تجار، رؤسای برخی ادارات دولتی و کشاورزان مازندرانی که در سال ۱۳۱۱ شمسی دستگیر شدند و املاک آنان توسط رضا شاه تصاحب، و خود و خانواده آنان به نقاط مختلف کشور تبعید گردیده اند.

[صورت اول:]

صورت اسمی اشخاصی که توقیف و تحت تعقیب قرار گرفته اند[:]

- ۱- قاسم خان درویش - اهل کودیر (کجور)
- ۲- میرزا حسن خان کیا - اهل لاشک
- ۳- میرزا ابراهیم خان کیا - اهل لاشک
- ۴- شیخ یعقوب - اهل صالحان
- ۵- میرزا مهدیخان - اهل چلندر
- ۶- یحیی خان - اهل چلندر
- ۷- سید ابراهیم - اهل میخسار
- ۸- یاشا خان - اهل رانوس
- ۹- شیخ یحیی - اهل کالج
- ۱۰- عبدالغنی خان - اهل کلارستاق
- ۱۱- عنایت الله خان - اهل کلارستاق (کجور)
- ۱۲- ابوالقاسم خان - اهل کلارستاق
- ۱۳- حسینقلی خان - اهل کلارستاق
- ۱۴- علی آقا - اهل کلارستاق
- ۱۵- فرج الله خان - اهل کلارستاق
- ۱۶- فضل الله خان فقیه - اهل کلارستاق
- ۱۷- نبی خان صارم الممالک - خواجهوند (!) اهل کجور
- ۱۸- علینقی خان - اهل چلندر

- ۱۹ - قربان خان تاجر - اهل کجور
- ۲۰ - ضعیف السطان - اهل کالج
- ۲۱ - حبیب الله خان پسر ضعیف السطان - اهل کالج
- ۲۲ - محمود خان دیو سالار - اهل کالج
- ۲۳ - کاظم خان - اهل حسن کیف
- ۲۴ - حسینقلی خان - اهل لاهو
- ۲۵ - صدرالله خان غفاری - اهل کلار دشت
- ۲۶ - سید ابراهیم - اهل و لا (کلاردشت)
- ۲۷ - سید اسمعیل - اهل و لا (کلاردشت)
- ۲۸ - ضعیف الممالک - اهل عباس آباد شهسوار
- ۲۹ - نصرالله خان حاتم - اهل کلارستان
- ۳۰ - شیخ نورالدین - اهل تنکابن
- ۳۱ - نصرت نظام - اهل تنکابن
- ۳۲ - میرزا آقا خان - اهل تنکابن
- ۳۳ - مسعود الملک - اهل شهسوار
- ۳۴ - علینقی خان کیا - اهل لاشک کجور
- ۳۵ - مظفر خان فقیه - اهل کلارستان
- ۳۶ - عباسخان سالار جلیل اهل کلارستان
- ۳۷ - فتح الله خان - اهل کلارستان
- ۳۸ - عبدالله خان انتظام لشکر - اهل کلاردشت
- ۳۹ - محمد امین خان ملک مرزبان - اهل کلارستان
- ۴۰ - اسفندیار خان مسعودی - اهل تنکابن
- ۴۱ - حاج میرزا یحیی برادر شیخ نورالدین - اهل تنکابن
- ۴۲ - عباس آقا منتظم الملک
- ۴۳ - میرزا محمود خان نیک نام - اهل تنکابن

- ۴۴ - علیقلی خان ، رئیس پست و تلگراف - اهل کلارستانق
- ۴۵ - عیسی خان ، رئیس گمرک
- ۴۶ - علینقی خان - اهل لاهو
- ۴۷ - احمد خان - اهل لاهو
- ۴۸ - حسینقلی خان امیر نصیری - اهل شهبسوار
- ۴۹ - عباس خان نیکوئی - اهل تنکابن
- ۵۰ - عنایت الله خلعت بری - اهل تنکابن
- ۵۱ - حسن خان امیر ممتاز - اهل تنکابن
- ۵۲ - مهدی آقا - اهل سلیمان آباد
- ۵۳ - کاظم خان - اهل تنکابن
- ۵۴ - پرویز خان - اهل تنکابن
- ۵۵ - جهانشاه خان - اهل تنکابن
- ۵۶ - رضاقلی خان - اهل تنکابن
- ۵۷ - عزیز - اهل کالج از اشرار مهم مازندران
- ۵۸ - میرزا آقا اهل کالج
توقیف شدگان در طهران
- ۵۹ - یزدان قلی خان درویش - اهل کجور
- ۶۰ - شیخ احمد پاشا - اهل میخساز
- ۶۱ - میرزا احمد ولد حاج عبدالله - اهل میخساز
- ۶۲ - عبدالعلی خان فقیه - اهل تنکابن
- ۶۳ - ضیاءالدین خان مولانا ، عضو وزارت عدلیه - اهل تنکابن
- ۶۴ - میرزا علی خان دیو سالار - سالار فاتح - اهل کالج کجور
- ۶۵ - ربیع خان قهرمان جنک خواجهوند - اهل کجور
- ۶۶ - وثوق زاده
- ۶۷ - میرزا طاهر تنکابنی [.]. باد سرخ دارد و بستری است- تحت

نظر است تا توقیف شود.

اشخاصی که از دهه ۸۱ نو به مرکز اعزام شده اند.

- ۱- محمد دیوسالار
- ۲- نبی خان صارم الممالک
- ۳- قاسم خان درویش
- ۴- ضغیم السلطان
- ۵- حبیب الله خان پسر ضغیم السلطان
- ۶- قربان خان تاجر
- ۷- ابراهیم خان کیا
- ۸- علینقی خان چلندری
- ۹- یحیی خان چلندری
- ۱۰- میرزا مهدی خان چلندری
- ۱۱- شیخ یحیی کالجی
- ۱۲- شیخ یعقوب صالحانی
- ۱۳- ابوالقاسم خان
- ۱۴- ۱۵- عزیز
- ۱۶- میرزا آقا ۸۲

[صورت دوم]

از اشارات مهم مازندران

صورت ساحلی ها و عده عائله آنها و نقاطی که برای هر دسته در

نظر گرفته شده است[:]

توضیحات و مآخذ

۱ - محمد دهنوی «برگهایی از تاریخ» از کتاب «تاریخ معاصر ایران» کتاب دوم - مژسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی - ۱۳۶۹ - صص ۱۷۰ - ۱۶۹

پی نوشت:

۱- گذشته چراغ راه آینده . نشر جامی ، ص ۱۱۳

۲ - به هنگام مسافرت محمد رضا پهلوی در تیر ماه ۱۳۲۷ به انگلیس خبر زیردر باره سرنوشت دارایی رضا خان در جراید آن زمان منتشر گردید: «به نوشته تریبون دوناسیون ، در لندن راجع به دارایی پدر شاه، که در بانک انگلیس توقیف شده است، نیز گفت و گو بود. انگلیسیها موافقت کردند که مخفیانه قسمتی از این دارایی از توقیف خارج شود و در عوض امتیاز بانک شاهنشاهی در ایران تجدید گردد. زیرا برای شرکت نفت انگلیس و ایران مشکل است [که] بدون وجود یک بانک انگلیسی که از وی حمایت کند. به کار خود ادامه دهد. از طرف دیگر انگلیسیها موافقت به شاه کمک کنند تا به وسیله ثروتش بتواند دوباره رژیم گذشته را برقرار کند و برای این کار رد کردن دارایی پدرش به او بهترین و سیله است. به همین منظور است که شاه باید به سوئیس مسافرت کند (زیرا مقداری از آن ثروت «پدری» در سوئیس می باشد). اینهاست علت مسافرت اعلیحضرت به اروپا...» (گذشته چراغ راه آینده است. (۴۶۴

- ۴۶۳ به نقل از روزنامه قیام ایران). این نوشته و اسناد فوق الذکر نشان می دهند که در آنچه خود رضا شاه و دخترش شمس گفته اند، چه مقدار حقیقت وجود داشته است:

الف) از سخنان رضا شاه خطاب به دکتر محمد سجادی

«دکتر، من یقین دارم وقتی پا را از مملکت به خارج نهادم همه جا خواهند گفت و خواهند نوشت که در بانکهای خارج نیز وجوه بیشماری داشته و این پولها را برای چنین روزی ذخیره کرده بودم. ولی این طور نیست. من به جرأت می گویم نه در بانکهای خارجه و نه در بانکهای داخله - جز بانک ملی - وجهی ندارم...» حسین مکی، تاریخ بیست ساله...، ۸/۸۷ تا ۹۶).

ب) شمس پهلوی :

«آن روزها رادیوهای خارجی در باره پول ایشان [رضا شاه] در بانکهای بیگانه گفت و گو می کردند و رادیو تهران اطلاع می داد که در مجلس گفت و گو از جواهرات سلطنتی در میان است. اعلیحضرت فقید پس از اطلاع از این خبرها خنده تلخی نموده فرمودند: «من فقط سه لیره و کسری در بانک سوئیس دارم و آن هم باقیمانده پولی است که برای خرج تحصیل ولایتعهد در بانک سوئیس گذارده بودم...» (همان ، ۴۴۲ / ۸ و ۴۴۳)

۳ - گذشته چراغ راه آینده است . ص ۱۱۳ و ۱۱۴

۴ - حسین مکی ، تاریخ بیست ساله... ۸ / ۸۷ تا ۹۶ (به نقل از یادداشت‌های دکتر محمد سجادی در سالنامه دنیا)

۵ - همان ، ۶ / ۳ تا ۱۲

۶ - همان ۶ / ۲ (به نقل از سخنان مؤید احمدی - نماینده کرمان در مجلس دوازدهم).

منبع: محمد دهنوی «برگهایی از تاریخ» از کتاب «تاریخ معاصر ایران»
کتاب دوم - ص ۱۷۳

رضاشاهی که من شناختم

دکتر آرتور میلسپو در تاریخ معاصر ایران به عنوان خزانه دار آمریکایی ایران مشهور است . او یک بار در فاصله سالهای ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۶ در زمان رضاخان و یک بار در دی ماه ۱۳۲۱ در بحبوحه جنگ جهانی دوم و اشغال ایران به عنوان رئیس کل دارائی ایران استخدام شد و به ایران آمد و تا بهمن ماه ۱۳۲۳ همراه با ۶۰ کارشناس آمریکایی به اداره امور مالیه ایران پرداخت . کتاب «آمریکایی‌ها در ایران» خاطرات ماموریت دکتر آرتور میلسپو در ایران است . در این کتاب وی برداشت‌ها و دیدگاه‌های خود را راجع به شخصیت رضاشاه منعکس کرده است . در بخشی از این کتاب چنین می‌خوانیم :

بخش بزرگی از برنامه های عمرانی رضاخان با توجه به نیازهای اساسی کشور زود رس و بی‌فایده بود . بسیاری از اقدامات رضاشاه هیچ کمکی به روشن شدن افکار ، تقویت نهادها و پیشرفت دراز مدت کشور

نکرد. او کارهایی برای مردم انجام داد ولی از نظر مردم کار عمده ای صورت نگرفت. کشاورزی، بهداشت و آموزش، اساس پیشرفت یک کشور به شمار می رود. کشاورزی به آب بستگی دارد و آب در ایران وابسته به آبیاری است. با این حال در هیچیک از فعالیتهای رضاشاه حتی یک طرح بزرگ آبیاری وجود نداشت. قحطی که در اثر خشکسالی و توزیع نامناسب محصول غله وقوع می یابد، از جمله اسفناکترین بلایای ایران بود. هیچ گامی در راه درمان این بیماری برداشته نشد. رضاشاه کشاورزان را که اکثریت جمعیت ایران را تشکیل می دادند بی رحمانه استثمار کرد. او به نحوی عاقلانه مساله عشایر و ارتباط آن با وحدت ملی را درک کرد ولی به نحوی غیر عاقلانه رفاه عشایر را نادیده گرفت. او کوشید شیوه زندگی آنان را عوض کند. روسای آنان را زندانی کرد یا کشت و به جای ایجاد وحدت عملاً تفرقه را در کشور تشدید کرد. مصادره املاک نیز به مقدار زیادی به بی اعتبار شدن اسناد زمینها کمک کرد. در زمینه بهداشت، کار خود را با احداث بیمارستانها آغاز کرد ولی به طرز گسترده ای طب پیشگیری و بهداشت جامعه را نادیده گرفت. در هیچیک از شهرهای ایران لوله کشی آب ایجاد نکرد. در نتیجه خوردنیها و آشامیدنیها همچنان آلوده ماند. رضاشاه به مساله آموزش علاقه مند بود. او از تعداد بی سوادان کاست و در مقایسه با آنچه برای صنعت کرده بود، پیشرفتهای آموزشی اساسی به نظر می رسید ولی در عمل برنامه صنعتی او با آرمانهای آموزشی که ادعا می کرد تناقض داشت. زیرا برای کارخانه های خصوصی و دولتی ایران از کار زنان و کودکان به حد اعلائی آن استفاده می کرد. او خیابانهای وسیع و سنگفرش احداث کرد ولی از پیش بینی محل برای پارکهای عمومی غافل ماند. اگر پهلوی بیشتر شبیه به جورج واشینگتن می شد و نقش محدودتری را بر

عهده می‌گرفت احتمال می‌رفت که دولت و مردم بسیاری از کارهای خوب و تعدادی از کارهای بد را که در این دوره به شاه نسبت داده می‌شد خودشان انجام دهند. علاوه بر آن کشور در دراز مدت به پیشرفت‌های واقعی تری نائل می‌گردید. در طول این سالها بسیاری از دگرگونیهای عمده اقتصادی که در ایران صورت گرفت در عراق و سوریه و فلسطین نیز انجام شد. در این کشورها نیز کارخانه‌هایی احداث شد، شهرها گسترش یافت و خانه‌های سبک جدید پدیدار شد. هر يك از این کشورها هتلهای امروزی ساختند و بر خلاف ایران اشخاص ماهر را برای اداره آنها تربیت کردند. افزون بر آن در عراق و سوریه و فلسطین مردم نیز از لحاظ نیرو و ابتکار رشد کردند. با این همه اگر کسی برنامه‌های مزبور را ارزیابی کند معلوم می‌شود که زیانبارترین کاستیهای رضاشاه در وسایلی بود که به کار می‌برد: دیکتاتوری، فساد و ترور.

رضاشاه قانون اساسی را لغو نکرد، تصویبنامه‌ها را جانشین قوانین ساخت، پارلمان را تعطیل نکرد و یا هیات وزیران را منحل ننمود. مشروطیت، قانون اساسی و دیگر قوانین مجلس و هیات وزیران به جای خود باقی ماندند ولی در عمل او به کلی بر خلاف روح قانون اساسی عمل و بسیاری از مواد آن را نقض کرد؛ به ویژه آنچه که به حقوق مردم مربوط می‌شد. انتخابات انجام می‌شد ولی شاه بر آن نظارت می‌کرد. پارلمان دست‌نشانده فاسد و ترسو قوانینی به روال عادی تصویب می‌کرد ولی دقیقاً طبق دستور و نظر شاه. نخست‌وزیر و وزیران از سوی شاه عزل و نصب می‌شدند و دستورات خود را از او دریافت می‌کردند. او آزادی مطبوعات و همچنین آزادی گفتار و اجتماعات را که قبلاً وجود داشت به کلی از بین برد.

هنگامی که من با رضاشاه آشنا شدم او را بیشتر فاقد قیود اخلاقی یافتم تا هرزه و فاسد. در ایران ضرب المثلی وجود دارد که اشخاص درستکار تنبل و بیکاره اند و اشخاص نادرست زرنگ. رضاشاه بی شک به فعالیت و زرنگی بیشتر اهمیت می داد و نادرستی را هم بی شک با سلیقه اش جور می یافت و بیشتر مایل بود آن را وسیله کارش قرار دهد؛ از نظر کسب پول نیز این شیوه را رضایتبخش تر می دانست. در هر حال با گذشت زمان او مشاوران کم و بیش نجیب خود را کنار گذاشت و بدترین عناصر کشور را پیرامون خودش جمع کرد. او این عده را همدست خویش ساخت. به آنها امتیازات گوناگون داد. با دقت شگفت انگیزی هر رذالتی را پاداش و هر فضیلتی را مجازات داد. در عین حال خودش را به ملت تأثیر پذیرش به عنوان نمونه مجسم فساد معرفی کرد.

وسيله کار رضاشاه طبعاً حکومت ترور بود. هنگامی که من هنوز به قدر کافی نزدیک و شاهد رویدادها بودم، مواردی از بی رحمی توجهم را جلب کرد. ولی پس از نخستین سالهای سلطنتش ترور گسترش یافت. او ظاهراً دست به هیچ تصفیه ای در یک زمان نزد، هر چند گفته می شود کشتار بزرگ مشهد به دستور شخص او صورت گرفته بود. وقتی من مجدداً به ایران بازگشتم به من خبر دادند که او هزاران نفر را زندانی و صدها نفر را به قتل رسانده که بعضی از آنان به دست خودش بوده است. به من گفتند که بسیاری از رجال و شخصیتها در زندان مسموم و یا با آمپول هوا کشته شده اند. به عنوان مثال می توان از فیروز وزیر مالیه سابق، تیمورتاش که زمانی وزیر دربار مورد اعتمادش بود، سردار اسعد یکی از روسای ایل بختیاری که زمانی وزارت جنگ را بر عهده داشت نام برد. داور که یک صاحب منصب فوق العاده بود، خود کشی کرد. کیخسرو شاهرخ نماینده زرتشتیان در مجلس که تاجری محترم و

دوست يك هيات آمريكايي بود به قتل رسيد. تقدس مذهبي يا حرمت اماكن مقدسه نيز ديكتاتور را از اعمال خشونت باز نمي داشت . او به زيارتگاهها بي احترامي كرد . روحانيون را مضروب كرد و كشت . وحشت بر افراد مستولي گرديد . هيچ كس نمي دانست به چه كسي اعتماد كند و هيچ كس جرئت نمي كرد اعتراض يا انتقاد كند . بجز در او ايل كار ، به نظر نمي رسيد هيچ تلاشي براي كشتن شاه به عمل آمده باشد . مي گويند خود او بر اين باور بوده كه مقدر است عمر طولاني داشته باشد .

منبع: دكتور آرتور ميلسپو ، آمريكايي ها در ايران ، ترجمه : عبدالرضا هوشنگ مهدوي ، نشر البرز ، ۱۳۷۰ ، ص ۵۰ تا ۵۳ (به نقل از ماهنامه الكترونيكي تاريخ معاصر ايران (دوران) - شماره ۹۲ تير ماه ۱۳۹۲)

غارث داخلي، چپاول خارجي - نگاهی به اسناد منتشر نشده ثروت اندوزي رضا شاه در دوران سلطنت ۱۶ ساله

خبرگزاری جام جم در باره غارت داخلي، چپاول خارجي - نگاهی به اسناد منتشر نشده ثروت اندوزي رضا شاه در دوران سلطنت ۱۶ ساله می نویسد: شهر يور ۱۳۲۰ شمسي ، يادآور ۲ واقعه مهم در تاريخ معاصر ايران است ؛ اشغال كشور توسط قواي متفقين و سقوط و تبعيد رضا شاه

پهلوی. در خصوص این دو واقعه و ارتباط آنها با یکدیگر می بایست در مجالی دیگر سخن گفت، اما همین قدر باید اشاره کرد که با نقض بی طرفی ایران توسط متفقین، کشور ما به منظور استفاده از امکانات اقتصادی و سوق الجیشی آن به اشغال قوای انگلیس و شوروی درآمد.

در چنین شرایطی به دلیل وضعیت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشور، تداوم سلطنت رضاشاه پهلوی از نظر متفقین بویژه حامی اصلی او، یعنی دولت انگلستان، مقرون به صلاح و صرفه نبود. عدم مشروعیت رژیم پهلوی در میان ایرانیان، شرایطی را به وجود آورده بود که مردم به رغم احساس سنگینی حضور بیگانه در کشور، از سقوط دیکتاتور حاکم خرسند بوده و به پایکوبی و شادمانی می پرداختند. این امر برای مقامات سیاسی حاکم بر لندن و مسکو، کاملاً قابل درک بود و آنان دریافته بودند که با حفظ رضاخان بر سریر قدرت و همزمان با حضور قوای بیگانه در کشور، موج قیامهای مردمی دامن آنان را نیز گرفته و ایران را به محیطی ناامن برایشان تبدیل خواهد کرد. لذا طرح برکناری دیکتاتور فرتوت و جایگزینی فرزند جوان او را در دستور کار خود قرار دادند و بدین سان پرونده سلطنت کسی که به کمک بیگانگان از نگرهبانی سفارتخانه های خارجی به پادشاهی رسید، توسط همانان بسته شد. نکته حایز اهمیت در پرونده سلطنت رضاخان، این است که چرا او تا آن اندازه در میان مردم، منفور بود که با تبعید وی از کشور، لبخند مسرت بر لبان ملت مظلوم ایران نشست و موجی از شادمانی کشور را فراگرفت؛ مگر او به زعم عده ای، امنیت در کشور برقرار نکرد؛ مگر راه آهن احداث نکرد؛ مگر دانشگاه تاسیس نکرد و...؛ پس چرا کم شدن سایه او از سر مردم آن هم در شرایطی که قوای بیگانه کشور را اشغال کرده بود، باعث خوشحالی و خوشبختی مردم شد؛ برخلاف ادعای خاندان

پهلوی و تاریخ نویسانشان که ملت شریف ایران را متهم به قدر ناشناسی می کنند باید اذعان کرد که سمت و سوی تمامی تحولات ایران از کودتای ۱۲۹۹ به بعد، به نفع استعمار بریتانیا و منافع شخصی رضاخان رقم می خورد و این از چشمان تیزبین مردم ایران دور و مخفی نمانده بود. امنیت جهانی ای که پس از کودتای سوم اسفند در اوج قدرت رضاخان به قیمت سرکوبی ایلات و عشایر و کشته شدن بیش از ۲۴ هزار نفر در زندان های پلیس سیاسی به وجود آمد، محیطی امن برای بیگانگان و چپاولگران منابع ملی فراهم آورد. در چنین شرایطی هیچ کس نتوانست اعتراضی بر غارت نفت ایران توسط انگلستان و چپاول عایدات نفتی توسط پهلوی اول بکند. مردم می دیدند که راه آهن از محل اخذ مالیات های متعدد از آنها احداث می شود و در خدمت بیگانگان قرار می گیرد. آنها بعینه می دیدند که از طریق دانشگاه و موسسات جدید، غربگرایی در کشور ترویج می شود. مردم با تمام وجود، ترویج بی دینی و ممانعت از انجام واجبات و شعائر دینی را لمس می کردند. کتک خوردن زنان و دختران دیندار در کوی و برزن و شهر و دهات به جرم حفظ حجاب و لرزیدن دخترکانی که در مقابل دیدگان آنها مادرانشان مورد ضرب و شتم قرار می گرفتند، مساله ای بود که ایرانیان غیور اعم از کرد و ترک و فارس و لر آن را می دیدند. بعلاوه مال و دارایی و اراضی مردم نیز از دست ددمنشان وابسته به دیکتاتور در امان نبود، حجم غارت املاک و اموال مردم بتدریج به حدی رسید که شاه مجبور شد که اداره ای برای ضبط و ربط املاک غصب شده مردم تاسیس کند؛ املاکی که مالکان آن یا به ضرب تهدید، اسناد واگذاری را امضا کردند و یا تن به تبعید اجباری یا مرگ در زندان های پهلوی دادند. رضاخان میرپنج پس از به قدرت رسیدن خیلی زود راه اندوختن زر و سیم را آموخت و در این طریق از هیچ اقدامی

فروگذار نکرد. به عنوان مثال ، در سال ۱۳۱۰ شمسی ۶ سال پس از رسیدن به سلطنت از محل غارت عایدات نفت که فقط خود به آن دسترسی داشت ، توانست مبالغ هنگفتی را در بانکهای خارجی به امانت بگذارد و از بهره آن استفاده کند. به عنوان مثال ، دو سند محرمانه از آن دوران حاکی از سپرده گذاری رضاشاه در «اونین دو بانک سوئیس» و «وستمینتر بانک» (هر کدام به مبلغ یکصد و ۵۰ هزار دلار) است که با در نظر گرفتن زمان آن (۱۳۱۰ شمسی) حجم سپرده گذاری مزبور روشن می شود. بررسی دهها جلد دفترچه حساب جاری او در بانک ملی ایران ، نشان می دهد که دارایی او در خلال سالهای حاکمیت بر ایران ، به طور مداوم در حال افزایش بوده است تا جایی که پس انداز ۱۴/۶۴۰/۵۸۹ ریالی او در سال ۱۳۱۴ شمسی ، در تیر ماه ۱۳۲۰ به ۴/۱۰۴/۶۳۲/۰۵۸ ریال می رسد. اما او در فاصله اشغال ایران و کنار گذارده شدن از سلطنت ، تمامی نقدینگی متفرق خود را جمع آوی کرد؛ لذا دارایی نقدی او طبق اسناد، شواهد و اظهارات گوناگون در شهریور ۲۰ به ۶۰۰ میلیون ریال سر زده است که پیش نویس نامه رضا شاه به فرزندش محمدرضا مبین این مطلب است ؛ اما دولت انگلستان به دلایل گوناگون ، قبل از خروج از ایران او را مجبور کرد که کلیه دارایی نقدی خود را به شاه جدید تحویل دهد و اسناد مالکیت اراضی غصب شده را نیز به او منتقل کند. دکتر سیف پور فاطمی می گوید: رضا شاه وقتی که از تهران خارج شد، به اصفهان آمد. در اصفهان کنسول انگلیس در آن وقت مستر گولت بود. به او گفت که شما از اصفهان نمی توانید بروید، مگر این که کلیه املاک و دارایی خودتان را که در آن موقع بیش از ۶۰۰ میلیون تومان پول نقد در بانک داشت ، واگذار کنید و از ایران خارج شوید. از تهران هم قوام شیرازی و دکتر سجادی آمدند به اصفهان

و نوشته را از او گرفتند. بعد از آنجا به کرمان می رود. در کرمان رضا شاه را باز برای چند روزی نگاه می دارند تا کلیه اسنادی را که باید امضا بکند. مرحوم جم که آن وقت وزیر دربار بود، همراه او بوده است کمک می کند که این اسناد را حاضر بکنند و آن وقت کنسول انگلیس به او خبر می دهد که کشتی در بندرعباس حاضر است ... ۲ البته مبلغ مزبور غیر از سپرده گذاری های ارزی در بانکهای خارجی و نیز جواهراتی است که از ایران خارج کرد. افزون بر موجودی ریالی و دلاری رضاخان، می بایست کارخانجات و مزارع فراوانی را که به زور غصب کرده بود نیز جزو مایملک نامشروع او به حساب آورد. براساس دفتر اسامی املاک اختصاصی، حدود ۶۴۰۰ روستا و قریه فقط در یک دفتر به نام او به ثبت رسیده بود و بنا به اظهار موید احمدی نماینده دوره سیزدهم مجلس: «در دوره ۱۷ساله سلطنت رضاخان بالغ بر ۴۴۰۰۰ سند مالکیت به نام او صادر شده است!». ۳ در اوایل سال ۱۳۲۰ تقریباً تمام دهات و املاک مرغوب مازندران و گرگان تصرف شده و دیگر محلی باقی نمانده بود؛ لذا حرص و طمع شاه متوجه املاک و مستغلات تهران شد و تصمیم گرفت که کلیه خانه ها و مستغلات دوطرف خیابان شاهرضا را از ابتدای میدان ۲۴ اسفند (میدان انقلاب فعلی) تا ابتدای دروازه شمیران به طور تقریبی چهار کیلومتر و به عرض بیست متر را خریداری کند. ارزیابی ها هم خیلی منصفانه بود: اراضی خانه و مستغلات، متری ۷ ریال، ساختمان یک طبقه، متری یکصد و پنجاه ریال و عمارت دوطبقه متری ۲۵۰ ریال قیمت گذاری شد و معامله آن شروع شد. ۴ لکن با اشغال ایران و سقوط رضاخان ناتمام باقی ماند. به هر حال شرح مظالمی که در آن دوران سیاه بر ملت ایران وارد شد، از حوصله این مقاله خارج است و خوانندگان گرامی را به مطالعه آثاری که

در خصوص آن مقطع از تاریخ نگاشته شده ، حواله می دهیم . میراث سلطنت ۱۶ ساله پهلوی اول ، از دست رفتن استقلال سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی کشور به نفع بیگانگان و چپاول اموال دولت توسط این خاندان بی هویت بود که توسط قدرتهای خارجی بر سر کار آمدند و پس از تبعید موسس این سلسله نیز توانستند همچنان ۳۷ سال بر ایران حکومت کنند .

منبع جام جم آنلاین - چهارشنبه ۲۰ شهریور ۱۳۸۱ -

فصل شانزدهم

نگاهی به اموال منقول و غیرمنقول رضا شاه

محمد ترکمان محقق تاریخ معاصر ایران در نوشته پژوهشی خود تحت عنوان «نگاهی به اموال منقول و غیرمنقول رضا شاه» اموال غصب شده توسط رضا شاه مورد بررسی قرار داده است و می نویسد: مطالعه و بررسی سیاهه اموال منقول رضا شاه از جهات عدیده، از جمله جامعه شناختی، جایگاه ماکیت، فرآیند تملک و سازوکار و مؤلفه های قدرت و همچنین سیر تحولات اقتصادی و سیاسی ایران معاصر قابل توجه و دقت می باشد. مسائل مذکور از دیر باز مطرح نظر محققین و نویسندگان بوده است و در رساله های مستقل، یا در جزو نوشته های خود، بدان پرداخته اند. امید آن داریم که این نوشته مواد و مصالح بیشتری برای تعمیق مباحث فوق فراهم آورده و امکان جمع بندی و تحلیل دقیق تری را به وجود آورد.

در باره اموال تحت تصرف و طریق تملک آن توسط رضا شاه، پس از شهریور ۱۳۲۰ مقالات و نوشته های فراوان در جراید و مجلات و کتاب ها منتشر و در مجالس قانونگذاری پس از شهریور تا کودتای انگلیسی - آمریکایی و ارتجاعی ۲۸ مرداد ۳۲ بسیار سخن گفته شده است.

سخنان و نوشته های مطروحه در این ارتباط، تاکنون اکثر قریب به اتفاق از سوی منتظلمین عنوان گردیده است، در صورتی که در این نوشته از منظر اسناد به دست آمده از دربار پهلوی و بنیاد وابسته به آن، این موضوع روایت می شود.

در سال ۱۳۶۹، ۹ سند از اسناد مربوط به چهار حساب خارجی رضا شاه در بانک «اونیون دو بانک سوییس»، «رایش کردیت گزانشافت برلن»، «میدلند بانک» لندن و «وستمینستر بانک» لندن متعلق به سال های ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱، و همچنین سندی حاوی سیاهه اسمی علماء، ملاکنی، تجار و رؤسای برخی از ادارات دولتی و نیز کشاورزان مازندرانی که در سال ۱۳۱۱ شمسی دستگیر و املاک آنان توسط رضا شاه تصاحب شده بود و خود با خانواده به نقاط مختلف کشور تبعید گردیده بودند، در کتاب دوم «تاریخ معاصر ایران» همراه توضیحاتی به چاپ رسید.

سه سال قبل در گنجینه اسناد مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی بالغ بر بیست جزوه دان اوراق پراکنده و متفرق از دارایی رضا شاه ملاحظه شد. گام اول جهت استفاده از اسناد مذکور، تنظیم آن بر اساس موضوع و تاریخ بود. این مهم پس از مدتی کار مداوم عملی گردید.

پس از آن؛ اسناد براساس سال تفکیکی و در مرحله بعد برحسب موضوع گرد آوری و در پرونده مربوط قرار داده شد. پس از اتمام مراحل مذکور در فوق معلوم شد اسناد مزبور تنها شامل بخشی از اسناد مالی رضا شاه است نه تمامی آن. اما علیرغم نقایص آن، باید گفت کاملترین مجموعه ای بود که تا آن ایام برای مطالعه و بررسی در این زمینه به دست آمده بود.

حاصل اقدامات فوق در نهایت به این شکل تعظیم شد:

اسناد سال ۱۳۰۳ و ۱۳۰۴ و ۱۳۱۱ و ۱۳۱۲ به دلیل قلت داخل پرونده های موضوعی متعدد و کلاً در یک جزوه دان و اسناد سال های ۱۳۱۱ تا ۱۳۱۷ هر سال در یک جزوه دان و اسناد سال های ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ و ۱۳۲۰ به دلیل کثرت دو جزوه دان قرار داده شد و در جمع شامل دوازده جزوه دان گردید.

گسترده‌گی مکانی و تنوع منابع مالی و عایدات رضا شاه از جمله ویژگی‌های منحصربه‌فرد دارایی او در طول تاریخ پس از اسلام تا دوران افزایش درآمدهای نفتی در دهه ۱۳۵۰ می‌باشد.

در ذیل؛ پس از ذکر مقدمه به برشماری محورهای ویژگی‌های اموال مذکور و مشخصات شکلی و صوری و تعداد آن و همچنین توضیحاتی در باره اسناد هر ساله خواهیم پرداخت.

تزلزل و عدم ثبات مالکیت و جان شهروندان در تاریخ ایران پیشینه‌ای دیرپا دارد. این تزلزل و عدم ثبات ادواری؛ مالکیت، و در دوران هائی؛ عمیق و گسترده بوده است. ادوار شکوفایی فرهنگی و هنر و علم و اقتصاد و مدنیت در کشور را مصادف با دوران برخوردارگی شهروندان از امنیت جانی و مالی نسبی که از نعمت‌های وجود آرامش نسبی در مرزها و کشور و پویایی و تعادل در جامعه و دوره‌های انحطاط را مقارن عدم امنیت و ثبات و تعادل که همراه با هجوم قدرت‌های خارجی و اقوام بدوی و حاکمیت رخوت بر جامعه بوده است، باید دانست.

پس از تصرف اصفهان پایتخت سلطان حسین صفوی توسط محمود افغان و پی‌آمدهای زیانبار آن، و تشکیل حکومت‌های مستعجل افشاریه و زندیه (دوره زندیه مردم تا جدودی برخوردار از امنیت قضایی و آرامش بودند) و جلوس آقا محمد خان قاجار که مرزهای ایران را تا حدی به مرزهای عصر صفوی رسانیده، و قتل او و بر تخت نشستن فتحعلی شاه قاجار همزمان با تحولاتی در سیاست بین‌المللی، صفحه‌ای نوین در تاریخ کشور گشوده شد.

در این دوره حضور فعال سیاست خارجی اروپائی با ویژگی‌های متفاوت از مهاجمین گذشته در مرزها از جمله، آثار شوم زیر را به ارمغان آورد:

- ۱- ایجاد جنگ در مرزها و نا آرامی در داخل بویژگی های متفاوت از گذشته (۱)؛
 - ۲ - شتاب گرفتن روند جدائی ایران از حوزه فرهنگی - اقتصادی دارای بیش از هزار سال سابقه (۲)؛
 - ۳ - نابودی استقلال گمرکی ایران و بی دفاع شدن تولیدات داخلی (۳)؛
 - ۴ - سرازیرشدن کالاهای فرنگی به کشور و تعطیلی روز افزون کارگاهها و تضعیف صنایع ملی (۴)؛
 - ۵ - افزایش مالیاتها جهت تأمین مخارج نظامی و آرام سازی های داخلی و عواقب نابهنجار (۵)؛
 - ۶ - اختلال در نظام پولی کشور و کاهش مستمر ارزش آن (۶)؛
 - ۷ - گسترش فقر و بیماری و کاهش جمعیت (۷)؛
 - ۸ - تشدید موانع رشد و توسعه فرهنگی و علمی جامعه (۸)؛
 - ۹ - مهاجرت نقدینه ها و مغزها و نیروی کار ماهر از کشور (۹)؛
 - ۱۰ - بر خورداری اتباع خارجه از کاپیتولاسیون و آثار سوء آن (۱۰)؛
- در این دوره نیروهای فرهنگی، سیاسی، نظامی و اقتصادی کشور در چند خیزش به مصاف مشکلات و موانع شتافت، اما متأسفانه بدلیل فقد ابراز کافی و ابعاد گسترده فاجعه، هرگام هاپس نشست.
- ابعاد نا ایمنی قضای و سیاسی دوره قبل از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ (با لحاظ کردن ریشه های آن از جمله قرارداد ۱۹۰۷ م) به دلیل حضور نهادهای سنتی و داخلی با دوره پس از آن به علت تضعیف و محو و نابودی نهادهای سنتی و داخلی وادغام کشور در نظام مسلط جهانی از طرق دستیابی به هرم قدرت، قابل مقایسه نیست.
- شهید مدرس در ادوارچهارم و پنجم مجلس شورای ملی به لحاظ داشتن مضمون فوق بارها اظهارداشت: نا امنی و استبداد پس از کودتای سوم اسفند در تاریخ یکصد و پنجاه ساله و در پانصد ساله ایران بی سابقه است.

در اینجا؛ مواردی از نایمینی قضایی و سیاسی در دوره اول را ذکر و سپس به بر شماری نمونه هایی آن در دوره دو که دارای تفاوت کیفی با دوره قبل است می پردازیم.

ژنرال گاردان فرانسوی در تاریخ ۲۸ مه ۱۸۰۸ م = ۱۲۲۳ ق در گزارشی به وزیر خارجه کشورش پس از برشماری اسامی ثروتمندان و معتبران اصفهان و شیراز و بندر بوشهر از جمله می نویسد:

« همه اینها از ترس در بارکالاهای خود را مخفی کرده و وانمود به فقر و افلاس می کنند. آنها مخصوصاً از احضار به تهران می ترسند چون می دانند در آنجا مجبور خواهند بود مبلغ گزافی به دربار بپردازند.» (۱۱)

این نکته را از نظر نباید دور داشت که در این ایام ایران گرفتار دوران دهساله جنگ اول با روسیه (۱۲۱۸-۱۲۲۸) بود و حکومت دچار مشکلات مالی برای تأمین مخارج جنگ. همزمان با ژنرال گاردان فرانسوی، نویسنده ای ایرانی در « مرآت الاحوال جهان نما» نیز در شرح سفر به هندوستان و خاطرات خود، پس از بیان چگونگی مشروطیت انگلیس و تشریفات بودن نهاد سلطنت در آن کشور و اجرای عدالت و... در شکوه از فقد عدالت و امنیت قضایی در ایران و در انتقاد از نرسیدن ناله مظلومان به گوش مصادر امور می نویسد:

« و در ایران اگرچه پادشاهان خود اراضی به ظلم و ستم نیستند، ولیکن رسیدن ناله مظلومان به ایشان در نهایت دشواری است، بلکه به جهت اعظام میسر نیست تا به فقرا چه رسد.

اگر در دارالایمان ایران نیز مقرر می شد که عرایض مظلومان به حضور می رسد، ظاهر آنست که بهتر از تمام ممالک، طریقه عدل و داد معمول می شد...» (۱۲)

از درخواست ناصرالدین شاه توسط صدراعظم نوری از محمود خان

قراگزلو مبنی بر ارسال کتب قانون دولت های فرانسه، انگلیس و روسیه و اطیش و عثمانی در سال ۱۲۷۱ (۱۳) و یادداشت علیقلی خان مخبر الدوله به ناصرالدین شاه در سال ۱۲۹۱ (۱۴) و شرح اعتماد السلطنه در خاطرات روز سه شنبه ۱۲ صفر سال ۱۳۰۴ قمری به این عبارت: «... روزنامه عرض کردم. شخصی در ایتالیا فوت شده که پنجاه کروور دولت از او مانده. در روزنامه نوشته بودند. همین که عرض شد شاه فرمود افسوس که در ایران نبود که ظل السلطان و صاحب دیوان و غیره او را غارت کنند! معلوم شد همه چیز به حضرت همایونی معلوم است...» (۱۵)

حد و حدود فقد امنیت مالی و قضایی در آن دوره روشن می شود. اما آنچه بعدها رخ داد ماهیتی دیگر داشت. همانگونه که ماهیت و عملکرد جهانخواران جدید آنچه بعد ها رخ داد ماهیتی دیگر داشت. همانگونه که ماهیت و عملکرد جهانخواران جدید با ماهیت و عملکرد سایر مهماجمین که تاریخ ایران به خود دیده بود تفاوت داشت، ماهیت و عملکرد حکومت جدید که با پشتیبانی نیروهای خارجی فعال در منطقه، به قدرت رسیده بود، و شیوه های آن از جمله لگدکوب کردن حقوق فردی و جمعی، فرهنگ و سیاسی و اقتصادی و... شهروندان نیز متفاوت بود و ابعادی نوین یافته بود که شرح شمه ای از آن در ذیل خواهد آید.

در این نوشته تنها به ظلم اقتصادی وارده بر مردم کشور اشاره می شود و از پرداختن هجوم به اعتقادات، آداب و رسوم و خلیقات، زبان و فکر و اندیشه و فرهنگ، خانواده و... آزادی مردم در می گذریم. یحیی دولت آبادی در آغاز کار رضا خان میل به تصرف املاک و دارایی مردم توسط او و اهداف و انگیزه و شیوه او را در این امر به شرح زیر بیان داشته است:

« سردار سپه آرزو دارد مالک تمام املاک مازندران بشود [و] دفاین و خزاین از جواهر و پول و اشیاء نفیس خود را که شاید خود او هم نتواند حساب آنها را نگاهدارد در آنجا جمع کند و مطمئن باشد اگر روزی از این مقام افتاد خواهد توانست آنجا زندگانی اربابی کرده دارائی هنگفت خود را حفظ کند و از روی این نظر استحکامات در آنجا می سازد... سردار سپه از قلع و قمع کردن هرکس که در مازندران مانع رسیدن به آرزوی خویش تصور کند به هر وسیله باشد دریغ نمی کند. پسرها را که خطر مزاحمتشان بیشتر است از پیش بر می دارد و پدرها را از داغ آنها به دق می کشد و یا به خودکشی وا می دارد» (۱۶)

با رسیدن سردار سپه به سلطنت، آزاو فزونی یافت و نه تنها مازندران که ایران را ملک طلق خود می دانست و در راه رسیدن به مطلوب هرمانعی را به قوت و قدرت قشون و نیروهای انتظامی و دستگاه های دیوانی وابسته از پیش پا بر می داشت.

آنچه در زیرخواهد آمد گوشه ای از حدیث حرص و از و بخشی از ستمی است که در این دوره بر مردم ایران رفته است.

لازم به ذکر است که قدرت و توان رضا شاه بر خلاف حاکمان سابق، چون تنها در پرتو پیوند با قدرت خارجی و مصالح آن حاصل آمده بود، با قطع آن پیوند به گونه گذشته، در سوم شهریور، از اثر افتاد و کسی که تا آن روز خود به سلب همه حقوق مدنی از شهروندان پرداخته بود، مسلوب الحقوق گردید و امکان بیان گوشه هایی از اعمال او توسط مداحان سابق و جفا دیدگان فراهم آمد.

عمیدی نوری در تاریخ ۳۰ شهریور ۲۰ مقاله ای در روزنامه ایران نوشت:

« اوراق مالکیت شاه سابق نظربه آن که شرایط صحت معامله طبق

مقررات قانون مدنی رعایت نشده و اصل مسلم احترام مالکیت مندرجه در قانون اساسی مورد توجه نشده است، باطل می باشد. زیرا اولاً قسمتی از املاک مزبور بدون توجه به خرید و معامله صحیح از مالک گرفته شده و ثانیاً قبل از اخذ قباله های مربوط قبلاً تصرف می شده است... خصوصاً آنکه اگر در موردی هم پیش می آمد که مالک دست از جان شسته در مقام اعتراض بر ثبت این گونه املاک بر می آمد علاوه بر این که بر آن اعتراض ترتیب اثر داده نمی شد معترض به زندان می افتاد...» (۱۷)

در همین روز، محمد رضا شاه پهلوی در جواب به اعتراضهای مطرح شده در باره تصرفات غیرقانونی پدرش، طی فرمانی املاک متصرفی او را که به هنگام خروج از ایران به فرزندش هبه کرده بود به دولت منتقل کرد.

در این ایام که فریاد از اجحافات و ظلمهای بیست ساله از هر سو برخاسته بود، شهرداری تهران نیز طی گزارشی به انجمن شهر تهران، شرحی از وادار ساختن آن اداره به بنای ویلاها، قصرها، استخرها، میدان های تنیس و غیره برای افراد خاندان سلطنت از محل وجوه عمومی مردم، ارائه و از جمله چنین اظهار داشته بود:

« در این موقع که از طرف دولت اقداماتی برای استرداد مطالبات خود از دربار سابق به عمل می آید، شهرداری تهران نیز به نوبه خود لازم دید نسبت به حقوق خود و هزینه هایی که برای ساختمانها و غیره در دربار سابق نموده آقایان نمایندگان شهر را متذکر نماید که نسبت به دعاوی شهرداری تصمیم قطعی و فوری اتخاذ نمایند و ضمناً فهرستی از دعاوی شهرداری و اقداماتی که برای ساختمان های دربار سابق نموده و تا این ساعت به نظر رسیده برای استحضار آقایان ارسال می دارد... در خاتمه استحضار می دهد که دعاوی شهرداری نسبت به دربار

سابق، به موجب همین گزارش متجاوز از ۳۵۰ میلیون ریال است. در سال جاری شهرداری تقریباً تمام اعتبارات خود را به مصرف امور ساختمانی دربار رسانیده.» (۱۸)

در تاریخ ۶ مهر ۱۳۳۰ عده زیادی از مالکین خلع مالکیت شده گرگان و مازندران در مجلس شورای ملی اجتماع و پس از انتخاب ۵ نفر به نمایندگی و مذاکره نمایندگان مزبور با رئیس مجلس و طرح تقاضای خود مبنی بر استرداد املاک به صاحبان اولیه، از حسن اسفندیاری رئیس مجلس که گوئی هیچگونه اطلاعی از آنچه در دوران بیست ساله بر مردم بی پناه کشور گذشت است ندارد، چنین جواب شنیدند:

« در این چند روز چیزها از طرز گرفتن املاک و تعدی های بیست ساله شنیده ایم که از ذکر آن بی اندازه متأثر می شوم. من خود نیز عقیده دارم که باید املاک مردم به آنها پس از داده شود. ولی موقع مقتضی است که با سکوت و آرامش این موضوع رسیدگی گردد. زیرا کارهای بیست ساله را دو سه روزه نمی توان رسیدگی کرد.» (۱۹)

در همین روزدکتر سنگ نماینده ساری در نطق پس از دستور خود اشاراتی در مورد املاک متصرفی و وضع مردم در مازندران نموده و از جمله چنین گفت:

« به طوری که گفته شده است مقرر گردید املاکی که از مردم گرفته شده است در استرداد آن بر حسب امر ملوکانه تصمیمی اتخاذ شود که رفاهیت این مردم بدبخت مورد توجه قرار گیرد، مخصوصاً نسبت به اشخاصی که هستی ایشان به انواع مختلف به باد رفته است توجه کاملی بشود.

شنیده می شود که این بخشش ملوکانه در تحت نظر کمیسیونی در خواهد آمد که در آنجا این قبیل املاک برای امور خیریه در نظر گرفته خواهد شد. بنده نمی دانم کدام خیریه بالاتر است که این املاک به صاحبانش

برگردد؟

بله به صاحبان بدبخت بیچاره که دارای چندین نفر عائله هستند که بنده می شناسم و آقایان هم همه آنها را می شناسید. اشخاصی را می شناسیم که دارای عده زیادی عائله هستند و فعلاً برای شام شبشان محتاج هستند. آیا خیری بهتر از این است که این املاک را به صاحبان آن برگردانند؟

... ما دهاتی داریم که صد خانوار رعیت داشته است در این ده شاید هر خانه اگر دو چراغ نداشت یک چراغ داشت. به واسطه گرفتاری فوق العاده که پیش آمده بود این صد خانوار شاید به بیست خانوار رسیده است و باور کنید از این بیست خانوار هم یک خانوار آن چراغ ندارد، شام ندارد که چراغ داشته باشد. آیا در اینجا مخارجی شده است و عمران و آبادی شده است؟ ابداً. یقین بدانید طوری این نقاط خراب و ویران شده است که سال ها طول دارد تا آباد گردد... عقیده بنده این است چه در مازندران، چه در غیر مازندران این قبیل املاک را باید دولت به صاحبانش با ترتیبی که مقرون به قوانین باشد مسترد نماید. اگر دولت بخواهد خودش را نگاهداری کند و عایدی آن صرف امور خیریه نماید عملی نخواهد بود. دولت نمی تواند آن جاها را که این طور ویران شده است آباد نماید تا از آن استفاده کند. چنانچه فروش خالصجات از همین نقطه نظر است که دولت از اداره کردن آن عاجز است. خلاصه بنده در اینجا از آقایان به نام تمام آنهایی که هستی ایشان از بین رفته چه در مازندران و چه در جای دیگر استرحام می کنم که به آن آسیب دیده ها به آن فلک زده ها، به آن بیچاره ها کمک کنند. حالا که اعلیحضرت همایونی این طور در نظر گرفته اند که قلوب مجروح این دسته از مردم را مرهم گذارند با آن نیات عالیه و پاکشان به پریشانی این مردم خاتمه بدهند، بهتر این است هیأت محترم دولت هم در نظر داشته باشند که کلیه املاک مزروعی و مراتعی را که از مردم گرفته اند به خودشان

مسترد بدارند که خدا می داند خیر عظیم همین است...» (۲۰)

در تاریخ سه شنبه ششم آبان ۱۳۲۰ مجید آهی وزیر دادگستری دولت محمد علی فروغی با حضور در مجلس شورای ملی اظهار داشت:

« راجع به املاکی که از طرف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به دولت واگذار شده است، چون شکایات زیادی رسیده و اشخاصی ادعاهایی بر املاک مزبور نموده اند که باید مورد رسیدگی واقع گردد... بنابراین لایحه مشتمل بر ۲۳ ماده پیشنهاد و تصویب آن در خواست می شود.» (۲۱)

در تاریخ ۱۷ آذر ۱۳۲۰، روزنامه اطلاعات خبر از تشکیل کمیسیونی در مجلس شورای ملی متشکل از نمایندگان مازندران و حضور وزیر دادگستری در آن کمیسیون داده و می افزاید:

« در پایان جلسه کمیسیون که تا دو ساعت بعد از ظهر به طول انجامید آقای وزیر دادگستری توضیحات مفصلی راجع به نظریات اصلاح طلبانه دولت برای استرداد املاک و تهیه موجبات رضایت خاطر مالکین و زارعین داده و اضافه نمودند که دولت نهایت جدیت را برای خاتمه این امر داشته و قریباً آقای دکتر مشرف نفیسی وزیر دارایی به اتفاق آقای دکتر امینی معاون وزارت دارایی و آقای رخشانی رئیس املاک، مسافرتی به مازندران خواهند نموده چگونگی وضعیت مالکین و املاک را از نزدیک مشاهده نموده و نسبت به هر یک تحقیقات و اطلاعات کامل به دست آورند و موجبات اطمینان خاطر آقایان مالکین را فراهم سازند...» (۲۲)

روزنامه اطلاعات به تاریخ ۲۰ دی ۱۳۲۰ خبر از طرح لایحه مربوط به املاک اختصاصی واگذاری و مورد دستور و مطالعه فرارگرفتن آن داد.

در ۲۹ دی ماه نیز خبر تحصن عده ای از مالکین املاک شمال و

نمایندگان آنها در اعتراض به بلاتکلیفی آنان در جراید منتشر شد. (۲۳) در جلسه ۱۹ مجلس سیزدهم مورخ یکشنبه دوازدهم بهمن ۱۳۲۰، گزارش کمیسیونی قوانین دادگستری در باره لایحه دولت راجع به املاک اختصاصی که پس از طرح در جلسات کمیسیون مزبور با حضور وزیر دادگستری و نمایندگان مازندران در ۲۵ ماده (۲۴) تنظیم گردیده بود برای شور تقدیم مجلس شد.

در این جلسه چند تن از نمایندگان سخنانی ابراز و تا حدودی پرده از عدم امنیت قضایی، مالی و سیاسی شهروندان در دوره بیست ساله برداشتند و به برخی از شگردهای دستگاه اداری در خدمت درضا شاه برای سلب مالکیت از افراد اشاره کردند.

سید احمد بهبهانی در سخنان خود خواستار قید: تصرف غاصبانه املاک، برگردان عایدی املاک به صاحبان اصلی آن، در برگرفتن املاک وقفی و آنچه از املاک وقفی تحت عنوان تبدیل به احسن تصرف شده است در قانون مزبور گردید و در پایان علت واگذاری املاک از سوی محمد رضا شاه به دولت را چنین اظهار داشت:

« این املاکی که از طرف اعلیحضرت فعلی به ملت واگذار شده یا به دولت ما ، در واقع نباید خیال کنیم که ایشان نخواستند ملک داشته باشند، چرا نخواستند ملک داشته باشند ؟ شاه ، اعلیحضرت ما مگر از ملک و مالکیتش بدش می آید ؟ نه بدش نمی آید، پس چرا اصولاً و اساساً این املاک را واگذار به ملت کرد»

برای این بود که این املاک را که واگذار کرده اند به ملت یا به دولت ، به صاحبان حقیقی آن واگذار گردد و مسترد شود (صحیح است) چون حقایق مطلب پیش ایشان بهتر و بیشتر از نزد ما مکشوف بوده است (صحیح است).»

ملک مدنی نماینده ملایر نیز در سخنان خود در باره ضرورت ملغی

اعلام کردن اسناد مالکیت صادر شده به نام رضا شاه، توسط مجلس شورای ملی گفت:

«شاه سابق را می دانم ۱۷ سال، در این مملکت سلطنت کرد و این را تقسیم به روز بکنین تقریباً شش هزار روز می شود و ایشان چهل و چهار هزار سند مالکیت صادر کرده اند. تقسیم که بکنیم روزی هفت سند مالکیت ایشان گرفته اند... به عقیده بنده ماده اول این قانون باد این طور نوشته شود (نظربه این که شاه املاکی را از مردم قهراً غصب کرده بود و الزاماً سند مالکیت هایی صادر کرده بود... این اسناد بلا اثر و ملغی و از درجه اعتبار ساقط است.»

یکی دیگر از نمایندگان به نام طباطبائی درباره تخلفات و تقلبات عمال رضا شاه در صدور اسناد مالکیت به نام او در دو دوره، قبل از عملیات ثبتی و پس از خاتمه عملیات ثبتی در کشور، در مورد دوره اول اظهار داشت:

«بنده در همین جا باید توجه مدعی العموم و دادستان را متوجه کنم که اصلاً برخلاف قانون عمل شده است. در قانون مصرح است که اگر شما یک ملکی را بخواهید سند مالکیت صادر کنید، همان طور که ثبت لازم است، تشریف می برید به اداره ثبت، تقاضای ثبت می کنید، تقاضای شما را می گیرند و یک پرونده برایش تشکیل می دهند. مطابق قانون این اعلان و آگهی ها باید در مجله رسمی وزارت دادگستری و در یکی از روزنامه ها منتشر شود. عرض کردم اولی یک نوبت برای تحدید حدود و دومی سه نوبت باید منتشر شود. این عملی است که اداره ثبت کرده، پرونده هایش هم موجود است. عرض کردم اداره دادستانی و مدعی العموم باید بروند و وارد شوند و ببینند چه کیفیتی در این مملکت جریان داشته است. این املاک جریانش در هیچ روزنامه ای اعلان نشده و در حدود ثبت عمومی برای این املاک منتشر نشده. اگر شده، آقای وزیر

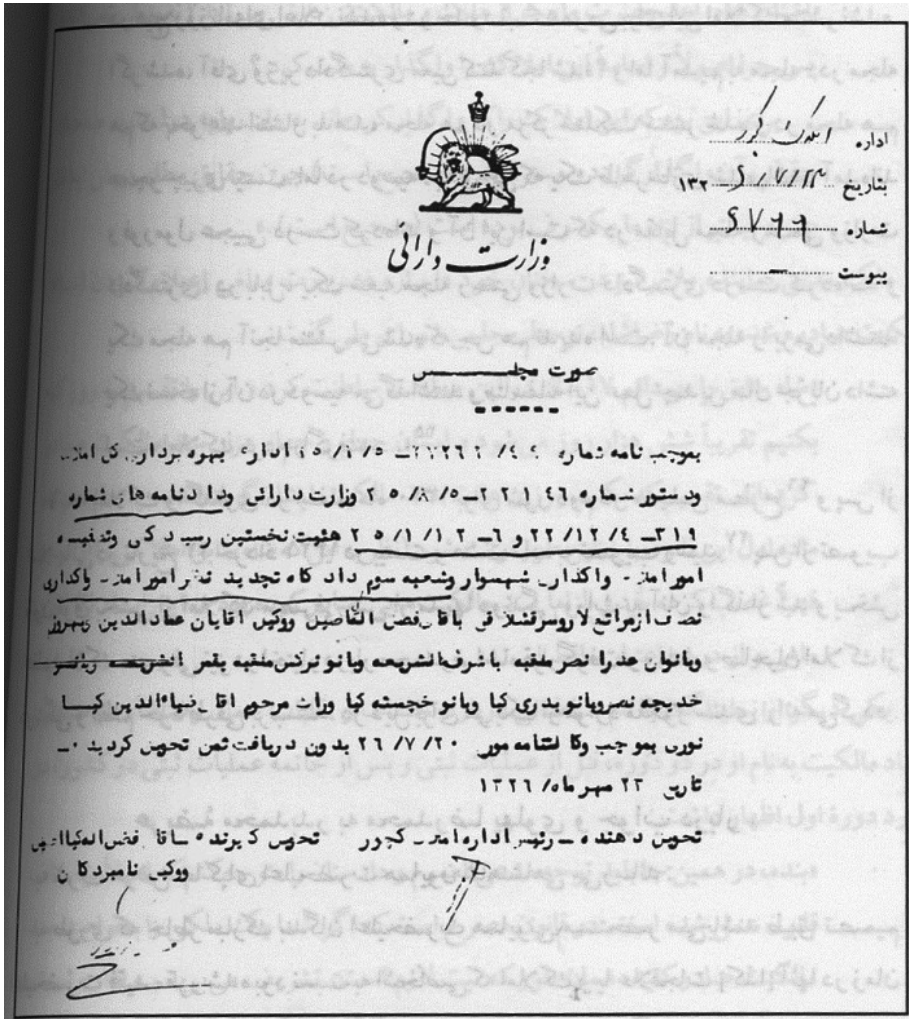
دادگستری معین کنند کجا شده؟ و اما آمدم به مجله؛ در مجله هم که بخواهند انتشار بدهند، مجله هم در مرکز مملکت منتشر شده و در مجله هم همچو چیزی نیست. اما در دوسیه؛ برای این که یک ظاهر سازی شده باشد، آمده اند و فورمول عجیبی درست کرده اند و آن این است که در مقابل مجله رسمی وزارت دادگستری، در بابل، یک شعبه مجله رسمی وزارت دادگستری درست کرده اند و یک مجله هم آنجا منتشر می‌گذاشتند و متأسفانه این عمل چندین سال جریان داشته است، املاک مردم را گرفتند...» (۲۵)

لایحه املاک و اگذاری در اسفند ماه ۱۳۲۰ برای شور دوم در مجلس مطرح ۲۶ و پس از اصلاحاتی در تاریخ ۱۲ خرداد ۱۳۲۱ در بیست و هشت ماده به تصویب رسید. پس از تصویب قانون فوق بخشی از املاک متصرفی پس از مدتها دوندگی وراثت به آنان واگذار شد و بخش اعظم املاک متصرفی نیز در اختیار دربار محمد رضا شاه قرار گرفت و وراثت و صاحبان املاک از دوندگی و تظلم خود طرفی نبستند. در ذیل برای هر یک از موارد مذکور سندی ارائه می‌گردد.

عریضه محمد بدر به محمد رضا پهلوی و جواب دربار

به شرف عرض خاکپای اعلیحضرت همایون شاهنشاهی می‌رساند: به طوری که خاطر مبارک بندگان اعلیحضرت همایونی مستحضر می‌باشند طبق تصمیم اعلیحضرت فقید مقرر شده بود نسبت به اشخاصی که املاک و یا علاقجات [کذا] آنها در زمان حیات شاهنشاه فقید معاملات صورت گرفته در صورت اقتضا عین آنها مسترد یا معاوضه و در غیر این صورت به ترتیبی جبران غبن آنها به عمل آید. فدوی محمد بدر که دارای یک سهم از شش سهم عمارت و باغات متعلق به مرحوم ابوی

احمد بدر [نصیرالدله سابق] در سعدآباد شمیران بودم برای امتثال امر مطاع اعلیحضرت فقید سهمیه خود را از باغات مزبور جزو سایر ورثه به ترتیبی که امر صادر شده بود واگذار نموده بعداً در موقع مقرر عرضحالی به کمیسیون منعقد در وزارت دارایی تسلیم [کردم] ولی کمیسیون مزبور به عنوان این که عمارت و باغات مزبور جزو قصور سلطنتی در سعدآباد درآمده و در تحت تصرف و اختیار وزارت دارایی عطوفت داشته استدعای عاجزانه نماید که راضی به این بی عدالتی نشده به هر طور که رأی مبارک اقتضا فرماید نسبت به سهمیه فدوی امر و مقرر فرمایید جبرانی به عمل آمده تا بتواند با عطیه ملوکانه از عهده هزینه معالجه خود برآمده و طبق تشخیص پزشکان شاید در خارج از کشور موفق به بهبودی این مرض گردیده و به دعاگویی ذات اقدس شاهنشاهی اشتغال ورزد. جان نثار ۱۸ / ۲ . ۳۱.



جواب دربار به محمد بدر

نشان تاج

در بار شاهنشاهی

شماره ۱۰۵۶

تاریخ ۲۳ / ۲ / ۱۳۳۱

پیوست

آقای محمد بدر

در پاسخ عریضه تقدیمی به پیشگاه ملوکانه اشعار می دارد:
به طور کلی قصور سلطنتی از قانون املاک و اگذاری مستثنی است و مشغول مقررات قانون مزبور نیست. به علاوه با صدور سند مالکیت کاخ سعدآباد و متعلقات آن به نام مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی هیچگونه دعویایی نسبت به آن با فرض دادن عرض حال تأثیر قانونی ندارد. بنا به مراتب و بافقد وسایل، دربار شاهنشاهی از ابراز کمک و مساعدت مالی نسبت به شما معذور است.

از طرف وزیر دربار شاهنشاهی

در پایان ای مقدمه، و قبل از شرح تفصیلی سیاهه اموال و دارایی های رضا شاه موجود در مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی لازم به ذکر است: با توجه به اسناد ارائه شده در این نوشته و سایر نوشته های مشابه، رضا شاه به همان اندازه که از الگوی «سلطان» آرمانی تصویر شده در «نصیحة الملوک» ها و «اندرزنامه» های ادبیات اسلامی به دور بود، به همان نسبت از الگوی باستانی «شاه نمونه ایرانی» مطرح در ادبیات باستانی و پند نامه و اندرزنامه های مربوط به دوران و موجود

در قرون اولیه اسلامی، نیز فاصله داشت. سخن آرتو کریستنسندر معرفی رضا شاه به عنوان مصداق بارز «شاه نمونه ایرانی» در کتاب «کارنامه شاهان در روایت ایران باستان» را جزبه عدم اطلاع و ناگاهی اواز واقع امر یا پوشاندن لباس حق بر باطل که هیچ کدام در شأن یک عالم نمی باشد، نمی توان تعبیر کرد. در اینجا دامنه سخن را فراکشیده و خوانندگان به شرح تفصیل سیاهه مذکور در فوق حواله می دهیم.



توضیحات و مآخذ

محمد ترکمان «نگاهی به اموال منقول و غیر منقول رضا شاه» - «تاریخ معاصر ایران (جلد هفتم)» - مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی - ۱۳۷۴ - صص

فصل هفدهم

۱- گسترده‌گی مکانی

به لحاظ پهنه مکانی افزون بر تهران و حومه و شهرهای اطراف آن همچون ورامین و دماوند و استان های مازندران و گیلان باید بخشهایی از غرب و شمال شرقی کشور را نیز جزو منطقه تحت تملک رضا شاه دانست. در زیربه ترتیب حروف الفبایی اسامی مکانهایی را که او در آن مناطق صاحب دارایی بوده است فهرست می شود:

۱- آبعلی	۲۴- رودسر	۴۷- کلارستان
۲- آمل	۲۵- رودهن	۴۸- کیا کلار
۳- اشرف	۲۶- زیر آب	۴۹- کینه ورس
۴- الیکا	۲۷- زنجان	۵۰- گاجره
۵- بابل	۲۸- ساحلی (املاک و اموال ساحلی)	۵۱- گچسر
۶- بابلسر	۲۹- ساری	۵۲- گرگان
۷- بجنورد	۳۰- سرخ کلاه	۵۳- گلندر
۸- بندر دهنو	۳۱- سواد کوه	۵۴- گلو گاه
۹- بندر شاه	۳۲- سولده	۵۵- گنبد کاوس
۱۰- بندر گز	۳۳- سیاه دهن	۵۶- گیلان
۱۱- پل گردن	۳۴- شاه آباد غرب	۵۷- لاله رود
۱۲- پهلوی دژ	۳۵- شاهی	۵۸- مازندران

۱۳ - تاشلک	۳۶ - شتران گلابی	۵۹ - مبارک آباد
۱۴ - تاکستان	۳۷ - شمشک	۶۰ - محمود آباد
۱۵ - تموشان = تمیشان	۳۸ - شیر گاه	۶۱ - مشهد سر
۱۶ - تنکابن	۳۹ - عباس آباد ساری	۶۲ - میمون دره
۱۷ - تهران	۴۰ - علی آباد	۶۳ - نساء
۱۸ - چالوس	۴۱ - غرب کشور	۶۴ - نشتا رود
۱۹ - داراب کلاه	۴۲ - فرح آباد	۶۵ - نگاه
۲۰ - دربند	۴۳ - فریمان	۶۶ - نور
۲۱ - دشت گرگان	۴۴ - کجور	۶۷ - ورامین
۲۲ - دماوند	۴۵ - کلاچای	
۲۳ - رامسر	۴۶ - کلار آباد	

۲ - تنوع و گستره منابع مالی رضا شاه

این بخش نیز با اسناد فراهم آمده در ۱۲ جزوه دان موجود در گنجینه مؤسسه به شرح ذیل فهرست شده است:

- ۱ - عوائد حاصله از ماشین خانه پنبه پاک کنی کیا کلا
- ۲ - عوائد حاصله از املاک ورامین
- ۳ - عوائد حاصله از دماوند
- ۴ - عوائد حاصله از کجور و کلارستاق
- ۵ - عوائد حاصله از زنجان
- ۶ - عوائد حاصله از املاک : (گندم ، غله ، اجناس ، جو ، حبوبات ، نخود سفید ، توتون و...)
- ۷ - عوائد حاصله از مازندران
- ۸ - عوائد حاصله از تنکابن (توتون ، برنج و روغن)

- ۹ - عوائد حاصله از ورامین (گاه ، پنبه)
- ۱۰ - عوائد حاصله از چوب و تیرهای چوبی رودهن
- ۱۱ - عوائد حاصله از سرشاخه های درختان بید دماوند
- ۱۲ - عوائد حاصله از مراتع بند شاه (= بندرترکمن)
- ۱۳ - عوائد حاصله از ارزن کجور و کلارستاق
- ۱۴ - عوائد حاصله از مال الاجاره مستغلات شاهی (= قائم شهر)
- ۱۵ - عوائد حاصله از تهران
- ۱۶ - عوائد حاصله از فروش آب قنوات اختصاصی تهران
- ۱۷ - عوائد حاصله از برق تهران
- ۱۸ - عوائد حاصله از مالیات حقوق مستخدمین و شهریه ها
- ۱۹ - عوائد حاصله از حق الارض در شهرهای مختلف
- ۲۰ - عوائد حاصله از فروش پيله کرم ابریشم
- ۲۱ - عوائد حاصله از حق مالکانه چوب گردو و تخته مقطوعه از جنگلهای شیرگاه
- ۲۲ - عوائد حاصله از تراورس مقطوعه از جنگل نگاه
- ۲۳ - عوائد حاصله از فروش چای از محصول تنکابن
- ۲۴ - عوائد حاصله از اغنام و احشام
- ۲۵ - عوائد حاصله از اجاره باغات انگور میمون دره و کینه ورس
- ۲۶ - عوائد حاصله از تریاک املاک فریمان
- ۲۷ - عوائد حاصله از سنگ معدن تاشلک
- ۲۸ - عوائد حاصله از صیفی املاک غرب
- ۲۹ - عوائد حاصله از یونجه
- ۳۰ - عوائد حاصله از تخم بید
- ۳۱ - عوائد حاصله از عشریه آجر و اهک
- ۳۲ - عوائد حاصله از فروش سنگ و شن و هیزم

- ۳۳ - عوائد حاصله از کوره زغال در املاک کجور
- ۳۴ - عوائد حاصله از میرابی قراء املاک اشرف
- ۳۵ - عوائد حاصله از فروش شالی
- ۳۶ - عوائد حاصله از چغندر کاری در املاک مازندران
- ۳۷ - عوائد حاصله از اجاره باغ
- ۳۸ - عوائد حاصله از فروش ماش و لوبیا
- ۳۹ - عوائد حاصله از فروش ذغال سنگ
- ۴۰ - عوائد حاصله از مهمانخانه های چالوس ، رامسر ، گچسرو..
- ۴۱ - عوائد حاصله از فروش ذغال سنگ
- ۴۲ - عوائد حاصله از فاضل آب قصر سعد آباد
- ۴۳ - عوائد حاصله از چوبهای انجیری و توسکا
- ۴۴ - عوائد حاصله از هیزم جنگلها
- ۴۵ - عوائد حاصله از محصولات کارخانه شاهی (حوله صورت ، پارچه پانسمان، پارچه فانتزی، کتان، پارچه قدیفه عریض، متقال، نخ باطله، نخهای الوان، مچ پیچ، پارچه برزنت چادری، دیاکتال نمره های مختلف، رومیزی، پارچه پشه بندی، پیراهنی، کشور)
- ۴۶ - عوائد حاصله از املاک فریمان
- ۴۷ - عوائد حاصله از بهشهر (اجاره آسیاب ، اجاره باغات انار و مرکبات و اجاره انهار ماهی گیری)
- ۴۸ - عوائد حاصله از باغات انگور، سیاه دهن
- ۴۹ - عوائد حاصله از حق الشرب سربازخانه
- ۵۰ - عوائد حاصله از فروش اجناس و محصولات املاک بجنورد
- ۵۱ - عوائد حاصله از درآمد کوره آجر پزی گرگان
- ۵۲ - عوائد حاصله از معدن نمک بجنورد
- ۵۳ - عوائد حاصله از متفرقه

- ۵۴ - عوائد حاصله از کتیرا (بجنورد)
- ۵۵ - عوائد حاصله از آسیاب (بجنورد)
- ۵۶ - عوائد حاصله از حریر بافی چالوس
- ۵۷ - عوائد حاصله از املاک گیلان
- ۵۸ - عوائد حاصله از کارخانه های برنج پاک کنی گرگان، اشرف، نگاء، آمل، محمود آباد، بندرگز، شهبسوار
- ۵۹ - عوائد حاصله از حمام دریایی بابلسر
- ۶۰ - عوائد حاصله از فروش آب معدنی آبعلی
- ۶۱ - عوائد حاصله از کنجد، سیب زمینی، پیاز و باقلای املاک گرگان
- ۶۲ - عوائد حاصله از صیفی املاک بجنورد
- ۶۳ - عوائد حاصله از ماشین خانه های پنبه مازندران
- ۶۴ - عوائد حاصله از آبد نگ های برنج پاک کنی مازندران
- ۶۵ - عوائد حاصله از درآمد رودخانه ها
- ۶۶ - عوائد حاصله از درآمد کوره های آجری و آهگی و سفالی
- ۶۷ - عوائد حاصله از فروش گردو
- ۶۸ - عوائد حاصله از درآمد صید خوک
- ۶۹ - عوائد حاصله از فروش ساختمان
- ۷۰ - عوائد حاصله از حریر بافی نوشهر
- ۷۱ - عوائد حاصله از درآمد حاصل از بابت صرفه جویی در حریر بافی نوشهر
- ۷۲ - عوائد حاصله از درآمد حاصل از بابت جریمه کارگران
- ۷۳ - عوائد حاصله از فروش محصولات کارخانه چیت سازی (چیت شماره های مختلف، چلوار و..)
- ۷۴ - عوائد حاصله از درآمد حاصل از خاکبرداری فرح آباد
- ۷۵ - عوائد حاصله از خرید و فروش کتیرای سهم رعایای بجنورد

- ۷۶ - عوائد حاصله از جرایم دریافتی از کارگران و کارمندان کارخانه حریربافی
- ۷۷ - عوائد حاصله از کارخانه های برنج پاکنی نکا، بندرگز، گرگان، شهبسوار، اشرف، آمل، محمودآباد
- ۷۸ - عوائد حاصله از فروش مصالح عمارت قدیم دربارهای قاجاری (درب و پنجره، چوب و سنگ)
- ۷۹ - عوائد حاصله از لاستیک های کهنه گاراژ
- ۸۰ - عوائد حاصله از مال الاجاره باغ اختصاصی حصار بوعلی نیاوران
- ۸۱ - عوائد حاصله از فروش نیشکر مازندران
- ۸۲ - عوائد حاصله از مرکبات تنکابن
- ۸۳ - عوائد حاصله از درآمد یخچال فرح آباد
- ۸۴ - عوائد حاصله از فروش سبزیجات
- ۸۵ - عوائد حاصله از زمین که جزو خیابان شده است.
- ۸۶ - عوائد حاصله از پولهای مأخوذه از افراد از جمله نوری علاء و عوامل او، و کشور یاد توسط سرلشکر بوذرجمهری، ارسالی توسط شهربانی رشت
- ۸۷ - عوائد حاصله از فروش اسب به اداره اصلاح نژاد اسب
- ۸۸ - عوائد حاصله از حق المرتع
- ۸۹ - عوائد حاصله از بهره مالکانه آهک پخته شده در املاک گچسر
- ۹۰ - عوائد حاصله از مالکانه ذغال سنگ صادره از معادن گاجره و نساء واقعه در گچسر
- ۹۱ - عوائد حاصله از مال الاجاره آسیاب
- ۹۲ - عوائد حاصله از درآمد کارخانه گونی بافی شاهی
- ۹۳ - عوائد حاصله از فروش چوب و تخته و آهن سیاه مستعمل و اثاثیه اسقاط
- ۹۴ - عوائد حاصله از محصولات حریرهای نوشهر
- ۹۵ - عوائد حاصله از واگذاری موقتی اراضی به ادارات دولتی

- ۹۶ - عوائد حاصله از فروش سنگ و خاک سنگ تراورتن
 ۹۷ - عوائد حاصله از بابت مال الاجاره آغل گوسفندان
 ۹۸ - عوائد حاصله از فروش بهدانه جنگلهای اختصاصی مازندران
 ۹۹ - عوائد حاصله از خشک کردن شالی در برنج پاک کنی های شهسوار، نکا و گرگان
 ۱۰۰ - عوائد حاصله از مال الاجاره انبارعلیق اسب به اداره اصلاح نژاد و پرورش اسب
 ۱۰۱ - عوائد حاصله از بابت وجه مأخوذه از اسدالله نصیری
 ۱۰۲ - عوائد حاصله از فروش خانه غلامعلی آشوری در برابر بدهی نامبرده
 ۱۰۳ - عوائد حاصله از اثاثیه نوری علاء
 ۱۰۴ - عوائد حاصله از وجه مأخوذه از نصیری ارسالی توسط سرلشگر بوذرجمهوری اینک پس از ذکر محورها و ویژگی های اموال رضا شاه به بیان مشخصات شکلی و صوری و تعداد اسناد مذکور به شرح سال به سال اسناد مذکور می پردازیم.

۱۳۰۳ و اوایل ۱۳۰۴

اسناد سال ۱۳۰۳ سیچقان نیل در دو پرونده به شرح زیر است:

۱- عنوان پرونده عبارت است: « صورت محاسبه پنج برجه از اول حمل [= فروردین] هذّه السنه سیچقان نیل»؛ نام « حمدالله بیک» از پیشکاران رضا خان نیز مندرج است.

در صفحه ۲، صورت ریزحواله های ریزحواله های پرداخته شده در برج حمل و ثور [= فروردین و اردیبهشت] به ۳۹ نفر از جمله چند روز نامه نگار به علاوه تنمه حساب سابق که مجموعاً مبلغ ۶۳۲۰ تومان است درج شده است. در مقابل صفحه فوق، صورت ریز مخارج دوبرج حمل و ثور با نمره ترتیب

از ۴۱ تا ۶۵ شامل مخارجات و حوالجات به مبلغ ۶۸۸۳ تومان آمده است. در صفحه فوق، صورت ریز حوالجات پرداخت شده در برج جوزا [= خرداد] از ردیف ۶۵ تا ۹۸ از جمله به گروهی از روزنامه نگاران به مبلغ ۷۸۷۰ تومان ذکر شده است.

در صفحه ۴، صورت ریز مخارجات در برج مذکور از ردیف ۹۹ تا ۱۲۳ شامل: مخارج ۳۸۳ تومان و جمع حوالجات ۷۸۷۰ تومان که مجموع آن ۸۲۵۳ تومان و با در نظر گرفتن جمع مخارجات و حوالجات بروج قبل (۶۸۸۳ تومان)، رقم ۱۵۱۳۶ تومان را به دست می دهد.

در صفحه ۵، صورت ریز حوالجات پرداخت شده در برج سرطان [= تیر] با نمره ترتیب ۱۲۴ تا ۱۵۶ از جمله به روزنامه نگاران به مبلغ ۳۲۳۰ تومان ضبط است.

در صفحه ۶؛ صورت ریز مخارجات پرداخت شده در همان برج با نمره ترتیب ۱۵۷ تا ۱۸۰ به مبلغ ۳۹۳ تومان و با احتساب حوالجات آن برج ۳۶۲۳ تومان و به علاوه حوالجات و مخارج بروج قبل تا پایان تیر ۱۳۰۳ به مبلغ ۱۸۷۵۹ تومان بالغ شده است.

ارقام مذکور در صفحه ۷ مخارج و حوالجات مرداد را با نمره ترتیب ۱۸۱ تا ۲۲۲ مبلغ ۲۰۴۳ تومان و با احتساب بروج گذشته رقم ۲۰۸۰۲ تومان را نشان می دهد.

مقابل صفحه ۷؛ مجدداً جمع کل مخارج از اول فروردین تا پایان تیر که در فوق گذشت ضبط و سپس جمع کل وجوه دریافتی را ۲۰ / ۰۰۰ تومان و طلب باقی را ۸۰۲ تومان ثبت کرده است.

در صورت نمره ۲ با عنوان « صورت محاسبه دو برجه سنبله [= شهریور] و میزان [= مهر] حمدالله بیک » چنین آمده است:

صورت مخارج برج سنبله و تتمه اسد ۱۳۰۳ در ۵۷ ردیف ۲۱۵۵۲ قران
صورت مخارج برج میزان ۱۳۰۳ در ۵۰ ردیف ۱۹۱۷۵ قران

سند؛ ریز صورت عایدات بروج مذکور را فاقد است و دو قسمت بعدی با عنوان « صورت مخارجات تقدیمی محاسبه [از اول فروردین] تا آخر برج جدی [= دی] هذه السنه سیچقان نیل ۱۳۰۳ به تاریخ ۷ برج دلو [= بهمن] ۱۳۰۳» چنین آمده است:

صورت ریزمخارج و حوالجات از جمله خرید املاک پرداخت به افراد و خرید کالا و ... در

پنجاه و چهار فقره به مبلغ ۹۰ دینار ۷ قران ۷۴۳۱۳ تومان

جمع کل عایدات به موجب صورت ۲۵۵۰ دینار ۶۳۹۰۳ تومان
جداگانه

و اضافه طلب بابت مخارج ۴۰۰ دینار ۵ قران ۱۰۴۱۰ تومان
ثبت شده است.

مطالب مذکور در فوق در شکل عددی به شرح زیر است:

حوالجات پرداخته شده فروردین و اردیبهشت ۱۳۰۳ + ۶۳۲۰ تومان
تتمه حساب سابق

مخارج پرداخته شده فروردین و اردیبهشت ۱۳۰۳ ۵۶۳ تومان
صورت ریز حوالجات پرداخت شده در خرداد ۱۳۰۳ ۷۸۷۰ تومان
مخارج ۳۸۳ تومان

جمع کل سه ماهه ۱۵۱۳۶ تومان

حوالجات پرداخت شده در تیر ۱۳۰۳ ۳۲۳۰ تومان

مخارج پرداخت شده در تیر ۱۳۰۳ ۳۹۳ تومان

جمع کل تا پایان تیرماه ۱۸۷۵۹ تومان

جمع حوالجات و مخارج مرداد ۲۰۴۳ تومان

۲۰۸۰۲ تومان	
۲۰۰۰۰ تومان	جمع کل وجوه دریافتی
<hr/>	
۸۰۲ تومان	طلب باقی است.
۲ قران ۲۱۵۵	صورت مخارج شهرپور و تنمه مرداد
تومان	
۵ قران ۱۹۱۷	مخارج مهر
تومان	
صورت تفکیکی مخارج و عایدات برجهای آبان و آذر و دی موجود نیست، اما طبق محاسبه انجام شده در تاریخ ۷ برج بهمن همین سال جمع کل مخارج و عایدات تا پایان دی به شرح زیر است :	
۹۰ دینار ۷ قران ۷۴۳۱۳ تومان	جمع کل مخارج
۲۵۵۰ دینار قران ۶۳۹۰۳ تومان	جمع کل عایدات
<hr/>	
۴۰۰ دینار ۵ قران ۱۰۴۰ تومان	اضافه طلب

لازم به ذکر است طبق صورت های موجود مخارج شامل اقلام پرداختی به روزنامه نگاران ، نمایندگان مجلس، روضه خان، فقیرو... و خرید اجناس خوراکی و بهداشتی و پوشاکی و مشروبات الکلی و حقوق خدمه و رفت و آمد با درشکه و پرداخت وجه به طبیب و خرید تخم چمن و پرداخت انعام به افراد مختلف و خرید زمین، باغ و باغچه و وسائل تزئینی مثل بلورجات و میزخاتم کاری و قالی است و عایدات شامل دریافت های حاصل از خزانه داری، فروش یک دستگاه اتومبیل فیات، از حمدالله، از بابت فروش املاک رودهن؛ از کمپانی

خوشتاریا، عایدات املاک، مال الاجاره، مستغلات شهری، دریافتی از رضا قلی خان [لرستان] و آقا محمد جواد، فروش آب به بلدیة تهران و... می شود.

پرونده ۲؛

صورت ناقصی است از عایدات و مخارج اواخر ۱۳۰۳ و اوائل ۱۳۰۴. عایدات ۸ فقره از ۷ اسفند ۱۳۰۳ تا ۱۴ اردیبهشت ۱۳۰۴ - ۵۷۳۰۰ تومان

صورت محاسبه و مخارج تقدیمی ۳۴ فقره که بیشتر خرید املاک است تا آخر برج فروردین ۱۳۰۴ - ۳۰ دینار ۶۲۵۱۱ تومان در پایان آمده است: اضافه طلب چاکر است [حمدالله] ۶۰۰ دینار ۵۲۱۱ تومان

اسناد سال ۱۳۱۱ در چهار پرونده با مشخصات زیر قرارگفته است:

پرونده ۳ - د (در...برگ).

پرونده ۴ - د (در...برگ).

پرونده ۵ - د (۱۶ برگ).

پرونده ۶ - د (۶۳ برگ).

پرونده ۳ - د؛

شامل برخی وجوه دریافتی و پرداختی است. وجوه دریافتی به مبلغ ۷۷۴۲۵۰ ریال حاصل عشریه سال ۱۳۱۱ از بابت حق التولیه آستان قدس رضوی و وجوه نقد و چک بانک ملی توسط رضا شاه جهت خرید املاک است. وجوه پرداختی در ۴ فقره به مبلغ ۷۷۴۲۵۰ ریال از بابت خرید علی اصغر خلعت بری، و فرج اله خان خلعت بری در کلار آباد و املاک قوام الملک در بهشهر و زمین میرزا موسی خان مفتاح در خیابان کاخ پرداخت شده است.

پرونده ۴ - د؛

شامل فقره تحت عنوان « نامه های اداره محاسبات دربار شاهنشاهی به ترتیب زیر است:

۱- نمره ۵۰۶۱ مورخ ۱۳۱۲ / ۷ / ۱۰ محاسبه یک ساله (۱۳۱۱) مامله پنبه ماشین خانه کیا کلا (محاسبات جنسی است ، برای اطلاع بیشتر به پرونده رجوع شود)

۲- نمره ۱۹۷۱ مورخ ۱۳ / ۵ / ۲ محاسبه یکساله سنه ۱۳۱۱ املاک تنکابن بانظر به کمیسیون متشکله

۳ - نمره ۸۵۲ مورخ ۱۳ / ۱۰ / ۳۰ محاسبه یکساله سنه ۱۳۱۱ املاک ورامین

۴ - نمره ۶۸۵۴ مورخ ۱۳ / ۱۰ / ۳۰ محاسبه یکساله سنه ۱۳۱۱ املاک دماوند

۵ - نمره ۳۰۵ مورخ ۱۳ / ۷ / ۱۲ محاسبه یکساله سنه ۱۳۱۱ املاک کجور و کلار ستاق

۶ - نمره ۶۲۷۱ مورخ ۱۲ / ۹ / ۲۱ محاسبه یکساله سنه ۱۳۱۱ املاک زنجان

۷ - نمره ۵۶۵۴ مورخ ۱۳ / ۱۲ / ۱۳ محاسبه سنه ۱۳۱۱ املاک غرب

۸ - نمره ۵۰۶۰ مورخ ۱۲ / ۷ / ۱۰ محاسبه یکساله سنه ۱۳۱۱ املاک مازندران

شکل رقمی موردهای ۲ تا ۸ مذکور در فوق بدون احتساب عایدات جنسی وتفکیک عایدات مخارج و عایدات خالص به شرح زیر است:

نام محل	جمع عایدات	جمع مخارج	عایدات خالص
	کل	کل	
	دینار	دینار	ریال
املاک	۷۵	۴۵	۱۸۰۴۹۰۱
تنکابن	۱۹۸۷۳۴۵	۱۸۲۴۴۴	۳۰
املاک	۸۰	۲۰	۳۶۴۵۵۷
	۶۰۶۷۴۴	۲۴۲۱۸۷	۶۰

۱۵۵۱۹۲	۵۵	۵۸۱۱	۱۵	۱۷۵۰۰۰	۵۰	ورامین املاک
۴۸۷۹۹۱	۹۰	۷۳۰۵۰	۹۰	۵۶۱۰۴۲	۸۰	دماوند املاک کجور
۶۶۲۱۱	۲۰	۹۷۵۵	۸۰	۷۵۹۶۷		و کلارستاق املاک
۱۳۸۵۰۱۲	۸۰	۴۵۲۵۳۶	۲۵	۱۸۳۷۵۴۹	۵۰	زنجان غرب
۷۹۳۱۹۷	۴۰	۱۴۱۰۵۶	۸۵	۹۳۴۲۵۴	۲۵	مازندران

مخارج اندک در برابر عایدات فراوان نشان از استثماری شدید رعایا و کارگران و سوء استفاده از امکانات بیت المال و دولتی در خدمت منافع شخصی رضا شاه دارد. اگر سرمایه گذاری در بخش زراعی و دامی و جنگل و صنعت و معدن حداقل در مناطقی که در فوق ذکر آن رفته است، بدون سوء استفاده دارای چنین سودهای هنگفتی بود، می باید شاهد شکوفایی بخشهای مذکور و هجوم سرمایه به آن بوده باشیم که نیستیم.

پرونده ۵ - د؛

عنوان پرونده به این شرح است: « خلاصه صورت عایدات املاک مالکین تنکابن که از طرف کمیسیون اعزامی و خود مالکین تنظیم یافته است»، روی ۱۰ برگ امتحانی و دارای نمره ترتیب از ۱ تا ۲۵۷ و مشتمل بر: اسامی مالکین؛ اسمی قراء؛ حد متوسط عایدات سه ساله اخیر که از طرف کمیسیون تعیین شده؛ میزان عایدات به نرخ سال جاری که از طرف کمیسیون معین شده؛ میزان عایدات املاک سالیانه که از طرف مالکین؛ مجموع عایدات هر یک از مالکین به نرخ سال جاری که از طرف کمیسیون معین

شده؛ مجموع عایدات هر یک از مالکین که از طرف خود آنها معین شده؛ ستون ملاحظات، و گزارش ضمیمه به تاریخ ۲۳ تیر ماه ۱۳۱۱ در یک برگ و « صورت خلاصه عایدات املاک ۱۹ نفر مالکین کلارستاق مطابق تشخیص کمیسیون اعزامی و صورتی که مالکین تسلیم داشته اند» در ۳ صفحه و نمره ترتیب از ۱ تا ۸۳ و گزارش ۱۵ تیر ماه ۱۳۱۱ در ۲ صفحه .

پرونده ۶ - د؛

ارقام پرداختی به رضا شاه به رسم علی الحساب بابت عایدات املاک غرب؛ املاک تنکابین؛ املاک زنجان؛ املاک ورامین؛ بابت عایدات چوب از تیرهای رودهن، املاک دماوند، عایدات پهلوی « دژ، بندرشاه، املاک کجور و کلارستاق؛ املاک مازندران؛ ماشین خانه کیا کلا با تعیین محل تأمین وجه

پرونده ۷ - د؛

خلاصه عایدات و مخارج دوازده ماهه در بار (ر.ش. به سند).

پرونده ۸ - د؛

صورت املاک ساحلی ها (این سند در کتاب دوم « تاریخ معاصر ایران» ، صص ۲۰۴ و ۲۰۵ منتشر شده است).
در اسناد ۱۳۱۱، اوراق مربوط به خلاصه عایدات و مخارج آن سال نیز موجود است، اوراق مذکور ظاهراً کامل است و بدون نقض و برای پژوهش در تاریخ اقتصادی ایران ارزشمند.

۱۳۱۲

پرونده ۹-د؛

در ۱ برگ شامل گزارشهایی از اداره محاسبات در بار شاهنشاهی به رضا شاه در باره عایدات املاک مذکور در ذیل:

محل املاک	در		جمع		در	
	آمد	هزینه	کل	یکساله	آمد	محل املاک
	دینار	ریال	دینار	ریال	دینار	
املاک	۴۵	۴۷۷۵۸۰	۴۰	۳۰۰۲۵۳۳	۴۵	املاک
تنکابن						
املاک	۵۰	۴۰۶۹۷۱	۳۵	۹۰۲۲۳۰	۵۰	املاک
اشرف						
املاک	۳۰	۴۰۶۹۷۱	۸۵	۲۳۹۶۵۲۵	۴۵	املاک
غرب						
املاک	۲۵	۸۰۰۶۵	۴۵	۶۲۹۴۴۹	۸۰	املاک
کجور						
املاک	۴۵	۵۹۷۵	۱۵	۱۲۴۴۹۶	۳۰	املاک
دماوند						

عوائد ماشین خانه کیا کلا (ارقام نقدی و جنسی است)

محل املاک	درآمد یکسال		جمع		در	
	دینار	ریال	کل	هزینه	خالص	محل املاک
	دینار	ریال	دینار	ریال	دینار	
املاک ورامین	۳۵	۹۰۹۲۹۷	۶۰	۱۰۶۶۰۴	۷۵	املاک ورامین
املاک زنجان	۵۵	۱۳۹۰۹۷		۳۱۸۳	۵۵	املاک زنجان
املاک	۶	۱۰۴۷۳۱۴	۶۵	۹۷۳۵۱	۳۵	املاک

مازندران

۳۳۵۱۱۹	۳۵	۱۱۷۱۰۰	۷۵	۴۵۲۲۰	۱۰	املاک فریمان
				۱۳۵۲۳۹	۶۰	املاک محال
نور						

پرونده ۱۰-د؛ (۲۴ برگ)

خلاصه عایدات و مخارج ۱۳۱۲ شامل:

۱- خلاصه عایدات و مخارج سال ۱۳۱۲ (دربار) ارقام فروردین ۱۳۱۲ به قرار زیر است: عایدات از نمره ردیف ۱ تا ۸ شامل: بودجه فروردین دربار پهلوی، مال الاجاره مستغلات جنوبی خیابان سپه روبروی باغ ملی، مستغلات شمال خیابان سپه، مستغلات خیابان شاهپور، قنوات اختصاصی؛ عوائد اجاره برق، مستغلات جنب قصرشاه و مالیات حقوق مستخدمین و شهریه ها به مبلغ ۵۰ دینار ۴۱۴۴۷۳۰؛ از نمره ردیف ۹ تا ۳۵ حقوقات و شهریه ها به مبلغ ۱۲۲۷۶۵ ریال ثبت و در صفحه بعد عایدات دربار از ارقام فوق مبلغ مذکور در فوق و مخارج مبلغ ۴۵ دینار ۱۶۳۶۱۴ ریال ضبط شده است و فاضل آن به حساب رضا شاه واریز شده است.

پرونده ۱۱-د؛ (۵ برگ)

شامل خلاصه عایدات و مخارج نقدی یکی از کارخانه های شاهی از اول مهر ۱۳۱۱ الی آخر شهریور ۱۳۱۲. عایدات در ۱۸ ردیف به مبلغ ۹۰ دینار

۶۳۲۰۸۶۱ ریال و مخارج از ردیف ۱۹ تا ۳۹ با احتساب موجودی نقدی به مبلغ فوق تصویب شده است. در این پرونده صورت جمع و خرج محصول جنسی یکساله کارخانه شاهی از اول مهر ۱۳۱۱ تا پایان شهریور ۱۳۱۲ نیز آورده شده است.

پرونده ۱۲ - د؛ (۱۴۹ برگ)

شامل عایدات املاک، معادن، جنگلها، حق الارض و حق الاجاره و فروش اجناس زراعی، صنعتی و معدنی و... تصویر اسناد محاسبه املاک زنجان، تنکابن، اشرف، کجور، دماوند، ماشین خانه کیا کلا، و رامین، مازندران، فریمان، نور بامضای حسن سهیلی و همچنین خلاصه عایدات و مخارج فروردین ماه ۱۳۱۲ دربار به امضای محاسب (مقدم) و رئیس اداره محاسبات دربار ضمیمه است.

۱۳۱۳

پرونده ۱۳ - د؛ (۲۵۲ برگ).

شامل عوائد املاک درمناطق مختلف، حق الاجاره ها، مهمانخانه ها، معادن، جنگلها، فروش اجناس زراعی، صنعتی و معدنی و ...

پرونده ۱۴ - د؛ (۲۹ برگ).

در برگیرنده بخشی از عوائد حاصل از فروش محصولات کارخانه نساجی شاهی.

پرونده ۱۵ - د: ؛ (۸ برگ).

نامه هایی از اداره محاسبات دربار شاهنشاهی راجع به عوائد املاک زیر:

محل ملک	جمع کل درآمد یکساله		جمع کل هزینه		درآمد
	ریال	دینار	ریال	دینار	
املاک زنجان	۱۷۹۷۷۸	۱۵	۲۹۴۸	۷۰	۸۵
املاک واقعه در محال دماوند	۱۴۶۰۹۱	۱۵	۶۶۹۹	۹۰	۵
املاک آمل و نور	۱۳۴۱۶۲۵	۹۵	۸۹۹۵۴	۵	
املاک تتکابین	۳۷۸۰۵۶۵	۹۰	۳۵۲۵۶۷	۱۰	
املاک مازندران	۳۴۹۵۳۸۲	۳۵	۲۰۷۹۳۹	۳۵	۷۰
املاک غرب	۲۷۷۲۳۹۴	۳۵	۴۰۶۰۰۶	۶۰	۹۵
املاک ورامین	۱۳۶۲۴۱۴	۷۵	۱۰۱۱۷۲۴	۴۰	۱۵

اسناد نمره ۱۶۳۴ مورخ ۱۹ / ۳ / ۱۳۱۴ راجع به محاسبه یکساله سنه ۱۳۱۳ ماشین خانه کیا کلا و نمره ۶۴۹۲ مورخ ۷ / ۹ / ۱۳۱۵ راجع به محاسبه سنه ۱۳۱۳ ماشین خانه پنبه پاک کنی اشرف به نقدی و جنسی است. لذا از آوردن آن امتناع گردید.

راجع است به خلاصه عایدات و مخارج ۱۲ ماهه دربار
۱۳۱۴

پرونده ۱۷ - د: ؛ (۵ برگ)

نامه هایی از اداره محاسبات دربار راجع به عوائد املاک یکساله ورامین ، دماوند ، امل و نور ، فریمان و ماشین خانه پنبه پاک کنی بهشهر . ارقام مذکور به شرح ذیل است:

محل املاک		جمع درآمد کل یکساله		جمع هزینه کل		در خالص آمد	
		ریال	دینار	ریال	دینار	ریال	دینار
املاک ورامین		۹۲۲۵۸۲۹	۲۰	۱۲۱۵۷۲	۲۰	۸۰۴۲۵۷	۶۵
املاک دماوند		۹۶۹۸۸		۲۲۲۰		۹۴۷۶۸	۲۰
املاک اختصاصی آمل و نور		۲۱۲۴۴۰۱		۱۲۴۶۵۳		۱۹۹۹۷۴۸	۹۰
املاک فریمان		۹۵۵۹۷۷		۹۵۵۴۱۵	۱۵		

عوائد پنبه پاک کنی بهشهر نقدی و جنسی است.

پرونده ۱۸ - د ؛ (۲۴ برگ)

خلاصه عایدات و مخارج دربار است. نمونه سه برج فروردین، شهرپور و اسفند به ریال به شرح زیر است:

پرونده ۱۹ - د؛ (۱۰۷ برگ)

عوائد حاصل از فروش محصولات کارخانه شاهی.

پرونده ۲ - ؛ (۴۲۸ برگ)

محاسبه املاک فریمان، تنکابن، بهشهر، گرگان و...

۳۸۵۸۷۱	عایدات فروردین
۳۸۵۸۷۱	مخارج
۴۹۹۶۲۶	عایدات شهرپور
۴۹۹۶۲۶	مخارج شهرپور
۸۷۲۵۰۶	عایدات اسفند ۱۰
۸۷۲۵۰۶	مخارج اسفند ۱۰

۱۳۱۵

پرونده ۲۱ - د؛ (۲۴ برگ)

خلاصه محاسبات ۱۳۱۵ دربار است. عایدات و مخارج فروردین و اسفند به عنوان نمونه نقل می شود:

عایدات ۵۵ دینار ۵۳۲۰۷۹ ریال

فروردین

مخارج ۵۵ دینار ۵۳۲۰۷۹ ریال

عایدات ۳۵ دینار ۴۴۶۶۲۷ ریال

اسفند

مخارج ۳۵ دینار ۴۴۶۶۲۷ ریال

پرونده ۲۲ - ؛ (۵۰۰ برگ)

عوائد و در آمد املاک و محصولات، کارخانه های آجرپزی... بجنورد، گرگان، تنکابن، کجور، دماوند، رامسر، سیاه دهن، بهشهر و آمل و نور است. پرونده ۲۳ - د؛ (۱۳۲ برگ).

اسناد عوائد حاصل از فروش محصولات کارخانه نساجی شاهی است.
۱۳۱۶

پرونده ۲۴ - د؛ (برگ).

اسناد عوائد حاصل از محصول املاک، مراتع، جنگل، پیله و مستغلات بجنورد است.

پرونده ۲۵ - د؛ (۲۴ برگ)

خلاصه حساب عایدات و مخارج دربار است. عایدات و مخارج فروردین و اسفند بشرح زیر است:

عایدات ۷۵ دینار ۴۳۸۲۶۱ ریال

فروردین

مخارج ۷۵ دینار ۴۳۸۲۶۱ ریال

عایدات ۵۰ دینار ۵۴۸۱۷۹ ریال

اسفند

مخارج ۵۰ دینار ۵۴۸۱۷۹ ریال

پرونده ۲۶ - د؛ (۱۷۷ برگ)

اسناد عوائد حاصل از فروش محصولات کارخانه نساجی شاهی است.

پرونده ۲۷ - د؛ (۴ برگ)

اسناد عوائد حاصل از فروش املاک شتران گلانی

پرونده ۲۸ - د؛ (۱ برگ)

صورت وجوهی که بابت تسعیر قیمت ماشین آلات سفارش داده شده سال قبل در سال جاری پرداخت شده است.

پرونده ۲۹ - د؛ (۱ برگ)

صورت ماشین آلات و لوازم یدکی از اول سال ۱۳۱۶ برای املاک پهلوی سفارش داده شده است.

پرونده ۳۰ - د؛ (۲۲۲ برگ)

صورت عوائد املاک و دارایی های مازندران.

پرونده ۳۱ - د؛ (۱۷۷ برگ)

صورت عوائد کارخانه های پنبه پاک کنی .

پرونده ۳۲ - د؛ (۱ برگ)

صورت عوائد حریر بافی چالوس.

پرونده ۳۳ - د؛ (۱۰ برگ)

صورت عوائد املاک ورامین

پرونده ۳۴ - د؛ (۵۶ برگ)

صورت عوائد املاک گیلان.

پرونده ۳۵ - د؛ (۲ برگ)

صورت عوائد املاک سیاه دهن.

پرونده ۳۶ - د؛ (۱ برگ)

صورت عوائد املاک تاکستان، ورامین و دماوند.

پرونده ۳۷ - د؛ (۴ برگ)

صورت عوائد املاک فریمان.

پرونده ۳۸ - د؛ (۱۸ برگ)

صورت عوائد املاک غرب.

پرونده ۳۹ - د؛ (۱۷۷ برگ)

صورت عوائد چوب جنگلها و دفتر امور جنگلها و مؤسسه چوب بری تمیشان.

پرونده ۴۰ - د؛ (۱ برگ) .

صورت عوائد املاک زنجان.

پرونده ۴۱ - د؛ (۸ برگ) .

صورت عوائد املاک دماوند.

پرونده ۴۲ - د؛ (۴ برگ)

صورت عوائد محصول املاک تاکستان.

پرونده ۴۳ - د؛ (۲۲ برگ)

صورت عوائد مهمانخانه های چالوس، رامسر، گچسر و مخصوص

پرونده ۴۴ - د؛ (۵ برگ)

صورت عوائد کارخانه های برنج پاک کنی در گرگان، اشرف، آمل، بندرگز، نکا، تنکابن، محمود آباد.

پرونده ۴۵ - د؛ (۱۴ برگ)

صورت عوائد حمام دریائی بابلسر، آب معدنی آبعلی، ذغال سنگ معدنی الیکاو...

۱۳۱۷

پرونده ۴۶ - د؛ (۱۰۴ برگ)

صورت عوائد املاک دماوند، گرگان، بجنورد، فریمان، بهشهر، فرح آباد، ورامین، تاکستان، زنجان، دماوند، مازندران، تنکابن، کجور، پهلویژ، کارخانه قند شاه آباد.

پرونده ۴۷ - د؛ (۲۴۸ برگ)

صورت عوائد محصولات کارخانه شاهی.

پرونده ۴۹ - د؛ (۱ برگ)

صورت عوائد حق الارض یکساله اراضی مورد استفاده کارخانه قند شاه آباد .

پرونده ۵۰ - د؛ (۱ برگ)

صورت عوائد باغات تاکستان.

پرونده ۵۱ - د؛ (۱ برگ)

صورت استرداد وجه چهار تخته قالی خریداری شده برای کاخ

پرونده ۵۲ - د؛ (۱ برگ)

صورت وجه ششدانگ یکدستگاه عمارت کارخانه چراغ برق کاخ سلطنتی فروخته شده به وزارت جنگ.

پرونده ۵۳ - د؛ (۱۴ برگ)

صورت عوائد حاصل از فروش پارچه حریر کارخانه حریر باقی نوشهر و صرفه جویی و جریمه کارگران.

پرونده ۵۴ - د؛ (۲۴ برگ)

خلاصه حساب عایدات و مخارج دربار در سال ۱۳۱۷ . به عنوان نمونه ارقام فروردین و اسفند ذکر می گردد:

عایدات ۵ دینار ۵۳۹۱۲۷ ریال

فروردین

مخارج ۵ دینار ۵۳۹۱۲۷ ریال

عایدات ۷۰ دینار ۵۵۲۰۵۷ ریال

اسفند

مخارج ۷۰ دینار ۵۵۲۰۵۷ ریال

- پرونده ۵۵ - د؛ (۴برگ)
 عوائد حاصل از فروش محصولات کارخانه چیت سازی به شرکت قماش.
- پرونده ۵۶ - د؛ (۳۳برگ)
 عوائد حاصل از در آمد مهمانخانه های رامسر، بابلسر ، چالوس ، مخصوص
 نوشهر ، گچسر و در بند.
- پرونده ۵۷ - د؛ (۳برگ)
 عوائد حاصل از حق الارض و خاکبرداری فرح آباد.
- پرونده ۵۸ - د؛ (۴۴برگ)
 عوائد حاصل چوب و زغال سنگ و جنگلهای سواد کوه و مازندران و...
- پرونده ۵۹ - د؛ (۱برگ)
 عوائد حاصل فروش محصول یونجه، گاه و یونجه املاک تاکستان ، دماوند
 و ورامین.
- پرونده ۶۰ - د؛ (۱برگ)
 عوائد حاصل از صرفه جویی بابت دستمزد اذر ماه ۱۳۱۷ کارگران
 کارخانه حریر باقی که توسط رسدبان یکم جمشید نوروزی به حساب رضا
 شاه شعبه نوشهر واریز شده است به مبلغ ۵۵ دینار ۳۲۸۳۲ ریال.
- پرونده ۶۱ - د؛ (۷برگ)
 عوائد حاصل از املاک و محصولات تاکستان.
- پرونده ۶۲ - د؛ (۲برگ)
 عوائد حاصل از در آمد فروش کتیرای سال ۱۳۱۷ املاک بجنورد.
- پرونده ۶۳ - د؛ (۲برگ)
 عوائد حاصل از جرائم دریافتی از کارگران کارخانه حریر باقی بوشهر و
 مدیرفنی آن کارخانه
- پرونده ۶۴ - د؛ (۴برگ)
 عوائد حاصل از حق الارض سال ۱۳۱۷ کوره های اجر پزی فرح آباد.

- پرونده ۶۵- د؛ (۲۷ برگ)
عوائد حاصل از کارخانه های برنج پاک کنی مازندران
- پرونده ۶۶- د؛ (۲ برگ)
عوائد حاصل از فروش مصالح قدیم دربار
- پرونده ۶۷- د؛ (۱ برگ)
عوائد حاصل از فروش لاستیک کهنه واریز شده به حساب رضا شاه به مبلغ ۱۸۰۵ ریال.
- پرونده ۶۸- د؛ (۱ برگ)
عوائد حاصل از استرداد وجه ماشین آلات گونی بافی
- پرونده ۶۹- د؛ (۳ برگ)
عوائد حاصل از فروش مصالح و درب و پنجره های کهنه عمارات سابق دربار
- پرونده ۷۰- د؛ (۲ برگ)
عوائد حاصل از فروش محصولات املاک دماوند.
- پرونده ۷۱- د؛ (۲ برگ)
عوائد حاصل از حق الارض بنگاههای شیلات شمال.
- پرونده ۷۲- د؛ (۷ برگ)
عوائد حاصل از اجاره بهای باغ اختصاصی حصار بوعلی در نیاوران
- و...
- پرونده ۷۳- د؛ (۱ برگ)
عوائد حاصل از فروش چغندر قند .
- پرونده ۷۴- د؛ (۹ برگ)
عوائد حاصل از صرفه جویی از کارخانه های حریر بافی نوشهر و شاهی و صرفه جویی حقوق در کارخانه چیت سازی ساری.
- پرونده ۷۵- د؛ (۳۸ برگ)

- عوائد حاصل از بابت املاک و محصولات گیلان.
 پرونده ۷۶-د؛ (۱ برگ)
- عوائد حاصل از بابت املاک شتران گلابی و پس چرا مرتع آن محل.
 پرونده ۷۷-د؛ (۱۷ برگ)
- عوائد حاصل از اجناس املاک بجنورد و جنگلها و مراتع آن محال.
 پرونده ۷۸-د؛ (۲ برگ)
- عوائد حاصل از فروش روغن گوسفندی و گاوی املاک کجور و آمل و نور.
 پرونده ۷۹-د؛ (۶ برگ)
- عوائد حاصل از املاک ورامین.
 پرونده ۸۰-د؛ (۱ برگ)
- عوائد حاصل از بابت روشنائی در شهرداری بهشهر و جرایم مأخوذ از کارگزان.
 پرونده ۸۱-د؛ (۱۴۹ برگ)
- عوائد حاصل از املاک و جنگلها و مراتع مازندران.
 پرونده ۸۲-د؛ (۲ برگ)
- عوائد حاصل از فروش مرکبات املاک تنکابن.
 پرونده ۸۳-د؛ (۵ برگ)
- عوائد حاصل از فروش چای املاک تنکابن، کجور، آمل و نور
 پرونده ۸۴-د؛ (۳ برگ)
- عوائد حاصل از پیله گرم ابریشم.
 پرونده ۸۵-د؛ (۱۳ برگ)
- عوائد حاصل از املاک و مراتع غرب.
 پرونده ۸۶-د؛ (۷ برگ)
- عوائد حاصل از املاک فرح آباد.
 پرونده ۸۷-د؛ (۷ برگ)

عوائد حاصل از کارخانه های پنبه پاک کنی مازندران و...

پرونده ۸۸-د؛ (۱۴ برگ)

عوائد حاصل از آب معدنی آبعلی، حمام های دریائی بابلسر و حقوق مالکانه سنگ و شن و معادن اختصاصی املاک بهشهر.

۱۳۱۸

پرونده ۸۹-د؛ (۱۸ برگ)

عوائد حاصل از املاک بجنورد.

پرونده ۹۰-د؛ (۲۵ برگ)

عوائد حاصل از منابع متفرقه.

پرونده ۹۱-د؛ (۳۷ برگ)

عوائد حاصل از املاک تنکابن

پرونده ۹۲-د؛ (۱۰۹ برگ)

عوائد حاصل از املاک مازندران.

پرونده ۹۳-د؛ (۱۵ برگ)

عوائد حاصل از املاک گیلان (رشت).

پرونده ۹۴-د؛ (۹ برگ)

عوائد حاصل از املاک غرب.

پرونده ۹۵-د؛ (۸ برگ)

عوائد حاصل از املاک و معادن گچسر.

پرونده ۹۶-د؛ (۴ برگ)

عوائد حاصل از املاک ورامین.

پرونده ۹۷-د؛ (۳۲ برگ)

عوائد حاصل از درآمد بروج پاک کنی های نگاه، بندرگز، گرگان و محمود آباد.

پرونده ۹۸-د؛ (۴ برگ)

- عوائد حاصل از چیت سازی.
 پرونده ۹۹-د؛ (۳۴ برگ)
 عوائد حاصل از کارخانه گونی باقی شاهی.
 پرونده ۱۰۰-د؛ (۲۰۲ برگ)
 عوائد حاصل از کارخانه پارچه باقی شاهی.
 پرونده ۱۰۱-د؛ (۳۹ برگ)
 عوائد حاصل از املاک کجور.
 پرونده ۱۰۲-د؛ (۳ برگ)
 عوائد حاصل از عوائد املاک فریمان.
 پرونده ۱۰۳-د؛ (۲۴ برگ)
 عوائد حاصل از بنگاه چوب بری و جنگلهای زیر آب و بهشهر و ذغال و
 ذغال سنگ.
 پرونده ۱۰۴-د؛ (۱۱ برگ)
 عوائد حاصل از کارخانه برنج پاک کنی شهسوار.
 پرونده ۱۰۵-د؛ (۳ برگ)
 عوائد حاصل از صرفه جویی و جراثیم کارگران کارخانه گونی باقی.
 پرونده ۱۰۶-د؛ (۲۰ برگ)
 عوائد حاصل از جنگلها و معادن مازندران.
 پرونده ۱۰۷-د؛ (۳ برگ)
 عوائد حاصل از کارخانه پنبه پاک کنی مازندران.
 پرونده ۱۰۸-د؛ (۳۴ برگ)
 عوائد حاصل از املاک فرح آباد.
 پرونده ۱۰۹-د؛ (۷ برگ)
 عوائد حاصل از املاک دماوند.
 پرونده ۱۱۰-د؛ (۴ برگ)

- عوائد حاصل از املاک تاکستان.
 پرونده ۱۱۱-د؛ (۴۵برگ)
 عوائد حاصل از املاک گرگان.
 پرونده ۱۱۲-د؛ (۵۰برگ)
 عوائد حاصل از املاک مهمانخانه ها.
 پرونده ۱۱۳-د؛ (۳برگ)
 عوائد حاصل از املاک شتران گلایی.
 پرونده ۱۱۴-د؛ (۱برگ)
 عوائد حاصل از حق الارض کارخانه قند شاه آباد.
 پرونده ۱۱۵-د؛ (۱۲برگ)
 عوائد حاصل از آب معدنی آب علی.
 پرونده ۱۱۶-د؛ (۹برگ)
 عوائد حاصل از بابت وجوه مأخوذه توسط سرلشگر بودزجمهوری از کشور
 یاد و نوری علاءو..
 پرونده ۱۱۷-د؛ (۳برگ)
 عوائد حاصل از درآمد حق الارض اراضی شیلات شمال.
 پرونده ۱۱۸-د؛ (۱۳برگ)
 عوائد حاصل از حق الارض املاک اختصاصی.
 پرونده ۱۱۹-د؛ (۱برگ)
 عوائد حاصل از فروش پارچه چاپخانه مجلس.
 پرونده ۱۲۰-د؛ (۱برگ)
 عوائد حاصل از صرفه جویی در کارخانه حریر بافی نوشهر.
 پرونده ۱۲۱-د؛ (۲۴برگ)
 خلاصه حسابهای دربار در سال ۱۳۱۸. ارقام در آمد و مخارج فروردین و
 اسفند به شرح زیر است:

در آمد ۶۵ دینار ۵۱۲۸۷۰ ریال

فروردین

مخارج ۶۵ دینار ۵۱۲۸۷۰ ریال

در آمد ۷۰ دینار ۵۲۵۹۴۴ ریال

اسفند

مخارج ۷۰ دینار ۵۲۵۹۴۴ ریال

پرونده ۱۲۲-د؛ (۱۱۶ برگ)

عوائد حاصل از فروش محصولات کارخانه شاهی.

پرونده ۱۲۳-د؛ (۱۰۳ برگ)

عوائد حاصل از فروش محصولات چیت سازی.

پرونده ۱۲۴-د؛ (۱۰۴ برگ)

عوائد حاصل از فروش محصولات حریر بافی بوشهر.

۱۳۱۹

پرونده ۱۲۵-د؛ (۱۶ برگ)

عوائد حاصل از املاک بجنورد.

پرونده ۱۲۶-د؛ (۳۲۴ برگ)

عوائد حاصل از املاک کارخانه شاهی.

پرونده ۱۲۷-د؛ (۳۱۶ برگ)

عوائد حاصل از املاک حریر بافی نوشهر.

- پرونده ۱۲۸-د؛ (۹۹برگ)
 عوائد حاصل از گونی بافی (کیف)
 پرونده ۱۲۹-د؛ (۵برگ)
 عوائد حاصل از پنبه پاک کنی بندرگز.
 پرونده ۱۳۰-د؛ (۱برگ)
 عوائد حاصل از حق الارض کارخانه چیت سازی
 پرونده ۱۳۱-د؛ (۵۷برگ)
 عوائد حاصل از املاک و مراتع و جنگلهای کجور.
 پرونده ۱۳۲-د؛ (۶۳برگ)
 عوائد حاصل از مهمانخانه ها
 پرونده ۱۳۳-د؛ (۳۶ برگ)
 عوائد حاصل از املاک تنکابین
 پرونده ۱۳۴-د؛ (۴۳برگ)
 عوائد حاصل از کارخانه برنج پاک کنی پاک کنی نکا، شاهی ، بندرگز،
 گرگان و محمود آباد.
 پرونده ۱۳۵-د؛ (۱۲برگ)
 عوائد حاصل از کارخانه برنج پاک کنی تنکابین.
 پرونده ۱۳۶-د؛ (۴۷برگ)
 عوائد حاصل از معادن.
 پرونده ۱۳۷-د؛ (۱۲برگ)
 عوائد حاصل از کارخانه آب معدنی آب علی .
 پرونده ۱۳۸-د؛ (۱۵برگ)
 عوائد حاصل از املاک گچسر.
 پرونده ۱۳۹-د؛ (۳برگ)
 عوائد حاصل از کارخانه پنبه پاک کنی مازندران.

- پرونده ۱۴۰-د؛ (۳برگ)
عوائد حاصل از صرفه جویی کارخانه شاهی .
- پرونده ۱۴۱-د؛ (۴برگ)
عوائد حاصل از املاک شتران گلابی .
- پرونده ۱۴۲-د؛ (۴برگ)
عوائد حاصل از املاک ورامین.
- پرونده ۱۴۳-د؛ (۸برگ)
عوائد حاصل از حق الارض املاک اختصاصی
- پرونده ۱۴۴-د؛ (۲۷برگ)
عوائد حاصل از املاک فرح آباد
- پرونده ۱۴۵-د؛ (۲۴برگ)
عوائد حاصل از جنگلها و معادن.
- پرونده ۱۴۶-د؛ (۵برگ)
عوائد حاصل از املاک فریمان.
- پرونده ۱۴۷-د؛ (۳برگ)
عوائد حاصل از املاک تاکستان.
- پرونده ۱۴۸-د؛ (۲برگ)
عوائد حاصل از خاکبرداری فرح آباد
- پرونده ۱۴۹-د؛ (۹برگ)
عوائد حاصل از املاک غرب .
- پرونده ۱۵۰-د؛ (۲برگ)
عوائد حاصل از املاک دماوند.
- پرونده ۱۵۱-د؛ (۲برگ)
عوائد حاصل از مال الاجاره املاک اختصاصی
- پرونده ۱۵۲-د؛ (۲۴برگ)

خلاصه حساب سال ۱۳۱۹ دربار عوائد و مخارج فروردین و اسفند به شرح زیر است:

در آمد ۵۰ دینار ۵۷۸۸۰۳ ریال

فروردین

مخارج ۵۰ دینار ۵۷۸۸۰۳ ریال

در آمد ۲۵ دینار ۷۲۴۰۹۸ ریال

اسفند

مخارج ۲۵ دینار ۷۲۴۰۹۸ ریال

پرونده ۱۵۳-د؛ (۲۹ برگ)

عوائد حاصل از منابع متفرقه.

پرونده ۱۵۴-د؛ (۴۸ برگ)

عوائد حاصل از املاک گرگان و علی آباد.

پرونده ۱۵۵-د؛ (۴۱ برگ)

عوائد حاصل از فروش محصولات چیت سازی.

پرونده ۱۵۶-د؛ (۱۰ برگ)

عوائد حاصل از املاک مازندران

پرونده ۱۵۷-د؛ (۱۸ برگ)

عوائد حاصل از گیلان رشت و رودسر.

- پرونده ۱۵۸-د؛ (۵۲ برگ)
عوائد حاصل از کارخانه حریر بافی.
- پرونده ۱۵۹-د؛ (۹۱ برگ)
عوائد حاصل از کارخانه شاهی.
- پرونده ۱۶۰-د؛ (۱ برگ)
عوائد حاصل از بهدانه جنگلهای اختصاصی مازندران.
- پرونده ۱۶۱-د؛ (۸۰ برگ)
عوائد حاصل از کارخانه چیت سازی.
- پرونده ۱۶۲-د؛ (۲ برگ)
عوائد حاصل از مستغلات اختصاصی دربند.
- پرونده ۱۶۳-د؛ (۴ برگ)
عوائد حاصل از جنگل و معادن مازندران.
- پرونده ۱۶۴-د؛ (۱ برگ)
عوائد حاصل از مستغلات غرب.
- پرونده ۱۶۵-د؛ (۴ برگ)
عوائد حاصل از معادن و جنگل آمل و نور
- پرونده ۱۶۶-د؛ (۵ برگ)
عوائد حاصل از چوب بری تمیشان.
- پرونده ۱۶۷-د؛ (۱ برگ)
عوائد حاصل از فروش درب و پنجره عمارات کهنه واریز به حساب رضا شاه.
- پرونده ۱۶۸-د؛ (۵ برگ)
عوائد حاصل از فروش جای املاک تنکابن.
- پرونده ۱۶۹-د؛ (۴ برگ)
عوائد حاصل از آب معدنی آب علی .

- پرونده ۱۷۰-د؛ (۱۴ برگ)
 عوائد حاصل از اجرت خشک کردن شالی و برنج پاک کنی.
- پرونده ۱۷۱-د؛ (۱ برگ)
 عوائد حاصل از مال الاجاره انبار علیق اسبابه اداره اصلاح نژاد و پرورش اسب.
- پرونده ۱۷۲-د؛ (۱ برگ)
 عوائد حاصل از برنج پاک کنی شاهی.
- پرونده ۱۷۳-د؛ (۱ برگ)
 عوائد حاصل از املاک ساحلی.
- پرونده ۱۷۴-د؛ (۱ برگ)
 عوائد حاصل از بهره چوب و ذغال و شن و ماسه.
- پرونده ۱۷۵-د؛ (۱ برگ)
 عوائد حاصل از حق الارض مازندران.
- پرونده ۱۷۶-د؛ (۶ برگ)
 عوائد حاصل از باب وجوه مأخوذه از اسدالله نصیری، غلامعلی آشوری، نوری علاء، نصرتی و...
- پرونده ۱۷۷-د؛ (۱ برگ)
 عوائد حاصل از مستغلات اختصاصی مازندران.
- پرونده ۱۷۸-د؛ (۶۵ برگ)
 عوائد حاصل از کارخانه گونی بافی.
- پرونده ۱۷۹-د؛ (۲۶ برگ)
 عوائد حاصل از مهمانخانه ها.
- پرونده ۱۸۰-د؛ (۵ برگ)
 عوائد حاصل از بهره مالکانه مصالح مصرفی در راه آمل
- پرونده ۱۸۱-د؛ (۷ برگ)

- عوائد حاصل از کارخانه پنبه پاک کنی و رامین ، بندرگز ، مازندران ، بهشهر ، علی آباد و گنبد کاوس
 پرونده ۱۸۲-د؛ (۶برگ)
 عوائد حاصل از املاک گنبد کاوس.
 پرونده ۱۸۳-د؛ (۲برگ)
 عوائد حاصل از املاک دماوند.
 پرونده ۱۸۴-د؛ (۱۳برگ)
 عوائد حاصل از املاک علی آباد .
 پرونده ۱۸۵-د؛ (۲برگ)
 عوائد حاصل از املاک مازندران
 پرونده ۱۸۶-د؛ (۵برگ)
 عوائد حاصل از مستغلات اختصاصی آمل و نور.
 پرونده ۱۸۷-د؛ (۳برگ)
 عوائد حاصل از املاک آمل و نور.
 پرونده ۱۸۸-د؛ (۲برگ)
 عوائد حاصل از املاک زنجان.
 پرونده ۱۸۹-د؛ (۶برگ)
 عوائد حاصل از اماک بهشهر.
 پرونده ۱۹۰-د؛ (۲برگ)
 عوائد حاصل از مستغلات اختصاصی مازندران.
 پرونده ۱۹۱-د؛ (۵برگ)
 عوائد حاصل از املاک غرب.
 پرونده ۱۹۲-د؛ (۸برگ)
 عوائد حاصل از املاک گچسر.
 پرونده ۱۹۳-د؛ (۱برگ)

- عوائد حاصل از بهره مالکانه چوب و ... مصرفی معادن الیکا و گاجره.
 پرونده ۱۹۴-د؛ (۱ برگ)
- عوائد حاصل از کارخانه برنج پاک کنی بندرگز ، شاهی، گرگان و محمود آباد.
 پرونده ۱۹۵-د؛ (۷ برگ)
- عوائد حاصل از معادن زغال سنگ معادن گلندرود و الیکا و گاجره نساء
 پرونده ۱۹۶-د؛ (۱ برگ)
- عوائد حاصل از درآمد مهمانخانه رامسر.
 پرونده ۱۹۷-د؛ (۳ برگ)
- عوائد حاصل از املاک رودسر ، گیلان و رشت.
 پرونده ۱۹۸-د؛ (۶ برگ)
- عوائد حاصل از تنکابن.
 پرونده ۱۹۹-د؛ (۱۸ برگ)
- عوائد حاصل از کجور.
 پرونده ۲۰۰-د؛ (۵ برگ)
- عوائد حاصل از املاک بجنورد.
 پرونده ۲۰۱-د؛ (۲۴ برگ)
- عوائد حاصل از املاک گرگان.
 پرونده ۲۰۲-د؛ (۵ برگ)
- عوائد حاصل از املاک فریمان.
 پرونده ۲۰۳-د؛ (۱ برگ)
- عوائد حاصل از املاک شتران گلایی.
 پرونده ۲۰۴-د؛ (۱ برگ)
- عوائد حاصل از املاک حق الارض سال ۱۳۱۹
 پرونده ۲۰۵-د؛ (۸ برگ)

عوائد حاصل از املاک ورامین.

پرونده ۲۰۶-د؛ (۱۵ برگ)

عوائد حاصل از فرح آباد.

پرونده ۲۰۷-د؛ (۱ برگ)

عوائد حاصل از املاک مال الاجازه آغل گوسفندان به اداره کشاورزی.

پرونده ۲۰۸-د؛ (۱ برگ)

عوائد حاصل از فروش پنبه املاک اختصاصی.

پرونده ۲۰۹-د؛ (۸ برگ)

خلاصه حساب ۴ ماه اول سال ۱۳۲۰ دربار پهلوی . ارقام در آمد و مخارج
فروردین و تیر ۱۳۲۰.

در آمد ۸۵ دینار ۷۲۳۸۷۰ ریال

فروردین

مخارج ۸۱ دینار ۷۲۳۸۷۰ ریال

در آمد ۶۰ دینار ۷۵۸۵۵۴ ریال

تیر

مخارج ۶۰ دینار ۷۵۸۵۵۴ ریال

دفتر اسامی املاک اختصاصی رضا شاه

دفتر مذکور در ۶۵۱ صفحه به قطع رحلی است و در هر صفحه اسامی و

مشخصات حدود ۲۲ قریه، مزرعه یا مرتع در چهار ستون به شرح:

اسم قراء و مزارع و مراتع؛

اسم محال و بلوک ؛

مقدار مالکیت؛

تاریخ ابتیاع؛

ضبط شده سات. در پایان صفحه ۶۵۱ دفتر چنین مذکور است:
طبق قسمت پنجم صورت مجلس مورخ ۱۸ و ۲۳ آذر ماه یکهزار و سیصد و بیست کمیسیون تحویل املاک این دفتر را در صفحه ششصد و پنجاه و یک امضاء می نماید.

در ذیل متن مزبور ۵ امضاء ملاحظه می شود.

شرح اجمالی این دفتر به قرار ذیل است:

شرح	تعداد	شماره صفحه آغاز
املاک مازندران	۴۹۹	۱
مراتع مازندران	۱۱۳۲	۸۳
املاک و مراتع کجور	۶۷۸	۱۵۹
املاک و مراتع تنکابن	۱۵۶۰	۲۱۱
املاک و مراتع و مراتع آمل	۴۳۸	۳۵۲
املاک و مراتع نور	۱۷۷	۴۱۲
املاک و مراتع اشرف	۲۶۰	۴۵۴
املاک و مراتع غرب	۵۳۳	۴۸۷
املاک و مراتع گرگان	۵۴۸	۵۴۱
املاک و مراتع خراسان	۳۸	۵۹۵
املاک و مراتع فرح آباد	۱	۶۱۱
املاک و مراتع ورامین	۳۰	۶۱۵
املاک و مراتع زنجان	۵	۶۲۷

۶۳۱	۱۴	املاک و مراتع دماوند
۶۳۵	۱۹	املاک و مراتع قزوین
۶۳۵	۹	املاک و مراتع ساوجبلاغ
۶۴۳	۱۸۵	املاک و مراتع بجنورد

حساب جاری بانکی داخلی

در گنجینه مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی ۱۰ کتابچه حساب جاری نمره ۱ بانک ملی ایران شعبه تهران با عنوان «مربوط به ایالات شمال دارند. بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه رضا شاه پهلوی خدالله ملکه» و ۲۲ دفتر حساب جاری نمره ۱ با عنوان «بنندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه» موجود است.

* کتابچه های مربوط به ایالات شمال به شرح زیر است:

- کتابچه اول از تاریخ ۶ اردیبهشت ۱۳۱۰ تا ۱۸ اسفند ۱۳۱۳
- کتابچه دوم از تاریخ ۱۸ اسفند ۱۳۱۳ تا ۸ دی ۱۳۱۴
- کتابچه سوم از تاریخ ۱۳ دی ۱۳۱۴ تا ۷ مرداد ۱۳۱۵
- کتابچه چهارم از تاریخ ۱۵ مرداد ۱۳۱۵ تا ۱۲ تیر ۱۳۱۶
- کتابچه پنجم از تاریخ ۱۰ تیر ۱۳۱۶ تا ۲۸ خرداد ۱۳۱۷
- کتابچه ششم از تاریخ ۲۸ خرداد ۱۳۱۷ تا ۲۵ فروردین ۱۳۱۸
- کتابچه هفتم از تاریخ ۲ اردیبهشت ۱۳۱۸ تا ۱۷ آذر ۱۳۱۸
- کتابچه هشتم از تاریخ ۱۵ آذر ۱۳۱۸ تا ۸ تیر ۱۳۱۹
- کتابچه نهم از تاریخ ۸ تیر ۱۳۱۹ تا ۸ بهمن ۱۳۱۹
- کتابچه دهم از تاریخ ۸ بهمن ۱۳۱۹ تا ۱۴ تیر ۱۳۲۰

* دفاتر مطلق حساب جاری نمره ۱ به قرار ذیل است:

دفتر اول از تاریخ ۸ مرداد ۱۳۱۱ تا ۴ اردیبهشت ۱۳۱۴

دفتر دوم از تاریخ ۴ اردیبهشت ۱۳۱۴ تا ۱۵ مهر ۱۳۱۴

دفتر سوم از تاریخ ۱۵ مهر ۱۳۱۴ تا ۲ اسفند ۱۳۱۴

دفتر چهارم از تاریخ ۴ اسفند ۱۳۱۴ تا ۲۶ اردیبهشت ۱۳۱۵

دفتر پنجم از تاریخ ۲۷ اردیبهشت ۱۳۱۵ تا ۱۸ آبان ۱۳۱۵

دفتر ششم از تاریخ ۱۸ آبان ۱۳۱۵ تا ۱۷ فروردین ۱۳۱۶

دفتر هفتم از تاریخ ۲۲ فروردین ۱۳۱۶ تا ۷ مهر ۱۳۱۶

دفتر هشتم از تاریخ ۳ مهر ۱۳۱۶ تا ۱۸ بهمن ۱۳۱۶

دفتر نهم از تاریخ ۱۸ بهمن ۱۳۱۶ تا ۱۷ خرداد ۱۳۱۷

دفتر یازدهم از تاریخ ۲۷ مهر ۱۳۱۷ تا ۹ بهمن ۱۳۱۷

دفتر دوازدهم از تاریخ ۱۵ بهمن ۱۳۱۷ تا ۵ خرداد ۱۳۱۸

دفتر سیزدهم از تاریخ ۲۵ اردیبهشت ۱۳۱۸ تا ۲۸ مرداد ۱۳۱۸

دفتر چهاردهم از تاریخ ۳۰ مرداد ۱۳۱۸ تا ۳ آذر ۱۳۱۸

دفتر پانزدهم از تاریخ ۱۱ آذر ۱۳۱۸ تا ۱۴ بهمن ۱۳۱۸

دفتر شانزدهم از تاریخ ۱۴ بهمن ۱۳۱۸ تا ۱ اردیبهشت ۱۳۱۹

دفتر هفدهم از تاریخ ۱ اردیبهشت ۱۳۱۹ تا ۱۲ تیر ۱۳۱۹

دفتر هجدهم از تاریخ ۱۵ تیر ۱۳۱۹ تا ۱۸ شهریور ۱۳۱۹

دفتر نوزدهم از تاریخ ۱۶ شهریور ۱۳۱۹ تا ۲۵ آبان ۱۳۱۹

دفتر بیستم از تاریخ ۲۶ آبان ۱۳۱۹ تا ۲۶ دی ۱۳۱۹

دفتر بیست و یکم از تاریخ ۲۹ دی ۱۳۱۹ تا ۴ فروردین ۱۳۲۰

دفتر بیست و دوم از تاریخ ۴ خرداد ۱۳۲۰ تا ۳۱ تیر ۱۳۲۰

از کتابچه ها و دفاتر فوق چنین بر می آید که قبل از اولین دفاتر موجود ، دفتر یا دفاتر دیگری نیز وجود داشته است که اکنون در دسترس مان نیست. لیکن

کتابچه ها و دفاتر فوق از ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱ تا پایان تیر ۱۳۲۰ کامل است

ریال			۱	۵	۴	۶	۹	۴	۲	از ۸ مرداد ۱۳۱۱ تا ۲۹ اسفند ۱۳۱۱
ریال			۶	۷	۱	۷	۵	۸	۱	از ۶ فروردین ۱۳۱۲ تا ۹ اسفند ۱۳۱۲
ریال		۱	۴	۳	۳	۹	۷	۲	۳	از ۵ فروردین ۱۳۱۳ تا ۳۰ اسفند ۱۳۱۳
ریال	۲	۳	۶	۹	۲	۴	۷	۹	۱	از ۴ فروردین ۱۳۱۹ تا ۲۹ اسفند ۱۳۱۹

الافاصله زمانی بعد از ۴ فروردین ۱۳۲۰ تا خرداد ۱۳۲۰ از دفاتر حساب جاری نمره ۱

در اولین دفتر موجود حساب جاری نمره ۱ آمده است: موجودی از دفتر سابق ۸۵ دینار ۶۹۳۰۳۶ ریال و در اولین کتابچه حساب جاری نمره ۱ مربوط به ایالات شمال رقیمی از سابق ضبط نشده است.

در ذیل پنج نمونه از ارقام واریز شده به حساب مربوط به ایالات شمال در مقطع مذکور به شرح زیر و همچنین چهار نمونه از ارقام واریز شده به حساب جاری شماره ۱ را به دست می دهیم.

حساب مربوط به ایالات شمال

ریال	۱	۲	۴	۳	۹	۵	۸	از ۱۳۱۰/۲/۶ تا ۱۲/۲۹/۱۳۱۰	
ریال			۷	۹	۹	۰	۰	۶	از ۱۳۱۱/۲/۲۹ تا ۱۲/۲۹/۱۳۱۰

				۱۳۱۱	تا							
ریال	۶	۵	۸	۸	۰	۱	/۱۲/۲۹	۱۳۱۱/۱/۱۰	از			
				۱۳۱۲	تا							
ریال	۳	۱	۷	۰	۷	۵	۰	/۱۲/۲۷	۱۳۱۳/۱/۱۵	از		
				۱۳۱۳	تا							
ریال	۳	۵	۴	۱	۷	۴	۶	۳	۱۳۱۹/۱۲/۲۹	تا	۱۳۱۹/۱/۶	از

حساب جاری شماره...

توضیحات و مآخذ:

* پی نوشتها:

۱- در این باره اشاره به فهرست جنگ های دوره اول و دوم روس و ایران در سالهای ۱۲۱۹-۱۲۲۸ ق و ۱۲۴۱-۱۲۴۳ ق، اغتشاشات خراسان و افغانستان در سال های ۱۲۲۰، ۱۲۲۲، جنگ ایران و عثمانی ۱۲۳۶-۱۲۳۸، قضایای هرات در ۱۲۴۹، ۱۲۵۳-۱۲۵۴، ۱۲۷۳، و ۱۲۷۹ ق، فتنه سالار در خراسان به سال ۱۲۶۲، شورش بابیه ۱۲۶۵ جنگ سرخس ۱۲۷۱ و مرو ۱۲۷۶ ق در طول کمتر از ۶۰ سال خود به تنهایی گویای بسیاری از نکته ها است.

از جمله ریش به: تاریخ مفصل ایران، عباس اقبال صص ۷۷۷ تا ۸۳۳. اوژن اوین نماینده سیاسی فرانسه در ایران در ارتباط با نقش انگلیس و روس در نا آرامی های ایران و حاصل آن می نویسد:

«در سرتاسر قرن اخیر، توسعه و پیشروی دوش به دوش دو امپراطوری روس و انگلیس در آسیا، با ایحاد شلوغی ها و کشمکش های کور و مبهم، و به جان هم انداختن مدام دسته ها و ایل ها، موجبات افول و انحطاط حکومت ایران را فراهم آورد.» ایران امروز، ترجمه سعیدی، ص ۱۹۶

۲- در این ارتباط از جمله رجوع شود، فصل تجارت خارجی مبحث طرفهای تجاری ایران و سیر تحول آن مندرج در: عیسوی، چارلز: تاریخ اقتصادی ایران، ترجمه یعقوب آژند، نشر گستره، صص ۱۰۸ و ۱۰۹

۳- در این باره رجوع شود از جمله به «موقعیت ایران و نقش مدرس» صص ۱۰ و ۱۱

۴- میس لمبتون در این باره می نویسد: «در اواسط قرن نوزدهم افزایشی در

مورد مصرف اجناس اروپا به وقوع پیوست و به خاطر رقابت اروپائیان کاهشی در ساخته های محلی رخ داد. مثلاً این حالت در کاشان دیده شد که در سالهای نخستین قرن نوزدهم از لحاظ تولیدات در اوج خود بود. در زمان فتحعلی شاه اشاره شده که در اصفهان ۱۲/۰۰۰ کارگاه بافندگی برای اقمشه ابریشمی وجود داشته.

ولی در سال ۱۸۴۸ م به خاطر افزایش واردات ساخته های اروپایی و تحول شیوه های درباری، فقط تعدادی از این کارگاهها باقی مانده است.»
سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، ترجمه یعقوب آژند، ص ۲۴۱/۵
۵ - گزارش ژنرال گاردان فرانسوی به تاریخ ۲۸ مه ۱۸۰۸ به وزیر خارجه فرانسه مندرج در تاریخ اقتصادی ایران، چارلز عیسوی، ص ۳۷
۶ - جوزف رابینو در باره کاهش مستمر ارزش پول ایران می نویسد:

«داستان پول رایج ایران، نظیر پول رایج سایر کشورهای شرقی، داستان کاهش بها و تا اندازه زیادی تقلب در آن است... چنانچه دیدیم کاهش معیار ارزش در ایران همچنان ادامه یافته است،... در سال ۱۸۸۹ م کاهش به نقطه اوج خود رسید...» تاریخ اقتصادی ایران، چارلز عیسوی، صص ۵۴۴ و ۵۴۸/

۷ - مستر تامسون در گزارش خود به مستر الیسون در تاریخ ۲۰ آوریل ۱۸۶۸ م در باره سیر نزولی و کاهش جمعیت ایران می نویسد: «در زمان شاهان توفانی [صفویه] و حتی در اوایل سلسله قاجار، ایران احتمالاً پرجمعیت تر از حالا بوده...» تاریخ اقتصادی ایران، چارلز عیسوی، صص ۴۰.

لرد کرزن نیز در این باره می نویسد: در نظر این جانب جای شک و شبهه نیست که جمعیت ایران روزگاری خیلی بیشتر از مقدار فعلی بود، حتی اگر برآورد پنجاه میلیون نفر را که بعضی از نویسندگان به عهد داریوش نسبت داده اند مورد تردید قرار دهیم و یا چهل میلیون نفر را که شاردن به دوره

صفویه منسوب داشته است باور نداریم باز تردیدی نیست که جمعیت این کشور سابقاً به مراتب بیش از جمع سکنه فعلی آن بوده است. شهرهای ایران و دهات متروک و بازارهای خالی و رشته های متعدد قناتهای خراب و تأسیسات عمومی که سابقاً عامل عمده حاصلخیزی اراضی پهناوری بودند که اکنون به حالت ویرانی افتاده اند و هزاران جریب زمین های زراعتی که در حال حاضر به سنگلاخ و شنزار مبدل شده اند همه حاکی از شواهد و آثاری است که قابل اشتباه نیست...» ایران و قضیه ایران، ج ۲، ص ۵۸۶/

۸ و ۹ - از جمله رجوع شود به ابوالحسن بنی صدر «موقعیت ایران و نقش مدرس» صص ۴۰ و ۴۱

۱۰- مطالعه اسناد روابط خارجی ایران برقراری کابینتولان به بعد منابع ارزشمندی در این ارتباط است. از جمله این اسناد؛ اسناد آصف الدوله شیرازی در دوران خدمت آن مرد بزرگ در آذربایجان و خراسان است که در گنجینه پژوهش و مطالعات فرهنگی نگاهداری می شود.

۱۱- عیسوی (چارلز)؛ تاریخ اقتصادی ایران؛ ص ۳۷/

۱۲- بهبهانی (آقا احمد بن محمد)؛ به کوشش علی دوانی، ص ۵۰۳

۱۳- آرشیو مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی.

۱۴- هدایت (مهدیقلی خان) [مخبر السلطنه]: خاطرات و خطرات؛ ص ۱۱۰

۱۵- ص ۴۶۳

۱۶- یحیی دولت آبادی: «حیات یحیی»، ج ۴، صص ۲۶۲ و ۲۶۳

۱۷- گذشته چراغ راه آینده است، جامی، ص ۱۱۴/

۱۸- همانجا، صص ۱۱۶ و ۱۱۷

۱۹- همانجا، ص ۱۱۲. به نقل از روزنامه ستاره مورخه ۱۳۲۰/۷/۸

۲۰- روزنامه اطلاعات، مورخه ۱۳۲۰/۷/۸

۲۱- همانجا، مورخه، ۱۳۲۰/۸/۶

- ۲۲ - همانجا، مورخه ۱۷ / ۹ / ۱۳۲۰
- ۲۳ - همانجا، مورخه ۲۹ / ۱۰ / ۱۳۲۰
- ۲۴ - همانجا، مورخه ۱۲ / ۱۱ / ۱۳۲۰
- ۲۵ - حسن کوهی کرمانی : از شهریور ۱۳۲۰ تا فاجعه آذربایجان و زنجان، ج اول، صص ۳۹۵ تا ۴۰۸
- ۲۶ - روزنامه اطلاعات، مورخه اسفند ۱۳۲۰
- ۲۷ - سالنامه پارس، س ۱۳۲۲، صص ۱۳۸ تا ۱۴۵

منبع : محمد ترکمان «نگاهی به اموال منقول و غیر منقول رضا شاه» - «تاریخ معاصر ایران (جلد هفتم)» - مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی - ۱۳۷۴ - صص ۱۵۲ - ۱۱۵

رضاشاه و غصب اراضی عشایر

دنیای اقتصاد «در باره غصب اراضی عشایر» می نویسد : نویسندگان این گزارش معتقدند، رضاخان پس از آنکه به شاهی رسید به ثروت اندوزی تمایل پیدا کرد و در حالی که اراضی مرغوب در جای جای ایران را تملک می کرد، فروغی نخست وزیر تلاش می کرد این کار او را توجیه کند.

بارهای مردم در میدان های پایین شهر تا فروش نرفتن بارهای اختصاصی نمی بایستی به فروش برسد حتی سیمان را که مورد احتیاج عمومی بود همان ایادی منحصر ا خریداری و بعد سه برابر قیمت خریداری به مردم می فروختند. حتی خرید و فروش اتومبیل می بایست نفعی به شاهزاده ها برساند! اگر راهها امن نباشد شخص می داند که با يك دسته دزد طرف است و دزد به نام دزد مال مردم را می گیرد، اما در دوران بیست ساله به نام قانون، به دست دفتر اسناد

رسمی و مامورین ثبت اسناد و شهربانی که هر کدام به نوبه خود حافظ حقوق و اموال مردم بودند مال و هستی مردم را می‌گرفتند که همه تعریف کردند رضاخان میرپنج افسر دیویزیون قزاق که در سوم اسفند ۱۲۹۹ هـ ش کودتا کرد و سردار سپه شد و در ۱۳۰۴ هـ ش به سلطنت نشست نه ملکی داشت نه کارخانه‌ای و نه وجوه نقدی در بانک‌های خارجی ولی روز بیست و پنجم شهریور ۱۳۲۰ هـ ش که امکان زورگویی و ستمگری برای او باقی نماند و به اجبار کناره‌گیری کرد و بی‌تملک حاصلخیزترین نقاط کشور در مازندران، گیلان، گرگان و سایر نقاط بزرگترین مالک کشور ایران بود و با در دست داشتن ذخائر نقدی در بانک‌های انگلستان، آمریکا و آلمان یکی از ثروتمندترین مردان به شمار می‌آمد.

چگونه این ثروت کلان در چنین مدت محدودی فراهم گردید؟ از راهی سهل و ساده، وزارت دارایی به صاحب ملک دستور می‌داد که چون نباید در محل علاقه و ملک و آبی داشته باشد لذا ضروری است املاک خود را به شخص صلاحیت‌داری (که صلاحیت آن را کمیسیون دولتی در محل تعیین می‌کرد) بفروشد و الا وزارت دارایی املاک وی را تصرف می‌کرد یا به ثمن بخش و به زور می‌خرید و سپس به رضاشاه منتقل می‌کرد.

مثلاً از سال ۱۳۱۱ الی ۱۳۱۳ هـ ش «کراس‌تاق» که صد و سی و چهار پارچه دهات بیلاقی و قشلاقی و مراتع و جنگل‌های مفصل داشت به ترتیب فوق ضبط اداره دارایی شد. در تنکابن جمعی مالکین را گرفتند در قصر زندانی کردند و بعد زن و بچه آنها را داخل کامیون ریختند و به چند دسته تقسیم کردند و به کرمان، جیرفت، بم، شیراز، کرمانشاه، همدان و قزوین فرستادند. یکی از مالکینی که به نیریز تبعید شده بود بعد از شهریور ۱۳۲۰ هـ ش چنین نوشت: «ملک کمینه را در کجور مازندران بدون خریداری، بدون فروختن، بدون تعویض حتی بدون امضا و بدون اخطار ضبط کردند. آقایان وکلای مجلس و هیات دولت امروز هم همان موقع سر کار بودند! وقتی من و هزاران مثل مرا

تبعید می‌کردند هیچ‌کسی حرفی نزد. يك مامور نماینده مختاری رییس شهربانی اثنائه و لباس ما را هم حراج کرد و دیناری از پول آن را هم به ما نداد! روزنامه‌هایی پس از شهریور ۱۳۲۰ ه.ش، پر است از اعمالی که عمال دیکتاتور برای سلب املاک مردم انجام داده بودند. يك نماینده مجلس انگلستان پس از مسافرت به ایران و مطالعه احوال ایرانیان نوشته بود: «رضاشاه دزدان و راهزنان را از سر راه‌های ایران برداشت و به افراد ملت خود فهماند که من بعد در سرتاسر ایران فقط يك راهزن باید وجود داشته باشد.»

جنون ثروت، رضاخان را چنان از خود بی‌خود کرده بود که تنها به غصب املاک مردم، برقراری انحصار جهت فروش برنج و پنبه و گندم املاک اختصاصی به قیمت دلخواه، کارخانه‌داری، خرید و فروش ارز به کشت و فروش بادمجان و تره‌بار در میدان‌های پایین شهر ختم نمی‌شد بلکه اعتبارات و بودجه مملکتی و خصوصا درآمد کشور از نفت بدون هیچ‌گونه حساب و کتابی در اختیار شخص اعلیحضرت! بود و وی به میل و اراده خود از آن استفاده می‌کرد. موید احمدی نماینده مجلس در اول مهر ۱۳۲۰ ه.ش در مورد چگونگی صرف عایدات نفت سوالی در مجلس مطرح کرد و مخبر کمیسیون بودجه گفت از سال ۱۳۰۶ ه.ش سی و يك میلیون لیره عاید شده که بیست و هفت میلیون آن خرج گردیده ولی معلوم نیست به چه ترتیب و به چه مصرفی رسیده است. شهرداری تهران هم در مهر ۱۳۲۰ ه.ش در مقام انتشار و مطالبه هزینه‌هایی برآمد که برای دربار کرده بود و جمع آن به سیصد و پنجاه میلیون ریال می‌رسید و اعلام داشت شهرداری تقریباً تمام اعتبارات خود را به مصرف دربار رسانده و اکنون کار شهرداری به علت نداشتن وجه را کد گردیده است.

اما فروغی برای تسکین احساسات مردم با شتاب صلح‌نامه‌ای از رضاشاه گرفت و محمدرضا به صلاحدید او املاک غصبی پدر را در اختیار دولت قرار داد تا موقتاً مردم را آرام کند. با این ترتیب املاک رضاشاه به دولت انتقال یافت، اما موضوع حل نشد و گرفتاری مربوط به این املاک دامنگیر دولت، مردم و به

خصوص دستگاہ دادگستری گردید و تا زمان حاضر هم تمام نشده است. با این توضیح اداره املاک اختصاصی تبدیل به اداره املاک و اگذار شد و مقرر شد اشخاصی که ادعا دارند پس از این که حکم قطعی از دادگستری گرفتند ملک را پس بگیرند. در ابتدا مجلس قبول نمی‌کرد که مالک مسلم ملک به صورت مدعی ظاهر شود و سال‌ها به عدلیه برود ولی در نهایت پذیرفت که رضاشاه آن همه املاک را مالک شده! و عده معدودی توانستند املاک خود را مسترد دارند بعد از هشت سال املاک مجدداً با تصویب مجلس به محمد رضا برگشت و در سال ۱۳۳۲ هـ ش در اختیار دولت مصدق قرار گرفت، اما پس از کودتا با تصویب‌نامه به شاه تقدیم شد و در اجرای انقلاب معروف شاه و مردم «انقلاب سفید!» املاک غصب شده به دهقانان فروخته شد و با سپردن قبوض اقساطی به بانک بهای اقساط بیست و پنج ساله نقداً وصول شد و به خارج رفت در حالی که هنوز پرونده‌های زیادی در مراحل دادگستری در جریان رسیدگی است!»

منبع: دنیای اقتصاد : شماره ۱۹۸۸، به تاریخ شنبه ۱۹ دی ۱۳۸۸

مصادره های رضاخانی!

نشریه دنیای اقتصاد در باره «مصادره های رضاخانی» در نشریه شماره ۳۱۴۹ به تاریخ ۱۱ اسفند ۱۳۹۲ آورده است: در طول دوران حاکمیت رضاشاه منابع درآمدزا به تدریج و یکی پس از دیگری تحت انحصار حکومت درآمد. این روند از زمان قدرت گیری رضاخان با انضمام دوا‌داره پردرآمد غله و نان و خالصجات به وزارت جنگ (در سال ۱۳۰۰ ش) آغاز شد و تا پایان حکومت وی ادامه یافت. طی این مدت بیست و هفت نوع انحصار دولتی برقرار شد. مهم ترین انحصارها عبارت بودند از:

۱. انحصار دولتی قند و چای مصوب ۹ خرداد ۱۳۰۴.
 ۲. انحصار دولتی تریاک مصوب ۲۶ تیر ۱۳۰۷.
 ۳. انحصار دولتی دخانیات مصوب ۲۹ اسفند ۱۳۰۸.
 ۴. واگذاری انحصار تجارت خارجی به دولت مصوب ۶ اسفند، ۱۳۰۹ و.... علاوه بر انحصار مستقیم دولتی که- شکل غالب انحصار منابع اقتصادی بود- در برخی موارد دولت با دریافت حق السهم، امتیاز انحصاری برخی از منابع درآمدزا را به افراد حقیقی و حقوقی واگذار می کرد. برخی از این امتیازهای انحصاری واگذار شده عبارت بودند از؛ انحصار استخراج و فروش خاک سرخ جزایر هرمز، قشم، لارک و هنگام به حاج معین التجار بوشهری در ۲۸ حوت ۱۳۰۱ و انحصار استخراج انتیمون انارک و نائین به شرکت مختلط شونمان و شرکای اصفهان در ۲۸ مهر ۱۳۱۱.
- علاوه بر انحصار، مصادره هم یکی از منابع کسب درآمد دولت بود. مصادره ها در این دوره به دو صورت مصادره برای دولت و مصادره برای ثروت اندوزی شخص شاه صورت می گرفت.
- مصادره دولتی که شکل رایج مصادره پیش از ریاست وزرایی و به سلطنت رسیدن رضاشاه بود، اقدامی از سوی حکومت در جهت تامین هزینه های مورد نیاز ارتش به شمار می رفت.
- رضاخان تا پیش از رسیدن به ریاست وزرایی برای تامین هزینه های ارتش و وزارت جنگ، همواره با دولت در جدال بود. به همین دلیل وی سعی می کرد با استفاده از قوه قهریه و به کارگیری ارتش هزینه های مورد نیاز خود را از طریق مصادره تامین کند. این مصادره ها نظیر آنچه در مورد مصادره اموال خان ماکو اتفاق افتاد، تنها شامل افراد حقیقی نمی شد. بلکه به مصادره اموال سایر نهادهای دولتی به نفع ارتش نیز می انجامید. به عنوان مثال در آذر سال ۱۳۰۰ رضاخان که فکر می کرد اعتبار مورد نیاز وزارت جنگ را دریافت نکرده است، پول متعلق به دولت راه توسط بانک شاهنشاهی انگلیس از مشهد به

تهران حمل میشد، مصادره کرد. این پول که قرار بود به وزارت مالیه تحویل داده شود، در ورامین توسط یک واحد از سربازان قزاق مصادره و به حسابداری ارتش تحویل داده شد. رضاخان در پاسخ به اعتراض مسوولان بانک شاهنشاهی به آنان پاسخ داد: «پول متعلق به دولت ایران است و من! از طرف دولت رسید آن را به شما می دهم!»

روند مصادره اموال در سال های بعد یعنی در دوران ریاست وزرایی و سلطنت رضاشاه، شکل دیگری به خود گرفت و از مصادره به نفع دولت و وزارت جنگ، به مصادره شخصی با هدف ثروت اندوزی شخص شاه تبدیل شد.

همانند دوره قبل، این بار نیز مصادره از افراد حقیقی و حقوقی صورت گرفت، با این تفاوت که در دوره قبل این اموال به صورت مستقیم صرف ارتش می شد، ولی در این دوره صرف ثروت اندوزی شخص شا می شد. مصادره اموال از افراد حقیقی این بار نه تنها شامل مخالفان و سرکردگان قدرت محلی مانند امیر موید سوادکوهی و شیخ خزعل و افراد مغضوبی چون تیمورتاش، سردار اسعد بختیاری و فیروز میرزا می شد؛ بلکه گریبانگیر افرادی چون معین التجار بوشهری شد که همچنان در بدنه حاکمیت به عنوان وکیل مجلس فعالیت می کرد.

در کنار مصادره اموال افراد حقیقی، مصادره اموال دولتی- مخصوصا در دوران سلطنت- نیز به صورت چشمگیری صورت می گرفت. این نوع مصادره، اموال مختلف از خالصه ها و هتل ها گرفته تا کارخانه های دولتی را در برمی گرفت. نگرش رضاشاه به منابع مالی دولتی به گونه ای بود که وی خود را در آنها شریک می دانست. به همین دلیل مصادره و دست اندازی به آنها را حق مسلم خود می دانست.

بلوشر- سفیر آلمان در ایران- ضمن شرحی از یکی از مصادره های رضاشاه، گفته وی را این چنین نقل می کند؛ «یکی از کارمندان من اخراج شد

به علت آنکه اختلاس کرده بود، من هم چیزهای بسیاری عاید می‌شود. منتها این دو با هم فرق دارد. با اصلاحاتی که من در مملکت کرده ام کشور به رونق بی‌سابقه رسیده است. پس بدیهی است که من در آن شریک باشم.»

پس با چنین نگرشی رضاشاه توانست در دوران حاکمیت خود از یک فرمانده حقوق بگیر قزاق به بزرگ‌ترین ثروتمند عصر خود با چهل و چهار هزار پارچه آبادی، پنجاه و هشت میلیون پوند سپرده خارجی در بانک‌های انگلیس و شصت و هشت میلیون تومان سپرده در بانک ملی تبدیل شود. به نقل از مقاله «تاثیر تمرکزگرایی بر اقتصاد سیاسی عصر پهلوی اول» نوشته سهراب یزدانی و سید حسن شجاعی دیوکلائی.

منابع:

- محمدعلی همایون کاتوزیان، اقتصادی سیاسی ایران، ترجمه محمد رضا نفیسی و کامبیز عزیزی.
- همایون کاتوزیان، دولت و جامعه در ایران.
- رضا نیازمند، رضاشاه از تولد تا سلطنت.
- محمود پورشالچی، قزاق عصر رضاشاه پهلوی، براساس اسناد وزارت خارجه فرانسه.
- ویبرت فون بلوشر، سفرنامه بلوشر، ترجمه کیکاس جهانداري، (تهران: خوارزمی، ۱۳۶۳).

منبع: دنیای اقتصاد، شماره ۳۱۴۹ به تاریخ ۹۲/۱۲/۱۱، صفحه ۳۱ (تاریخ اقتصاد)

فصل هیجدهم

[سید یعقوب انوار همان کسی است که در مجلس پنجم و مؤسسان بر ضد حقوق ملت و قانون اساسی مشروطیت عمل کرد و همراه با محمد علی فروغی، تیمور تاش، علی اکبر داور، سید محمد تدین، سلیمان میرزا اسکندری و... یکی از پایه گذاران سلطنت رضا خان بود که با «الخیر فیما وقع» بیانات خود را شروع نمود!!]

«الخیر فیما وقع یک پیش آمدی واقع شده است که انشاءالله الرحمن امیدواریم این پیش آمد نیکی باشد و خیر و سعادت ملت ایران در این پیش آمد باشد که از تحت یک فشار خیلی ممتدی نجات پیدا کردند و من یک خوشوقتی دارم که الان دارم در یک مجلسی صحبت می‌کنم که عموم نمایندگان مجلس مثل مجلس سابق یک روح اتحاد و یگانگی با پشتیبانی از کابینه و دولت دارند که انشاءالله امیدواریم تمام خرابی‌های سابق ما ترمیم شود که مثلاً ما می‌گوییم سؤال دارم یا استیضاح دارم از فلان وزیر فوری آن وزیر حاضر شود روزنامه‌های ما نباید مثل مرغ منقار چیده در قفس آهنین باشند تا کی باید ملت ایران صدا نداشته باشد که بگوید آقا ظلم خانه مرا خراب کرده است (یک نفر از نمایندگان- هنوز مختاری سرجایش هست)»

«از نطق سید یعقوب انوار در مجلس شورای ملی ۲۵ شهریور ۱۳۲۰»

«از یک هفته به این طرف انتشارات و شایعاتی راجع به جواهرات سلطنتی و پشتوانه اسکناس در شهر جریان یافته که البته همه مطلع شده‌اند. گفته می‌شود که

جواهرات دست خورده شده و نقل و انتقال‌هایی داده شده و این انتشارات و مذاکرات موجب تزلزل و نگرانی افکار عمومی شده است از آقای کفیل وزارت دارایی که به مقام وزارت معرفی شده‌اند سؤال شد که اطلاعات خود را راجع به این موضوع به اطلاع مجلس شورای ملی برسانند حالا هم که آقای نخست وزیر حضور دارند تقاضا می‌شود رفع نگرانی بفرمایند. «

« از نطق صفوی در مجلس شورای ملی ۲۳ شهریور ماه ۱۳۲۰ »

«در مدت تقریباً متجاوز از بیست سال اعلیحضرت شاه سابق زمامدار مطلق و اختیار دار بدون نظارت در تمام امور مالی و اقتصادی مملکت بودند مردم عجلتاً می‌خواستند که این قسمت به طور صریح معلوم شود که حقوق مملکت و حقوق افراد و دولت به طور صحیح حفظ شده باشد خلاصه وکلا میل دارند که بفهمند تعدی و اجحافی به مالیه مملکت نشده است و بنابراین بیشتر از هیئت دولت این تقاضا می‌شود که مواظب این کار باشند ما میل داریم ببینیم چه تدابیری اتخاذ می‌کنند البته خود دولت تدابیر حقوقی اتخاذ می‌کنند و این را باید بدانیم که چه اقدامی می‌کنند»

« از نطق علی دشتی در مجلس شورای ملی ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ از هواداران
رضا خان در اوائل سلطنت وی »

جواهرات سلطنتی در دوران پهلوی اول

* تاریخ جواهرات سلطنتی،

دانشنامه جهان اسلام، بنیاد دائرة المعارف اسلامی در پژوهشی که از « تاریخ جواهرات سلطنتی ایران » کرده است بطور فشرده اینگونه به بررسی پرداخته است: حکومت‌ها در ایران همواره به گردآوری طلا، نقره، سنگ‌های قیمتی و ساختن تخت، تاج و زینت‌آلات از آن‌ها می‌پرداختند.

گرچه داستان‌های بسیاری در باره گنجینه‌های گرانبهای دوره ساسانیان (مانند تخت خسرو پرویز و فرش بهارکسری) وجود دارد، گزارش‌های روشنی در باره جواهرات دربارهای ایران در دست نیست و تنها اطلاعاتی از دوره صفوی به بعد باقی مانده که اغلب بر اساس سفرنامه سیاحان خارجی است.

* در زمان شاه سلیمان: در زمان شاه سلیمان اول گنجینه جواهرات سلطنتی در قلعه طبرک نگهداری می‌شد و از جمله عبارت بود از سلاح‌ها و جامه‌های جنگی و پوشش‌های بسیار نفیس اسب، ساعت، میز، کره جغرافیایی، عینک، دوربین که بازرگانان، بزرگان و پادشاهان چین و برخی دولتهای اروپایی چون ایتالیا و آلمان آن‌ها را اهدا کرده بودند و جواهراتی چون فیروزه، آینه‌های مزین به سنگ‌های قیمتی و ظروف نفیس.

* غارت جواهرات در هجوم افغان‌ها: پس از هجوم افغان‌ها به ایران بسیاری

از نفایس و جواهرات دربار صفوی غارت شد، اما نادرشاه قسمت عمده‌ای از آن‌ها را پس گرفت و تاج شاهی نیز پس از فرار اشرف افغان، دوباره به دست ایرانیان افتاد.

* غنایم جنگی نادر شاه : همچنین غنایم جنگی نادرشاه در حمله به هندوستان بر مقدار جواهرات سلطنتی افزود که از آن میان می‌توان به الماس کوه نور و تخت طاووس اشاره نمود. [۱] [۲]

* تصرف خزانه شاهی پس از مرگ نادر: پس از مرگ نادر (۱۱۶۰)، سرداران وی، از جمله احمدبیگ افغان، خزانه شاهی را که از هند به کلات حمل می‌شد، تصرف نمودند. [۳] [۴]
یکی از جواهراتی که در این غارت به دست احمدبیگ افتاد، الماس کوه نور بود که از این زمان از ایران خارج شد. [۵]

* کم شدن گنجینه از زمان علی قلی خان به بعد : علی‌قلی‌خان، برادرزاده نادر، که به نام علیشاه عادل مدعی سلطنت شده بود، خزاین نادرشاه را از کلات به مشهد منتقل کرد ولی این گنج‌ها به سبب اسراف وی، در زمان کوتاهی رو به کاستی نهاد. [۶] [۷] [۸]

پس از آن نیز بارها جواهرات سلطنتی غارت شد، چنانچه در زمان شاه‌سلیمان دوم بیش از پنج هزار تومان اسباب طلا و نقره در خزانه باقی نمانده بود. [۹]
* غارت خزانه پس از خلع شاه سلیمان دوم : پس از خلع شاه‌سلیمان دوم نیز خزانه غارت شد. [۱۰]

ظاهراً مقداری از این نفایس و جواهرات را میرعلم‌خان خزیمه، وکیل‌الدوله شاه‌سلیمان، جمع آورد که قسمتی از آن، از جمله الماس‌های دریای نور و تاج ماه، به تدریج به محمدحسن‌خان قاجار منتقل شد. [۱۱] [۱۲]

این جواهرات پس از قتل محمدحسن خان قاجار در ۱۱۷۱، به کریمخان زند منتقل شد. [۱۳]

قسمتی از نفایس به جا مانده نیز در تصرف شاهرخ میرزا، نواده نادرشاه، در مشهد بود که بعدها با حمله آقامحمدخان قاجار در ۱۲۱۰ به خراسان، به دست خاندان قاجار افتاد. [۱۴]

* جمع آوری خزانه غارت شده توسط آقا محمد خان قاجار : پس از مرگ کریمخان زند در ۱۱۹۳، آقامحمدخان قاجار در گیرودار رسیدن به سلطنت، اموال مغلوبین، از جمله لطفعلی خان، را که بیش تر از دستبردهای آنان به خزانه نادرشاه گردآمده بود، در اختیار گرفت [۱۵] که از جمله جواهرات، سه الماس مشهور بود: دریای نور، تاج ماه و الماس اکبرشاهی. برخی از دو قطعه نام برده اند. [۱۶] [۱۷] [۱۸] [۱۹] اطلاعات بیش تر در باره دریای نور نیز موجود است. [۲۰]

* تاراج جواهرات سلطنتی پس از قتل آقا محمد خان : پس از قتل آقامحمدخان (ذیحجه ۱۲۱۱)، بار دیگر مقداری از جواهرات سلطنتی به تاراج رفت، [۲۱] [۲۲] [۲۳]

اما فتحعلی شاه قاجار دوباره آن ها را به دست آورد. [۲۴] تاج مکمل پادشاهی، بازوبندهای الماس و شمشیر و خنجر جواهرنشان از جمله جواهراتی بود که وی در مراسم تاج گذاری در ۱۲۱۲ از آن استفاده کرد. [۲۵] [۲۶]

* جمع آوری و تنظیم جواهرات سلطنتی توسط فتح علی شاه : پس از آن و با تثبیت وضع سیاسی ایران، فتحعلی شاه به جمع آوری و تنظیم جواهرات سلطنتی پرداخت و در واقع گنجینه جواهرات سلطنتی، در دوره فتحعلی شاه پایه گذاری شد. او هدایای نمایندگان و سفیران خارجی را نیز به این جواهرات افزود. [۲۷]

[۲۸] [۲۹]

همچنین ناپلئون بناپارت و تیبوسلطان هدایایی به دربار ایران فرستادند که همراه با هدایای امیران و بزرگان ایران به دربار، در زمره جواهرات سلطنتی قرار گرفت.

از جمله، هزاران قطعه الماس و زمرد و یاقوت و لعل که عباس میرزا در ۱۲۱۷ تقدیم دربار کرد. [۳۰] [۳۱]

در ۱۲۲۶، دینه‌ای ظاهراً از دوره مغولان کشف و به خزانه سلطنتی منتقل شد که عبارت بود از جقه (تاج یا زیور تاج مانند کلاه) و کمربندی از طلا با ریزدانه‌های لعل و زمرد و فیروزه، یک قبضه خنجر زرین، زین مطلا، جام زرین مرصع به لعل و فیروزه، یک بندشمشیر طلای مزین به چند دانه لعل و مروارید. [۳۲] [۳۳]

از جمله جواهرات گنجینه سلطنتی، تخت طاووس و نیز تخت نادری است که از آثار نفیس هنری دوره فتحعلی‌شاه است.

تخت نادری سال‌ها در موزه کاخ گلستان بود و اکنون، همانند تخت طاووس، در خزانه بانک مرکزی ایران نگهداری می‌شود. [۳۴]

در دوره فتحعلی‌شاه، خزانه جواهرات دراندرونی بود و مسئولیت ثبت و ضبط آن را بانوان معتمد فتحعلی‌شاه بر عهده داشتند، از جمله مهدعلیا مادر فتحعلی‌شاه و سپس گلبدن‌باچی، از ندیمان مهدعلیا، که بعدها به همسری‌شاه در آمد و لقب خازن‌الدوله گرفت. [۳۵] [۳۶]

* حفظ و حراست از جواهرات سلطنتی در زمان محمد شاه: محمدشاه نیز در حفظ و حراست از جواهرات سلطنتی کوشا بود.

وی با آنکه در دوره سلطنت، به سبب قشون‌کشی‌های متعدد، هزینه‌های گزافی را متحمل شده بود، بر مقدار جواهرات سلطنتی افزود. [۳۷] [۳۸]

* افزوده شدن جواهرات سلطنتی در دوره ناصرالدین شاه : در دوره ناصرالدین شاه نیز بر مقدار این جواهرات افزوده شد، به طوری که تنها تخت طاووس را حدود صد و شصت میلیون و پانصد هزار لیره انگلیسی برآورد کرده اند.

در این دوره، به دستور شاه، صورت برداری و تهیه فهرست از اموال سلطنتی آغاز شد [۳۹] و کره‌ای جواهرنشان در ۱۲۹۱ به دست جواهرسازان ایرانی، به سرپرستی ابراهیم مسیحی، از طلا و الماس و جواهرات رنگارنگ بالغ بر ۳۶۶، ۵۱ قطعه، بر روی پایه‌ای تماماً طلا و آراسته به جواهر ساخته شد. [۴۰]

[۴۱]

در ۱۳۰۹، در پی سرقتی، به دستور ناصرالدین شاه جواهرات را از تالار جمع‌آوری و آن‌ها را در ۳۴ صندوق به خزانه اندرونی منتقل کردند و از آن پس در خزانه پیوسته به مهرشاه، صدراعظم، وزیر مالیه، وزیر دربار و وزیر بیوتات مهور می‌شد. [۴۲]

* خزانه طلا در دوره مظفرالین شاه : در دوره مظفرالدین شاه، از موجودی طلای خزانه معادل یکصد و دوازده هزار مثقال برای دادن قروض به بانک‌شاهی سکه زده شد و روکش طلای ۲۱ صندلی نوب و به مصرف احتیاجات قشون رسید، اما مظفرالدین شاه تمامی جواهراتی را که در زمان ولیعهدی گردآورده بود، همچنین جواهرات خریداری شده از اروپا و نیز پیشکش‌های صدراعظم‌ها و شاهزادگان و رجال و حکام ولایات را تحویل خزانه داد. [۴۳]

در ۱۳۱۵، تمامی جواهرات و نفایس سلطنتی با تشریفات خاصی به موثق‌الملک تحویل داده شد که فهرست آن‌ها موجود است. [۴۴]

* جواهرات سلطنتی در دوره محمد علی شاه : محمدعلی شاه نخستین پادشاهی بود

که به جواهرات سلطنتی دستبرد زد. او مقداری از این جواهرات را در بانک روس و نزد جواهرفروشان به گرو گذاشت و نیز در جریان پناهندگی به سفارت روس، صندوق سر به مهر دیگری را از دربار خارج کرد، اما پس از مذاکرات و با میانجیگری دو دولت انگلیس و روسیه آنان را بازگرداند.

* در دوره سلطنت احمد شاه: در دوره سلطنت احمدشاه، خزانه دست نخورده باقی ماند. [۴۵] [۴۶]

* عمل کرد رضا شاه پهلوی: رضاشاه پهلوی برای تاج‌گذاری خود دستور ساخت تاجی جدید از جواهرات خزانه را صادر کرد که به تاج پهلوی معروف شد.

در سالهای ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ش، به فرمان وی تمام جواهرات خزانه را جواهرفروش فرانسوی، بوشرون، با حضور هیئتی به ریاست حسین سمیعی، ادیب‌السلطنه، ارزیابی کرد. [۴۷] [۴۸]

* انتقال مقدار از جواهرات سلطنتی به بانک ملی: در ۱۳۱۶ش، بر اساس قوانین مصوب مجلس شورای ملی، مقداری از جواهرات سلطنتی به بانک ملی منتقل شد و در ۲۱ اسفند ۱۳۱۸ جزو پشتوانه اسکناس و تحت نظر مستقیم هیئت نظارت اندوخته اسکناس قرار گرفت. [۴۹] [۵۰]

در ۱۳۲۰ش، جواهرات خاصه سلطنتی، که در کاخ گلستان نگهداری می‌شد، از جمله تاج پهلوی، جقه دریای نور، کمربند طلای تخمه زمرد، زمرد نادری، زمرد هندی، لعل منقور، دو قداره و دو عصا و یک تفنگ مرصع، در بانک ملی به امانت گذاشته شد. [۵۱]

پس از تبعید رضاشاه، شمشیر و بندشمشیر مرصع به الماس برلیان تقدیمی شیخ

خزل، چوگان طلائی مرصع به الماس تقدیمی اهالی آذربایجان، و دو قداره مرصع اهدایی دولتهای روسیه و ترکیه نیز ضمیمه جواهرات سلطنتی شد. [۵۲] [۵۳] [۵۴]

* در دوره محمدرضا پهلوی : در دوره محمدرضا پهلوی نیز این جواهرات، همچنان در بانک ملی بود و در ۷ خرداد ۱۳۲۳ برخی اشیای تاریخی و قطعات مهم، ظاهراً به پیشنهاد ابوالحسن ابتهاج، رئیس بانک ملی، [۵۵] و در اول مهر همان سال جواهرات خاصه سلطنتی به نمایش گذاشته شد و از آن زمان به بعد این جواهرات نیز تحت نظر هیئت نظارت اندوخته اسکناس قرار گرفت. [۵۶] در ۱۳۳۰ش، جواهرات اختصاصی اشرف و شمس پهلوی به بانک منتقل شد. همچنین فوزیه و ثریا (همسران سابق محمدرضاشاه) نیز، قبل از مسافرت، تمامی جواهرات اختصاصی خود را به خزانه جواهرات سلطنتی تحویل دادند. [۵۷] بعدها تاج‌هایی که محمدرضا پهلوی و فرح دیبا در مراسم تاج‌گذاری در آبان ۱۳۴۶ بر سر گذاشتند، نیز به این مجموعه افزوده شد. [۵۸]

* پس از پیروزی انقلاب : پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران (۱۳۵۷ش)، این جواهرات به نام جواهرات ملی شناخته و اکنون در موزه بانک مرکزی ایران نگهداری می‌شود.

خزانه فعلی جواهرات در ۱۳۳۴ش ساخته و در ۱۳۳۹ش با تأسیس بانک مرکزی ایران افتتاح و به این بانک سپرده شد و اکنون در صیانت بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران است.

این موزه ۳۷ گنجینه دارد [۵۹] [۶۰] [۶۱] که جواهرات آن بر اساس شکل و نوع چیده شده است، نه ترتیب تاریخی.

اطلاعات بیش‌تری درباره دیگر اقلام این مجموعه وجود دارد. [۶۲] (۱)

معمای جواهرات سلطنتی پس از سقوط پهلوی اول

مسعود سیدبنکدار در مقاله « معمای جواهرات سلطنتی پس از سقوط پهلوی اول» در رابطه به این موضوع شرح می‌کند:

خصوصاً از دوره صفویه اطلاعات روشن‌تری از مجموعه جواهرات سلطنتی وجود دارد. بعد از فراز و نشیب‌های بسیار با به وجود آمدن سلسله قاجار، به خصوص در دوره فتحعلی شاه، مجموعه شکل تازه‌ای یافت. همراه با تحولات تاریخی ایران، این مجموعه نیز تحت تأثیر قرار گرفت و با به وقوع پیوستن انقلاب مشروطه، همانگونه که بر اساس قانون اساسی مشروطه، سلطنت از جانب ملت به شاه تفویض می‌شد، جواهرات سلطنتی هم به صورت داریی‌های مقام سلطنت (نه شخص سلطنت) و ملت در آمد.

به خصوص بعد از واقعه پناهندگی محمدعلی شاه به سفارت روس و بازپس‌گیری جواهرات از او توسط مشروطه‌خواهان، این واقعیت محرز گردید که جواهرات متعلق به ملت و مورد استفاده مقام سلطنت است. بر همین مبنا یکی دیگر از عوامل قدرت، در اختیار ملت قرار گرفت و نمایندگان مجلس در دوره‌های مختلف، وظیفه رسیدگی به وضعیت جواهرات را برعهده داشتند. نمایندگان با طرح سؤالاتی از مقامات مربوط دولتی، نظیر رئیس‌الوزراء و وزیر مالیه، وظیفه نظارتی خود را انجام می‌دادند. البته در مواقعی هم از آن برای تحت فشار قرار دادن دولت و دربار استفاده می‌کردند. طرح موضوع جواهرات سلطنتی در مجلس، ارتباط زیادی با اوضاع سیاسی مملکت داشت؛ به ویژه هنگامی که حساسیت افکار عمومی نسبت به کم و کاست شدن جواهرات برانگیخته می‌شد. در بعضی موارد، طرح یک چنین مسائلی بیشتر شایعاتی بود برای تحت فشار قرار دادن دربار و دولت و تهییج افکار عمومی. روزنامه‌های داخلی و خارجی، مطالب تندی از سرقت جواهرات می‌نوشتند که البته بعضاً

همراه با غرایض سیاسی و برای لطمه زدن به جناح مقابل انجام می‌شد. جایگاه قانونی رسیدگی به این موضوع، مجلس شورای ملی بود. نمایندگان سؤالات خود را به رییس مجلس می‌دادند و با مطرح شدن سؤال در صحن علنی مجلس، مقام دولتی مربوط (معمولاً وزیر مالیه) موظف بود در مهلت قانونی ده روزه برای پاسخگویی در مجلس حاضر شود. این مجالس که برای آرام کردن افکار عمومی لازم بود، گاه خود متشنج شده و محلی برای بیان انتقادات و درگیری‌های سیاسی می‌گردید. برگزاری یک چنین مجالس پرسش و پاسخی، ارتباط تنگاتنگی با قدرت و موقعیت مجلس در برابر دولت و دربار داشت. برای نمونه با مطرح شدن موضوع سرقت جواهرات در دوره احمد شاه قاجار، مجلس که در این دوره از قدرت بالاتری برخوردار بود، جلسات پرسش و پاسخی برای رسیدگی به موضوع ترتیب داد. در سؤالات نمایندگان مطرح شده بود که در روزنامه‌های داخلی و خارجی نظیر ایران آزاد، پاریس سوار، کوشش، دیلی کرانیکل، الاقبال و دیلی اکسپرس، خبر از فروش و به وثیقه گذاشته شدن جواهرات سلطنتی توسط احمدشاه در اروپا به میان آمده است. طبق معمول قانون، مجلس با حضور وزیر مالیه جلسه‌ای تشکیل داد و او با دادن پاسخ و ارائه گزارش به مجلس، احمد شاه را از این اتهامات مبرا دانست^۱. البته پرداختن به وضعیت جواهرات سلطنتی در دوره احمد شاه مجال دیگری می‌طلبد.

در دوره سلطنت رضا شاه، مسئله جواهرات در چند مورد خبرساز گردید که به ترتیب تاریخ وقوع حوادث به آن پرداخته خواهد شد. با اعلام انقراض سلسله قاجار و شروع سلسله پهلوی به تصویب مجلس مؤسسان در سال ۱۳۰۴ هـ. ش، اولین موضوعی که در مورد جواهرات مطرح گردید، رسیدگی به وضعیت جواهرات و اطمینان از دست‌نخوردگی آنها بود. بدین سبب در طی تشریفات، رضا شاه به اتفاق هیات دولت و امنای دربار به خزانه رفتند و پس از آنکه مطمئن شدند در خزانه مهور به مهر بیان‌السلطنه، رییس بیوتات وقت

می‌باشد که هفت سال از درگذشت او می‌گذشت، از دست نخوردن جواهرات اطمینان پیدا کردند.^۲

در دی ماه ۱۳۰۴ هـ. ش. برنامه‌ریزی برای برگزاری تاج‌گذاری رضا شاه تصویب شد و تصویب گردید تاج جدیدی برای وی ساخته شود.^۳ برای همین منظور مقداری از جواهرات نصب شده بر روی اشیاء و سنگ‌های پیاده‌خزانه استخراج شد. در روز ۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ هـ. ش. تاج‌گذاری رضا شاه در تالار موزه کاخ گلستان برگزار گردید^۴ و سپس جواهرات به‌کاررفته، به خزانه عودت داده شد. اما پس از این مراسم دیگر جواهرات سلطنتی آنچنان که مورد استفاده پادشاهان قاجار قرار می‌گرفت، برای شاه جدید استفاده نداشت. علت این رفتار را باید در خلیقات نظامی رضا شاه و دوری جستن وی از رسوم گذشته دربار قاجار جستجو نمود. به هر حال بیشتر جواهرات سلطنتی، یادآور دوره قاجار و سلطنت ایشان بود.

در سال ۱۳۰۶ هـ. ش. با تصویب ایجاد بانک ملی، باز صحبت از جواهرات سلطنتی به میان آمد. چند سال قبل از این، پس از استقرار مشروطیت، هنگامی که دولت از مجلس شورای ملی اجازه استقراض خارجی خواست، احساسات ملی که از وام‌های گذشته و رفتار بانک‌های بیگانه جریحه‌دار بود، به هیجان آمد و نمایندگان ملت به منظور قطع نفوذ سیاسی و اقتصادی بانک‌های خارجی و ترمیم وضع مالی خزانه در تاریخ پنجم آذرماه ۱۲۸۵ هـ. ش. ضمن مخالفت با استقراض خارجی، تأسیس یک بانک ملی را خواستار شده بودند و پس از آنکه جمعی از بازرگانان و صرافان تعهد مشارکت دادند، اجازه تشکیل بانک صادر شد و خبر آن در تاریخ نهم آذرماه ۱۲۸۵ هـ. ش/ ۱۹۰۶ م. منتشر گردید. در اساسنامه بانک، دولت طرح‌های بسیار خوبی را در نظر گرفت؛ از قبیل تمرکز عایدات دولت در بانک ملی ایران و نیز واگذاری امتیاز نشر اسکناس به آن پس از انقضای مدت امتیاز بانک شاهنشاهی. ۵ پس از انجام این اقدامات، امید به فراهم آمدن سرمایه لازم و به ویژه بازگشت سرمایه ایرانیان خارج از کشور

افزایش یافت، اما مشکلاتی که ایجاد شد و مخصوصاً تغییرات ناگهانی وضع سیاسی و انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ م. بین دولت‌های روس و انگلیس، دایر بر تقسیم ایران به مناطق نفوذ، تمام کوشش‌ها و تلاش‌ها را نقش بر آب کرد و امیدها را به یأس مبدل نمود. بانک ملی ایران به وجود نیامد و تحقق این آرزوی بزرگ ملت ایران سال‌ها به تعویق افتاد. ۶

پس از استقرار نظم و آرامش در اوایل سلطنت رضا شاه، دولت بعد از مطالعات لازم، لایحه قانون اجازه تأسیس بانک ملی ایران را تقدیم مجلس شورای ملی کرد. لایحه مزبور پس از بررسی و بحث نمایندگان در جلسه مورخ ۱۴ اردیبهشت ۱۳۰۶ ه. ش. به تصویب نهایی رسید. در تاریخ ۲۸ مردادماه ۱۳۰۷ ه. ش. اعلان تشکیل رسمی بانک از طرف وزیر مالیه و رییس بانک صادر شد. ۷ دولت در آن لایحه برای حل مشکل سرمایه بانک که در سال‌های قبل هم مانع تشکیل آن شده بود، تصمیم گرفت، از خالصه‌جات و جواهرات سلطنتی استفاده کند. تصمیم بزرگی که هیچ مرجعی غیر از مجلس شورای ملی قادر به تصویب آن نبود. بحث‌های فراوانی در میان نمایندگان بر سر محل تأمین سرمایه بانک ملی صورت گرفت. نمایندگان در مورد استفاده از جواهرات سلطنتی به عنوان سرمایه بانک ملی نظرات گوناگونی داشتند. گروهی موافق و عده‌ای مخالف این پیشنهاد بودند. ذکر نظرات نمایندگان مجلس در موافقت و مخالفت با این لایحه، گویای نگاه آنان به جواهرات سلطنتی در آن دوران می‌باشد. هر دو گروه موافقان و مخالفان، دلایلی را مطرح می‌نمودند. مهم‌ترین دلایلی که موافقان برای فروش جواهرات بیان می‌داشتند عبارت بود از: استفاده از مبلغ فروش جواهرات برای ایجاد اصلاحات اقتصادی نظیر ایجاد راه‌آهن، بانک، استخراج معادن، و نیز جلوگیری از فاسد شدن و از بین رفتن جواهرات. در مقابل مخالفان طرح می‌گفتند که جواهرات ارزش تاریخی دارد و نسل به نسل به دست ملت رسیده و برای روز مباداست و اگر قرار باشد که جواهرات برای امور اقتصادی فروخته شود، قبل از همه فرنگیان این کار را

انجام می‌دادند. در این بین نمایندگانی هم بودند که پیشنهاد می‌دادند جواهرات به عنوان اعتبار بانک ملی قرار مورد استفاده قرار گیرد که این پیشنهاد هم از سوی برخی موافقان با فروش جواهرات رد می‌شد.

نمایندگانی که با فروش جواهرات موافق بودند عبارت بودند از: حسن خان مخبر فرهمند، میرزا ابوطالب شیروانی، محمدولی میرزا، فرمند، خواجه‌وی، میرزا احمدخان شریعت‌زاده و نیز وزیر مالیه و وزیر معارف از دولت. عده‌ای اعتقاد داشتند جواهرات تاریخی از غیرتاریخی باید جدا شود و گروهی مانند شیروانی حتی خواستار فروش جواهرات تاریخی بودند. وی در نطق خود گفته بود: و بنده لازم می‌دانم به نماینده محترم آقای حاج میرزا مرتضی عرض کنم که آن جواهرات تاریخی را هم که ایشان فرمودند... یک مقدار جواهر پیاده و مروارید است که دارد از بین می‌رود و آن‌ها را بناست بفروشند، آن هم «بعد از تصویب مجلس» که بنده این جمله را در پیشنهاد خودم اضافه کرده‌ام و تأسیس این بانک هم افتخارش بیشتر از جواهرات تاریخی است.^۸

وزیر معارف البته بیان می‌داشت جواهرات تاریخی از جواهرات غیرتاریخی مشخص می‌گردند. وی توضیح می‌داد: یک جواهراتی هست که جزو اثاثیه تشریفات سلطنتی است. این‌ها همان‌هایی است که در روز تاج‌گذاری، اغلب آقایان که بودند، دیدند. یک قسمت، چیزهایی است؛ نشان‌ها و جواهراتی است که مخصوص به پادشاه وقت است از قبیل نشان‌ها و تیر و کمان و سپر و گرز و این چیزها؛ این‌ها اثاثیه سلطنتی است که همیشه باید محفوظ باشد و به هیچ‌وجه من‌الوجه کسی معتقد نیست به اینکه این اثاثیه و جواهرات مخصوص سلطنتی که جزو تشریفات سلطنت است، فروخته شود ولی جواهراتی که مقصود، فروش آن‌هاست، آن‌ها به کلی غیر از این‌هایی است که عرض شد. این‌ها جواهراتی است که در تاریخ ادوار گذشته ایران در خزانه دولتی جمع آوری شده است و اگر مدتی دیگر بماند یک قسمتش ممکن است فاسد و خراب بشود. این‌ها زیادی است. بنابراین هرچه زودتر این‌ها تبدیل به پول بشود و از آن پول،

مملکت استفاده کند، البته بهتر است و اگر شما تصور می‌کنید در روز مبادایی این جواهرات به درد ما خواهد خورد، خیال می‌کنم این‌طور نیست؛ اولاً امروز خودش روز مباداست چون امروز مملکت ایران احتیاج دارد به بانک و بانک هم پول می‌خواهد. ثانیاً اگر تصور می‌کنید در یک موقع جنگی یا یک روز سختی دولت ایران بخواهد و مجلس هم تصویب بکند که فروخته شود گمان می‌کنم نتیجه مطلوبی را ندهد چون فروش جواهرات باید سر فرصت باشد نه در موقع اضطرار که نیمه‌بها از ما بخواهند بخرند و آن وقت آن نتیجه را هم ندهد. بنابراین بنده معتقدم در اصول که آقایان موافق‌اند، در جزئیات دیگر این قدر بحث نکنند. ۹.

البته این توضیح وزیر معارف، حرف بیهوده‌ای بود به این علت که طی فراز و نشیب‌هایی که جواهرات سلطنتی و سنگ‌های مجموعه پشت سر گذاشته بود، تشخیص جواهرات تاریخی از غیرتاریخی غیرممکن شده بود.

مخبر از نمایندگانی بود که مصر به فروش جواهرات بود و در نطق‌های خود در مجلس بر سود اقتصادی و اصلاحات اقتصادی حاصل از فروش جواهرات تأکید می‌نمود. وی توضیح می‌داد: ... و گمان نمی‌کنم هیچ ایرانی وجود داشته باشد که در درجه اول، اصلاحات تأسیس بانک را قائل نباشد. بانک هم درست نمی‌شود مگر با داشتن سرمایه؛ ما هم آمده‌ایم برای سرمایه، محل پیدا کرده‌ایم و در بین تمام انتیقه حاتمان [(عتیقه‌جات)] اول خالصجات و بعد یک مقدار جواهرات را که یک قسمتش دارد فاسد می‌شود و از بین می‌رود و قسمت دیگر آن جواهرات پس از تکمیل جواهر مصنوعی که الان در دنیا در دست عمل است و بعد آن هم از بین خواهد رفت، پیدا کرده‌ایم. غرض این است که ما خواستیم یک بانکی که بالنسبه سرمایه‌اش کافی باشد و بتواند در مقابل بانک‌های خارجه تا اندازه‌ای رقابت کند، تأسیس کنیم و درصدد برآمده‌ایم این سرمایه را از این محل فروش خالصجات تهیه کنیم. حالا اگر شما می‌خواهید این سرمایه ملی و این ثروت دولتی و این افتخارات تاریخی را حفظ کنید و نگاه

دارید، خوب است یک محل دیگری را برای تأسیس بانک در نظر بگیرید و به ما بگویید شما اگر بتوانید از یک جای دیگری پول تهیه کنید آن وقت بنده هم تصدیق می‌کنم که این افتخارات تاریخی و ثروت ملی همین طور بماند و هر ساله هم دولت مبلغی رویش بگذارد و ضرر بدهد ولی چون محل دیگری برای تأسیس بانک موجود نیست که بتواند برای ما تهیه پول کند بنابراین در صدد برآمدیم که یکی از مفاخر خودمان را بفروشیم و صرف این کار کنیم و به اصلاحات اقتصادی دست بزنیم، زیرا در دنیای متمدن امروزه، اصلاحات اقتصادی بیشتر جزو مفاخر، محسوب است و خوب است اجازه بدهید ما هم این مفاخر کهنه را بفروشیم و مفاخر تازه از قبیل راه‌آهن، تأسیس بانک و استخراج معادن و نفت و بالاخره این چیزهایی که در دنیای امروز جزو مفاخر است، تأسیس و ایجاد کنیم زیرا بشر امروز این‌ها را جزو مفاخر تاریخی خود می‌داند.... ۱۰

البته این جریان فاسدشدن جواهرات در این سخنرانی‌ها هیچ‌گاه به صورت مشخص و علمی توضیح داده نمی‌شد و بعدها هم دیگر از فساد جواهرات سخنی به میان نیامده است. طرفه اینکه نماینده مزبور بیان می‌داشت با ساخت جواهرات مصنوعی در دنیا این جواهرات ارزش خود را از دست خواهند داد! فرمند، دیگر نماینده موافق با فروش جواهرات، بر همان استدلال‌های نماینده پیشین تأکید می‌نمود: ... این جواهراتی که ما داریم یک مقدارش قابل فساد است، یعنی ضایع می‌شود و بنده تصور نمی‌کنم آن‌ها یک چیزهای لازمی باشد که ما مجبور باشیم نگاه داریم. جواهراتی که ما داریم به غیر از جواهرات تاریخی، آلت معطله است که اگر نقد بشوند و به مصرف بستن سد یا کارخانجات برسند هر سال نفع می‌دهند در صورتی که در حبس بمانند هیچ فایده‌ای ندارد و امروزه هم در تمام ممالک دنیا هیچ ثروتی را برای یک مدت مدیدی حبس نمی‌کنند. این جواهرات فروشش فوق‌العاده لازم است به استثنای دو سه تکه جواهرات تاریخی که البته باید آن‌ها را نگاه داشت؛ بقیه را باید فروخت و از وجوه آن‌ها

برای مملکت استفاده کرد. بنده معتقدم که خیلی هم مفید است... ۱۱

در طرف مقابل، نمایندگان مخالف، استدلال‌های دیگری را بیان می‌داشتند. میرزا محمدعلی‌خان بامداد، سید یعقوب و حاج میرزا مرتضی از نمایندگان مخالف فروش جواهرات بودند. حاج میرزا مرتضی در بیان دلایل مخالفت خود با فروش جواهرات به ارزش تاریخی آن تأکید می‌ورزید و بیان می‌داشت: مخالفت بنده با فروش جواهرات است به طور کلی. در این لایحه نوشته شده است فروش جواهرات، در صورتی که یک قسمت از جواهرات چیزهایی است که آثار تاریخی دارد و یک قسمتش هم منحصر به تخت و تاج است و حفظ آن‌ها لازم است. ماها در سایر ممالک می‌بینیم که یک چیزهای تاریخی را حفظ می‌کنند و مخصوصاً برای نگاهداری آن‌ها یک خرج‌هایی هم می‌کنند ولی اینجا به طور کلی نوشته شده است فروش خالصجات و جواهرات. بنده عقیده‌ام این است که فروش جواهرات باید آن قسمتش باشد که مشرف به خرابی و اعدام و از بین رفتن است نه به طور کلی، و در این زمینه، پیشنهادی هم عرض می‌کنم که جواهراتی که مشرف به خرابی و اعدام است، مشمول این قسمت باشد. ۱۲

میرزا محمدخان بامداد هم استدلال‌های اقتصادی موافقان فروش جواهرات را رد می‌نمود و اظهار می‌داشت: تمام ممالک دنیا لابد به قدر ما مقتصد بوده‌اند و محاسب بوده‌اند و در سخت‌ترین مواقعی که برای آن‌ها پیش آمده، مثلاً در موقع جنگ بین‌الملل که آن قدر دول مهم دنیا محتاج به پول بودند، جواهراتشان را فروختند. حالا نمی‌دانم چطور شده است که ما این میانه این قدر مقتصد و محاسب شده‌ایم که یک اعتباری را که در یک گوشه افتاده است و هر وقت بخواهیم به درمان می‌خوریم، حالا بیاییم و آن‌ها را بفروشیم. حتی دولت روسیه هم که یک وضعیات مستثنایی در دنیا دارد، این اقدام را نکرد و جواهراتش را فروخت. حالا ما بیاییم و جواهراتمان را بفروشیم. به عقیده بنده صحیح نیست. بنده عقیده‌ام این است که فروش جواهرات برای تهیه سرمایه بانک، مستثنی شود. ممکن است ما عین جواهرات را بدهیم به بانک و اعتبار بانک قرار دهیم

نه اینکه عین آن‌ها را بفروشیم و پولش را اعتبار قرار بدهیم. هیچ مانعی ندارد که یک پولی برای سرمایه‌اندازی بانک تهیه شود که راه بیفتد و پس از راه افتادن، ما عین جواهرات را بدهیم به بانک که یک اعتباری برایش باشد. ۱۳

وی در جایی دیگر در مخالفت با متن لایحه بیان داشته بود: اگر هم بنا شود بفروشیم ضمنی که نباید فروخت و باید موکول شود به لایحه خودش به جهت اینکه اگر این لایحه الان تصویب شود و آن لایحه بیاید به مجلس دیگر مجلس نمی‌تواند حرف بزند، برای اینکه رأی داده است و فروشش مسلم شده است و ممکن است برای طرز فروشش یک لایحه بیاورند که به آن طرز فروخته شود. بنابراین پیشنهاد کردم که لفظ جواهرات حذف شود و موکول شود به لایحه خودش که اگر مجلس رأی داد، بفروشند و اگر رأی نداد، نفروشند. ۱۴

در این میان گروه سومی هم بود که می‌گفتند فعلاً جواهرات به عنوان اعتبار بانک قرار بگیرد و اگر لازم شد به فروش برسد. این دسته عبارت بودند از: فهیمی (مخبر کمیسیون قوانین مالیه)، فرشی (حاج میرزا آقا فرش‌فروش) و سید ابوالحسن حائری‌زاده. آنان نیز به بیان استدلال‌های خود در این زمینه می‌پرداختند.

حائری‌زاده بیان می‌نمود: بنده خیال می‌کنم که لازم نباشد اعتبار بانک، نقدینه باشد که در صندوقی محبوس کنند. ممکن است همین جواهرات و خالصجات را محل اعتبار بانک قرار دهند که اگر در تجارتش کسر و نقصانی پیدا کرد محل اعتباری داشته باشد و این جواهرات را بفروشند و بدهند. ۱۵

فهیمی، مخبر کمیسیون قوانین مالیه هم در تأیید صحبت‌های حائری‌زاده ادامه داد: ... تأسیس بانک، مستلزم این است که یک مبلغ معتدبانه‌ی وجه نقد در صندوق بگذاریم و بگوییم ما بانک داریم. همانطوری که تجار و کسبه، وسیله تبادل اجناس بین افراد هستند، بانک هم یک مؤسسه تجارته‌ی است که وسیله تبادل نقود بین افراد است. بانک خودش منحصراً و منفرداً نباید یک پول معینی همیشه حاضر داشته باشد ولی روی هم‌رفته برای بانک باید یک اعتبار اساسی

پیش‌بینی کرد و یک مبلغی هم برای تضمین آن اعتبار در نظر گرفت که افراد بتوانند با اطمینان خاطر، وجوه خودشان را به آن بانک بسپارند. در اینجا به طوری که ملاحظه می‌فرمایید پانزده میلیون تومان سرمایه اصلی بانک پیش‌بینی شده است و محل پانزده میلیون تومان هم یکی قیمت خالصات است و یکی قیمت جواهرات دولتی. به علاوه از سایر عوائد دولت هم یک مبلغی معین شده است که از سال هزار و سیصد و هفت به بعد هم‌ساله به بانک پرداخته شود و این‌ها برای اعتبار بانک است تا وقتی که بانک به جریان بیفتد ولی اگر امروز صد هزار تومان بانک در صندوق خودش حاضر بکند از فردا شروع به معامله خواهد کرد. پنج میلیون سرمایه ابتدایی هم که اینجا پیش‌بینی شده است؛ نه این است که پنج میلیون را فوراً حاضر بکنند. ۱۶

فرشی، نماینده دیگر که از طرح جواهرات به عنوان اعتبار بانک حمایت می‌کرد در نطق خود تأکید نمود: قانون فروش جواهرات هنوز از مجلس نگذشته و معلوم نیست اکثریت مجلس، فروش جواهرات را تصویب می‌کند یا نه... و پس از اینکه بانک باز شد ممکن است این جواهرات را در بانک به عنوان اعتبار بگذارند. در بانک‌های دیگر هم همین‌طور معمول است که شمش‌های طلا و جواهرات را می‌گذارند؛ چه عیب دارد ما هم همین کار را بکنیم؟ چون هنوز تکلیف فروش جواهرات معلوم نشده لذا بنده این‌طور پیشنهاد کردم که سرمایه این بانک از فروش خالصات و اعتبار جواهرات باشد. ۱۷

در مقابل این گروه، آن دسته که به کل موافق با فروش جواهرات بودند با این طرح نیز مخالفت می‌کردند. شریعت‌زاده و حسن‌خان مخبر فرهمند از مخالفان این طرح بودند. شریعت‌زاده می‌گفت: بهتر این است که خالصات و جواهرات را عیناً اعتبار قرار بدهیم. البته تصدیق می‌فرمایید که این، عملی نیست زیرا بانک می‌خواهد سرمایه‌اش را به جریان بیندازد و البته جواهرات و خالصات جایگیر آن سرمایه و منشأ آن اثری که سرمایه دارد، نخواهد بود... و این را هم باید تصدیق کرد که خالصات و جواهرات به درد ما نخواهد خورد و باید آن‌ها

را پول بکنیم و از او برای مملکت استفاده بکنیم....

مخبر هم بیان می‌نمود: بانک پول لازم دارد؛ جواهرات به دردش نمی‌خورد زیرا با الماس و مروارید، دادوستد نمی‌شود کرد ولی بعد که اعتبار پیدا کرد البته ممکن است در صندوق‌هایش جواهرات و سهام شرکت‌های عمده و اسناد عمده هم در آنجا گذارده شود.

البته باید در نظر داشت نمایندگانی که با اعتبار قرار دادن جواهرات موافق بودند، مبلغی پول نقد به عنوان سرمایه اولیه بانک در نظر گرفته بودند و نهایتاً چنانچه بعد نیز خواهیم دید این طرح به گونه‌ای دیگر عملی شد.

سرانجام پس از مباحث طولانی از میان پیشنهادها و تغییراتی که در لایحه داده شد، قانونی در ۱۴ اردیبهشت ۱۳۰۶ به تصویب مجلس شورای ملی رسید که ماده دوم آن به شرح ذیل می‌باشد: سرمایه اصلی بانک، پانزده میلیون تومان خواهد بود و محل آن، وجوه حاصله از فروش جواهرات دولتی و خالصجات است که به موجب قانون مخصوص، به فروش خواهد رسید. ۱۸

میرزا محمدخان بامداد که از مخالفان اصلی فروش جواهرات بود بعد از تصویب این قانون با ابراز رضایت از اینکه در این قانون فروش جواهرات عملی نشد و باز منوط به قانون مخصوص گشته بود، بیان داشت: ... یکی هم مسئله جواهرات و خالصجات است. خالصه را که آقایان تصدیق بفرمایند با آن میلی که ما داریم، به این زودی‌ها پول نمی‌شود؛ مخصوصاً با آن قانونی که گذرانیم، جواهرات را هم تصور نمی‌کنم عملی بشود و امیدوارم که به دست مجلس ششم هم فروخته نشود و خوشبختانه شنیدم اعلی‌حضرت هم موافقت ندارند. از وقتی که این را شنیدم خیلی خوشحال شدم، برای اینکه حقیقتاً یک جواهراتی در دو قرن تمام دویست سال، هزار جور دست‌به‌دست گشته و در ادوار هرج و مرج و استبداد ایران محفوظ مانده؛ بنده که در سهم خودم یک فرد ضعیف و از صد و سیام اجتماع اینجا می‌باشم و افتخار دارم، زیر این بار نمی‌روم که به دست من فروخته شود... بله اگر جواهرات را به اعتبار بانک بگذارند و بانک ما در دنیا

معتبر باشد، بنده هم موافقم؛ مثل اینکه بانک پروس در تمام جاها اعتبار دارد. اینجا را حرفی ندارم ولی فروش آن را امیدوارم که بنده رأی ندهم و آقایان هم رأی ندهند. بنابراین اعتبار بانک منحصر می‌شود به همان پنج میلیون و این اضافاتی که ما قرار دادیم و هیئت محترم دولت باید مطابق آن قانون نظر به صمیمیتی که به مملکت دارند و نظریه احترامی که باید حتماً از قانون موضوعه

بکنند البته باید دست به این اعتبار نزنند و رخنه‌ای در آن قانون نکنند.... ۱۹
بعد از تصویب این قانون در مجلس شورای ملی، رضا شاه تصمیم گرفت جواهرات سلطنتی، مورد ارزیابی قرار بگیرد. به این واسطه در طی سال‌های ۱۳۰۸-۱۳۰۷ ه. ش کلیه جواهرات سلطنتی به استثنای قطعات تاریخی، توسط سه نفر از کارشناسان خبره مؤسسه فرانسوی بوشرون، مورد بررسی و ارزشیابی قرار گرفت. ۲۰. رییس مؤسسه بوشرون بعدها اظهار داشته بود قیمت‌گذاری روی بعضی از این جواهرات نفیس، امری بود مشکل و بلکه محال و بستگی تام به طالب و خریدار داشت. وی اضافه کرده بود که هرگاه دولت بخواهد این جواهرات را برای فروش عرضه کند بازار جواهرات به اصطلاح تجارتي دنیا خواهد شکست، زیرا هیچ‌کس پیدا نخواهد شد که بتواند این مقدار جواهر را یکجا خریداری کند. ۲۱

پس از این، دیگر از جواهرات سلطنتی صحبتی نبود تا سال ۱۳۱۶ ه. ش که دولت لایحه اجازه فروش قسمتی از جواهرات سلطنتی را به مجلس آورد. البته پیش از این، در سال ۱۳۱۴ ه. ش بنا به تصویب مجلس شورای ملی، سرمایه بانک ملی به مبلغ سیصد میلیون ریال افزایش یافته بود و ماده ۲ قانون اجازه تأسیس بانک ملی ایران، مصوب ۱۴ اردیبهشت ۱۳۰۶ ه. ش هم که در آن از جواهرات دولتی صحبت شده بود، ملغی گردید. ۲۲

در سال ۱۳۱۶ ه. ش. وزیر مالیه دولت پهلوی اول، لایحه درخواست اجازه فروش قسمتی از جواهرات سلطنتی را به مجلس دوره یازدهم آورد. وی توضیح داد که یک قسمت از جواهرات موجوده، جواهراتی است که برای

اساس سلطنت باید حفظ بشوند و یک قسمت هم جواهراتی هستند که سرمایه راکدی بوده و البته برای منظوری که دولت در نظر دارد و آن ازدیاد سرمایه بانک ملی است، بهترین گزینه است. بر اساس این لایحه پیشنهادی، نمایندگان مجلس شورای ملی، هم در قسمت ارزیابی و هم در قسمت تفکیک جواهرات تاریخی از غیرتاریخی، شرکت می‌کردند. برخلاف سال ۱۳۰۶ ه. ش. که گفتگوهای زیادی پیرامون لایحه دولت در مجلس ششم صورت گرفت، این بار این لایحه به راحتی و بدون هیچ حرف و حدیثی در مجلس یازدهم به تصویب رسید که نشان از تضعیف قدرت مجلس داشت. این لایحه، اول به کمیسیون قوانین مالیه رفت و پس از بررسی و تصویب عین لایحه دولت، به شور اول ارجاع شد و چون در موقع شور اول، پیشنهادی از طرف نمایندگان نرسیده بود لذا کمیسیون، گزارش اولیه کمیسیون قوانین مالیه را که مبنی بر موافقت با عین مواد پیشنهادی دولت بود، تأیید نموده و در شور دوم، گزارش آن را برای تصویب تقدیم مجلس نمود و سرانجام این لایحه در ۲۵ آبان ۱۳۱۶ با تعداد ۹۹ رأی از ۱۱۰ رأی به تصویب مجلس شورای ملی رسید. ۲۳ مواد قانونی تصویب شده به شرح ذیل است:

ماده اول - مجلس شورای ملی به دولت اجازه می‌دهد آن قسمت از جواهرات سلطنتی را که طبق ماده ۲ این قانون بلااستفاده تشخیص داده شود، به بانک ملی انتقال داده و بانک آن را جزو سرمایه خود منظور دارد.

ماده دوم - تفکیک جواهرات از نقطه نظر اهمیت تاریخی توسط کمیسیون به عمل خواهد آمد. کمیسیون مزبور در تحت ریاست رئیس دولت و عضویت دو نفر از وزراء و دو نفر از نمایندگان که برای این منظور از طرف مجلس شورای ملی انتخاب می‌گردند، تشکیل خواهد شد.

ماده سوم - هر موقع که بانک ملی فروش هر قسمت از جواهرات را مناسب و مقتضی بداند باید جواهرات مزبور تحت نظر کمیسیون مرکب از پنج نفر که سه نفر آن از طرف دولت و دو نفر از طرف مجلس شورای ملی انتخاب می‌گردند،

ارزیابی شده و ترتیب فروش آن داده شود. بهای حاصل از فروش منحصرأ به مصرف خرید شمش طلا خواهد رسید. ۲۴

در جلسات بعدی، مجلس با انجام رأی‌گیری برای انتخاب دو عضو کمیسیون تفکیک جواهرات سلطنتی طبق ماده دوم قانون، نتیجه استخراج آراء را اعلام نمود. از تعداد ۱۰۹ رأی مأخوذه، مؤید احمدی ۷۰ رأی، اعتبار ۷۰ رأی، همراز و شیرازی ۱۳ رأی، موسی مرآت ۹ و معتضدی ۸ رأی داشتند. بنابراین مؤید احمدی و اعتبار با اکثریت آراء انتخاب شدند. نکته‌ای که قابل توجه است تصویب سریع و بی‌سر و صدای آن برخلاف مجلس ششم است که نشان از تغییر زمانه و قدرت مجلس یازدهم داشت. ۲۵

پس از تشکیل کمیسیون و تفکیک جواهرات تاریخی از غیرتاریخی، در طی ۴۵ روز با حضور دولت و نمایندگان مجلس و تهیه صورت مجلس، صورت‌ها با مهر پنج نفر از کسانی که مباشر این کار بودند (از وزراء و نمایندگان) ممهور شد. یک نسخه از آن هم به مجلس فرستاده شد که در صندوق مجلس ضبط و محفوظ گردید. ۲۶ جواهرات هم از کاخ گلستان به خزانه بانک ملی منتقل شد. در این جداسازی آنچنان که از مطالعه صورت‌ها ۲۷ مشخص می‌شود، تفکیک دقیق و حساب‌شده‌ای بین جواهرات تاریخی و غیرتاریخی صورت نگرفته بود و تنها جواهراتی که می‌توانست مورد استفاده دربار و تالار موزه قرار بگیرد، جدا شده بود؛ به عبارت دیگر، آن جواهراتی هم که به بانک ملی منتقل شد، خود از نفایس تاریخی بودند. در مورد مجموعه جواهرات هنری و تاریخی هم که در صندوق‌خانه کاخ از اشیاء تقدیمی به رضا شاه ایجاد شده بود، وی علی‌رغم ایجاد کمیسیونی برای جدا کردن جواهرات، بدون توجه به نظر مخالف کمیسیون، دستور اوراق کردن اشیاء را داد و در برابر رییس بانک ملی که از شاه خواسته بود به لحاظ تاریخی بودن یک سری اشیاء مانند ساعت‌ها و قوطی سیگارهای مرصع، از اوراق شدن آن‌ها صرف نظر شود تا موزه‌ای در بانک ایجاد شود، جواب داده بود: من خودم عظم می‌رسد که این‌ها

کارخانه و نوشته‌اش مهم‌تر از طلاست ولی من می‌خواهم طلای بانکم زیاد شود. ۲۸

در آن زمان، اندیشهٔ ایجاد و گسترش بانک ملی آنچنان شدت گرفته بود که ممکن بود جواهرات سلطنتی هم در این راه آسیب ببینند. ابوالحسن ابتهاج یکی از رؤسای بانک ملی در مورد تصویب این قانون و فروش جواهرات معتقد بود: این، کاری بی‌معنی و غیرممکن بود و به همین دلیل هم بانک هیچ‌وقت اقدام به فروش آن جواهرت نکرد. در واقع منظور کردن جواهراتی که قیمت‌گذاری روی آن‌ها کار آسانی نیست، در حساب سرمایهٔ بانک قطع نظر از اینکه کاری است ناسالم، اساساً انجام‌پذیر نیست. ۲۹

در سال ۱۳۱۷هـ. ش مجلس شورای ملی قانون اساسنامهٔ بانک ملی ایران را تصویب نمود. در تبصرهٔ مادهٔ سوم قانون این اساسنامه، در مورد جواهرات آمده بود:

تبصره - علاوه بر مبلغ فوق جواهرات سلطنتی موضوع قانون ۲۵ آبان ۱۳۱۶ جزو سرمایهٔ بانک محسوب و بهای آن‌ها پس از ارزیابی و یا فروش به سرمایهٔ نقدی فوق اضافه می‌گردد. ۳۰

برای انتشار اسکناس در مواقع نیاز، اخذ مجوز از مجلس شورای ملی لازم و ضروری بود و مجلس این مجوز را بر طبق پشتوانه‌های موجود به بانک ملی می‌داد. مادهٔ واحدهٔ ذیل مصوب سال ۲۱ اسفند ۱۳۱۸هـ. ش از همین مجوزهای انتشار اسکناس می‌باشد.

مادهٔ واحده - بانک ملی ایران مجاز است تا یک هزار و پانصد میلیون ریال اسکناس روی‌هم‌رفته در گردش داشته باشد و در موقع لزوم از این اجازه استفاده خواهد کرد. کسر پشتوانهٔ راکد اسکناس‌های در گردش تا میزان شصت درصد - مادام که جواهرات مطابق قانون ۲۵ آبان ۱۳۱۶ تبدیل به شمش زر نشده است - از اعتبارات جواهرات نامبرده تأمین می‌شود. ۳۱.

در سال ۱۳۱۸هـ. ش. چون نیاز به انتشار اسکناس بیشتر بود و میزان

اسکناسی که انتشار می‌یافت، بر طبق اساس‌نامهٔ بانک ملی می‌بایست ما به ازای شصت درصدی از طلا و نقره داشته باشد و در آن زمان این مقدار شمش طلا و نقره وجود نداشت، بنابراین مادهٔ واحده، مجلس اجازه داد جواهرات به جبران کمبود اندوختهٔ طلا و نقره به پشتوانه اسکناس اضافه شود و به زیر کلید هیئت نظارت بر اسکناس درآید. طبق اساس‌نامهٔ مصوب ۱۳۱۷ ه. ش و مادهٔ واحدهٔ ۱۳۱۸ ه. ش. جواهرات انتقالی به بانک زیر نظر هیئت نظارت بر اندوختهٔ اسکناس قرار گرفت. هیئت مزبور از دو نفر از نمایندگان مجلس، یک نفر از هیئت وزراء، مدعی‌العموم دیوان عالی تمیز، مدیر کل بانک ملی ایران، خزانه‌دار کل و بازرس دولت در بانک ملی تشکیل شده بود. مدت مأموریت نمایندگان مجلس و نمایندهٔ هیئت دولت یک سال بود و می‌بایست در اولین جلسهٔ مجلس شورای ملی و هیئت وزراء در اردیبهشت هر سال انتخاب می‌شدند. ۳۲

بخشی اعظمی از جواهرات سلطنتی، پس از این تحت عنوان جواهرات پشتوانهٔ اسکناس در خزانهٔ بانک ملی زیر کلید هیئت نظارت بر اندوختهٔ اسکناس مراقبت می‌شد. اما بخش دیگری از جواهرات در کاخ گلستان در تالار موزه برای نمایش و مقداری هم در صندوق‌خانهٔ دربار بود. مقداری از این جواهرات که در صندوق‌خانهٔ دربار بود، به مناسبت ازدواج ولیعهد وقت محمد رضا پهلوی و امیره فوریه خواهر پادشاه مصر برای بانوان خاندان سلطنتی ساخته شده بود.

اما مهم‌ترین رویدادی که در دورهٔ پهلوی اول، جواهرات سلطنتی را خبرساز نمود، وقایع مربوط به سقوط رضا شاه و شایعاتی بود که در مورد جواهرات سلطنتی رواج پیدا کرد؛ خبرهایی که همانند زمان خروج احمد شاه از ایران در کشور در افواه جاری بود و افکار عمومی را تحت تأثیر قرار داده بود. این اخبار به سرعت به صحن علنی مجلس نیز کشیده شد. اولین واکنش رسمی نمایندگان به این اخبار، سؤالی بود که توسط شکرالله صفوی (مدیر روزنامهٔ کوشش) به رییس مجلس داده شد و مقرر شد دولت در عرض ده روز به آن پاسخ دهد. موضوع به وزارت دارایی ارجاع شد و قرار شد نخست‌وزیر به

همراه وزیر دارایی در صحن علنی به مجلس پاسخ دهند. واکنش رضا شاه به این حق قانونی نمایندگان مناسب نبود. گلشایبان، وزیر دارایی، خاطره برخورد رضا شاه را نسبت به سؤال نماینده مجلس در مورد جواهرات این‌گونه می‌نویسد: «شاه گفت: به مجلس چه مربوط؛ این... فضولی کرده، نباید اعتنا کرد.»^{۳۳}

شمس پهلوی هم در خاطرات خود از واکنش پدرش به این صحبت‌ها نوشت که شاه پس از شنیدن این خبرها خنده تلخی کرد و گفت: من فقط سه لیره و کسری در بانک سوئیس دارم و آن هم باقی مانده پولی است که برای خرج تحصیل والاحضرت همایون ولایت‌عهد در بانک سوئیس گذارده بودم... شاید تنها در زمان من بوده که حتی یک سنجاق از جواهرات سلطنتی عیب نگرده باشد.

رضا شاه اظهار تأسف کرده بود: چرا آن‌هایی که از جریان تحویل و تحول جواهرات سلطنتی به بانک ملی آگاه‌اند قفل خاموشی بر لب زده‌اند و افکار عمومی را روشن نمی‌کنند. شاه پس از گفتگو با وزیر دارایی، فرزین رییس بانک ملی و مطلع شدن از نظر موافق نخست‌وزیر و هیات دولت، موافقت نمود گزارشی از تاریخچه تغییر و تحولات جواهرات، تهیه و به مجلس ارائه شود. وزیر دارایی و رییس بانک ملی به شاه توصیه نمودند که طبق نظام‌نامه برای تسکین افکار عمومی به سؤال نماینده پاسخ داده شود. فرزین رییس بانک ملی به شاه گفته بود اگر جواب داده نشود، اثر خوبی نخواهد داشت، به علاوه وقتی ما مطمئن هستیم جواهرات، دست نخورده و در بانک ملی است چرا جواب ندهیم. البته نگرانی شاه بیشتر متوجه یک سری تغییراتی بود که در جواهرات سلطنتی برای مراسم تاج‌گذاری و ازدواج ولیعهد در جواهرات داده شده بود. رییس بانک هم با بیان این نکته که اصل بر این است که جواهرات، موجود باشد و تغییرات، در دفتر و دستک توضیح داده شده و به امضاء نخست‌وزیر، وزرای دربار و دارایی و نمایندگان مجلس رسیده است، به وی اطمینان خاطر

داد. بعد از گذشت چند روز گزارش آماده شد و به سمع نخست‌وزیر و شاه رسید و ایشان با قرائت آن در مجلس موافقت کردند. فروغی که از اخباری که در رادیو لندن نسبت به خروج جواهرات سلطنتی از ایران پخش می‌شد، نگران بود از جزئیاتی که در گزارش نسبت به تغییرات جواهرات آمده بود، استقبال کرد. ۳۵

قرار شد گزارش در صد و چهاردهمین جلسه مجلس که به ریاست محتشم‌السلطنه اسفندیاری تشکیل می‌شد، قرائت گردد. در خاطرات گلشایبان تاریخ جلسه پاسخ به سؤالات نمایندگان در باب جواهرات در ۱۸ شهریور ذکر شده است اما بر اساس صورت مذاکرات مجلس و مطابقت رویدادها تاریخ یکشنبه ۲۳ شهریور صحیح به نظر می‌رسد. گلشایبان در بیان خاطرات خود در قسمت‌هایی تقدّم و تأخر وقایع را رعایت نکرده است.

در این جلسه نخست‌وزیر، محمدعلی فروغی، ضمن معرفی گلشایبان به عنوان وزیر دارایی همراه با وی برای پاسخ‌گویی به سؤال مربوط به جواهرات سلطنتی حاضر شده بود. پس از این معارفه، سید شکرالله صفوی سؤال خود را از وزیر دارایی مطرح کرد. وی بیان نمود در یک هفته اخیر، شایعاتی مبنی بر دست‌خوردگی جواهرات سلطنتی و پشتوانه اسکناس و نقل و انتقال‌های آن پیش آمده که موجب نگرانی افکار عمومی گردیده و تقاضا نمود در این مورد رفع نگرانی شود.

وزیر دارایی با بیان تاریخچه‌ای از وضعیت جواهرات سلطنتی از دوره مشروطه به بعد، به تشریح وضعیت جواهرات در دوره پهلوی اول و تصویب قوانین و جابه‌جایی جواهرات پشتوانه اسکناس به بانک ملی پرداخت. وی اطمینان داد جواهرات پشتوانه اسکناس در خزانه بانک ملی، موجود بوده و کلید آن در پاکتی که ممه‌ور به مهر هیئت نظارت بر اندوخته اسکناس است، نگهداری می‌شود. در مورد جواهرات سلطنتی موجود در کاخ گلستان هم توضیح داد، به علت اطمینان بیشتر و خطرانی که متوجه جواهرات بود، آن‌ها

را به طور امانت به خزانه بانک ملی منتقل نموده‌اند. وزیر دارایی در پایان توضیحات خود گفت سیاهه و صورت جلسات جواهرات تماماً در پاکت‌های مهر و موم شده، موجود است و تقاضا نمود یک عده یا حتی تمام نمایندگان با حضور عده‌ای از کارمندان بلندپایه دولت عیناً جواهرات را معاینه و با سیاهه آن تطبیق کنند. در ادامه نماینده دیگر مجلس، مؤید احمدی، عضو هیئت نظارت بر اندوخته اسکناس، گزارشی ایراد کرد و توضیحاتی درباره کمیون تفکیک ۱۳۱۶ هـ. ش. و انتقال بخشی از جواهرات به بانک ملی و پشتوانه شدن جواهرات بر طبق قانون ۱۳۱۸ هـ. ش. پرداخت. وی بیان داشت که جواهرات سلطنتی موجود در کاخ گلستان را نیز در ۴ شهریور (در ۶ صندوق و یک بسته ممه‌ور به مهر وزیر دربار و وزیر دارایی و رییس بیوتات) با حضور هیئت نظارت بر اندوخته اسکناس تحویل آنان داده‌اند. وی برای تکذیب شایعات اضافه نمود: ... هر وقتی به فرض بخواهند در بانک در خزانه را باز کنند، همین‌طور که الآن آقای وزیر دارایی هم فرمودند که بیایند و ببینند، این یک تشریفات مخصوصی دارد که اولاً در صندوق‌های مخصوصی است و درب‌های بانک خیلی محکم است؛ از خارج وارد کرده‌اند؛ اسباب‌ها و رمز مخصوصی دارد. اگر تمام کلیدها را هم به آن بیندازید این درب‌ها باز نمی‌شود و این کلیدها را هم به آن بیندازند این درب‌ها باز نمی‌شود و این کلیدها در پاکت‌های مخصوصی است که این‌ها به مهر اعضای هیات نظارت لاک می‌شود و مهر می‌شود و محفوظ می‌ماند و این‌ها در صندوق‌های سربه‌مهر محفوظ می‌مانند و هر وقت بخواهند خزانه را باز کنند اول آن هیئت حاضر می‌شود و اول مهر پاکت را رسیدگی می‌کنند و در صورت صحت آن وقت مطابق آن مقررات و تشریفات باز می‌کنند و این‌طور بروند و درب‌ها را باز کنند البته معمول و معقول نیست. همین‌طور که آقای وزیر دارایی فرمودند الان هم طلا و هم نقره و هم جواهرات امانی و هم جواهرات پشتوانه در بانک ملی موجود است. فقط بنده یک عرضی می‌خواهم بکنم و اضافه بکنم به فرمایش آقای وزیر

دارایی که فرمودند هیأتی از نمایندگان بیایند؛ البته ما هم به هم بسته‌ایم و قطع داریم هر هیأتی از مجلس یا دولت بروند آن‌جا همه نمایندگان اطمینان دارند. همه به نظارت بانک اطمینان دارند ولی معهدا برای اینکه معلوم شود همان‌طور که حضرت ابراهیم خواست که بداند خداوند چه جوری مرده را زنده می‌کند و خدا گفت: مگر اطمینان نداری؛ گفت: چرا «لیطمئن قلبی» و مسلماً علم‌الیقین است. الان شاید به نظر بنده همان‌طور که آقای وزیر دارایی هم فرمودند برای اینکه علم‌الیقین حاصل کرده‌اند که جواهرات سلطنتی و امانی هر دو در بانک موجود است برای اینکه علم‌الیقین هم داشته باشند، بیایند و به چشمان ببینند، بهتر این است که بنده می‌خواهم پیشنهاد کنم که یک روزی هم معین کنند که آقایان نمایندگان بیایند و ببینند... بعداً هم ممکن است یک دعوتی بکنند از اطاق تجارت تهران و رؤسای اطاق طهران هم تشریف بیاورند و ببینند؛ این است نظر بنده [نمایندگان]: صحیح است... ۳۶

روایت فوق که بعد از انقلاب ۵۷ نگاشته شده، متفاوت با روایتی است که گلشایبان قبل از سال ۵۷ بیان نموده و در آن از بیان جزئیات جریانات مجلس اجتناب شده است. ۳۷ با این سخنرانی‌ها مسئله جواهرات در آن روز تمام شد و به ظاهر، نمایندگان مجاب شدند. اما در روز ۲۵ شهریور که محمدعلی فروغی نخست‌وزیر برای اعلام استعفا رضا شاه و اعلام سلطنت ولیعهد به مجلس آمد، باز مسئله جواهرات سلطنتی مطرح شد. این بار علی دشتی در باب جواهرات سلطنتی در مجلس، سخنانی خطاب به نخست‌وزیر بیان نمود و خواستار این شد که در این موضوع باید رسیدگی کامل شود و اینکه صد نفر یا دویست نفر بروند آنجا و جواهرات را ببینند فایده ندارد بلکه باید یک هیئت طرف اعتماد مجلس معین شود. وی از نخست‌وزیر سؤال نمود که آیا در این خصوص فکری کرده‌اند و می‌توانند از این بابت، اسباب اطمینان مجلس شورای ملی را فراهم کنند؟

فروغی در پاسخ دشتی جواب داد: حالا بنده نمی‌خواهم عرض کنم درست این

است یا نیست. در جلسه گذشته، آقای وزیر دارایی گزارش مطلب را دادند. البته این تقاضای آقای دشتی یک تقاضای صحیح و معقولی است که درست رسیدگی شود. جواهرات ثبت و دفتر دارد و این را بنده مطمئن هستم که این ثبت‌ها و دفترهاست و محفوظ است و جواهرات هم در بانک ملی هست. می‌توانند هر کس را که میل دارند تعیین بفرمایند کمیسیونی از داخل مجلس به هر قسمتی که تصویب می‌فرمایید تشکیل بدهند؛ مردمان بصیر در سر فرصت مجال ببینند؛ تطبیق کنند اگر درست است - انشاءالله فیها- اگر هم درست نیست آن وقت تکلیف معلوم است. ۳۸

به دنبال این گفتگوها مجلس در تاریخ ۳۰ شهریور در جلسه ۱۱۷ خود از هر شعبه دو نفر از نمایندگان (سزاوار، ملک‌زاده، موقر، شاهرودی، اورنگ، صفوی، طباطبائی، معتضدی، مهدوی، شباهنگ، داور، جعفر اصفهانی) را برای معاینه و تطبیق جواهرات انتخاب نمود و قرار شد کمیون از تعدادی کارشناس و مقوم جواهرات نیز دعوت نماید. گلشایبان در خاطرات خود درخواست تشکیل این کمیسیون را به اصرار خود و موافقت نخست‌وزیر با پیشنهاد او می‌دانست. ۳۹

باز در جلسه ۱۱۸ مجلس به تاریخ سه‌شنبه اول مهر علی دشتی مسئله جواهرات سلطنتی را مطرح کرد و از دولت پرسید: از قراری که دیروز شنیدم گویا اعلی‌حضرت شاه مستعفی می‌رود و گذرنامه ایشان هم امضاء شده است. روز اولی که استعفانامه ایشان را آقای فروغی به مجلس آوردند، هم در جلسه خصوصی و هم در جلسه علنی به ایشان تذکر دادم و عصر آن روز هم که یک عده از آقایان نمایندگان خدمت آقای رییس مجلس شرفیاب شدند، ایشان را مأمور کردند که با ایشان صحبت کنند و این تذکر را به دولت بدهند که قبل از اینکه محاسبات بیست ساله ایشان تسویه شود؛ قبل از اینکه موضوع جواهرات تصفیه شود؛ ایشان نباید بروند.

عده‌ای از نمایندگان با بیان «صحیح است» حرف او را تأیید نمودند. وی در

ادامه افزود: ... قرار شد یک کمیسیونی از مجلس معین شود. بنده فقط این سؤال را از دولت می‌کنم که آیا این کمیسیونی که از مجلس تعیین شده و یک عده از اعضای دولت هم همراه آن‌ها خواهند بود اگر ده روز بعد معلوم شد یک مبلغی از این جواهرات سلطنتی نیست آیا دولت مسئولیت این کار را به عهده خواهد گرفت و آیا دولت و آقای فروغی و سایر آقایان وزراء و آقای وزیر دارایی‌شان متعهد می‌شوند جواب این جواهرات سلطنتی را بدهند یا خیر؟...

وزیر دادگستری در جواب انتقادات نمایندگان در همان جلسه پاسخ داد: تذکراتی که نمایندگان محترم می‌دهند ما در نظر می‌گیریم و آنچه هم که فراموش کرده باشیم، سعی می‌کنیم که جبران کنیم و به موقع اجرا بگذاریم. اما در ضمن مذاکراتی که می‌شود بنده می‌بینم یا به اظهاراتی که ما می‌نماییم آقایان توجه نمی‌کنند یا مطالبی از طرف بعضی از آقایان نمایندگان گفته می‌شود که صرفاً مبتنی بر یک اشتهاات و اراجیفی است که مأخذ و مبنایی ندارد و در حضور مجلس گفته می‌شود که انصافاً نبایستی گفته شود؛ مثلاً راجع به مهمات که آقایان گفتند این مطلب اساساً اصلی ندارد و صحت ندارد و آقایان هم نمی‌بایستی بگویند: «صحیح است»؛ «صحیح است» و یکی هم موضوع جواهرات است که اینجا مکرر صحبت شد و در مجلس هم آقایان نمایندگان محترم تصمیم اتخاذ کردند و کمیسیون معین کردند و آقایان می‌دانند و سابقه هم دارند که این جواهرات یک ترتیب منظمی داشته است و با این ترتیب ممکن نبوده است که حیف و میلی بشود و حالا هم آن کمیسیونی که معین کرده‌اند، می‌رود؛ بررسی می‌کند؛ تحقیقات به عمل می‌آورد؛ ثبت دارد؛ صورت دارد؛ دفتر دارد؛ کتابچه دارد. نه از امروز، نه از دیروز؛ از سالیان دراز این آقایان می‌روند؛ می‌بینند؛ مطالعات می‌کنند و آن وقت معلوم خواهد شد که مطالب صحت ندارد.

[نمایندگان]: صحیح است.... ۴۰

مجلس منتظر جواب کمیسیون تحقیق جواهرات بود. این کمیسیون متشکل بود از ۱۲ نفر نمایندگان منتخب مجلس (سزاوار، ملک‌زاده، موقر، شاهرودی،

اورنگ، صفوی، طباطبایی، معتضدی، مهدوی، شباهنگ، داور، جعفر اصفهانی) و چهار نماینده از دولت (تقوی: رییس دیوان کشور؛ حسین علا: مدیر کل بانک؛ حسنعلی کمال هدایت: رییس دیوان محاسبات و ابراهیم حکمی) و هیئت نظارت بر اندوخته اسکناس (مشرف نفیسی: وزیر دارایی، مدیرکل بانک؛ سروری: بازرس دولت در بانک؛ وجدانی: دادستان کل کشور؛ عباسقلی اردلان: رییس خزانه‌داری کل و مؤید احمدی و عیسی لیقوانی: نمایندگان مجلس شورای ملی).

در روز چهارشنبه ۹ مهر ۱۳۲۰ اولین جلسه کمیسیون تشکیل شد و تقوی رییس دیوان کشور به عنوان رییس هیئت ریسه کمیسیون و دادور به عنوان نایب رییس و شاهرودی و طباطبایی نیز به عنوان منشی هیات ریسه انتخاب شدند. در این جلسه، قانع بصیری، رییس بیوتات سلطنتی، شرح مفصلی راجع به سوابق و صورت‌های متعددی که از جواهرات سلطنتی در تاریخ‌های مختلف تنظیم شده و پرونده آن با اسناد و مدارک موجود بوده است را بیان نمود و در جلسه بعدی، گزارش مکتوب آن را به اعضای کمیسیون داد. همچنین بر اساس تصمیمی که قبلاً مقرر شده بود عبدالوهاب جواهری و حاج محمدعلی جواهری به عنوان کارشناسان کمیسیون تعیین شدند. کمیسیون در روزهای ۱۷، ۲۰ و ۲۲ مهر، طی تشریفات لازم، صندوق‌هایی که در روز ۴ شهریور از کاخ گلستان به خزانه بانک ملی آورده شده بود را باز نمود و یک به یک با صورت‌های قبلی مطابقت داده و کارشناسان اصل بودن آن‌ها را تأیید نمودند. در روز ۲۷ مهر کمیسیون با حضور فریدون جم، وزیر سابق دربار، جواهرات مربوط به بانوان دربار را بررسی کرد. در این بررسی هشت حلقه انگشتر و ۵۴ دانه مروارید و یک جفت گوشواره الماس، کمتر از صورت بود. در این مورد، قانع بصیری اظهار کرد جواهراتی که برای ساختن زینت‌آلات خانواده سلطنتی برده بودند در حدود ۲۵۰ قیراط برلیان به آن اضافه شده که قیمت ۲۵۰ قیراط و هزینه ساخت آن از دربار پرداخته شده است. در روز ۵ آبان هم به طور اتفاقی

چند صندوق از جواهراتی که به عنوان جواهرات پشتوانه اسکناس قبلاً به بانک ملی آورده شده بود را باز نموده و با صورت‌های موجود مطابقت دادند و چون وقت چندانی برای رسیدگی به بقیه جواهرات پشتوانه نبود و با توجه به خاتمه یافتن دوره دوازدهم مجلس، بایستی گزارش به مجلس و دولت ارائه می‌گردید لذا با ملاحظه مه‌مهور بودن جعبه‌های جواهر پشتوانه اسکناس که زیر کلید هیات نظارت قانونی اندوخته اسکناس بود و اطمینان به امضای بانک ملی و قرائن و شواهد دیگر و تشریفات که باز کردن خزانه پشتوانه اسکناس دارد، مسلم شد که نسبت به پشتوانه مزبور هم هیچ‌گونه دخل و تصرفی نشده و دفاتر و صورت‌های جواهرات اداره بیوتات کاملاً منظم است. ۴۱

بنابراین کمیسیون، گزارش‌ها و صورت مجلس خود را به وزارت دارایی و سپس توسط وزیر دارایی به ریاست مجلس داد که به اطلاع عموم نمایندگان مجلس رسید و با این اقدام، موضوع جواهرات سلطنتی در مجلس شورای ملی خاتمه یافت.

نتیجه

با مطالعه نقش نظارتی مجلس شورای ملی بر جواهرات سلطنتی در دوره پهلوی اول، مشخص می‌شود که در همه دوره‌های مجلس شورای ملی در این ۱۶ سال (از مجلس ششم تا مجلس دوازدهم) نمایندگان در مباحث مربوط به جواهرات سلطنتی - به واسطه مسئولیت قانونی خود - مشارکت می‌کرده‌اند. اما میزان مشارکت و دخالت آن‌ها وابستگی زیادی به قدرت مجالس در هر دوره داشته است. بر همین اساس، لوایحی که در مورد جواهرات به مجلس ششم آورده شد پس از پرسش و پاسخ‌ها و ارائه پیشنهادها نمایندگان و انجام تغییرات لازم به تصویب رسید. در صورتی که در مورد لایحه سال ۱۳۱۶ ه. ش. مربوط به جواهرات چنین اتفاقی نیفتاد و عین لایحه دولت در مجلس به تصویب رسید. مجلس یازدهم دیگر آن قدرت مجلس ششم را نداشت. اما این روند در

مجلس دوازدهم به سرعت با خبر خروج شاه از کشور تغییر نمود و مجلس در رابطه با صحبت‌هایی که پیرامون جواهرات سلطنتی به وجود آمده بود، برای پاسخ‌گویی به افکار عمومی، وارد تحقیق و تفحص گردید. نطق‌های تندی در مجلس ایراد گردید و تعدادی از نمایندگان خواستار رسیدگی دقیق به موضوع شدند. سرانجام با ایجاد کمیسیون ویژه رسیدگی به جواهرات و انجام تحقیقات، مجلس توانسته بود دوباره نقش نظارتی خود را در این زمینه با قدرت بیشتری ایفا نماید. (۲)

سرقت جواهرات سلطنتی ایران

دکتر محمد قلی مجد در کتاب «رضا شاه و بریتانیا» یک فصل را به جواهرات سلطنتی در دوران پهلوی اول با استناد به «اسناد وزارت خارجه آمریکا» قرار داده است و در این باره می‌نویسد: از بهترین شاخص‌های تنفر مردم از رضا شاه و بی‌اعتمادی به او این نگرانی عمومی بود که مبادا او به هنگام خروج از ایران در ماه سپتامبر ۱۹۴۱ مقداری از جواهرات سلطنتی ایران نیز با خود برده باشد. گزارش دریفوس از هیاهویی که بر سر جواهرات سلطنتی بلند شده بود، بسیار روشن‌گر است:

مسئله جواهرات سلطنتی به بحث روز تبدیل شده است. وزیر مالیه [عباسقلی گلشنائیان] در پاسخ به شایعات گسترده‌ای که در باره انتقال جواهرات سلطنتی از تهران بر سر زبان‌ها افتاده، در تاریخ ۱۴ سپتامبر ۱۹۴۱ در مجلس گفت که تمام جواهرات سلطنتی، که قابل ذکر است بخشی از پشتوانه قانونی ریال را تشکیل می‌دهد، نزد بانک ملی محفوظ است و نمایندگان می‌توانند شخصاً از آنها بازدید کنند. این جواهرات، به استثنای تاج شاه، در تاریخ ۲۶ اوت به دلیل گرد و خاک ناشی از ساخت و ساز در نزدیکی موزه کاخ گلستان، از کاخ به بانک

ملی منتقل شدند. البته هیچکس حرف وزیر را باور نمی کند، و همگان بر این باورند که تاج شاه را واقعاً از تهران بیرون برده بودند؛ ولی پرس و جوهای خجالت آور مردم، و رادیو لندن و دهلی درباره آن وادارشان کرد تا تاج را به تهران برگردانند. علاوه بر این، در اینجا همه می گویند که کفیل وزارت مالیه را چند ساعت قبل از اینکه اظهارات فوق را در مجلس ایراد کند، وزیر کردند تا پاداش این کارش را داده باشند. کمیسیونی به ریاست نصرالله اخوی، رئیس دیوان عالی کشور، و متشکل از علی هدایتی، رئیس دیوان محاسبات، حسین علاء، ابراهیم حکیمی و ۱۲ نماینده مجلس مأمور تحقیق، درباره جواهرات سلطنتی و تهیه گزارشی در باره نگهداری آنها در بانک ملی و اصالت شاه شده است. (۱)

دریفوس در ارتباط با گزارش این کمیسیون فاش می سازد که در تاریخ ۲۶ اوت ۱۹۴۱ (۴ شهریور ۱۳۲۰)، «پنج جعبه و دو بسته از مجموعه جواهرات» از موزه کاخ گلستان به خزانه بانک ملی منتقل شد. آن پنج جعبه و دو بسته مورد بازرسی قرار گرفت، و محتویات آنها با «لیستی که در اختیار آقای قانع بصیری، مدیر اداره ابنیه سلطنتی بد مقایسه شد.» این مقایسه با لیست آقای بصیری نشان داد که چیزی از آن مجموعه کم نشده است. (۲)

با وجود این، بعداً معلوم شد که از جواهراتی که برای برگزاری مراسم ازدواج ملکه فوزیه و شاه کنونی قرض گرفته بودند. «هست حلقه، ۵۴ دانه مروارید، و یک جفت گوشواره برلیان» و «یک حلقه جواهرنشان برلیان» را به نام «والاحضرت اشرف پهلوی» قرض گرفته بودند. علاوه بر این، در گزارش دریفوس آمده است که، هشت حلقه جواهرنشان برلیان هم...گم شده بود.» این حلقه ها را به نام علیاحضرت ملکه فوزیه» از موزه بیرون برده بودند. ناهمخوانی و بی دقتی در ذکر تعداد حلقه ها ماهیت تحقیقات را نشان می دهد. با وجود این، دریفوس می نویسد:

گزارش [کمیسیون] کلاً رضایت بخش به نظر می‌رسد از قرار معلوم تقریباً همه جواهرات سلطنتی هم اینک در بانک ملی هستند اگرهم چیزی از آنها کم شده باشد، قابل ملاحظه نیست. وزیر مالیه در تاریخ ۴ نوامبر در مجلس گفت که فقط ۵ حلقه، یک جفت گوشواره و ۵۴ قطعه مروارید از جواهرات فوق مفقود شده است. او گفت که حلقه‌های مزبور را درست قبل از مراسم ازدواج شاه کنونی به مصر فرستاده بودند تا به رسم هدیه تقدیم [علیاحضرت] شود، و افزود گوشواره‌هایی هم که براساس گزارش مفقود شده بودند، هم اینک پیدا شده‌اند. از مرواریدها هم برای ساختن زیورآلات دیگر استفاده کرده‌اند. وزیر مالیه همچنین توجه نمایندگان را به این مسئله، که اتفاقاً کسی از آن خبر نداشت، جلب کرد که شاه سابق برای مراسم ازدواج ۲۴۰ قیراط الماس خریده بود، که همه آنها به همراه هدایایی که خارجیان و سران کشورها به او ادا کرده بودند به مجموعه جواهرات سلطنتی اضافه شده است. دو اتفاقی که در ادامه شرح خواهم داد حکایت از عدم اعتماد مخالفان به دولت در ارتباط با جواهرات سلطنتی دارد. وقتی وزیر مالیه اعلام کرد که شاه سابق ۲۴۰ قیراط الماس خریده است، بلافاصله افزود، «که فروشندگان و مأموران خرید حاضرند تا در این باره شهادت بدهند»؛ و وقتی همین وزیر به اشتباه تعداد حلقه‌های مفقوده را ۶ حلقه عنوان کرد، برخی نمایندگان مجلس فریاد زدند، «نه خیر، ۸ حلقه». البته به نظر می‌رسد که کمیسیون تحقیق کارش را با دقت و وجدان انجام داده است، و تقریباً محرز است که جواهرات سلطنتی ایران آسیبی ندیده است. (۳)

البته اعتماد دریفوس به گزارش کمیسیون چندان بجا نبود؛ زیرا خود کمیسیون اذعان کرده بود که تحقیقاتش شتابزده بوده است.

گزارش کمیسیون اینگونه خاتمه می‌یافت: «نظر به ضیق وقت برای انجام تحقیق درباره سایر جواهراتی که پشتوانه اسکناس را تشکیل می‌دهند و از آن جایی که به دلیل خاتمه دوره دوازدهم مجلس این گزارش باید هرچه زودتر به

مجلس و دولت تسلیم می شد، تحقیقات مزبور فقط تا حدودی که امکان داشت صورت گرفت.» کمیسیون همچنین ابراز امیدواری کرده بود که «شکی نیست که پشتوانه اسکناس صحیح و سالم است، و سوابق و فهرست های اداره ابنیه سلطنتی نیز هیچ ایرادی ندارد.» (۴)

علاوه بر این، دریفوس نمی دانست فقط آنچه از جواهرات سلطنتی باقی مانده بود صحیح و سالم بود. نفیس ترین جواهرات را رضا شاه در سالهای گذشته به سرقت برده بود.

در سال ۱۹۲۶، مجلس با تصویب قانونی دولت را مجاز ساخت تا بخش عمده ای از جواهرات سلطنتی را بفروشد. در سال ۱۹۳۷، با تحریک شاه، قانون دیگری برای فروش بخشی از جواهرات سلطنتی به تصویب رسید؛ زیرا، آنگونه که وزیر مالیه توضیح داد، «جواهرات قدیمی سرمایه ای مرده و بی مصرف هستند.» در سال ۱۹۴۱، مردم ایران حق داشتند در باره صحت و سلامت جواهرات سلطنتی، که بخشی از میراث شان بود، نگران باشند.

قانون فروش جواهرات سلطنتی، ۱۹۲۶

در اوایل دوران رئیس الوزرای رضا خان، میلسپو گزارشی در باره جواهرات دولتی (که بعدها نام آن به جواهرات سلطنتی تغییر یافت) تهیه کرد:

آخرین قیمت گذاری بر روی جواهرات سلطنتی در سال ۱۲۸۹ انجام شد و براساس همین قیمت گذاری، احتمالاً ارزش جواهرات قابل فروش در حال حاضر چیزی در حدود چندین میلیون تومان است. به درخواست دولت، لایحه ای دارد برای تقدیم به مجلس تهیه می شود که به موجب آن جواهرات مزبور دوباره قیمت گذاری شده، و بخشی از آنها، تحت نظارت های مقتضی، به فروش خواهد رسید. البته بر اساس این

لایحه جواهراتی که ارزش تاریخی خاصی دارند حفظ خواهند شد و فروش سایر جواهرات به نحوی خواهد بود که ارزش واقعی این اشیاء قیمتی به دولت پرداخته شود. بخش ابنیه و اثاثیه سلطنتی خزانه داری کل به نمایندگی از وزارت مالیه مسئول نظارت، حفظ و حساب و کتاب مربوط به جواهرات سلطنتی، آثار، و عتیقه جات موجود در موزه سلطنتی، و اسناد دولتی و کتابخانه سلطنتی است. بخش ابنیه و اثاثیه سلطنتی وظایف خود را در قبال این اشیاء و قطعات تاریخی ارزشمند با دقت و تمام و کمال انجام می دهد. (۵)

به لطف گزارش هایی که میلسپو از سال ۱۹۲۴ به این سو تهیه کرده است، دقیقاً می دانیم که رضا خان چه زمانی به جواهرات سلطنتی دست یافت: «به دلیل نگرانی دولت از نمناکی خزانه کاخ سلطنتی که جواهرات سلطنتی در آن نگهداری می شوند، حضرت اشرف رئیس الوزراء تصمیم گرفت که جواهرات را به اتاق دیگری در همان ساختمان انتقال بدهند که برای نگهداری و حفاظت از جواهرات مناسب تر باشد. در نتیجه، خزانه جدیدی برای این کار آماده شده است و انتقال جواهرات به محل جدید به میل حضرت اشرف، که باید زمان انتقال آنها با تشریفات مقتضی را تعیین کند، انجام خواهد شد.» (۶)

غارت جواهرات با جدیت آغاز شده بود. قانون فروش جواهرات در اکتبر ۱۹۲۶، کمی بعد از جلوس او بر تخت پادشاهی، در مجلس به تصویب رسید. (۷) البته هیچ اطلاعاتی در باره فروش این جواهرات و هویت خریداران منتشر نشد، ولی طبق اظهارات دولت قرار بود عواید حاصل از فروش آنها بخشی از سرمایه بانک جدید ملی ایران را تشکیل بدهد. مسئله فروش جواهرات سلطنتی در یکی از صحبت هایی که هارت در سال ۱۹۳۰ با تیمور تاش داشت مطرح شد، که طی آن تیمور تاش گفت به شاه پیشنهاد کرده بود که «پس از کنار گذاشتن تعداد کمی از نفیس ترین جواهرات سلطنتی بقیه را با طلا عوض کنند.» هارت همچنین گزارش می دهد که «ظاهراً شاه نیز با او [تیمور تاش] هم عقیده بود، زیرا اعلیحضرت بر خلاف اسلافش هیچ اهمیتی به جواهرات نمی دهد و از آن ها استفاده نمی کند.» (۸)

فروش جواهرات سلطنتی ظاهراً یک روند ادامه دار بود به فروش های رسمی ختم نمی شد. هارت ماجرای را گزارش می کند که حسابدار کل دربار در آن دست داشته است: «یکی از مقامات عالی رتبه وزارت خارجه چند روز پیش این شایعه را تأیید کرد که فهمیده اند [عبدالحسین] دیبا بیش از یکسال پیش زمرّد بزرگی از تخت طاووس بیرون آورده و بجای آن یک قطعه بزرگ شیشه سبز معمولی کار گذاشته است.

می گویند که این زمرّد را در نیمه دوم سال ۱۹۳۱ به پاریس برده و فروخته اند، و با پولش در اروپا به سیرسیاحت پرداخته اند، و برای هرچه لذت بخش تر کردن سیاحتشان در چندین پایتخت اروپایی از هیچ ریخت و پاشی هم ابا نکرده اند.» (۹)

قانون فروش جواهرات سلطنتی، ۱۹۳۷

در تاریخ ۲۸ اکتبر ۱۹۳۷، بدون مقدمه لایحه ای به مجلس تقدیم شد که به موجب آن دولت اجازه می یافت بخش عمده ای از جواهرات سلطنتی را با شمش های طلا عوض کند. انگرت، کاردار آمریکا، در گزارشش می نویسد:

به موجب این لایحه کمیسیونی متشکل از رئیس الوزراء، دو وزیر، و دو نماینده مجلس جواهرات سلطنتی را بر اساس ارزش تاریخی شان طبقه بندی خواهند کرد. جواهراتی را که کمیسیون انتخاب می کند به بانک ملی ایران انتقال می دهند، و این بانک نیز به نوبه خود تصمیم می گیرد که چه میزان از جواهرات مزبور را به فروش برساند. سپس کمیسیون دیگری بر روی آنها قیمت گذاری و نحوه فروش آنها را تعیین می کند. مهمترین شرط مذکور در لایحه فوق این است که «وجوه حاصل از فروش این جواهرات انحصاراً به خرید شمش های طلا اختصاص خواهد یافت.» به خاطر می آورم که در دوره قبلی

خدمت در ایران [۱۹۲۰ - ۱۹۲۲] صحبت از این بود که جواهرات سلطنتی را وثیقه وام قرار بدهند. هیچکس ارزش دقیق این جواهرات را نمی داند، و مدام این شایعات بر سر زبان هاست که بسیاری از آنها را فروخته اند. (یا مفقود شده است) و اینکه سنگ های بدل بجای جواهرات کار گذاشته اند. به هر حال، آخرین باری که در سال ۱۹۱۰ روی آنها قیمت گذاشتند، ارزش آنها را چیزی نزدیک به ۳۰ میلیون دلار بر آورده بودند. در همین ارتباط، نظر وزارت راه به خبری که در تاریخ ۲۷ اکتبر - یعنی یک روز قبل از تقدیم لایحه به مجلس - در بسیاری از روزنامه ها به چاپ رسید، جلب می کنم. خبر این بود که اعلیحضرت تصمیم گرفته بود « همه طلائی را که به آن بزرگوار تعلق داشت به بانک ملی ایران هدیه کنند. »



تصویر شماره ۱/۱۰. تخت طاووس ایران ۱۹۳۷. توضیحات اصلی (به زبان فرانسه): «شاه ایران به منظور حل مشکلات مالی کشورش، تصمیم به فروش دو قطعه از قیمیتی ترین اموال سلطنتی، چه در پاریس و چه در لندن، گرفته است. یکی از این دو قطعه که در عکس می بینید، تخت جدید است که با ۱۴۰ هزار قطعه سنگ قیمتی تزیین شده و اخیراً قیمت آن ۶ میلیون لیره بر آورده شده است.» نیویورک تایمز، دفتر پاریس؛ با تشکر از مرکز اسناد ملی (۱۷۵۳۹۹-۱۱۲۲-ان.تی. - ۳۰۶)

دستورالعمل حضرت شاهنشاه، و با اجازه ایشان، طرح قانونی مربوط به فروش قسمتی از جواهرات سلطنتی را به مجلس تقدیم می کنم. همانگونه که نمایندگان محترم اطلاع دارند، برخی از این جواهرات را باید به نفع سلطنت نگهداری و محافظت کرد، ولی بقیه آنها در واقع سرمایه ای مرده هستند که هیچ مصرفی ندارند. بنابراین می توانند وسیله مناسبی برای تحقق خواست دولت برای افزایش سرمایه اولیه بانک ملی ایران باشند.» (۱۰)

نطق وزیرماده در مجلس که همان روز ایراد شد، حاوی مطالب زیر بود: «به لایحه فوق اولین بار در تاریخ ۱۱ نوامبر در مجلس قرائت شد و تنها ۵ روز بعد با ۹۹ رأی موافق و ۱۱ رأی مخالف به تصویب رسید. (۱۱) در عین حال، این شایعه به تدریج بر سر زبان ها افتاده بود که قیمت جواهرات بسیار کمتر از انتظار است و اکثر زمره ها معیوب هستند. می گفتند که کل جواهرات شاید ۶ میلیون دلار هم نیرزد. البته مردم ایران شکی نداشتند که همه این نمایش ها برای آن است که رضا شاه بتواند ارشمندترین قطعات میراث پاسداری شده تاریخ ایران را به سرقت ببرد. (۱۲) در طول دوازده سال گذشته کاملاً مشخص شده بود که هر وقت اموال قیمیتی دولت به «فروش» می رسد فقط یک خریدار دارد: رضا شاه

حتی پیش از تقدیم این لایحه، صفحات روزنامه‌ها پر از تمجید و تحسین از رضا شاه به دلیل «اهداف سخاوتمندانه همه طلاهایش» به ملت بود گزیده یکی از مقالات روزنامه اطلاعات مورخ ۲۷ اکتبر نمونه خوبی است: «نظر به اینکه اقدام شاهنشاه در اهدای بی سابقه [طلاهایشان] باید الگوی هر ایرانی باشد، شایسته است که به منظور تقویت ساختار اقتصادی مملکت همه آنها پی که طلائی دارند طلاهای خود را به بانک مملکت می‌ماند، و کسی که طلا می‌فروشد. از این راه خدمت مهمی به اقتصاد ملی می‌کند.» (۱۳)

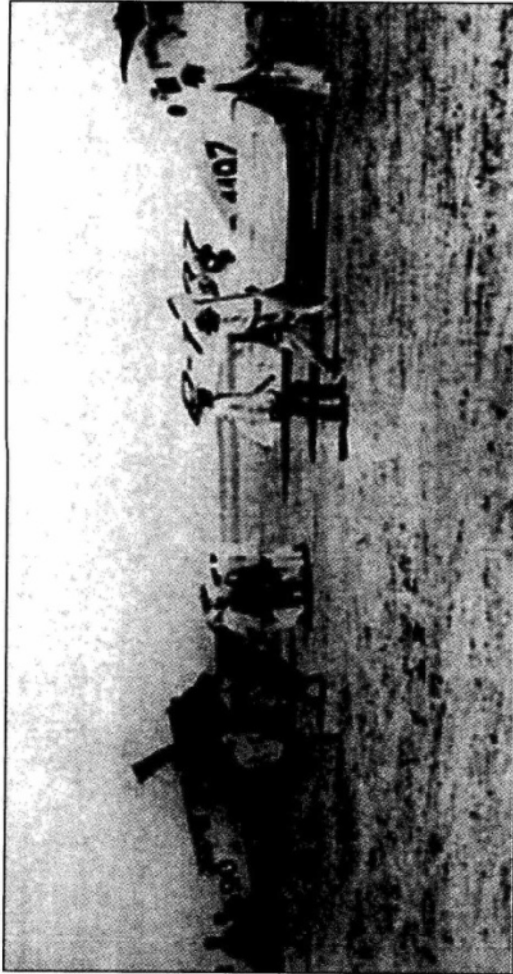
روزنامه ایران هم از قافله عقب نماند: «بخشش بی سابقه اعلیحضرت نمونه ای عالی برای همه مردم مملکت است، و شکی نیست که همه آحاد ملت با کمال میل و مشتاقانه از این نمونه متعالی پیروی خواهند کرد. در واقع شایسته است که همه آنها پی که طلا دارند طلا خود را به منظور و تقویت قدرت اقتصادی کشور به بانک ملی ایران بفروشند، زیرا در نتیجه چنین اقدامی ثروت ملی در کشور محفوظ خواهد ماند.» (۱۴)

روزنامه ستاره جهان دلایل اقتصادی پیشنهاد فروش جواهرات سلطنتی را در سر مقاله اش اینگونه شرح می‌دهد:

وزارت مالیه لایحه ای قانونی در ارتباط با فروش بخشی از جواهرات سلطنتی به مجلس تقدیم کرده است که عواید حاصل از آن انحصاراً صرف خرید شمش‌های طلا برای افزایش ذخایر طلای بانک ملی ایران خواهد شد. البته فقط آن دسته از جواهراتی که ارزش تاریخی ندارند فروخته می‌شوند. دو نماینده مجلس برای شرکت در مذاکرات فروش؛ انتخاب جواهراتی که باید به فروش برسد؛ برآورد قیمت جواهرات و غیره از طرف مجلس تعیین خواهند شد. شرح فوق خلاصه ای از مفاسد لایحه ای است که به مجلس تقدیم شد و پس از اولین قرائت آن در جلسه دیروز مجلس به تصویب رسید. شاید این سؤال پیش بیاید که چرا دولت - با دستور رسمی اعلیحضرت شاهنشاه - تصمیم اتخاذ کرده است که در نگاه اول قدری عجیب به نظر می‌رسد؛ زیرا بر همگان واضح

و مبرهن است که ذخایر پشتوانه بانک ناشر اسکناس بسیار بیشتر از در صد قانونی پشتوانه برای صدور اسکناس است. پس چه دلیل دارد که طلای بیشتری بخریم؟ این سؤال پاسخی شایسته می‌خواهد. نویسنده مقاله بعد از بحث مفصل و غامضی در باره تفاوت سرمایه ثابت و در گردش، نتیجه می‌گیرد:

پولی که امروزه به صورت اسکناس تقریباً در همه جا رواج دارد باید ضمانت و پشتوانه محکمی به شکل ذخایر فلز، ترجیحاً طلا داشته باشد. هرچه پول بیشتری در گردش باشد، کسب و کار رونق بیشتری خواهد داشت، و هرچه ذخایر طلا بیشتر باشد، پول بیشتری در گردش خواهد بود. به همین دلیل است که دولت شاهنشاهی تمایل دار به تعداد شمش‌های طلایی که در خزائن بانک ملی ایران نگهداری می‌شود، اضافه کند؛ و به همین دلیل هم هست که دولت تمایل دارد جواهرات سلطنتی را به شمش طلا تبدیل کند، زیرا جواهرات سلطنتی که حکم «سرمایه ثابت» را دارند تا وقتی که ویتترین‌های موزه کاخ گلستان خاک می‌خورند هیچ فایده‌ای برای اقتصاد ملی نخواهند داشت. (۱۵)



تصویر شماره ۱۰/۲. بردن گنجینه‌های هنری ایران به لندن، ۱۹۳۰

تصویر شماره ۱۰/۲. بردن گنجینه ها هنری ایران به لندن، ۱۹۳۰. توضیحات اصلی (به فرانسه): «انتقال گنجینه های هنری با هواپیما. یکی از اعجاب آورترین مجموعه های هنری که تا بحال جمع آوری شده است هم اینک در راه لندن است. جعبه های حاوی نمونه های عالی هنر ایران با هواپیما لز تهران (ایران) به جزیره آبادان برده شدند تا از آنجا با یک کشتی بریتانیایی به لندن انتقال یابند.

در عکس اسکادرانی از هواپیماهای حاوی گنجینه های هنر ایرانی را می بینید که قرار است در نمایشگاه بین المللی لندن به نمایش گذاشته شوند. این هواپیما ها چند لحظه دیگر از تهران به سمت ساحل پرواز خواهند کرد، و در آنجا گنجینه های فوق بر کشتی بخار عازم لندن بارگیری خواند شد. نیویورک تایمز، دفتر پاریس؛ با تشکر از مرکز اسناد ملی (۱۷ - ۱۱۲۲ - ان. تی - ۳۰۶).

« قسمت کوچکی کنار گذاشته شد»

بعد از همه این حرف ها، دولت ناگهان علاقه اش را به فروش جواهرات از دست داد و این مسئله را بی سر و صدا کنار گذاشت. علی سهیلی، وزیر خارجه وقت، در این ارتباط اظهار داشت: « دولت ایران دیگر قصد فروش هیچ قسمتی از جواهرات سلطنتی کشور را ندارد.» (۱۶) ولی چرا ناگهان نظر دولت عوض شد؟ پاسخ آن را می توان در نطق رئیس مجلس، حسن اسفندیاری پیدا کرد:

بنده یقین دارم که آقایان رفقای محترم بنده در این مسئله هم عقیده هستند که افکار عالییه که از طرف اعلیحضرت همایون شاهنشاه ظهور و بروز می کند هرکدام در موقع خود از دیگری مفید تر و برای سعادت و برای رونق و پیشرفت کار اهمیت فوق العاده دارد. چنانچه ملاحظه فرمودید اخیراً هم مطلبی به خاطر مبارکشان رسید که به نظر هیچکس نرسیده بود. جواهرات

سلطنتی که در واقع یک سرمایه بزرگ و در یک محلی ضبط بود بدون اینکه معلوم باشد چیست و چه استفاده ای فعلاً از آنها مقدور است. به خیال همایونی بهترین استفاده از آن منظور شد. لایحه آن به توسط دولت شاهنشاهی به مجلس شورای ملی پیشنهاد شد و مجلس هم چون فایده و منفعت این مسئله مهم را متوجه بود به فوریت تصویب نمود. بعد بلافاصله هیأتی که برای رسیدگی و تفکیک جواهرات مقرر بود از هیئت معظم دولت و نمایندگان محترم با دقت و مراقبت شروع به کار کردند و چهل و پنج روز بدون تعطیل مشغول این خدمت بودند و صورت جامعی از آن تهیه و همه مباشرین امضاء کردند و بعد از اینکه مراتب به عرض پیشگاه همایونی رسید غیر از مقدار کمی جواهرات که از مختصات سلطنتی بود باقی را به بانک ملی انتقال داده و تحویل هیئت نظارت بانک نموده و در تحت مهر آنها در خزانه بانک مضبوط گردید.

همه می شنیدید جواهراتی هست و لیکن چقدر و چه اعتباری را دارا است بر همه مجهول بود. حالا نه تنها نمایندگان محترم بلکه همه ایرانی ها باید بدانند که این جواهرات واقعاً یک سرمایه خیلی مهم و یک اعتبار خیلی عالی و یک دارایی فوق العاده بیش از این بوده که هر کسی تصور می کرده است و در خزانه سلطنتی محفوظ و مستور بود.

اعلیحضرت همایون شاهنشاهی با همت شاهانه و با توجهی که همیشه برای ترقی مملکت خودشان دارند این سرمایه عالی را که شاید کمتر نظیر داشته باشد یک مرتبه به ملت خودشان هدیه و به بانک ملی که در واقع خزینه کشور و دولت وی ملت است واگذار فرمودند.

این مسئله را بایستی نه تنها آقایان نمایندگان که البته خوب متوجه هستند بلکه تمام ایرانی ها متشکر باشند و قدر این نعمت را بدانند که پادشاه معظم در اموری که به نظر کسی نمی رسید توجه فرموده استفاده از آن را برای مملکت و سعادت کشور مقرر می دارند. این راهم عرض کنم که بعد از اینکه جواهرات

صورت شده و صورت ها با مهرینج نفر از آقایانی که مباشر این کار بوده از وزراء نمایندگان مهمور شده یک نسخه از آن هم به مجلس فرستاده شده که در صندوق مجلس ضبط و محفوظ می باشد.

اینست که از طرف خودم و از طرف آقایان نمایندگان رفقای محترم بلکه از طرف همه ایرانیان در این موقع تشکرات فوق العاده را از این عنایت مخصوص ملوکانه تقدیم و از خداوند می خواهم که انشاء الله تعالی این وجود مقدس را سالیان دراز دائم و قائم بدارد که دولت و ملت ایران در سایه توجهات عالیه این شاهنشاه عظیم الشان بغایه القصوی ترقی خود برسد. (۱۷)

نطق اسفندیاری پاسخ برخی سئوالات دیگر را نیز در خور دارد. جواهرات مزبور در سال ۱۹۳۸ - ۱۹۳۷ فروخته نشد زیرا (اعلیحضرت همایونی) آن قسمتی را که « ارزش خاصی برای شاهنشاه داشت » کنار گذاشته بود.

ولی چرا این جواهرات از چشم کمیسیونی که در اکتبر ۱۹۴۱ از طرف مجلس مأمور تحقیق در باره جواهرات سلطنتی شده و ظاهراً با دقت محتویات پنج جعبه و دو بسته ای را که در تاریخ ۲۶ اوت ۱۹۴۱ از موزه کاخ گلستان انتقال داده بودند، بررسی کرده بود، به دور مانده بود؟

دلیل آن بسیار ساده است: فهرست جواهراتی که کمیسیون ۱۹۴۱ از آن استفاده کرد همان فهرستی نبود که اسفندیاری در نطقش به آن اشاره داشت. در هیچ کجای گزارش کمیسیون اشاره ای به این فهرست، که ظاهراً صحیح و سلامت در گاو صندوق مجلس نگهداری می شد. نشده است. (۱۸) در عوض، فهرستی که کمیسیون از آن استفاده کرده بود فهرست موجود نزد « آقای قانع نصیری، رئیس اداره بیوتات سلطنتی » بود. (۱۹) این فهرست از طرف اداره بیوتات سلطنتی در دوران حکومت رضا شاه تهیه شده بود. البته با توجه به حرص و طمع بی حد و حصر رضا شاه، سرقت جواهرات چندان هم دور از انتظار نبود. در تاریخ ۲۸ سپتامبر ۱۹۴۱، رئیس الوزراء فروغی « به مجلس خبر داد که مقامات گمرک بندرعباس در حال تهیه فهرستی از کلیه اقلامی

هستند که شاه سابق با خود به خارج از کشور برده است، که این فهرست به طرز مقتضی به اطلاع عموم خواهد رسید. این اقدام در پاسخ به شایعات گسترده ای است مبنی بر اینکه شاه سابق و همراهانش مقادی زیادی از اشیاء قیمتی کشور را با خود بیرون برده اند.» (۲۰) البته چنین فهرستی هرگز علنی نشد؛ و حتی بعید است که اصلاً تهیه شده باشد.

شمس پهلوی و دو حلقه الماس نشان

سرنوشت برخی از جواهرات مسروقه در اسناد وزارت امور خارجه امریکا توصیف شده است. در اواخر تابستان ۱۹۴۵، شمس پهلوی، دختر مورد علاقه رضا خان، و شوهرش به نیویورک سفر کردند. کمی پس از آن، شمس پهلوی سعی داشت قطعه جواهری را بفروشد که مدعی بود در آفریقای جنوبی خریده است. جورج وی. آلن، رئیس بخش امور خاور نزدیک، در یادداشت گفتگوهایش با دکتر دفتری، کاردار ایران در واشنگتن می نویسد:

وزارت امور خارجه

یادداشت

۲۶ سپتامبر ۱۹۴۵

گفتگو

موضوع: شاهدخت شمس

طرف های حاضر در گفتگو: دکتر الف. دفتری، کاردار ایران، آقای جورج وی آلن

دکتر دفتری گفت که می خواهد نظر بنده را در باره یک مسئله کاملاً شخصی جويا شود، که می خواهد نظر بنده را در باره یک مسئله کاملاً شخصیس جويا شود، که به برخی مشکلات شاهدخت شمس، خواهر شاه ایران ارتباط دارد. شاهدخت شمس و شوهرش چند هفته پیش وارد نیویورک شدند. پس از عزیمت

آنها از ایران، دولت این کشور طبق گفته دکتر دفتری، مقررات ارزی جدیدی را به مورد اجرا گذاشت که مانع از ارسال مبالغی می شد که شمس انتظارش را داشت. از آنجایی که شمس ادم «ولخرجی» است و چندین خانم نیز در این سفر همراهی اش می کنند، واقعاً بی پولی به او فشار می آورد. او باخودش دو حلقه الماس گرانقیمت به امریکا آورده که می گوید از آفریقای جنوبی خریده است، و حالا می خواهد یکی از آنها را بفروشد. او گفته است که جواهر فروشان مجاز قیمتی بالغ بر ۹۰ هزار دلار بر آن گذاشته اند. دکتر دفتری مایل بود بدانند آیا با توجه به اینکه شمس با پاسپورت دیپلماتیک به ایالات متحده سفر کرده و خواهر شاه است امکان معافیت از پرداخت وارض گمرکی آن حلقه وجود دارد یا خیر. فوراً پاسخ دادم که در صورت فروش حلقه کوچکترین امکانی برای معافیت از عوارض گمرکی وجود ندارد.

به او گفتم که مطمئنم حتی اگر شخص شاه به آمریکا می آمد و در این کشور جواهرات شخصی اش را می فروخت، حتماً باید عوارض گمرکی اقلام فروخته شده را می پرداخت. علاوه بر این، اضافه کردم که امیدوارم شاهدخت شمس اجازه ندهد که هیچکس در نیویورک یا جای دیگری او را با وعده کذب مصونیت به دلیل موقعیتش به انجام کارهای احمقانه وادار کند. همچنین تأکید کردم که اگر دلایل موجهی برای داستان های جنجالی در باره شاهدخت پیدا شود تأثیر منفی شدید بر روابط آمریکا و ایران خواهد گذاشت.

به دکتر دفتری گفتم که به نظر من ایشان باید بلافاصله از سرکنسولگری ایران در نیویورک بخواهد تا از این مسئله اطمینان یابند که شاهدخت شمس و همسرشان در زمان ورود به ایالات متحده به طور مقتضی و مناسب اقلام مزبور را در گمرک که اظهار کرده باشند، چه قصد فروش آنها را داشته باشند و چه نداشته باشند. دکتر دفتری اطمینان داد که فوراً به پیشنهاد من عمل خواهد کرد.

تصویر شماره ۱۰/۳ : سند مربوط به فروش جواهرات توسط شمس پهلوی در آمریکا «آلن» یادداشت گفتگوها، شماره (۲۶۴۵ - ۱۱/۹ - ۰۰ و ۸۹۱)، مورخ اکتبر ۱۹۴۵»

نهایتاً اینکه یک گزارش سری از سفارت آمریکا در لندن تأیید می کند که محمد رضا شاه نی در دهه ۱۹۵۰ مشغول انتقال جواهرات و طلا از تهران به نیویورک بوده است (تصویر ۱۰/۴) (۲۱)

DEPARTMENT OF STATE
 DIVISION OF
 PROTOCOL

Memorandum of Conversation
 OCT 2 - 1945

SUBJECT: Princess Shams

PARTICIPANTS: Dr. A. A. Daftary, Iranian Chargé d'Affaires
 NSA - Mr. George V. Allen

COPIES TO: Cairo, Tehran

DIVISION OF
 MIDDLE EASTERN AFFAIRS
 OCT 2 - 1945

891.0011/9-2645
 CS/L/LE
 10/11/45-2048

Dr. Daftary said that he would like to ask my advice, on an entirely personal basis, regarding certain difficulties being experienced by Princess Shams, sister of the Shah of Iran. Princess Shams and her husband arrived in New York some weeks ago. Subsequent to their departure from Iran, the Iranian Government, according to Dr. Daftary, placed into effect additional exchange regulations which have prevented the Princess from receiving the full settlements she expected from Iran. Since she is quite a spender and is accompanied by several ladies, she already finds herself seriously embarrassed for funds. She brought with her to America two valuable diamond rings, said to have been purchased in South Africa. She now desires to sell one of them. She said that competent jewelers had valued the ring at \$90,000, which is \$15,000 less than she paid for it. Dr. Daftary wondered whether there was any possibility, in view of the fact that she entered the United States on a diplomatic passport and is the sister of the Shah, that she might be exempted from the necessity of paying customs duty on the ring.

I replied

-2-

I replied immediately that there was no slightest possibility of customs exemption in case the Princess sold the ring. I said that I felt confident that if the Shah himself came to America and sold personal jewelry while here, American customs duties would have to be paid on the articles sold. I added, furthermore, that I hope very much that Princess Shams would not allow anyone in New York or elsewhere to induce her into taking any foolish action on any kind of false assurance that her status would protect her. I emphasized the great ill effect on American-Iranian relations if any justifiable grounds should exist for sensational stories regarding the Princess.

I told Dr. Daftary that in my view she should immediately direct the Iranian Consulate General in New York to see to it that Princess Shams and her husband had made all the necessary and proper customs declarations when they entered the United States, regardless of whether she intended to sell the ring or not. Dr. Daftary assured me that he would take immediate action on this suggestion.

NSA-GW:allen:fl
 8

۱۰ / ۳ تصویر

SECRET

TOP SECRET

Mr. Bush DO NOT TYPE IN THIS SPACE
788.11/8-558

FOREIGN SERVICE DESPATCH

FROM: **American Embassy, London** 554

TO: **THE DEPARTMENT OF STATE** August 5, 1958

REF: **WASH. SECURITY** 1-3

CLASS: **TOP SECRET** 147

SUBJECT: **Report that Shah of Iran transferred Iranian crown jewels**

Myron B. Smith, Library of Congress consultant, on August 5 told the Embassy he had heard from John Gunther on August 3 that the Shah of Iran had shipped the Iranian crown jewels and a quantity of gold to the United States three weeks previously. The shipment was made in a piano box or boxes and disguised as a piano. Gunther's source was Enevans Davis, a theatrical promoter, who said he had exchanged the shipment. Smith had no information on the route of the shipment.

The Embassy in London has no way of knowing the validity, if any, of this report.

For the Ambassador:

Grant V. McClellan
Grant V. McClellan
First Secretary of Embassy

cc: Tehran

788.11/8-558

HBS
SECRET FILE

AUG 5 1958

ACTION COPY -- DEPARTMENT OF STATE

This action copy must retain the same number as the original copy to which it refers with an endorsement of action taken.

١٠ / ٤ تصویر

گزارش سرویس خارجی سفارت آمریکا در لندن

تاریخ ۵ آگوست ۱۹۵۸

گزارش مربوط به انتقال جواهرات سلطنتی توسط شاه ایران

مایر بی. اسمیت، مشاور کتابخانه کنگره، در تاریخ ۵ اوت به سفارت گفت که در روز ۳ اوت از جان گونتر شنیده است که شاه ایران سه هفته پیش جواهرات سلطنتی و مقداری طلا را به ایالات متحده انتقال داده است. این محموله در یک یا چند جعبه پیانو جاسازی شده و به صورت پیانو استتار شده اند. منبع گونتر شخصی به نام بلونز دیویس، برگزار کننده نمایش های تئاتر، بود که می گوید ترتیب حمل این محموله را داده است. اسمیت هیچ اطلاعی از مسیر محموله نداشت.

سفارت آمریکا در لندن هیچ راهی برای تأیید صحبت این گزارش ندارد.

از طرف سفیر

گرانت وی. مک کلاتا هان

دبیر اول سفارت

تصویر شماره ۴ / ۱۰: گزارش ارسالی از سفارت آمریکا در لندن مورخ ۵

اوت ۱۹۵۸: «گزارش انتقال جواهرات سلطنتی ایران توسط شاه ایران.»

(۳)

خاطرات گلشانیان در باره «جواهرات سلطنتی»

عباسقلی گلشانیان که آنموقع سمت کفیل وزارت دارائی را بعهده داشت، قبل از اینکه در خاطراتش به «جواهرات سلطنتی» به پردازیم، به هنگام معرفی او از طرف نخست وزیر وقت منصور به رضا خان بعنوان کفیل وزارت دارائی در اینجا می آورم: روز دوشنبه ساعت ده صبح به اتفاق منصور برای معرفی در کاخ مرمر شرفیاب شدیم. تمام شب از یک طرف از وحشت شرفیابی و از طرف دیگر از خوشحالی خوابم نبرد. وقتی شرفیاب شدیم اعلیحضرت در دفترشان ایستاده بودند تعظیم کردیم و منصور عرض کرد قربان گلشانیان که مقرر فرموده بودید به کفالت وزارت دارائی انتخاب شود خدمتان معرفی می گردد.

اعلیحضرت با چشمان نافذ که تا اعماق فکر اشخاص را می خواند نگاهی به من کردند به راستی لرزیدم و به یاد گفته مرحوم داور افتادم که گفت محال است کسی شرفیاب حضور رضا شاه شود و نترسد. بعد از مختصر مکثی فرمودند چند وقت است دارائی هستی؟

عرض کردم من قاضی دادگستری بودم وقتی داور وزیر دارائی شد مرا با یک عده دیگر از وزارت دادگستری به دارائی منتقل کرد و حالا هشت سال است که در دارائی هستم و خدمت می کنم.

یک مرتبه به طور سؤال فرمودند: داور چرا خودش را کشت؟ ما که به او التفات داشتیم.

البته نه من و نه منصور جرأت جواب دادن نداشتیم بعد دل به دریا زدم و عرض کردم می خواهم استدعا کنم بفرمائید زودتر برای وزارت دارائی وزیر انتخاب شود چون من در خود توانائی اداره وزارت دارائی را نمی بینم.

از این صحبت من قیافه بسیار مهربانی گرفته فرمودند تو خیال می کنی آنها که بودند وزیرداری بودند؟

وزیر داری منم و اشاره به خودشان کردند. نترس من کمکت می کنم و اجازه داری هر وقت کار داشتی صبح و عصر می توانی بدون اجازه قبلی شرفیاب شوی.

بعد ما را مرخص کردند. وقتی از اطاق بیرون آمدیم مرحوم منصور گفتند چرا اسم داور را آوردی و اصولاً این طرز صحبت با اعلیحضرت نیست و اینجانب و من معنی ندارد. همیشه کلمه چاکر و غلام را باید به جای اینجانب استعمال کنی. «(۴)

در ادامه آن با اشاره به «جواهرات سلطنتی» می نویسد: [در ۴ شهریور ۱۳۲۰] به پیشگاه رضا شاه شرفیاب شدم [بعد به عرض رساندم با این وضع اگر اجازه می فرمایند جواهرات سلطنتی که در عمارت موزه است به جای امن تری مثلاً خزانه بانک ملی منتقل شود. فرمودند مگر پاسبان و نظامی در قصر گلستان نیست؟ عرض کردم هست ولی برای اطمینان بیشتر اجازه خواستم. ایشان قدری مکث کرده بعد فرمودند خوب شد یادآوری کردی و من بع از شرفیابی فوری به وزارت داری رفتم و مرحوم عضدی معاون وزارت داری را خواسته و گفتم حسب الامر جواهرات سلطنتی از عمارت موزه به خزانه بانک ملی برای اطمینان بیشتر باید منتقل شود و دستور دادم با مرحوم جم وزیر دربار تماس بگیرند و مرحوم فرزین مدیر کل بانک را نیز در جریان گذاردم و قرار شد مرحوم قانع بصیری صندوقدار باشی را بخواهند صورت جواهرات دست ایشان بود طبق صورت قلم به قلم در یک یادداشت صورت مجلس نموده لاک و مهر کرده (به امضاء جم و عضدی) به وسیله اتومبیل و گارد مرتب به بانک برده نمایندگان بانک محموله را باز و صورت مجلس کرده و با یادداشت آقایان جم و عضدی تطبیق کرده و رسید بدهند و نیز دستور دادم تا این کار تمام نشود به کار دیگری اقدام

نکنند و تا عصر کلیه جواهرات سلطنتی بدون تشریفات از عمارت موزه به خزانه بانک ملی منتقل شود. ضمناً اقرار می‌کنم که من با بیان کار بهترین خدمتی بد که در آن روزهای شلوغ کردم چون ممکن بود در این در گپرو دار خدای ناکرده دستبردی به این جواهرات زده شود و تا ابد بدنامی آن دامنگیر من گردد. ضمناً توجه خوانندگان محترم را باید به این مطلب جلب کنم همانطور که در فصول سابق این خاطرات متذکر شدم این جواهرات آن قسمتی بود که پشتوانه اسکناس نیست. آن قسمت که پشتوانه بود در زمان مرحوم بدر به ترتیبی که در یادداشت گذشته بیان نمودم به بانک منتقل شده بود.

ضمناً باید بگویم اگر این کار نمی‌شد چند روز بعد که آن نماینده با کمال وقاحت گفت رضا خان دارد می‌رود و جواهرات را با خود می‌برد جامعه دانهایش را تفتیش کنید و غیره (که من تقاضای رسیدگی کردم و تفصیل آن را به موقع به اطلاع خوانندگان خواهم رساند) اگر نقصی در جواهرات بود معلوم نبود بر من و دیگران چه رسوائی پیش می‌آید. در هر حال غروب که مرحوم عضدی به من اطلاع دادند کلیه جواهرات به ترتیب که مقرر بود به خزانه بانک منتقل شده من نفس + راحتی کشیدم و خدا را شکر کردم. باری ضمن صحبت با آقای فرزین رئیس بانک به ایشان گفتم اعلیحضرت اجازه به جریان گزاردن یکصد میلیون ریال اسکناس را مرحمت کردند و به اداره ساختمان دارائی هم تذکر دادم که شاه اجازه تعطیل ساختمانها را ندادند.» (۵)

توضیحات و مأخذ

(۱) (منبع: دانشنامه جهان اسلام، بنیاد دائرة المعارف اسلامی، برگرفته از مقاله «جواهرات سلطنتی»، شماره ۵۱۶۱).

[/http://lib.eshia.ir/23019/1/5161](http://lib.eshia.ir/23019/1/5161)

۲ - سیدمسعود سیدبنکدار «معمای جواهرات سلطنتی پس از سقوط پهلوی اول» فصلنامه اسناد بهارستان، ضمیمه سال اول، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۰ (ویژهنامه دومین نشست تخصصی تاریخ مجلس)؛ صص ۱۹۲ - ۱۷۷.

(۳) (دکتر محمد قلی مجد «رضا شاه و بریتانیا»، بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا) ترجمه مصطفی امیری - مؤسسه انتشارات پژوهشهای سیاسی - ۱۳۸۹ - صص ۴۱۰ - ۳۹۱

۴ - عباسقلی گلشانیان «گذشته ها و اندیش های زندگی یا خاطرات من - جلد اول - انتشارات انتیشتن - ۱۳۷۷ - صص ۳۸۹ - ۳۸۸

۵ - پیشین - ص ۵۱۱

◀ پی نوشتههای دانشنامه جهان اسلام، بنیاد دائرة المعارف اسلامی، برگرفته از مقاله «جواهرات سلطنتی»، شماره ۵۱۶۱.

پانویس

۱. رضاقلی بن محمدهادی هدایت، ملحقات تاریخ روضه الصفاى ناصری، ج ۸، ص ۵۵۱، در میرخواند، ج ۸ - ۱۰.

۲. ولادیمیر فنودوروویچ مینورسکی، تاریخچه نادرشاه، ج ۱، ص ۷۰-۷۱، ترجمه رشید یاسمی، تهران ۱۳۱۳ش.
۳. ابوالحسن بن محمدامین گلستانه، مجمل التواریخ، ج ۱، ص ۱۶-۱۷، چاپ مدرس رضوی، تهران ۱۳۵۶ش.
۴. رضاقلی بن محمدهادی هدایت، ملحقات تاریخ روضه الصفای ناصری، ج ۹، ص ۲۵، در میرخواند، ج ۸ - ۱۰.
۵. میرمحمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، قسمت ۱، ص ۱۰۴، قم ۱۳۷۴ش.
۶. ابوالحسن بن محمدامین گلستانه، مجمل التواریخ، ج ۱، ص ۱۶-۱۷، چاپ مدرس رضوی، تهران ۱۳۵۶ش.
۷. محمد مهدی بن محمدنصیر استرآبادی، جهانگشای نادری، ج ۱، ص ۴۲۸، چاپ عبدالله انوار، تهران ۱۳۴۱ش.
۸. محمد مهدی بن محمدنصیر استرآبادی، جهانگشای نادری، ج ۱، ص ۴۳۲، چاپ عبدالله انوار، تهران ۱۳۴۱ش.
۹. محمدخلیل بن داوود مرعشی صفوی، مجمع التواریخ، ج ۱، ص ۱۲۳، چاپ عباس اقبال آشتیانی، تهران ۱۳۶۲ش.
۱۰. محمدخلیل بن داوود مرعشی صفوی، مجمع التواریخ، ج ۱، ص ۱۴۲، چاپ عباس اقبال آشتیانی، تهران ۱۳۶۲ش.
۱۱. محمدصادق نامی اصفهانی، تاریخ گیتی‌گشا، ج ۱، ص ۵۲، با مقدمه سعید نفیسی، تهران ۱۳۶۳ش.
۱۲. رضاقلی بن محمدهادی هدایت، ملحقات تاریخ روضه الصفای ناصری، ج ۹، ص ۲۶، در میرخواند، ج ۸ - ۱۰.
۱۳. محمدصادق نامی اصفهانی، تاریخ گیتی‌گشا، ج ۱، ص ۸۸، با مقدمه سعید نفیسی، تهران ۱۳۶۳ش.
۱۴. محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، تاریخ منتظم ناصری، ج ۳، ص ۱۴۳۳،

- چاپ محمد اسماعیل رضوانی، تهران ۱۳۶۳-۱۳۶۷ ش.
۱۵. علیقلی بن فتحعلی اعتضادالسلطنه، اکسیرالتواریخ: تاریخ قاجاریه از آغاز تا سال ۱۲۵۹ ق، ج ۱، ص ۴۳، چاپ جمشید کیانفر، تهران ۱۳۷۰ ش.
۱۶. رضاقلی بن محمدهادی هدایت، ملحقات تاریخ روضه الصفاى ناصری، ج ۹، ص ۲۶۰، در میرخواند، ج ۸ - ۱۰.
۱۷. فضل‌الله بن عبدالنبی خاوری شیرازی، تاریخ ذوالقرنین، ج ۱، ص ۴۰، چاپ ناصر افشارفر، تهران ۱۳۸۰ ش.
۱۸. محمدتقی بن محمدعلی سپهر، ناسخ التواریخ: تاریخ قاجاریه، ج ۱، ص ۱۸، چاپ جمشید کیانفر، تهران ۱۳۷۷ ش.
۱۹. محمدتقی بن محمدعلی سپهر، ناسخ التواریخ: تاریخ قاجاریه، ج ۱، ص ۷۱، چاپ جمشید کیانفر، تهران ۱۳۷۷ ش.
۲۰. دریای نور، نامه آستان قدس، ج ۱، ص ۶۸-۶۹، شماره مخصوص (آبان ۱۳۴۶).
۲۱. فضل‌الله بن عبدالنبی خاوری شیرازی، تاریخ ذوالقرنین، ج ۱، ص ۴۶، چاپ ناصر افشارفر، تهران ۱۳۸۰ ش.
۲۲. رضاقلی بن محمدهادی هدایت، ملحقات تاریخ روضه الصفاى ناصری، ج ۹، ص ۳۰۴، در میرخواند، ج ۸ - ۱۰.
۲۳. محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، تاریخ منتظم ناصری، ج ۳، ص ۱۴۳۷، چاپ محمد اسماعیل رضوانی، تهران ۱۳۶۳-۱۳۶۷ ش.
۲۴. فضل‌الله بن عبدالنبی خاوری شیرازی، تاریخ ذوالقرنین، ج ۱، ص ۶۰، چاپ ناصر افشارفر، تهران ۱۳۸۰ ش.
۲۵. رضاقلی بن محمدهادی هدایت، ملحقات تاریخ روضه الصفاى ناصری، ج ۹، ص ۳۲۰، در میرخواند، ج ۸ - ۱۰.
۲۶. محمدتقی بن محمدعلی سپهر، ناسخ التواریخ: تاریخ قاجاریه، ج ۱، ص ۹۱، چاپ جمشید کیانفر، تهران ۱۳۷۷ ش.

۲۷. فضل‌الله بن عبدالنبی خاوری شیرازی، تاریخ ذوالقرنین، ج ۱، ص ۲۹۴، چاپ ناصر افشارفر، تهران ۱۳۸۰ش.
۲۸. فضل‌الله بن عبدالنبی خاوری شیرازی، تاریخ ذوالقرنین، ج ۱، ص ۳۳۳-۳۳۴، چاپ ناصر افشارفر، تهران ۱۳۸۰ش.
۲۹. محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، تاریخ منتظم ناصری، ج ۳، ص ۱۵۰۲، چاپ محمد اسماعیل رضوانی، تهران ۱۳۶۳-۱۳۶۷ش.
۳۰. فضل‌الله بن عبدالنبی خاوری شیرازی، تاریخ ذوالقرنین، ج ۱، ص ۱۲۹، چاپ ناصر افشارفر، تهران ۱۳۸۰ش.
۳۱. محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، تاریخ منتظم ناصری، ج ۳، ص ۱۴۶۵، چاپ محمد اسماعیل رضوانی، تهران ۱۳۶۳-۱۳۶۷ش.
۳۲. فضل‌الله بن عبدالنبی خاوری شیرازی، تاریخ ذوالقرنین، ج ۱، ص ۳۳۹-۳۴۰، چاپ ناصر افشارفر، تهران ۱۳۸۰ش.
۳۳. محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، تاریخ منتظم ناصری، ج ۳، ص ۱۵۰۳، چاپ محمد اسماعیل رضوانی، تهران ۱۳۶۳-۱۳۶۷ش.
۳۴. فضل‌الله بن عبدالنبی خاوری شیرازی، تاریخ ذوالقرنین، ج ۱، ص ۷۰-۷۱، چاپ ناصر افشارفر، تهران ۱۳۸۰ش.
۳۵. محمدتقی بن محمدعلی سپهر، نسخ التواریخ: تاریخ قاجاریه، ج ۱، ص ۵۵۵، چاپ جمشید کیانفر، تهران ۱۳۷۷ش.
۳۶. احمد میرزا قاجار، تاریخ عضدی، ج ۱، ص ۲۹، چاپ عبدالحسین نوایی، تهران ۱۳۷۶ش.
۳۷. احمد میرزا قاجار، تاریخ عضدی، ج ۱، ص ۱۲۴، چاپ عبدالحسین نوایی، تهران ۱۳۷۶ش.
۳۸. احمد میرزا قاجار، تاریخ عضدی، ج ۱، ص ۱۷۹-۱۸۰، چاپ عبدالحسین نوایی، تهران ۱۳۷۶ش.
۳۹. مهدی بیانی، پانصد سال تاریخ جواهرات سلطنتی ایران، ج ۱، ص ۱۱۱،

- تهران ۱۳۴۸ ش.
۴۰. بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، راهنمای خزانه جواهرات ملی، ج ۱، ص ۴۱، تهران ۱۳۸۰ ش.
۴۱. توکا ملکی، گزارش خزانه جواهرات ملی، ج ۱، ص ۵۰، دست‌ها و نقش‌ها، ش ۲ (زمستان ۱۳۷۶).
۴۲. مهدی بیانی، پانصد سال تاریخ جواهرات سلطنتی ایران، ج ۱، ص ۱۱۷، تهران ۱۳۴۸ ش.
۴۳. مهدی بیانی، پانصد سال تاریخ جواهرات سلطنتی ایران، ج ۱، ص ۱۱۸، تهران ۱۳۴۸ ش.
۴۴. مهدی بیانی، پانصد سال تاریخ جواهرات سلطنتی ایران، ج ۱، ص ۱۲۱، تهران ۱۳۴۸ ش.
۴۵. هزینه رویداد میدان توپخانه، وحید، ج ۱، ص ۶۳، ش ۲۰۶ (فروردین ۱۳۵۶).
۴۶. مهدی بیانی، پانصد سال تاریخ جواهرات سلطنتی ایران، ج ۱، ص ۱۲۶، تهران ۱۳۴۸ ش.
۴۷. مهدی بیانی، پانصد سال تاریخ جواهرات سلطنتی ایران، ج ۱، ص ۱۲۷، تهران ۱۳۴۸ ش.
۴۸. توکا ملکی، گزارش خزانه جواهرات ملی، ج ۱، ص ۴۷، دست‌ها و نقش‌ها، ش ۲ (زمستان ۱۳۷۶).
۴۹. ایران، قوانین و احکام، ج ۱، ص ۵۷ - ۵۸، مجموعه قوانین سال ۱۳۱۶، تهران: روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی ایران، (۱۳۱۶ ش).
۵۰. مهدی بیانی، پانصد سال تاریخ جواهرات سلطنتی ایران، ج ۱، ص ۱۲۹، تهران ۱۳۴۸ ش.
۵۱. مهدی بیانی، پانصد سال تاریخ جواهرات سلطنتی ایران، ج ۱، ص ۱۲۹، تهران ۱۳۴۸ ش.

۵۲. مهدی بیانی، پانصد سال تاریخ جواهرات سلطنتی ایران، ج ۱، ص ۱۳۰، تهران ۱۳۴۸ ش.
۵۳. بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، راهنمای خزانه جواهرات ملی، ج ۱، ص ۱۲، تهران ۱۳۸۰ ش.
۵۴. بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، راهنمای خزانه جواهرات ملی، ج ۱، ص ۱۸، تهران ۱۳۸۰ ش.
۵۵. توکا ملکی، گزارش خزانه جواهرات ملی، ج ۱، ص ۴۷، دست‌ها و نقش‌ها، ش ۲ (زمستان ۱۳۷۶).
۵۶. مهدی بیانی، پانصد سال تاریخ جواهرات سلطنتی ایران، ج ۱، ص ۱۳۱، تهران ۱۳۴۸ ش.
۵۷. مهدی بیانی، پانصد سال تاریخ جواهرات سلطنتی ایران، ج ۱، ص ۱۳۲، تهران ۱۳۴۸ ش.
۵۸. توکا ملکی، گزارش خزانه جواهرات ملی، ج ۱، ص ۵۰، دست‌ها و نقش‌ها، ش ۲ (زمستان ۱۳۷۶).
۵۹. توکا ملکی، گزارش خزانه جواهرات ملی، ج ۱، ص ۴۸، دست‌ها و نقش‌ها، ش ۲ (زمستان ۱۳۷۶).
۶۰. بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، راهنمای خزانه جواهرات ملی، ج ۱، ص ۳، تهران ۱۳۸۰ ش.
۶۱. بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، راهنمای خزانه جواهرات ملی، ج ۱، ص ۵، تهران ۱۳۸۰ ش.
۶۲. توکا ملکی، گزارش خزانه جواهرات ملی، ج ۱، ص ۴۸-۵۲، دست‌ها و نقش‌ها، ش ۲ (زمستان ۱۳۷۶).

منابع:

(۱) احمد میرزا قاجار، تاریخ عضدی، چاپ عبدالحسین نوایی، تهران ۱۳۷۶

- ش؛
- (۲) محمد مهدی بن محمد نصیر استرآبادی، جهانگشای نادری، چاپ عبدالله انوار، تهران ۱۳۴۱ ش؛
- (۳) علیقلی بن فتحعلی اعتضادالسلطنه، اکسیرالتواریخ: تاریخ قاجاریه از آغاز تا سال ۱۲۵۹ ق، چاپ جمشید کیانفر، تهران ۱۳۷۰ ش؛
- (۴) محمد حسن بن علی اعتمادالسلطنه، تاریخ منتظم ناصری، چاپ محمد اسماعیل رضوانی، تهران ۱۳۶۳-۱۳۶۷ ش؛
- (۵) ایران. قوانین و احکام، مجموعه قوانین سال ۱۳۱۶، تهران: روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی ایران، [؟ ۱۳۱۶ ش]؛
- (۶) بانگ مرکزی جمهوری اسلامی ایران، راهنمای خزانه جواهرات ملی، تهران ۱۳۸۰ ش؛
- (۷) مهدی بیانی، پانصد سال تاریخ جواهرات سلطنتی ایران، تهران ۱۳۴۸ ش؛
- (۸) فضل‌الله‌بن عبدالنبی خاوری شیرازی، تاریخ ذوالقرنین، چاپ ناصر افشارفر، تهران ۱۳۸۰ ش؛
- (۹) «دریای نور»، نامه آستان قدس، شماره مخصوص (آبان ۱۳۴۶)؛
- (۱۰) محمدتقی‌بن محمدعلی سپهر، ناسخ التواریخ: تاریخ قاجاریه، چاپ جمشید کیانفر، تهران ۱۳۷۷ ش؛
- (۱۱) میرمحمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، قم ۱۳۷۴ ش؛
- (۱۲) ابوالحسن بن محمد امین گلستانه، مجمل‌التواریخ، چاپ مدرس رضوی، تهران ۱۳۵۶ ش؛
- (۱۳) محمدخلیل‌بن داوود مرعشی صفوی، مجمع التواریخ، چاپ عباس اقبال آشتیانی، تهران ۱۳۶۲ ش؛
- (۱۴) توکا ملکی، «گزارش خزانه جواهرات ملی»، دستها و نقشها، ش ۲ (زمستان ۱۳۷۶)؛

- (۱۵) ولادیمیر فنودوروویچ مینورسکی، تاریخچه نادرشاه، ترجمه رشید یاسمی، تهران ۱۳۱۳ ش؛
- (۱۶) محمدصادق نامی اصفهانی، تاریخ گیتی‌گشا، با مقدمه سعید نفیسی، تهران ۱۳۶۳ ش؛
- (۱۷) رضاقلی‌بن محمدهادی هدایت، ملحقات تاریخ روضه الصفای ناصری، در میرخواند، ج ۸ - ۱۰؛
- (۱۸) «هزینه رویداد میدان توپخانه»، وحید، ش ۲۰۶ (فروردین ۱۳۵۶)؛
- (۱۹) Jean Chardin, *Voyages du Chevalier Chardin en Perse et autres lieux de l'Orient*, new ed. by L. Langles, Paris 1811
- (۲۰) George N. Curzon, *Persia and the Persian question*, London 1892
- منبع: دانشنامه جهان اسلام، بنیاد دائرة المعارف اسلامی، برگرفته از مقاله «جواهرات سلطنتی»، شماره ۵۱۶۱.
- [/http://lib.eshia.ir/23019/1/5161](http://lib.eshia.ir/23019/1/5161)

پی‌نوشت‌های «معمای جواهرات سلطنتی پس از سقوط پهلوی اول»

- ۱- صورت مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۵، جلسه ۱۹.
- ۲- بیانی، مهدی، پانصد سال تاریخ جواهرات سلطنتی ایران (تهران: بانک مرکزی ایران، ۱۳۴۸)؛ ص ۱۲۷.
- ۳- اسناد و مکاتبات تیمورتاش وزیر دربار شاه (تهران: مرکز اسناد ریاست جمهوری، ۱۳۸۳)؛ ص ۱۸۹.
- ۴- تاج‌گذاری شاهنشاهی ایران (بی‌جا: انتشارات شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران، ۱۳۴۶)؛ ص ۷۹.
- ۵- نبوی، حسن، تاریخ معاصر ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید

- (تهران: انتشارات دانش‌سرای عالی، ۱۳۵۰)؛ ص ۵۰۲.
- ۶- شمیم، علی‌اصغر، ایران در دوره سلطنت قاجار (تهران: مدیر، ۱۳۷۸).
- ۷- حجازی، محمد، میهن ما (بی‌جا: انتشارات وزارت فرهنگ؛ اداره کل نگارش، ۱۳۳۸)؛ ص ۷۵۴.
- ۸- صورت مذاکرات مجلس، دوره ۶، جلسه ۵۶، ۲۹ دی ۱۳۰۵.
- ۹- همان، جلسه ۶۳، ۲۳ بهمن ۱۳۰۵.
- ۱۰- همان، جلسه ۴۴، ۲۹ آذر ۱۳۰۵.
- ۱۱- همان، جلسه ۵۶، ۲۹ دی ۱۳۰۵.
- ۱۲- همان، جلسه ۵۶، ۲۹ دی ۱۳۰۵.
- ۱۳- همان، جلسه ۶۳، ۲۳ بهمن ۱۳۰۵.
- ۱۴- همانجا.
- ۱۵- همان، جلسه ۵۶، ۲۹ دی ۱۳۰۵.
- ۱۶- همان.
- ۱۷- همان.
- ۱۸- مجموعه قوانین پولی و بانکی و سایر قوانین مربوطه، از سال ۱۲۸۵ تا ۱۳۷۰، تهیه و تدوین: منوچهر ضیایی، ج ۲ (تهران: بانک مرکزی ایران، ۱۳۷۲)؛ ص ۴۴.
- ۱۹- صورت مذاکرات مجلس، دوره ۶، جلسه ۱۸۸، ۱۲ دی ۱۳۰۶.
- ۲۰- بیانی، همان.
- ۲۱- ابتهاج، ابوالحسن، خاطرات، ج ۱ (تهران: علمی، ۱۳۷۱)؛ ص ۱۶۴.
- ۲۲- مجموعه قوانین پولی و بانکی، همان؛ ص ۱۵۱.
- ۲۳- صورت مذاکرات مجلس، دوره ۱۱، جلسات ۱۳، ۱۱، ۱۲، تاریخ ۶، ۱۶ و ۲۰ آبان ۱۳۱۶.
- ۲۴- همان، دوره ۱۱، جلسه ۱۳، ۲۰ آبان ۱۳۱۶؛ مجموعه قوانین پولی و بانکی، همان؛ ص ۱۶۶.

- ۲۵- صورت مذاکرات مجلس، دوره ۱۱، جلسه ۱۴، ۲۵ آبان ۱۳۱۶.
- ۲۶- همان، جلسه ۲۴، ۱۰ بهمن ۱۳۱۶.
- ۲۷- پهلوی‌ها، به کوشش فرهاد رستمی، ج ۱ (تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر، ۱۳۷۸)؛ صص ۳۵۸-۳۵۳.
- ۲۸- بهبودی، سلیمان، شمس پهلوی؛ علی ایزدی؛ رضاشاه، به اهتمام غلامحسین میرزا صالح (تهران: طرح نو، ۱۳۷۲)؛ صص ۳۴۰-۳۳۹.
- ۲۹- ابتهاج، همان؛ ص ۱۶۱.
- ۳۰- مجموعه قوانین پولی و بانکی، همان؛ ص ۱۷۲؛ صورت مذاکرات مجلس، دوره ۱۱، جلسه ۵۲، ۱۶ مرداد ۱۳۱۷.
- ۳۱- صورت مذاکرات مجلس، دوره ۱۲، جلسه ۲۵، ۲۱ اسفند ۱۳۱۸.
- ۳۲- مجموعه قوانین پولی و بانکی، همان؛ صص ۱۷۸-۱۷۷.
- ۳۳- گلشایبان، همان؛ صص ۶۰۰-۵۹۹.
- ۳۴- بهبودی، همان؛ ص ۴۰۷.
- ۳۵- گلشایبان، همانجا.
- ۳۶- صورت مذاکرات مجلس، دوره ۱۲، جلسه ۱۱۴، ۲۳ شهریور ۱۳۲۰؛ گلشایبان، همان؛ صص ۶۲۷-۶۲۳؛ مکی، حسین، تاریخ بیست‌ساله، ج ۷، (تهران: علمی - ایران، ۱۳۶۳)؛ صص ۲۱۴-۲۱۹؛ دها، حسین، «یادداشت‌هایی در زمینه مسائل اقتصادی و اجتماعی ربع قرن اخیر»، مجله خاطرات وحید، شماره ۲۱-۲۲؛ صص ۱۷-۱۶.
- ۳۷- صفایی، همان؛ صص ۳۱۱-۳۰۸.
- ۳۸- مکی، همان؛ صص ۲۲۳-۲۲۲؛ صورت مذاکرات مجلس، دوره ۱۲، جلسه ۱۱۵، ۲۵ شهریور ۱۳۲۰.
- ۳۹- صورت مذاکرات مجلس، دوره ۱۲، جلسه ۱۱۷، ۳۰ شهریور ۱۳۲۰؛ گلشایبان، همان؛ ص ۶۲۸؛ مکی، همان؛ صص ۲۳۲-۲۳۳.
- ۴۰- صورت مذاکرات مجلس، دوره ۱۲، جلسه ۱۱۸، اول مهر ۱۳۲۰.

۴۱- مکی، همان، ج ۴ (تهران: نشر ناشر، ۱۳۶۱)؛ صص ۵۷-۶۱؛ گلشایبان، همان؛ ص ۶۲۸.
(ویژه نامه دومین نشست تخصصی تاریخ مجلس)؛ صص ۱۹۲ - ۱۷۷.

◀ پی نوشت‌های محمد قلی مجد «سرقت جواهرات سلطنتی ایران»

- ۱- دریفوس، گزارش شماره ۱۳۱ (۱۸۴۵ / ۰۰ ، ۸۹۱)، مورخ ۱ اکتبر ۱۹۴۱
- ۲ - دریفوس، گزارش شماره ۱۵۰ (۲۲۲ / پی ۱۵ - ۰۰ ۱ ، ۸۹۱)، مورخ ۷ نوامبر ۱۹۴۱
- ۳ - همان
- ۴ - همان
- ۵ - آرتور سی . میلسپو، ششمین گزارش سه ماهانه رئیس کل مالیه ایران، از ۲۲ دسامبر ۱۹۲۳ لغایت ۲۰ مارس ۱۹۲۴، ص ۴۵، ضمیمه گزارش شماره ۶۴۶ (۳۶۲ / ۵۱ ، ۸۹۱)، مورخ ۱۷ سپتامبر ۱۹۲۴ ارسال از سوی موری.
- ۶ - آرتور سی . میلسپو، هشتمین گزارش سه ماهانه رئیس کل مالیه ایران، از ۲۲ ژوئن ۱۹۲۴ لغایت ۲۲ سپتامبر ۱۹۲۴، ص ۶۲، ضمیمه گزارش شماره ۹۰۷ (۳۷۵ / ۵۱ ، ۸۹۱)، مورخ ۱۷ فوریه ۱۹۲۵ ارسال از سوی موری.
- ۷ - هافمن فیلیپ، گزارش شماره ۲۰۲ (۴۱۲ / ۱ ، ۸۹۱)، مورخ ۲۵ اکتبر ۱۹۲۶
- ۸ - هارت، گزارش شماره ۱۶ (۵۱۵ / ۹ ، ۸۹۱)، مورخ ۲۲ فوریه ۱۹۳۰
- ۹ - هارت، گزارش شماره ۱۳۶۶ (۶ / تیمور تاش - ۴۴ ، ۸۹۱)، مورخ ۲۴

فوریه ۱۹۳۳

- ۱۰- انگرت، گزارش شماره ۱۱۵۵ (۵۰۵ / ۵۱ ، ۸۹۱) ، مورخ ۵ نوامبر ۱۹۳۷
- ۱۱- انگرت، گزارش شماره ۱۱۷۰ (۵۰۶ / ۵۱ ، ۸۹۱) ، مورخ ۲۴ نوامبر ۱۹۳۷
- ۱۲- انگرت، گزارش شماره ۱۲۲۴ (۵۰۸ / ۵۱ ، ۸۹۱) ، مورخ ۳۱ ژانویه ۱۹۳۸
- ۱۳- روزنامه اطلاعات، مورخ ۲۷ اکتبر ۱۹۳۷؛ مذکور در انگرت، گزارش شماره ۱۲۲۴ (۵۰۸ / ۵۱ ، ۸۹۱) ، مورخ ۳۱ ژانویه ۱۹۳۸
- ۱۴- روزنامه ایران، مورخ ۲۸ اکتبر ۱۹۳۷؛ مذکور در انگرت، گزارش شماره ۱۱۵۵ (۵۰۵ / ۵۱ ، ۸۰۹) مورخ ۵ نوامبر ۱۹۳۷
- ۱۵- «فروش جواهرات سلطنتی» ، سرمقاله روزنامه ستاره جهان، مورخ ۱۲ نوامبر ۱۹۳۷؛ مذکور در گزارش انگرت، شماره ۱۱۶۷ (۵۰۶ / ۵۱ ، ۸۹۱) مورخ ۱۹ نوامبر ۱۹۳۷
- ۱۶- جیمز اس. موس پسر، کاردار موقت، گزارش شماره ۱۳۵۵ (۵۱۰ / ۵۱ ، ۸۹۱) ، مورخ ۲۷ ژوئیه ۱۹۳۸
- ۱۷- روزنامه اطلاعات، مورخ ۳۰ ژانویه ۱۹۳۸؛ مذکور در انگرت، گزارش شماره ۱۲۲۴ (۵۰۸ / ۵۱ ، ۸۹۱) ، مورخ ۳۱ ژانویه ۱۹۳۸
- ۱۸- همان
- ۱۹- دریفوس، گزارش شماره ۱۵۰ (۲۲۲ / پی ۱۵ - ۱ ، ۸۹۱) ، مورخ ۷ نوامبر ۱۹۴۱
- ۲۰- دریفوس، گزارش شماره ۱۳۱ (۱۸۴۵ / ۰۰ ، ۸۹۱) ، مورخ ۱ اکتبر ۱۹۴۱
- ۲۱- مک کلاناهان، گزارش شماره ۳۳۴ (۵۵۸ - ۸ / ۱۱ ، ۷۸۸) ، مورخ ۵ اوت

فصل نوزدهم

نظرات متفاوت آمریکایی ها و انگلیسی ها درباره اوضاع اقتصادی

مقایسه گزارش های اقتصادی سفارت آمریکا و انگلیس در سال ۱۹۳۷، ماهیت سیاست هایی را که انگلیسی ها در ایران دنبال می کردند به خوبی فاش می سازد. یکی از گزارش های سی. ون انگرت، کاردار موقت آمریکا، در این ارتباط روشنگر و مناسب است. او توضیح می دهد که قانون اول مارس ۱۹۳۶، بار دیگر یک نظام پیچیده کنترل و سهمیه بندی سخت گیرانه ارزی را برای واردات مستقر ساخت که از ماه ژوئیه ۱۹۳۳ تا آن زمان وجود نداشت؛ نظامی که «شامل مجموعه تدابیری برای محدود ساختن آزادی تجارت خارجی بود، و در برخی موارد عملاً آن را ممنوع می ساخت.» طبق نظام کنترل تجارت و ارز، نهادی به نام کمیسیون اسعار خارجی عهده دار مسئولیت نظارت بر کلیه معاملات ارزی بود و بدون مجوز کتبی آن هیچکس حق خرید و فروش ارز یا برات خارجی را نداشت. (۱)

این کمیسیون باید وضعیت ارزی بین ایران و کشوری که ارز باید به آنجا حواله می شد بررسی می کرد. اگر معلوم می شد که حساب ارزی با آن کشور دارای کسری است، جوازی صادر نمی شد. همه تجار و اشخاص حقیقی ملزم بودند دارایی ارزی خود را به دولت اظهار و آن را به نرخ رسمی به بانک های مجاز بفروشند. کلیه معاملات ارزی باید از طریق یکی از بانک های مجاز و به قیمت رسمی صورت می گرفت و بانک ها نیز موظف بودند روزانه گزارش معاملات خود را به کمیسیون تسلیم کنند. با توجه به ارزش گذاری غیرواقعی

ریال، تقاضا بسیار بیشتر از عرضه بود. واردکنندگان خوش اقبالی که ارز به دست آورده بودند، با فروش کالاهای وارداتی کمیاب سود هنگفتی به جیب زدند. فساد و رشوه خواری در این نظام موج می زد. از سوی دیگر، اجبار صادرکنندگان ایرانی به فروش عایدات ارزی شان به قیمت غیرواقعی و پایین موجب دلسردی آنها و کاهش صادرات شده بود. نهایتاً اینکه طبق گزارش انگرت، در حالی که وضعیت ارز به مرز بحران رسیده بود، مبالغ هنگفتی از محل حق الامتیازهای نفت برای خرید سلاح، و مصالح ساخت راه آهن و بندر، که سود آن قطعی نبود و مدت بهره برداری از آن نیز طولانی بود، صرف می شد. (۲)

در همان زمانی که انگرت گزارشش را ارسال می کرد، دولت انگلیس جزوه ای منتشر ساخت که توسط دستیار دبیر تجاری سفارت پادشاهی بریتانیا در تهران تهیه شده بود و تصویر کاملاً متفاوتی از اوضاع ارایه می داد. در این جزوه وجود بحران اقتصادی در ایران کتمان شده و پرداخت مالیات و حق الامتیازها از طرف شرکت نفت انگلیس و ایران مورد تأکید قرار گرفته بود:

حق الامتیازها و مالیات هایی که شرکت نفت انگلیس و ایران در طول سال های ۱۹۳۶ و ۱۹۳۷ پرداخت بالغ بر ۴/۷۷۲/۱۲۷ لیره بود. در قانون متمم بودجه ۱۹۳۶-۱۹۳۷ و ۱۹۳۷-۱۹۳۸ مبلغ ۲ میلیون لیره برای خرید تجهیزات نظامی، ۲ میلیون لیره برای ساخت راه آهن، و ۸۰ هزار لیره برای ساخت کارخانه قند اختصاص یافت، که مجموعاً مبلغ ۴/۰۸۰/۰۰۰ لیره را تشکیل می داد و باید از محل ذخیره ارزی تأمین می شد، و بدین ترتیب از مبالغ پرداختی شرکت نفت انگلیس و ایران فقط ۶۹۰ هزار لیره باقی می ماند. اطلاع دیگری از سایر پرداخت ها به و یا برداشت ها از صندوق ذخیره ارزی در دست نیست، و موجودی این صندوق نیز فاش نشده است. (۳)

نکته قابل توجه در این گزارش آن است که نویسنده خیلی گذرا به مسئله کمبود ارز اشاره کرده و دلیل آن را نیز روند سریع توسعه کشور دانسته است. در گزارش، به مسئله حذف درآمدهای نفتی از تراز تجاری و صرف آن بابت خرید سلاح و ساخت راه آهن و بنادر حتی اشاره هم نشده است، و نهایتاً اینکه نویسنده در تلاش برای تأکید بر جنبه های مثبت اقتصاد ایران به بررسی وضعیت ذخایر طلای کشور پرداخته است. نویسنده که گویی می خواهد به مردم اطمینان خاطر بدهد، می نویسد که ذخایر سه میلیون لیره ای طلای کشور در سال ۱۹۳۵ به بانک ملی انتقال یافت. این طلا به همراه مقداری نقره، که جمعاً ۵ میلیون لیره ارزش داشت، پشتوانه فلزی اسکناس های بانک ملی را تشکیل می داد و «پوششی صد در صدی» برای پول مملکت فراهم می آورد. با خواندن این گزارش، می توان فهمید که انگلیسی ها با چه تبلیغات ماهرانه ای از رضا شاه و رژیمش در هشتاد سال گذشته طرفداری و حمایت کرده اند.

عدم پرداخت طلب صادرکنندگان آمریکایی به ایران

نکته ای که خشم آمریکایی ها را پس از سال ۱۹۳۶ برانگیخته بود، قصور دولت ایران در تأمین ارز لازم برای پرداخت طلب شرکت های آمریکایی بود که پیش از تاریخ اول مارس ۱۹۳۶ به ایران کالا صادر کرده بودند. ظاهراً در قانون ارزی ۱۹۳۶ تمهیدی برای پرداخت طلب صادرکنندگانی که قبل از اجرای این قانون به ایران کالا صادر کرده بودند، پیش بینی نشده بود. البته با توجه به این امر که قانون فوق بدون بحث و بررسی در مجلس به تصویب رسیده بود، این مسئله چندان هم عجیب نبود. اگرچه واردکنندگان ایرانی کالاهای آمریکایی معادل ریالی لازم برای خرید کالاهایشان را به بانک ملی داده بودند، کمیسیون اسعار خارجی مجوز پرداخت معادل دلاری آن به صادرکنندگان آمریکایی را تأمین نکرده بود. شرکت های آمریکایی دست به

دامن وزارت امور خارجه آمریکا و سفارت آمریکا در تهران شدند. سفارت آمریکا با تلاش های فراوانش برای فراهم آوردن زمینه فروش ارز به واردکنندگان ایرانی به منظور پرداخت بدهی شان به صادرکنندگان آمریکایی صرفاً با این وعده مبهم دولت ایران مواجه می شد که «به واردکنندگان اجازه می دهیم تا تصدیق نامه صدور کالاهای درجه سوم بخرند و آن را به کمیسیون اسعار خارجی ارایه بدهند، که این کمیسیون هم به نوبه خود مجوزهای لازم را جهت خرید معادل ارزی آن برای واردکنندگان صادر خواهد کرد.» (۴)

نامه ای که دبلیو. اف. فیشر، مدیر صادرات شرکت توتھیل اسپرینگ در شیکاگو برای والاس اس. موری، رئیس بخش امور خاور نزدیک وزارت امور خارجه آمریکا نوشته است، اطلاعات زمینه ای خوبی در این ارتباط به دست می دهد:

هم اکنون که این نامه را می نویسم، هنوز طلبی که بابت معاملات مان در سال ۱۹۳۵ داریم، پرداخت نشده است. به عقیده ما، مقامات ایرانی اصلاً علاقه ای به حل این مسئله ندارند. نزدیک به یک سال است که تلاش می کنیم طلب مان را از طریق شرکت فرش ایران، که بی شک می دانید انحصار فرش ایران در آمریکا را دارد، تسویه کنیم. ما حاضر بودیم بجای پول مان فرش ایرانی در نیویورک تحویل بگیریم، و اگرچه نماینده تجاری ایران در نیویورک، سلطان محمود عامری، با ما بسیار همکاری کرد، هیچ نتیجه ای حاصل نشد. حقیقت امر این است که نامه های متعددمان به بانک ها و شرکت فرش ایران در تهران بی جواب مانده است. به عقیده ما حتماً طلبکاران آمریکایی دیگری نیز در وضعیت مشابهی قرار دارند و فکر می کنیم که این مسئله شایسته توجه وزارت امور خارجه باشد. (۵)

حق با شرکت توتھیل اسپرینگ بود؛ زیرا شرکت های آمریکایی متعدد دیگری نیز همان وضعیت را داشتند. آنچه شرکت نمی دانست این بود که سفارت

آمریکا و وزارت امور خارجه این کشور مدتهاست که درگیر این مسئله هستند. کنسولگری آمریکا در تهران حتی پیشنهاد اقدامات تلافی جویانه بر ضد دولت ایران را مطرح کرده بود. انگرت در تلگرامی محرمانه به هنری اف. گریدی (-) شماره ۱۶۷۷، مورخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۳۹ [نگاه کنید به انگرت، گزارش شماره ۱۶۷۷ (۸۱۹/۱۵۱۵/۱۹۵)، مورخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۳۹]، از قرار معلوم حتی تسهیلات اعتباری برای پرداخت طلب یک شرکت آمریکایی هم اعطا نشده است. بنابراین پیشنهاد می شود که امکان مصادره سپرده های دولت ایران، مثلا در بانک اروینگ تراست و بانک چیس نشنال نیویورک برای پرداخت طلب شرکت های آمریکایی مد نظر قرار بگیرد.» (۶) گریدی در پاسخ به این تلگرام به انگرت خاطرنشان می سازد: «در ارتباط با پیشنهادی که در انتهای تلگرام سفارت مطرح شده بود، مصادره وجوه متعلق به دولت های خارجی در آمریکا توسط وزارت امور خارجه به منظور حفظ منافع شرکت های آمریکایی رویه این وزارتخانه نیست. البته چنین شرکت هایی مختارند هر راهکار ممکن را که صلاح می بینند اتخاذ کنند.» (۷)

وزیرمختار آمریکا، لوییس دریفوس پسر، فهرست ناقصی از بدهکاران و طلبکاران و مبالغی که پرداخت آنها از سال ۱۹۳۶ معوق مانده بود، ارائه می دهد. کمترین بدهی به مبلغ ۱۹/۴۴ دلار متعلق به م. ح. حمی پور به کانون روزنامه نگاران آمریکایی در نیویورک بود. نیکولا سرکیسیان از شاهی مازندران، مبلغ ۴۸/۰۴ دلار به شرکت بارنز اند نوبل در نیویورک بدهکار بود. برادران اوانسف در تهران مبلغ ۵۴۹/۳۷ دلار به شرکت صنعتی بارکولا در بوفالوی نیویورک؛ ۱۲۲۱/۴۷ دلار به شرکت گیپسن در ایندیاناپولیس؛ ۹۴۰۰ دلار به شرکت قطعات اتومبیل مرمونت در شیکاگو؛ ۱۵۶۴/۱۰ دلار به ئی. ای. رودرگوئز به آدرس ۵۵ غربی، خیابان چهل و دوم در نیویورک؛ و ۴۳۰/۱۸ دلار نیز به شرکت ریلابیل جک در دیتون اوهایو بدهکار بودند.

شرکت استرلینگ پروداکتس اینترنشنال در نیووارک نیوجرسی مدعی طلب ۲۱/۰۰۰ دلاری از شرکت تجاری وکیلی در تهران بود. شرکت تامس ای. ادیسن در نیویورک ادعای طلب ۱۳۰۶/۴۵ دلاری از «یک مشتری ایرانی ناشناس» را داشت. دانشگاه پرینستن نتوانسته بود ۳۱۳/۷۶ دلار طلبش را از م. مقدم در تهران وصول کند، و سایر طلب های ۲۰۰ تا ۳۰۰ دلاری هم وصول نشده بود. (۸)

کل مبلغ بدهی کمتر از ۵۰ هزار دلار بود؛ ولی دولت ایران تسهیلات ارزی لازم برای پرداخت آنها را فراهم نمی کرد. دریفوس که به وضوح از این مسئله خشمگین بود، می نویسد:

روال کنونی بازپرداخت بدهی ها نزدیک به ۱۶ ماه است که اجرا می شود. و این مدت زمان کمی برای امتحان کارایی آن نیست. اگرچه نمی توان گفت که امکان پرداخت با این روال وجود ندارد، ولی اگر هم پرداخت شده باشد سفارت از آن خبر ندارد؛ ولی می داند که پیش از اجرای قانون کنترل اسعار خارجی مورخ ۱ مارس ۱۹۳۶، شرکت های آمریکایی متعددی از ایران طلبکار بودند که هنوز طلب آنها پرداخت نشده است. ... بنابراین منصفانه نیست که سفارت و کنسولگری همچنان هر ماه به فروش برات های رسمی شان به دولت ایران ادامه بدهند در صورتی که دولت این کشور از فراهم آوردن امکان پرداخت طلب آمریکایی ها که برخی از آنها چهار ساله شده است خودداری می کند، و حتی اجازه خرید اندک ارز (استرلینگی) را هم که سفارت و کنسولگری برای پرداخت مخارج رسمی در خارج از ایران دارد به آنها نمی دهد. (۹)

عدم پرداخت طلب صادرکنندگان آمریکایی در واقع بخشی از یک سیاست عامدانه برای توقف واردات از ایالات متحده بود. چنانکه در تلگرام انگرت آمده است، این سیاست به همراه تشویق صادرات از ایران منجر به مازاد تراز تجاری قابل توجهی برای ایران شد:

کنسول موس و من احساس می کنیم که عوامل زیر باید در ارتباط با مناسبات تجاری ایران و آمریکا مد نظر قرار بگیرد. بنگاه داران ایرانی مدعی اند که [دولت] با موافقت نامه های پایاپای یا تهاثری با آلمان و روسیه بر ضد قطعات اتومبیل آمریکایی تبعیض قائل می شود. می گویند که کنترل های ارزی را به نحوی اجرا می کنند که به نفع خرید اتومبیل های آلمانی تمام شود، و اینکه همین اخیراً ۴۱۳ کامیون به شرکت فروشتال آلمان سفارش داده اند؛ در حالی که این نوع کامیون ها را معمولاً به آمریکا سفارش می دادند. یک واردکننده موثق غیرایرانی محصولات آمریکایی می گوید که بخشنامه کاملاً محرمانه ای از وزارت مالیه دیده است که طبق آن همه پیشنهاد قیمت هایی که برای فروش ملزومات به دولت ایران می شود، حتی پایین ترین قیمت ها، اگر فقط قابل پرداخت به دلار باشد باید رد شود مگر اینکه امکان خرید اقلام مورد نظر از هیچ جای دیگری وجود نداشته باشد. در طول یک سال گذشته سیاهه های بازرگانی گواهی شده در کنسولگری برای حمل کالاهای ایرانی به ایالات متحده دو برابر شده و تجار ایرانی هم خبر از افزایش قابل توجه این نوع صادرات می دهند. ایالات متحده تنها بازار مهمی است که ارز آزاد در اختیار صادرکنندگان ایرانی قرار می دهد هر چند بخشی از هزینه خریدهای ایران از روسیه و آلمان به دلار پرداخت می شود. (۱۰)

انگرت در تلگرام خود به مسایلی اشاره می کند که درخور توضیح بیشتری است. اولین مسئله تراز تجاری ایران با سایر کشورهای جهان است. طبق آمار و ارقامی که از اسناد محرمانه وزارت خزانه داری آمریکا به دست آمده است، از سال ۱۹۳۸ تا ۱۹۴۰، ایران سالیانه به طور متوسط ۱۱۶/۳ میلیون ریال مازاد صادرات داشته است. این مازاد تجاری قابل توجه نه فقط از بابت صادرات نفت حاصل شده بود، بلکه نتیجه عملاً گرسنگی مردم ایران و محدودیت سفت و سخت واردات با اعمال سهمیه ها و محدودیت های تجاری بود. در طول همین سه سال، در نتیجه اعمال محدودیت بر واردات کالاهای

آمریکایی پس از شروع جنگ [جهانی دوم] در سال ۱۹۳۹، مازاد تجاری سالیانه ایران با ایالات متحده نزدیک به ۵ تا ۱۰ میلیون دلار بود. در اواخر سال ۱۹۳۹، کمیسیون خریدهای نظامی ایران به آمریکا رفته بود تا هواپیما های نظامی خریداری کند. والاس موری پس از بررسی دقیق درخواست ایران و با توجه به نیاز خود آمریکا به تسلیحات، از معاون وزیر امور خارجه، ولز (Welles)، خواسته بود که با فروش هواپیما به ایران مخالفت شود و توصیه کرده بود که این مسئله به رئیس جمهور روزولت ارجاع داده شود. (۱۱) پاسخ ولز به توصیه

او کوتاه بود: «از نظر من هیچ راهی برای کمک به دولت ایران در مورد این مسئله وجود ندارد. امیدوار کردن مقامات ایرانی به اینکه دولت آمریکا می تواند در شرایط کنونی کمکی در مورد این مسئله به آنها بکند هیچ فایده ای ندارد.» (۱۲)

درخواست ایران برای خرید هواپیماهای غیرنظامی نیز با پاسخ مشابهی مواجه شد. واکنش دبلیو. ال. پارکر (W. L. Parker) از بخش امور خاور نزدیک کاملاً بیانگر نگرش آمریکا در این ارتباط بود:

دیروز در خلال صحبت هایمان، آقای گرین اشاره کرد که با توجه به کمبود روزافزون اقلامی که دولت ایران معمولاً تمایل به خرید آنها دارد (نظیر فولاد، سیم مسی، ورق حلبی، و صد البته الومینیوم)، احتمالاً اکثر درخواست های صدور مجوز صادرات برای ایران، از جمله درخواست هایی که از طرف سفارت ایران صورت گرفته، رد خواهد شد مگر در ارتباط با چند کالای متفرقه که به هر حال ایران چندان علاقه ای به خرید آنها ندارد. آقای گرین افزود که با رسیدن به اواخر ژوئیه فقط قادر خواهیم بود اقلام مورد نیاز بریتانیا و کانادا، و همچنین پرتغال را برای دفاع از جزایرشان تأمین کنیم، و قدری هم ملزومات

برای چین بفرستیم، و احتمالاً چیزی هم برای ارسال به آمریکای لاتین بچلانیم. آقای گرین همچنین اظهار کرد که فقط می تواند توصیه بسیار کوچکی درباره اجابت درخواست ورق حلبی برای کارخانه کنسروسازی شاه بکند، که به احتمال قوی آن هم رد خواهد شد. دیروز از منابع مختلف در دفتر بازرگانی شنیدیم که اداره نظارت بر صادرات تعدادی از درخواست های ایران را رد کرده است، و اینکه حداقل برخی از این درخواست ها را سفارت ایران با یادداشت دیپلماتیک فرستاده بود. با توجه به توضیحات آقای گرین، احتمالاً با صدور اقلام بسیار کمی به ایران موافقت خواهد شد و عملاً ایران دستش به کالاهایی که بیشتر از همه می خواهد نمی رسد. (۱۳)

اگر ایران نمی توانست چیزی از ایالات متحده وارد کند، پس چه بلایی بر سر مازاد تراز تجاری ایران با آمریکا می آمد؟ چه بلایی بر سر درآمدهای نفتی ایران می آمد که در کانادا به طلا تبدیل می شد و نهایتاً به بانک اروینگ تراست در نیویورک انتقال می یافت؟ چرا طلب صادرکنندگان و شرکت های آمریکایی که به سال ۱۹۳۵ برمی گشت، پرداخت نمی شد؟ چنانکه در ادامه خواهیم دید، در سال ۱۹۴۰، کارمندان خارجی دولت ایران، که باید بخشی از حقوق آنها به دلار پرداخت می شد، «در طول هشت یا نه ماه گذشته حتی یک دلار هم به چشم خود ندیده اند.» (۱۴)

فروش تمبر پستی به جای ارز

در اواخر حکومت رضا شاه، به منظور بزرگداشت شصتمین سال تولد او (۱۵ مارس ۱۹۳۸)، دولت یک مجموعه تمبر یادبود منتشر ساخت. در اعلان چاپ این تمبرها آمده بود که در طول ۹۰ روز فروش تمبرها از مهرهای مخصوص برای باطل کردن آنها استفاده خواهد شد.

صبح روز ۱۵ مارس ۱۹۳۸، اداره پست برای راحتی بیشتر خریداران تمبر جدید باز بود. تعدادی از دلالان و بسیاری از کلکسیونرها تقاضای خرید تمبرها را داشتند، و کلیه تمبرهای مجموعه، سوراخ دار و بدون سوراخ، را بجز تمبرهای یک و دو ریالی خریداری کردند. کارمندان اداره پست داستان های ضد و نقیضی درباره این دو تمبر می گفتند. حداقل به یک خریدار گفته بودند که تمبرهای یک و دو ریالی اصلاً چاپ نشده است، و یک خریدار دیگر هم شنیده بود که تمبرها تمام شده اند. بعد از یکی دو روز، کاشف به عمل آمد که کل تمبرهای یک و دو ریالی در اختیار فردی به نام اسدالله کردستانی، وکیل سابق مجلس، قرار گرفته است. او تحت نام شرکت تمبر ایران [ایران فیلاتلیک] انتشار قریب الوقوع تمبرها را آگهی کرد. آقای کردستانی ادعا کرد [و برای اثبات ادعایش سندی را که می گفت قرارداد با مقامات پست ایران است ارایه داد] که از طرف وزارت پست و تلگراف برای فروش این تمبرها انتخاب شده و همه تمبرهای یک و دو ریالی، و همینطور کلیه تمبرهایی را که با مهرهای مخصوص باطل شده بود، خریده است.

علاوه بر این، کردستانی اظهار داشت که فقط می تواند تمبرها را به قیمت اسمی آن و به ارز خارجی بفروشد، و عواید ارزی فروش تمبرها را نیز در اختیار دولت ایران قرار خواهد داد. اینطور که ادعا می شود مقامات ایرانی در تعقیب سیاست مرسوم اعطای امتیازات انحصاری، انحصار فروش مجموعه کامل تمبرهای جدید را عملاً به آقای کردستانی داده اند، و در عین حال او را موظف ساخته اند که عواید ارزی فروش آنها را به کمیسیون اسعار خارجی تسلیم کند. آقای کردستانی برآورد کرده است که قیمت این تمبرها به ۳۰ هزار پوند استرلینگ بالغ شود. احتمالاً این اولین باری است که یک دولت تمبرهای پستی اش را به صورت ارزی می فروشد. اگر حاجتی به شواهد و قرائن باشد، این اقدام دولت نشان می دهد که چه کارهایی که حاضر نیست برای به دست آوردن حتی مقدار کمی ارز انجام بدهد. (۱۵)

چرا دولت ایران حاضر بود برای حتی مقدار کمی دلار دست به هر کاری بزند؟ چرا دلار آنقدر کمیاب بود؟ پاسخ را باید در انتقال وجوه ایران به نیویورک و بانک های سوییس یافت.

انتقال پول های ایران به نیویورک

در حالی که مدت ها کسی رنگ دلار را هم در ایران ندیده بود، و حتی برخی از تمبرهای پستی را به ارز خارجی می فروختند، مبالغ هنگفتی پول به حساب های بانکی ایرانی ها در نیویورک سرازیر شده بود، که بخش عمده آن بعد از مدتی از نیویورک به بانک های سوییس انتقال می یافت. وزارت خزانه داری آمریکا بدون اطلاع رضا شاه و مدیران و مشاوران مالی اش جریان این پول ها را به بانک های نیویورک و سایر شهرها زیر نظر گرفته بود. البته هدف اصلی وزارتخانه نظارت بر پول هایی بود که به دولت ها و اتباع آلمان، ایتالیا و ژاپن تعلق داشت، و دولت های فوق از بانک های سوییس برای ورود پول به آمریکا و خروج پول از آن استفاده می کردند. یکی از نتایج فرعی این تحقیقات اطلاعاتی بود که درباره انتقال پول های ایران به ایالات متحده و سوییس به دست آمد، که درخور تحقیقات عمیق جداگانه ای است.

وقتی بر روی مسئله دیگری تحقیق می کردم، چشمم به گزارش های روزانه ای افتاد که وزارت خزانه داری آمریکا از ۲ ژانویه تا ۲۶ ژوئن ۱۹۴۱، یعنی ماههای آخر حکومت رضا شاه، در ارتباط با انتقال پول به برخی حساب های خارجی در نیویورک و برداشت از آنها تهیه کرده بود. جدول شماره ۱۱/۱ میزان و منبع پول هایی را که به حساب ظاهراً اتباع ایرانی در این بانک ها انتقال می یافت به طور خلاصه نشان می دهد. واضح است که انتقال نزدیک به

۴/۴ میلیون دلار پول ایران به نیویورک در بحبوحه جنگ جهانی دوم، علاوه بر انتقال درآمدهای نفتی کشور، علت اصلی کمبود شدید دلار در مملکت بود. وقتی فقر و فلاکت سایه خود را بر سر ایران انداخته بود، مبالغ هنگفتی پول به نیویورک انتقال می یافت. منابع این پول ها بسیار جالب توجهند.

با توجه به اینکه صادرات ایران به سوییس در شرایط عادی ناچیز و علی الخصوص در طول جنگ در اروپا صفر بود، و با توجه به انتقال پول های ایران از سوییس به بانک ایندیانا نشنال، انتقال پول از سوییس به نیویورک لابد مربوط به کمیسیون خریدهای ارتش شاهنشاهی ایران در برن بوده است. معلوم است که انتقال دهندگان امیدوار بودند که انتقال مبالغ کوچک (عمدتاً ۲۰ تا ۲۰۰ هزار دلار در ماه) از نظرها پنهان بماند. ولی از آنجایی که این نقل و انتقالات تحت نظر بود حتی کوچکترین مبلغ هم ضبط و ثبت شد.

مبلغ ۵۷۰/۰۰۵ دلاری که ذیل هنگ کنگ و چین آمده است شامل پرداخت ۴۲۰ هزار دلار از طرف هنگ کنگ و ۱۵۰/۰۰۵ دلار از طرف چین است که لابد بابت صادرات تریاک از ایران به این کشورها صورت گرفته است. از آنجایی که هنگ کنگ مستعمره انگلیس بود، جالب است بدانیم که انگلیس علاوه بر اینکه مجبور بود بخش عمده ای از حق الامتیاز نفت را به دلار بپردازد، پول تریاک ایران را هم به دلار پرداخته بود. مبالغ ذیل ایتالیا نیز مربوط به صادرات ایران به این کشور بود که عمدتاً از فرش و محصولات کشاورزی تشکیل می شد.

مبالغی که اتحاد شوروی پرداخت کرده بود (چهار مورد ۲۵۰ هزار دلاری، و یک مورد ۱۰۰ هزار و یک مورد دیگر ۱۱۹/۹۹۷ دلاری) شاید از همه موارد دیگر روشنگرتر باشد. از قرار معلوم چهار محموله غله و دام از شمال ایران به

شوروی صادر شده بود. چنانکه در ادامه خواهیم دید، در شرایطی که ایران در سال های ۱۹۴۰-۱۹۴۱ در شرف قحطی زدگی بود مقادیر قابل توجهی محصولات کشاورزی از ایران به اتحاد شوروی صادر می شد که از آن جمله می توان به ۲۰۰ هزار رأس دام از مناطق حاشیه دریای خزر اشاره کرد. چنانکه کنسول آمریکا، موس، در طول سفرش در سال ۱۹۴۱ به بجنورد در شمال خراسان شاهد بود، برغم شرایط فلاکت بار مردم، مأموران «انحصار غله» سخت مشغول کار بودند، و غله کشاورزان را به منظور صادرات خریداری می کردند. از آنجایی که رضا شاه کل منطقه خزر و بجنورد را صاحب شده بود، عواید حاصل از صادرات مستقیماً به جیب او می رفت. صدور گندم، برنج، پنبه، و دام از شمال ایران به اتحاد شوروی دلارهایی به جیب او می ریخت که آنها را به حساب هایش در نیویورک و نهایتاً بانک های سوییس انتقال می داد.

بنابراین تعجبی ندارد که رضا شاه تا روزهای آخر حکومتش مجدانه تلاش می کرد زمین های مناطق مجاور خاک اتحاد شوروی را به تصرف خود درآورد. اما بزرگترین مورد انتقال پول از ایران ۶۰۰ هزار دلار بود. اگر این پول بجای انتقال به نیویورک در اختیار آدم هایی مثل آقای حمی پور و خانم سرکیسیان و سایرین قرار می گرفت که معادل ریالی اش را در سال ۱۹۳۵ پرداخته بودند ولی نمی توانستند همان اندک دلاری را که برای تسویه بدهی هایشان لازم داشتند به دست آورند، مسلماً شرایط زندگی شان به مراتب بهتر می شد.

جدول شماره ۱۱/۱. انتقال پول به حساب‌های ایران در بانک‌های نیویورک، ۲ ژانویه تا ۲۶ ژوئن ۱۹۴۱

منبع انتقال	مبلغ (به دلار)
اتحاد شوروی	۱۲۱۹۹۹۷
سوئیس	۱۱۹۳۹۳۴
هنگ کنگ و چین	۵۷۰۰۰۰
ایتالیا	۱۵۰۰۰۰
ایران	۱۲۶۵۸۸۱
جمع کل	۴۳۹۹۸۱۷

منبع: وزارت خزانه‌داری ایالات متحده، بخش تحقیقات پول

۱ توجه به اینکه واردات از ایالات متحده عملاً ناممکن بود، انتقال پول های ایران و عواید حاصل از صادرات به نیویورک به این شایعه را برسر زبان ها انداخته بود که رضا شاه دارد ثروت خود را به بانک های آمریکایی منتقل می کند.

چنانکه در سال ۱۹۴۰ آلبرت سی. سی. امبرشتس (Albert C. C. Embrechts) (نگاه کنید به فصل ۱۲)، کارمند بلژیکی شرکت آمریکایی اینترنشنال تلفن اند تلگراف در تهران، توصیف کرده است، کمبود شدید دلار در ایران نتیجه اقدام رضا شاه برای انتقال ثروتش به آمریکا بود، و شایعاتی که در همین ارتباط بر سر زبان ها افتاده بود کاملاً صحت داشت.

آنچه امبرشتس و معاصرانش نمی دانستند این بود که همزمان با انتقال مبالغ هنگفت به نیویورک، چنانکه اسناد وزارت خزانه داری آمریکا نشان می دهد، مبالغ کلانی پول نیز از نیویورک به بانک های سوییس انتقال می یافت.

جدول شماره ۱۱/۲ نشان می دهد که از تاریخ ۲ ژانویه تا ۱۶ ژوئن ۱۹۴۱، تقریباً ۲ میلیون دلار از بانک های نیویورک به بانک های سوییس انتقال یافته است. یعنی تقریباً همان مبلغی که اتحاد شوروی، هنگ کنگ، چین و ایتالیا (۱۹۴۰۰۰۲ دلار) به ایران پرداخت کرده بودند. علاوه بر این، مبلغ ۱/۱۳ میلیون دلار از پول ارتش ایران از بانک ایندیانا نشنال به بانک ملی سوییس انتقال یافت. این اطلاعات نشان می دهد که انتقال پول به نیویورک در واقع به منظور پنهان کردن مقصد اصلی و واسطه ای برای انتقال پول ها به مقصد نهایی شان، یعنی بانک های سوییس بوده است.

مثلاً، در تاریخ ۱۱ و ۱۳ ژوئن ۱۹۴۱، اتحاد شوروی دو پرداخت ۲۵۰ هزار دلاری به ایران داشت. در تاریخ ۱۶ ژوئن ۱۹۴۱، مبلغ ۳۰۵/۸۰۸ دلار از یک حساب متعلق به ایران در نیویورک به سوییس حواله شد.

میلسپو اشاره می کند که در طول بیست سالی که رضا شاه بر ایران حکومت کرد، «ثروتی کلان برای خود انباشت. ... و کاملاً کشور را دوشید.» (۱) انتقال وجوه به بانک های نیویورک و سوویس (علاوه بر حساب های بانکی اش در لندن) نشان می دهد که غارت ثروت های ایران توسط رضا شاه خیلی گسترده تر از چیزی است که میلسپو حتی تصورش را هم می کرد.

دلیل اصلی کمبود شدید ارز در ایران در طول سال های ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۱ به این دلیل بود که رضا شاه بخش عمده ای از درآمدهای ارزی اقتصاد ایران را تصاحب و به حساب های بانکی خودش در اروپا و آمریکا سرازیر می کرد.

جدول شماره ۱۱/۲. انتقال پول از حساب های ایران در بانک های نیویورک به سوویس، ژانویه تا ژوئن ۱۹۴۱

ماه انتقال	مبلغ (به دلار)
ژانویه	۶۰۰/۳۷۷
فوریه	۱۳۸/۶۷۵
مارس	۲۳۵/۶۰۱
آوریل	۵۶۵/۶۳۴
مه	۱۴۴/۰۱۷
ژوئن ۱-۲۶	۳۰۵/۸۰۸
جمع کل	۱/۹۹۰/۱۱۲

منبع: وزارت خزانه داری ایالات متحده، بخش تحقیقات پول

توضیحات و مأخذ

- ۱- انگرت، گزارش شماره ۱۱۳۷ (۸۹۱/۵۱۵۱/۱۶۷)، مورخ ۲۹ سپتامبر ۱۹۳۷.
- ۲- انگرت، گزارش شماره ۱۱۳۷ (۸۹۱/۵۱۵۱/۱۶۷)، مورخ ۲۹ سپتامبر ۱۹۳۷.
- ۳- ئی. ای. جی. گری، «گزارش وضعیت اقتصادی ایران در سال ۱۹۳۷»؛ در اسناد وزارت امور خارجه آمریکا به شماره (۸۹۱/۵۰/۴۰).
- ۴- انگرت، گزارش شماره ۱۶۷۷ (۸۱۹/۱۵۱۵/۱۹۵)، مورخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۳۹.
- ۵- دبلیو. اف. فیشر، مدیر صادرات شرکت توتیل اسپرینگ به والاس اس. موری، رییس بخش امورخاور نزدیک وزارت امورخارجه آمریکا (۸۹۱/۵۱۵۱/۲۰۷)، مورخ ۳۱ ژوئیه ۱۹۴۱.
- ۶- انگرت، تلگرام شماره (۸۹۱/۵۱۵۱/۲۰۱)، مورخ ۲۸ اوت ۱۹۴۰.
- ۷- گریدی، تلگرام شماره (۸۹۱/۵۱۵۱/۲۰۰)، مورخ ۱ اکتبر ۱۹۴۰.
- ۸- دریفوس، گزارش شماره ۲۱ (۸۹۱/۵۱۵۱/۲۰۴)، مورخ ۲۳ ژانویه ۱۹۴۱.
- ۹- دریفوس، گزارش شماره ۲۱ (۸۹۱/۵۱۵۱/۲۰۴)، مورخ ۲۳ ژانویه ۱۹۴۱.
- ۱۰- انگرت، تلگرام شماره (۸۹۱/۵۱۵۱/۲۰۱)، مورخ ۲۸ اوت ۱۹۴۰.
- ۱۱- موری به ولز (۸۹۱/۲۴۸/۹۴)، مورخ ۱۲ اوت ۱۹۴۰.

-
- ۱۲- ولز به ماری، مورخ ۱۴ اوت ۱۹۴۰.
- ۱۳- پارکر، یادداشت شماره ۱۲۴۱-۶/۲۴/۸۹۱)، مورخ ۱۹ ژوئیه ۱۹۴۱.
- ۱۴- امبرشتس، «گزارش اوضاع اقتصادی و بازرگانی ایران»، شماره (۱۷۵۵/۰۰/۸۹۱)، مورخ ۱۲ ژوئیه ۱۹۴۱.
- ۱۵- جمیز اس. موس پسر، گزارش شماره (۷/۷۱۳/۸۹۱)، مورخ ۱۸ مارس ۱۹۳۸.
- ۱- میلیسیو، آمریکایی ها در ایران، ص ۳۴.

«همه می دانند که رضا خان قبل از کودتای یعنی در دوره سربازی بقول معروف «بہفت آسمان یک ستاره نداشت» حتی در موقعی که افسری جزئی بود در یک خانہ مختراستجاری در یکی از کوچه های کسکج منزل داشت، و ماجرای صابون فروش دورہ کرد مشہور است کہ بہ خانہ رضا خان چند قالب صابون نرہ داده بود و چند روز بعد برای مطالعہ پول صابون مراجعہ کرد و کار بہ نزاع لفظی کشید و حرفہای زشت بین رضا خان و صابون فروش رد و بدل می شود و پس از آنکہ رضا خان بہ مقام وزیر جنگی ارتقاء یافت اتفاقاً روزی ضمن عبور با صابون فروش مزبور مواجہ و مصادف می شود و صابون فروش مورد سوال و جواب قرار می گیرد.»

«رضا خان در دوران ریاست وزرائی از بومهن بطرف مازندران و در دوران سلطنت بطرف کرکان و کیلان و سایر نقاط کشور بچنان با سرعت و شدت عجبی شروع بہ تصرف اہلک و دست اندازی بہ ہمتی مردم نمود. بطوریکہ در شہر یور ۱۳۲۰ کہ اجاراً از ایران خارج گردید طبق کتبہ مؤید احمدی نمایندہ کرمان در جلسہ رسمی مجلس رضا شاہ دارای ۴۴ هزار بارہ آبادی از قریہ و قصبہ و بلوک بودہ است. بعلاوہ مبلغ ۵۸ میلیون لیرہ در بانکہای انگلستان سپردہ است و در بانک ملی ہم طبق صورت حساب رسمی ۶۸ میلیون تومان سپردہ داشتہ کہ بہ فرزندش بخشیدہ است.»

بطوریکہ کتبہ اندر رضا شاہ طرف مدت ۶ سال سلطنت یکی از ثروتمندان جہان گردیدہ بودہ. ناگفتہ نباید گذشت کہ رضا شاہ بزرگترین کارخانہ و هتل داران ہم در ایران بودہ است مانند هتل آبلعی و ویلاہای مبارک آباد و هتل ہای کوچ سرچالوس، رامسر، دربند شمیران، فردوسی در تہران و غیرہ و کارخانہ ہای حریربانی چالوس و پارچہ بانی علی آباد (شاهی) و کارخانہ برنج پاک کنی و پنہ و کارخانہ سگ و غیرہ ہم بودہ است. و اگر غارت ہائی کہ از خزائن اقبال السلطنہ ماکولنی و سردار معزز بجنوردی و خزائن و دیگران را بحساب آوریم معلوم می شود کہ چہ ثروت سرسام آوری طرف این مدت اندوختہ است.»

«حسین کبی (تاریخ بیست سالہ ایران) جلد ششم، صص ۱-۲»